

هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق كتاب

شبهای پیشاور

بزرگ فایز از حین تشیع

گزار

مرحوم سلطان الوعظین شیرازی

متوفای بیستم شعبان المبارک ۱۳۹۱

مطابق نوزدهم مهر ماه ۱۳۵۰

شماره ثبت کتابخانه ملی

۵۲۶ مورخ ۱۳۵۲/۳/۳۱

ناشر دارالکتب الاسلامیه
شیخ محمد آخوندی

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

کتابهای استاد تیجانی و کتابهای دیگر درباره مناظره بین شیعه و سنی در سایت زیر موجود است

<http://funpic.persianguig.com>

<http://funpic.persianguig.ir>

شعیب

funpersian989moji@yahoo.com

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْفَرَى الْبَرَىٰ بَارَكْنَا فِيهَا فَمَرُّهَا أَظْهَرَةٌ وَقَدْ رَنَا فِيهَا السَّمِيرَ
يَجْرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَامًا آمِنِينَ
سورة ۳۴ (السبا) آیه ۱۷ .

﴿اهداء﴾

به پیشگاه با عظمت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت خاصه حضرت صاحب
المصر والزمان ولی الله الاعظم و حجته فی أرضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده
بقیة الله فی العالمین مولانا الحجّة ابن الحسن المسکری علیه و علی آباءه البررة
الکرام أفضل الصلاة والسلام



بوسیلة نایب الامام حجة الاسلام و المسلمین سید الفقهاء و المجتهدین سندا العلماء
والمحققین عزة العترة الطاهرة وعدة الفرقة الناجية آية الله العظمی الحاج آقا حسین
الطباطبائی البروجردی متبع الله ببقائه العلم و أهله

قال الله تعالى

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَغْفَرْتُمْ أَنْ تُنْقِذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْقُذُوا
لَا تَتَّقُوا إِلَّا سُلْطَانَ

سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ - ۱۳۵۰.

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع / گفتار سلطان الواعظین شیرازی. - (ویرایش ۹۳) . -
تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۶۶.

۱۰۵۹ ص: مصور.

۱۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

چاپ اول، انتشارات آخوندی، ۱۳۳۵.

کتابنامه: ص. [۱۰۳۳] - ۱۳۰۸.

ISBN: 964-440-040-2

چاپ چهل و سوم: ۱۳۸۵، ۵۰۰۰۰ ریال:

۱. شیعه - احتجاجات. ۲. اهل سنت - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. شیعه امامیه - دفاعیه‌ها و
ردیه‌ها. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۱۷۲

ش ۸/۵/۲۲۱۲ BP

۱۳۶۶

۸۷۱/۷۸-۶۶۶

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: شبهای پیشاور

مؤلف: مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: چهل و سوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ ه. ش. سال پیامبر اعظم ﷺ

چاپ: چاپخانه حیدری

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک ۲ - ۰۴۰ - ۴۴۰ - ۹۶۴ - ۹۶۴ - ۴۴۰ - ۰۴۰ - ۲ ISBN 964 - 440 - 040 - 2



بسم الله وله الحمد

مقدمه چاپ چهارم

الحمد لله رب العالمين ، و الصلاة والسلام على خاتم النبيين محمد النبي الامين ،
و على آله الطيبين الطاهرين ، و لا سيما ابن عمه و وصيه امير المؤمنين صلوات الله
عليهم اجمعين .

در اين موقع كه بتوفيق يزدان پاك و توجه مخصوص خاندان رسالت عليهم السلام
و تقاضای ارباب علم و ادب چاپ چهارم كتاب مقدس شهبای پيشاور خاتمه یافته لزوماً
چهار جلد را بعرض قارئین محترم ميرساند .

۱ - يكي از غلط كارهای ارباب ابطال دست خيانت بكتابهای بزرگان علماء
و دانشمندان بردن و مطالب آنها را تحريف نمودن بلکه به محو بعضی مندرجات
پرداختن است !!! .

و متأسفانه اين عمل غلط در مطبوعات جديد اهل تسنن در مصر و ساير بلاد
ظاهر و هويدا ميشاند !!! .

که به تحريفهای بسيار بلکه به سقط بعضی مطالب روح علماء و دانشمندان و مؤلفين
بزرگ خودشان را معذب و ناراحت مينمايند .

واقعاً جای بسی تأسف است که خود خواهی بعضی دانشمندان بجائی برسد که
تمسب بر دانش آنها غالب آيد که دست خيانت بكتابهای بزرگان داخل نموده ،
و گمان نمايند که بتحريف يا محو نمودن بعضی مطالب ميشود حق و حقيقت را از
میان برد !!! .

و حال آنکه حق تعالی ضمانت و حفاظت حق را بر عهده قدرت خود قرار داده است
چون وقت مقدمه نویسی مجال شرح و بسط زیادی را نمیدهد ، برای نمونه و اثبات
مطلب زیلاً يك جمله اشاره مينمايم .

تذکر لازم بخوانندگان محترم

چون نشر اين كتاب برای فهمیدن و درك حقایق و قضاوت بحق نمودن است
نه آنکه مانند ساير كتب بچندسطری از اول و وسط و آخر اکتفا نموده که گاهی صفحه ای
باز و چند سطری مطالعه فرمائيد .

بلکه لازم است با دقت و توجه کامل از اول كتاب شروع نماييد تا با ختم شود
چه آنکه تمام مطالب آن مانند حلقه های زنجير بهم متصل و مرتبط است و هر فردی
با نظر انصاف دقيقانه اين كتاب را مطالعه نمايد گذشته از آنکه بيدار ميگردد و حل
شبهات بر او ميشود خود يك مبلغ مذهبی در مقابل مخالفين واقع و در جواب تشكيكات
فريبندهگان - مسلح بحربه منطق و برهان و دليل خواهد بود .

و مخصوصاً تمنا دوام قبل از ورود باصل كتاب مقدمه را دقيقانه از نظر
بگذرانيد که مفتاح كتاب و بوی بردن باصل مقصود ناشر در نشر اين كتاب مقدس است
و از برادران اهل تسنن خواهشمندم سطحی و با نظر بدینی مطالعه فرمائيد بلکه
منصفانه بدلائل و براهين ناظر شوند تا حل معما و كشف حقيقت گردد .

و بعد از مطالعه گوینده و تاثير كتاب و پدر و مادرش را بدعای خير و طلب مغفرت
از درگاه يزدان پاك ياد فرمائيد .

العبد الفاني سلطان الواعظين شيرازی

در س ۳۰۱ جلد سیم تفسیر کشف چاپ دوم سال ۱۳۱۹ هجری در مطبعة الکبری امیریه بیولا ق مصر ، بدستور شیخ مصطفی البابی الحلبي و برادران ، اشعاری را که خود جلاله زمخشری مفسر کشف سروده و اظهار عقیده نموده ثبت نموده است (که تمام آن اشعار در ص ۵۲۳ همین کتاب موجود است) ولی در چاپ سال ۱۳۷۳ هجری مطبعة الاستقامة بالقاهرة ، اشعار مذکور را ساقط نموده اند ، اینست نمونه ای از روید و رفتار و عمل کرد آقایان اهل سنت ، بهمین جهت بعض شماره هائی که ما در متن کتاب اشاره نموده ایم اگر در چاپهای جدید یافت نشود علت همانست که ذکر شد ، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

۲- با کمال دقت و سعی و کوششی که از طرف مصححین کتاب و چاپخانه بکار رفت که این کتاب مقدس خالی از غلط منتشر گردد ، متأسفانه بعد از چاپ بنقلطهای بسیار برخورد نمودیم تا آنجا که میسور بود غلط گیری کردید ، از خوانندگان محترم تمنا دارم که قبل از مطالعه بنقلط نامه ظهر کتاب مراجعه و با اصلاح مطالعه فرمایند .
۳- چون از پاکستان تقاضای ترجمه کتاب شبهای پیشاور را بزبان اردو نموده اند ، و هم چنین از بغداد و کویت هم اجازه ترجمه عربی آنرا در خواست نموده اند ، اینک در این مقدمه بعرض عموم درخواست کنندگان میسراند که برای ترجمه بهر لسان کتاب شبهای پیشاور و یا صد مقاله سلطانی حاضر است فقط تمنای حقیر از مترجمین آنست که ترجمه تحت اللفظی کان یکون بنمایند ، که تمام مطالب جزء و کلاً بدون سقوط و تحریف یا نقل بمعنی ولو در يك کلمه در ترجمه منعکس گردد ، و بنظر داعی برسانند تا با حفظ حق ترجمه و چاپ برای مترجم اجازه چاپ و نشر داده شود .

۴- چنانچه در چاپهای قبل هم یاد آوری نمودم که حقیر در نشر کتاب شبهای پیشاور نظر تجارت و استفاده مادی نداشته و ندارم ، و از احدی هم کمک مادی و معنوی اخذ ننمودم (چنانچه آقایان کتابفروشها گواه گفتار میباشند) فقط غرض داعی نشر معارف ولایت بوده است نه جلب منافع مادی متأسفانه شنیده ام برخلاف مقصد داعی چون کتاب مطلوب جامعه قرار گرفته بعضی از کتابفروشها در مرکز و ولایات قیمت کتاب را تا بسی تومان رسانیده اند !!

ناچارم بدین وسیله رسماً آقایان فروشنده کان متدین اخطار نمایم که چنین عملی خلاف ، و خیانت بمقام ولایت است .
و ابدأ حقیر مابین امر رضایت ندارم ، بلکه خدا و پیغمبر و صاحب مقام ولایت هم راضی باین عمل خلاف که برخلاف اجازه و رضای مؤلف است نمی باشند .
والسلام علی من اتبع الهدی - و انالعبدالفانی سلطان الواعظین الشیرازی .

شهر رمضان المبارک ۱۳۷۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه چاپ سوم

پس از حمد و سپاس بی حد و حساب بدرگاه با عظمت حضرت احدیت جل و علا، و سلام و صلوات بی شمار بروح پاک جد بزرگوارم خاتم الانبیاء، وائمه طاهرین از عترت و اهل بیت آن حضرت، سیما خاتم الاوصیاء ولی عصر و ناموس دهر شاهنشاه عوالم ملک و ملکوت حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه. در این موقع که ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۷ هجری وعید ولادت با سعادت مولای متقیان امیرمؤمنان ارواحنافداه میباشد.

خداوند متعال جلّت عظمته بداعی ناچیز توفیق نشر کتاب (صد مقاله سلطانی) راهنمای یهود و نصاری و مسلمین، در معرفت توریة و انجیل و قرآن مجید را عطا فرمود، پس از فراغت از این امر مهم، و تمام شدن چاپ دوم کتاب شبهای پیشاور و رسید نامه ها و تلگرافات بسیار از ولایات، وممالک خارج از ایران و فشار متدبّین اهل علم و ادب، و تقاضای دانشمندان با فکر و حقیقت، بشکرانه این موهبت عظمی، چاپ سوم این کتاب را شروع نمودم.

و از پیشگاه با جلالت پروردگار بزرگ خواهانم که داعی را بنشر سایر کتب وتالیفات سودمندی که موجود است، موفق بدارد.

و از برادران ایمانی خواهانم که این حقیر ناچیز را بدعای خیر یاد فرمایند.
۱۳ رجب ۱۳۷۷
و انا العبدالفانی سلطان الواعظین شیرازی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه چاپ دوم

چون حقیر فقیر را در نشر این کتاب مقدّس غرضی نبوده - جز ظهور حقیقت ولایت و جلوه مقام امامت و برطرف نمودن شبهات و القاءات فاسده ای که اعادی قرنها در اذهان پاک برادران اهل تستن جای داده اند.

بهین جهت هم هدف تجارت و اخذ منافع مادی را در نشر این کتاب (بر خلاف امیال آقایان کتاب فروشها وقواعد نشر کتاب) فلم گرفته - وبهمان قیمت تمام شده (بلکه کمتر) در دسترس عموم گذاردم - تا هر کس بتواند آنرا بدست آورده و اخذ نتیجه نماید.

بمقتضای آیه ۱۹۳ سوره ۳ (آل عمران) که فرماید **اِنِّیْ لَاصْبِیحُ عَمَلِ عَامِلٍ مِّنْکُمْ مِّنْ ذِکْرِ اَوْاٰتِیْیِیْ (۱) وَنُحَوِّیْ مِنْکَ اَنْ لَّیْکَانَ اللّٰهُ مَعَهُ (۲) اَشْمَعَهُ** انوار ولایت جلوه خود را نموده - این کتاب مستطاب مورد توجه خاص وعام - مؤالف و مخالف قرار گرفت.

و مخصوصاً حضرت حجة الاسلام و المسلمین رئیس الملة و الدین استاد الفقهاء و المجتهدین آیه الله فی العالمین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه بعد از مطالعه کتاب در خلا و ملأ (زائداً علی ماسبق) بسیار این عید فانی را مورد عنایت قرار داده و بأدعیه خیریه یاد فرمودند.

و هم چنین سایر فقهاء و علمای متبحر در علوم قدیمه و دانشمندان و اساتید فنون جدیده کتباً وشفاهاً حقیر را مشمول عواطف خود قرار داده - و بارسال تقریظ های بسیار داعی را مورد تقدیر قرار دادند.

چون داعی از خود نمائی بر کنار هستم بعنوان مثل معروف (مشک آنست که

- (۱) البته من که پروردگار (بزرگ) هستم حل میچس از مرد وزن را میزد نکندام
- (۲) کسیکه با خدا باشد (و کار برای خدا کند) خدا با اوست.

پیوند نه بگویند) با عرض تشکر از مراحم عالیّه بزرگان علم و دانش از درج تقریظات و تقدیر نامه های آنان معذور و پوزش میطلبم.

عازم بودم بوعده خود وفا نموده و کتاب (صد مقاله سلطانی) در ردّ توریّه و انجیل موجوده و اثبات قرآن کریم را بچاپ رسانم.

ولی چون چاپ اول مورد پسند و قبول عموم قرار گرفت و با کمال سرعت تمام و نایاب گردید.

ویوسه از طهران و ولایات تقاضای تجدید چاپ نمودند - ناچار اجابت نموده با تشکر از الطاف و مراحم مراجع بزرگ و دانشمندان عالی قدر - بالاخره افراد همیده ملت اقدام بچاپ دوم نمودم.

و چون در موقع چاپ اول حقیر بیمار بستری بودم در موقع اصلاحات چاپخانه نتوانستم مطابقه با اصل نمایم لذا از روی سهو و تسیان بسیاری از الفاظ و عبارات عربی و فارسی ساقط گردیده و بچاپ نرسیده بود.

اینک که فرصت بیشتری دست داده در موقع اصلاحات و مطابقه با اصل بنواضن چاپ اول پی برده و در مقام جبران بر آمدم.

ولی با سعی بلینی که از طرف داعی و مدیر محترم چاپخانه (آقای حاج مصطفی حیدری) بکار رفت متأسفانه غلطها و اشتباهاتی در الفاظ بکار رفته - فلذا از علاقه مندان و خوانندگان محترم تقاضا میشود با مراجعه بغلط نامه اشتباهات در الفاظ را اصلاح نموده آنگاه دقیقانه مطالعه نموده - و این حقیر فقیر را بدعای خیر یاد فرمایند.

امید دارم بزودی کتاب (صد مقاله سلطانی) را منتشر و رضای خاطر علاقه مندان بعلم و دانش و کتاب را فراهم نمایم.

والله العبد الثاني سلطان الواعظین الشیرازی فی شهر الصیام ۱۳۲۶

مرآغاز

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد والصلاة والسلام على رسوله سيد الاولين والاخرين خاتم الانبياء والمرسلين الطاهر الطاهر والعلیم انزاهراً لابي القاسم محمد بن عبد الله وعلي اهل بيته الطيبين الطاهرين سيما ابن عمه و وصيه و وارث علمه و امينه على شرعه و خليفته المنصوص في امته امير المؤمنين علي بن ابي طالب الفارق بين الحق والباطل ولعنة الله على اعدائهم و المتكئين عن طريقته من الخوارج والنواصب.

فضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامیکه وارد اجتماع شدم پیوسته ببرد سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خود نمائی نداشتم و از عجب و خود خواهی بر کنار بودم.

با آنکه نشو و نمایم در خانه ای بود که همه نوع وسایل تمیّن و اسباب تنعم در آن فراهم بود ولی بحکم طبع و فطرت ساده خود از تمیّن روی کردان و از تجمل گریزان و از طلب شهرت و خود آرائی (که بافات آن کاملاً واقف بودم) نفور و معرض.

در این موقع نیز که با مر و اصرار جمعی از مراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فخام و فضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان بدیانت و اقتضای وقت چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری میخواستیم کتاب حاضر را با بساطت و بدون دیباچه و مقدمه خالی از هر پیرایه بچاپ رسانم.

لکن بصلاح دید و اصرار بعضی از دوستان خاصه دانشمند عزیز آقای دکتر عبدالحمید کلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ میباشند مصمم شدم مختصر

مقدمه ای بر این کتاب بنویسم که در این مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی از موضوعات کتاب داده و علت چاپ آنرا ذکر نموده و بعضی از ایرادات و شبهات مخالفین مختصراً اشاره شود.

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم - هم چنانکه پیشینان ما گرفتار این نوع حملات گردیده اند.

لکن چه باک که بخوبی بر قول ادیب دانشمند معروف عتایی شامی (۱) واقفم که که بحقیقت درست گفته :

من قرض شعرا او وضع کتابا فقد استهدف للخصوم واستشرف لالاس
الأعد من نظرفیه بین العدل وحکم بغیر الهوی - وقلیل ماهم (۲).

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار میگیرند ارباب قلم و نویسندگان هم که پرده ظلمت جهل تعصب را دریده و حقایق را آشکار مینمایند از حمله مردمان ناراضی یعنی کسانی که خلاف اغراض و احوال آنها قلم فرسایی شده است در امان نخواهند بود.

ولی بمقتضای گفته شیخ اجل شیراز

سعدی افتاده اینست آزاده کس نیاید بچنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشخیز و ستیزه گر سرچنگ و مناقشه نیست.

لیکن اگر حمله ای توأم با علم و عقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می پذیریم (هر چند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند).

و اگر پای فحش و ناسزا و تهمت و افتراء و اعتراضاتی بی جا در میان و با هو و جنجال مقابله نمایند داعی از مجادله بر کنار و بحکم آیه کریمه **و عباده الرحمن الذین**

(۱) ابو عمرو کلثوم بن عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و از شعراء دولت عباسیه و معاویه خلیفه مأمون الرشید عباسی بوده.

(۲) هر کس شعری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زنده و شنان و زبانهای تند آنها قرار گیرد مگر آنکسایکه بدیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند و این قبیل اشخاص بسیار کم اند.

بمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً (۱) رفتار می

نمایم چه خوش سر آید ادیب پارسی

حاشا که جواب تلخ هر کس گویم یک بدشنوم از کس ووا کس گویم

این نیست بد من که بدم گوید کس اینست بد من که بد کس گویم

آنچه اکنون میتوانم بیش بینی کنم گذشته از عیب جوئیهای مردمان حسود و

عنود از سه جبهه ممکن است مورد اعتراض و ایراد و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم

۱ - نخست اعتراضی است که فضاها و اهل ادب

اعتراض اهل ادب و جواب با آنها

بظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند

نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و

معانی بلند فلسفی و علمی و سجع و قافییه بر کنار میباشد.

در پاسخ میگویم: قبلاً تذکر دادم که داعی در تمام عمر هیچگاه قصد خود نمائی

نداشتم بلکه از زوری واقع آن ذره که در حساب ناید من هستم.

ثانیاً عقیده داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و

بحث فضاها صحبت کند و برای آنها بنویسد یا برای عموم طبقه متوسط.

بدیهی است در این قبیل موضوعات فضاها و اهل علم و فلسفه کتابهای بسیار نوشته اند

تکرار و تحریر نظیر آنها برای فضاها و طبقه خواص زیره بکرمان بردن است **کحامل**

التمرالی هجر وداعی مموده الی النضال ولی برای عموم و طبقه متوسط که

همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند گفتن و نوشتن مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط

و بی فایده و موجب تضییع عمر آنها است بایستی مطالب عالیه با بیانی ساده اداء شود.

ثانیاً محرک داعی در اقدام باین کار آن نبوده است که قلم بدست گرفته و با ابتکار

قوه فکریه و علمیّه کتاب جالبی تحویل جامعه بدم بلکه چون باب مناظرات باز و

مطالب عالیه ای بازبان ساده اداء شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی

(۱) بند کان خناس خدای رحمن کسانی هستند که در روی زمین ره بنواضع و فروتنی روند و هر

گاه مردم جاهل با آنها خطاب و عتابی کنند با سلامت نفس و شیرین زبانی پاسخ گویند آیه ۶۴ سوره (القرآن) ۲۵.

موجود گردید که از نظر مسلمین خاصه هم وطنان کرامی بگذرد نامنصفانه قضاوت بحق نموده و فریب فریبندگان را نخوردند.

لذا این کتاب همان محاضرات و گفتگوهایی است که بین داعی و چند تن از علمای تسنن رخ داده و از باب جرائد و مجلات هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره - ضبط و در نامه های یومیّه و هفتگی خود منعکس کرده اند و داعی در طی این کتاب همان سخنان و گفتگوها را که از روی جرائد و مجلات استتساخ نموده بدون جرح و تعدیل بنظر قارئین محترم میرسانم.

قطعه در بعضی جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (ولو با حربه منطق و دلیل و برهان جواب داده شده) بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست بازیگران و ایادی مزبور داده نشود از نقل آنها درین مجموعه خود داری و در نقل اسناد و مدارک و عبارات اخبار و مطالب تازه ای که لازم بود - نیز باقتضای حال تجدید نظر بیشتری نموده و متوسط تر در معرض افکار اهل علم و انصاف قرار داده.

امید وارم که اهل علم و فضل و ادب با نظر ساده و اصلاح باین کتاب بنگرند و از خورده گیری و انتقادات ادبی صرف نظر نمایند و چنانچه بسپو و اشتباهی برخوردند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند.

چه آنکه سپو و نسیان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش احدی مبرّی نیست.

اعتراض اهل خبر ۲ - اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند
و جواب بآنها که درین کتاب تازه ای نیست بلکه همانهاییست که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است.

جواب میگویم موضوعات دینی فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد و ابتکاری ایجاد شود.

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست

و البته هر خلفی از سلف خود بهره بر میدارد - داعی هم آنچه دارم و بهره بر داشته ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که در حافظه خود ضبط و بموقع ابراز نمودم.

۳ - اعتراضی است که ممکن است افراد ساده محافظه کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوار نیست بوسیله نطق و قلم تحریک احساسات شود و این قبیل کتب ممکن است تحریک احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و در دسته کبی گردد.

اعتراض محافظه کاران و جواب بآنها

بدیهی است آئین تقوی ما نیز دانیم - اگر ابتداء قلم بدست گرفته و خارج از علم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمتهایی بزنیتم قطعاً سزاوار نیست. ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهر بین یعنی آن اشخاصیکه معتقدند که با ذکر حقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید تا جائیکه هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و در مقابل تهمتها و اهانتها هم هیچ جواب داده نشود موافق نیستیم و این روش را کاملاً بزبان عالم تشییع میدانم.

زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هر قدر از طرف ما سکوت و پرده پوشی و محافظه کاری گردیده از طرف بعضی از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدن و تدبیر پیوسته حملات شدیدی توأم با تهمت و اهانت قلمآ و لساناً و عملاً بما شده و جامعه شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرار داده اند.

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده اغماض نگریسته ایم و تمام فحشها و تکفیرها و تهمتهایی را که بعضی نویسندگان آنها بمقدسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم در روش و رفتار آنها ذره ای تغییر پیدا نشده بلکه جری تر شده اند و هر موقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده و ما را مورد حملات شدید قرار داده و بطبقه عوام مشرک و کافر معرفی نموده اند.

بدیهی است با تمام این مصدقات چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت و جانب دوستی را بنمایند و حاضر بدارن جواب، نشوند قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند.

نه اینست که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیما بین مسلمین باشم بلکه طبق آیات قرآنی و دساتیر عالیّه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین از عترت طاهره جدّاً طرف دار این معنی هستم چون سعادت و سیادت و قومیت و ملیّت اسلامیان در اتحاد عموم طبقات مسلمین است ولی رعایت این معنی و حفظ نزاکت و ملاحظه دوستی و اتحاد و وقتی مستحسن و مشرف تر است که از هر دو طرف رعایت شود.

نه آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غمض عین نموده سکوت اختیار نمائیم بر عکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و برخلاف ما قلم فرسائی نمایند چنین سکوت و غمض عینها قطعاً بضرر ما تمام میشود.

بطور قطع داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیت با برادران اهل تسنن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت میدانم.

ولی بشرط آنکه برادران اهل تسنن و علماء و زعماء و قائدین و زمامداران آنها هم خود را پای بند باین اصول و طالب این دوستی و یگانگی و اتحاد بدانند.

و الا دوستی یک طرفی و رعایت یک طرفی و گذشت و غمض عین یک طرفی قابل دوام نیست.

چه خوش بی مهربانی از دوسری که يك سر مهربانی درد سرب

این ترتیب و روش يك طرفه و رعایت آن از جانب ما بوده است که در هر دوره ای از ادوار مخصوصاً در این ادوار اخیر بعضی از نویسندگان و قبح و بی همه چیزی که خود را بنام سنتی معرفی نموده اند و آدار نموده بنوشتن کتابها و مقالات جسارتها بمقدسات مذهبی ما بنمایند و امر را بعوام بی خبر کاملاً بر عکس نشان دهند.

و عجب آنکه با این همه تخطی و فحاشی و اهانتها و تهمت‌ها باز خود را ذریع بداندند و اگر فردی یا افرادی از جامعه شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود

بر آید او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمتها که عادات دیرینه آنها است با آنان بزنند (چون حربه عاجز فحش و تهمت و اهانت است) اول‌العی بالاختلاط. و اعجب از همه آنکه علمای بزرگ آنها هم جلو گیری از آن قلمها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشها و تهمتها نمی نمایند. بر عکس گله از ما مینمایند که چرا جواب آنها را میدهید و سکوت اختیار نمی کنید.

ما دامی ما سکوت و غمض عین مینمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند. وقتی ما دیدیم امثال احمد امینها - قسیمیا - محمد ثابتها - کرد علیها - موسی جارااللهها و غیر هم را که در مقام جسارت بمقدسات مذهبی شیعه بر آمدند علماء بزرگ اهل تسنن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه را دارد) جلو گیری نمودند ما هم با کمال صمیمیت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشانرا صمیمانه فشار داده با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست آوریم.

ولی قطعاً ایادی هر موزون نویسندگان بی باکی در بین اند که خود را سنتی میخوانند و نمی گذارند چنین اتحاد و صمیمیتی تشکیل شود و پیوسته با نیش قلمهای شکسته خود تخم نفاق و دوئیست را در قلوب مسلمین میکارند.

آیا عقول عقلاء زیر این بار میروند و محافظه کارها قبول میکنند که پیوسته ما فحشها و تکفیرها را بشنویم و تهمتها را نپذیریم و در مقام جواب بر نیائیم.

آقایان محترمی که میگویند تحریک احساسات نباید نمود آیا نظری بکتابها و مقالات و حملات بعضی از نویسندگان سنتی نما مینمایند تا به بینند آن قلمهای شکسته است که تحریک احساسات مینماید نه دفاعهایی که علماء و دانشمندان شیعه مینمایند.

اگر در ادوار اخیر کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه تا چار از بیانات و جملات تند بی بوده اند جواب قلمهای تند نویس را باید بتند نویسی داد.

قطعاً عقل هیچ ذی عقلی قبول نمینماید تا آن اندازه سکوت و غمض عین بکار رود که زیر بار فحشها و تهمت‌ها بروند.

چنانچه داعی از روزی که مسند نشین تبلیغات گردیدم و وظیفه بزرگ و عظم و خطابه و دفاع از حریم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آماده هر نوع حمله ای از اعدای نمودم.

چون که یقین میدانستم جنگ با عادات خرافی و آمیال شهبانی بشر بسیار مشکل است قطعاً جنگ با عادات ایجاد دشمنی مینماید چنانچه هاریان بزرگ و راهنمایان عظیم الشأن آدمیت که خواستند اُمم کج و معوج را براه راست بخوانند و از افرات و تفریطهای حیوانی باز دارند پیوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند و از هیچ نوع مخالفتی نسبت با آنها مضایقه نمودند.

تاریخ حیات و زندگی گمانی انبیاء و اوصیاء کرام روی همین اصل پر است از حملات عجیبی که عقول عقلاء را محو و حیران مینماید که مخالفین سر سخت آنها از هیچ نوع عمل زشت و قبیح و تهمت‌های ناروا خود داری نمودند.

ماهم که خوشه چین خرمن انبیاء و پیر و طریقه آنها هستیم قطعاً بایستی انتظار حملات شدید و نسبت های ناروا را داشته و در مقابل شدائد و تهمت‌ها صابر باشیم تا با موالی خود محشور و آجر و مزد کامل نصب ما گردد.

بحمد الله تعالی تا کنون هم امتحان خود را داده که هر اندازه اعدای داخلی و خارجی داعی را هدف تهمت‌ها و نسبت‌های بیجا قرار دادند (و شاید کمتر کسی مانند داعی مورد حملات و تهمت‌های ناروا قرار گرفته باشد) و بوسائل مختلفه تهدیدم نمودند.

نه تنها در مقابل حملات گوناگون در مقام دفاع از خود بر نیامدم بلکه ثابت قدم تر و استقامت بر عقیده ام بیشتر شد و پیوسته رویه و رفتار و تاریخ حالات موالی و بزرگان دین نصب العین داعی و میکفتم الحکم لله

من از حکم و فرمان حق نکندم اگر بگردد تیغ خصم از سرم

شکر مینمایم خدای متعال را که تا بحال با این همه تهمت‌های ناروا و نسبت‌های بیجا حفظ نموده و بر احترام و محبوبیت افزوده تا بر مردم یدین ثابت کند که من کان لله کان الله هیچگاه بشری قادر بر محو حق و حقیقت نخواهد بود.

گفتند آن بهودان چندان دروغ و بهتان بر عیسی بن مریم ، بر مریم و حواری من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری

آنهمه تهمت‌های بیجا و نسبت‌های ناروا که با انبیاء عظام و اوصیاء کرام زدند از قبیل نسبت زنا بموسی کلیم الله و مریم بنت عمران والده ما جدّه معصومه عیسی علیه السلام و ساحر و جادوگر و کذاب و دروغ گو خواندن همه آنها گذشته از آنکه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پیدا نمود درس عبرتی برای ما پیروان آنها گردید که از میدان فحش و تهمت و تکفیر قرار نموده بلکه بر عقیده خود ثابت و در میدان مبارزه قوی تر باشیم.

چه آنکه دیدیم اعدای دین نتوانستند بانواع تهمت ها نام نیک آنها را از میان ببرد و آنها را منفور جامعه نمایند.

مانند معاویه علیه الهاویه که برای محو نمودن نام مبارک علی علیه السلام چه جدیتها کرد بهر عمل زشتی تشبث نمود با تهمت های ناروا از قبیل نسبت تارک الصلاة و جاه طلبی و ایجاد فتنه در مدینه و دخالت در قتل عثمان و غیره با آنحضرت دادن عامه مردم را بلعن و سب بر آن بزرگوار و ادار نمود که مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی و بر ملا و الی الحال درخفاه مورد عمل اتباع خوارج و نواصب است !!!

آنچه امویها سعی و کوشش برای محو نام مبارک آنحضرت نمودند نتیجه برعکس داد خودشان از میان رفتند و نام نگشان در تاریخ جهان ماند نشانی حق و باطل همین است و للباطل جولان و للحق دولة (۱) حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نیست کسانیکه دمشق و شام را دیدم اند متحیر میشوند با کثرت علاقه ای که الحال هم اهالی شام بمعاویه دارند مع ذلك از قبور بنی امیه عموماً و معاویه و یزید خصوصاً اثری

(۱) برای باطل جولانی است و برای حق دولت ثابت و برقرار.

نمیباشد ولی قبورعالیه علی و اولاد امجاد آن بزرگوار علیهم السلام در هر گوشه و کنار بلاد کاشمشم فی رابعه النهار ظاهر و هویدا و مزارعارف و عامی و شاه و رعیت میباشد حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بکار برد از قبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم بانوار مقدسه حضرت هاشم و سکینه و فاطمه و عبدالله جعفر طیار و غیرهم حتی بلال مؤذن آن خانواده روشن و درخشنده میباشد علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقیله بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در یک فرسخی شام که مزار عموم است جنب مسجد اموی قبر کوچک ظریفی است بنام سنی رقیه فرزند دلیند حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و دره ان مکان دفن گردیده هر سنی و شیعه که از آنجا میگذرد اظهار ایزادت می نماید بصاحب قبر نموده و از روح پر فتوح آن پاره تن رسول الله استمداد نموده عبور مینمایند.

امروز هم اتباع همان اقوام عومس آنکه از خواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیک و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بردارند پیوسته باب تهمت را بروی فرد و افراد باز میکنند مانند بقایای خوارج و نواصب آن ایادی مرموز بیگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند.

گاهی حمله بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت از عترت طاهره مینمایند مانند مردوخ (مردود) و امثال او از مصریها و دمشقها و غیره گاهی حمله بعلماء و مبلغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروج طریقه عترت و اهل بیت رسالت میباشد آنها را با انواع تهمتهای گوناگون بهر کس هر چه بتوانند نسبت بدهند بمقتضای حال او از قبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق موهون و متهم مینمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و بآنها بد بین نمایند تا اثر از کلامشان رفته و مجتشان از دلها خارج گردد آنگاه بنتیجه خود که حیران و سرگردان نمودن عوام است موفق گردند زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند.

خافل از آنکه همانطوریکه تهمتهای بانبیاء و اوصیاء بلا اثر ماند و محبوبیت آنها روز بروز در جامعه زیاد تر شد امروز هم تهمتهای بعلماء و واعظ و مبلغین که خوشه چین خرمن

آن ذوات مقدسه هستند بلا اثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان فهمند **من کان لله کان الله له** ^(۱) خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) فرماید **یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا ان یتیم نوره ولو کره** **الکافرون (۲)**

چراغی را که ایزد بر فروزد * گرا بله پف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد خلاصه کلام فحش و تهمت که عادت دیرینه مردمان بی مایه و عنود است اگر شخصی باشد قابل تحمل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمتها نوعی باشد قابل تحمل و گذشت نیست.

سکوت در اینجا بی معنی و جز عجز دلیلی ندارد.

عیناً مثل آن میماند که دو نفر هم نبرد در مقابل هم قرار گیرند دست یکی را ببندند و بگویند صلاح نیست جنگ کنی صبر و تحمل و سکوت بنما تا ایجاد نفاق و دویت نگردد ولی دست طرفرا باز بگذارند که هر چه میخواهد بکند.

قطعا در مقابل این قبیل اشخاص اگر سکوت شود علاوه بر ثبوت عجز باعث کمراهی بی خبران گردد و البته چنین سکوتی جرم بزرگ است برای آنکه در حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **اذا ظهرت البدع فالعالم ان یتظهر علمه واذا تم فعلیه لعنة الله (۳)** البته در امور شخصی انسان باید با تحمل و با گذشت باشد ولی در امور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهمجه و سخت و سنج باشد.

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه و یزید نرفتند قیام و مقاومت در مقابل ظلم و بی قانونی نمودند و فرمودند **الموت خیر من رکوب العار**

(۱) کسیکه با خدا باشد خدا با او است.

(۲) دشمنان دین میخواهند که فرو نشاندند تو خدای را (که آنچراغ درخشنده علم دین و حجة داله بر وحدانیت او) بنفش تیره و کفتار جاهلانه و بادههای خود یعنی بتنهها و تکدیها که بر زبانها جاری نمایند) خاموش کنند و نمیخواهد خدای متعال مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را گرچه مکروه طبع کاران و دشمنان دین مبین اسلام باشد.

(۳) زمان ظهور بدعتها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد.

بدیهی است هر مظلومی که قادر از دفاع باشد و دفاع از حق خود نماید خصوصاً وقتی که مانعی درین نباشد قطعاً بسکوت خود کمک یار ظالم خواهد بود. در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه وا داشت مطالبی که بین شما و برادران اهل تسنن درسی سال قبل مورد بحث قرار گرفته الحال بنشر آن اقدام نموده اید.

البته ایرادی است بیجا نظر بآنچه قبلاً عرض کردم که داعی طالب شهرت و خود نمائی نبوده و باقات شهرت و خود نمائی کاملاً واقفم (چنانچه عملاً هم دیده‌اند) تا کنون زیاده از ۳۰ جلد کتاب در فنون مختلفه نوشته‌ام و ابداً بفکر تظاهر نبوده‌ام ولی اخیراً جهاتی محرک داعی در طبع و چاپ این کتاب گردیده.

از اطراف قلم‌های خیانتکار مفسدان و لسان بازیگران بنای جولان را گذاردند چون میدان را خالی دیدند هر چه خواستند گفتند و هر چه توانستند نوشتند آری

مهر درخشنده چه پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً در مصر (که یکی از مراکز علمی و شهرهای دانش اسلامی امروز بحساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جداً بکار پرداختند نفیاً و اثباتاً خود نمائی‌ها نمودند و بوسیله نشر کتب و مقالات امر را بر عوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جمع‌فرد را در نظر برادران حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی مشرک و کافر و غالی معرفی نمودند.

ولی بعضی از آنها که نمیتوانم خود را راضی نمایم و آنها را جزء ایادی مرموز بحساب آورم چون اهل علم و قلم میباشند (وداعی بتفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مأنوس میباشم) روی عادت خلفاً عن سلف بسیار مؤدب و در لفافه و

گاهی از ادب خارج علنی و بر ملا کتابهایی مشتمل بر تهمت های ناروا و دروغهای شاخدار مانند (السنة والشیعة) نشر داده و نیشهایی بعالم تشیع زده و میزنند، ولی بر عکس بعضی از آنها چنان لکه های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاک نگردد و بعد از گذشت سالها و قرن‌ها دانشمندان بیطرف آنها را مردمان مغرض یابی اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند.

مانند دکتر محمد حسین هیکل مؤلف کتاب حیات محمد صلی الله علیه و آله که غرض رانی یابی اطلاعی خود را در نوشتن آن کتاب ظاهر نموده !!

غرض ورزی دکتر
هیکل مصری

چون علی القاعده رسم است کسیکه زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را مینویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید و الا اگر نقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را یابی اطلاع و یا مغرض میخوانند و بزرگترین نقص برای مورخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید.

در تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک روز مهمی بوده و آن هجدهم ذیحجه الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حججه الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی بنام غدیر خم که منزلگاه نبوده هفتاد هزار جمعیت حاج یا بعقیده بعضی از اکابر علماء عامه مانند امام ثعلبی در تفسیر و ضبط این جوزی در تذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشته وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته خطبه ای خوانده عهد و پیمانی با مردم بسته و امت را امر بیعت با علی بن ابیطالب رضی الله عنه نموده و آن سه روز از روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده است نمیدانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده و در چاپ دوم محو نموده) !!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچو روزی نبوده قطعاً خلاف فرموده اند برای آنکه علماء بزرگ سنی عموماً و کسانی که مراتب علمی آنها بمراتب از آقای

د کتر هیکل بالاتر بوده در کتب معتبره خود ثبت و ضبط نموده اند .

برای کشف حقیقت و پی بردن باسناد حدیث غدیر این روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عامه مراجعه کنید به ص ۶۰۰ تا ص ۶۶۴ همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است .

پس چرا ایشان نوشتند قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع از تاریخ بوده اند زیرا کسی که بمقام استادی و وزارت فرهنگ میرسد این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود آنها تاریخ اسلام پس حتماً غرض ورزی کرده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند بننوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان می رود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند و الاً محال است حق از میان برود

نیست خفاشک عدوی آفتاب او عدوی خوش آمد در حجاب

هزار و سیصد سال متجاوز است که امویها و خوارج و نواصب و اتباع آنها خواستند این چراغ را خاموش کنند نتوانستند چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند قطعاً جز فضاخت در دنیا و آخرت نتیجه ای نصیب آنها نخواهد گردید .

بقول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید تعجب است از حالات علی بن ابیطالب (علیه السلام) که دشمنان آنحضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان میدارند دوستان او از راه تقیه و ترس از اعدای حقایق را اظهار نمیدارند مع ذلک تمام کتابها از دوست و دشمن پراست از فضائل و مناقب آنحضرت پس معلوم میشود حق و حقیقت هیچگاه زیر پرده نمی ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پرده ضخیم این بماند عاقبت ظاهر خواهد گشت .

بدیهی است مورخ و نویسنده هر کس و دارای هر عقیده باشد قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد و اگر خیلی بیطاعت و عصبانی و ناراضی از پیش آمد تاریخی نباشد یاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترك نقل نموده و خود را مغرض معرفی کند - واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آنحضرت حتی امور داخلی خانواده کی را که اخلاقاً نباید بنویسد مانند شوخی

و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی يك چنین واقعه مهیی که در حضور هزاران نفر صورت و وقوع یافته ترك نموده ! **نمود بالله من التعمص و العناد** خلاصه از این قبیل نویسندگان که تحت تأثیر عادت قلم فرسایی کرده اند بسیار میباشند . ولی بعضی از آنها تند تر رفته و قلمهای شکسته خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پاره ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بجنک بر خاسته اند

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر روی عادت کتابهایی بنویسند و مطالبی در آن درج نمایند که بکلی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی اطلاعی یا غرض ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده ؟!

مانند احمد امین نویسنده معروف مصری که در

**احمد امین مصری و
فجر الاسلام**

کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بنام ما رسیده با مقدمه ای که دکتر طه

حسین بر آن نوشته و در آخر آن مقدمه صریحاً میگوید (بدون ترس و خوف میگویم که من و احمد امین باهم متحدیم تا حقایق را مجرد نموده در معرض عموم قرار دهیم)! باید به آقای طه حسین گفت اشتباه کرده و از تاریخ عبرت نگرفته اند که از هزار سال قبل تا بحال برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند برای آنکه در قرآن فرماید **والله متم نوره ولو كره الكافرون** مطالبیکه در این کتاب نوشته شده هر گز از قلم يك عالم متدین سنی و مرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمیگردد زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنها خوارج و نواصب نوشته اند و تهمت هایی که بمال تشیع زده اند ظاهر و هویدا میباشند .

و کلامی اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده بارز و آشکار است .

ولی شنیده ام بواسطه جوابهایی که داده شده و فشارهایی که بمؤلف وارد آمده در چاپ جدید بعضی مطالب را حذف نموده اند .

چون چاپ ثانوی را ندیده‌ام نمیتوانم فضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی همین قدر میدانم عقلاً و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن تهمت‌ها - تنها مفید تام نیست بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم خالی از حقیقت بوده .

ثانیاً بر فرض صحت در کتاب عربی حذف کردن جبران خسارت‌هاییکه از ترجمه فارسی آن اگر بعض جوانان پارسی زبان بی خبری خریدار آمده نمی‌نماید .

لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانیکه اگر تحت تأثیر کلمات فریبنده این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم .

جواب کاشف الغطاء
باحمد امین در کتاب
اصل الشیعه
آقا شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (۱) دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود .

(الحق کتابیست بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یک جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد و باهل بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب خود آشنا شده فریب بازیگرانرا نخورد) .

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بقاضل دانشمند معاصر شاهزاده والاتباع علی رضامیرزا خسروانی که برای استفاده فارسی زبانها پیارسی ترجمه نموده اند بنام (ریشه‌های شیعه و پایه‌های آن) .

علاوه بر احمد امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمد ثابت

(۱) مرحوم آیه الله کاشف الغطاء از مفاخر اکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند در تابستان گذشته جهت تنبیر آب و هوا بکرت در خاک ایران آمدند متأسفانه صبح دو شنبه هیجدهم ذی القعدة الحرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نیاز صبح بسکته قلبی دارفانی را وداع گفته جامه سلبین پانصوس شیمان از این ضایعه اسفناک متالم و متأثر گردیدند .
جنازه آن مرحوم قدس سره با تشییع عمومی ملی واحترامات دولتین ایران و عراق بنجف اشرف حمل در مقبره مخصوصی در وادی السلام دفن گردید .

در الجولۃ فی ربوع شرق الادنی و عبدالله قصیمی در الصراع بین الاسلام والوثنیة - و محمد کرد علی در احوالنا و افعالنا - و محمد سید کیلانی در شریف رضی - و شیخ محمد خضری در محاضرات تاریخ الامم الاسلامیة - و موسی جارالله در الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة - و دکتر طه حسین در العثمان - و دیگران بنوشتن کتاب هاومقالات ومجلات و جرائد قلوب شیعیان را جریحه دار و بتهمت‌های بسیار و اهانت‌های بی شمار بین برادران مسلمان (سنی و شیعه) کدورتها ایجاد مینمایند .

عجبا عدای از فضلا ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضررهای آن واقف بوده یا نبوده این قبیل کتب را ترجمه پیارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی خبر از مبادی اسلام و تشییع قرار داده و آنها را بمبانی عالیه دین و مذهب مشکوک نموده .

این کتاب ما برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده چه آنکه آنها دیده انصاف را بسته و عینک بدبینی زده و با نظر تمصب و عناد حقایق را مینگردند .

خداوند متعال در آیه ۸۴ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل فرماید ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خساراً (۱) .

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی خبر پارسی زبان میباشد که فریب فریبندگان را میخورند چه آنکه دستگاه هائی در همین طهران بکار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده بعقیده وهاپها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها میباشد که علاوه بر نشریات فاسده با نطق و گفتارهای فریبنده بنام طرفدارای از اتحاد اسلام جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل مینمایند .

(که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی میامد چون هر کجا سراب را آب و مطالب را وارو نشان میدارند داعی در جواب بر میامدم و آنها ناچار میشدند جواب

(۱) و ما آنچه از قرآن فرستیم شغای دلرو رحمت الهی برای اهل ایماست ولكن ظالمین دا بجز زبان چیزی نخواهد افزود .

را در تشریح خود منتشر کنند چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود بعدها از آن نشریات برای داعی فرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بری خبران باشد عملی نمایند.

لذا لازمست آن جوانان بی خبر با کمال بی طرفی با دیدن انصاف بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بدانند آن قبیل اشخاص در خارج و داخل تنها فاضی رفته اباطیلی بنام حق انتشار دادند.

و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملت ما فعالیتهایی مینمایند بلکه بیدبناهی هستند مستقیماً یا غیر مستقیم دست نشانده بیگانگان و مرتبط با دستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزها افراد حساس ستون پنجم بیگانگان اند که وظیفه آنها در این مملکت تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملت نجیب ایرانی میباشد.

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه اند حتی در لباس مقدس روحانیت (که بحمدالله ملت بخوبی آنها را میشناسند) مانند گرگی که بجلد میش رفته یا دزدی که عمامه بسر گذارده برای ربودن گوهر کران بهای ایمان مردم خود نمائی میکنند.

چنانچه در نیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدس بنام طرفداری از اتحاد اسلام تیشه بریشه اسلام و تشییع میزدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده گاهی انکار رجعت و معراج رسول الله و شفاعت و عزاداری و زیارت قبور اولیاء الله و اهل بیت عترت و طهارت پیغمبر ص کرده و اهانت بمقامات مقدسه روحانیت و اهل علم و دانش راجحاً و مستأئماً مدار کار خود قرار داده اند.

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن سنی) و بی خبر از کتاب و سنت که بنشر کتابهای چندی ظاهراً بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) نیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین

مسلمانان پاشیده و باطن کثیف و عقیده سخیف خود را ظاهر نموده در دوره حکومت قبل از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلو گیری شده بعد از شهریور ۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه را بدون حق اشغال نمودند پروبال بازیگرها باز شد جدآ نشریات خود را بنفع آنها عملی نمودند.

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است (که برعکس نهند نام زنگی کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متالم نموده بلکه اکابر علماء اهل تسنن را متأثر و بنشر مقالات در مجلات او را از خود طرد نمودند.

زیرا در این کتاب اهانتها و جسارتها بالاتر از آنچه بعضی از مصریها نسبت بمقام مقدس امیر المؤمنین علی ع نمودند بزرگتر قلم شکسته خود در آورده و عقاید خوارج و نواصب و امویها را تجدید نموده.

نه همان معرفت بمقام مقدس آنحضرت بوسیله کتاب و سنت و اخبار نداشته بلکه ثابت است دشمن سرسخت آنحضرت و طرفدار جدی امویها بوده.

در اول آن کتاب با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بیطرف دم از اتحاد و یگانگی مسلمین میزند فریقین شیعه و سنی را نصیحت و برهبری خود دعوت بترك عقیده تشییع و تستن مینماید وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه مینماید میفهمد که هدف و مقصد و دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نیات ناپاک مولای او معاویه بن ابی سفیان میباشد غافل از شعر شاعر عرب که گوید:

و من یکن الغراب له دلیلاً

یمر به علی جیف الکلاب (۱)

خدازبان خرقه نیز راست صدبار

که صد بت باشدش در آستینی

دیگری گوید:

اذا کان الغراب دلیل قوم

سیهدیهم سیل الھالکین (۲)

در کتابش دم از اتحاد میزند در حالتیکه به نیش قلم (شکسته) خود تخم نفاق

(۱) هر کس را که کلاغ دلیل و راهنمای او باشد - میبرد او را بر سرسگهای مرده

(۲) زمانیکه کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد - زود است آنها را هدايت نماید برای

ملاکت و نیستی.

پاشیده و بدستور اربابان و با عقیده ثابت خود مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل مقصد و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامنتهی درجه جسارت کلمات اهانت آمیز بساحت قدس آنحضرت وارد نموده !!

اولین روزی که کتابهای او را خواندم فهمیدم که صاحب این نام محرف هرگز سنتی نمیباشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب میباشد که برای لکه دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده.

و یا میدینی است که برای رسیدن به هدف و مقصد خود که جاه و مقام و شهرت یا چیز دیگری باشد مرتکب هر عمل زشت و قبیحی میشود.

چنانچه اهالی کردستان مخصوصاً علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او بوده و هستند و از چهل سال قبل که بطرفداری سالار بیضک این ملت بیچاره قیام نموده عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنج و کردستان می باشد.

عجب است يك آدم فتنه جو اینك طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده طرفداری اتحاد - عقاید مشوم خود را ظاهر نموده و بشیعیان موحد يك و موالی با عظمت آنها از عترت طاهره تاخته و در خلال سطور کتاب مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را تا لایق و سفاک و شیعیان را مشرک معرفی نموده.

والا هیچ سنی بقول خودشان (چهار یاری) حاضر نمیگردد نسبت بساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السلام که خداوند آیه تطهیر در شأن او فرستاده چنانچه در ص ۶۹۰ همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیه مباهله آن بزرگوار را بمنزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطایا پاک و پاکیزه و مبرا فرموده بتازد و خورده گیری کند ^(۱) تا آنجا که در ص ۶۳ ندای اتحاد (چاپ دوم ۱۳۲۴ شمسی شرکت سهامی چاپ فرهنگ) در تحت تیترا (عمده مزلق و مزلات امیر) سیزده سهو و خطا و نقص بآنحضرت نسبت داده که تمام آنها افک و تهمت‌هایست که از نشریات و جعلیات مولای او معاریه علیه الهاویه و اسباب دست خوارج و نواصب و بقایای آنها بوده و میباشد

(۱) چنانچه از ص ۶۲ تا ۶۹ همین کتاب مشروحاً در این باب بسط کلام داده شده است.

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام او برده شود و خیلی هم متأثرم که نام محرف او را اجباراً در این سطور آورده‌ام

بدیبهی است هر کلمه از کتاب او جوابهای واضح منطقی دارد که این و چیزه مختصر مجال نقل تمام آنها را نمیدهد ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعضی از جوانان فریب خورده خواب رفته یعنی از جهات آن فقط اشاره نمایم.

درس ۳ کتاب گوید در زمان حضرت رسول اسمی از شیعه یاستی مذکور نبوده است - راجع بستی شاید آنطور باشد که نوشته ولی راجع بشیعه غلط رفته خوبست خوانندگان محترم برای پی بردن بغلط کارهای او مراجعه نمایند بص ۱۵۳ تا ص ۱۵۶ همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تاچه اندازه مانند مولایش معاویه کذاب و دروغ پرداز بوده.

ایضاً در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیع ابن سبأ یهودی بوده جواب ترهات او از ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و از ص ۱۸۷ تا ص ۱۹۰ داده شده.

و در ص ۵ گوید در قرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیع در ایران رسمیت پیدا نمود - جوابش از ص ۱۶۲ تا ص ۱۶۶ داده شده و نیز در همان صفحه گوید ابوبکر اسن و اورع و الیق بمقام خلافت بوده باین جهت مهاجر و انصار بانهایت رغبت با او بیعت کردند.

اولا جواب اسن بودن ایی بکر در ص ۴۹۵ تا ص ۴۹۷ و از ص ۸۹۱ تا ص ۸۹۶ داده شده.

ثانیاً جواب اورع و الیق بودن ایی بکر را در ص ۸۲۳ تا ص ۸۳۳ مطالعه خواهید فرمود.

و در ص ۶ گوید دلیلی بر خلافت امیر موجوده نبوده - برای روشن شدن دلیل و نص مراجعه شود بص ۳۱۷ تا ص ۳۲۵ تحقیقت واضح گردد.

و در همان صفحه منع نمودن عمر یغمبر رضی الله عنه را از وصیت و مانع شدن از آوردن قلم و کاغذ جهت اجراء امر وصیت را اعتراف نموده ولی در مقابل تأویلات باره مینماید.

برای پی بردن باصل حقیقت لازم است مراجعه شود به ص ۶۵۶ تا ص ۶۶۸ همین کتاب در ص ۷ حدیث باعظمت غدیر را بعنوان دلیل بر خلافت و امامت انکار نموده و مطلب را بسیار ساده و کوچک جلوه میدهد بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند به ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح و آشکار مشاهده نمایند و لمن بر کذاب و دروغگو بنمایند.

درس ۸ گویند چون ابوبکر مونس و یار غار پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و در مرض موت بامر آن حضرت نماز را با امت خوانده تمام امت بالاتفاق با میل و رغبت تمام با او بیعت کردند.

اولاً توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی بکر ممکن است افتخاری باشد (چه آنکه هر جاهلی در مصاحبت عالم افتخاری دارد) ولی چنین مسافرت و مصاحبت هرگز دلیل بر نبوت خلافت نخواهد بود علاوه بر آنکه جواب آیه غار و استشهاد با آنرا در ص ۳۷۵ تا ص ۳۸۲ داده ایم.

نماز خواندن ابی بکر با امت ثانیاً نیابت نماز ابی بکر از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ (بفرض نبوت) دلیل حق تقدم بطور قطع ثابت نیست بر فرض ثبوت دلیل بر در امر خلافت نخواهد بود حقایق و حق تقدم بر خلیفه منصوص ابوالفضائل

نخواهد بود

چه خوبست برای تقریب اذهان مثلی آوریم اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد هر گاه در بسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالها یا شرکت در جشنها و غیره فردی از بستگان را بعنوان نماینده خود بفرستد آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده میتواند باعدای مارتدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت را از کار برکنار و خود را سلطان بخواند بدلیل آنکه روزی بنمایند کسی پادشاه در فلان امر یا جشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه ای با پادشاه بوده ام قطعاً جواب عند العقلاء منفی میباشد.

مثل دیگری نزدیکتر بمطلب عرض کنم که اگر فقیه و مجتهدی مرخص گردد

و فردی از اصحاب خود را بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد آیا پس از وفات آن مجتهد و فقیه آن نایب نماز جماعت به استمساک نیابت نماز میت تواند خورد اجماعین آن فقیه مجتهد معرفی نموده بگویند مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر تمرد نمایند از رهت اسلام خارج اند !!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجود است - و این مقامی است که احاطه علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است - علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده - فقط بمحض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چند روز در مسافرت رفیق راه مجتهد بودن ایجاد فقاهت نمی نماید.

آتش بر در خانه آنها بزنند با فحش و بد و اهانت آنها را بکشند و بیاورند و مجبور نمایند که تسلیم گردند بجاتیشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول نمایند مشرک و کافر و رافضی خواهند بود !!

آقایان عاقلانه فضاوت نمائید آیا جانشینی فقیه و مجتهد علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی خواهد آیا بمحض نیابت نماز جماعت - فقاهت برای یک مسئله گو هر اندازه هم آدم خوبی باشد ثابت میگردد که مردم بطبقه دار باشند تقلید از او بنمایند !!

همچنین است موضوع نماز خواندن ابی بکر با امت بر فرض ثبوت دلیل بر انبیا و خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود.

چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر نص جلی عصمت و اعلیت و افضلیت من جمیع الجهات میخواهد.

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا **منصفانه فضاوت کنید** چند رکعتی نماز با امت خواندن (شمارا بخدا قسم انصاف دهید) برابری میکند با آنهمه نصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حدیث الدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزله و حدیث المدینه و حدیث المواخات و حدیث الغدیر و آیات الولایه و مباحله . بالاخره - نزول سید آیه (بنا

بر روایات اکابر علمای عامه که هر يك علیحه در متن کتاب مندرج است) در شان مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام.

آیا آنکسی که بالفرض چند رکعتی نماز جماعت با مردم خوانده اولی بمقام خلافت است یا آنکسی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را لایق مقام خلافت دیده و رسماً او را خلیفه خود قرار داد (نه نیابت بنماز جماعت) و صریحاً باین ائت منی بمنزله هرون من موسی جمیع منازل هرونی را با استثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که از جمله همان مقام خلافت رسول الله میباشد چنانچه از ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب مفصلاً شرح دادم - فاعثروا یا اولی الابصار

ثالثاً جواب از اجماع و تبعیت تمام امت را از ص ۴۸۲ تا ص ۵۰۴ مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع و تبعیت تمام امت پی برید.

رابعاً جواب کذب و دروغ شاخدار او را که نوشته تمام امت بمیل و رغبت بیعت نمودند از ص ۵۰۹ تا ص ۵۲۰ را مطالعه نمائید تا کذاب مقتری باز بگرا بشناسید در ص ۹ نوشته است علی و فاطمه (علیها السلام) در موضوع فدک بحکم ایی بکر قانع و متقاعد شدند - برای پی بردن باصل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به ص ۶۳۳ تا ص ۶۸۲ همین کتاب تاروشن و بیدار شوید.

و نیز در همان صفحه اشاره بحدیث خلّت در فضیلت ایی بکر میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر من غیر از خدا بنا بود خلیلی برای خود بگیرم ابو بکر را خلیل خود قرار میدادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال و تحقیق بود اول مراجعه می نمود بکتاب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن آنکس استشهاد بحدیثی می نمود که لا اقل در نزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جمله مجعولات و کذب محض است چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال ذیل ترجمه حال عمار بن هارون و قرع بن سويد گوید این حدیث جعل و کذب محض است.

بکریون از این قبیل احادیث در فضیلت ایی بکر بسیار جعل نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است.

در ص ۱۰ گوید اگر علی ذی حق در امر خلافت بود چرا قیام نکرد حق خود را بگیرد جوابش را در ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۱ مطالعه نمائید.

در ص ۱۳ گوید علماء بصیر شیعه اقرار بهمدردی مادرند - اگر این شیخ حقه باز کذاب نبود حق بود برای وضوح مطلب باسانی آن علماء و محل اقرارشان اشاره مینمود چنانچه مادرمقن کتاب ضمن گفتارمان در تمام ده شب باقوال دهها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده ایم که بنظر قارئین محترم میرسد.

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری از معاویه دلائل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه و علی علیه السلام را مقصر نشان دهد - و آن بیانات تماماً دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هواخواهان جدی معاویه بلکه تمام بنی امیه حشره الله معهم میباشد.

تا اینجا که در آخر ص ۱۸ بعد از نقل وقایع صفین و تعیین حکمین گوید تابعین امیر دیدند که اظهارات معاویه سر اسر مبنی بر تقاضای عدل و داد خواهی است و اظهارات امیر همه از روی لجاج و عناد و خود خواهی میباشد.

در ص ۲۱ انکار مینماید اهانت بعلی علیه السلام را که بزور و جبر آنحضرت را کشیدند و برای بیعت بمسجد بردند و نیز صدعات به بی بی فاطمه سلام الله علیها و سقط جنین او را - جوابش در ص ۵۰۹ تا ص ۵۱۸ موجود است بعد از مطالعه حقیقت آشکار میشود. در ص ۲۲ توسل بائمه از عترت طاهره را شرک و کفر و بت پرستی میدانند جوابش از ص ۲۱۸ تا ص ۲۳۱ داده شده.

در ص ۲۳ گوید خداوند عالم رسول خود را بلعنت مأمور نفرموده. مثل اینکه این مرد رموز باقرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده علاوه بر اخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی از امت را ملمون خوانده برای روشن شدن مطلب ویی بردن بحال این مرد حیال مگاز به ص ۴۲۷ تا ص ۴۲۹ مراجعه نمائید تا حقیقت مطلب را بدست آورید.

گویا این مردک آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده شده نامیده که میفرماید **وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ** آنج که مراد از درخت لعنت کرده شده در قرآن بنی امیه هستند چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیر خود نقل نموده .

و نیز در آیه ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید **ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا (۱)** آنگاه در اخبار بسیاری رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرماید کسیکه علی و فاطمه را ازیت نماید مرا ازیت نموده و کسیکه مرا ازیت کند خدا را ازیت نموده کسیکه آنها را ازیت نماید لعنت خدا بر او باد و خداوند او را برو در آتش افکند .

علاوه بر صراحت در اخبار باین توضیحی که آن حضرت داده ازیت کنندگان **علی و فاطمه** عملاً یا لساناً قلماً (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج و نواصب علیهم لعائن الله (چون کسروی و مردوخ مردود) و امثال آنها مشمول این آیه شریفه و ملعون خدا و پیغمبر میباشند) برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری بر لعن ملعون بن ملعون معاویه بن ابی سفیان لازم است مراجعه نماید به ص ۷۷۵ و ص ۷۸۴ تاروشن و بیدار شوید از خواب غفلت و دشمنان خدا و پیغمبر را بشناسید .

و نیز گوید بر فاسق عاصی لعن جائز نیست - باز هم میگویم این مردک از قرآن مجید بکلی بیگانه میباشد و آیات لعن را در باره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته .

چکنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصل را بما نمیدهد و الا با نقل آیات و اخبار و تحقیقات بلیغه روی نویسنده را سیاه مینموده ولی برای روشن شدن مطلب اشاره ای مینمایم که این مردک نمیداند یا اگر میداند بروی خود نمی آورد و عمداً سهو میکند که ما هم میدانیم هر فاسق و هر عاصی کافر نمی شود ولی ملعون میشود .

(۱) آنانکه خدا و رسول را (معینان و مخالفت) آزار و ازیت میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (واذ رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذاب باذلت و خواری مهیا ساخته است .

چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون میباشد برای آنکه مسلم است که ظالمین بر سه طبقه میباشد طبقه اول کفار و مشرکین اند که ظلم بخدا نموده و شریک برای ذات اقدس او جل و علا قرار دادند (بموضوع شرك و مشرکین در ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۴ همین کتاب اشاره شده) .

طبقه دوم ظالمین بنفس اند که معصیتهایی مینمایند ولی متعددی بغیر مینمایند . طبقه سیم معصیت کارانی هستند که بجان و مال و ناموس مردم متعرض اند ولو ظاهر آ کافر نیستند ولی ملعون اند چه آنکه صریحاً در آیات قرآنی آنها را ملعون خوانده اند که از جمله در آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید **اللعنة الله علی الظالمین (۱)** و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیهم السلام را نموده و گوید شیعیان گویند در کودکی در چاله آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون میآید دنیا را پراز عدل و داد میکند !!۱

این شیخ وقیح مردود و جمال حیال خجالت نکشیده که چنین دورخ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابی را نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل الله فرجه در چاله آب پنهان است و از آنجا ظاهر میشود .

و حال آنکه ارباب خیر و تاریخ نوشته اند که بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد و جعفر (کذاب را) با خطاب تأخر یا عم از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود بر آن بزرگوار نماز گذارد فوری امر با حاضرات آنحضرت داد وقتی رفتند دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است چون نتوانستند در آب بروند بخلیفه خبر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آنحضرت خراب نمایند وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست - فلذا معروف شد بسرداب غیبت یعنی آن سرداب محل غیبت آنحضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده و از آنجا ظاهر شود .

(۱) بدانید و آگاه باشید که لعنت خدا بر شماست .

بلکه اجماعی شیعه امامیه و اکابر علماء عامه میباشد که زمان ظهور آنحضرت از مکه معظمه جلوه گرمیشود و عالم را پراز عدل و داد میکند.

عقیده بوجود حضرت مهدی عجل الله فرجه اختصاص بشیعه ندارد بلکه در کتب فریقین ثبت است و جمهور شافیه و دیگران از علماء اهل تسنن به نزول حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان و در نماز اقداء نمودن حضرت مهدی عجل الله فرجه را معتقدند برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مردود بصفحات آخر همین مقدمه و ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب مراجعه شود.

و نیز در همان صفحه حضرت مهدی عجل الله فرجه را مورد تمسخر قرار داده گوید امام هزار و دوست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته

طول عمر حضرت مهدی خرق عادت است

نخواهد بود !!!

این شیخ کور دل و قبیح قدرت خدا عقیده ندارد و نمیداند که این قبیل امور از نوادر طبیعت و جزء خرق عادت است و خدای قادر توانا بعضی افراد را نادراً از میان بشر باین نوع عمرهای طویل رد آید بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب مینماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظ میدارد تا حجت را بردشمنان کور دل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونه کامل و شاهد زنده بر این معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و اله و علیه السلام میباشد که در آیه ۱۳ سوره ۲۹ (غنکبوت) صریحاً میفرماید:

وَلَقَدْ ارسلنا نوحاً الى قومه فلبث فيهم الف سنة الا خمسين عاماً (۱) -

آنچه بصراحت آیه شریفه معلوم میآید مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفان هم با قل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمثیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار و نهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند) چنانچه اکابر علماء عامه از

(۱) همانا بتحقیق ما نوح را بر سالت فرستادیم او نهصد و پنجاه سال میان قوم ورنه کرد (و خلق را دعوت بغدادا برستی نمود).

قبیل طبری و ثعلبی و جارا الله زمخشری و امام فخر رازی ذیل این آیه گویند این نوع اعمار مافوق طبیعت و از عطایای الهی میباشد.

پس پیغمبر هزار و چهار صد ساله (باهرار و نهصد ساله) چگونه از او کاری ساخته بوده - همان قسمی که پیغمبر هزار و چهار صد ساله (باهرار و نهصد ساله) همه کاره بوده از کوری چشم امویها و خوارج و نواصب و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخها) امام هزار و دوست ساله هم همه کار از او برمیآید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویه او را نگهداری فرموده تا روزی بیاید و انتقام از امثال (احمد امینها و مردوخها) بگیرد.

پس بیش از این مجال مزاحمت نمیشاید والا اگر جلوی قلم را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر و جزیره مقتضی بیان نیست این مقدار هم ناچار بودم والا گفتار این شیخ و قبیح مردود قابل ذکر نیست و اثری در حقیقت اسلام و مذهب حق تشییع ندارد - چه خوش مناسب مقام سروده.

آب دریا کز او گهر زاید بدهان سگی نیلاید

اگر این تیمیه و امثال آن با آن کر و فرشان توانستند با نوشتن هزلیات نور خدارا خاموش کنند این شیخ مردود و امثال آن هم میتوانند !!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جراید و مجلات دینی نامههایی دیدم از علماء بزرگ سنی مخصوصاً از اطراف کردستان که از این مرد بی باک اظهار انزجار و تنفر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنی نیست بلکه خارجی و بیگانه پرست است،

از جمله دلائل بر بیگانه پرستی این مردک و صحت گفتار برادران بزرگ معلمه اهل سنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ میلادی متفقین افرادی را وادار می نمودند بنام اتحاد و اتفاق بمقدسین یکدیگر اهانت نمایند تا شعله آتش نفاق مشتعل گردد که از جمله همین مردک از خدا بی خبر بوده.

فلذا در صفحه آخر کتاب گوید (در این هنگام که متفقین هم بما دست دوستی و همدستی داده اند باید موقعاً مقتضی شمرده سلاطین اسلام فرمان وحدت و یگانگی

را درمالك خود بموقع اجرا گذارند) یعنی بطرفداری متقین (كفار) مسلمانان همگی باهم متحد گردند !!

خلاصه این قبیل اشخاص نمونه کامل خود خواهی و بیگانه پرستی هستند که میخواهند بنام اتحاد و وحدت کلمه بمقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها ورزیده دلها را لبریز خون گردانند و مسلمانان را مستعمره بیگانگان وهم دست آنها قرار دهند .

اگر علماء روشن فکر جامع الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم نسبت بکسانی که بمقام مقدس امیرالمؤمنین عليه السلام اهانت نموده و جسارتها ورزیده و آن بزرگوار را دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حرص بر باست و حب جاه و خونریزی معرفی مینمایند و بجای با عظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاک پیغمبر اهانتها نموده و آنها را رافضی و مشرک و کافر و غالی میخوانند و میخواهند بین صد ملیون مسلمانان شیعه با سایر مسلمین جدائی بیندازند و زمینها را برای غلبه بیگانگان در عالم اسلامیت مهیا نمایند ،

علناً اظهار تنفر نموده و بیزارى بجویند مقدمه اتحاد مسلمین فراهم میگرداند مثال ما را بزحمت جوابها و نشر کتابها و مقالات جوابیه و ادارت میکنند .

والآ تا این جدائی برقرار است و باز یکران و آبادی مرعوز در کارند و مذهب حق تشییع را حزب سیاسی بموام معرفی مینمایند حفره جدائی روز بروز عمیق تر و وسیعتر میگردد و پیوسته بنشر کتب و مقالات عمق و وسعت این حفره زیادتر میشود .

نصاری در مسجد پیغمبر آزاد باداء فریضه بسبب همین تحریکات و تزریقات بر بودند ولی شیعیان مسلمان در اداء فرائض غیر حقیقت است که عموم برادران و نواقل در مساجد مسلمین آزاد نیستند . اهل تسنن بجای شیعه نظر کفر والحاد مینمایند زمانیکه شیعیان موحد از راههای دور جهت اداء فریضه واجب (حج) شد رحال نموده قبله گاه خود میروند مورد حملات برادران اهل تسنن قرار میگیرند و در هر کوی و برزن و خیابان

و یابان - حجازها - سعودی ها - مصرها بالاخره تمام سننها (که این قبیل افراد ملیس بلباس اهل علم و نویسندگان میغرض مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده اند) بمسلمانان پاک موحد شیعه مذهب و پیروان عترت و اهل بیت طهارت بانظر کینه و عداوت مینگردند و آنها را مشرک میخوانند و پیوسته با آنها میگویند اتم مشرکون ۱۹ واقماً جای بسی تأسف است مسلمین صدر اسلام زمانیکه بلاد کفر را فتح میکردند بتمام کفار در عقاید و عمل در دین خود آزادی میدادند .

و آنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی نمودند بلکه حاضر باهانت آنها هم نمی شدند .

حتی علماء و مورخین در وقعه مباحله نوشته اند وقتی نصاری نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر عليه السلام شدند موقع نماز و عبادتشان رسید بگوشه مسجد رفته مشغول عبادت خود شدند عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهال زمان ما) خواستند از عمل آنها جلو گیری و ممانعت نمایند رسول اکرم عليه السلام مانع عمل آنها گردیده فرمود بگذارید آزادانه عبادت خود را بجای آورند لذا در حضور پیغمبر عليه السلام و اصحاب آنحضرت در مسجد بزرگ اسلام نماز نصرا نیت و عبادت مسیحیت گذاردند .

رسول اکرم عليه السلام با این عمل موافقت و مهربانی - خواست باهل عالم معنای آزادی را بفهماند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست بلکه دین دلیل و برهان و منطق است .

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نص صریح قرآن مجید که در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) فرماید **و لا تقولوا لمن اتقى اليكم السلام لست مؤمناً** (۱) و سیره خاتم الانبیاء عليه السلام (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء بعض علماء جامد متعصب خود) با مسلمانان رفتار کفر و بغضاء مینمایند .

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی - زیدی - با همه (۱) یا کسی که اظهار اسلام کنه نسبت کفر میدهد و با آنها نکوید شما مؤمن نیستید (تامل و چانش را بر خود حلال کنید) .

اختلافاتی که در اصول و فروع با هم دارند در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمی برای آنها نمی تراشد مگر شیعیان جعفری که بجرم پیروی از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ (حسب الامر آنحضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکه معظمه و مدینه منوره (همان جائیکه بهبود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خود آزاد بودند) با تازمانه و چوب خیزران آنها را میزنند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده بر خاک پاک مینمایند و یا قبر رسول خدا ﷺ و محبوب خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت آنحضرت را میبوسند و سلام بر آنها مینمایند !!!

در حالتیکه خودم در بغداد و معظم دینم سنیهای از دور آمده قبر شیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را میبوسیدند و توسل با آنها می جستند و احدی آنها را منع نمیکرد - در مدینه منوره در پیش روی قبر مبارک رسول الله ﷺ کاشیهای دیوار را بعنوان محل نزول جبرئیل میبوسیدند احدی از شرطه های حرم ممانعت نمیکند ولی شیعیان که میخواهند ضریح رسول الله را ببوسند آنها را میزنند و زجرشان مینمایند و مشرکشان میخوانند !!!

فقط این فشار و سختیها برای شیعیان موحد باک پیروان عترت و اهل بیت طهارت رسول الله ﷺ میباشد و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید میفرماید لا اکره فی الدین کاردین با جبار و اکره نیست .

هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی با تجریبات بسیار با شتاب بزرگ خودی برده و متنبه نگردیده اند که بضرر تازمانه و چوب خیزران و فحش و ناسزا و تهمت بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیده ثابت خود برنمیدارد .

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ آن قاعد عظیم الشأن الهی دستور فرموده که حتی بکفار هم فشار و سخت گیری ننمائید بلکه با ملاطفت و مهربانی و روح و روحان با آنها رفتار ننمائید تا در اثر دیدن برهان و منطق دلهای آنها نرم و بشما نزویک شوند

بدین حسن خلق توان کرد و رسید اهل نظر بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را بدیبهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثر خاطر نتیجه ای حاصل

نگردد - بلکه قطعاً از این عملیات در دلهای شیعیان بیشتر رنجیدگی و گرفتگی ایجاد و جدائی حاصل گردد .

از قدیم گفته اند محبت محبت آورد ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدر بار میآید .

اگر علمای بزرگ جامع از هر جملو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات و مقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند) شیعیان ناچارند بمقتضای مثل معروف جواب ناخدا یا ناخدا توپ است در دریا برای دفاع از حقوق حقه ثابت خود جواب تهمت‌ها و اکذیب و لاطافات آنها را بدهند خوشبختانه شنیده میشود چندی است جمعی از فضلا و دانشمندان پاک دل منصف بی غرض از مذاهب مختلفه اسلامی (حنفی مالکی شافعی حنبلی جعفری زیدی و غیره) تشکیل مجمعی داده اند بنام دار التقرب بین المذاهب الاسلامیه و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است بیکدیگر و مجله‌های ماهانه‌ای نشر میدهند بنام رساله الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه معانی مذهب خود را بوسیله مقالات در آن مجله نشر میدهند امید است این جمعیت موفق گردند تا هدف و مقصد خود را عملی نمایند؟

ما کمک و مساعدتی از دارالتقرب انتظار نداریم مگر آنکه حقیقت عقاید ما جعفری‌ها را طبق کتب مؤلفه علماء شیعه ببرادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی برسانند تا بنظر شرک و کفر و کینه و عداوت بجمع‌ها نشگرد ،

اگر دارالتقرب بتواند آزادی نشر کتب را عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرگ کتب مؤلفه عقاید حقه جعفریه را در بلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانکه کتب علماء اهل سنت در کتابخانه‌های شیعه آزاد و در دسترس عموم قرار دارد) برور تمام گفتگوها از میان می‌رود و حقیقت و اتحاد جای آنها خواهد گرفت بنا بر آنچه میشنوم و در رساله الاسلام گاهی میخوانیم بیش از انتظار ما قدمهای بلندی برای تقرب و تالیف قلوب برداشته شده است ،

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمد تقی قمی عضو شیعہ جعفری دارالتقرب نقل مینمودند از زمان تأسیس دارالتقرب و جدیتهای فوق العاده اعضا دانشمند بی غرض آن کتابی بوضع گذشته چاپ نگردیده مامم پیوسته دعایکمینم واز خداوند متعال خواهانیم که این جمعیت را از گزند اشرار و ابادی مرموز محفوظ بدارد (۱).

و نیز آن مجمع ویا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب و عناد و ایجاد اتحاد بین مسلمین میباشد باقی و پایدار و مؤید به تأییدات خود فرماید .

(۱) در همان موقع بجناب آقای قمی عرض کردم باورم نیاید اشخاصیکه خبت طینت دارند یا با دیگر دست بیگانگانند بتوانند از اصال خود دست بردارند تیه آنکه مثالی است معروف توبه گر که مرگ است . اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دارالتقرب متقبل گردیدند که دیگر قلمی بنحو گذشته برخلاف حق و حقیقت بکار نبرند مامم با اطمینان و حفظ مقام آقای قمی سکوت اختیار نموده بانظار آینده ماندیم . طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد .

مناصفانه بازم از همان دکتر احمد امین مصری معروف صاحب کتاب (فجر الاسلام) که در حضور حضرت آیه الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاتب المطا، در مدرسه العلمیه نجف اشرف باعذر باینکه چون از مساور کتب شیعہ حاضرنداشتم این خطا رفته و نادم و مستغفرم و در جلد دوم بنام (شعری الاسلام) جبران مینمایم . چنانچه در مقدمه اصل الشیبه نگارش یافته) جناب تازه ای بظهور پیوست و کتابی بنام (البهدی والبهדות) در رد وجود حضرت مهدی آل محمد امام دوازدهم ما شیعیان عجل الله تعالی فرجه منتشر گردید که در سطر آخر مقدمه آن کتاب با این عبارت ختم کلام نموده که والله نسال ان یوفقنا الی احقاق الحق وایطال الباطل !!!

معلوم شد که نظر ماصحیح بوده این قبیل اشعاس از خود اراده ای ندارند بلکه فطرتاً یا جهت تبعیت اوامر و دستورات موالی خود وظیفه دارند که هر چند صباح یک مرتبه با قلم شکسته خود ببسکه مسلمین برخاسته و با سنگ تفرقه و جدائی قلوب ملیونها شیعیان موحد را جریحه دار نموده و خود را نزد اهل علم و دانش رسوا و مفتضح و در حضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خجل و منفعل سازند که بچنگ عزت آن حضرت رفته اند .

و حال آنکه متجاوز از هزار سال است در اطراف وجود مقدس حضرت ولی الله الاعظم محمد بن الحسن مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه امثال احمد امینها بلکه بهتر و بالاتر از او مانند این تیبیه و این حجر و امثال آنها ایجاد شبهات نموده و جوابهای شافی و کافی الا طرف محققین علما، اعلام داده شده و ثبوت وجود آن حضرت را که بنحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علما، اهل سنت . گذشته الروایات شیعہ بضرورت دین واضح و آشکار نموده اینهم خود لطفی از ه

غرض مامم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام و بعض کتب دیگر آنها را مشکوک نموده است .

که از جمله آن ابادی مرموز خطرناک که بنفع احمد کسروی و ترهات آن ییکانگان درم کر ایران مأموریت تولید اختلاف و اشاره بجواب مقالات او داشت احمد کسروی تبریزی بود که قدم را از همه اقرانش بالاتر گذارد و دعوی بر انگیخته گمی (نبوت بخیال خودش) نمود .

بدعتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتابسوزی بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین هر کجا هستند آنچه کتاب علمی عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه و سوره قرآنی بدست آورند بسوزانند و غیر از کتابهای خود او چیزی باقی نگذارند و همه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده میشد .

چنانچه در ص ۲۳ کتاب داد گاه خود چنین نوشته (یک دسته هم سوزانیدن مفاتیح الجنان و جامع الدعوات و مانند اینها را دستاویز گرفته هوچیگری رامیانداختند و میگفتند (در اینها سورههایی از قرآن میبوده و شما سوزانیده اید) نادانان نمیدانند که بیشتر بد آموزان و گمراه کنندگان آیهها و سورههای قرآن را در کتابهای خود آورده اند و این نشدنی است که مابین آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم قرآن هر زمانی که دستاویز بد آموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هراهی که هست قرآن را از دست آنان گرفت) (گرچه بانا بود گردانیدن آن باشد) .

و در ص ۲۴ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان (که هروردگار است که بسبب مخالفت مردمان حسود عنود و ایجاد شبهات آنها روز بروز حق آشکارتر گردد .

بقول ادیب ارباب عرب .

طوبی اناح لهالسان حسود	و اذا اراد الله نشر فضیلة
و در مثل ادبای عرب است : و لولا النار ما فاح طیب العمود .	
هر کسی بر طینت خود می تند	مه فشانند نور و سکت عموو کند
او عودی خویش آمد در جناب	نیست خفاشک عدوی آفتاب

مشمول بر هفده سوره قرآن است) چنین نوشته ما بسیار نیک کرده ایم که آنها را سوزانیده ایم باز هم خواهیم سوزانید.

این عمل و دستور او بهترین معرف جنون و نادانی و بیگانه پرستی او بوده است که باین وسیله اساس معارف و افتخار و اسلامیت و قومیت ایرانیان را بر باد فنا میداده است چونکه رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست بلکه بطالن هر عقیده ای را باید با حربه برهان و عقل و علم و منطق بکار برد نه با سوزاندن کتب و معارف آنها چنانچه هیچیک از داعیان حق اقدام بچنین عمل مجنونانه ای نمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پلیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم و عمر وین عاص بامر خلفه دوم عمر بن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل بر تمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومیها بوده و مغولها کتابخانه فوق العاده مهمی را که در شهر آوه جنب ساهه بوده سوزانیدند و بهمین جهت تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید !!! و این اشخاص برای این اعمال - لکه سیاهی بر تاریخ خود گذاردند.

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خود را ثابت نمود.

مانند علی محمد باب که هر دو شاگرد و دستور گیرنده از يك دستگاه استعماری معلوم الحال بوده اند. که گفت غیر از کتاب بیان هیچ کتابی نباید توجه نمود !!! علاوه این مرد از حیث اخلاق بسیار تند خو و بداخلاق و فحاش و وقیح و بی حیا بود (چنانچه از لابلای سطور و اوراق مطبوعه او کاملا واضح و آشکار است) در مقابله با هر قوم و فرقه و در مناظره با هر فردی بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار مینمود

گاهی در کتب خود جمله بشعیان میکرد و شیعه گری مینوشت هزاران تهمتها و فحشها و دروغها بآنها نسبت میداد !!

گاهی قدم را بالاتر میکذارد بدختر پاک پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره

رسول اکرم ﷺ جسارتها مینمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال میکردند او سنی عامی متعصب و یا از بقایای خوارج بی حیا و نواصب است.

بعد در پیرامون دین مقدس اسلام وارد شده و منکر خاتمیست گردیده حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدس اسلام را از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانتهای مسخره آمیز بیان و مطرود دانسته !!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بیخبر از همه جا را (که رجال آینده این مملکت اند) با دروغ پردازیهای خود باهل دین و مذهب بد بین و لایبالی و پایه محکم و اساس متین دین مقدس اسلام را متزلزل سازد.

الحق در ادوار تاریخ کمتر همچو بازیگری زبردست برای بیگانگان تهیه شده بود. انقلاب عجیبی برپا نمود - شیخی - صوفی - شیعه و سنی - متجدد و متقدم - پیر و جوان را بهم ریخته دروغهایی بافته تهمتهایی بهمه زده خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف و غلبه (و استعمار طلبی) بیگانگان بود.

در قرون اخیر بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از یهودیها باینها از لیها باینها قادیانیهها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افراد ملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند. ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز خطرناک تر از همه آنها بوده و اگر دست انتقام حق او را از میان نبرده بود ضررهای جبران ناپذیری بفتح بیگانگان باین آب و خاک و دولت و ملت میرسانید.

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب بپردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم.

در مدت بیست سال قنوت که از يك طرف بعضی

نظری بعلت چاپ این کتاب

از کتابهای مضره مصری و اروپائی ترجمه و در

دست جوانان ما گذارده شد.

و از طرف دیگر کتابهای فریبنده کسروی بعضی جوانان بی خبر ما را منقلب و بدین مقدس اسلام مخصوصاً بمذهب حقه شیعه بد بین نمود !!

نتیجه بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد چند دسته کی بزرگی در مسلمانان پیدا شد بالخصوص تهمتها و دروغهایی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بمالم تشیع بستند بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبایده مذهب شیعه بکلی بی خبر و تقلیداً راهبرایا میپیمودند مترزلزل نمودند !!

داعی ازدو جهت ناراحت بودم و نمیتوانستم آرام بگیرم و ناظر این صحنه بازیگری و اعمال زشت و دروغها و تهمتهای بیجا کردم .

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکر شد که در حدیث وارد است **اذا ظهرت البدع فلعالم ان يظهر علمه و اذا کتم فله لئنه الله (۱)** دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیع نمایم مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد .

جهت ثانی مقام سیادت بود که غیرت ها شमित و جوش سیادت درونم را میگذاخت و تحریک بیمارزه مینمود .

البته تا آنجا که وظیفه داشتم در منابر بزرگ و مجالس مهم در حل شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم طبقه جوانان تحصیل کرده روشنفکر را که بداعی نظر نیک دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آتیه مملکتند) بخطر ات بزرگ متوجه و آنها را متنسبه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده .

ولی خیلی میل داشتم مستقلاً کتابی بررد اباطیل و دروغ پردازیهای آنها بنویسم و با حربه منطق و برهان اساس بوج آنها را برهم زوم و پرده بازیگران را پاره و مردمر آگاه و بحقایق آشنا نمایم .

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یک سالی در بیمارستانها گذرانیدم (۱) زمان ظهور بدعتها بر عالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید و اگر کتمان و خودداری نماید پس لعنت خدا بر او باد .

بطوریکه قوای خود را از دست داده توانائی چنین امر بزرگی در دایمی نمانده .
دکترهای مهم طهران و بیروت هم دستواستراحت کامل دادند بقسمیکه نه بخوانم و نه بنویسم و نه فکر نمایم و نه تأثر و تألم پیدا کنم !!

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بیخبر در اطراف مذهب حقه جعفریه نوشته و تهمتها زده و اخلاعات نموده اند ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده موجود باشد . لذا در همان بستر بیماری این کتابرا مطالعه عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی و مردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشعیان نموده اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته و جوابهایی که داده شده در این کتاب موجود است :

بهر آن دیدم که بمقتضای **مالا یدرک کله لا یتدرک کله** در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارتی که مدتها امر بچاپ این کتاب مینمودند عملی نمایم که جوابی ولو مختصر بآنها داده شده باشد .

هزاران شکر خداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب کردم و هدف اصلی از نشر این کتاب متوجه ساختن جوانان منورالفکر روشن ضمیر این مملکت است بحقیقت مذهب حقه تشیع تا قریب فریبندگانرا نخورند .

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول تا آخر باسثنای چند خبریکه از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده بنا بر قرارداد

مصادر و اسناد این کتاب از اکابر علماء سنت و جماعت است

قبلی فیما بین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده مینماید) ابدأ استشهادی باخبار شیعه نمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام .

یعنی تمام دلائلی که در این کتاب موجود است از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها میباشد .

چون یکی از شاهکارهای باز یکران که برای فریب دادن بیخبران بکار میبرند آنست که میگویند و مینویسند که آنچه اخبار در موضوع تشیع و امامان اثنی عشری نقل شده ساخته خود شیعیان است؛ لذا هر منصف عاقلی که این کتاب را بی طرفانه بخواند بی بدوغ پردازیهای آنان میبرد و میفهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابر علماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد.

منتهی آنها بعد از نقل اخبار صحیحه و صریحه چون تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند تاویلات بارده مینمایند ولی ما باصل اخبار توجه نموده بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی بقوه عقل مورد عمل فرار داده انتخاب احسن مینمائیم.

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بيطرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند به بی غرضی ما پی خواهند برد زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه برآمدند میفهمند که ما در این کتاب زائد بر آنچه علماء آنها نوشته اند نوشته ایم میتوان گفت این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها میباشد.

نوشته های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده تا خوانندگان بی غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموزی انصاف آنچه مینویسند از روی غرض و کینه ورزی باهل بیت طهارت و شیعیان آنها میباشد.

مثلا احمد امین در فصل اول از باب ۶ ص ۳۲۲

فجر الاسلام در اخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع بعلم علی علیه السلام نقل شده مانند

**اشاره بفلط کاری احمد امین
و جواب آنها**

حدیث انا مدینه العلم و علی بابها (۱) و ندای سلونی قبل ان تفقدونی (۲)

(۱) من شهرستان علم و علی در راه آنست .

(۲) سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیاید .

دادن آن حضرت و کلام سلونی عن کتاب الله فانی اعلم ممن نزلت و فی ای شیء نزلت (۱) و امثال اینها گفتگو میکند و آنها را از مجموعه لات شیعه و واهی میداند.

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام پریری (مجهول الحال را) که میگوید بر تفسیر تمام قرآن واقف نقل میکند و در نینماید این نیست مگر عین تعصب و بی اطلاعی از علم درایت و حدیث - باغداد و لجاج و خبث فطرت .

در فصل اول از باب ۲ ص ۱۳۱ راجع بابی ذر غفاری که دو مین مرد پاک از صحابه رسول الله بوده (که خود او هم در آخر مقالش تصدیق میکند که ای ذر از پاکترین اصحاب پیغمبر و مرد متقی و پرهیز کار بوده) نسبت عقیده اشتراکی میدهد و تهمت های ناروا بآن مرد پاک میزند و او را اتباع عبدالله بن سبأ یهودی میخواند !!!

و حال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا مرا امر نموده چهار نفر را دوست بدارم که یکی از آنها ای ذر غفاری است .

چنانچه اکابر علماء سنی از قبیل ابن حجر مکی در صواعق محرقة و احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان باخی حنفی در بنایع الموده و ابن عبدالبر در استیعاب و دیگران نقل نموده اند و در ص ۴۳۷ همین کتاب ذکر گردیده .

فقط جر می که ای ذر غفاری و آن مؤمن موحد یا کرا مبنفوس احمد امین و طبری و غیره قرار داده که اورا متهم بتبعیت ابن سبأ لعین و اشتراکی بخوانند . آنست که مطیع امر رسول خدا بوده و با امر آن حضرت تابع علی علیه السلام و از بیعت ابی بکر سرپیچی نموده و در منزل آن حضرت معتکف گردیده و موقع تبعید در شامات مردمرا بخلافت و امامت علی علیه السلام میخوانده و خلافت دیگران را برخلاف حق میدانسته و آنچه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام شنیده بود بمردم میرسانید .

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینه فراوان گردید که او را مورد تیرهای تهمت قرار دهند .

(۱) سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدستیکه من دانانم برای چه کس نازل گردیده و در چه چیز نازل شده .

بدیهی است که از آنرا جهل و عناد و تعصب است که محبوب خدا و پیغمبر را اشتراکی مزدکی و تابع این سیاه لعین بدانند ،
عجبا نمی نویسند ای ذر تابع و شیعه خالص الولای علی بن ابی طالب علیه السلام و پیرو طریقه آنحضرت بامر خدا و رسول آورده با کمال وقاحت و بی حیائی مینویسند تابع عبد الله بن سیاه لعین و اشتراکی بوده ؟

نوشته ها و تمتمهای این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمنهای دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده چنانچه شنیده میشود کمنیستهای عرب (شیوعیها) مخصوصاً مصریها برای جلب قلوب جوانان بی خبر و بی خرد مسلمانان بهمین نوشتهها استاد جسته میگویند و مینویسند دین اسلام دین کمونیستی است بدلیل آنکه ای ذر غفاری از اصحاب پاك پیغمبر اسلام مرد مرا امر با اشتراك می نموده ؟!

اینجاست که باید گفت - آتش بجان شمع فندکین بنا نهاد - خداوند بشکند دست و قلمی را که چنین تمتمهای ناروا و نسبتهای دروغرا روی تعصب باصحاب پاك رسول الله صلی الله علیه و آله بدهند تا بهانه های بدست دشمنها افتاده وسیله تبلیغات برای عقاید باطله خود قرار دهند .

عجبا مینویسند چون ای ذر در شامات باغیا و متمولین میگفت با قراء مساعدت و مواسات کنید (اگر پولها را جمع کنید و نگهداری نمائید روز قیامت با همین سیم وزرها سر و صورت و پشت و پهلو ی شمارا داغ میکنند) پس از این جبهه این عقیده اشتراکی شبیه آئین مزدکی می باشد ؟!

اولا ما در آن زمان نبوده و نمیدانیم آنجناب چگونه بیاناتی مینموده بدیهی است قلم در دست دشمن بوده هر چه خواسته نوشته حاکم شام اعدا عدو علی بن ابیطالب علیه السلام قطعاً نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفه عصر و دوست و طرفدار علی علیه السلام و موحد پاك حقیقی را بخوبی جلوه دهد .

ولی همین عبارتی را که صاحب فجر الاسلام نوشته مورد دقت قرار داده بخواییم قضاوت کنیم می بینیم عین ترجمه قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سوره ۹ (توبه) خدای

متعال فرماید **وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا ينفقونها فی سبیل اللّٰه فبئسهم بعباد الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کتبتم لانهکم (۱)** .

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیده تجدی است طبق صراحت قرآن مجید روی غرض رانی و تعصب جاهلانه يك رجل موحد کامل مانند ای ذر غفاری را سست عقیده و فریب خورده عبدالله بن سیاه ملعون قرار دهند و بجای اوام او را مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند . و حال آنکه دیگران از اکابر علمای عامه نوشته اند ای ذر فقط همین آیه را براهل شام قرائت مینموده .

وای بر احمد امین از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل کردد (اگر معتقد بآن روز باشد) و در مقابل خود پیر مردنود ساله مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله را ببیند نمیدانم از این تهمت که زده چه جواب خواهد داد .

واقعا جای تعجب است که این اشخاص از طرفی انتقاد از شیعه مینمایند که چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبر خورده گیری مینمایند .

و انتقاد میکنند و حدیث اصحابی کالنجوم را برخ ما میکشند که نباید

(۱) آنانکه جمع و ذخیره میکنند طلا و نقره و اوافق نمیکندند در راه خدا پس بشارت ده آنها را بقایای دردناک در آن روزیکه کرم کرده و گذاشته شود در آتش و دوزخ پس داغ کرده شود بآن طلا و نقره های گذاخته پیشانیها و پهلوها و پشت های ایشان (و گویند) اینست آنچه جمع و ذخیره نهاده بودید برای خودتان - و آنچه در اخبار و تفاسیر فریقین رسیده مخصوصاً اکابر علمای عامه مانند امام فخر رازی در تفسیر مفتاح الغیب و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل مینمایند آنستکه ای ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را مینخوانده چون با معاویه اختلاف عقیده پیدا نموده و گفتار ای ذر برخلاف میل و سیاست حکومت او بود وزیر بار میل او هم نسیرت لذا سعایت نامه برای عثمان نوشت و امر را برخلاف جلوه داد فلذا امر به شمشاد را بدین ذر را بطریق که در ص ۳۶ هین کتاب نوشته شده بنده آورده و از آنها بریده تمیید نموده - چنانچه در خبر زید بن وهب که عموم مفسرین فریقین حتی امام فخر رازی هم نقل نموده این قضیه واضح و آشکار است که ای ذر بر اهل شام آیه زکوة را قرائت نمود (نه دعوت بسلك اشتراکی) منتهی معاویه میگفت این آیه در بار اهل کتابست ای ذر میفرمود در باره آنها و ما وارد آمده معاویه از این گفتار رنجیده و متوحش شد و برای او بابوشی ساخت که منجر بسرک او گردید .
و هیچ يك از علمای عامه چنین نتهی را که احمد امین بان مرد پاك موحد داده ندادند بلکه برخلاف این عقیده حقایقی اوشته اند که ای ذر بواسطه قرائت آیات قرآن مردم را امر با اجرای احکام اسلامی نموده که از جمله ادای زکوة بود .

باصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمودولی خودشان هر چه میخواهند باصحاب پیغمبر میگویند و مینویسند حتی نسبت کفر و شرک با آنها میدهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد !!؟

اگر تبعیض بد است همهجا باید بد باشد و اگر انتقاد جائز است چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته‌اند مینویسند یا نقل مینمایند مشرک میشوند و آنها را رافضی میخوانند !!

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آنحضرت (بنا بر روایات منقولۀ خودشان) انتقاد میکنند بلکه توهین نموده و نسبت شرک و یدینی میدهند صحیح و بیجا میباشد؟ درد دلها بسیار است بگذاریم و بگذریم.

در فصل دوم باب ۷ تهمتها و نسبتهای ناروایی بشیعیان میدهد از جمله عقاید غلات لعنهم الله را بشیعیان پاک موحد نسبت میدهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرهوز از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی بشیعیان پاک و پیروان اهل بیت طهارت تهمت میزند برای روشن شدن مطلب و بی بردن بفرس رانی او مراجعه شود به ص ۱۷۱ تا ص ۱۷۶ و نیز به ص ۱۸۷ همین کتاب تا بدانید شیعیان پاک غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاک میباشند.

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلافت علی علیه السلام گردیدند و حال آنکه هیچ دلیل و نصی از آیه و حدیث صراحت بر این امر نداشته - جوابش در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و نیز در ص ۷۴۰ همین کتاب موجود است مطالعه نمائید.

و نیز در همان فصل نوشته عقیده بوصایت علی از جملیات شیعه است جوابش در ص ۶۴۷ تا ص ۶۵۴ و ص ۹۳۲ و از ص ۹۸۸ تا ص ۹۹۵ همین کتاب داده شده مراجعه نمائید تا دکتر مقتری را بشناسید.

با آنکه در فضیلت علی علیه السلام بر صحابه قول این ابی الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده مع ذلک روی تعصب یا غرض و عناد آنرا انکار مینمایند و این ابی

الحدید را شیعه معتدل میخواند و حال آنکه این حرف غلط است اگر میگفت سنی معتدل و منصف مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد.

و قول با فضیلت علی علیه السلام از جمیع صحابه اختصاص به این ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال فضیلت آنحضرت را نه بر صحابه بلکه بر انبیاء عظام از ص ۴۷۲ تا ص ۴۷۷ و از ص ۷۵۰ تا ص ۷۵۵ و از ص ۸۱۴ تا ص ۸۳۳ و از ص ۹۵۴ تا ص ۹۶۲ همین کتاب بنحو اتم و کامل واضح نموده ایم.

و در آخر همان مقال تهمت دیگری بشیعیان میزند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلوات الله و آلائه و برکاته میدانند و میگویند خدا حلول در علی کرده و با جسم علی یکسان است؟! واقعاً جای بسی تأسف است چگونه اشخاص راضی میشوند دین و ایمان خود را ملعبۀ هوی و هوس قرار دهند.

عقاید غلات علی اللهی کجا و شیعیان پاک عقیده موحد کجا اگر احمد امین یک کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که در آن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد سایر گفتارهای او همه صحیح است و اگر نیارود (و هرگز نخواهد آورد) پس در مقابل همان علمای مصری و هم کارهای خودش سر بریز شود که چنین مطالب بی جانی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده و عقاید غلات علی اللهی و حلولها را بشیعیان پاک عقیده نسبت داده.

اگر بخوایم تمام جملات بی پر و پای او جواب بدهم مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصل تر میگردد.

خلاصه آنچه نسبت بعقاید شیعه داده تهمت و دروغ محض است کتب علمای شیعه اکثراً چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته مطالعه کنید تا مغرض مقتری را بشناسید.

اگر فرقه‌ای بنام شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزء غلات میباشند و ابداً شیعه محسوب نمیگردند.

روی غرض یا بی اطلاعی این دو فرقه کاملاً متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه

را در دنیا بدنامی معرفی مینماید و حال آنکه علماء بزرگ شیعه کتابها بر رد آنها نوشته اند.

اگر غلات خود را شیعه بخوانند باید نویسنده منصف عقاید آنها را با عقاید شیعیان مطابقت کند و خود قضاوت عادلانه نماید وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد تشییح آنها را تکذیب نماید نه آنکه برخلاف تثبیت و تنقید نموده و تمام شیعیان موحد پاک را غالی و مشرک بخواند.

کبار از علماء شیعه هر يك كتاب مستقلی در عقاید نوشته اند از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و غلامه حلی و دیگران علیهم الرحمة والرضوان مطالعه نمائید تا کذاب مفسری را بشناسید.

و در ص ۱۸۸ همین کتاب مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده ایم مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرک و غالی و تابع ابن سیاه ملعون یهودی نیستند.

اگر ما هم بی انصاف و مغرض و یا بی اطلاع بودیم اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - حنبلی - شافعی) و فتاوی بی ربط امامان آنها را در اصول و فروع مخلوط نموده تمام سنیها را جزء مجسمه و کمر اهان و مشرکین بشمار میآوردیم.

مثلاً عقاید مجسمه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی هم در ملل و نحل نقل نموده پای عموم حساب میکردیم سنیها همگی قائل بجمسیت و رؤیت خدا و مشرک و کافر هستند.

اگر چنین میگفتیم قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم زیرا عقاید عموم اهل تسنن کجا و عقیده بتجسم و رؤیه که بعضی از آنها قائل اند کجا.

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه - مشارکیه - حوریه مجسمه - قائل بخرافات در عقاید گردیده ربطی بمنصب عموم اهل سنت ندارد.

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی نماید که تمامی آنها را یک چشم ببیند و همه را فاسد و کافر بداند.

آیا انصاف است فتاوی نادره ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه - ومالك

و شافعی - واحمد بن حنبل رسیده بنست گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم.

از قبیل حکم بمباح بودن گوشت سگ و وضو گرفتن بانبیذ و سجنه نمودن بنجاست خشک و نکاح نمودن پدر دخترش را بزنا و موافقه با محارم بوسیله پارچه حریری که بر آلت تناسلی پیوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها ؟

که اینک در مقام شرح و تفصیل تمامی آن فتاوی وارد و رد آنها نیستیم من باب نمونه و شاهد اشاره شد.

اگر احمد امین مغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود در ص ۱۳۶ و ص ۱۳۴ تهمت‌ها بشیعیان نمیزد و نمی گفت که شاه پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده بهمین جهت اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب میدانند.

جواب این تهمت‌ها را از ص ۹۷۴ تا ۹۹۸ همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم (بقول او) گرفته نشده بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده اند اخذ گردیده است - گذشته از منقولات متواتره نزد اکابر علماء شیعه.

در ص ۳۱۸ انکار نصوص مینماید و میگوید پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امر را برای امت واگذار نموده.

اولاً جواب این انکار از ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۶ و از ص ۶۱۳ تا ص ۶۲۴ همین کتاب داده شده است.

ثانیاً خوب بود آقای احمد امین با کمک گرفتن از تمام علماء تسنن معین مینمودند که در کجارسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر خلافت را برای امت واگذار نموده و چنین دستوری داده ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم خوب بود آقایان هم يك سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را برای امت واگذار نمودم که خودشان جمع کردند و تعیین خلیفه نمایند.

فقط آقایان اهل تسنن يك جمله دارند که با آب و تابی آن را نقل مینمایند که

رسول اکرم ﷺ فرمود **لا تجتمع امتی علی الضلال (۱)** پس بهمین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق مینماید.

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم از ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۲ همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد.

در ص ۳۲۲ گوید شیعیان از قول علی جعل کرده اند که فرموده **سلوئی قبل ان تفقدونی (۲)** جواب این جمله مفصلاً از ص ۹۳۵ تا ص ۹۳۹ همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمیدانسته که شیعیان هرگز جعل نموده اند بلکه علماء عامه که بمراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند نقل نموده اند.

و نیز گوید شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها میباشد ۱۱۱.

خوانندگان محترم راجع باین موضوع مراجعه کنند بص ۹۹۱ تا ص ۹۹۶ همین کتاب و همچنین در آخر همین مقدمه اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم مطالعه کنید تا مغالطه کار مسفطه بازرا بشناسید.

خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمتهای عجیب آن مرموزی انصاف بحث ننمائیم.

مردمان منصف پاك دل میدانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهره آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاك توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام بخوبی فرق میگذارند و انتخاب احسن نموده دین پاك توحیدی اسلام را خالی از خرافات قبول نموده اند مطلب را در همین جا ختم میکنیم و مناسب این مقام شعر ادیب پارسی زبان را که بسیار نیکوسوده ذکر مینمائیم که گوید:

(۱) امت من اجتمع بر کراهی نمی نمایند.
(۲) سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نپایید.

ای مکس عرصه سیمرخ نه جولان که تو است

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشمت و مانند خود او درهم و برهم است که بگفتار مجانبین و بلها (که گاهی فحش میدهند و گاهی پرت و پلا میکنند) شبیه تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج بجواب باشد.

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیر منصف که

باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغالطه کار را

بشناسند مختصراً اشاره مینمائیم.

اشاره بفلط ۳ و ۴ و ۵ کسروی و جواب آنها

در گفتار یکم شیعه گری مانند گذشتگان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را از عبدالله بن سبأ یهودی میداند.

جوابش را از ص ۱۵۳ تا ص ۱۶۶ همین کتاب مطالعه کنید تا بازیگران و فریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید.

درس ۵ گوید از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت بمسجد بردند.

جوابش در ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این موضوع از جعلیات شیعه نیست بلکه بزرگان علماء سنی هم نوشته و اقرار نموده اند که آنحضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند.

در چندین جای همان کتاب تکرار نموده (چون مکررات درهم و برهم در کتابهای اویسیار است) که از معمولات شیعه است اخباری از قبیل آنکه دوستی علی علیه السلام ثوابی است که گناهی بآن ضرر نمیرساند - و گریستن بر حسین علیه السلام باعث دخول در بهشت است. جواب این مغالطه از ص ۵۲۱ تا ص ۵۲۶ داده شده است.

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا میگوئید و بچه دلیل ثابت مینمائید.

دلایل بر عصمت ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مختصراً در ص ۹۸۳ همین کتاب نقل گردیده.

در ص ۲۱ راجع بقدیر خیم و نصب علی علیه السلام بخلاف و امامت اشکالاتی نموده است .
جوابش در ص ۶۰۰ تا ۶۲۴ همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد
در ص ۲۳ نوشته است که علی علیه السلام هیچگاه از عقب ماندگی خود دلتنگ نبوده
بلکه راضی هم بوده !!

دلایل برطلان قول او و اثبات اینکه آنحضرت کاملاً دلتنگ و ناراضی بوده بسیار
است بمختصری از مفصل در ص ۸۳۵ تا ص ۸۴۴ و ص ۱۰۱۱ تا ۱۰۱۲ همین کتاب اشاره
شده است .

در ص ۲۷ با استشهاد بآیه شریفه قرآن مجید میرساند که رسول الله صلی الله علیه و آله بشری
بوده مانند دیگران !!!

برای حل معما و جواب این مغلطه و پی بردن باینکه خداوند علم غیب خود را
ببعض از برگزیدگان خلق افاضه نموده مراجعه شود بص ۹۰۲ تا ص ۹۱۰ همین کتاب .
در ص ۳۱ و ۳۴ گوید امامان مانند دیگران مرده گان و هیچکاره اند و زیارت قبور
ائمه بت پرستی است !!!

جوابش را از ص ۲۴۵ تا ص ۲۶۸ همین کتاب مطالعه نمایند .

در ص ۳۹ نوشته است حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از
پیش ببرد کشته شد !!!

جوابش را از ص ۵۳۴ تا ۵۵۵ همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفخر شهداء عالم
حسین بن علی علیه السلام قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه در چندین
جای کتابش تکرار میکند که برخلاف علی نصی و دلیلی نبوده .

جواب پراکنده گوئیهای او در اثبات دلایل و تصویب صریحه در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲
و از ص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ داده شده که علی علیه السلام خلیفه منصوب بوده است .

اگر بخواهم بشمام پراکنده گوئیها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم خود کتابی
علیحده میخواید با مقدمه نویسی مناسبی ندارد .

علاوه بر همه اینها دروغها و تمهت‌های بسیاری آن افسار گسسته بشیعیان و علماء شیعه
زده است حقه بازها نموده و برای جلب نظر عوام و جوانان نارس بی خبر از همه جا عکس‌هایی

چاپ نموده و مذهب شیعه را روی آن عکس‌ها بحقه بازی خرافی نشان داده .
عجب آنکه سفسطه بازها و فریب خوردگان اومیکو بند که چون علماء و خطباء
و مبلغین مسلمانان نتوانستند جواب او را بدهند و در مجلس مناظره قدرت علمی نداشتند
حاضر شوند لذا او را کشتند !!

خوب بخاطر دارم در زمان حیاتش که هیاهویی راه انداخته بود علاوه بر کتابها
مقالاتی در روزنامه خود موسوم به (برجم) و مجله (بیمان) نشر میداد و آن وسیله
جوانان بی خبر را بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی مینمود بوسیله چند نفر
از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را بمیل خود معین کند
خلوت با جلوت در نفری باهم روبرو و صحبت کنیم اگر دلایل مثبتی بر گفتار خود داشتی
من تسلیم میشوم والا حل مشکلات شده تقار از میان برداشته بیش از این کماک باختلاف
و تفرقه جامعه تموده و زمینه ساز برای بیگانگان نشوید .

جواب میداد من مصاحبه و مناظره حضوری نمیکم (این جوابی بود که بهمه
علماء و بزرگان میداده) مکتبه کنید بنویسید تا جواب بدهم ؟

اشتباه بزرگ همین جا است که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین
دین چه بوسیله جرائد علنی و چه بوسیله اشخاص از قم و تهران و شیراز و مشهد و سایر شهرها
بایشان ابلاغ میشد که حاضر شود برای مناظره حضوری جواب میداد من مناظره
حضوری نمینمایم بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود چون اهل
فن کلام میدانند بقدری که در مکاتبه راه فرار هست در مناظره و مباحثه و مکالمه
حضوری نیست .

مع ذلک عده‌ای از علماء حاضر بمکتبه هم شدند مخصوصاً در روزنامه کیهان
مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکتبه سر کشاده میشد و بقدری پراکنده گوئی
و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و پراکنده گوئیهای
او خندان بودند .

یکی از کوچکترین مبلغین خدمتگذاران دین داعی بودم که بعد از پیغامهای مکرر

برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب یأس عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور بعضی سفسطه های او مختصر جوابی دادم (که همان سبب شده عدم ای از جوانان فریب خورده روشن شده فی المجلس از او برگشتند و بی حقیقت بازیهای او بردند) مثلاً جوانان فریب خورده را روشن نموده گفتم یکی از غلط کارهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهای که از دستجات مردمان عوام یاد کوبه یا جاهای دیگر چاپ نموده وارو نشان دادید که هریننده بی خبر گمان کند عقاید مذهبی شیعیان روی موازین این عکسها است.

و حال آنکه علی القاعده عقلا و منطقاً در عقاید هر قوم و ملتی باید از روی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود اگر شما یک کتاب از کتب علماء و فقهاء و مراجع تقلید شیعیان نشان دادید که بسیخ زدن و قفل و قمه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه و سایر چیزهایی که حقه بازی و سفسطه کرده ای و بوسیله عکسهای وارو نشان داده ای دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم.

و حال آنکه در دستورات شرعی و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن موازینی معین گردیده کتب فقهیه و رسائل عملیه علماء و فقهاء شیعه در دسترس عموم میباشد (از قبیل شرح لمعه و شرایع و رساله های عملیه مانند جامع عباسی و مجمع الرسائل و عروة الوثقی مرحوم آیت الله یزدی و وسیلة النجات مرحوم آیت الله اصفهانی و ترجمه های آنها قس الله اسرارهم) را مطالعه کنید ببینید در مذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده و صریحاً میرسانند که اوجب از هر واجبی حفظ تن و بدن آدمی است و هر عملی که موجب ضرر تن و بدن گردد حرام میشود.

حتی در اعمال واجبه مانند وضو و غسل و روزه و حج و غیر آنها که ابواب مفصلی در فقه جعفری داره گاهی ساقط میگردد.

مثلاً در وضو و غسل واجبه و مستحبه که مقدمه طهارت است اگر مسلمان بداند در غسل کردن آنها ضرر بمضوی از اعضاء بدن میرساند ولو احتمال درد استخوان و

غیره بدهد که باعث خوف شود با شرایط وارده ساقط میگردد.

یکی از موارد جواز تیمم خوف ضرر استعمال آب است بسبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت و امثال آنها که بتسدد از استعمال آب متضرر یا متآلم شود.

با اهمیتی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت میدهد و آنرا جزء شرایط ایمان آورده مع ذلك حفظ تن و بدن را مقدم بر هر چیزی قرار داده است.

فقه جعفری اجازه نمیدهد عمداً بدون جهت شرعی حتی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یا ناخن را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود.

حتی اجازه نمیدهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خود را بزنند قسمی که بدن را کیود نمایند و اگر هر يك از این اعمال را بنمایند گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند.

چنانکه در باب ریات و کفارات مراجعه شود بعظمت دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری پی برده و لعنت میکنند بر سفسطه بازان و بازیگرانی که میخواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده امر را بر مردمان بی خبر مشتبه و وارو نشان دهند؟! عکس پیندازند که مردعایی (خرافی بر خلاف دستور شرع و مذهب حقه جعفری)

تمام بدتشر را سیخ و میخ و قمه و قداره و کارد و قفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله و غیره شبیه در آورده و بگویند اینها دستور مذهب جعفری است!!

اعمال مردمان عامی خرافی جاهل را بحساب مذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی خبر گمان کنند واقماً امامان و با علماء و فقهاء شیعه از طرف آن مبادی عالیه امر بچنین اعمال زشتی نموده اند جنایت بزرگ است.

بسیاری از اعمال زشت و خرافی در افراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمیتوان آن اعمال را دلیل بر خرابی و فساد اصل مذهب قرار داد.

این وارونه نشان دادن ها دلیل بر حقه بازی و سفسطه های مغلطه کاری و فساد عقیده گوینده و نویسنده میباشد.

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیثال در کتاب شیعه گری ذکر

نموده جسارتها می است که بخاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله عموماً و خصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته ایداً این خانواده رجحانی بر دیگران ندارند تا بآنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم؟! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده اند.

و در چند جای کتابش نسبت بساحت قدس امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام با کمال و قاحت جسارتها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری و با قلم خرد و دانش نوشته چه خوش سراید شاعر پارسی.

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد

اولاً جواب این لاطائلات مکرر در ضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده و در غالب اوراق این کتاب دلائل متقنه از آیات قرآن مجید و اخبار صحیحیه از طرق عامه ذکر گردیده مخصوصاً در ص ۲۲۴ تا ص ۲۳۸ و ص ۴۹۲ و از ص ۵۶۵ تا ص ۵۷۸ دلائل آیات شریفه و اخبار صریحه اشاره شده.

ثانیاً گویا این مرد شاید قرآن نخوانده و اگر خوانده چون معتقد بوده عمداً اسرار بر بی خبران مشتبه نموده مگر نه اینست که خدای متعال در آیات بسیاری این خاندان جلیل را ستوده و برای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده چنانچه در آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) فرماید ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض^(۱) و در آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری) فرماید قل لاسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی و من یقرف حسنة نزدله فیها حسنا (۲)

ولی بیشتر تأثر من در اینست که اکابر علماء عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار بولایت و برتری و مقام عالی اعلاى علی و عترت طاهره بینمیر سلی الله علیه و علیهم اجمعین مینمایند ولی این ناخلف بظاهر شیعی زاوه انکار نماید فضایل آنها را؟!

تمام علماء سنی با احترام تمام نام اهل بیت طهارت را میبرند ولی این مرد مرموز هتک (۱) بدوستیکه خدا بر کرمه آدم و نوح و خانواده ابراهیم و خانواده عمران را بر جهانیان فرزندان هسته برخی از نسل بر شریکتر.
(۲) بگو (ای پیغمبر) من از شما اجر رسالت جز این نیخواهم که مودت و محبت مرا در حق خوبان و نه آن منظور دارم. هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزاییم.

برای جلب نظر دشمنان دین باطن فاسد خود را ظاهر نموده و با قاحت نام آنها را برده اهل اطلاع میدانند که عموم علماء اهل تسنن کتب علماء عامه در فضائل عترت و اهل بیت طهارت (باستثناء عده ای خوارج و نواصب) در هر دوره ای از ادوار معترف بوده اند بفضائل و مناقب آل محمد

سلام الله علیهم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی بنام اهل بیت طهارت اقتضاً نوشته اند و آنچه بنظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم مودة القربی میرسد علی شافعی همدانی - و ینایع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی - معراج الوصول فی معرفة آل الرسول حافظ جمال الدین زرنندی - مناقب و فضایل اهل البیت حافظ ابونعیم اصفهانی - مناقب اهل البیت ابن مغازلی فقیه شافعی - رشفة الصادی من بحر فضائل نبی النبی الهادی تالیف سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی - کتاب الاتحاف بحب الاشراف تالیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی - احياء المیت بفضائل اهل البیت تالیف جلال الدین سیوطی - فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و الزهراء و السمطين شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی (حموی) - ذخایر العقبی امام الحرم شافعی - فصول المهمة فی معرفة الائمة نورالدین بن صباغ مالکی - تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة یوسف سبط ابن جوزی - کفایة الطالب محمد بن یوسف کنجی شافعی - مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول محمد بن طلحه شافعی - مناقب اخطب الخطباء خوارزمی - تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد محقق و مورخ شهر قاضی بهلول بهجت زنگنه زوری میباشد.

علاوه بر اینها در تمامی کتب معتبره و تفاسیر بزرگ علمای عامه و اهل تسنن فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت است.

نمیدانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالتیکه میدانست مغالطه میکند و گذشته از شیعیان سنیها بر او میخندند پس خوبست مریدان فریب خورده او بخوانند این کتابرا و عوض بر انگیزخته شان سر خجالت بزیر اندازند و متنبه گردند و بازی

کران قرن بیستم را (هول امروزها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی س و کار زیادی نداشت افلاً میخواست کتاب ترکی تألیف فاضل محمد ببلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجله فضل و علماء معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناتولی مشهور بوده بنام (تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ﷺ) را بخواند که بفارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی اوهم در کتابخانه داعی موجود است .

و واقعاً بر هر شیعه شاکتی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند - و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تسنن را توصیه بمطالعه آن کتاب مینمائیم .

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده در اینجا هم اغتنام فرصت نموده بنقل اقوال بعضی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره نمایم تا خوانندگان محترم بدانند که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته اند که نسبت جمالی شیعیان داده اند !!

آنها نمیدانند که شیعیان چون معتقد بمبدأ و معادند و پیرو عترت طاهره صارقینند ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمینمایند چه آنکه احتیاجی بجعل خبر ندارند زیرا تمامی علمای جماعت بامادر نقل فضائل اهل بیت همصدا هستند .

از جمله امامان بزرگ اهل تسنن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها میباشد محمد بن ادریس شافعی است که مکرر نظماً و نثراً اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل البیت علیهم السلام نموده .

اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل عترت و اهل بیت طهارت

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی که اعلم العلماء مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در جواهر المقدین از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع بن سلیمان که از اصحاب امام شافعی

بوده نقل مینماید و نیز نورالدین مالکی در ص ۵ فصول المهمه از کتاب بیهقی که در مناقب شافعی نوشته نقل نموده وخواجه سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۶۲ ینابیع الموده از جواهر المقدین نورالدین سمهودی نویسنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم علماء مصر و حجاز بوده نقل از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت روزی بامام شافعی گفتند که مردم صبر و طاقت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان) و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت را مینماید بقلولون هذا و افضی میگویند او رافضی است فوری شافعی فی المجلس انشأ اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت :

اذا فی مجلس ذکر و علیاً	و سبطیه و فاطمه الزکیه
فاجری بعضهم ذکری سواه	فایقن انه سلفیة
اذا ذکر و علیاً او بنیه	تشاغل بالروایات العلیه
یقال تجاوزوا یا قوم هذا	فهذا من حدیث الرافضیه
برئت الی المهیمن من اناس	یرون الرفض حب الفاطمیه
علی آل الرسول صلوة ربی	ولعنته لذلک الجاهلیه

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید زمانی که در مجلسی ذکر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام میشود بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند ذکر دیگری بمیان میاورند پس یقین کنید آنکس که مانع ذکر این خانواده میشود سلفی است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود) آنها روایات بلند نقل میکنند که ذکر علی و بچههای او نشود و گفته میشود بگذرید ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بچههای او) زیرا این حدیث رافضیها است بگزارد ای قوم از این ذکر (من که امام شافعی هستم) بسوی خدا از مردمی که می بینند رفض را دوستی فاطمه بر آل رسول صلوات پروردگار من است و لعنت خداوند بر این نوع جاهلیت (که دوستان آل محمد را رافضی بخوانند) .

وسلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۶۲ ینابیع الموده ص ۳۵۵ (چاپ اسلامبول) وسید مؤمن شبلنجی در ص ۱۳۹ نورالابصار چاپ سال ۱۲۹۰ نقل از بیهقی و نورالدین ابن صباغ مالکی در ص ۴ فصول المهمه و نیز حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول بعد از

این اشعار گفته اند که شافعی گفت :

قالوا ترفقت قلت كلاً
 لكن توليت غير شك
 ان كان حب الوصي رفا
 فانني ارفض العباد
 ما ارفض ديني ولا اعتقادي
 خير امام وخير هاد
 فانني ارفض العباد

یعنی بمن گفتند رافضی شدی گفتیم ابدأ نیست راضی دین من و نه اعتقاد من لکن دوست میدارم بدون شک بهترین امام و بهترین هادی را اگر معنی رفتن دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرین آنحضرت است) پس بدستیکه من رافضی تر از همه مردم هستم .
 یا قوت حموی در ص ۳۸۷ جلد ششم معجم الادباء و ابن حجر مکی درس ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق چاپ مصر سال ۱۳۱۲ و امام فخر رازی درس ۴۰۶ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه شریفه قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی و خطیب خوارزم در ص ۱۲۹ مقتل الحسین فصل ۱۳ و سید مؤمن شیلنجی درس ۱۴۰ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی درس ۳۵۶ چاپ اسلامبول باب ۶۲ ینابیع الموده از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت :

يا ركباً تف بالمحصب من مني
 سحراً اذا فاض الحجيج الي مني
 ان كان رفا حب آل محمد
 فليشهد الثقلان اني رافض (۱)

و نیز علامه جلیل القدر شیخ عبداللہ بن محمد بن عامر شبراوی درس ۲۹ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی درس ۳۱ از باب ۲ و ص ۴۹ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ و حافظ جمال الدین زرنندی در معراج الوصول فی معرفة آل الرسول و ابن حجر

(۱) ما حصل این اشعار آنکه گوید ای سوار رونده بسوی مکه معظمه بایست در ویک زار منی و بساکنین مسجد نبی وقت سحر که حجاج بسوی منی میانند (بدون تپش هلنی و برملا نهاده و بگو اگر رفتی دوستی آل محمد است پس شهادت بدهند چن وانس که من (امام شافعی) رافضی هستم .

مکی درس ۸۸ صواعق محرقه از امام شافعی نقل نموده که میگفت :

يا اهل بيت رسول الله حبيكم
 كفاكم من عظيم القدر انكم
 فرض من الله في القرآن انزله
 من لم يصل عليكم لاصلوة له

یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره بآیه ۲۲ سوره ۴۲ است که قبلاً ذکر شد) کفایت میکند در عظمت قدر شما ای آل محمد آنکه هر کسی صلوات بر شما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عهداً ترک صلوات بر محمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید نمازش باطل و غیر قابل قبول است) .

و در آخر اشعارش (برای یاد آوری امثال کسرویها و احمد امینها) سروده که انمام حجت باشد بر آنها که لو لم تکن فی حب آل محمد . تکلتک امک غیر طیب المولد .
 یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد مادر بر مرتکت بشینند قطعاً حرامزاده ای .

بمناسبت این شعر آخر امام شافعی بک حدیث از صد ها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدیم امثال کسرویها و احمد امینها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند مینمایم و زائد بر معنای حدیث توضیحی نمیدهیم و این حدیث را حافظ ابن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه از ابوالشیخ دلمی نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود : من لم يعرف حق عترتي من الانصار والعرب فهو لاحدى ثلاث اما منافق و اما ولد زانية و اما امرؤ حملت به امه في غير طهر

یعنی کسیکه نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولد الزنا است یا ولد حیض است .

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان
 اخبار در فضائل عترت
 جلیل (امثال کسرویها) حب و بغض عترت طاهره
 و اهل بیت طهارت
 مفتاح بهشت و دوزخ و علامت ایمان و کفر است

چنانچه اکابر علماء عامه و اهل تسمّن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم ﷺ تصدیق این معنی را نموده اند .

از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علماء عامه است در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی میباشد و دلیل بر این معنی خبری است که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود از جریر بن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **من مات علی حبّ آل محمد مات مغفوراً له الا و من مات علی حبّ آل محمد مات قابلاً الا و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان الا و من مات علی حبّ آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حبّ آل محمد یزق الی الجنة کما تزق الغروس الی بیت زوجها الا و من مات علی حبّ آل محمد ففتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حبّ آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة الا و من مات علی حبّ آل محمد مات علی السنة و الجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القيمة مکتوباً بین عینیہ آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافر الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة (۱) .**

و نیز سید امی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۴۵ از باب ۴ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعة اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ از تفسیر ثعلبی و امام

(۱) کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد مرده است شهید و توبه کننده از گناه و آمرزیده شده و مؤمنی که دارای ایمان کامل میباشد و رحمت گردیده و کسی که بپیرد بردوستی آل محمد بشارت میدهد او را عزرائیل و منکر و نکیر ببهشت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد میرود بسوی بهشت همچنانکه هروس میرود بسوی خانه شوهرش و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد بازمیشود در قبر او در در بسوی بهشت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد قرار میدهد خداوند قبر او را زیارت نگاه ملائکه رحمت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد مرده است بر سنت و جماعت و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد روز قیامت بین دو چشم او نوشته شده است تا امید است از رحمت خدا و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد کافر مرده است و کسیکه بپیرد بردوستی آل محمد استنشام نمی نماید بوی بهشت را .

فخر رازی در ص ۴۰۵ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه مودت از صاحب کشاف همین خبر را نقل نموده اند .

و کواشکی در تفسیر خود موسوم بتبصره از ضحاک و عکرمة که از مشاهیر مفسرین اند روایت کرده که رسول اکرم ﷺ فرمود **لا اسئلكم علی ما ادعوکم الیه اجرا الا ان تحفظونی فی قرابتی علی وفاطمة والحسن والحسین و ابناهما (۱)** و میر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودة القربی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود **توسلوا بمحبتنا الی الله تعالی و استشفعوا بنا فان بنا تکرمون و بنا تحبون و بنا ترزقون فمحبونا امثالنا غداً کلهم فی الجنة (۲)**

و نیز از خالد بن معدان روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **من احبّ ان یمشی فی رحمة الله و یصبح فی رحمة الله فلا یدخل قلبه شک بان ذریعتی افضل الذریات و وصی افضل الاوصیاء (۳)**

و نیز از جابر روایت نموده که آنحضرت فرمود **الذ هو مودتنا اهل البیت فان من اتقی الله و هو یودنا داخل الجنة معنا و الذی نفس محمد یدیه لا ینفع عبداً عمله الا بمعرفة حقنا (۴)**

و ابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق از ابویعلی از سلمة بن اکوع نقل

(۱) من از برای ارشاد شما بسوی حق و حقیقت مزوی نیخواهم مگر آنکه حفظ بنامید مقام مرا در افارب و خوششان من یعنی برای خاطر من احترام نماید افارب و خوششان مرا و آنها علی و فاطمه و حسن و حسین و ذریه آن مرد و میباشد .

(۲) توسل بپیوسته بدوستی ما بسوی خدا تعالی و طلب شفاعت نماید بما پس بدرستی که بما اگر ام می شود و بوسیله ما دوست داشته میشود و بوسیله ما روزی داده میشود پس دوستان ما امثال ما هستند فردا (یعنی قیامت) تمامشان در بهشت اند .

(۳) کسی که دوست دارد آنکه مشی کند دو رحمت خدا و صبح کند در رحمت خدا پس داخل نکند در قلبش شکی باینکه ذریه و اولاد من بهترین ذاری هستند و وصی من بهترین اوصیاء میباشد .

(۴) ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت پس بدرستی که اهل تقوی که ما را دوست بدانند با ما داخل بهشت میشوند بان خدا بیکه جان محمد در قبضه قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نبرساند مگر بشناختن دوستی ما .

نمود که آن حضرت فرمود **النَّجْوَمُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِيَّتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنْ الْاِخْتِلَافِ (۱)**

این اخبار نمونه‌ای از هزاران خبر است که در باره آل محمد سلام الله علیهم اجمعین از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد.

از جمله اعتراضات کسروی و احمد امین مخصوصاً در کتاب (المهدی و المهدویت) بشیعیان در اعتقاد بوجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه است که غائب از انظار میباشد و این معنی را در صفحات مکرره با آب و تاب تکرار کرده و هیاوه‌ئی راه انداخته‌اند و نوشته‌اند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان است که میگویند امامی هست مهدی نام و از نظرها ناپیدا.

و حال آنکه خبر نداشتند و زحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق برنیامدند و الا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تعصب بی‌جانمی نمودند می‌فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی محمد ابن الحسن حجة العصر و الزمان عجل الله تعالی فرجه که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده مخصوص بشیعیان تنها نمی‌باشد بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علماء عامه از قبیل علامه سمهودی در جواهر العقیدین و طبرانی در اوسط و احمد بن حنبل در مسند و ابی داود در سنن و ابن ماجه در سنن و حموی در فرائد و خواجه کلان بلخی در ینایع الموده و ابن حجر در صواعق و امام نسائی در سنن و حصائص العلوی و خواجه پارسا در فصل الخطاب و محمد ابن طلحه در مطالب السؤل و نور الدین جامی در شواهد النبوة و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمد بن یوسف کنجی در کتاب الیابان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و علامه صلاح الدین در شرح الدائرة و جمال الدین شیرازی در روضة الاحیاب و بیهقی در صحیح خود شعب الایمان و شیخ معی الدین عربی در فتوحات و عنقا المغرب و ملک العلماء شهاب (۱) ستارگان امانت از برای اهل آسمانها و اهلیت من امانت اند برای امت من از اختلاف.

الدین در هدایات السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره و شیخ عبد الرحمن بسطامی در درة المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الرافیین و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرانی در یواقیت و شیخ علی متقی در مرآة شرح مشکوٰة - و دیگران از اکابر علماء اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی‌دهد اخبار بسیاری راجع بآنحضرت نقل نموده اند و حتی بسیاری از آنها تحقیقات عمیقی در این باب کرده‌اند.

برای نمونه چند خبری باقتضای مقدمه نویسی از اکابر علماء عامه جهة ینائی جوانان روشن فکر زائداً علی ما سبق در اینجا نقل مینمائیم تا بدانند این عقیده از جعلیات و ساخته‌های شیعیان نیست بلکه کسروی تبریزی حیات فربنده و احمد امین مصری عنود و امثال آنها مغلطه کار بوده‌اند و امر را بر بی‌خبران مشتبه مینموده‌اند.

علاوه بر آنکه در ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۷ همین کتاب اشاراتی باخبار وارده در موضوع حضرت مهدی علیه السلام شده و در اینجا هم بیان دیگری مینمائیم و بعض اخبار دیگر ذکر میکنیم تا کشف حقیقت گردد.

اخبار بوجود حضرت مهدی علیه السلام از طرق اهل سنت باب ۷۳ ینایع الموده و علامه سمهودی شافعی

در جواهر العقیدین و ابن حجر مکی در صواعق محرقه و طبرانی در اوسط از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (بمختصر تفاتی در الفاظ و عبارات) نقل نموده‌اند که در مرض موت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها گریه میکرد رسول اکرم فرمود **ان لکرامة الله ابانک زوجک من هو اقدمهم مسلماً و اکثرهم علماً (۱)**

آنگاه فرمود خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین پس مرا اختیار نمودیغیر مرسل آنگاه نظر دیگر فرمود علی را بر گزید بوصایت پس بدن وحی نمود که تورا تزویج نمایم باو و قرار دهم او را وصی خود.

(۱) از جمله کرامتهای پروردگار بنوآنست که تزویج کرد تورا بکسی که اقدم مردم است اسلاماً و بیشتر آنها از حیث علم و دانش.

یا فاطمة منّا خیر الانبیاء و هو أبوک و منّا خیر الاوصیاء و هو بعلک و منّا خیر الشهداء و هو حمزة عمّ ایک و منّا من له جناحان یطیر بهما فی الجنة حیث شاء و هو جعفر ابن عمّ ایک و منّا سبطا هذه الامة و سیدا شباب اهل الجنة الحسن و الحسین و هما ابناک و الذی نفسی یدیه منّا مهدی هذه الامة و هو من ولدک (۱)

۲ - شیخ الاسلام حمونی در فرائد السمطین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۷ ینابیح الموده از عبایة بن ربیع از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

انا سید النبیین و علی سید الوصیین و انّ اوصیائی بعدی اثنا عشر اولهم علی و آخرهم القائم المهدی علیه السلام (۳)

۳ - واز سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل میکنند که گفت وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته و پیوسته دوطرف صورتش را میبوسید و میفرمود :

انت سید بن السید اخو السید و انت امام بن الامام و انت حجة بن الحجة اخو الحجة ابو حجج تسعة تاسعهم قائمهم المهدی علیه السلام (۴)

۴ - و نیز شیخ الاسلام حمونی در فرائد از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر اولهم علی و آخرهم و لدی المهدی فی نزل روح الله عیسی بن مریم فیصلی خلف المهدی

(۱) یا فاطمه از ماست بهترین انبیاء و او پدر تو میباشد و از ماست بهترین اوصیاء و او شوهر تو میباشد و از ماست بهترین شهداء و او حمزه هوی پدر تو میباشد و از ما است کسیکه برای او است دو بال که پرواز میکند با آنها در بهشت و او جعفر پسر عموی پدر تو میباشد و از ما است دو سبط این امت و دو سید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و آنها پسرهای تو هستند بآن خدائی که جان من در دید قدرت او است از ما است مهدی این امت و او از اولاد تو میباشد .

(۲) من آقای انبیاء و علی آقای اوصیاء میباشد بدوستی که اوصیاء من بعد از من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی میباشد .

(۳) تویی سید پسر سید و تویی امام پسر امام برادر امام و تویی حجة پسر حجة و برادر حجة و پدر حجتی که گانه که بهمی آنها قائم مهدی میباشد .

و تشرق الارض بنور ربها و یناغ سلطانه المشرق و المغرب (۱) .

۵ - و نیز از سعید بن جبیر از ابن عباس (حیرامت) نقل میکند که آنحضرت فرمود :

ان علیاً وصی و من ولده القائم المنتظر المهدی الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً و الذی بعثنی بالحق بشیراً و نذیراً ان الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبتہ لا عزّ من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبد الله فقال : یا رسول الله و للقاتم من ولدک غیبة قال (ص) ای و ربّی و لیمحصّ الله الذین آمنوا و یمحقّ الکافرین ثمّ قال یا جابر ان هذا امر من امر الله و سرّ من سرّ الله فایاک و الشاک فانّ الشک فی امر الله عزّ و جلّ کفر (۲) .

۶ - و نیز خواجه کلان حنفی در باب ۷۹ ینابیح الموده از فضل الخطاب خواجه

سید نجم پارسا که از اکابر علمای عامه است نقل میکند که گوید از امامان اهل بیت طهارت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام میباید که متولد گردیده در سال ۲۳۱ روز جمعه ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید آنگاه نوشته :

و لم یخلف و لدأ غیر ابي القاسم محمد المنتظر المسمی بالقائم و الحجة و المهدی و صاحب الزمان و خاتم الائمة الاثنا عشر عند الامامية و کان مولد

(۱) بدرستیکه خلفاء و اوصیاء من و حجتیای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آنها فرزندان من مهدی است پس نازل میگردد عیسی بن مریم روح الله پس نماز میکند او را عقب مهدی و روشن میکند (آن مهدی) زمین را بنور خدا و میرساند سلطنت او را بشرق و مغرب .

(۲) بدرستیکه علی وصی من است و از اولاد او قائم منتظر مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد جور و ظلم بآن خدائی که مرا بعث مبعوث گردانیده بشارت دهنده و بیم دهنده بدرستی که ثابتین بر قول و عقیده بامامت آنحضرت در زمان غیبتش عزیز ترند از کبریت احمر جابرازجا برخاست عرض کرد یا رسول الله برای قائم از فرزندان شما غیبتی است فرمودند آری قسم پروردگار من آنگاه آیه ۱۳۵ سوره ۳ (آل عمران) را فراموش ننویسد . یعنی پاک و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از کناهان هر وقت مغلوب ایشان نیست گرداند و هلاک سازد کافران را اگر مغلوب گردند .

(ملخص معنی آنکه در آن غیبت اگر دولت بر مؤمنان باشد بجهت تمیز است و استشهاد و تمجید و شیران از آنچه اسلح باشد مرا ایشان را - و اگر بر کافرانست بجهت محق و محو آثار ایشانست) پس از آن فرمود ای جابرا این غیبت امری است از امر خدا و سری است از سر خدا پس بپرهیز از شک بدرستی که شک در امر خدای عز و جل کفر است .

المنتظر ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين امة ام ولد يقال لها نرجس توفي ابوه وهو ابن خمس سنين فاختمى الى الان (۱).
 ۷- حافظ ابن حجر مکی در ص ۱۶۷ صواعق محرقة بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید:

ولم يخلف غير ولده (ابي الاسم محمد الحجة) وعمره عند وفات ابيه خمس سنين لكن اتاه الله (تبارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمى القائم المنتظر لانه ستر بالمدينة و غاب فلم يعرف أين ذهب (۲).

۸- شیخ سلیمان بلخی حنفی از باب ۷۱ تا باب ۸۶ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - و نقل نموده است اقوال اکابر علماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب المحجة - و علامه سمهودی در جواهر المقدین و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - و محمد بن ابراهیم در فرائد السمطين - و محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین - و محمد بن طلحه در مطالب السؤل - و صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة - و ابو نعیم در حلیة الاولیاء - و ابن صباغ در فصول المهمة - و کنجی شافعی در کتاب البیان - و خوارزمی در مناقب - و غیرهم از بسیاری از صحابه - و مخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده بکسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند باین عنوان:

فی بیان الامام ابو محمد الحسن العسکری اری ولده القائم المهدي
 لخواص مواليه واعلمهم ان الامام من بعده ولده رضی الله عنهما (۳).

(۱) برای آنحضرت (یعنی امام حسن عسکری) فرزندی نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر نامیده شده بقام و حجة و مهدی و صاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه و مولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است و مادرش ام ولد بود که او را نرجس می گفتند و در موقع وفات پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و الى الان مخفی و پنهان میباشد.
 (۲) باقی نماند برای آنحضرت مگر فرزندش ابی القاسم محمد حجة و عمر آنحضرت در وقت وفات پدرش پنج ساله بوده است لکن در همان طفولیت خداوند متعال او را حکمت داده بود و نامیده شد بقام منتظر برای آنکه آنحضرت فیهت نموده و پنهان شد و شناخته نشد بکجا رفت.
 (۳) دو بیان آنکه امام ابو محمد حسن العسکری نشان داد: فرزندش قائم مهدی را بخواص دوستانش و با آنها تعلیم نمود که امام بنده از او فرزندش مهدی میباشد.

و در این باب دوازده خبر نقل میکند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری زیارت نمودند.
 تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیخته حیاالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام غائب را شیعیان ساخته اند و احدی او را ندیده چگونه بوده و کجا بوده علاوه بر صد ها کتب غیبت که اکابر علماء و موقنین و محدثین شیعه نوشته اند از بیانات علماء سنی بشنوید و بر کسروی و احمد امین و مردوخ (و باز سرگران و فریبندگان و دین سازان مغلظه کلر لغت نمایند).
 و در باب ۸۳ همان کتاب یازده خبر نقل میکند از کسانی که در غیبت کبری خدمت آنحضرت رسیده اند باین عنوان:

فی بیان من رای صاحب الزمان المهدي (عجل الله فرجه) بعد غیبته الکبری (۱).
 که از نقل آن اخبار جهة حفظ اختصار صرف نظر شد هر کس طالب است باصل کتاب بتایبع المودة مخصوصاً باب ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود.
 خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه آنها را نمیدهد اظهار عقیده و نظر هم نموده اند که مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری میباشد.
 ۹- چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول در حق آنحضرت گوید:

هو ابن أبي محمد العسکری ومولده بسامراء (۲).

۱۰- و نیز شیخ صلاح الدین صفدی در شرح الدائرة نوشته است.

ان المهدي الموعود هو الامام الثاني عشر من الائمة و لهم سيدنا علي
 و آخرهم المهدي رضی الله عنهم (۳).

(۱) در بیان کسانی که دیده اند صاحب الزمان مهدی (ع) را بعد از غیبت کبری (یعنی دو مدت هزار سال) .
 (۲) او فرزند ابی محمد امام حسن عسکری میباشد و محل تولدش سامراء بوده است .
 (۳) بدستیکه مهدی موعود از امام دوازدهم اذانه ای میباشد که اول آنها علی و آخر آنها حضرت مهدی رضی الله عنهم است .

۱۱ - وخواجه کلان بلخی حنفی در آخر باب ۷۹ ینابیع الموده بعد از نقل اقوال اکابر علماء عامه راجع بحضرت مهدی علیه السلام و ولادت آنحضرت چنین اظهار عقیده نموده .
المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادة القائم عليه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين في بلدة سامراء عند القران الاصغر الذي كان في القوس وهو رابع القران الاكبر الذي في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة والعشرين من السرطان و زايجته المباركة في افق سامراء (۱) .

۱۲ - و ابو عبدالله فقيه مجتهد بن يوسف كنجي شافعي در كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان در آخر باب ۲۰ نوشته است .

ان المهدي ولد الحسن العسكري فهو حي موجود باق منذ غيبته الى الان ولا امتناع في بقاءه بدليل بقاء عيسى والخضر والياس عليهم السلام (۲) .

۱۳ - و يوسف سبط ابن جوزي درس ۲۰۴ تذكرة خواص الاممه في معرفة الائمة پس از اينكه سلسله نسب آنحضرت را بعلی بن ابيطالب نقل نموده آنگاه گوید :

وهو الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر والثالي وهو آخر الائمة (۳) .

بعد از نقل چند خبر از طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع بظهور آنحضرت چنین گوید : فذلك هو المهدي عليه السلام .

۱۴ - و محمد بن طلحه شافعي در باب ۱۲ مطالب السؤل في مناقب آل الرسول با دلائل بسياری اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه را مينمايد باين عنوان الباب

الثاني عشر في ابي القاسم محمد بن الحسن الخالص بن علي المتوكل بن محمد

(۱) معلوم و محقق است نزد ثقات اينكه ولادت قائم (ع) در شب پانزدهم شعبان سال هويست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء . نزد قران كوچك آن چنانه اي كه باشد در قوس او چهارم قران بزرگه آن چنانه است در قوس و بوده است طالع او در درجه بيست و پنج از سرطان و زايجه مياد كه او در افق سامراء بوده است .

(۲) بدرستيكه مهدی فرزند حسن عسكري زنده و موجود و باقيست فيبت او الى الان و امتناعي ندارد بقاء او بدليل بقاء عيسى و خضر والياس عليهم السلام .

(۳) و اوست خلف حجة صاحب الزمان قائم منتظر و ثالي و اوست آخر امامان و اوست مهدي عليه السلام .

القانع بن علي الرضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين الزكي بن علي المرتضى امير المؤمنين بن ابي طالب ، المهدي الحجة الخلف الصالح المنتظر عليهم السلام .

و ابتداء مينمايد اين باب را باشعاري در مديحه آنحضرت و اثبات مقامات عاليه آن وجود مقدس كه براي اثبات مرام ذكر ميشود .

فهذا الخلف الحجة قد أيده الله هذا يا منهج الحق و اتاه سجايه
واعلى في ذرى العليا بالتأييد مرماه و اتاه خلي فضل عظيم فتحلاه
وقد قال رسول الله قولا قدر و بناه وذو العلم بما قال اذا ادرك معناه
يرى الاخبار في المهدي جئت به سماه وقد ابداه بالنسبة والوصف و سماه
ويكفي قوله مني لاشراق مجياه ومن بضعة الزهراء مرماه و مسراه
ولن يبلغ ما اوتيه امثال و اشباه فمن قالوا هو المهدي ما مانوا بما فاه

بيش از يك ورق با دلائل عقليه و براهين نقليه ثابت مينمايد كه جميع اخبار مأثوره از رسول اكرم صلى الله عليه وآله و ادله و علاماتي را كه راجع بحضرت مهدی بيان نموده در كتب فريشين حتى صحيح بخاري و مسلم و ترمذي نقل كرده كاملا مطابقت دارد با عهد المهدي خلف صالح حضرت عسكري عجل الله فرجه كه در ايام معتمد على الله خليفه عباسي در سامراء متولد و از ترس اعادي پنهان كرده .

و نیز قاضي فضل بن روزبهان كه از اكابر متعصبين علماء عامه ميباشد كه از شدت تعصب انكار اخبار صحيحة صريحه را مينمايد ولي در موضوع حضرت ولي عصر مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه موافقت با نظر و عقیده اماميه اثنا عشرية دارد و عجب آنكه در كتاب ابطال الباطل كه ردّ بر نهج الحق علامه حلي قدس سره (يعني رد بر شيعيان نوشته) كلماتي در فضائل و مناقب اهل بيت طهارت دارد كه از جمله اشعاري در مدح ائمه اطهار انشاء نموده كه اشاره بحضرت مهدی و ظهور آنحضرت مينمايد كه بمناسبت مقام كرمينمائيم كه گوید

سلام على المصطفى المجتبي	سلام على السيد المرتضى
سلام على سيدتنا فاطمة	من اخفارها الله خير النساء
سلام من المسك انفاسه	على الحسن الالهي الرضا

سلام علی الاورعی الحسین
 سلام علی السید العابدین
 سلام علی الباقر المهتدی
 سلام علی کاظم الممتحن
 سلام علی الثامن الهوتمن
 سلام علی المنتقی النقی
 سلام علی الاعمی النقی
 سلام علی السید العسکری
 سلام علی القائم المنتظر
 سیطلع کالشمس فی غاسق
 تری یملاء الارض من عدله
 سلام علیه و آتائه

شهید یری جسمه کربلا
 علی بن الحسین الزکی المجتبی
 سلام علی الصادق المفتدی
 رضی المجایا امام التقی
 علی الرضا سید الاصفیاء
 محمد الطیب المرتجی
 علی المکرم هادی الوری
 امام یجهز جیش الصفا
 ابي القاسم الفر نور الهدی
 ینجیه من سیفه المنتفی
 کما ملات جور اهل الهوی
 والنصاره ما تدوم السماء

ماحصل کلام بمقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه ائمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها - بنام امام دوازدهم که میرسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار مینماید که او است قائم منتظر که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زود است که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را بر از عدل و داد کند هم چنانکه بر از ظلم و جور شده باشد .

برای اثبات مرام و بیداری جوانان روشن ضمیر که بخواهند بسفسطه بازی و مغالطه گاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند و بدانند که عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بوده و نیست او از جعلیات شیعه نیست بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند همین مقدار از اخبار من باب نمونه کافست .
 والا اگر بخواهم تمام روایات منقوله از کتب اکابر علماء عامه و اظهار عقاید آنها را بر اثبات مرام ذکر نمایم خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد .

و برای اهل لسان لازم است مراجعه کنند بکتاب (کشف الاستار) تألیف علامه المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب (المهدی) که بقلم سید جلیل و عالم نبیل حجة الاسلام مرحوم سید صدرالدین صدر رضوان الله علیه تزیل دارالعلم قم که ميسوفاً از کتب اکابر علماء عامه استخراج نموده و خدمت بزرگي به عالم تشیع فرمودند .

در اینجا بیادم آمد خبر پرفائده ای که علاوه بر فضائل و مناقب مولی الموحدين امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام ذکر کردی از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه و ظهور آنحضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصه آن حدیث را یاد آور شوم تا خوانندگان محترم بدانند که اکابر علماء از سنی و شیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد .

حدیث عجیبی در فضائل علی ع
 و اشاره بحضرت مهدی ع
 شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۵ ینایع الموده
 از ابوالموید موفق بن احمد اخطب خطباء
 خوارزم بسند خودش از عبدالرحمن بن ابی لیلی
 از پدرش نقل مینماید که گفت در روز خیبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم رابعلی بن ابیطالب داد و خداوند بدست آنحضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم بمردم شناساند علی را باین عبارت که :

اِنَّهُ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ وَ قَالَ لَهُ اَنْتَ مِنِّي وَ اَنَا مِنْكَ وَ اَنْتَ تَقَاتِلُ عَلِيَّ
 التَّوَابِلُ كَمَا قَاتَلْتَ عَلِيَّ التَّنَزِيلُ وَ اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسَى وَ اَنَا مِنْ
 لِمَنْ سَأَلْتَهُ وَ حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ وَ اَنْتَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ اَنْتَ تَبِينُ مَا شَبَّهَ عَلَيْهِمْ
 مِنْ بَعْدِي وَ اَنْتَ اِمَامٌ وَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ هُوَ مُؤْمِنَةٌ بَعْدِي وَ اَنْتَ الَّذِي اَنْزَلَ اللهُ فِيهِ
 وَ اَذَانَ مِنَ اللهِ وَ رَسُوْلَهُ اِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ وَ اَنْتَ الْاَخْذُ بَسْتِي وَ ذَابَ الْبَدْعُ
 عَنْ مَلَّتِي وَ اَنَا اَوَّلُ مَنْ نَشَقَّ الْاَرْضَ عَنْهُ وَ اَنْتَ مَعِي فِي الْجَنَّةِ اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُهَا اَنَا
 وَ اَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ فَاطِمَةُ وَ اِنَّ اللهَ اَوْحَى اِلَيَّ اِنْ اَخْبَرَ فَضْلَكَ فَجَمَعْتُ بِهِ
 بَيْنَ النَّاسِ وَ بَلَّغْتُهُمْ مَا اَمَرَنِي اللهُ بِتَبْلِيغِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا

انزل اليك من ربك (الى آخر الآية (۱) .

آنکه فرمود :

يا علي اتق الضغائن التي هي في صدور من لا يظهرها الا بعد موتي اولئك يلعنهم الله ويلعنهم الاعنون - ثم بكى صلى الله عليه وآله وسلم وقال اخبرني جبرئيل أنهم يظلمونه بعدي وان ذلك الظلم يبقى حتى اذ اقام قائمهم - وعلت كلمتهم واجتمعت الامة على محبتهم وكان الثاني لهم قليلا والكاره لهم ذليلا . وكثر المادح لهم - وذلك حين تغيرت البلاد وضمف العباد والياس من الفرج . فعند ذلك يظهر قائم المهدي من ولدي يقوم بظهور الله الحق بهم ويخمد الباطل باسيافهم ويقيمهم الناس راغباً اليهم او خائفاً . ثم قال معاشر الناس ابشروا بالفرج فان وعد الله حق لا يخاف - وقضائه لا يرد وهو الحكيم الخبير وان فتح الله قريب (۲)

(۱) بدرستی که علی بن ابیطالب اولی تصرف بر هر مؤمن و مؤمنه است آنکه فرمود بعلی تواز منی ومن از تو و تو چنگ می کنی بر تاویل (قرآن) هم چنانکه من چنگ کردم بر تنزیل (قرآن) و تو از من بمنزله هر دو از موسی و من در سلم و سلامت با کسیکه با تو از در سلم و سلامت باشد و در جنگم با کسیکه با تو در جنگ است و تو می عروقه الوقی و تو می بیان کننده هر چیزی که مشتبه میشود بر آنها بعد از من و تو می امام و ولی هر مؤمن و مؤمنه بعد از من (این کلمه بعدی که در بسیاری از اخبار رسیده برای اهل بصیرت و انصاف واضح میباشد که کلمه مولی یعنی اولی تصرف است نه یعنی محب و ناصر که اهل تشن گمان نوده اند و اگر یعنی محب و ناصر بود جمله بعدی معنی نداشت . زیرا دوستی علی و نصرت او در حیات و ممات پیغمبر بایستی عملی باشد نه فقط بعد از پیغمبر . او را دوست بدارند و یاری بنمایند پس کلمه مولی یعنی اولی تصرف است که در زمان حیات رسول الله خود اولی تصرف است و بعد از وفات آن حضرت این مقام مقدس را علی واجد است .

و در باره تو نازل گردیده (آیه ۳ سوره ۹ توبه) یعنی ندا نیست از خدا و رسول بسوی مردم روز حج اکبر (اشاره است بگردن علی علیه السلام آیات اول سوره برات را و قرأت نمودن بر اهل مکه) و تو می عمل کننده سنت من و بر طرف کننده بدعتها از امت من و من اول کسی بودم که بدعتها را بر طرف نمودم و تو بامنی در بهشت و اول کسی که وارد بهشت میشود من و تو و حسن و حسین و فاطمه هستم - و خداوند وحی نمود که فضیلت و مقام تو را بخردهم پس بر خواستم بین مردم (دو روز قدر) و رسایدم آنها آنچه را که خداوند بن امر نموده بود تبلیغ او را (بنت منی) فرموده حق تعالی که ای پیغمبر و رسول (مکرم) برسان (بمردم) چیزی را که نازل گردیده بتو از جانب خدا تا آخر آیه شریفه .

(۲) یا علی بیهیز از کینه های که در سینه ها پنهان است و ظاهر نمیکنند آنها را مگر بعد از مردن من . آنها کسانی هستند که لعنت میکند آنها را خدا و هر لعنت کننده پس گریه کرد پیغمبر و فرمود که جبرئیل مرا خبر داده است که آنها ظلم میکنند بعلی و اهل بیت من و این ظلم باقی میماند تا آنکه قیام نماید قائم آل محمد و بلند شود سخن آنها و اجتماع نمایند امت من بر دوستی آنها و دشمنی

برای خاتمه مطلب خیری نثار روح احمد امین و کسروی و مردوخ (مردود) و منکرین ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه مینمائیم و این خیری است که شیخ الاسلام جوینی در فرائد السمطين از محدث فقیه شافعی ابراهیم بن یعقوب کلابادی بخاری و خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده از جابر بن عبدالله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود من آنکر خروج المهدي فقد كفر بما انزل علي محمد صلى الله عليه وسلم (۱)

نه گمان رود که این مرد دیوانه مرعوز فقط حملات کسروی بدین مقدس اسلام و جواب آن حملاتی بعالم تشیع داشته بلکه در (پیرامون اسلام و) سایر مؤلفاتش حملات شدیدی باصل دین مقدس اسلام و تمام قوانین مقدسه آن دارد تا آنجا که مینویسد دین اسلام امروز مردود است و طریقه منحوسه خود را (پاک دینی) نام نهاده و پیروی از آنرا امر حیاتی و لازم میدانند .

مثلا نوشته چون جمعی از مسلمانان عامل بقوانین دین اسلام نیستند یا تابع قوانین اردیائی شدند معلوم میشود که این دین ارزش خود را از دست داده باید عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند (پاک دینی) مرا بپذیرند چه آنکه من برانگیخته و برای سعادت این ملت آمدم !!!

مغز و کله این مرد مرعوز آنقدر خالی و کندیده بود و نمیفهمید (یا نمیفهمید و عمداً سهو میکرد یعنی مأموریت داشت که مردم را گمراه و ایجاد اختلاف نماید) که اگر

• آنها کم باشند و کاره و بی میل با آنها دلیل باشند و زیاد شود مدح کنندگان آنها و آن در زمانی خواهد بود که شهرها تغییر پیدا می نماید و مردم ضعیف گردند و از فرج ظهور مایوس شوند .

پس در آنوقت ظاهر میگردد قائم مهدی از فرزندان من و قیام مینماید و ظاهر میکند خداوند بآل محمد حق را و بخشیرهای آنها باطل را از میان میبرد و مردم چه باکمال رفیقت و میل و چه باخوف و ترس تعینت مینمایند آنها را پس از آن فرمود ای گروه مردم بشارت باد شادان بفرج پس بدرستی که وعده خداوند حق است و رد نشود قضاء او و اوست حکیم و دانای آگاه بدرستی که فتح خداوند نزدیک است .

(۱) کسیکه منکر خروج حضرت مهدی باشد محققاً کافر است بآنچه نازل گردیده بر محمد صلی الله علیه وآله .

مرضی و بیماران بدستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب فاسد و از کار افتاده و ارزش خود را از دست داده باید طبیب و دکتر را عوض نمود بلکه باید بوسائل مختلفه مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند آنگاه باید طبیب را عوض نمایند.

این مرد مرموز خیال خیال میکرد که اگر مردم قانون مقدس اسلام را گذاردند و پیرو قانون اروپائی شدند دلیل بر نقص قانون مقدس اسلامست؟ و حال آنکه اینطور نیست. اگر مرضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکنند و پیرو دستورات زنان همسایه گردد دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است قطعاً نه چنین است بلکه این نقص باولیای امور بر میگردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نماید بحال بیماران که دستورات دکتر از دوا و غذا و پرهیز و غیره هر يك بموقع خود عملی گردد والا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال میکنند هر چند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران و سرگردانند و غالباً گرفتار شایدها شده جان خود را از دست میدهند.

نوشته است قانون اسلام در هزار سال قبل میتوانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نمیشود مملکت داری نمود !!!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز پسندیده است نظر کردن بخاک حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالک خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن خارجهها در مملکت او بسیارند ابداً توجهی بفرمان اروپائی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز قانون قرآن مجید حکم فرماست بهمین جهت در میان آن مردمان بی سواد و برهنه و عربان (از جمیع شئون تمدن امریزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتی در مملکت سویس که معروف بمعالت و صحت عمل میباشد) هم وجود ندارد.

نوشته است یکی از دلایلی که میرساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمیبندند و حال آنکه در قانون اسلام حکم بقطع يد سارق نموده است.

آن بیچاره بدبخت مانند صدها هزار مردم بی فکر و معتقد غلط گمان کرده و میکنند که هر عملی که مورد پسند اروپائیا قرار گرفت تمام روی قواعد علم و عقل است. و حال آنکه چنین نیست بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است مورد دقت قرار دهم می بینیم از زمانی که این حکم را تغییر دادند امنیت از مملکت ما رخت بر بسته دزدیهای کوچک و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند.

اولا ایمان که اصل و پایه هر چیزیست از میان مردم برداشته شده که هر بشری با توجه ببعداً و معاد و ترس از روز حساب دست بعمل زشت و خیانت بمال مردم و دزدی نزنند.

ثانیاً دزدها مطمئنند اگر برشوه و دادن حق و حساب از مجازات در نرفتند چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند آنهم زندانی که برای آنها بمنزله مدرسه کار است. چون دزدها را که در حبس مجرد نمی برند بلکه عدد بسیاری از دزدها در يك سالن زندگانی میکنند در تمام مدت حبس بیکار نه نشسته رموز و اسرار دزدی را بیکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده باز بجان ملت میافتنند.

بر فرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند بسایر بلاد میروند ایران نتوانستند عملی کنند بسایر ممالک میروند تغییر صورت و لباس میدهند و باعث بدبختی ملتها میشوند.

چنانچه دزدهای بین المللی بسیارند که تمام ممالک دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند و از گرفتن آنها عاجزند.

ولی اگر بحکم آیه ۴۲ سوره ه (مائده) والمارق والسارقه فاطعوا ایدیها جزاء بما کسبا تکالمن الله^(۱) قطع ید عملی میشود دست دزد را میبریدند مانند سابق امنیت مالی برقرار میشد.

بریدن دست دزد اقلاً دو اثر نیکو در جامعه دارد:

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد بدست بریده او نگاه کرده او را میشناسند ولو بهر صورت و لباس در آید از او اجتناب مینمایند و دیگر احتیاجی بیلیس و پاسبان نیست که او را تحت نظر بگیرند بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است و از او کاملاً دوری مینمایند بهمین جهت زندگانی اجتماعی او در همه جا در خطر میافتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون میدانند دست عزیزشان حتماً قطع میشود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل حیانتان در معرض خطر و حکم اعدام در باره آنها جاری میگردد قطعاً بدنبال چنین عمل شنیع تنگینی نمیروند.

بالتبلیغه مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل میشود چنانکه در مملکت حجاز که امروز این حکم عملی میشود دزدی ابدأ وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالک اروپا و آمریکا و غیره که دست دزد را نمیبرند دزدیهای علمی و غیر علمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است اجراء بنمایند تا نتیجه بگیرند عمل نکردن بتوانین اسلام مایه بدبختی و بیچارگی است.

اسلام بذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانان ماست

اگر مسلمانان مانند بیمار آن خود سر تنبل و تن پرور و جاهل شدند چه ربطی باصل دین دارد قرآن مجید مردم را امر بکار نموده امر بتدبر و تفکر و تعقل نموده سعی و عمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است.

(۱) دست مرد و زن را بگیر اما لشان (که آن خیانت ببال مردم است) ببرید این فتوی است که خدا بر آن مقرر داشته.

قانون مجری میخواید در ازمنه ساله اجراء قانون میکردند عملی میشد امروز هم بکنند عملی خواهد شد چنانچه حجازی ها عمل مینمایند و نتیجه میگیرند این خود حجتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هر دوره ای اجراء شود عملی میباشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود بلکه روی صلاح ظاهر و باطن مردم باید قانون وضع شود و قانون گذاری که بتواند بظاهر و باطن و صورت و معنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمیشد پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحه آنها ببینند.

مثلاً یکی از احکام مهمه اجتماعی اسلامیه حلیت بیع و شراء و حرمت ربا است چنانچه در آیات چندی این معنی را واضح مینماید و صریحاً میفرماید **أحل الله البیع و حرّم الربوا (۱)**

چون ربا ایجاد تنبلی مینماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم میباشد حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیت معاملات ربوی را معمول داشتند و نگاهها و مؤسسه های ربوی ایجاد نمودند - مسلمانان هم کور کورانه باید تقلید نمایند؟ بدلیل آنکه مردم هواپرست سرمایه دار پیروی از آنها نمودند.

آیا عملیات يك دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب برطرف شدن حکم مسلم الهی و حلیت ربا گردد - دولتها و ملتها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد^(۲).

(۱) حلال نموده خداوند بیع را و حرام نموده ربا را.

(۲) در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم بنسبست مطلب فوق لازم دانستم پیش آمد جدیدی را یادآور شوم - که چند ماه قبل ملک سعود پادشاه حجاز بنسبست دعوت رئیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جرایم دنیا نوشتند و رادیوها گفتند که رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا بشاواوم میدهد و در مدت طولانی با سودش مستهلك مینماید - ملک سعود گفت از قبول این دوام معذورم چون معاملات ربوی در دین مقدس اسلام حرامست.

این عمل و گفتار پادشاه حجاز سبب شد دام دادند بدون سود - فاهتروا یا اولی الاجساد - پس قوانین اسلام قابل عمل و اجراء میباشد.

مثلاً یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل و نقل و طب و دانش است.

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم ~~بگیرند~~ می‌نمودند (بعقیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است.

ولی برانگیخته‌ای که خود معتاد باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و کندیده گردیده هر اندازه دانا هم باشد نمیتواند بی بمضراتش برود.

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی برخلاف هواهای نفسانی است و البته مردمان حیوان صفت که دم از عقل و خرد میزنند و از آثار آن بی‌خبرند نمیتوانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنها را عملی نمیدانند.

و حال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است قانون مقدس اسلام است و بس.

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت و اولیاء امور محو ظواهر نمیکردیدند و تحت تأثیر غریبه‌ها قرار نمیکرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی مینمودند مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار میدادند میدیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار میشد چنانچه در آیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید **ولکم فی القصاص حیوة یا ولی الالباب (۱)** چنانچه هشتصد سال تمام اولیاء امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند کوی سبقت را از همگنان ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غریبه‌ها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق و برق ظاهر فریبنده گردیدند سیادت و سعادت را از دست دادند.

آنچه گفتیم من هقدر فهم تو است مردم اندر حسرت فهم درست

(۱) ای صاحبان عقل و خرد حکم قصاص برای حیات شما است.

در اینجا حرف بسیار است بگذارم و بگذرم میترسم چنانچه جلو قلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام کردم مانند مقدمه ابن خلدون طولانی و کتاب علیحده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج بهمین مقدار که طولانی شد ناچار و بی اختیار بودم و از ارباب ذوق و خرد معذرت می‌خواهم.

ولی در خاتمه بیرادران جوان عزیزم توصیه مینمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمائید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدای بخیال صیدا نروید هر کس راجع بدین مقدس اسلام و مذهب حقّه تشیع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود بروید از اهلسن که علماء و مبلغین پاک میباشند سؤال کنید تا در چاه ضلالت نیفتید.

بازیگران و دین سازان شمارا فریب ندهند زیرا آنها اشخاصی هستند که میخواهند استقلال شما را متزلزل و در استعمار بلکه استعمار بیگانگان وارد کنند.

لذا سعی میکنند با جملات فریبنده اباطیلی را بصورت حق جلوه دهند و شما را بدین و مذهب و علماء و مبلغین و متدینین بدین نمایند سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلو گیری از خرافات شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجه خود را که تفرقه و جدائی و بد بینی یکدیگر است بگیرند اسباب حکومت و آقائی بیگانگان را فراهم نمایند.

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بدور خود جمع میکند و دست اتحادمان را بهم میدهد دین و مذهب است این قبیل اشخاص میخواهند از همین راه بنام دین و مذهب و اصلاح در دین و اتحاد مسلمین مسلمانان را از هم جدا و سیاست بیگانگان را بر کردن بیچارگان وارد نمایند.

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست

آقدر بدانید که از اب اباطیل پوسته بر اباطیل خود لباس حق میپوشانند تا جامعه را فریب داده در دام بدبختی انداخته و زمینه را برای سیاست مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند مردمان فهیمیده و بیدار باید با حربّه عقل و علم و منطق پرده اباطیل راپاره نموده و خود را از منجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند

من آنچه شرط بلاغت با تومیکوم تو خواه ازسخنم پندگیر و خواه ملال
در خاتمه بمقتضای کلام معجز نظام رسول الله ﷺ که فرمود من لم يشكر
المخلوق لم يشكر الخالق (۱)

بر داعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و
دانشمندان و مجتهدان خاندان رسالت و اهل بیت طهارت و موالی خود که در تهیه وسائل
مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمک شایانی نمودند یاد نموده و هر یک را بفرخور
حال ولایت و استعداد مدح و ثنا نمایم تا اقل شکرانه عمل را بجای آورده باشم ولی
متأسفانه چون اشخاصی پاک و بی آلاش و مایل بخود نمائی نبودند و مخصوصاً از داعی
درخواست نمودند بلکه جداً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه
معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند فلذا تقاضای عوض جز از ذات ذوالجلال
حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند .

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بلا انشای کریم علیم
مسئلت مینمایم که توفیق سعادت جاودانی بآنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض
در دنیا بتوفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با
خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و
بر این شیوه مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایه ابدی
اخروی قرار دهد - یرحم الله عبداً قال آمیناً

و انا العبد الفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

چون گراور نمودن تمام جرائد و مجلات موجب ضخامت کتاب
و مصرف بسیار میشد لازم دانسته من باب نمونه دو صفحه اول مجله
(در نجف) را که بمدیریت جناب ابوالشیر سید عنایت علیشاه
عنایت القوی البخاری دامت فیوضاته رئیس انجمن اثنا عشریه
سیالکوت (پنجاب) انتشار یافته گراور و حقیقت را بارز و ضمناً
تقدیر از الطاف بی شائبه ذوات مقدسه و مردان پاک آن صفحات
نموده و وظیفه حق شناسی و شکرانه نعم را انجام داده باشم .

(۱) کسیکه شکرانه (مجنبتی) مغنوق را بجای نیاورد شکرانه حق را بجای نیاورد .

شیخیان جید لارو سادات نبی فاطمیہ کی حمایت میں

ہن وستاج کے پونے تین کروڑ شیخوں کا واحد ہفتہ وار اخبار

پہلے سال ۱۲۸۱ سن ۱۳۰۱

ایمان ہے ہر جس کا میں وہ پاک نہ ہوں
قدرت ہے صفت جس کی میں نہ خجفت ہوں

ایڈیٹر: راجو ایشیر سب غایت علی شاہ غایت اللہ علی بھاری

یوم شنبہ - ۱۲ شعبان المعظم ۱۳۰۵ ہجری المقدس مطابق ۱۵ فروری ۱۹۲۴ء

تفضیہ خاندان قزلباش

اس مقام پر چار شہاب خاندان کا تذکرہ خاص ضروری ہے۔ جن کی سرشت انصاف و عدل سے لیتی نظر آتی ہے۔ وہ قندھاری کے پتے چھوڑ کر بیابان کے متعلق تینوں قبیلوں کے شہزادوں اور بیگمناں کے دل و جان سے توجہ فرماتے ہیں۔ اور وہ صحابہ فرشتہ کی کمند و کفر جانتے ہیں۔

دو تین سو برس پہلے کے زمانے میں ان کا تعلق حضرت خلیفہ کی طرف سے کہہ کر نہیں اور چاروں اہل قاری سے وہی صاحب کو دھوکا دیا جاتا ہے، جب تک ہزاروں کا تعداد میں شامل نہ ہو، اس پر آواز کا اطلاق حقائق غلط ہے۔ روزناموں سے لیکر سب کو یہاں کو دھوکا دیا جاتا ہے، خدا کے فضل سے توجہ کو یہ امتیاز حاصل ہو چکا ہے، کہ کئی روز ناموں کی طرف سے ان کو تکرار آواز سے، اس کا ایک معمولی اعلان ہر خاص امتیاز (کامیاب علی قزلباش)

التعارف



یہ ایک ایسا شخص ہے جس کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔ اس کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔

اس شخص کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔ اس کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔

یہ ایک ایسا شخص ہے جس کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔ اس کی زندگی بھر کا مقصد علم و تحقیق کا ہے۔ اس نے اپنی زندگی بھر میں علم حاصل کرنے کے لیے کوشش کی ہے۔

شبهای پیشاور

با حضور کاندی پیشوای ملی هند واقع شد که در جراید مفصلاً درج گردید. بحول وقوة پروردگار متعال و توجهات خاصه حضرت خاتم الانبياء عليه السلام موفقیت با داعی وحقانیت دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفریه را ثابت نمودم.

آنکاه از طرف انجمن ائنا عشریه شهر (سیالکوت) بریاست جناب ابوالبشیر سید عنایت علیشاه نقوی مدیرمخترم نامه هفته گمی (در نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمودم.

از حسن اتفاق دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمد سرور خان رسالدار شکل (۱) فرزند مرحوم رسالدار محمد اکرم خان و برادر کلنل محمد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب میباشند که درسالهای ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا و کاظمین و بغداد حکومت داشتند و از مردان شریف با نام و مؤمنین متعصب پاک دامن خاندان قزلباش در شهر سیالکوت رئیس اداره عدلیه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند و در منزل جناب ایشان وارد گردیدیم^(۱).

چون خبر ورود داعی به پنجاب بوسیله جرائد منتشر شد با جدیت و اصراریکه برای حرکت بسمت ایران داشتم از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت میرسید مخصوصاً از طرف حجة الاسلام جناب آقای سیدعلی رضوی لاهوری مفسر سی جلد تفسیر معروف (لوامع التنزیل) از شهر لاهور که از مفاخر علمای شیعه در پنجاب ساکن لاهور میباشند داعی را وادار که پیوسته در حرکت و زیارت اخوان مؤمنین نائل میگرددیم.

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند بیضاور که آخرین شهر مهم سرحدی پنجاب بافغانستان میباشد دعوت شدم.

باصرار جناب محمد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کابل (۱) در تاریخ نشر این کتاب برست ایزدی پیوسته ترجمه الله علیه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(آغاز سفر)

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم پس از تشرف بعتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین از طریق هندوستان عازم عقبه بوسی امام هشتم مولانا ابوالحسن الرضا حضرت علی بن موسی علیه و علی آباؤه و اولاده ائمة الهدی آلاف التحية والثناء گردیده.

پس از ورود بکراچی^(۱) و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود برخلاف انتظار خبر ورود داعی را جرائد مهمه نشر دادند.

دوستان قدیمی و احباب صمیمی و ایمانی از اقصی بلاد هند مطلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند بحکم اجبار اجابت دعوات نموده بدلهلی و آکره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار واپور و کویته و سایر شهر ها رفته و در هر کجا که وارد میشدم با تجلیلات بی سابقه ملکی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای اُردیان و مذاهب باب مناظرات باز.

از جمله مجالس مهم مناظره ای بود که با علماء هند و برامه در شهر دهلی (۱) کراچی در این تاریخ مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد.

نمیدانستم در هیچ يك از بلاد هند منبر ترقم ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان پارسی را بخوبی میدانند) اجابت نموده عصرها در امام باره (حسینیه) مرحوم عادل يك رسالدار مجلس مهمی تشکیل و با حضور جمعی کثیر از صاحبان ادیان و مذاهب مختلفه آراء و نظیفه مینمودم. چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنن هستند لذا در مدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها و در اثبات امامت بیشتر وقت و صرف وقت مینمودم. لذا محترمین علمای آنها که حاضر مجلس تبلیغ میشدند تقاضای مجلس خصوصی نمودند چند شبی تشریف میآوردند در منزل و ساعاتی بمباحثات میگذشت.

يك روز که از منبر فرود آمدم خبر دادند که در نفر از اکابر علماء کابل از ضلع ملتان بنام ^{رشد} حافظ محمد رشید شيخ عبدالسلام وارد و تقاضای ملاقات نمودند وقت دارم ده شب بی دربی بعد از نماز مغرب میآمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالباً به ۶ و ۷ ساعت میکشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجر مشغول بودیم) و قزمان بمباحثات و مناظرات میگذشت و در پایان شب آخر شش نفر از رجال و ملاکین و اصناف محترم اهل تسنن مذهب حقّه تشییع را اختیار نمودند.

و چون چهار نفر از مخبرین جرائد و مجلات مهمه با حضور قریب دویست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه و سننی) مناظرات و مقالات طرفین را مینوشتند و روز بعد در جراید و مجلات نشر میدادند - داعی از روی جرائد و مجلات و مقالات و گفتارهای شبانه را یاد داشت نموده اینک آن مقالات و مناظرات است بنظر قارئین محترم میرسد فلذا این کتاب را موسوم نمودم به شبهای پیشاور.

آنچه بنظر محترم اهل ادب میرسد خورده بداعی نگیرند چه آنکه در موقع مناظره احدی توجه بالفاظ و زیبایی گفتار ندارد بلکه تمام توجه بمعانی و حقایق است تغییر در رو نوشت جرائد نداده بلکه عین آنچه نوشته شده بنظر محترمین میرسد :

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است مستنبط از آیات قرآن مجید و اخبار معتبره و بیانات مهمه محققین و اساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم



مرحوم سردار محمد سرور خان

(مجلسی مناظره)

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش^(۱) که از رجال مهم پیشاور و میزبان داعی بودند چون وسعت کامل داشت بعلاوه برای پذیرائی جمعیت بسیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آنهمه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند.

(جلسه اول)

(لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵)

«آقای حافظ^(۲) محمد رشید و شیخ عبد السلام و سید عبدالحی و عدّه‌ای دیگر»
«از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدند زیاده از حد»
«با آنها گرم گرفته و بازی خوش و خندان از واردین محترم پذیرائی نمودیم گرچه»
«آنها خیلی گرفته و ملول بودند ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصب و عناد جاهلانده»
«نداشتیم بوظیفه اخلاقی خود عمل می نمودم درحضور جمع کثیری از محترمین فریقین»
«شیعه و سنی» مذاکرات شروع شد طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید»

(۱) قزلباش عبارت از دو کلمه میباشد (قزل) یعنی سرخ (باش) بمعنای سر است یعنی سرخ‌سر و آنها نوج خاصه صفویه بودند که بهمراهی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت نادر جمعی از آنها را در آنجا که دارد و فی الحقیقه در آنجا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید. در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان در اثر ظلمهای بسیار و کشتارهای دسته‌جمعی که اوشیبیان نمودند خاندان محترم قزلباش فراراً بپندهوستان رفتند و در آن سامان از آنها پذیرائی کامل نمودند تا الی الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصاً در پنجاب موجود میباشد بسیار مردان قوی و شیعان باایمان و غیره و با حرارتی هستند (۲) از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی برصد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی را گویند که حافظ کتاب‌عدا و سنت رسول باشد بهیچ جهت بسیاری از علماء شیعه و سنی را حافظ میخوانند و بهیچ اطلاق معروف میباشد.

« بودند گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت میشدند و درجرائد از داعی بنام « (قبله کعبه) که از القاب مهمه مرسومه روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده « ولی در این صفحات یاد داشت این کلمه را تنبیر داده از خود بداعی و از جناب حافظه محمد رشید بحافظ تعبیر میکنیم « .

حافظ - قبله صاحب از زمان تشریف فرمائی شما بیبشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیار شده چون برما لازم است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم اینست که طی طریق نموده برای رفع شبهات بیبشاور آمده و امروز را در امام باره کلاما مستمع کلمات و بیانات شما بودیم سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم دیدیم امشب هم بفیض ملاقات نائل آمدیم چنانچه میل داشته باشید وارد صحبت شویم وقدری با شما صحبت اساسی نمائیم .

داعی - با کمال میل برای اسمفای کلمات وفرمایشاتان حاضر و ولی بیک شرط که آقایان لطفاً دیده تعصب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مانند دو برادر برای حل شبهات صحبت کنیم مجادلات و تعصبات قومی را بکنار بگذاریم .

حافظ - فرمایش شما بسیار بجا است بنده هم بیک شرط دارم امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیما بین از دلائل قرآنیه تجاوز نمائیم .

داعی - این تقاضای شما مورد قبول عقلا و علماء نمی باشد یعنی علماً و عقلاً مردود است برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدسی است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالی آن محتاج بیان مبسوط است ومانا چاریم در اطراف کلیات قرآن مجید باخبار واحادیث معتبره استشهاد نمائیم .

حافظ - صحیح است فرمایشی است متین ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبار و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم ونیز برای آنکه ملعبه دیگران واقع نشویم از تندوی و عصبانیت خود داری نمائیم .

داعی - اطاعت میشود بسیار کلام بجائی فرمودید از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب بر رسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف

سیره وسنت جد بزرگوارم رسول الله ﷺ که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب بآیه شریفه **وانك لعلى خلق عظیم** ^(۱) بوده و برخلاف دستور قرآن مجید عمل نمائیم که میفرماید: **ادع الی سبیل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتي هی أحسن (۲)**

حافظ - بیخشید چون انتساب خود را بر رسول الله ﷺ ضمن گفتار تان بیان نمودید و همین طور هم معلوم ومشهور است ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید برای مزید ینائی ما شجره نسب خود را بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبر منتهی میشود .

تعیین نسبت خانوادگی

داعی - نسب خاندان ما از طریق امام همام حضرت موسی کاظم علیه السلام بر رسول الله ﷺ منتهی میشود بدین طریق :

محمد بن علی اکبر (أشرف الواعظین) بن قاسم
(بحر العلوم) بن حسن بن اسمعیل المجتهد الواعظ
بن ابراهیم بن صالح بن ابی علی محمد بن علی (المعروف
بالبردان) بن ابی القاسم محمد تقی بن (مقبول الدین)
حسین بن ابی علی حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحق
بن هاشم بن ابی محمد بن ابراهیم بن ابی الفتیان بن

(۱) بدرستیکه تو صاحب خلق عظیم میباشی .

(۲) (ای رسول ما) خلق را بحکمت برهان و موعظه نیکو براه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق بنحو احسن - ۱۲۶ آیه سوره بقره ۱۶ (تعل).

عبدالله بن الحسن بن احمد (ابى الطيب) بن ابى على
حسن بن ابى جعفر محمد الحائرى ((نزىل كرمان)) بن
ابراهيم الضيرير ((المعروف بالمجانب)) بن امير محمد
العابدين امام موسى الكاظم بن امام جعفر الصادق بن
امام محمد الباقر بن امام على زين العابدين بن امام
ابيعبدالله الحسين ((سيد الشهداء)) الشهيد بالطف بن

امير المؤمنين على بن ابيطالب عليهم السلام شكلا (۲) وشكلا (۳)
حافظ - اين شجره اى كه بيان نموديد منتهى ميگرود بامير المؤمنين على كرم
الله وجهه در حالتيكه شما خود را منتسب بر رسول خدا ﷺ خوانديد حقا با اين سلسله
نسب ميبايسى خود را از اقرباء رسول الله بخوانيد نه اولاد آنحضرت زيرا اولاد كسيستكه
از ذريه و نسل رسول الله باشد :

۱۵ عى - نسب ما بر رسول الله ﷺ از طرف حضرت زهراء صديقه كبرى فاطمه
سلام الله عليها ميباشد كه والده ماجده حضرت ابا عبدالله الحسين عليه السلام است .

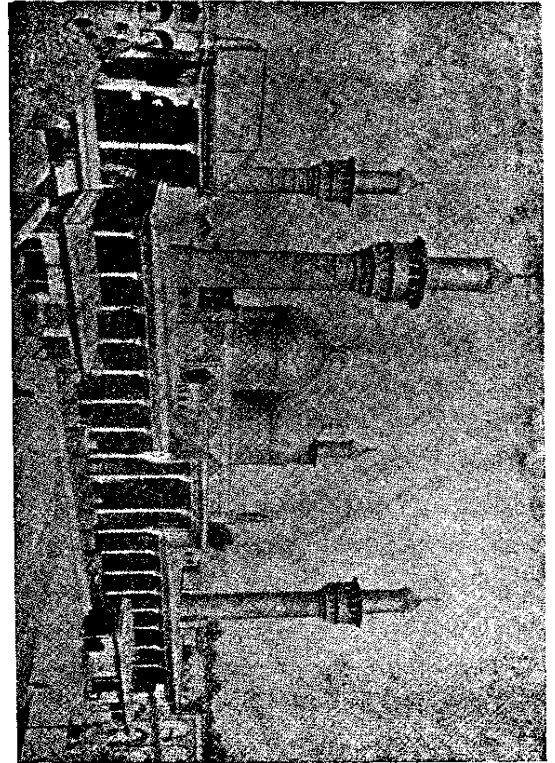
حافظ - عجب است از شما كه اهل علم و اطلاع هستيد اين قسم تفوه بنمايد
چون خود ميدانيد كه عقب و نسل آدمى از طرف اولاد ذكور است نه اناث و حضرت رسول
اكرم ﷺ را عقب از ذكور نبوده است پس شما نوه و از دختر زادگان رسول خدا
هستيد نه اولاد آنحضرت .

۱۵ عى - گمان نداشتم آفايان محترم لجاج در كلام نمايد و آلا در مقام جواب
بر نمى آمد .

حافظ - بر صاحب اشتباه شده لجاجى در گفتارم نبوده بلكه واقعا نظرم همين
است چنانچه بسيارى از علماء هم با حقير هم عقیده هستند كه عقب و نسل از اولاد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة لاهلها فقد استجاز عنى فى طيه الاخبار الروية عن ساداتنا الائمة
الاطهار سلاله عليهم حصة العالم الجليل والفاضل النبيل فخر العلم خطيب الاسلام تاج
انوار العترة الزكية منطبق المحدثين زين الوعاظ والمحدثين السيد محمد بن الطاهر
الواعظين ابن محمد السبيعي الكبراسف الواعظين ابن قاسم بن العلوم ابن
حسن بن اسماعيل المحمدي الواعظ ابن ابراهيم بن صالح بن ابو علي محمد بن
علي المعروف بالمرزبان ابن ابوالقاسم خورنقى بن مقبل الدين حسين بن
ابى علي حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحق بن هاشم بن ابى محمد
بن ابراهيم بن ابوالفضيان بن عبدالله بن الحسن بن احمد ابى
الطيب بن ابي علي الحسن بن ابى جعفر محمد الحائرى نزيل كرمان
ابن ابراهيم الضيرير الكوفي المعروف بالمجيب ابن محمد العابدين الامام الهمام
مولانا موسى الكاظم سلم الله عليه وعلى ابائه وابنائهم وحيث وجدته اهلا
وجديا بذلك فاجرت لسانى بروح عنى الامار الروية عنهم فى المودعة من جميع
الاصحاب بطرق المتكثرة المعنعة المتصلة التى تربو على المائتين ومقدداتها
فى كتاب السلسلات المسماة الاجازات فلهذا مجد ان بروحى بتلك الحروف
الشريفة واسترط على الحسن والتثبت فى النقل وسعاية الحال فارجو منه لام
الله يا مبدان لا ينافى من الدعاء فى اللطائف والله خليفته عليه السلام
عليه خير حتام حرره الخادم على اهل البيتا والمنبر باولادهم ابو العالى
شمس الدين الحسن العسقى النخعي بياره تم المشرف فى ١٢ جمادى الاولى ١٣٧٥ هـ



قیسه و بارگاه حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی (علیهما السلام) در کاظمین
شکل (۳)

ذکور است نه اثاث چنانچه شاعر گفته است :

بنونا بنو ابناانا و بناانا بنوهن^۱ ابناء الرجال الابعاد (۱)

اگر شما دلیلی بر خلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آنحضرت اند بیان فرمائید چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود بلکه متون هم خواهیم شد.

داعی - دلائل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیار قوی است.

حافظ - متمنی است بیان فرمائید تا مستفیض شوم.

داعی - در ضمن گفتار شما یاد آمد مناظره ای که در همین موضوع بین هرون الرشید خلیفه عباسی و حضرت امام همام امی ابراهیم موسی بن جعفر (علیهما السلام) واقع شد و حضرت جواب کافی بهرون دادند که خودش تصدیق نمود.

حافظ - آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمائید.

سؤال و جواب هرون داعی - ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی

و موسی بن جعفر در باب بن بابویه قمی ملقب بصدوق که از اکابر علماء

ذریه رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود تقاضا در

علم حدیث و بصیر بحال رجال و درمیان علماء قم و خراسان مانند او کسی در حفظ و کثرت علم پیدا نشد صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لایحضره الفقیه است که از کتب اربعه شیعه میباشد که بر آنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیک طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده و قبرش رضی الله عنیه الآن مزار اهالی طهران و واردین است.

در کتاب معتبرش (عیون اخبار الرضا) و نیز ابومنصور احمد بن علی بن ابيطالب

الطبرسی در کتاب احتجاج شرح مناظره را مفصلاً نوشته اند که حضرت امام موسی

الکاظم (علیه السلام) فرمود روزی در مجلس خلیفه هرون الرشید عباسی وارد شدم از من

سؤالاتی نمود و جوابهایی شنیدم از جمله سؤالش همین سؤال شما بود که گفت :

(۱) پسران و پسران پسران و دختران من از من اند - ولی پسران دختران از مردان دورند (یعنی از من نیستند).

كيف قلت انا ذرية النبي ﷺ والنبي لم يعقب و انما العقب للذکر لالانثى
 وانتم ولد البنت ولا يكون له عقب^(۱) حضرت در جواب او فرمادند آیه ۸۴
 از سوره ۶ (انعام) را و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و
 هرون و كذلك نجری المحمنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من
 الصالحین^(۲) آنگاه حضرت بمحل استشهاد از آیه عنایت ننوده و فرمود بهرون
 من ابو عیسی یا امیر المؤمنین؟ یعنی کیست پدر عیسی هرون در جواب گفت
 لیس لعیسی اب یعنی برای عیسی پدری نبوده حضرت فرمودند: انما الحقہ اللہ
 بذراری الانبیاء علیهم السلام من طریق مریم و لذلك الحقنا بذراری النبی
 من قبل امنا فاطمه یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق کرد اندورا بذراری
 انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق کرد انیده است مارا بذریه پیغمبر ﷺ از قبل
 مادرمان فاطمه علیها السلام.

و امام فخر رازی در ص ۱۲۴ جلد چهارم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه در
 مسئله پنجم گوید این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین ذریه رسول الله میباشند
 برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده (و پدری برای
 عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادر است همچنین حسین از طرف مادر ذریه رسول الله
 ﷺ میباشند کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجاج بهمین آیه
 استدلال نمود.

آنکه فرمود آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هرون عرض کرد بیان کن حضرت
 فرمادند آیه شریفه مباحله را که آیه ۵۴ از سوره ۳ (آل عمران است) فمن حاکم
 فیہ من بعد ما جاک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسااننا و نساانکم

(۱) چگونه شامی گوید ماذوبه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر عقی نداشت و جز آن نیست
 که عقب از برای پسر است نه از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقی
 (یعنی از اولاد ذکور).

(۲) هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم (نظر باختلاف تفسیر) داود و سلیمان و ایوب و
 یوسف و موسی و هرون و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحین بودند.

و انفسنا و انفسکم ثم نبهنا فنجعل لعنة الله علی الکاذبین^(۱) آنگاه فرمود
 اخذی ادعا نموده است که در موقع مباحله با سر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده
 باشد پیغمبر در زیر کساء مکر علی بن ایطالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
 پس چنین مستفاد میشود که مراد از انفسنا علی بن ایطالب است و مراد از نسااننا فاطمه
 زهرا و مراد از ابنائنا حسن و حسین اند که خداوند آنها را پسران رسول خود خوانده است.

همینکه هرون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت احسنت یا ابا الحسن پس
 از این استدلال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام جهة هرون که حسن و حسین علیهما السلام
 فرزندان رسول خدا هستند ثابت میشود که جمیع سادات فاطمی الی اخر ارض العالم باین
 افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء
 شما است در شرح نهج البلاغه و ابوبکر رازی
 فاطمه اولادهای پیغمبرند
 در تفسیر خود بهمین آیه و جمله ابنائنا استدلال

مینمایند که حسن و حسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند هم چنانکه خداوند
 در قرآن مجید عیسی را از ذریه ابراهیم خوانده از طرف مادرش مریم

تجهین یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۹۳
 صواعق محرقه از طبرانی از جابر بن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب
 از ابن عباس نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود ان الله عزوجل جعل ذریه
 کل نبی فی صلبه و جعل ذریته فی صلب علی بن ایطالب یعنی خدای عز
 وجل ذریه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریه مرا در صلب علی بن ایطالب
 قرار داد.

(۱) هر کس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد از آنکه بومی خدا باحوال او
 آگاهی یافتی بگو بیایه ماو شما با فرزندان و زنان و کسانیکه بنزله نفس ما هستند باهم مباحله
 برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر نفرین کرده و در دعا و انجاء پدر گناه امر او کنیم) تا دروغگویان
 و کافران را بلعن و عقاب خدا گرفتار سازیم.

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القری و امام احمد بن حنبل که از فحول علمای شما میباشد در مسند و سلیمان حنفی بلخی در ینابیع المودة نقل مینمایند (باختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود **ابنای هذنان ریحانتان من الدنیا ابنای هذنان امامان قاما اوقعدا** یعنی این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانه من اند از دنیا و هر دو فرزندان من امامانند خواه قائم باشم یا امامت باشند و خواه ساکت و قاعد.

و شیخ سلیمان حنفی باب ۵۷ از ینابیع المودة را مخصوص همین موضوع قرار داده و احادیث بسیاری بطرق مختلفه از علماء بزرگ خودتان از قبیل طبرانی و حافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی و طبری با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده که حسن و حسین فرزندان رسول خدا هستند.

در آخر همین باب از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابونعیم و طبری (و این حجر مکی در ص ۱۱۲ صواعق و محمد بن یوسف کنجی شافعی در آخر فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن) نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت **انی سمعت رسول الله يقول کلّ حسب و نسب فمنقطع یوم القیمة ما خلا حمی و نسبی و کلّ بنی اثنی عصبتهم لایهم ما خلا بنی فاطمة فانی انا ابوهم و انا عصبتهم**.

یعنی شنیدم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود هر حسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبه آنها از جانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم. و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف این حدیث را از بیهقی و دارقطنی از عبدالله ابن عمر از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده. و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء المعیت بفضائل اهل البیت نقلاً از طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل مینماید و سید امی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۹ باب ۳ الی ص ۴۶ رشفة الصّادی من بحر فضائل بنی النّبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر) در سال ۱۳۰۳ نقل و استشهاد

نموده که اولادهای فاطمه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند.

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود میشود چنانکه محمد بن یوسف کنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب را در جواب همین شعر شاعر اختصاص با بن معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان آنحضرت اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده چنانچه صاحب جامع الشواهد نقل نموده.

از این قبیل دلائل بسیار است که ثابت مینماید فرزندان فاطمه صدیقه سلام الله علیها فرزندان رسول الله اند پس وقتی سلسله نسب ما بحضرت ابا عبدالله الحسین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثابت گردید بنا بر دلائل معتبره ای که بیان نمودیم ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخار ما همین معنی میباشد و احدی چنین افتخاری ندارد مگر ذراری رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه خوش گوید فرزند شاعر:

اوشک آبائی فجفنی بمثلهم اذا جمعنا یا جریر المجمع (۱)

خلاصه احدی از ابناء زمان مردم دنیا نمیتوانند بزرگی پدران خود فخر و مباهات کنند مگر شرفاء و سادات که نسبت آنها منتهی میشود بخاتم الانبیاء و علی مرتضی صلوات الله و سلامه علیهما.

حافظ - دلائل شما بسیار مکفی و تمام بود قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حجب فرموده ما را مستفیض فرمودید تا رفیع این شبهه بزرگ شد.

« در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می نمود،
 « (چون برادران اهل سنت بطور و جوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم،
 « جدا و در موقع فضیلت آن بجا میآورند بر خلاف شیعه که تبعاً لرسول الله و ائمه،
 « از آل اطهار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جمع و تفریق مختارند) آقایان آماده شدند برای،
 « رفتن مسجد و آداء فریضه - بعضی از آقایان گفتند اگر بنای بر کشتن و ادامه دادن،

(۱) اینها هستند پدران من پس بیاورید مرا بشل اینها (ای جریر) نگاه که معانل و اجنبها مارا کرد هم آرد.

« بعداً کرات است چون رفتن بمسجد و بر کشتن خیلی از وقت مجلس گرفته میشود »
« خوبست تا این مجلس بر قرار است نماز عشاء همین جا اداء شود فقط آقای سید عبد
« الحی » (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد یا مردم نماز بگذارند و برگردند »
« پیش نیاید خورد قبول آقایان قرار گرفت (فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول
« کشید عذوق نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می نمودند) در این موقع آقایان
« بناحق بزرگوار دیگر رفتند بعد از اداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت نمودند ».

نواب عبدالقیوم خان - (که یکی از اشراف و ملائکین اهل تسنن و مرد
کج کل و جوینده ای بودند) گفتند قبله صاحب اجازه فرمائید تا آقایان جای میل
مینمایند خارج از موضوع بحث مجلس سئوالی دارم بمرض برسنام .
داعی - فرمائید حاضرم برای استماع .

نواب - سئوال بنده خیلی مختصر است چون مدتها است در دلم بوده که از
آقایان با اطلاع شیعیان سئوال نمایم فرصتی بدستم نیامده اینک مقتضی موجود گردیده
خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان برخلاف سنت رسول خدا ﷺ نماز ظهر
و عصر و مغرب و عشاء را جمع میخوانند .

داعی - اولاً آقایان (اشاره بعلماء مجلس)

میدانند که در مسائل فرعیه مابین علماء اختلاف
بسیار است چنانچه اتمه اربعه شما هم بسیار
اختلاف دارند .

پیغمبر نماز ظهرین
و مغربین را بجمع و تفریق
اداء میفرمود

ثانیاً اینکه فرمودید عمل شیعیان برخلاف سنت رسول الله ﷺ میباشد امرایر
شما اشتباه نمودند زیرا که آنحضرت نمازها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء مینمودند .
نواب - (رو بعلماء خودشان) آیا چنین است رسول خدا ﷺ بنحو جمع
و تفریق اداء می نمودند .

حاج احمد - فقط در سفر و مواقع عذرازی قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند
برای آنکه در تعب و مشقت نباشند و الا در حضر پیوسته بنحو تفریق اداء مینمودند
کدام میبکم قبله صاحب اشتباه نمودند سفر را تصور حضر نمودند .

داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم حتی در روایات خودتان وارد است
که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء مینمودند .

حافظ - کمان میبکنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید .

داعی - روات شیعه که اتفاق بر این معنی دارند ، گفتگو در روز شما میباشد
روایات صحیح چندی در صحاح و کتب معتبره شما در این باب وارد است .

حافظ - ممکن است اگر در نظر دارید محل آنها را معین فرمائید .

داعی - مسلم بن حجاج در باب الجمع بین الصلواتین فی الحضر در صحیح خود
با نقل سلسله روات از ابن عباس نقل نموده که گفت صلی رسول الله ﷺ
الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف ولا سفر (۱)

و نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت صلیت مع النبی ثمانیاً جمعاً و سبعاً بجماعت (۲)

و همین حدیث را امام احمد بن حنبل در ص ۲۶۱ جزء اول مسند نقل نموده بعد از حدیث
دیگر که ابن عباس گفت صلی رسول الله ﷺ فی المدینه مقیماً غیر مسافر میهماً
و ثمانیاً (۳) چند حدیث از ابن قبیل مسلم نقل مینماید تا آنجا که میفرماید حدیث

ابن شقیق گفت روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه میخواند و عجب مینمود
تا آنکه آفتاب غروب کرد ستاره ها ظاهر شد صدای مردم برخاست الصلوة الصلوة
ابن عباس اعتنا نکرد در همان حین مردی از بنی تمیم با صدای بلند گفت الصلوة الصلوة
ابن عباس گفت تعلمنی بالسنة لایم لك رأیت رسول الله جمع بین الظهر والعصر

و المغرب والعشاء (۴) عبدالله گوید از ابن کلام در دل من خدشهای پیدا شد رفتم از
ابوهیره سئوال نمودم تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفت .

و نیز بطریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقلی نقل مینماید که وقتی صدی عبدالله

(۱) رسول خدا (ص) نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعاً اداء
می نمود .

(۲) با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهر و عصر و هفت رکعت نماز مغرب و عشاء را با هم
اداء می نمودیم .

(۳) نماز گذارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت و هشت رکعت
(یعنی مغرب و عشاء و ظهر و عصر را با هم) .

(۴) بی مادر تو مرا سنت یاد میدهی خودم دیدم رسول خدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر
و مغرب و عشاء .

این عباس طول کشید تا هوا تاریک شد مردی سه مرتبه بی در پی ندا در داد **الصلاة**
این عباس متغیر شد گفت **لا املك العلمنا بالصلاة و كنا نجمع بين الصلوتين على**
عهد رسول الله (۱)

و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است در ص ۲۶۳ جزء اول شرح موطاء مالک
در باب جمع بین الصلواتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل مینماید
که در بصره این عباس نماز ظهر وعصر و مغرب وعشاء را جمع میخواند بدون آنکه بین
آنها فاصله و چیزی بوده باشد و میگفت رسول خدا این قسم نماز اداء مینمود (یعنی ظهر
را با عصر و مغرب را با عشاء جمع مینمود).

و نیز مسلم در صحیح و مالک در باب جمع بین الصلواتین موطاء و امام احمد بن حنبل
در مسند با نقل سلسله روایت از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده اند که گفت
صلى رسول الله الظهر والعصر جمعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر (۲)
ابوزبیر گوید از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع مینمود نماز را سعید گفت همین
سؤال را من از ابن عباس نمودم گفت اراد آن لایحرج احد آمن امته یعنی برای آن جمع
مینمود که احدی از امتش در سختی و مشقت نباشد.

و نیز در چند خبر نقل مینمایند که ابن عباس گفت جمع رسول الله بین الظهر
والعصر والمغرب والعشاء في غير خوف ولا مطر (۳) اخبار در این باب بسیار نقل
نموده اند ولی واضح تر دلیل بر جواز جمع همین تعیین ابواب است بنام جمع بین الصلواتین
و نقل نمودن احادیث جمع را در همین باب تا از ادلة جواز جمع باشد مطلقاً و اگر غیر از
این بود باب مخصوصی برای جمع در حضر و بای در سفر باز مینمودند پس این روایات
منقوله در صحاح و سایر کتب معتبره شما مربوط بجواز در سفر و حضر است.

- (۱) بی مادر تو مرا نماز یاد میدهی و حال آنکه ما در زمان رسول خدا جمع بین دو نماز
می نمودیم (یعنی ظهر را با عصر و مغرب را با عشاء).
(۲) نماز گذارد رسول خدا (ص) ظهر و عصر را با هم در مدینه بدون ترس و سفر.
(۳) جمع نمود رسول خدا (ص) بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدون اینکه ترسی باشد
و بارانی نیاید.

حافظ - چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمیشد.

داعی - اولاً وقتی سایر از باب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل
و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده اند
کفایت مینماید هدف و مقصد ما را.

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده اند در صحیح خود آورده
منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصلواتین است بمحل دیگر انتقال
داده چنانچه (باب **أخیر الظهر الى العصر من کتاب موافقت الصلاة**) و (باب ذکر
العشاء والعتمة) و (باب **وقت المغرب**) را مطالعه و مورد وقت قرار دهید تمام این
احادیث جمع را مشاهده میفرمائید.

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصلواتین عقیده جمهور
علماء فریقین است در حالتیکه اقرار بصحت این احادیث در صحاح خود نموده اند.

چنانچه علامه نووی در شرح صحیح مسلم و عسقلانی و قسطلانی و زکریای
انصاری در شروحه که بر صحیح بخاری نوشته اند و زرقانی در شرح بر موطاء مالک
و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصاً حدیث ابن عباس اعتراف
بصحت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت
در حرج و مشقت نباشند نموده اند.

نواب - چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسول خدا ﷺ بر عمل بجمع
رسیده باشد ولی علماء در حکم و عمل برخلاف آن رفتار نمایند.

داعی - فقط اختصاص باین موضوع ندارد بعد ها خواهید فهمید که نظائر
سیار دارد در این موضوع بخصوص هم آقایان فقهاء اهل تسنن یا جهة قصور افکار و
یا جهة دیگری که من نمیفهمم آن احادیث معتبره را تاویلات باره بر خلاف ظاهر
آنها نموده اند از قبیل آنکه گویند شاید این احادیث ناظر بموقع عذر باشد مانند
ترس و خوف و نزول باران و کل که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالک
و امام شافعی و عده ای از فقهاء مدینه بآن تاویل فتوی داده اند.

و حال آنکه این عقیدبرارد مینماید حدیث ابن عباس که صریحاً میگوید
من غیر خوف و لامطر - یعنی بدون ترس و نزول باران نماز را جمع میخواندند.
 بعضی دیگر پیش خود بافته‌اند که شاید هوا این بوده و وقت را شناختند و همین
 که نماز ظهر را تمام نمودند این بر طرف گردید دیدند وقت عصر است نماز عصر را
 خواندند لذا جمع شد بین الظهر والعصر.

گمان نمیکنم بار دیگر از این تأویل یافت شود گویا تأویل کنندگان فکر
 نکردند که نماز کننده رسول الله ﷺ است و برای رسول خدا بود و نبود این
 اثری نداشته چه آنکه علم آنحضرت مربوط باسباب نبوده بلکه محیط بر تمام اسباب
 و آثار بوده است. و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی در دست ندارند
 که چنین امری واقع شده باشد بطالان این تأویل ثابت میگردد بجمع نماز مغرب
 وعشاء که در آنجا وجود این و بر طرف شدن آن اثری ندارد علاوه بر آنکه خلاف
 ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عباس (حیرامت) صراحت دارد که خطابه
 آنجناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند **الصلوة** یعنی یاد
 آوری نمودند که ستاره ها ظاهر و وقت نماز گردیده مع ذلك عمداً نماز مغرب را
 بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم آداء نمود و ابهریره هم تصدیق این
 عمل را نموده که رسول الله ﷺ بدین قسم عمل نموده - البته این نوع تأویلات در
 نزد ما مردود است بلکه علماء بزرگ خودتان هم رد نموده و تأویلات را بر خلاف ظواهر
 احادیث دانسته‌اند - چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر علماء خودتان در (تحفة
 الباری فی شرح صحیح البخاری) در باب صلوة الظهر مع العصر والمغرب مع العشاء در
 آخر ص ۲۹۲ جزء دوم و همچنین علامه قسطلانی در ص ۲۹۳ جزء دوم (ارشاد الساری فی
 شرح صحیح البخاری) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جم غفیری از محققین علماء
 خودتان آورده‌اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقید بودن
 بآنکه حتماً باید تفریقاً آداء نمود ترجیح بلامرجح و تخصیص بلامتخص است.

نواب - پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم
 افتاده و با نظر عداوت بیکدیگر مینگرند و قدح در اعمال هم مینمایند.

داعی - اولاً اینکه فرمودید دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم مینگرند
 مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما
 جماعت شیعیان بهیچ يك از علماء و عوام برادران اهل تسنن بچشم حقارت و با عداوت
 نظر نمی‌نمائیم بلکه آنها را برادران مسلمان خود میدانیم و بسیار متأسفیم که چرا
 تبلیغات یگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جن و انس در قلوب
 برادران اهل تسنن مؤثر افتد تا آنجا که برادران شیعی خود را که از جهة قبله و کتاب
 و نبوت و عمل بجمیع احکام و واجبات و مستحبات و ترك کبائر و معاصی با آنها شریک‌اند
 رافضی و مشرک و کافر دانسته و از خود جدا نمایند و با نظر عداوت و دشمنی بآنها بنگرند
 ثانیاً فرمودید این اختلاف از کجا آمده از سوز دل عرض مینمایم - آتش بجان
 شمع قندکاین بنا نهاد - اینک وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا
 سرچشمه گرفته شاید انشاء الله در شبهای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود و خود متوجه
 باصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع بنماز جمع و تفریق آقایان قهواء اهل تسنن اخبار معروضه را که دلالت
 بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای
 سهولت و راحتی و جلوگیری از سختی و مشقت و حرج امت نقل نموده ولی نمیدانم بچه
 جهة تأویلات بارده مینمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جائز نمیدانند
 بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقاً منع جمع مینمایند با عذر
 و بدون عذر سراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعیها و مالکیها و حنبلیها با اختلافانی که در جمیع اصول و
 فروع دارند در سفر مباح مانند حج و عمره و جنگ و غیرهم اجازه داده‌اند.

ولی قهواء شیعه تبعاً للاثمة الظاهرین من آل محمد ﷺ که بنا بفرموده رسول
 اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن اند حکم بجواز جمع مینمایند

مطلقاً خواه در سفر یا در حضر با عذر و یا بی عذر بجمع تقدیم و یا جمع تأخیر .

و این جواز با اختیار مصلکی است یعنی نماز گذار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یک جلسه بخواند - و یا ظهر و مغرب را در اول وقت فضیلت بخواند و نماز عصر و عشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها ادا نماید مختار است .

والبتّه از هم جدا و هر یک را در وقت فضیلت خود بجا آوردن افضل از جمع است چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملاً ذکر گردیده .

ولکن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل و هموم بسیاری هستند و ممکن است بمختصر غفلتی از آنها فوت گردد لذا برای سهولت و رفع عسر حرج (که هدف شارع مقدس بوده) شیعیان جمع میخوانند بتقدیم یا بتأخیر .

گمان میکنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل تسنن که با دیده غیظ و غضب ببا مینگرند همین مقدار جواب کافی باشد چون مطالب مهم تری اصولاً در پیش است خوبست برگردیم باصل مذاکرات اولیه زیرا وقتی مطالب مهمه اصولی حل گردید بالتبع فروعات حل خواهد شد .

حافظ - خیلی خوشوقتیم که در جلسه اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب ودانستم طرف صحبت ما کسیستکه خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند همان قسمی که فرمودند بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تعقیب نمائیم .

با اجازه قبله صاحب میخواهم بفهمم که جنابعالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی وهاشمی و دارای چنین نسب یا کی هستید چگونه شد که با بران مرکز محوس آمدید چنانچه علت و تاریخ این مهاجرت را بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهیم شد .

داعی - اولین مهاجر از اجداد ما با بران حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلا فصل امام هفتم حضرت موسی کاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف ببا بد گردیده در تمام عمر قائم لللیل و صائم النهار بوده و بندرت ایامی را افطار مینموده و عشق بسیاری بکتابت کلام الله

مجید داشته و از حقّ الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند .

بقعه مبارکه که اش الی الحال در شیراز مطاف و مزار عامه ناس من الاعالی والادانی میباشد بقعه و بارگاهش بسیار عالی و در اطراف قبر مبارک کن برای حفاظت قبر از پامال شدن در موقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آنجناب - شاهزاده اویس میرزا معتمد الدوله ثانی فرزند زانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمد الدوله عم اکرم مرحوم ناصر الدین شاه قاجار ضریح زیبایی از نقره ساخته و حرم مطهرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامه نماز جماعت آئینه کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعه مبارکه دارند و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاک رسول الله صلی الله علیه و آله و مورد توصیه و سفارش آنحضرت بوده اند درک فیض از مبدع فیض مینمایند . (شکل ۴)

حافظ - علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده .

داعی - بقصد شیراز از حجاز حرکت نمودند
حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان
علی بن موسی الرضا علیه السلام را مأمون الرشید

خلیفه عباسی جبراً ولیعهد خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد مدتی بین اخوان با آنحضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریک نمود بوسیله نامه از حضور مقدس حضرت رضا علیه السلام و خلیفه مأمون الرشید استیذان نمودند برای حرکت بسنت طوس خلیفه (مکار و حیال) حسن استقبال نموده همگی آنها را احضار نمود .

جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) باتفاق جناب سید امیر محمد عابد (جد اعلائی ما) و جناب سید علاءالدین حسین برادران معظم و جمع کثیری از برادر زادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز بسنت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت بطوس در آنزمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری از شیعیان و علاقمندان بخاندان رسالت بسادات معظم ملحق و باتفاق حرکت مینمودند .

مینویسند بنزدیک شیراز که رسیدند تقریباً يك قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساءً تشکیل شده بود مأمورین و حکام شهرها خبر حرکت چنین قافله بزرگی را بمأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستان و فدائیهای آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد .

لذا امریته ای صادر نمود بتمام حکام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوید و آنها را بسمت مدینه برگردانید بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید .

قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدی و مقتدر فوری با چهل هزار لشکر جرّار در (خان زینان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند همینکه قافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظم که حسب الامر خلیفه آقایان از همینجا باید برگردید حضرت سید امیر احمد فرمودند اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضا علیه السلام

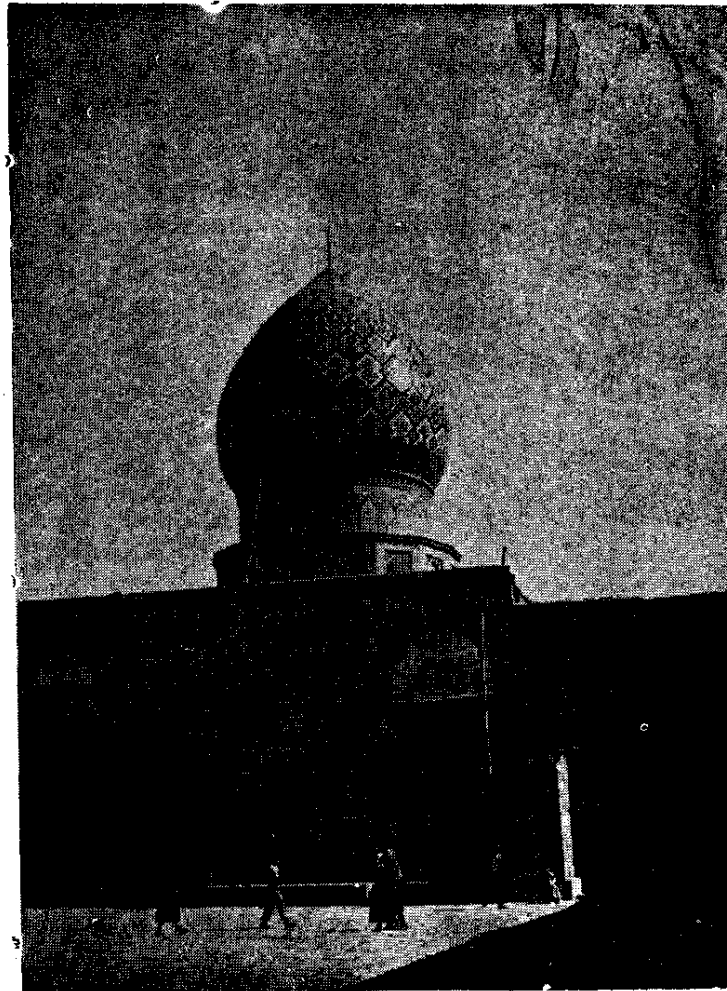
ثانیاً ما بی اجازه نیامدیم از شخص خلیفه استیذان نمودیم و بدستور خود او حرکت نمودیم . قتلغ خان گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نمایم .

ممکنست باقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد آقایان ناچارید از همین جا مراجعت نمایید .

جناب سید امیر احمد با اخوان و سایر بنی هاشم و دوستان و همراهان شور نمودند هیچیک حاضر بمراجعت نشدند .

صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله فرار دادند .

همینکه کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت کار از حرف بعمل کشید جنگ شدیدی خونینی شروع شد لشکر قتلغ خان در اثر فشار و شجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عدّه ای بالای بلندبها فریاد زدند آقایان اگر به پشت



بقعه متبرکه سید امیر محمد عابد در شیراز شکل (۴)

گرمی علی بن موسی ولیمهد خلیفه جنگ میکند الان خبر رسید که ولیمهد وفات کرد يك مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند.

لذا جناب سید امیر احمد شبانه با اخوان و اقارب از پراعه بشیراز رهسپار گردیدند جناب احمد فرمودند چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید.

امامزادگان همان شبانه باطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق شده‌گان همان نهضت هستند).

ولی جناب امیر احمد و سید امیر محمد عابد و سید علاء الدین حسین بشیرازوار و هر یک با لباس ناشناس از هم جدا شدند و در گوشه ای تنها بعبادت مشغول شدند.

سید امیر احمد
شاه چراغ
بعد از حضرت رضا علیه السلام در علم وزهد و ورع و تقوی سرآمد سی و هشت اولاد ذکور و اناث حضرت امام موسی علیه السلام بوده که آنحضرت در زمان حیات باغستانی بنام سریمه که هزار دینار خریداری نموده بودند بان جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التعمیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند.

وقتی بشیراز وارد شدند در منزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت در محله (سردک) (همین مکان که الان بقعه و بارگه آنحضرت است) پنهان و شب و روز را بعبادت میگذرانیدند.

از طرف قتلخ خان (والی فارس) مقتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظم کماشتند تا بعد از یکسال جناب سید امیر احمد را یافتند خبر بحکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند.

جنگ و شهادت سید
امیر احمد شاه چراغ
جناب احمد با آن قوم دغا بمنوان دفاع از خود جنگ نموده يك تنه با يك شهر مخالف چنان دفاعی

بگار برده و شجاعتی بخرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت و حیرت ارباب تاریخ میباشد.

عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمیآیند از طرفی خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه ای شدند که پناه گاه آنحضرت بود و هر وقت از جنگ خسته میشد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده بچمله میپرداخت.

در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاک پنهان شد خبر قتلش معروف و آنخانه خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموماً (باستثنای عدّه قلیلی) از مخالفین بودند).

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود زیجود اتابک ابوبکر بن سعد مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی و شش سال دوره سلطنت خود بزهد و عبادت و علماء و فضلاء تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیته سعی بلیغ داشت.

نظر بنحوای کلام الفاس علی دین هلو کهم وزراء و رجال مملکت فارس همگی مردمانی پاک و متظاهر بشعائر اسلام بودند از جمله وزراء و مقرران در بار اتابک مظفرالدین امیر مقرر الدین مسعود بن بدرالدین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت فلذا امر کرد آن مل زباله دان را که وسط شهر شیراز را بصورت بدی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه خراب شده عمارت بزرگی بر پا کنند عمه جات بسیاری بکار افتادند خاکها و زباله ها را بخارج شهر میبردند.

روزی در اثناء کار دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تفسیر و تبدل با فرق شکافته زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته خبر بوزارت خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند.

پیداشدن جسد شاه چراغ

پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود **العزة لله احمد بن موسی** با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام امام زاده واجب التعمیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال باین طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

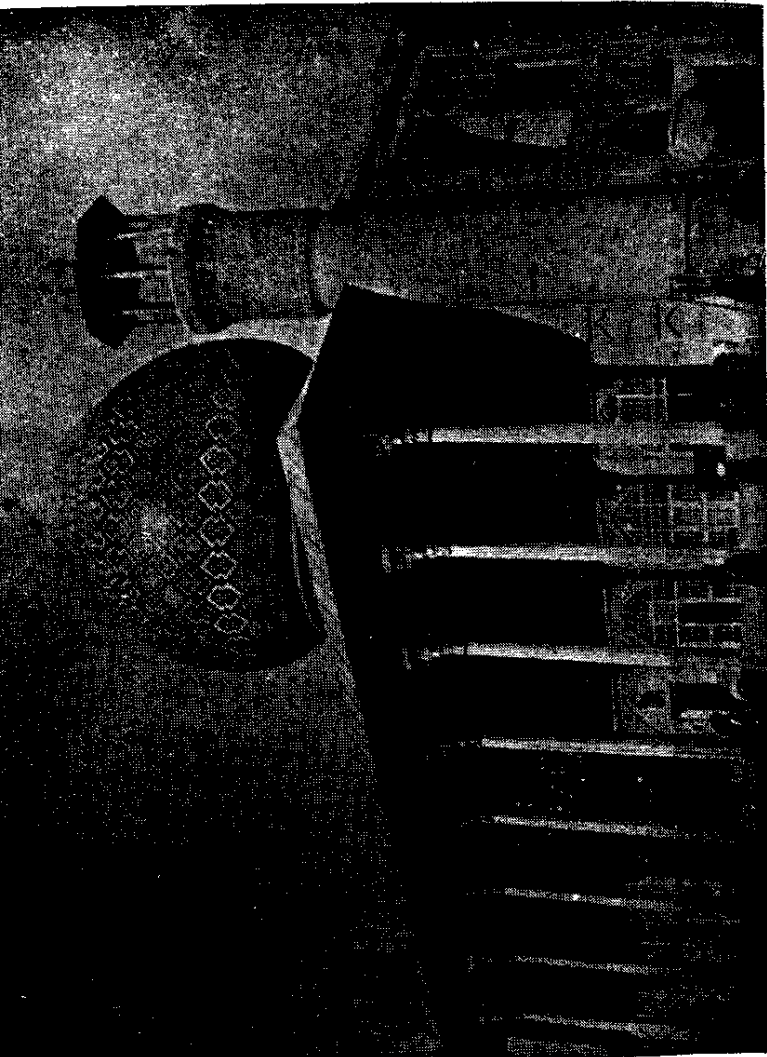
حسب الامر اتابك و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نموده با احترام بسیار در حضور علماء و بزرگان جسد شریف را بخاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ۶۵۸ قمری که اتابك وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحق بن محمود شاه بود مادر شاه ملکه تاشی خاتون که با نوئی جلیله خیره صالحه بوده بقعه مبارکه آنحضرت را تعمیری عالی نموده و گنبد بسیار زیبایی بر آن قبر برافراشت و قصبه میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و کلاب میمند معروف جهان است . شکل (۵)

سید علاء الدین حسین و جناب سید علاء الدین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکاظم که با برادر بزرگوارش بشیراز آمدند در گوشه‌ای

پنهان و شب و روز بعبادت مشغول در آن نزدیکی قتلخ خان را باغی وسیع بوده روزی حضرت در گوشه آن باغ تفریح می نموده که آنحضرت را شناختند همانجا شهیدش نمودند در حالتیکه قرآنی در دست مبارکش بوده زیر خاک پنهان گردید .

سالها گذشت قتلخ مرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سید بزرگوار ظاهر نبود تا در زمان صفویه در این باغ خرابه ساختمان مینمودند جسد خون آلود جوان مقتولی تر و تازه از زیر خاک نمایان شد کآنکه او را تازه کشته اند در حالتیکه يك دست قرآن

بقعه متبر که حضرت سید امیر احمد (شاه چراغ) در شیراز شکل (۵)



میچید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارک جناب سید علاءالدین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است در آن باغ اورا دفن نمودند و قتلخ خان^(۱) بر قبر او بقعه‌ای ساخت.

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه بزیارت^(۲) امام زادگان معظم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنائی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد املاک و باغات بسیاری خرید و بر آن بقعه مبارک وقف نمود و بعد از فوت خودش راهم در همان آستانه مقدسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمت زیبایی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس و مورد توجه آنها میباشد. (شکل ۶)

بعضیها گویند این سید بزرگوار عقیق و بلانسل بوده است و بعضی گویند صاحب نسل بوده ولی بعداً منقرض گردیده و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عقیقه صالحه بوده چنانچه در عمده الطالب فی انساب آل ائمه طالب ثبت است و برخی گویند اولاد ذکور داشته است.

و اما جناب سید امیر محمد عابد که در گوشه انزوا اشتغال بعبادت ابراهیم مجاب داشت تا بأجل طبیعی از دنیا رفت فرزندان عالیقدر داشته که اهم از همه آنها از حیث علم و زهد و ورع و تقوی جناب سید ابراهیم (مجاب) است که از طرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در پیداری مقتضای بیجاوب سلام گردیده فلذا معروف شد به (مجاب) بعد از وفات پدر بزرگوارش بعزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که قبر مبارکش تازه کشف و در آن اوان شهرت تامسی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید.

(۱) قتلخ در ترکی یعنی بزرگ است. در اثنه ساله بیض حکام و بزرگان از جانب سلاطین لقب قتلخ داده میشد چنانچه بعد از غلبه چنگیزیان در ایران (اوکتای قا، ان) لقب قتلخ خانی را بانایک اعظم مظفر الدین ابو بکر بن سید زنگی که با آنها مخالفت ننموده بود داده. پس این قتلخ خان که بقعه بر قبر جناب سید علاءالدین ساخت غیر از آن قتلخ است که از جانب مأمون والی فارس و با امام زادگان جنگید.

(۲) حقاً زاداد است شیخان خاصه اهالی ایران همان قسمی که بزیارت فاطمه مصومه بم میروند شد و حال نموده و بشیر از جنت طراز رفته و خای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در زیارت فرزند ان عالم عابد شریف آنحضرت فراهم نمایند قطعاً اجر جزیل در زیارت آن بزرگواران حاصل است.



بقعه سید امیر محمد عابد در شهر ازبکستان (۱)

حافظ - مگر قبر امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد از صد و پنجاه سال کشف شده .

داعی - چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت معاویه علیه الهابویه و طغیان بنی امیه اتفاق افتاد ولذا حضرت امیر وصیت فرمود جسد مبارکش را شبانه محرمانه دفن نمودند و حتی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاشتند فقط عددی قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آنحضرت در موقع دفن حاضر بودند و صبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر اعدای مشتبه شود و محل قبر آنحضرت را ندانند دو محمل بستند یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکه معظمه روانه نمودند .

بهین جهت قبر مبارک آنحضرت سالها پنهان بود و جز فرزندان آنحضرت و خواص اصحاب سر کسی از مدفن و قبر آن بزرگوار خبری نداشت .

حافظ - جهت این وصیت و اصرار بر پنهان داشتن چه بوده .

داعی - شاید از ترس بنی امیه می دین بوده چون مردمان طغانی و یافعی و مبعض مخصوص آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائه ادبی بقبر مبارک آنحضرت بنمایند و این ظلم سر آمد ظلمها میکردید .

حافظ - این چه فرمایشی است مگر ممکن است پس از مرگ و دفن جسد بقبر مسلمانی ولو دشمنی هم در کار باشد سوء عملی انجام دهند .

داعی - مگر جنابعالی سیر در تاریخ ننکین

بنی امیه و فجایع اعمال خجالت آور آنها

نموده اند که از روز اولی که این شجره ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمانها باز شد چه ظلمها که نمودند و چه خونها که نریختند وجه ناموسها که هتک نمودند این قوم رسوای بی همه چیز بایند بهیچ چیز نبودند چنانچه مثالب اعمال آنها را بزرگان از علماء و مورخین خودشان با خجالت تمام ثبت و ضبط نموده اند .

فجایع اعمال بنی امیه

وقعه شهادت زید بن علی علیه السلام

مخصوصاً علامه مقریزی ابوالعباس احمد بن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود (النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه) فجایع اعمال و افعال

آنها را مبسوطاً شرح داده که زنده و مرده نمیشناختند برای نمونه دو وقعه مهم تاریخی و نشانهای کاملی از اعمال فجیعه این قوم رسوا (بنی امیه) را بر مرستان میسرانم که آقایان تعجب نکنید و بدانید آنچه داعی میگویم با سند و اساس است .

و آن وقعه مهم شهادت حضرت زید بن علی بن الحسین بن علی علیه السلام و فرزندش یحیی میباشد که جمیع مورخین فریقین ثبت نموده اند که چون هشام بن عبدالملک بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسی القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدی را گذارد و مخصوصاً نسبت به بنی هاشم خود و اتباعش ازیت و آزار را بحد اعلی رسانیدند .

عاقبت جناب زید بن علی آن یگانه راد مرد شریف عالم عابد زاهد فقیه متقی بشام نزد خلیفه بتظلم رفت در (رصافه) با هشام ملاقات نمود قبل از اینکه حضرت جهت آمدن خود را بیان نماید عوض مساعدت و رسیدگی بکارها و پذیرائی از مهمان تازه وارد آنها پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی الورد اهانت سختی بآنحضرت نمود و با دشنامهای بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد آنجناب را از دربار خلافت راند .

چنانچه مورخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در ص ۱۸۱ جلد دوم مروج الذهب و علامه مقریزی در النزاع والتخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و دیگران مفصلاً مینویسند که بعد از فحاشی و ضربات شدید و آورده و رانده شدن از نزد خلیفه ناچار از شام بکوفه رفت برای برطرف کردن ظلم نهضتی بر ضد امویها تشکیل داد .

یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکر بسیاری بمبارزه برخاسته آنجناب با شجاعت و شهامت هاشمی مبارزت مینمود و تمثیل باین اشعار میجست .

اذلّ الحیاة و عزائمات فان كان لابد من واحد و کلا آراه طعاماً و بیلا فمیری الی الموت سیراً جمیلا

نا کهان تیری از دشمن بر پیشانی مبارکش نشست شریعت شهادت نوشیده جان بجان آفرین تسلیم نمود جناب یحیی فرزند آن بزرگوار بانفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را حرمانه بردند در کنار شهر وسط نهر آب قبری کردند و دفن نمودند پس از گذاردن لحد آمیزا در نهر جاری نمودند که دشمنها نفهمند قبر آن بزرگوار در کجا است. ولی مفسدین شرّ اندیش یوسف خبر دادند فرستاد قبر را نبش نموده بدن آن جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را از بدن جدا نموده برای هشام بشام فرستادند.

آن تا نجیب نا اصل ملمون نوشت برای یوسف حاکم کوفه بدن جناب زید را عریاناً بدار بیاورند همین عمل را آن ملاعین اجراء نمودند و در ماه صفر سال ۱۲۶ قمری بدن ذریّه رسول اکرم علیه السلام را برهنه بدار آویختند چهار سال تمام بدن آن عالم زاهد یاره تن رسول الله بر بالای دار ماند تا سال ۱۲۶ که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بخلافت رسید امر نمود استخوانهای آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند پس از سوختن خاکسترش را بیاد دادند ۱۴

شهادت جناب یحیی

و همین عمل را این ملمون با بدن جناب یحیی بن زید بن علی بن الحسن علیه السلام در جرجان که از بلاد خراسان است (والحال کر کان نامیده میشود^(۱)) نمود چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و در میدان رزم شهید گردید سرش را از بدن جدا و بشام فرستادند بدش را مانند پلر بزرگواش بدار آویختند شش سال بر بالای دار ماند تا که دوست و دشمن بحال آن بزرگوار میگریستند تا ولید بدرک واصل شد ابومسلم خراسانی که بر ضد بنی امیه بهواخواهی بنی عباس قیام نمود بدن آن ذریّه رسول الله را از دار ستم نجات داد و در جرجان (کرکان) دفن نمودند که الی الحال قبر مبارکش مزار عمومی و مورد احترام مسلمانان است.

(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر و بعضی گریستند و بی اختیار بر آن ملاعین لعن نمودند).

(۱) ابو الفرج اصفهانی و بعضی دیگر قبر یحیی را در جرجان که مریب کوزکان است میدانند.

پس با يك چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه‌ای از آنها ذکر کردید جای تعجبی نبود که اگر وقت بدستشان میآمد با بدن امام بر حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هم چنین معاملاتی می نمودند.

فلذا حسب الوصیة جنازه آنحضرت شبانه دفن شد و علامتی هم بر قبر گذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی بود تا زمان هرون الرشید خلیفه عباسی که روزی بصحرای نجف که نیزار و مرکز آهوان بود بشکار رفت تازنها و فهدها دسته آهوان را تعقیب نمودند آنها بالای تل نجف^(۱) پناه بردند تازنها و فهدها از تل بالا نرفتند چندین مرتبه این عمل تکرار شد یعنی تازنها که عقب میرفتند آهوها پائین میآمدند همیشه تعقیب میشدند باز پناه بتل میبردند خلیفه فهمید که باید در اینمکان سرّی باشد که تازنها بالا نمیروند فرستاد پیرمردی از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازنها بدنبال آهوان بالا نمیروند.

پیدایش قبر علی علیه السلام

پیر گفت سرّش را من میدانم ولی ایمن از گفتن نیستم خلیفه اماش داد گفت خلیفه با پدرم آمدم در بالای این تل زیارت و نماز کرد گفتم اینجا چه چیز است گفت با حضرت امام جعفر صادق علیه السلام اینجا زیارت آمدیم و آنحضرت فرمود این جا قبر جدّ ما علی بن ابیطالب علیه السلام است که بزودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا بعلاقت قبری رسیدند در آنجا لوحی دیدند که بر آن بخط سریانی دو سطر نقش شده بود ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما حفره نوح النبی لعلی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبع مائة عام هرون احترام کرد و امر داد خاکها را بجای خود

(۱) نجف دو لغت بعضی پشته و بلند است که آب باو نرسد و نام بند آبی است پشت کوفه که مانع رسیدن سیل است بغانه ها و قبرهای آنها و در نزدیکی آن بند قبر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام میباشد چنانچه فیروز آبادی در قاموس ضمن لغت نجف ذکر نموده. (۲) این قبری است که حفر نموده اودا نوح پیشبر برای علی وصی محمد صلی الله علیه و آله قبل از طوفان بهتخصه سال.

ریختند پیاده شد وضو گرفت در رکعت نماز گذار و کریه بسیاری کرد و خود را بخاک قبر مطهر غلطانید .

آنگاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمدینه نوشتند و از این قضیه سؤال کردند حضرت در جواب مرقوم داشتند بلی همان جا قبر جد بزرگوارم امیرالمؤمنین علیه السلام است

هر دو امر کرد با سنگ بنائی بر قبر آنحضرت ساختند که معروف شد بتحجیر هرونی این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود مؤمنین از اطراف شدّ حال نموده زیارت آنحضرت میآمدند فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همینکه فرصتی بدست آورد از شیراز عازم زیارت شد پس از فراغت از زیارت در کربلائی معلی ندای حق را لبیک گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جد بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشه شمال غربی رواق آنحضرت مزار دوستان است .

حافظ - کمان میکنم باین محکمی که شما فرمودید قبر مولانا **اختلاف مدفن علی علیه السلام** علی کرم الله وجهه در نجف نباشد زیرا علماء را در آن اختلاف است بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته اند در قبله مسجد جامع کوفه بعضی نوشته اند که در باب الکنده مسجد کوفه است و بعضی گفته اند در رجب کوفه بعضی دیگر گفته اند در قبرستان بیع پهلوی قبر فاطمه است در نزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه ای هست بنام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم الله وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته بسمت مدینه حرکت دادند جمعی بخیال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه میباشد او را برده وقتی کشوده و جسد مبارک آنحضرت را دیدند بکابل آورده در آنجا دفن نمودند و بهمان جهت عموم مردم آن بقعه را احترام مینمایند .

داعی - تمام این اختلافات از اثر وصیت آنحضرت پیدا گردید که امر باختفاء نمود که حقیر نخواستم مفصلاً شرح دهم چنانچه از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مرویست که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات بفرزندش امام حسن

فرمود پس از اینکه مرا در نجف دفن نمودی چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع ۱- در مسجد کوفه ۲- در رجب ۳- در خانه جمده هیره ۴- در غری تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید .

و البته این اختلاف در میان علماء شماها میباشد که بگفتار اشخاص ترتیب اثر میدهند ولی جامعه علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارک آنحضرت در نجف اشرف میباشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است **اهل البیت ادری بما فی البیت .**

واما اینکه فرمودید در نزدیکی کابل مزار علی میباشد بسیار خنده آور است و این شهرت کاملاً دروغ میباشد و این قضیه بافسانه نزدیکتر است تا یک خبر صحیح . و عجب از علمای شما میباشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند حتی حاضر نشدند که محل قبر پدر را از فرزندان اوسؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود زیرا که **اهل البیت ادری بما فی البیت -** بدیهی است فرزندان بمحل قبر و مدفن پدر آگاه تر هستند از دیگران .

اگر هر یک از این شهرتها صحت داشت محققاً ائمه اطهار بشیعیان خود خبر میدادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نمودند بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریر و ترفیب زیارت آنحضرت در نجف نمودند .

سبط ابن جوزی درس ۱۰۳ تذکره اختلاف اقوال را ذکر نموده تا آنجا که گوید **والسادس انه علی النجف فی المکان المشهور الذی یزار فیہ الیوم وهو الظاهر وقد استفاض ذلك (۱) .**

و همچنین سایر علماء شما از قبیل خطیب خوارزم در مناقب و خطیب بغداد در تاریخ خود و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و فیروز آبادی در لغت نجف در قاموس و دیگران نقل نموده اند که مدفن آنحضرت نجف اشرف میباشد .

(۱) وشم بطور استفاض ثابت است که قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) در همین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار صوم قرار گرفته و ظاهراً خلایق ندارد .

فرزندان ابراهیم
مجاب

خلاصه بمناسبت الکلام پیر الکلام از اصل
مطلب دور افتادیم پس از وفات حضرت ابراهیم
مجاب در کربلای معلی از آنجناب سه پسر قابل
لایق باقی ماند بنام احمد و محمد و علی هر سه بعنوان تبلیغ دین جد بزرگوارشان بسمت
ایران که در آن زمان دارالعمامه بود حرکت نمودند .
جناب اُحد تشریف فرمای قصر این هیبره شد و در همانجا ماند و اولادش در آنجا
معروف و مشغول خدمات شدند .
جنابان محمد و علی عازم کرمان شدند جناب علی ساکن سیرجان شد (که از توابع
کرمان است و تا آن شهر سی فرسنگ فاصله دارد) و اولاد و احفادشان در آن بلاد اشتغال
بتبلیغات داشتند .

و جناب محمد معروف بجائری تشریف فرمای کرمان شدند و از آنجناب سه پسر
بنام ابوعلی الحسن و محمد حسین الشیعی و احمد ماندند و احفاد شریفی پیدا
کردند محمد حسین و احمد بکربلا برگشتند و در جوار قبر جد بزرگوارشان عمر خود را پیاپیان
رسانیدند و قبایل بزرگی از سادات معظم از نسل ایشان در کربلا و اطراف معروفند از
قبیل سادات محترم آل شینه و آل فخر که از نسل جناب محمد حسین الشیعی هستند .
و سادات آل ابونصر و آل طعمه - خدام با احترام آستانه قدس حسینی
ارواحنا فداء از نسل جناب اُحد میباشند .

و جناب ابونلی الحسن بشیراز تشریف فرما شدند چون اهالی شیراز از متعصبین
عامه و اهل تسنن و غالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند و عداوت مخصوصی با اهل بیت
طهارت داشتند نتوانستند علنی و برملا بنام سیادت جاوه نمایند لذا با لباس عربی در
گودالی کنار^(۱) خندق شهر خانه های عربی ساخته و در آنجا سکنی نمودند

(۱) کم کم شهر و سمت پیدا نمود تا زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار سرسلسله سلاطین
قاجار که خندق و گودالهای اطراف جزء شهر شدند و همان محلی که امام زادگان در خانه های
عربی تبلیغات مینمودند الحال در شیراز معروف است ببله گودهربان و مسجدی در آن محل هست
که مرحوم شیخ علیخان زند برادر کریم خان زند پادشاه ایران از جهت جد اعلائی ما مرحوم حاج
سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آنصحن بودند بنا نمودند .

خانواده های شیعیان که در محله سردرگ شیراز منزل داشتند با امامزاده های معظم
رابطه پیدا نمودند امامزاده ها هم در خفیة مشغول تبلیغات و خدمات دینی و نشر حقایق
ولایت شدند .

بعد از وفات جناب ابوعلی احمد ابوالطیب فرزند بزرگ آنجناب توسعه ای
در امر تبلیغ داد کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیار از مخالفین مستبصر شده براه حق
آمدند جامعه شیعیان رو باز زیاد گذارد در اثر تبلیغات و اقدامات امام زادگان معظم
تشکیلات مهمه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات بنام سادات عابدی و مجابی در شیراز
برقرار شد .

از اعمام و اقوام خود باطراف میفرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات منتهی
آرام نبودند و دائرة تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسعه پیدا مینمود تا
در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سلطان محمد خدابنده)
مغول که تشییع اختیار نمودند و در سلطنت صفویه که کاملاً آزاد شدند خدمات بزرگی
بعالم تشییع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعه امامیه
بوسیله این خاندان جلیل بوده .

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلیشاه قاجار جد اعلائی ما
مرحوم آقا سیدحسن واعظ شیرازی طباطبایه که برجسته ترین
فرزندان مرحوم سیدالفقهاء و المجتهدین علامه کبیر حاج سید

اسماعیل مجتهد مجابی بودند در مراجعت از زیارت مشهد مقدس رضوی که بطهران وارد
شدند از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور بایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در طهران
(پایتخت شاهنشاهی) شد .

تقاضای شاهانه حسب الوظیفه دینی مورد قبول آنجناب واقع و چون در آن زمان
در طهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینی بیان مینمودند مجالس تبلیغی
مانند امروز معمول و متداول نبود .

فقط در تکایا تمزیه و شبیه خوانی برقرار میشد که مهمترین همه آن مجالس تکیه
دولت شاهنشاهی بود .

فلذا بامر و دستور جناب آقای سیدحسن و تأیید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه و تمزیه را مبدل بمجالس تبلیغات نمودند.

بهین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در طهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمک ومدد شایانی بمجتهدین ومراجع تقلید کردید شکل (۷).

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند بشیراز بوالد ما جد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده از چهل نفر بودند آقا سید جعفر و آقا سید رضا مجتهد فقیه وحاج سید عباس و آقا سید جواد و آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم و آقا سید فتح الله بطهران آمدند.

نظر بقاضای اهالی قزوین جنابان آقا سید مهدی و آقا سید مسلم و آقا سید کاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار در آنجا معروفند.

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله محراب و منبر بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسله جلیله حقاً بفرزند ارشد آن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید چه آنکه لباس زیبای ریاست سلسله جلیله در آن زمان میان هزار نفر خاندان بزرگ سادات شیرازی تنها باندام آن بزرگوار متناسب و پرازنده بود که در زهد و ورع و تقوی مشهور جامع معقول و منقول حاوی اصول و فروع نادره زمان و نایفه دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیت کامل داشتند.

و از سال ۱۳۰۸ قمری (که مرحوم بحر العلوم بر حمت ایزدی پیوست و در کربلا معلی میان ایوان میرزا موسی و زیر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه جنب قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید شکل (۸).

تا این زمان ریاست خاندان جلیل با والد ماجد بزرگوارم که حامی شیعه بقیه در صفحه ۱۳۲



مرحوم غلام آشیان آقا سید حسن واعظ شیرازی طلب تراه با فرزندان خود شکل (۷)



مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم شیرازی رضوان الله عليه با اخوان و فرزندان خود مشغول (۸)

و محی شریعت ناصر ملت و دین مروج احکام سید المرسلین همة الاسلام والمسلمین فرید دهر و وحید عصر حضرت آقا سیدعلی اکبر دامت برکاته که از طرف مرحوم ناصر الدینشاه قاجار بلقب (اشرف الواعظین) ملقب گردیده اختصاص یافته .

و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال شہامت و از خود گذشتگی با قدرت و نفوذ نامتناهی خود در پیش آمدهای گوناگون و مخصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازیهای مختلف روزگار در مقابل اعادی دین و بیگانگان پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدتها نموده و خدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام و جلوگیری از منہیات و حفظ ظواهر شریعت مطہرہ و ابلاغ حقایق و اشاعه معالم مورد تصدیق دوست و دشمن بوده .

بیانات سحر آمیز و تأثیر کلمات آن بزرگوار اظہر من الشمس و مورد توجه خاص و عام و علمای اعلام و مراجع تقلید درازمنه مختلف بوده است .

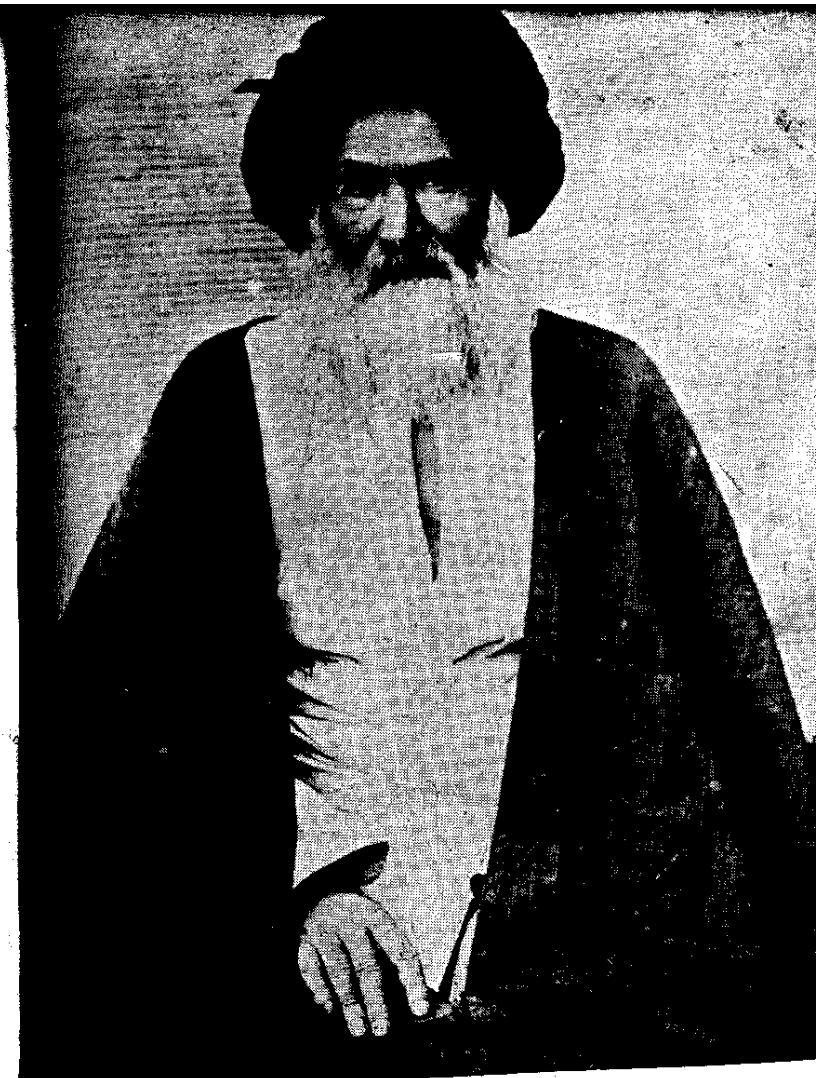
مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت و غفران پناه مراجع تقلید و نوابغ روزگار مرحوم حجۃ الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدد مذهب سید البشر علی رأس المائة الثالثة عشر) و حاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل طهرانی و آقا سید محمد کاظم یزدی طباطبائی و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی و آقا سید اسماعیل صدر اصفهانی و آقا میرزا محمد تقی شیرازی قدس الله اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت در باره آن بزرگوار مرعی داشتند .

بالاخص در این عصر مشمشع که ریاست فرقه ناجیه امامیه با فقیه اهل بیت عصمت و طہارت سید الفقہاء والمجتہدین آية الله في الارضين نایب الدہر حضرت آقا سید ابوالحسن اصفهانی مقہ الله المسلمین بطول بقائه در دار العلم نجف اشرف میباشد شکل (۹)

شکل (۱۰)

که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای انا مدینة العلم و علی بابها - را در برابر یکدیگر مخالف بالای کاخ ناسوت برافرازد بقیه در صفحه ۱۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير الانبياء والمرسلين محمد بن عبد الله
 وعلى آله الطيبين الطاهرين الصوفيين وبعد فان هذا العالم العظيم
 مصابح العلوم زينة الافاضل الاعلام نعمة الاسلام عامه الخير والبر
 الحاج سركرد سلطان الميرزا ميرزا محمد علي الميرزا محمد علي الميرزا محمد علي
 عمومي في تحصيل العلوم الشرعية وتنقيح مبانيه النظرية والعملية
 التي يروى عن صحاح ما تحت لى وايت من منقذات اصحابنا واولادنا
 عن طريقنا بطرق المنهية الى اهل بيت النبوة واصيد بها واصافي به
 شايخو العظام واساتيدى الكرام من سلوك جادة اوجيد الالهي
 من ذلك المصطفى والراجلان اليان في منى الى العار اشدك المظفر
 حروف شهر ربيع الاول من سنة ١٢٤٤
 محمد باقر اصفهاني



جواز نامه مرحوم آية الله اصفهاني قدس سره القدوسي شكل (۱۰)

مرحوم آية الله آقا سيد ابوالحسن اصفهاني قدس سره القدوسي شكل (۹)

و تا ما برآه بحار احکام اسلام را نشر دهد و سبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزه اسلام و مذهب حقه جعفریه گردد (۱).

و نیز استاد الاساتید آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی منطلقه العالی کمندیریت با عظمت سازمان مدارس عالیہ علوم الهی قم بآن وجود مقدس اختصاص دارد (۲) زیاده از حد تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و تأیید قرار داده اند شکل (۱۱). و پیوسته در توقیعات مبارکه با عنوان سیف الاسلام ایشان را مخاطب ساخته برای آنکه مشاهده مینمایند که با بیروی خلل ناپذیر شمشیر بر تنه زبان و نیش خامه و بنان کایح کفر و الحاد و زندقه و فساد را خراب و از جهاد در راه دین و فداکاری در اعلاء کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقه خودداری ننموده.

و با نفوذ و قدرت خدا داد آنی از قلم و قمع ملحدین و نابود کردن مرامهای مسموم مخالفین اسلام آسوده ننشسته و علی رغم اغادی داخلی و خارجی که برای محو و جلو گیری از مقاصد حق ایشان کوشا بودند بر آری که عزت الهی برقرار و دائماً دین و مملکت اسلام را عموماً و مذهب حقه جعفری را خصوصاً حامی و خدمتگذار بوده و میباشند (۳) شکل (۱۲).

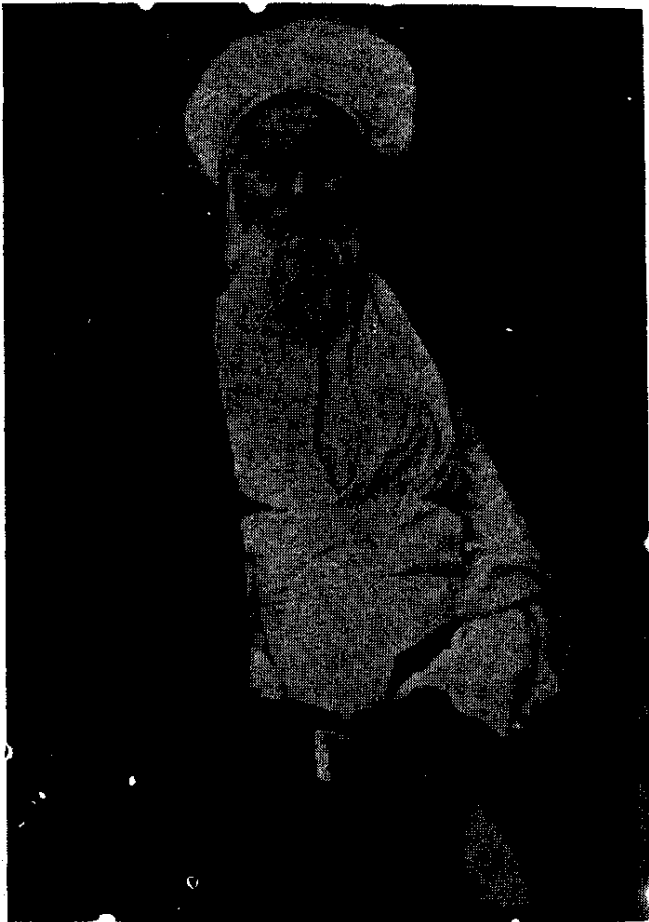
خلاصه الی الحال این سلسله جلیله در طهران و اطراف بنام سادات شیرازی و عابدی و مجابی در خدمتگذاری بشرح و شریعت برقرار و با مجاهدتهای طاقت فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنیها و تمتهای مخالفین ثابت و از بوتۀ امتحان بخوبی بیرون آمدند.

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله که سؤال

(۱) در نیم ماه ذی الحجه ۱۳۶۵ قمری در کاظین در سن ۸۸ سالگی پس از سی سال ریاست و زعامت مسلمین جهان بر حمت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی همیبی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه نظیر نداشته بنجف اشرف حمل و در سحیرة جنب در صحن مقابل ایوان طلا بآرامگاه ابدی سپرده شد رضوان الله علیه.

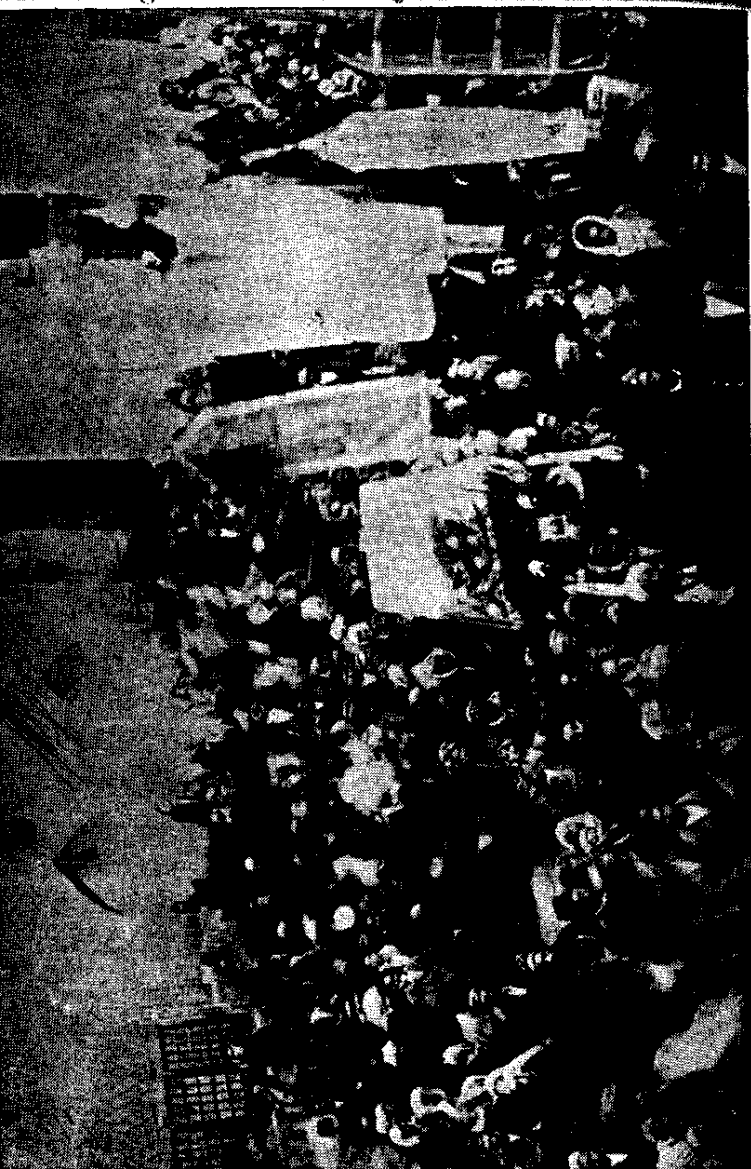
(۲) در هفدهم ذی الحجه ۱۳۵۵ قمری در قم بر حمت ایزدی پیوست و در مدرس بالای سردفن گردید رحمة الله علیه.

(۳) در ۲۱ شهریور سال ۱۳۵۱ قمری در سن ۳۷ سالگی در کرمانشاهان بر حمت ایزدی پیوست بعد از سه روز تعطیل عموماً جنازه آن مرحوم با اتفاق خود دائمی بنیبات عالیات و با تشییع عموم طبقات اهالی کر بلا از علای اعلام و تیار و اصناف و دستجات ملی در دروازه مطهر پشت سر حضرت سیدالشهدا، ارواحنا فداء (جنب قبر جد بزرگوارش سید ابراهیم مجاب - پهلوی درب مقبره سلاطین قاجار) بآرامگاه ابدی قرار گرفت شکل (۱۳) و (۱۴) و (۱۵). بقیه در صفحه ۱۳۹



مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس الله سره شکل (۱۱)

حمل-خازنه مرحوم اشرف الواظنين شيرازى بادشيباع عموم ملك كى مادناه بعتبات عاليات شكك (١٣)



استقبال و تشییع جنازه مرحوم آقای اشرف الواطین با تمطیل عمومی در کربلای معلی موقع ورود بصحن مطهر امام حسین علیه السلام (۱۴)

ملاّۀ تاریخ

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه

چرا از خامه بوی عود و مشک عنبرین آمد * یقین در وصف کلزار امام هفتمین آمد
شهی کش چرخ از بهر رکوعش تا ابدشدم * مهی کرفش تا عرشش بتسخیر نگرین آمد
عج عابد آن نسل بلا فصل شه کاظم * که عصر خود چو جدش شامزین العابدین آمد
حریم او بشیراز ار پناه دردمندان شد * نگر کحل البصر خاکش بچشم زائرین آمد
هزار افزون گذشته کز سال رحلتش - نلس * پی ترویج دین مأمور رب العالمین آمد
از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی * علمداران اسلامی یکایک در زمین آمد
بهر دور از تشیع با تنسن هر یکی از جان * نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد
زمان بگذشت تا شد قبحعلی شه خسرو ایران * بشیرازش نظر از مهر چشم دورین آمد
بدید آفتاب است یک اختر زیرج زهره زهراء * مجابی واعظ آن در درخشان منین آمد
بند او سید حسن فرزند آن - علامه عظمی * که اسمعیل نام آن فقیه المسلمین آمد
شهب طهران طلب بنمود کز درک حضوروی * برد فیضی که از دربار رب العالمین آمد
سپس کوشید بر ترویج دین جد پاک خود * بتعظیم شعائر کوئیا حصنی حصین آمد
ز آفتارش یکی تأسیس منبر شد در این طهران * شبیه و تکیه ها تبدیل و عظ واعظین آمد
پس از او قره العینش که بد ارشد بفرزندان * چو سید قاسم بحر العلومش جانین آمد
بندی او جامع المعقول والمنقول آن بحری * که علمش رشحه ای از علم میرمتین آمد
ز بعدش پرچم منبر مبین سید علی اکبر * گرفت از باب و اشرف زاو لین تا آخرین آمد
رئیس خاندان پاک آن سادات شیرازی * برزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد
بمصر وی اعادی را نه جرئت بر نظاهر شد * جلو گیری ز منہیاتش از حق آفرین آمد
پی ترویج دین اقدس جد منیر خود * زجان کوشا بصبح وشام با عزمی متین آمد
بگفتا عارف یک دل بتاریخ وفات او * بر اشرف تکبیا احسان تجزی المحسنین آمد

شکل (۱۵)

(۱۳۵۱ قمری)

فرمودید چرا بایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم .

هدف و مقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سید امیر محمد عابد و سید ابراهیم
محباب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام که تقریباً هزار و صد سال میشود
خلعت گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با در نظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب)
الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون أحدآ الا الله و کفی بالله
حسیبا^(۱) بر مسند تبلیغات بر قرار و بدون ترس و خوف با ثبات و استقامت کامل و اتکاء
بحق خلفاً عن سلف انجام و تظیفه داده اند .

« مذاکرات که با اینجا رسید آقا سید عبدالحمی بساعت نظر کرده فرمودند خیلی »
« از شب گذشته چنانچه اجازه فرماید بقیه صحبتها بماند برای فردا شب انشاء الله زودتر »
« میآئیم که وقت بیشتری برای صحبت داشته باشیم داعی با تبسم و روی باز مواظقت نموده »
« بعد از صرف چای و نقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند باصمیمیت و وداد آنانرا »
« بدرقه نمودیم » .

جلسه دوم

لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

« بعد از مغرب آقایان ورود نمودند همان اشخاص و شب به علاوه چند نفری از »
« محترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاکین بودند پس از تعارفات و صرف چای »
« آقای حافظ افتتاح کلام نمودند » .

حافظ - قبله صاحب راستی بدون تملق از مجلس و شب خاطرات شیرینی با خود
بردم از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با هم راهان صحبت شما در بین بود
واقعا جاذبه شما بقدری قوی است که همه ما را مجذوب صورت و سیرت خود قرار
دادید کمتر اتفاق میافتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأمأ باشند
اشهد انک این رسول الله حقاً مخصوصاً امروز صبح که بکتابخانه رفتم چند جلدی
از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار و آثار عجم را در انساب سادات جلیل
(۱) آنکسانیکه میرسانند پیامهای خدای را بدون کتان و ازاو میفرستند نمی ترسند از احمی
مگر از خدای تعالی پس ذات پروردگار کفایت کننده است مقاصد ترسندگان از او را .

الفتر مطالعه و در اطراف فرمایشات در شب شما دقت نمودم واقعا حظه کردم و لذت بردم و حقیقه غبطه خوردم باین نسب شریف و مدتی در فکر بودم در پایان افکار خود خیلی متأثر و متألم گردیدم که شخص شریف صحیح النسبی مانند جنابعالی با این حسن صورت و سیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفه گذشتگان قرار گرفته و از طریقه ثابتة اجداد بزرگواران منحرف و رویه سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید.

داعی - او لا از حسن ظن و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعا - آن ذره که در حساب ناید - من هستم ثابا چند جمله مخاطوب بهم و مبهم فرمودید که دعا گو فهمیدم هدف و مقصدتان چیست متمنی است جملات را تفکیکاً بیان فرمائید تا اصل حقیقت آشکار شود.

عادات سخیفه گذشتگان کدام است طریقه ثابتة اجداد بزرگوارم که داعی از آن روی گردان شدهام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نموده‌ام چیست؟
حافظ - مراد از عادات سخیفه گذشتگان تأسیسات و عقاید و بدعت‌هایی است که بدست یسکانگان بود داخل در دین حنیف اسلام شده.

داعی - ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعت‌ها کدام است که دعا گو پیروی نموده‌ام.

حافظ - البته خاطر عالی بخوبی مسبوق است بشهادت تاریخ اشغال نمودن بر مذهب شیعه که بعد از گذشتن هر یک از انبیاء بزرگ اعادی در اصل آن دین که کتاب مقدس آنها بود مانند توره و انجیل دست پیدا نمودند و بواسطه تحریفات بسیار آن دین را ضایع و از درجه اعتبار ساقط نمودند.

ولی در اسلام بواسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند لذا عده ای از یهودیها که همیشه حیال و مکار بوده‌اند و تاریخ زندگانی آنها پیوسته لگه دار بحیله و تزویر بوده است مانند عبدالله بن سبأ صنعائی و کعب الاحبار و وهب ابن منبه و دیگران که اسلام آوردند و بنای سم پاشی را گذاردند عقاید باطلی را با رأی و عقیده خود توأم بنام گفتار پیغمبر ﷺ در میان مسلمانان انتشار دادند.

خلیفه سوم عثمان بن عفان رضی الله عنه آنها را تمقیب نمود از ترس خلیفه فرار

نموده و مکرراً مرکز گاه خود قرار دادند کم کم جمعی از عوام را فریب داده اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند بنام (شیعه) و علی رغم خلیفه عثمان علی را باامت و خلافت معرفی نمودند و احادیثی بر له مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده ؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیار ریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید جماعتی هم که از عثمان دل‌تنگی‌هایی داشتند اطراف علی را گرفتند از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی بخود گرفت ولی در دوره خلافت بنی امیه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب این حزب ظاهراً در محاق افتاد.

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و عمار یا سر جد آ بر له علی کرم الله وجهه تبلیغات مینمودند (که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود!!) تا در زمان خلافت هارون الرشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرشید عباسی که بدست ایرانیان بر برادرش محمد امین غالب آمد و مسند خلافتش محکم گردید.

شروع کردند بتقوم نمودن از علی بن ابیطالب و علی را بنا حق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن.

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند بواسطه آنکه مملکتشان بدست قدرت اعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود در پی بهانه‌ای بودند که طریقه‌ای پیدا کنند بنام دین تا در مقابل اعراب قیام نمایند لذا این رویه ناحق را پسندیدند و پیروی نمودند بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهویی بر پا نمودند تا در دوره دیالمه قیوت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویه رسمیت پیدا نمودند یعنی حزب (شیعه) بنام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم الی الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه مینامند.

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبدالله بن سبأ یهودی بوده و الا سابقاً در اسلام نامی از شیعه نبوده و جد بزرگوار شما نبی اکرم ﷺ

قطعاً از این نام بیزار است زیرا برخلاف میل او قدم باین راه برداشته شده است و فی الحقیقه میتوان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها میباشد !!

بهین جهت من تعجب میکنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاک چرا باید روی عادت و تقلید اسلاف بدون دلیل و برهان طریقه جد بزرگواران دین پاک اسلام را بگذارید و رویه یهودی بدعت گذاری را پیروی نمایند در صورتیکه شما اولی و اَحَقِّید که جداً پیرو قرآن و سنت جدتان رسول خدا ﷺ باشید .

« دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قزلباشهای با غیرت پر »
« حرارت که از متنفذین شیعیان هند وستان میباشد از بیانات جناب حافظ بسیار »
« عصبانی و رنگهای آنها پرینده گردید داعی قدری آنها را نصیحت نموده و با امر بصیر »
« و حوصله و تحمل کفتم در ایران ضرب المثلست که میگویند شاهنامه آخرش خوش است »
« صبر کن الصبر مفتاح الفرج - آنگاه در جواب جناب حافظ گفتم » .

داعی - از شخص عالمی مانند شما بعید بود که استشهاد نماید
بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابداً پایه و اساس
متینی ندارد مگر اشاعه منافقین خوارج و اعدای متعصب
نواصب و امویها و تبعیت عوام بدون تحقیق و دلیل و برهان .

اینک اگر اجازه فرمائید برای روشن شدن مطلب جواب بیانات بی اساس شما
را اختصاراً باقتضای وقت مجلس بدهم تا حل معما گردیده و کشف حقیقه گردد .

حافظ - فرمائید برای استماع فرمایشات شما حاضر و سرا پا گوشیم .

داعی - اولاً جنابعالی دو امر کاملاً متباین را با هم مخلوط نمودید اگر
عبدالله بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در
شمار منافقین و ملامین معرفی گردیده چند روزی بنام دوستی علی علیه السلام که محبوبیت عمومی
داشته متظاهر گردیده چه مربوط است بنام شیعه امامیه اگر کسی بلباس میش و یا
دزدی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیانهای از طرف او
باسلام و مسلمین برسد شما باید باصل علم و روحانیت بدین شوید و تمام اهل علم را
دزد و بازگر بخوانید .

واقعاً از انصاف دور شدید که مذهب پاک شیعه را بحساب عبد الله بن سبا ملعون
در آورید .

خیلی تعجب آوراست که مذهب حق شیعه را تخفیف داده بنام حزب سیاسی نامیدید
و از آثار عبدالله بن سبا ملعون و بدع او در زمان عثمان دانستید .

حقاً خیلی خطا رفتید زیرا که شیعه حزب نبوده بلکه مذهب و طریقه حق بوده زمان
خلافت عثمان حادث نگردیده بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و بدستور و گفتار
خود آنحضرت شایع گردیده .

اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامه و نواصب استشهاد میکنید ولی داعی به
آیات قرآن مجید و اخبار معتبره خودتان استشهاد مینمایم تا حق از باطل تمیز داده شود .
و من باب تذکر عرض میکنم همیشه در گفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد
از کشف حقیقت اسباب خجلت نشود .

چنانچه اجازه فرمائید و بیانات دعا گو مکره طبع شما نیست جواب فرمایشاتتان
را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر از اینست که شما فرمودید .

حافظ - البته فرمائید اصل تأسیس این مجلس و حضور ما برای همین است که کشف
حقایق و رفع شبهات گردد قطعاً رنجش و کراهتی از بیانات برهانی نداریم .

داعی - البته آقایان میدانید که شیعه لفظاً بمعنی پیرو است
و حقیقت تشیع
که از اکابر علماء شما است در قاموس اللغه گوید و قد غلب
هذا الاسم علی من يتولى علیاً و اهلبینه حتی صار اسماً لهم خاصاً (۱) .

عین همین معنی را ابن اثیر در نهاية اللغه نموده است .
ولی اشتباهی که شما نمودید عمداً یا سهواً یا بواسطه عدم احاطه بر تفاسیر و
اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ
(۱) غالب شده است اسم شیعه بر مرکب که دوست بهادر علی علیه السلام و اهل بیت اوراتا
آنگه گفته است شیعه مخصوصاً اسم از برای ایشان .

شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی و اهل بیت رسالت علیهم السلام از زمان عثمان پیدا شده و واضح آن عبدالله بن سبأ یهودی بوده .

و حال آنکه اینطور نیست بلکه طبق اخبار معتبره مندرجه در کتب و تفاسیر خودتان شیعه اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن ابیطالب علیه السلام از زمان خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده .

و واضح افطشیمه بر پیروان علی علیه السلام برخلاف فرموده شما شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده همان پیغمبری که خدا در آیه ۳

از سوره ۵۳ (النجم) در باره او فرموده **وما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۱)** اتباع و پیروان علی علیه السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است .

حافظ - در کجا همچو چیزی هست که ما تا بحال ندیده ایم .

داعی - شما ندیده اید یا نخواسته اید ببینید یا دیده اید و صلاح مقام خود را در اعتراف بحقیقت نمی دانید و یا ملاحظه اتباع و مریدان خود را مینمائید .

ولی ما دیده ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمیدانیم برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صراحتاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده .

اول در آیه ۱۵۴ از سوره ۲ (بقره) فرموده **ان الذین یکتومون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما ینشاه للناس فی الکتاب اولئک ینلعنهم الله ویلعنهم الالاعنون (۳)**

دوم در آیه ۱۶۹ همان سوره فرموده **ان الذین یکتومون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به تمناً قلیلاً اولئک ما یأکلون فی بطونهم الا النار ولا ینکمهم الله یوم القیمة ولا یرحمهم ولهم عذاب الیم (۴)**

(۱) هرگز بهوای نفس سخن نیگوید سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست .
(۲) آنکسایکه آیات واضحی که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نموده و جدا از آنکه برای هدایت مردم در کتاب بیان کردیم پنهان داشتند خدا و (تمام جن و انس و ملائکه) آنها را لعن میکنند .

(۳) آنکسایکه پنهان داشتند و کتمان نمودند آیاتی را که نازل نمودیم از کتاب آسمانی و آنها را بیهای اندک فروختند جز آتش جهنم نصیب آنها نباشد و دو قیامت خدا از خشم با آنها سخن نگوید و از پلیدی صیبان پاک نگردد و آنان را عذاب دردناک خواهد بود .

حافظ - آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بشماید مشمول همین آیات میباشد ولی ما تا کنون حقی را نشناخته ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حقی اگر کتمان بنمائیم ما هم در حکم همین آیات خواهیم بود و امیدواریم که هیچوقت در حکم آیات قرار نگیریم .

داعی - اینک بلطف و عنایت خداوند منان و توجهات خاصه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آنجا که مقدر داعی میباشد حق را که اظهر من الشمس است از زیر پرده استتار بیرون میآورم و بر برادران عزیزم (اشاره باهل تسنن حاضر در مجلس) ظاهر میکنم امیدوارم آیتین شریفین پیوسته در مقابل روی ما باشد نکند خدای نکرده عادت و تمصب غالب آید و کتمان حقی بشود .

حافظ - خدا را شاهد میگیرم هر ساعتی که حقی بر من ظاهر شود جدال نمینمایم چون جناب عالی با حقیر معاشرت نموده اید و از اخلاقم آگاهی ندارید بقدری جدی هستم و سعی میکنم که بر هوای نفس غالب آیم و هر گاه شما دیدید که حقیر در مقابل بیانی سادگ شدم بدانید که در آن موضوع کاملاً روشن شده ام اگر راهی هم برای مجادله و مغالطه و غلبه در مطالب داشته باشم جدل نمیکنم و اگر در جدال بر آمدم قطعاً مشمول همین دو آیه خواهم بود .

الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گردد .

داعی - حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که از اجلة علماء عظام و محدثین فخرام و محققین کرام شما میباشد که ابن خلدون در و فیات الاعیان تعریف او را کرده است که از اکابر حفاظ ثقات و اعلم محدثین است و مجلدات عشره کتاب (حلبه الاولیاء) او از احسن کتب است .

و صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی در وافی بالوفیات در باره او گوید تاج المحدثین حافظ ابونعیم که امام در علم و زهد و دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوه حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنفات بسیار زیبایی او ده جلد

حلیة الاولیاء میباشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده گانه بگوش خود شنیده .

و محمد بن عبدالله الخطیب در رجال مشکوة المصابیح در تعریف او گوید هو من مشایخ الحدیث الثقات المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر وله من العمر ست و تسعون سنة خلاصه يك همجو عالم حافظ محدث نود و شش ساله ای که محل وثوق و مقدر علمای شام است در کتاب معتبرش (حلیة الاولیاء) روایت میکند باسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیه ۶ از آیات و اخبار در

سوره ۹۸ (البینة) ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جزا لهم عند ربهم جنات عدن تجري من تحتها الانهار خالدین فیها ابدآ رضی الله عنهم و رضوانه (۱) رسول اکرم ﷺ خطاب کرد به علی بن ایطال و فرمود یا علی هوانت و شیعتک تالی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین (۲)

ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفتم مناقب و حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی که از فحول اعلام مفسرین بزرگ شام است در کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفسیر و محمّد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در ص ۳۱ تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة (بحدف آیه) و منذر بن محمد بن منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ (که از اکابر علمای شما میباشد) خبر داد ما را با اسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امیرالمؤمنین علی بن ایطال کرم الله وجهه که گفت شنیدم از آنحضرت فرمود وقت رحلت خاتم الانبیاء ﷺ پشت مبارکش بسینه من بود فرمودند یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم

(۱) آنان که ایمان آورده اند و نیکو کار شده بحقیقت بهترین اهل عالم اند پاداش آنها نزد خدا باقهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاریست و در آن بهشت ابد جاودان متعینند و خدا از آنها خوشنود و آنها هم از خدا راضی و خشنودند .

(۲) یا علی مراد خیر البریه در آیه شریفه تویی و شیعیان تو . روز قیامت تو و شیعیان تو بیایند در خالتیکه خداوند از شما راضی و شما هم از خداوند راضی و خشنود باشید .

خیر البریه - الفح - هم شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غراً محجلین (۱)

و نیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری او را مجدّد طریقه سنت و جماعت دانسته اند (چنانچه صاحب فتح المقال نوشته) در تفسیر خود (در المنثور فی کتاب الله بالمأثور) از ابوالقاسم علی بن الحسن معروف باین عساکر دمشق که از فضلاء دهر و محل وثوق رجال علمای شما میباشد (چنانچه ابن خلکان در وفيات الاعیان و ذهبی در تذکرة الامة انط و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه و در طبقات شافیه و حافظ ابو سعید در تاریخ خود او را تعریف و توثیق نموده اند که ابن عساکر فخر شافیه و در زمان خود امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و غریز الفضل ثقة و با تقوی و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنت و جماعت علم بوده) از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء ﷺ بوده نقل می نماید که گفت در خدمت رسول اکرم ﷺ بودیم که علی بن ایطال ﷺ وارد شد بیغمبر فرمود والذی نفسی بیده ان هذا و شیعتک لهم الفائزون یوم القیمة فنزل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه (۲)

و نیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عباس (حبرامت) روایت نموده که چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم ﷺ بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب فرمود تالی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین (۳)

و در فصل نهم مناقب خوارزمی مسنداً از جابر بن عبدالله نقل نموده که گفت خدمت رسول خدا بودیم علی بن ابیطالب رو بما آمد حضرت فرمود قد اتاکم اخی یعنی رو بشما آمد برادر من (علی) آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود:

(۱) یا علی آیا نشنیده ای آیه شریفه (اصحابان اصحاب صالحه و غیر البریه) ایشانند شیعیان تو و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمع شوند خلائق برای حساب شارا بخوانند و شما سفید رو بان باعبد و شما را آنروز غر محجلین ندا کنند یعنی پیشوای سفید رو بان .

(۲) قسم بکسیکه جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره بعلی) و شیعه او روز قیامت دستگازند آنگاه آیه مذکوره نازل گردید .

(۳) میآمی تو و شیعیان تو روز قیامت در حالیکه از خداوند راضی و خداوند از شما راضی باشد

واندی نفسی دیده ان هذا وشيعته هم الفائزون يوم القيمة (۱)

سپس فرمود این علی اول از همه شما ایمان آورد و با وفاترین شماها میباشد بجهت خدا و عادل ترین شماها است در میان رعیت و تقسیم کننده تر از همه شما بالسویه و مرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتر است در همان وقت آیه مذکور نازل گردید از آن به بعد هر گاه علی در میان قومی ظاهر میشد اصحاب پیغمبر میگفتند جاء خير البرية یعنی آمد بهترین مردم.

و نیز ابن حجر در صواعق و این اثیر در جلد سوم نهایه همین خبر را در نزول آیه شریفه نقل نموده اند.

و نیز ابن حجر در باب ۱۱ صواعق از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرنندی مدنی که از فحول فقهاء و علمای شما میباشد نقل نموده که چون آیه مذکور نازل گردید رسول اکرم صلى الله عليه وآله بعلى عليه السلام فرمود یا علی انت و شيعتك خير البرية تانى يوم القيمة انت و شيعتك راضين مرضيين و ياتي عدوك غضبانا مقمحين فقال من عدوى قال من تبرء منك و انك ()

و نیز علامه سمهودی در جواهر المقدین نقلاً از حافظ جمال الدین زرنندی مدنی و نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور باین صباغ که از اکابر علماء و فحول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول المهمة از ابن عباس نقل مینماید که چون آیه مذکور نازل شد رسول اکرم صلى الله عليه وآله بعلى عليه السلام فرمود هو انت و شيعتك تانى يوم القيمة انت و هم راضين مرضيين و ياتي اعداءك غضبانا مقمحين (۲)

و نیز میر سید علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (مودة القری) و این حجر متعصب در صواعق محرقه از ام سلمه ام المؤمنین زوجه

(۱) یا خدا بیکه جان من در دست اوست این علی و شیعیان او دستکارانند و رؤیایم. (۲) یا علی تو و شیعیان تو خیر البریه هستید میآید روز قیامت تو و شیعیان تو در حالتیکه از خدا راضی و خدایم از شما راضی است و میآیند دشمنان تو دشمنانک دستپاشان بگردنشان بسته میباشد پس امیر المؤمنین عرض کرد کیست دشمن من فرمود کسیکه بیازای میجوید از تو و لمن مینماید ترا.

(۳) یعنی آن خیر البریه تو و شیعیان تو هستید میآید روز قیامت هو آنها در حالیکه از خداوند راضی هستید و خدایم از شما راضی است و میآیند دشمنان تو دشمنانک دستپاشان بگردنشان بسته میباشد.

محترمه رسول اکرم صلى الله عليه وآله نقل نموده اند که آنحضرت فرمود یا علی انت واصحابك في الجنة انت و شيعتك في الجنة (۱)

و موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب مسنداً نقل مینماید از رسول اکرم صلى الله عليه وآله که بعلى عليه السلام فرمودند مثلك في اعنى مثل المسيح عيسى بن مريم یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند فرقه ای مؤمنین و آنها حواریون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند فرقه ای غلات که در باره آنجناب غلو نمودند (یعنی او را خدا و شریک خدا قرار دادند) و امت من هم در باره توسته فرقه میشوند فرقه شیعتك و هم المؤمنون یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند - و فرقه ای دشمنان تو هستند و آنها ناکشین و شکنندگان عهد، بیعت تو میباشند - و فرقه ای غلو کنندگان درباره تو میباشند و آنها جا حدین و کمر اهان اند فان انت یا علی و شيعتك في الجنة و محبو شيعتك في الجنة و عدوك و الالفی فيك في النار یعنی تو یا علی و شیعیان تو در دستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان در باره تو در آتش جهنم اند.

« در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد آقایان برخواستند برای نماز »
« پس از فراغت از نماز و اشتغال بخوردن چای جناب آقای سید عبدالحی " که برای »
« آراه نماز جماعت بمسجد رفته بودند مراجعت نمودند فرمودند چون منزل نزدیک بود این »
« چند جلد کتاب را با خود آوردم و اینها تفسیر سیوطی و مودة القری و مسند امام احمد »
« ابن حنبل و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی »
« ماند) کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد بملاوة چند حدیث دیگر مؤید »
« همین مطلب . آقایان رنگ برنگ میشدند مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع »
« خودشان خجالت میکشیدند ».

« آنگاه در مودة القری حدیث فوق را خواندند بملاوه این دو حدیث هم پیش آمد »
« قرائت نمودند که روایت مینماید از رسول اکرم صلى الله عليه وآله که فرمود یا علی ستقدم »

(۱) یا علی تو و اصحاب و شیعیات در بهشت میباشد .

«علی الله ائت وشيعتك را ضین هر ضین و یقدم علیه عدو و غضبا ناممحقین (۱)».

داعی - این بود مختصری از دلایل محکمه مؤید بکتاب الله مجید و اخبار معتبره
تدریج در کتب اکابر علماء خودتان گذشته از اخباری که در تمامی کتب و تفاسیر علماء
شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهایی
که در برابر شما است اثبات مرام نمایم بحول و قوه پرورد کار قادرم ولی گمان میکنم
برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعد ها تفوه
بجملات بی سر و ته معاندین ننمایند و با پیروی از معمولات خوارج و نواصب و امویها امرا
بر عوام بی خبر مشتبه نکنید که واضح لفظ شیعه عبدالله بن سبا یهودی ملمون بوده .

آقایان محترم ما شیعیان یهودی نیستیم بلکه تجوی هستیم و واضح لفظ شیعه هم
بر پیروان علی (علیه السلام) عبدالله بن سبا ملمون نبوده بلکه شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود عبدالله
هم مردی منافق و ملمون میدانید و تبعیت از هیچ فرد جمعی هم بدون دلیل و برهان نمینمائیم.
از زمان عثمان بعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق نمودند
بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه خاص آنحضرت را شیعه میخواندند چنانچه حافظ
أبو حاتم رازی در کتاب (الترغیة) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته
مینویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوجود آمد نام شیعه بوده است
که چهارتن از صحابه دارای این لقب بودند ۱- ابوذر غفاری ۲- سلمان فارسی ۳- مقدار
ابن اسود کنندی ۴- عمار بن یاسر.

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص
بلکه محبوب خدا و پیغمبر را لقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت
است و آنها را منع ننماید.

پس معلوم میشود که آنها از خود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی (علیه السلام) اهل
صحات اند لذا افتخار باین سمت مینمودند تا آنجائی که بر ملا آنها را شیعه میخواندند .

(۱) باهلی زود است تو و شیعیان برخدا وارد میشود در صورتیکه از خدا راضی و خندا
از شما راضی است و دشمنانت برخدا دشمنانك وارد میشوند در حالتیکه دشمنان بر گردنشان
بسته میباشد .

از این بیان گذشته شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت میدانید
و حدیثی از آنحضرت نقل مینمائید که فرمود
و مقداد و عمار

ان اصحابی کانتجوم بايهم اقتديتم اهتديتم (۱)

مگر ابوالفداء در تاریخ خود نوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که
روز سقیفه بنی ساعده بهمراهی علی از بیعت ابی بکر خودداری نمودند پس چرا عمل آنها
و سرپیچی از بیعت را حجت نمیدانید باینکه علماء خودتان نوشته اند آنها محبوب
خدا و پیغمبر بودند و ما هم پیرو آنها میباشیم که آنها پیرو علی (علیه السلام) بودند پس بحکم
حدیث منقوله خودتان ما راه هدایت را بدست آورده ایم .

با اجازه آقایان بمقتضای وقت چند خبر برای شما نقل مینمایم حافظ ابونعیم
اصفہانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیة الاولیاء و ابن حجر مکی در حدیث پنجم از چهل
حدیثی که در صواعق محرقة در فضایل علی (علیه السلام) آورده از ترمذی و حاکم از بریده نقل
نموده اند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود ان الله امرني بحب اربعة و اخيرني انه يحبهم
یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبر داده که آنها را دوست میدارد
عرض کردند یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود علی ابن ابیطالب و ابوذر
و مقداد و سلمان .

و ابن حجر در حدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم از انس بن مالک نقل نموده که آنحضرت
فرمود الجنة تشاقق الی ثلاثة علی و عمار و سلمان یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی
سه نفر و آن سه نفر علی و عمار و سلمان اند .

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل
بهشت اند سندیست و حجیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد و با آنها تریب اثر بدهند؟
آیا خجالت آور نیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی
سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاک رسول الله (صلی الله علیه و آله) که مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند از
درجه اعتبار ساقط و بی اثر باشند؟! پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید بطور

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستاره کانه بهر يك از آنها اقتدا کنند ایت میشود

اطلاق نمی‌گفتید بلکه می‌گفتید آن بعض اصحابی کالنجوم تا گرفتار این محذور نشوید و ما را از دایره هدایت خارج ننمائید.

و اما اینکه فرمودید مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته‌اند.

بی‌لطفی نمودید بدون توجه و تمسّق تبعاً لاسلاف بیان فرمودید برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم که شیعه مذهبی است اسلامی و طرفه اینست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با امر خدا پیش پای ائمت گذارده و ما حسب الامر آنحضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین و آل طاهرینش سلام الله علیهم اجمعین مینمائیم و خود را هم بامید حق مطابق دستورانی که ما داده‌اند و عمل مینمائیم ناجی میدانیم.

بلکه آنکسانیکه بدون کوچکترین دستور رسول الله صلی الله علیه و آله اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند نه پیروان عترت طاهره بدستور پیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت از آنحضرت دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیار وارد است - ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه تراشی ابتدا دستوری صادر نگردیده است -

و اما درجهت توجه ایرانیان بمقام ولایت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرینش آقایان اهل تسنن از روی عناد و تعصّب و یا روی عادت خلفاً عن سلف بدون تمسّق و تحقیق قضاوت نموده‌اند.

و همچنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت با اهل تسنن و سایر در کتب آنها باشتباه رفته و بمثل معروف تنها بقاضی رفتند و خوشحال برگشتند گمان نموده‌اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حق تشیع را اختیار نموده‌اند.

واقعاً نخواستند و یا نتوانسته‌اند بخواهند که تمسّق نمایند و از عادت و تعصّب برکنار، علّة العلیل توجه ایرانیان و علاقمندی آنها را به امیر المؤمنین و اهل بیت آن

حضرت پیدا نمایند و اگر مختصری دقت و تأمل و تمسّق مینمودند زود بحقیقت میرسیدند. و میفهمیدند که هر فردی یا قومی اگر عملی را روی سیاست انجام دهند موقت است و بعد از گرفتن نتیجه و رسیدن به هدف و مقصد خود از همان راهی که آمده‌اند برمیگردند. آنکه هزار سال بر این عقیده حقّه ثابت و در این راه جان بازیها نموده تا پرچم تشیع را با خون خود حفظ و افتخار بکلمه علی ولی الله بعد از لا اله الا الله محمد رسول الله بنمایند.

اینک با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای باقتضای وقت علّت العلیل علاقمندی ایرانیان را در میان ارباب ملل با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش بمرض میرسانم تا بدانید که آنها روی سیاست اظهار تشیع نمودند بلکه از روی حقیقت و برهان و علاقمندی قلبی مذهب حق تشیع را اختیار نمودند.

اولاً هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب میکند که هر گاه جهل و عادت و تعصّب مانع آنها نگردد حق و حقیقت را زود درک نموده و بجان و دل بپذیرند. چنانچه بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان بآنها داده بودند و اجبار و اکراهی هم در قبول دین مقدّس اسلام نداشتند همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاری های دقیق پی بحقیقت اسلام بردند دین آتش پرستی و مجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و بایکدنیا شوق و میل و علاقه قلبی از عقیده بدو مبداء (اهربین) و (یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیار نمودند.

و همچنین وقتی دلائل مثبتة حقانیت را در مذهب تشیع یعنی پیروی از علی صلی الله علیه و آله دیدند روی خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند.

و برخلاف فرموده شما و بسیاری از نویسندگان بی فکر شما توجه ایرانیان بمقام ولایت و علاقمندی آنها بامیر المؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید.

چه آنکه هر ایرانی وقتی بمدینه می‌آمد و مسلمان میشد روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیت حق و حقیقت را در علی صلی الله علیه و آله میدید لذا بحیل متین و ریسمان محکم

ولایت آنحضرت پسر و راهنمایی رسول اکرم ﷺ چنگک میزد.

سر سلسله آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء ﷺ بنا بر آنچه علمای فریقین نوشته اند در باره او فرمود **سلمان منا اهل البیت** یعنی سلمان از ما اهل بیت است از همان اوان معروف شد سلمان نجفی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقمند بولایت آنحضرت و از مخالفین جدی سقیفه بود که پیروی از او بحکم حدیث منقوله در کتب شعاطریق هدایت است.

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله رادر باره آنحضرت شنیده بود و بعین یقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است زیرا که مکرر از رسول اکرم میشنید که میفرمود **من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله (۱)**

و نیز هر ایرانی که بعدینه رفته و مسلمان گردیده چه در زمان پیغمبر و چه در ازمئه بعدینه در اطاعت و سلك آنحضرت وارد می شد.

بهمین جهت خلیفه ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیتهائی قائل شد که همان محدودیتهای و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه برخلاف دستورات و سیره رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده!

و علاوه بر اینها آنچه میزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدس علی و عترت طاهره آنحضرت متوجه نمود که در اطراف آنحضرت تحقیقات کامله نمودند و محبتش در دل آنها قرار گرفت طرفداری کاملی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود.

چه آنکه وقتی اسراهمدائن (تیسفون) را بعدینه وارد نمودند خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیر را بکنیزی بمسلمانان بدهند امیرالمؤمنین منع نموده و فرمود

(۱) کسیکه علی را اطاعت نماید مرا اطاعت نموده و کسیکه مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسیکه مرا مخالفت نماید مرا مخالفت نموده و کسیکه مرا مخالفت نماید خدا را مخالفت نموده.

شاهزادگان مستثنی و محترمند در دختر یزدجرد شاهنشاه ایران میان اسراء هستند نتوان آنها را بکنیزی داد خلیفه گفت پس چه باید کرد حضرت فرمودند امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه بشوهری بپذیرند فلذا بدستور آنحضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند شاه زنان محمد بن ابی بکر را (که تربیت شده و ربیب آنحضرت بود) و شهربانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و بعقد شرعی بخانه آنها رفتند.

که از شاه زنان خداوند فرزندی بمحمد داد (فاسم فقیه) پدر ام فروه مادر امام ششم صادق آل محمد سلام الله علیه.

و از شهر بانو امام چهارم زین العابدین علی علیه السلام متولد گردیدند.

وقتی این خیر و طرفداری آنحضرت از شاهزادگان ایرانی بایرانیان رسید علاقه مخصوصی بآنحضرت پیدا نمودند همین مطلب و علاقمندی بآنحضرت سبب شد که در اطراف آنحضرت تحقیقات عمیقانه نمایند.

مخصوصاً بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند بدلائل حقه بولایت و امامت و خلافت بلافصل آنحضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همینکه مانع بر طرف و مقتضی موجود شد عقاید و علاقه قلبی خود را علنی و مذهب خود را ظاهر نمودند.

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب ربطی بزمان خلافت هرون و مأمون و یا دوره سلطنت صفویه چنانچه فرمودند نداشته بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران بدیالمه آل بویه واگذار شد پدیده آزوری این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده پی برده اظهار علاقه نمودند و مکنونات قلبیه خود را ظاهر ساختند. تا در سال

ظهور تشیع در دوره موفوها

۶۹۴ هجری که سلطنت ایران بفازان خان مقول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حق تشیع ظاهر تر گردید و

بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجابوتو (محمد شاه خدا بنده) برادر غازان

خان رسید بنا بر آنچه حافظ این وعالم ومورخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در **مناظره علامه حلی باقاضی القضاة** دربار شاهنشاهی بین جمال الملة والد بن علامه کبیر حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی که از نوایغ دهر ومفاخر علماء شیعه در آن عصر بوده است باخواجه نظام الدین عبدالملک مراغی قاضی القضاة شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن زمان بوده واقع گردید .

و در آن محضر مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه اثبات امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابطال دعوی دیگران را بوجهی ظاهر نمود که راه تشکیک برای احدی از حاضران نماند تا جائیکه خواجه نظام الدین گفت ادله جناب علامه بسیار ظاهر وقوی است ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته اند ما هم باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقه کلمه اسلام آن راه را برویم و پرده دری نمائیم .

در آن میانه چون شاهنشاه تعصبی نداشت و باگوش عقلانی دلائل طرفین را استماع مینمود بعد از خاتمه مباحثات حقیقت تشیع بر او ظاهر وهویدا گردید لذامذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه را بتمام بلاد ایران صادر نمود .



مکس برداری از صفحه ۷۳ مقدمه کتاب احقان الحق بقلم حجة الاسلام الایة العجبة ای المانی آقا سید شهاب الدین نجفی مرعشی دام ظلّه

و از همان مجلس بتمام حکام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیرالمؤمنین وائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بخوانند و امر داد روی دنانیرمسکو که کلمه طیبیه **لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله** در سه سطر متوازی نقش کردند.

وجناب علامه حلی را که از حله برای حل مسئله محلل احضار نموده بود (و بهمین جهت در آن مجلس باب مناظره باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید) در نزد خود نگاهداشت

و برای اومدرسه سیاره نهیته وطلاب علوم اطراف آن جناب را گرفتند در اثر تبلیغات بسیار که بی پرده علنی و برملاحظایق رایباین می نمودند بی خبران هم بی بحقیقت طریقه حقه امامیه برده خورشید درخشنده ولایت از زیر ابر تفتیه بیرون آمد از همان زمان مذهب حق تشیع خورشید وار از زیر ابر جهل و نادانی ظاهر وهویدا گردید .

و بعد از هفتصد سال تقریباً بتقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کلمه آن زمان ابرهای تیره و تار بکلی پراکنده و خورشید ولایت و امامت جهانتاب شد .

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبداء (یزدان) و (اهریمن) بودند لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامیان راشنیدند بجان و دل پذیرفتند و الی الحال با صمیمیت کلمه بر عقیده اسلامی خود ثابت اند .

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی یاپای بند بجائی نباشند یا در سلسله غلات وارد علی علیه السلام را از مقام خودش ترقی داده در مرتبه الوهیت وارد کنند و او را خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد بحلول و اتحاد و وحدت وجود باشند ربطی باصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاک دل ندارد .

در هر قوم و ملتی این نوع مردمان بی علاقه یا بی فکر و خرد پیدا میشوند ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خانم الانبیاء علیهم السلام و پیروان امیر المومنین و یارزده فرزندان آنحضرت حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد

حافظ - عجب است از جناب عالی حجازی همگی ومدنی برای ایامی چند که در ایران موقوف نمودید آقدر طرفداری از ایرانیان مینمائید و آنها را پیرو علی کرم الله وجهه مینداید در حالیکه علی خود بنده و مطیع و فرمان بردار پروردگار متعال بوده ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا میدانند و از خدا جدا نمیدانند و در اشعار خود علی را نازل منزله حق بلکه عین حق میدانند .

چنانچه در دیوانها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است مگر نه این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرم الله وجهه میکنند (وقطعا علی از چنین عقیده ای بیزاراست) .

من طلسم غیب و کنز لاسم
 یعنی از الله ولا بالاسم
 چون بکنز لاسی الاسم
 نقطه ام با را بیا گو یاسم
 کرمفشار است پندارت کنند
 مظهر کل عجایب کیست من
 صاحب عون نواب کیست من
 مظهر سر غرایب کیست من
 درحقیقت ذات واجب کیست من
 دیگری گفته :

در مذهب عارفان آگاه (کمره) الله علی علی است الله
 ۱۵ علی - عجب از شماست که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی
 پرست میدانید و بهمین کلمات امر را بر برادران سنی بی خیر ما مشتبّه میکنید برادر کشی
 را باب مینمائید که در افغانستان و هندوستان و ازبکستان و تاجیکستان و غیره بقدری از
 مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند ؟
 مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که میگفتند شیعیان
 علی پرست و مشرک و کافر و قتلشان واجب است آنچه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند
 که اوراق تاریخ را لکه دار نمودند !!
 عوام بیچاره اهل تسنن برهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه بلکه کفر و
 شرک وارد داد بمسلمانان ایرانی مینگردند ؟
 در ازمه ساله تر کمنا در راه خراسان سر راه قوافل ایرانی را میگردفتند و بقتل
 و غارت مشغول و میگفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر او واجب
 میشود ؟

قطع بدانید که مسئولیت این اعمال و قتل عامها بر عهده امثال شما آقایان است که
 بگوش آنها میرسانید شیعیان علی پرست و مشرک و کافرند سنیهای عوام بی خبر خوش باور
 هم قبول میکنند فلذا بقصد ثواب پیرامون چنین اعمالی میگردند .
 اسلام تفاخرات نوادی اولاً جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم
 و ازین بره اینکه فرمودید داعی حجازی مکی مدنی چرا طرفداری

از برادران ایرانی مینمایم بدیهی است افتخار داعی باین است که مکی ومدنی و تهمذی هستیم
 ولی تعصب نژادی هم که از آثار جهل و نادانی است در داعی راه ندارد .
 برای آنکه جد بزرگوارم خاتم الانبیاء ﷺ با آنکه حفظ قومیت و وطنیت هر
 ملت را ملحوظ داشته و با جمله حب الوطن من الایمان هر قوم و ملتی را بوطن دوستی امر
 فرموده .

یکی از قدمهای بزرگی که برای اتحاد بشر و رفع هر نوع خیالات واهی از افراد
 آدمیان برداشت آن بود که تفاخرات نژادی و تمصیبات جاهلانه را بکلی از بین برد و با
 يك ندای بلند رسا عالمیان را متوجه بفرموده خود نمود که **لا فخر للعرب علی
 العجم و لا للعجم علی العرب و لا للابيض علی الاسود و لا للاسود علی
 الابيض الا بالعلم و التقی (۱)**
 و نیز برای آنکه امر بر مردمان عالم و متقی مشتبّه نگردد که از فرموده آن
 حضرت افتخازسند کنند و از تواضع و فروتنی بر کنار روند و اظهار کبر و منیت بر دیگران
 کنند **فرمود انما من العرب و لا فخر و اناسید و لد آدم و لا فخر (۲)**
 حاصل معنی آنکه من با اینکه خود عرب و آقای اولاد آدمم باین نژاد و مقام بر
 سایرین فخر و مباهاتی ندارم و فخریه نمی کنم فقط فخریه پیغمبر باین بود که بنده مطیع
 پروردگار است در مقام مناجات عرض میکرد کفی بی فخر آن اکون لك عبداً یعنی
 کفایت است مرا فخر و مباهاتی که بنده چون تو پروردگاری هستم
 خداوند متعال در آیه ۱۳-سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید یا ایها الناس انا خلقناکم
 من ذکروا نثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمتکم عند الله التقیکم (۳)
 فضل و شرف و کرامت را در تقوی قرار داده .

- (۱) هر بردا فخر و مباهاتی بر عجم و عجم را فخری بر عرب و سفید را بر سیاه و سیاه را بر سفید فخر و مباهاتی نیست مگر بعلم و تقوی .
- (۲) من از عرب و سفید و آقای اولاد آدمم و بآن فخر نینمایم .
- (۳) ای مردم ما همه شما را از مرده و زنی آفریدیم و شعبهها و فرق مختلفه گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید (و بدانید که اصل و نسب و نژاد مایه افتخار نیست) بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا برهیز کارترین شما هستند .

و نیز در آیه ۱۰ همین سوره فرموده است **انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین**
اخوانکم (۱)

آسیائی و افریقائی، اروپائی و امریکائی از نژاد سفید و سیاه و سرح و زرد شهرستانی
و کوهستانی همگی در تحت لوای اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله محمد رسول الله**
با هم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی بیک دیگر ندارند.

عملاً هم قائد عظیم الشان اسلام خاتم الانبیاء **صلی الله علیه و آله** نشان داد سلمان فارسی را
از عجم و صیبه رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبت پذیرفت.

ولی ابولهب شریف النسب عم خود را که از بهترین نژاد عرب بود از خود دور
نمود و یک سوره در مذمت او نازل و صریحاً فرمود **تبت یداً ابی لهب (۲)**

تمام فساد و جنگها روی تمام فتنه و فسادها و جنگ و جدالهای بشری در همین تفاحرات
تفاحرات نژادی میباشد نژادی و تعصبات جاهلانه است آلمانها میگویند نژاد آری
و جرمن بالای همه است ژاپونیا میگویند حق سیادت از آن
نژاد زرد است اروپائیا میگویند سفیدها آقا و بزرگ بر همه هستند هنوز در ممالک
متمدنه آمریکا سیاهها از حقوق اجتماعی محروم اند حتی حق دخول در کافه و سینما و
مهمانخانه های سفید پوستان دارند سیاه پوست نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان
ندارد.

عجبا در معبد هم حق ندارند با هم مساوی نشینند فضلا و دانشمندان سیاه پوست
در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صف تعال بنشینند و اظهار دانتن
در مقابل سفید پوستان نباید بکنند پیر دانشمند سیاه باستی در مقابل جوان سفیدپوست
تعظیم نموده تسلیم باشد دانش آموزهای سفید پوست سیاه پوستها را در مدارس خود راه
نمیدهند.

(۱) جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران ایمانی خود
(همون نژادی شود) صلح دهید.

(۲) تا بیه یاد دو دست ابولهب (که در پی آزار رسول خدا بود)

حتی در اطافهای راه آهن اگر سیاه پوستی مانده باشد حق ورود باطاقهای خالی
سفید پوستان ندارد.

خلاصه سیاه پوستان در امریکا (باهمه جد پتهائی که برای آزادی آنها بکار میرود)
در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدن
ندارند. (۱)

ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی و موهوم را در هزار و سیصدسال قبل از میان
برداشت فرمود مسلمین همه با هم برادرند ولو از هر نژاد و قبیله باشند.

مسلمانان اروپائی و امریکائی آسائی و افریقائی باید یکدیگر را در آغوش محبت و
وداد بگیرند و پیوسته در هر کجای عالم باشند یار و غمخوار هم باشند اسلام مسلمانان حجازی
و مگئی و مدنی را با مسلمین سایر ممالک ابداً فرق نمیکندارد.

پس اگر داعی نژاد حجازی و قرشی و هاشمی و محمدی است. سزاوار نیست کتمان
حق نماید و روی خیالات واهی حق را زیر پا بگذارد.

قطعاً حجازیان قلابی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست میدارم.

مادران را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را

ثانیاً شما غلات ایرانی را بی تناسب و بی دلیل و برهان باشیعیان خالص موحد
پاک مخلوط نمودید.

شیعیان امیرالمؤمنین علی **علیه السلام** همه بندگان خالص حق تعالی
عقاید غلات و مذمت آنها و مطیع فرمانبردار خداوند سبحان جل و علا و محمد
ولین عبد الله بن سبأ **علیه السلام** بنده و رسول او میباشد و در باره علی بن ابیطالب **علیه السلام**

(۱) موسیولنی ایتالیائی قائم و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامه ملل خارج
کردد یعنی آنکه برای من ننگ است که نماینده من در مجسمی بنشیند که نماینده میاه بوختهای حبشی
در آنها نشسته باشد.

ولی پیشتر عظیم الشان اسلام در چهارده قرن قبل بلال سیاه حبشی را در آغوش محبت گرفته
ر میفرمود ارحنا یا بلال قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحناک گردان.
حال خوانندگان محترم قضاوت کنند و به بینته تفاوت ره از کجاست تا بکجا.

تبعگویند و عقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرموده علی را عبد صالح پروردگار
و وصی و خلیفه منصوص رسول الله ﷺ میدانیم .

و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد او را مزدود و از خود دور میدانیم مانند
غلات از مسلمین از قبیل سبائیّه و خطابیّه و غرایبه و علیاویّه و مخمسه و بزغیه و
امثال آنها مانند نصیریّه که در قسمتی از شهرها و قره ایران و سایر بلاد مانند موصل و
سوریا متفرق هستند بنام اهل حق .

عموم شیعیان از آنها بری هستند و آنها را کافر و مرتد و نجس میدانند و در تمام کتب
فقیهیه و رسائل عملیه فقهاء امامیه غلات را در شمار کفار آورده اند بعلت آنکه آنها دارای
عقاید فاسده بی شمار میباشند .

از قبیل آنکه میگویند چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست چنانچه
جبرئیل بصورت دحیه کلبی بر پیغمبر ظاهر میگردد لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا
کرد که ذات اقدس در هیکل بشر آشکار گردد فلذا بصورت و جسم علی ظاهر
گردید !!

بهین جهت مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدّس پیغمبر خاتم میدانند و از زمان
خود آن حضرت باغواهی شیاطین جن و انس جمعی باین عقیده قائل بودند ؟

و آنحضرت خود جمعی از اهل هند و سودان را که آمدند و اقرار بالو هیت آنحضرت نمودند
هر چند آنها را پند داد فایده نبخشید عاقبت امر فرمود آنها را در جاههای دود بطریقی
که در کتب اخبار ثبت است هلاک ساختند .

چنانچه شرح این قضیه تفصیلاً در مجلد هفتم بهار الانوار تألیف علامه جلیل القدر
میرحوم ملا محمد باقر مجلسی قدس سره القادسی مسطور است .

و حضرت امیر المؤمنین و اله معصومین سلام الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده
و از آنها بیزارى جسته اند .

مانند آنچه در کتب معتبره ما از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود :

اللهم انى برىء من الفلاة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى اللهم اخذ لهم
ابداً ولا تنصر منهم احداً (۱)

و در خبر دیگر است که آنحضرت فرمود يهلك في اثنان ولاذب لي محب
مفرط و مبغض مفرط انا لنبرا الى الله ممن يفلوا فينا فوق حدنا كبراءة عيسى
ابن مريم من النصارى (۲) .

و نیز فرمود يهلك في اثنان محب غال و مبغض قال (۳) .

بهین جهت جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه بیزاری میجویند از هر کس که نظام و
نشر در باره علی امیر المؤمنین و اهل بیت اطهارش غلو بنمایند و در مقام تعریف آنها را از
مقامی که خدا و رسول برای آنها معین نموده اند بالاتر ببرند و از عبودیت بر بوبیت برسانند
و کسانی که چنین عقیده ای داشته باشند از مایستند بلکه از غلات و ملاعین اند شما حساب
جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه را از آنها جدا بدانید .

چند آنکه اجماع علماء امامیه بر کفر و نجاست غلات میباشد و اگر مراجعه نمائید
بکتاب استدلالیه فقهاء شیعه مانند جواهر الکلام و مسالك و غیره و رسائل عملیه مانند عروة
الوقیی مرحوم آیه الله بزری قدس سره و وسیله النجاة آیه الله العظمی اصفهانی مد ظله العالی
علی رؤس الانام در باب طهارت و باب زکوة و باب ازدواج و باب ارث فتاوی فقهاء مارا بر کفر
و نجاست آنها میبینید و مشاهده میکنید که همگی فتواداده اند که جایز نیست مداخله
در غسل و دفن آنها و حرام است مزاجت با آنها (با آنکه بطریق متمه مزاجت اهل کتاب
را جایز میدانند) و حق الارث مسلمان با آنها داده نمیشود و حتی از دادن صدقات و زکوة
با آنها منع گردیده .

(۱) بروود کارامن بیزارم از طایفه غلات مثل بیزاری چستن عیسی از نصاری خداوند
مخفول و منکوب فرما ایشان را و بیاری فرما احدی از ایشان را .

(۲) هلاک میکردند در باره من دو طایفه و مرا گناهی نیست (یعنی چون بعمل آنها راضی
نیستم لذا که کار نیست) يك طایفه آنها می هستند که در محبت من افراط مینمایند و غلو بسیار میکنند
و طایفه دیگر کسانی اند که بنس و عداوت بی جهت بین دارند . بدستیکه ما بیزاری میجویم بسوی
خداوند از کسانی که غلو مینمایند در حق ما و ما را از حد خودمان تجاوز مینمایند مانند بیزاری عیسی
ابن مريم از نصاری .

(۳) هلاک میکردند در باره من دو طایفه یکی دوستی که از راه محبت غلو مینمایند و دیگری
دشمنی که مرا از حد خود فرود آورد .

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیه شیعه مبسوطاً و مستدلاً بیان گردیده که این فرقه فاسد و کافر و تبری و یزازی از آنها بر هر مسلمانی خاصه شیعیان خالص العقیده لازم و واجب است .

و دلایل کامله محکمه از آیات و اخبار بر منع ورد غلات وارد است که بعضی از آنها اشاره نمودیم .

در آیه ۸۱ سوره ۵ (مائده) صریحاً میفرماید **قل یا اهل الکتاب لا تغفلوا فی دینکم غیر الحق ولا تتبعوا اهلوا قوم قد ضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل (۱)** .

مرحوم علامه مجلسی قدس سره^۱ القدروسی در جلد سیم بحار الانوار (که دائره المعارف شیعه امامیه میباشد) اخبار بسیاری در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از مدعای آنها نقل نموده از جمله نقل مینماید از امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که فرموده و ما نحن الا عبید الذی خلقنا و اصطفانا و الله ما لنا علی الله من حجه و لا معنا من الله برائة و انا لم یثون و موقوفون و مسئولون من احب الغلاة فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاة کفار و المفوضه مشرکون لعن الله الغلاة .

خلاصه معنی آنکه ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدستیکه مامی میریم و در نزد پروردگار ایستاده و سوال کرده میشویم (یعنی مامم بشری مانند شما هستیم) کسیکه دوست بدارد غلات را دشمن مامی باشد و کسیکه آنها را دشمن بدارد دوست مامی باشد غلات کافر و مفوضه مشرکند لعن خدا بر غلات باد .

و نیز از آنحضرت پیشوای بزرگ شیعیان نقل کرده اند که فرمود: **لعن الله عبد الله بن سبأ انه ادعی الربوبیه فی امیر المؤمنین و کان دالاله امیر المؤمنین**

(۱) بگو (ای احمد) ای اهل کتاب در دین خود بناحق غلو نکنید غلو ناروا و باطل (مانند غلو نصاری در باره حضرت مسیح و یهود در باره عزیر) و ازین خواهشهای آن قومیکه خود کمره افشاند و بسیاری را نیز کمره کردند و از راه راست دور افتادند بترسید .

عبدالله طائفاً الویل لمن کذب علینا و ان قوماً یقولون فینا ما لا نقوله فی انفسنا نبرء الی الله منهم نبرء الی الله منهم (۱) .

و در کتاب عقاید صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن یابویه قمی قدس سره القدوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است خبری از زراره بن أعین که از موثقین روایت شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقر العلوم و صادق آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بوده است نقل نموده است که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام امام ششم عرض کردم مردی از اولاد عبدالله بن سبا قائل بتفویض است فرمودند تفویض چیست عرض کردم میگوید ان الله عزوجل خلق محمداً و علیاً ثم فوض الامر الیهما فخلقا و ورزقا و احیا و اما ماتا (۲) حضرت فرمودند کذب عدو الله دروغ گفته دشمن خدا زمانیکه بر کشتی بسوی او بخوان این آیه را که از سوره رعد است **م جعلوا لله شرکاء خلقوا کفلفه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء هو هو الواحد القهار (۳) آیه ۷۱ سوره ۱۴ (رعد)**

این آیه شریفه خود صراحت دارد بر توحید خدای تعالی (زراره گفت وقتی ترد اورفتم و این آیه را که امام فرموده بودم او خواندم کانه سنگ بر دهانش افکندم لال شد) . از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و پیشوایان بحق شیعه در طعن و لعن و سب طایفه غلات بسیار وارد شده خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را میخوانیم شما هم کتب معتبره علماء شیعه را بخوانید

(۱) لعنت خدا بر عبدا لله بن سبا که ادعا نمود ربوبیت و خدایی را در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) بعد از قسم که آنحضرت بنده مطیع خدا بود و ای بر کسانیکه دروغ گفتند بر ما طایفه ای میگویند در باره ما چیزی را که نیکویم ما آن را در حق خودمان آنکه دو مرتبه فرمود ما یزازی میجویم بسوی خدا از ایشان .

(۲) خدای عزوجل آفرید محمد و علی را پس امور عباد را بایشان سپرد پس ایشانند خالق و رازق و زنده کننده و میراننده .

(۳) آیا مشرکان برای خدای تعالی شریکانی قرار دادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق خدا و آنها مشبه گردید و ندانستند که آفریده خدا که اوست و آفریده شرکاء کدام بگو (ای محمد) هرگز چنین نیست بلکه تنها خدای متعال آفریننده همه چیزها است و اوست بگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده اوست .

تاتفوه بکلماتی ننمائید که باعث افواہ عوام بیچاره گردد و شما هم در محکمہ عدل الہی گرفتار باشید .

از آقایان محترم انصاف میخواہم آید صورتیکہ ائمہ ماچنین بیاناتی برای راہنمائی شیعیان خود فرمودہ اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود این اخبار را شنیدہ باشند مع ذلک آنہا را خدا یادرمقام خدا قرار دہند .

طایفہ غلات بکلی از ما برکنار و ما از آنہا بیزار و برکنار ہستیم ولو صورت ادعوی تشیع نمایند خدا و پیغمبر و علی و آل علی علیہم السلام ہمگی از آنہا بیزار و تمامی شیعیان ہم از آنہا بیزار برکنار ہستند .

چنانچہ مولای ما امیرالمؤمنین علیہ السلام رئیس غلات عبد اللہ بن سبا ملعون را تا سہ روز حبس نمود امر بتوبہ فرمود چون قبول نکرد لاجرم او را با آتش سوزانید .

شما را بخدا خجالت ندارد کہ علماء شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع این عبد اللہ ملعون بودہ کہ با مر علی علیہ السلام سوزانیدہ شدہ است و حال آنکہ علماء شیعہ در تمام کتب مربوطہ پیروی از ائمہ خود نمودہ و عبد اللہ را ملعون خواندہ اند پس پیروان عبد اللہ ہم ملعونند چہ آنکہ از غلات اند نہ شیعیان خالص الولای آل محمد و عترت طاہرہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ از غلو در بارہ آن خاندان جلیل دور و برکنارند .

اگر مؤسس اساس تشیع عبد اللہ ملعون بودہ و شیعیان پیرو آن بودہ اند چنانچہ متعصبین از علماء شما نوشته و دیگران ہم کور کورانہ تبعیت از آنہا نمودہ و در مجالس نقل مینمایند لافل باستی در یکی از کتب شیعہ تمجیدی از او شدہ باشد .

اگر شما یک کتاب از علماء شیعہ امامیہ نشان دارید کہ تمجیدی از عبد اللہ ملعون نمودہ باشند داعی تسلیم بتمام گفتارہای شما میشوم و اگر نشان ندادید (وہرگز نمیتوانید نشان داد) پس بترسید از روز حساب و محکمہ عدل الہی و شیعیان موحد پاک را پیروان عبد اللہ ملعون نخواہید و امر را بر عوام بی خیر مشتبه ننمائید .

و نیز از جنابعالی برادرانہ تقاضا دارم چون اہل علم ہستید پیوستہ روی قاعدہ

علم و منطق و حقیقت صحبت کنید نہ روی گفتار بی منطق و حقیقت و شہرتہای بی اساس کہ اعادی در اطراف شیعیان عناداً و لجاجاً نسبت دادہ اند .

حافظ - نصایح برادرانہ شما مورد قبول و توجہ ہر عاقلی است ولی اجازہ فرمائید حقیر ہم من باب تذکر جلالی بعرضتان برسانم .

داعی - بسیار ممنون میشوم فرمائید .

حافظ - شما در بیانات پیوستہ میفرمائید ما غلو در بارہ امامان نمی نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اہل آتش میدانید ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیدہ میشود در بارہ امامان کہ روی قواعدی کہ خودتان بیان مینمائید آنہا راضی باین قبیل امور نیستند ممکن است شما ہم در موقع گفتار با ملاحظہ باشید تا مورد طعن واقع نشوید .

داعی - داعی خشک و جامد و متعصب و جاہل نمیشم خیلی ممنون میشوم کہ اگر لغزشی در گفتارم ظاہر شود یاد آور شوید چون انسان مرکز سہو و نسیان است تمنی میکنم آنچه در این دو شب ملاحظہ فرمودید بر خلاف رضای ائمہ ہدی گفته شدہ کہ مطابقہ با علم و عقل و منطق نمیکند بیان فرمائید .

حافظ - در این دو شب مکرر از شما شنیدیم در موقعی کہ نام امامان خود را میرید عوض آنکہ بفرمائید رضی اللہ عنہم - سلام اللہ علیہم - صلوات اللہ علیہم - فرمودہ اید و حال آنکہ خود میدانید بحکم آیہ شریفہ سورہ احزاب کہ میفرماید ان اللہ و ملائکتہ یصلون علی النبی یا ایہا الذین آمنوا صلوا علیہ و سلموا تسلیماً (۱) سلام و صلوات فقط مخصوص رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم میباشد و حال آنکہ شما در بیانات خود صلوات و سلام را در بارہ امامان نیز میآورید بدیہی است این عمل بر خلاف نص صریح قرآن مجید است از جملہ ایراداتی کہ بشما مینمایند ہمین موضوع است کہ میگویند این امر بدعت و اہل بدعت اہل ضلالت اند .

(۱) خدا و فرشتگان بر روان پاک پیغمبر درود میفرستند شاہم ای اہل ایمان بر او درود بفرستید و سلام گوید (و تسلیم فرمان او شوہ) آ ۵۶ سورہ ۳۳ (احزاب).

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی - جامعه شیعه هرگز عملی بر خلاف نص^۱ ننموده و نمی نمایند منتها در قرون ماضیه اعادی آنها از خوارج و نواصب و امویها و اتباع آنها بهانه جوئیها نموده و برای آنکه شیعیان را اهل بدعت معرفی نمایند دلائل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده و ثابت نموده اند که ما اهل بدعت نیستیم قلم در دست دشمن که افتاد تنها قاضی رفته هر چه میخواستند مینویسند جواب از همین موضوع هم مفصلاً داده شده ولی چون وقت گذشته از جواب مفصل صرف نظر مینمایم برای اینکه فرمایش شما بلا جواب نماند و امر هم بر آقایان جلساء و برادران عزیزم مشتبّه نگردد مختصراً عرض می نمایم .

اولاً در این آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده فقط امر میفرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت صلوات بفرستند ثانیاً همان خداوند متعال که این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) میفرماید **سلام علی آل یاسین** . یکی از خصائص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام مینماید و میفرماید **سلام علی نوح فی العالمین (۱) سلام علی ابراهیم (۱) سلام علی موسی و هرون (۱)** ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند مگر با اولادهای خاتم الانبیاء **صلوات** که میفرماید **سلام علی آل یاسین (س)** یکی از نامهای خاتم الانبیاء است .

در معنای **یس** و این که **س** نام چون میدانید که در قرآن مجید پنج اسم از دوواژه **مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم** میباشد و اسم پیغمبر برای مزید ینثائی امت ذکر گردیده و آن پنج اسم مقدس **محمد و احمد و عبدالله**

و نون و یس است و در اول سوره ۳۶ میفرماید **یس و القرآن الحکیم اللک لمن المرسلین (۳)** یا حرف نداء و **س** نام مبارک آن حضرت و اشاره بحقیقت و سورت

(۱) این آیات در سوره ۳۷ (الصافات میباشد) .

(۲) ای سید رسولان و ای کاملترین انسان قسم بقرآن حکمت بیان بدرستی که تو البته از پیشبران خدای .

اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آنحضرت میباشد .

نواب - علت اینکه میان حروف تهجی (س) نام مبارک آنحضرت گردیده است چیست **داعی** - عرض کردم اشاره ایست به عالم معنی و حقیقت اعتدال آنحضرت چه آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش بعد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر و باطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آنحضرت مینماید .

بیان نزدیکتر بفهم عموم آنکه در میان حروف تهجی فقط (س) است که ظاهر و باطن آن مساویست باین معنی که از برای هر یک از حروف بیست و هشت گانه تهجی در نزد علمای علم اعداد زُبر و یسنه ایست که در موقع تطبیق زُبر و یسنه هر حرفی قطعاً یا زُبرش زیاد تر است یا یسنه اش .

نواب - قبله صاحب بیخشد من جسارت مینمایم چونکه برای فهم مطالب بی طاقتم مستعدی است در این شبها مطالب را قسمی ساده و واضح بیان نماید که مورد توجه و قابل قبول فهم همه ما باشد چون معنی زُبر و یسنه را نفهمیدیم متنی است با بیان ساده توضیح دهید تا حلّ معما گردد .

داعی - اطاعت میشود زُبر عبارت از صورت حرف است که روی کاغذ نوشته میشود و یسنه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم میآید .

س در روی کاغذ یک حرف است ولی در وقت تلفظ سه حرف میشود **س و ی و ن** در تلفظ **ی و ن** باو زیاد میشود چون در میان بیست و هشت حرف تهجی فقط **س** است که در موقع تطبیق حساب زُبر و یسنه اش مساوی میباشد .

س شصت عددی است یسنه اش هم که عبارت از **ی و ن** باشد شصت است **ی (۱۰) - ن (۵۰) میشود شصت** .

بهمین جهت خطاب میکند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء **صلوات** **یس** اشاره بظاهر و باطن پیغمبر یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن و اجداد اعتدال میباشد

مراد از آلیاسین
آل محمد اند
پس چون س نام مبارک آن حضرت میباشد در این آیه شریفه
من فرماید : سلام علی آلیاسین یعنی سلام بر آل محمد علیهم السلام
حافظ - این بیاناتی است که شما میخواهید با سحر کلام اثبات
نمائید و آلا در میان علماء چنین معنایی نیامده که سلام بر آل بس باشد.

داعی - تمنی مینمایم در منقبات بطور جزم کلامی نفرمائید بلکه بطریق تردید
بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نکردد اگر شما از کتب علمای خود
بی خبرید یا با خبرید و صلاح در تصدیق نمیدانید ولی ما از کتب شما باخبر و انکار حق هم
نمی نمائیم.

در کتب علمای بزرگ شما زیاد اشاره باین معنی شده است از جمله ابن حجر مکی
متعصب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در صواعق محرقه در فضایل اهل بیت نقل نموده
نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسر و حبر امت) نقل نموده اند که
ان المراد بذلك سلام علی آل محمد یعنی مراد از آلیاسین آل محمد پس سلام
بر آل بس یعنی سلام بر آل محمد و مینویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است
ان اهلبیته صلی الله علیه وسلم یسارونه فی خمسة اشياء فی الاسلام قال السلام
علیک ایها النبی وقال السلام علی آلیاسین و فی الصلوة علیه و علیهم فی
التشهد و فی الطهارة قال تعالی طه یا طاهر وقال یطهرکم تطهیرا و فی
تحريم الصدقة و فی الحجية قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله قاتبعونی
یحیبکم الله و قال قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی (۱)
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در صفحه ۲۴ باب اول رشفة الصادی من

(۱) اهل بیت آن حضرت در پنج چیز با آن حضرت برابری میکنند اول در سلام فرموده
سلام بر پیغمبر بزرگوار و نیز فرموده سلام بر آل بس (یعنی سلام بر آل محمد) و دوم در صلوات
بر آنحضرت و برایشان در تشهد تاوسیم در طهارت خدای متعال فرموده است طه یعنی ای
طاهر و در باره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده و چهارم در تحريم صدقه که بر پیغمبر و
اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است پنجم در محبت که خدای تعالی فرموده بگو اگر شادوست
میدارید خدا را پس متابعت نمائید مرا تا دوست بدارد خدا شما را و در باره اهلبیت آنحضرت
فرموده معذ بگو (بامت) من اجر ومردی از شما نمی خواهم مگر دوستی ذوی القربی و
اهل بیت من.

بخر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعة اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ هجری از
جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در ص ۳۴ از باب ۲ نیز نقل نموده که
مراد از آل بس در آیه آل محمدند و امام فخر رازی در ص ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیر ذیل
همین آیه شریفه و جوهری در معنی آیه نقل نموده در وجه دوم گفته است مراد از
الیاسین آل محمد (سلام الله علیهم اجمعین) اند.

و نیز ابن حجر در صواعق آورده که جماعتی از مفسرین نقل نموده اند از
ابن عباس که گفت سلام علی آلیاسین سلام بر آل محمد است.

و اما راجع بصلوات بر اهل بیت طهارت امریست مسلم بین الفرقین حتی بخاری
و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود بین من و اهل بیت من در
صلوات جدائی نیندازید :

مخصوصاً بخاری در جلد سیم از صحیح و مسلم
صلوات بر آل محمد (ص) سنت
در جلد اول صحیح و سلیمان بلخی حنفی در بنایع
و در تشهد نماز واجب است
الموده حتی ابن حجر متعصب در صواعق و دیگران
از علماء بزرگ شما از کتب بن عجزه نقل میکنند که چون آیه ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی الخ نازل گردید عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام کردن بر
تو را دانستیم کیف نصلی علیک - چگونه صلوات بر شما بفرستیم حضرت فرمودند
باین طریق صلوات بفرستید اللهم صل علی محمد و آل محمد و در روایات دیگر
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید .

و امام فخر رازی در ص ۲۹۷ جلد ششم تفسیر کبیر نقل مینماید که از رسول
اگرم صلوات سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمودند بگوئید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل
ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید .

و این حجر همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ ازحاکم نقل نموده آنکاه

اظهار عقیده و رای نموده گوید و فيه دليل ظاهر علی ان الامر بالصلوات علیه
 الصلوات علی آله - یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوات بر پیغمبر
 ﷺ صلوات بر آل آنحضرت هم هست و نیز روایت نموده است که فرمود لا
 تصلوا علی الصلوة البتراء یعنی صلوات بترا و بریده بر من نفرستید عرض کردند
 یا رسول الله صلوات بترا کدام است فرمود اینکه بگوئید اللهم صل علی محمد
 بلکه بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد .
 و نیز از دیلمی نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود الدعاء محبوب
 حتی یصلی علی محمد و آله . یعنی دعاء در حجاب میماند (و مستجاب نمیشود)
 تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند .

و از شافعی نقل میکنند که گفت :

یا اهل بیت رسول الله حکیم
 لکاکم من عظیم القدر انکم
 نظر بفرموده رسول اکرم ﷺ که الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل
 ما سواها وان ردت رد ما سواها (۳)

قبولی تمام اعمال بسته بنماز است و نظر با خیاری که عرض شد قبولی نماز هم
 بصلوات بر محمد و آل محمد است چنانچه شافعی خود اقرار نموده است .

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از ص ۲۹ تا ص ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب
 رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی یانانی در وجوب صلوات بر محمد و آل
 محمد دارد و دلائلی از نسائی و دارقطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از
 ابواسحق مرهزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصبی یعنی
 آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد ﷺ در تشهد نماز واجب است

(۱) ای اهل بیت رسول الله دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده در بزرگی
 مقام و مرتبه شما همین پس است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد سزا او قبول نمیشود (مراد
 هاضی صلوات در تشهد نماز است که اگر عمداً ترک کنند باعث بطلان و عدم قبولی نماز است).
 (۲) نمازستون و نگاهبان دین است اگر نماز قبول شد مساوی آن از اعمال قبول میشود
 و اگر نماز رد شد مساوی آنهم رد میشود .

که چون وقت گذشته از بیان مفصل آن صرف نظر نموده و فضوات را بضمیر یاک آقایان
 واگذار مینمایم .

پس آقایان تصدیق میفرمائید که سلام و صلوات بر اهل بیت پیغمبر ﷺ بدعت
 نیست بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است و انکار این معنی را قطعاً نمیکند
 مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود و مبغضین لجوج خذلهم الله که امر را بر برادران
 اهل سنت مشتبه نموده و مینمایند .

بدیهی است کسانی که در این حکم قرین خاتم الانبیاء ﷺ هستند و در ذکر مقدم
 بر غیرند قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاقت
 و جهالت یا تعصب و بی خبری است .

در این موقع چون شب از نصف گذشته و آثار کسالت در بعض جلساء ظاهر ،
 مجلس را ختم نمودیم پس از صرف چای و قرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند ،
 متفرق گردیدند .

جلسه سیم

لیله یکنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵

از نماز مغرب فارغ شدیم آقایان تشریف آوردند بعد از تعارفات معموله مشغول
 صرف چای شدند داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده با خیال آسوده برای اصنافی کلمات
 آقایان حاضر شدم .

حافظ - قبله صاحب ریشب که بمنزل رفتم خیلی خود را ملامت کردم که چرا
 ما وقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمیکنیم و فقط بعض کتب متعصبین (قول شما)
 اکثفا میکنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند .

داعی - از آنجائی که خدای تعالی در آیه ۱۵۰ سوره ۶ (انعام) میفرماید
 قل قلله الحجة البالغة (۱)

(۱) بگو ای پیغمبر برای خدا حجة بالغة است .

مجلس دیشب حجتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده وبا دیده انصاف و علم و عقل بعراض داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را میگویم روی موازین علم و عقل و منطوق و حقیقت است و آنچه بسمع مبارک آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده اند روی عناد و لجاج مردمان متمصّب خود خواه بوده است .

خدا را شاهد میگیرم که در این مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم بلکه مانند همیشه هدف و مقصودم دفاع از حریم تشیّع و ابراز حق و حقیقت است .

حافظ - از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه بر طبقات مختلفه میباشد آیا کدام طبقه از شیعه را از یحیی و گفتار و عقاید آنها را حق میدانید چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم .

داعی - شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت با سر آن حضرت يك طبقه بیشتر نیستند ولی طبقات بازیگری بنام تشیّع خود نمائی و مردم جاهل بی خبر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدّس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر و زندقه را باین نام میان مردم انتشار دادند لذا مردمان بی خبر که محقیق در حقایق نمی نمایند بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم لفظ دو فرقه باقی مانده اند و دو فرقه آنها بکلی از میان رفته اند و از هر طبقه آنها طبقات دیگر پیدا شدند .

و آن چهار فرقه عبارتند از **زیدیّه و کیسائیّه و قداحیه و غلات** .

عقاید زیدیّه فرقه اول زیدیّه میباشد و آنها کسانی هستند که خود را اتباع

زید بن علی بن الحسین علیه السلام میدانند و زید را بعد از امام

زین العابدین علیه السلام امام میدانند و الحال در یمن و اطراف آن زیدیها بسیار میباشد .

عقیده آنها بر آنست که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و علازمه خروج بسیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت بخود نماید آن امام است .

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم میدانند .

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند .

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد و علم و فضل و فهم و دین و ورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجسته قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر شهادت آنجناب را داده چنانچه از حضرت سیدالشهداء علیه السلام ابا عبدالله الحسین علیه السلام رسیده که فرمود **وضع رسول الله یده علی صلیبی قال یا حسین سیخرج من صلیبک رجل یقال له زید یقتل شهیداً فاذا کان یوم القيمة یتخطی هو و اصحابه رقاب الناس و یدخله الجنة (۱)** .

ولی خود جناب زید ابدأ ادعای امامت نداشته و این تمهتی است که بآنحضرت نسبت داده اند و الا آن جناب خود را تابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام عجل الله فرجه باقر علیه السلام میدانسته ولی بازیگرانی بعد از آنحضرت قائل باصلی شدند که **لیس الامام من جاء فی یتنه و ارخی ستره بل الامام کلّ فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف (۲)**

مردم را دعوت بامامت آنحضرت نموده و تشکیلاتی دادند باصطلاح دکانی برای

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارکش را گذاره بر پشت من فرمود یا حسین دود است بیرون میآید از صلب تو مری که او را زید میگویند کشته میشود در حال شهادت چون روز قیامت شود خود و اصحابش پامیکذارند بر گردنهای مردم و داخل بهشت میشوند .
(بدیهی است مراد اصحابی هستند که بنام نهضت در مقابل ظلم بنی امیه با آنحضرت قیام نموده) .

(۲) امام نیست آنکسیکه در خانه بنشیند و خود را بیوشاند از مردم بلکه امام هر فاطمی عالم صالح صاحب رای است که خروج بشیر بنماید .

بیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند - مغیره - جارودیه - ذکریه - خشیه - خلیفه -

عقاید کیسانیه فرقه دوم کیسانیه بودند و آنها اصحاب کیسان مولى و آزاد کرده علی بن ایطالب رضی الله عنه بشمار میرفتند . آنها قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند بزرگ حضرت امیر المؤمنین بعد از حسنین علیهما السلام بودند .

ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته بلکه او را سید التابین می گفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولى معروف بوده .

بعضی باز یگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفتهاى او را با حضرت سجاد امام زین العابدین رضی الله عنه و دلیل بر ادعای او قرار دادند .

و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد رضی الله عنه امام چهارم بوده که با نظرین مرید های جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم .

کما آنکه در همان مسجد الحرام بعد از ثبوت حق در مقابل حجر الاسود و اقرار حجر بامامت حضرت سجاد رضی الله عنه که در کتب اخبار و تواریخ مفصلاً ثبت گردیده ابو خالد کاهلی که سر سلسله معتقدین بآن جناب بود با جمعی از معتقدین بامامت محمد تبعیت از جناب محمد نموده و بامامت حضرت سجاد معترف شدند .

ولی یکمده از شیادها جمعی از عوام بی خرد بی خبر را بر آن عقیده نگاهداشتند باین بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود .

والآ امامت جناب محمد مسلم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نموده بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده زمانی بیرون آید و جهان را بر از عدل و داد کند و ایشان چهار فرقه بوده اند .

مختاریه - کریه - اسحاقیه - حریره - (ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده) .

عقاید قداحیه طایفه سیم قداحیانند اصل مذهب این طایفه ظاهرأ تشیع ولی باطناً کفر محض است و اصل تشکیلات این مذهب بدست مومن بن سالم یا (دیسان) معروف به قداح و عیسی چهار لختان در مصر شروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود باز نمودند .

و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و گفتند باطن شریعت را خداوند بیغمیر و بیغمیر بعلى و او هم فرزندان و شیعیان خالص تملیم داد و گویند کسانی که باطن شریعت را دانستند از قید طاعت و عبادت ظاهر به آزاد و آسوده شدند .

و ایشان مذهب را بر هفت پایه قرار دادند بیغمیر معتقدند و بهت امام معترفند و امام هفتم را غائب و منتظر ظهور آن هستند و ایشان دو طایفه بودند .

ناصریه - اصحاب ناصر خسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود بنام شیعه بسیار مردم را بکفر و الحاد کشانیده و در طبرستان شیوع بسیار داشتند .

صباحیه - طایفه دویم اصحاب حسن صباح که اصلا اهل مصر و بایران آمده و واقعه اسفناک و فتنه بزرگ الموت را در قرون برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصلاً ثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصلاً حالات تاریخی آن نمیباشد .

عقاید غلات طایفه چهارم غالیه اند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که بنام تشیع معروف شده اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد میباشند و آنها هفت فرقه اصلی هستند .

حبائیه - منصوریه - غرایه - بزغیه - یعقوبیه - اسماعیلیه - ازهریه شرح حالات و دیدایش آنها را شب گذشته مختصراً باقتضای مجلس عرض کردم ما جامعه شیعه امامیه اثنا عشریه بلکه تمام مسلمین دنیا از آنها و عقاید آنها بری و آنها را انجس ازهر نجس و کافر ملحد یدین میدانیم .

و هر عقیده‌ای بنام شیعه روی قاعده کفر و الحاد صراحتاً یا کنایه‌اً در السنه و افواه مشهور و در بعض کتب عمداً یا سهواً درج گردیده بیشتر از این طایفه میباشند که خود را شیعه‌ علی میخوانند .

ولی جماعت شیعه امامیه اثناعشریه که زائد بر صد ملیون جمعیت در دنیا هستند از این عقاید فاسده دور بلکه اصل دین و مذهب پاک و لبّ و لباب شریعت را که بوسیله باب علم رسول الله علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده در نزد آنها یافت میشود طایفه پنجم شیعه امامیه و فرقه حقه اثناعشریه اند که لبّ لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعه واقعی ائنا عشریه اینها هستند و آن چهار فرقه شیعه‌ قلابی اند .

و خلاصه عقیده این شیعیان حقیقی را برای شما بطور فهرست عرض مینمایم تا بعد ها نسبتهای غلط با آنها ندهید .

جامعه شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جلّ و علا که اوست واحد و احد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد نه جسم است و نه صورت نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معرّاً و مبرّاً میباشند بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد .

بعضی از عرفا صفات سلویه پروردگار را بشهر آورده و گفته اند .

له مرگب بود و جسم نه جوهر نه عرض

بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمایی نماید لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کمال عیار برای هدایت افراد بشر با دلائل و براهین و معجزات و بیّنات و دستورات کافیه باقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عدد آنها بسی بسیار و یشمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولوالعزم که لوح شیخ الانبیا و ابراهیم

خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله - علی نبینا و آله و علیهم السلام باندند هادی و راهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله میباشد که دین و شریعت او تا روز قیامت باقی و برقرار است .

جماعت شیعه معتقدند که حلال محمد حلال الی یوم القیمة و حرامه حرام

الی یوم القیمة و شریعت مستمره الی یوم القیمة (۱)

و خداوند متعال از برای جمیع اعمال از نیک و بد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ با آنها داده میشود .

و روزی که برای سزا و جزای اعمال معین گردیده یوم الجزاء گویند که بعد از تمام شدن عمر دنیا تمام خلایق را از نیک و بد من الاولین و الاخرین همه را زنده میکند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هورغلیائی) بصحرائ محشر میآورد بعد از محاکمه و رسیدگی هر یک را بجزای خود میرساند .

چنانچه در کتب آسمانی عموماً بالخصوص توریة و انجیل و قرآن مجید خبر داده است و سند محکم و ثابت و محقق ما همین قرآن کریم است که با سند متصل دست نخورده و تحریف نگردیده از زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمارسیده و ما عامل بدستورات آن هستیم و امید داریم که عندالله مأجور باشیم .

و بجمیع احکام واجبه مندرجه در این کتاب اقدس اعظم از قبیل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و غیره معتقدیم .

و همچنین بفروع و واجبات و مستحبات و دستوراتی که بوسیله رسول خدا بما رسیده معترف و عازم و جازم بعمل با توفیقات خداوند متعال هستیم .

و از جمیع معاصی و گناهان کبیره و صغیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط

(۱) حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام آنحضرت هم حرام است تا روز قیامت و شریعت او هم باقی و مستمر است تا روز قیامت .

وربا وقتل نفس وظلم غیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده اجتناب مینمائیم .

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام و دستاویز الهیه آورنده ای دارد که خداوند متعال او را برگزیده و بآدمیان معرفی نموده .

بعد از وفات آورنده که رسول خدا میباشد بایستی نگاهدارنده ای باشد که حافظ و حارس و نگاهبان آن دین و شریعت باشد همان قسمی که پیغمبر آورنده دین را خدا برگزید و ب مردم معرفی نماید .

وصی و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و بوسیله پیغمبری بامت معرفی نماید .

چنانچه تمام انبیاء بامر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند پیغمبر خاتم هم که اکمل و افضل از همه آنها بوده برای جلوگیری از فساد و اختلاف امت را بحال خودشان نگذاشته و اوصیاء خود را بامر پروردگار روی سنت جاریه بآنها معرفی فرموده .

و عدد آن اوصیاء منصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله که از جانب خدای متعال معرفی شدند دوازده میباشد او اھم سید الاوصیاء علی بن ابیطالب فبعده ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی الکاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد تقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمد المهدی و هو الحجۃ القائم الذی غاب عن الانظار لاعن الامصار بملاء الله الارض به قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً .

اعتقاد شیعه امامیه آنست که این دوازده امام برحق از جانب خدا بوسیله پیغمبر بما معرفی شدند که دوازدهمی آنها بنا بر اخبار متواتر و مستفیض که از علماء مشاهم بسیار رسیده غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء و اوصیاء بوده . و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل و

مصلح کل است که تمام اهل عالم انتظار ظهور چنین مصلحی را دارند .

خلاصه جماعت شیعه معتقدند بجمع احکام خمس که در قرآن مجید و اخبار صحیحه که بوسیله روایت معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنین نیک فطرت از صحابه خاص آن حضرت بآنها رسیده از اول باب طهارت تا آخرین باب دیات شکر میکنم خداوند متعال را که بداعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطوق و برهان نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدسه معتقد و افتخار باین دین و مذهب دارم .

و هر کس در این دین و مذهب گفتگویی دارد یا در شک و شبهه و اشتباه باشد داعی برای حل شبهات و اثبات حقایق بحول و قوه پروردگار حاضرم .

« صدای مؤذن برخواست و موقع نماز شد پس از فراغت از نماز و صرف جای ، جناب حافظ افتتاح کلام نمودند . »

حافظ - قبله صاحب خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه رایبان نمودید ولی در کتب اخبار و ادعیه شما مطالبی وارد است که ظواهر آنها برخلاف گفتار شما کفر و الحاد شیعه اثنی عشریه را مخصوصاً میرساند .

داعی - خوبتر آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمائید تا حق آشکار گردد .

حافظ - اخبار زیادی دیده ام ولی آنچه الحال در نظر دارم اشکال راجع بخبر معرفت در تفسیر صافی که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض کاشی میباشد خبری نقل میکند که روزی حضرت حسین الشہید بالطف در مقابل اصحاب ایستاد و گفت ایها الناس ان الله تعالی جل ذکره ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبده و اذا عبده استغفوا بعبادته عن عبادة من سواه قال رجل من اصحابه بانی انت و امی یاین رسول الله

(ص) فما معرفة الله قال عليه السلام معرفة اهل كل زمان امامهم الذي تجب عليهم طاعته (۱)

جواب از اشکال

داعی - اولاً باید بسلسله سند خبر توجه کرد که آیا این خبر صحیح است یا موثق و معتبر و حسن است یا ضعیف قابل توجه است یا مردود بر فرض صحت بخیر واحدی نتوان نصوص صریحه در توحید از آیات قرآن مجید و اخبار متواتره از طرق آل اطهار و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین را از ظواهر خود منصرف ساخت.

شما چرا این همه اخبار و احادیث و گفتار ائمه دین را در توحید و مناظراتی را که بزرگان از ائمه اثنی عشر که در مواقع مقتضی با ما بین دهرین نموده اند و اثبات توحید خالص فرموده اند نمی بینید و بآنها توجه نمی نمائید.

در حالی که تمام تفاسیر مهمه شیعه و کتب اخبار از قبیل توحید مفضل و توحید صدوق و کتاب توحید از بحار الانوار علامه مجلسی قدس الله سرارهم و سایر کتب توحیدی علمای بزرگ شیعه امامیه مملو از اخبار متواتره از اهل بیت طهارت است.

چرا رساله (النکت الاعتقادیه) ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان معروف به (مفید) که از مفاخر علمای شیعه در قرن چهارم و متوفی سال ۴۱۳ قمری بوده و همچنین اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات تألیف آن بزرگوار را مطالعه نمیکنید و نیز مراجعه نمی نمائید بکتاب احتجاج شیخنا الاجل ابو منصور احمد بن علی بن ایطالب الطبرسی تا بدانید امام برحق حضرت رضا علیه الصلوٰة والسلام چگونه در مقابل مخالفین و منکرین توحید اثبات توحید خالص فرموده.

که میگردید خیرهای واحتمتشافی را پیدا میکنید و بآنها اتکاء نموده و شیعیان را مورد حمله قرار میدهید.

(۱) ای مردم خداوند جل ذکروه خلق نرموده است بندگان را مگر برای شناختن او پس زمانیکه او را شناختند عبادتش کردند و همینکه عبادت کردند مستثنی شوند عبادت او از عبادت هرچه غیر او است مردی از اصحاب مرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد پس پیغمبر حقیقت معرفت خدا چیست فرمود معرفت و شناختن اهل هر زمان است امامی را که اطاعتش بر ایشان لازم است.

چه بخوش گوید شاعر عرب:

اتبصر فی الدین منی القدی و فی عینک الجذع لاتبصر (۱)

مثل اینست که آقایان محترم بکتابهای خودتان دقیق نمیشوید تا خرافات و موهومات بلکه کفریات مندرجه در آن کتابها را که یضحک به الثکلی است به بینید و از خجالت سر بلند ننمائید حتی در صحاح معتبره خودتان بقدری اخبار خنده آور نقل شده که عقل را مبهوت و حیران مینماید.

حافظ - خنده آور گفتار و کلمات شما است که تخطئه مینمائید کتبی را که در عظمت و بزرگی مانند آن نیامده مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم که عموم علمای ما اتفاق دارند بقطعیت احادیث مندرجه در آنها و اگر کسی انکار این دو کتاب و اخبار مندرجه در آنها را بنماید و در مقام تخطئه آنها برآید در حقیقت انکار اصل مذهب سنت و جماعت را نموده زیرا که مدار اعتبار این جامعه بعد از قرآن مجید باین دو کتاب بزرگ است چنانچه ابن حجر مکی در اول صواعق محرقه اگر بنظرتان رسیده باشد نوشته است الفصل فی بیان کیفیتها (ای کیفیت خلافة ابي بكر) روی الشیخان البخاری و مسلم فی صحیحیهما اللذین هما اصح الکتب بعد القرآن باجماع من یعتد به.

بدیهی است که اخبار مندرجه در صحیحین قطعی الصدور است از جناب رسول اکرم ﷺ لان الامة اجتمعت علی قبولهما و کل ما اجتمعت الامة علی قبوله مقطوع فما فی الصحیحین فمقطوع به و (۲)

پس چگونه ممکن است کسی جرأت نماید بگوید در این دو کتاب کفریات و هزلیات و خرافات و موهومات موجود است.

(۱) آیا می بینی در چشم من ریزه خاشاک را اما در چشم خود چوب خرما را نمی بینی (کتابه از اینکه عیب کوچک مرا می بینی ولی عیب بزرگ خود را نمی بینی).

(۲) در بیان کیفیت خلافت ابي بكر که روایت نموده شیخان بخاری و مسلم در صحیحین خود که صحیح ترین کتابها است بعد از قرآن باجماع امت برای آنکه امت اجتناع بر قبول آنها نموده و هر چه را که امت اجتناع بر قبول آنها بنمایند مقطوع است پس همین دلیل احادیث مندرجه در صحیح بخاری و مسلم مقطوع الصدور است.

داعی - اولاً در جملة از بیاناتتان که فرمودید اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم این دو کتاب مورد قبول تمام است اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استناداً قبول

این حجر علماً و عملاً و منطقاً مردود یکصد ملیون مسلمان با علم و عمل میباشد پس اجماع امت در اینجا مانند همان اجماعی است که برای صدر اسلام در امر خلافت قائل شدید ۱۴ ثانیاً آنچه داعی میگوید با برهان و دلیل است آقایان محترم هم اگر دیده رضارا به بندید و با دیده حقیقت بین بان کتابها نظر کنید می بینید آنچه ما می بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد چنانچه بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند دار قطنی و ابن حزم و شهاب الدین احمد بن محمد قسطلانی در ارشاد الساری و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد القادر بن محمد قرشی حنفی در جواهر المصیبة فی طبقات الحنفیه و شیخ الاسلام ابو زکریای نووی در شرح صحیح و شمس الدین علقمی در کوب منیر شرح جامع الصغیر و ابن القیم در زاد المعاد فی هدی خیر العباد و بالآخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیة صریحاً در مقام نقد و انتقاد بعض احادیث صحیحین بر آمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفة غیر صحیحه در صحیحین موجود است چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علماء خودتان مانند کمال الدین جعفر بن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلیغ نموده اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار میباشد .

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب مینمائیم که مورد حمله شما قرار گیریم بلکه اکابر علماء خودتان که محقق در حقایق بوده این قبیل بیانات را نموده اند .

حافظ - خوبست از دلائل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا قضاوت بحق کنند .

داعی - گرچه گفتگوی ما در این موضوع نبوده و اگر بخوایم وارد این بحث

کردم از رشته سؤال شما باز می مانم ولی برای اثبات مرام بیسته نموده ای مختصراً اشاره می نمایم .

اگر شما اخبار کفر آمیز حلول و اتحاد و هقیقه بجسمانیت و اخبار روایت الله تعالی روایت پرورد کار جل و علا را که دیده میشود در دنیا و یا در آخرت علی اختلاف العقاید (چنانچه عدای از حنابلو اشاعره از اهل سنت

قائلند) بخواهید مطالعه نمایند مراجعه کنید بکتاب معتبره خودتان خصوصاً من ۱۰۰ از جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز من ۹۲ جلد چهارم باب الصراط من کتاب الرقاق و در من ۸۶ جلد اول صحیح مسلم باب اثبات الرقبة المؤمنین ربهم فی الاخرة و امام احمد حنبل در من ۲۷۵ جلد دوم مسند بخوی بنیست می آورید من باب نمونه دروخیر از همان ابواب را بعرض محترمتان میرسانم که از ابو هریره روایت می نمایند که ان النار تزفرو تفتیظ تفتیظاً شدیداً فلا تسکن حتی یضع الرب قدمه فیها فتقول قط قط حسی حسی (۱)

و نیز از ابو هریره روایت نموده اند که جماعتی از مردم از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند یا رسول الله هل نری ربنا یوم القيمة قال نعم هل تضارون فی روية الشمس بالظهيرة صحوا لیس معها صحاب قالوا لا یا رسول الله و هل تضارون فی روية القمر لیلة البدر صحوا لیس فیها صحاب قالوا لا یا رسول الله قال : ما تضارون فی روية الله یوم القيمة الا كما تضارون فی روية احدهما اذا كان یوم القيمة اذن مؤذن یتبع کل امة ما كانت تعبد فلا یتبعی احد کان یعبد غیر الله من الاصنام و الانصاب الا یتساقطون فی النار حتی اذا لم یتبق الا من کان یعبد الله من لرب و فاجر اتاهم رب العالمین فی ادنی صورة من التي رأوه فیها فیتقول انا ربکم فیتولون نمود بالاله منک لانشرک بالاله شیفاً فیتقول هل ینکم و ینه آیه فتنرفونه بها ۱۹ فیتولون نعم فیکشف الله عن ساق

(۱) صدای شمله پیوسته زو بلاذیهاد خبرده و آوام میگوید تا آنکه شما روید پای خود را در میان آتش نباده امر میکند تا این زمان کافی است .

ثم يرفعون رؤسهم وقد تحول في صورة التي رأوه فيها اول مرة فقال انا ربكم فيقولون انت ربنا (۱)

شما را بخدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات کفر آور نیست که خدا خود را مجسم و با صورت عنصری بشرف نشان دهد و پای خود را باز نماید و بزرگترین دلیل بر اثبات کفارت ما آنست که مسلم بن حجاج بانی در اثبات رؤیة خدای متعال جل و علا در صحیح خود افتتاح نموده و اخبار معموله‌ای از ابوهیره و زید بن اسلم و سويد ابن سعید و دیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان از قبیل ذهبی در میزان الاعتدال و سوطی در کتاب اللالی المصنوعة فی احادیث الموضوعة و سبط ابن جوزی در الموضوعات جعلت آنها را مستدلاً بیان نموده‌اند .

و اگر دلائلی بر ابطال کفارت آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که صریحاً نفی رؤیت نموده‌اند از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که فرماید لایدرکه الالبصار و هو یدرک الالبصار وهو اللطیف الخیر (۲)

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هقمت (اعراف) در قصه موسی و بنی اسرائیل نقل

(۱) آیا ما می بینیم پروردگار خود را در روز قیامت فرمود آری آیا در وقت ظهور روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضرری بشما میرسد عرض کردند نه فرمود آیا دین ما تمام را در شبهاییکه آسمان از ابر خالی است ضرر بشما میرساند عرض کردند نه فرمود پس از رؤیت پروردگاو در قیامت بشما ضرری نخواهد رسید همچنانکه از دیداریکی از آن‌ها ضرری بشما نمیرسد روز قیامت که شد از طرف خداوند اعلام میشود هر گروهی میباید خود را تبیت کند پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را پرستش کرده از بتها مکررتاب میشوند در آنش بطوریکه از اطراف بشرد خارج چنین باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند در آنحال خلاق عالمیان میآید بصورت خاصی که بشر میتواند او را به بیند پس فرماید من خالق شما هستم مؤمنین عرض کنند بپناه بخدا بریم اگر تو خدا باشی ما گروهی هستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم خداوند در جواب گوید آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که بآن نشانه خدا او به بینید و بشناسید جواب گویند آری پس خداوند سابق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را برپا نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خود را بالا کنند و ببینند خداوند را در همان صورتیکه دفعه نخست دیده بودند پس فرماید من خدای شما هستم آنها هم اطرا کنند که تو خدای ما هستی .

(۲) هیچ چشی اودا درک نشاید و او همه دیده‌گان و مشاهده‌میکند و اولطیف و نامرئی و بجهه چیز آگاهست .

میفرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات عرض کرد رب ارنی انظرا لیک قال لن ترانی (۱) .

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنن) - مگر نه از مولی علی کرم الله وجهه نقل است که فرمود لهم اعبدوا با لهم اروه یعنی بندگی نمی کنم خداوندی را که نه بینم پس معلوم میشود حق تعالی دیدنی است که علی چنین کلامی فرماید .

داعی - جنابعالی فقط نیک جمله از خبر اشاره فرمودید با دلایل و اخبار بر عدم رقیة الله تعالی اجازه آقایان تمام خبر را میخوانم آنگاه شما جواب خود را خواهید دریافت این خبر را ثقة الاسلام شیخ باعظمت محمد بن یعقوب

کلینی قدس الله سره در باب ابطال الرؤیة از کتاب توحید اصول کافی و شیخ بزرگوار صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی قدس الله تربته در کتاب توحید خود در باب ابطال عقیده رؤیة الله چنین نقل نموده‌اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمود .

جاء حبرالی امیر المؤمنین علیه السلام . فقال : یا امیر المؤمنین هل رأیت ربک حین عیدته ؟ فقال : ما کنت أعیدر بالمأرہ . قال و کیف رأیته ؟ قال لا تدرکه العیون فی مشاهدة الالبصار و لکن رأته القلوب بحقایق الایمان (۲) .

پس از این جواب مولانا امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میشود که مراد از رؤیت با چشم عنصری جسمانی نمیباشد بلکه بنور ایمان قلبی میباشد و این معنی از خود کلمه لن واضح و آشکار میشود چه آنکه میدانید لن برای نفی ابد استعمال میشود و در این آیه شریفه تأکید است بآیه لا تدرکه الالبصار یعنی هرگز در دنیا و آخرت بهیچ صورت خداوند دیده نمیشود .

(۱) خدایا خود را بن آشکارا بنما تا تو را مشاهده نمایم خداوند در جواب او فرمود هرگز تا ابد مرا نخواهی دید .

(۲) عالی (از بهود) خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می بینی حضرت فرمود من خدای را که نه بینم عبادت نمی نمایم عرض کرد چگونه او را می بینی فرمود ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصری نمی بینم بلکه او را با چشم قلب و نور حقیقت ایمان می بینم .

دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علماء و مفسرین شیعه اکابر علماء خودتان از قبیل قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده اند که رؤیة الله تعالی محال عقلی است.

و هر کس معتقد بر رؤیة الله گردد چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل بجمسانیت برای ذات با برکات او گردیده چه آنکه تا جسم عنصری نباشد با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده ای قطعاً کفر است چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیه خود ذکر نموده اند که اینک مورد بحث ما نیست. من باب شاهد جلالی عرض شد.

و لما راجع بخرافات و جوهرات بسیاری که در کتب معتبره شما ثبت است من باب نمونه خلاصه ای از دو خیر را نقل مینمایم تا آقایان محترم بعضی خبرهای واحد که قابل حل و تأویل است از کتب شیعه ایراد نکنید.

شما تصور مینمائید صحاح سته مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم مثل کتابی است بمناسبت مینمایم فدوی آقایان بادرین انصاف و خروج از تعصب باخبار آنها بنگرید تا آقدر غلو ننمائید.

بخاری در باب من اغتسل عرفانا از کتاب غسل صحیح

خود و مسلم در جزء دوم صحیح خود در باب فضائل موسی

و امام احمد بن حنبل در ص ۳۱۵ جزء دوم از مسند **صحیحین** و دیگران از علماء شما از ابو هریره نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون سائز عورت در آب میرفتند خود را شستشو میدادند در حالتیکه بمورت های هم نظر می نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود فقط حضرت موسی در میان آنها تنها بآب می رفت که کسی عورت او را نه بیند.

بنی اسرائیل میگفتند علت آنکه موسی تنها بعمل تنسیل میورد و از ما دوری مینماید آنستکه صاحب تمس است و قطعاً فتق دارد نمی خواهد ما او را به بینیم.

روزی حضرت موسی بکنار آبی رفت که غسل بنماید لباسها را در آورده بالای سنگی گذارد و رفت در میان آب ففر الحجر ثوبه فجمع موسی بآثره بقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سواة موسی فقالوا والله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه نطق بالحجر ضرباً فوالله ان بالحجر ندبا ستة او سبعة . !!

یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود موسی در عقب او معرفت و میگفت لباسم ای سنگ لباسم ای سنگ (یعنی لباسم را کجامیبری) آقدر سنگ رفت و موسی بدون سائز عورت در عقبش رفت تا آنکه بنی اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند !! و گفتند بخدا قسم موسی قصی ندارد یعنی فتق ندارد آنکه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت پس از آن با تازیانه سنگ را زد قسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود ؟

شما را بخدا انصاف دهید يك همچو عملی اگر با یکی از شما ها آقایان محترم بشود چقدر رکاكت دارد که بدنبال لباسستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شما را ببینند (برفرض اگر چنین پیش آمدی بشود آدمی کناری می نشیند تا برود و لباس او را بیاورند نه آنکه بدون سائز عورت در میان مردم برود تا عورت او را به بینند .)

آیا عقل باور میکند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد آیا باور میشود که سنگ جامد هر کت بنماید و لباسهای موسی را ببرد .

سیدعبدالحی - آیا حرکت سنگ بالاتر است یا اژدها شدن عصا حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه گانه که خداوند خبر میدهد .

شاعری - بمثل معروف - خوب وردی آموخته اید - لیک سوراخ دعا کم کرده اید آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم قرآن مجید مؤمن بمعجزات و خرق عادات هستیم ولی تصدیق بفرمائید که صدور معجزات و خرق عادات در مقام تحدی میباشد که خصم را در مقابل صدور آن حمل عاجز و حق را ظاهر نماید .

باشد که عوض اطاعت امر پروردگار و رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید!

شما را بخدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده عوض قبول دعوت قاصد و پیام آورنده را حافظ سیلی زده و چشمش را کور نموده شما خنده نمی کنید حافظ نمی فرماید این مطلب توهین بمن است چه آنکه پس از يك عمر تحصیل علم و تزکیه نفس آنقدر تصرف پیدا نمودم که فهمم پیام آورنده تقصیری ندارد و علاوه بر آنکه احترام بمن نموده و از طرف شخص بزرگی مرا بهمانی خوانده . از هیچ آدم پست جاهل قسی القلی چنین عملی صادر نمیگردد تا چه رسد به کایم الله پیغمبر اولوالعزم که اولی و احق بمعرفت الله است چگونه ممکن است پیغام دعوت پروردگار را نادیده گرفته بعلاوه ملك پیام آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته سیلی بزند و چشم او را کور بنماید!

غرض از ارسال رسل هدایت بشر و بازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبعیت از آنها صادر نگردد . ظلم و تعدی حتی حیوانات از يك بشر جاهل بی معرفت قبیح است تا چه رسد از پیغمبر اولو العزم آنها نسبت بمقام ملك مقرر می که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد .

هر شنونده ای می فهمد که چنین خبری جعل و بهتان است و جعل کنندگان چنین خبری قطعاً فرضی نداشتند جز عدم ادراک و اهاات بمقام نبوت و با کوچک و خوار نمودن انبیاء عظام را در نزد جامعه بشر .

داعی از امثال ابو هریره تعجبی ندارم چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته اند برای شکم پر نمودن از سفره جرب و شیرین معاویه خبرها جعل نموده و خلیفه عمر برای جعل خبر او را تازیانه زد قسمی که پشت او خون آلود گردید .

ولی تعجب داعی از آن اشخاصی است که واجد مقام عالی علم و دانش بوده چگونه فکر نکرده امثال این اخبار خرافعی را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از

علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابها را تالی تلو کلام الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند هما اصح الکتب بعد القرآن!

پس وقتی در کتب عالی خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است حق ندارید زبان اعتراض بکتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل میباشند باز ننمائید .

معذرت میخواهم خیلی حاشیه رقم کلام یجر کلام بر کردیم باصل مطلب و در اطراف خبری که شما نقل نموده بحث نمائیم و به بینیم که آیا چنین خبری قابل حل است یا خیر .

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبر های واحد و مبهم بر میخورد (که در کتب ما و شما بسیار است) در مقابل هزار ها اخبار صحیح السنندو صریح العبارة اگر قابل اصلاح است اصلاح میکند و الا مطرودش میدارد و با لاقول در مقابل آنها سکوت مینمایند .

نه آنکه آنها را حربه تکفیر قرار داده و حمله بر ادران دینی خود نمایند . الحال در خود این خبر هم چون تفسیر صافی موجود نیست و از سلسله سندش بی خبریم و نمیدانیم در کجا و چه گونه نقل نموده و آیا خود بیانی در اطراف آن نموده یا نه بایستی دقت کنیم به بینیم قابل اصلاح است یا خیر .

داعی - با فکر ضعیف در اطراف این خبر همچو تصور مینمایم که فرموده آن حضرت یا محمولست بر قاعده معرفه ما بین متکلمین که علم تام بعملول علم تام بعلة است یعنی همین که امام را من حیث اننه امام شناخت البته خدا را شناخته است .

و یا محمول بر مبالغه است مانند کسی که بگوید هر کس وزیر اعظم را بشناسد او است کسیکه پادشاه را شناخته و قرینه بر این مبالغه نص سوره توحید و سایر آیات قرآنی و اخبار کثیره ای است که از خود اباعبدالله الحسین و سایر ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین در اثبات توحید خالص رسیده .

پس میتوان گفت مقصود از این خبر آنست که شناختن امام از اعظم عبادای است

که غایت خلقت جن و انس بوده همین است یعنی **مجال** معرفه الله . در زیارت جامعه مأثوره از ائمه طاهرين عليهم السلام .

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم چنانچه محققین در این قبیل امور معنی نموده اند که فاعل هر فعل و بانی هر بنائی را از استحکام فعل و بنای وی میتوان شناخت پس هر بنا و اثری خود يك دليل کاملی است بريك جهتی از جهات وی .

چون رسول خدا و آل طاهرینش صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند لذا اثری محکم تر و مخلوقی جامع تر از آنها نبود .

پس راهی که بسوی معرفت خدا واضح تر و جامع تر از ایشان باشد وجود نداشته پس محل معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان .

پس کسیکه ایشان را شناخته خدا را شناخته چنانچه خودشان فرمودند **بنا عرف الله و بنا عبد الله** . یعنی بوسیله ما خدا شناخته میشود و بوسیله ما خدا عبادت کرده میشود .

یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است خلاصه راه منحصر بفرد برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل میباشد و اگر بی رهبری این خانواده بشر بخواهد راه پیدا کند در وادی ضلالت حیران و سرگردان گردد و بسیار نادر است کم گشته وادی ضلالت و حیرت بدون دلیل بس منزل سعادت برسد .

بهین جبهه است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم **ﷺ** فرمود یا ایها الناس انی ترک فیکم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عزوجل و عترتی اهل بیته (۱)

حافظ - اختصاص بهین يك خیر ندارد که شما در مقام اصلاح بر آئید بلکه در تمام ادعیه و اراده در کتب شما نمونه ای از آثار شرک و کفر دیده میشود از قبیل

(۱) ای مردمن میکند، همدیمان شما دو چیز را که اگر از آن دو بگیری (یعنی ما بحتاج خود را) هرگز گمراه نشوی . یکی کتاب خدای عزوجل و دیگری هنرت و اهل بیت من اند .

طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان و این خود دلیل کامل شرک است که از غیر خدا حاجت بطلبند .

۱۵ عی - از جناب عالی بسیار بعید بود که تبعاً للاسلاف بچنین کلام سخیف بی جانی تکلم نمائید واقعاً خیلی بی انصافی مینمائید یا توجه ندارید که چه میفرمائید یا بمعانی شرک توجه ننموده بیان میکنید متعنی است اول معنی شرک و مشرک را بیان نمائید تا کشف حقیقت شود .

**نسبت شرک دادن
بشیعه**

حافظ - مطلب قدری واضح است که گمان

نمیکنم محتاج بتوضیح باشد بدیهی است با اقرار

بخداوند بزرگ توجه نمودن بغیر خدای تعالی

شرک است و مشرک کسی است که روی بغیر خدا نموده و طلب حاجت از او بنماید .

جامعه شیعه بنا بر آنچه مشهور است ابدأ توجهی بخدا ندارند و تمام تقاضای خود را از امامان خود مینمایند بدون اینکه نام خدا را ببرند حتی می بینم قراء شیعه در معابر و درب خانه ها و دکانها که می آیند میگویند یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا حضرت عباس يك مرتبه شنیده نشده **یا الله** بگویند اینها خود دلیل شرک است که جامعه شیعه ابدأ توجهی بخدا ندارند بلکه تمام توجه خود را بغیر خدا مینمایند .

داعی - نمیدانم این نوع گفتار شمارا محل بر چه معنائی بنمایم آیا دلیل بر لجاج است که عمداً سهو مینمائید یا دلیل بر عدم توجه شما بخصایق است امیدوارم اهل لجاج نباشید .

چون یکی از شرایط عالم عامل انصاف است آنکس که حق را بداند ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کسی نماید انصاف ندارد و کسی که انصاف ندارد عالم بلا عمل است و در حدیث است که رسول اکرم **ﷺ** فرمود **العالم بلا عمل كالشجر بلا ثمر (۱)**

چون مکرر بین جماعات خود پیوسته جماعات شرک و مشرک بر زبان جاری

(۱) عالم بی عمل مانند درخت بی میوه میباشد .

مضمائید و لبرازی دلورید که با دلائل بیچ و بی متر خودتان شیعیان موحد را مشرک معرفی نماید.

و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند (چنانچه تا بحال در آنها اثر سوء بخشیدم) ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس در اثر بیانات شما کاملاً عصبانی و ناراحت هستند و شمارا با کمال مغرض و مقتری میدانند چه آنکه بقایید خود توجه دارند و میدانند که هیچیک از این کلمات شما در آنها وجود ندارد.

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمائید يك نوع جلائی اداء نمائید که صفة مطلب بر آنها واضح و قلوبشان بشما جنب گردد.

دلچسبم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین و غائبین برادران اهل تسنن چنانچه اجازه فرمائید باقتضای وقت مجلس مختصری در اطراف شرک و مشرک آنچه را که عقیده محققین حکماء و قهّاه و علماء بزرگ اسلام است از قبیل علامه حلی و محقق طوسی و علامه مجلسی رضوان الله علیهم که از نوایغ و مفاخر علماء شیعه هستند و دیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صدرالمثلهین شیوازی و ملا نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر مرحومین فیض کاشانی و فیاض لاهیجانی قدس سره اسرارهم استخراجاً از آیات قرآنیّه و دستایر عالیّه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین برضتان برسانم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقا منقلبه کاری میفرمایند.

حافظ - (با عصبانیت) فرمائید.

نواب - قبله صاحب چون وضع این مجلس برای فهم بی سوادان است چنانچه قبلاً هم عرض و تقاضا نموده ام تمنا داریم در فرمایشاتان نهایت درجه رعایت سادگی را فرمائید فقط نظر تان با آقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد رعایت اکثریت اهل مجلس بالتصویب اهالی هند و پیشاور که اهل لسان نیستند لازم است مستدعی است مطالب پیچیده و مشکل فرمائید.

داعی - جناب آقای نواب یاد آورهای شما مورد توجه است و اختصاص باین مجلس ندارد بلکه قبلاً هم عرض کردم عادت داعی بر اینست در هر مجلسی که عده ای از عوام و بی خبران حاضر باشند قطعاً روی سخن را بخواس معطوف نمیدارم.

چه آنکه فرض از ارسال رسل و انزال کتب جلب نظر بی خبران است و البته این منظور عملی نمیشود مگر آنکه حقایق همان قسمی که فرمودید ساده و بلسان قوم بیان شود چنانچه در حدیث است رسول اکرم ﷺ فرمود **لن یفهم معاشر الا بپناه تکلم الناس علی قدر عقولهم (۱)**

البته تقاضای شما کاملاً اساسی و پیوسته مورد توجه داعی بوده امید است بروفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی اراده از داعی بشود متمنی است آقایان محترم یاد آور شوید.

داعی - آنچه از خلاصه آیات قرآنیّه و اخبار متکثره و تحقیقات کامله محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدرالمثلهین و فاضل طالقانی داده اند شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دو قسم مستتر است اول شرک جلی و آشکار - دوم شرک خفی و پنهان.

در بیان اقسام شرک

شرک جلی
شرک در ذات
شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات و حدانیت حق تعالی شرک قرار دهد و بلسان قال معترف کرده چون

ثنویّه (بت پرستها) و مجوس که بدو اصل و مبده نور و ظلمت یزدان و اهریمن قائلند.
و نصاری که قائل با قائم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را سه قسمت آب و این روح القدس تقسیم نمودند و بعقیده بعضی از آنها عوض روح القدس مریم میباشد.
و از برای هر يك از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نکردند حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد.

(۱) ما جهات پیشوران با مردم بقدر عقلهای آنها حرفه میزنیم.

چنانکه در آیه ۷۷ سوره ه (مائده) انتقاد و رد قول آنها و اثبات وحدانیت خود نموده که **لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من الة الا الة واحد (۱)** **عقاید نصاری** این آیه شریفه حکایت است از قول لسطوریه و ملکالیه و یعقوبیه از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند (۱) خلاصه نصاری مانند ثنویه و مجوس مشرک اند چون قائل باقائیم ثلاثه هستند بعبارت واضح تر - میگویند الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و بعقیده بعض از آنها خدا و عیسی و روح و هر یک از آنها الهند و الله جل جلاله یکی از آن سه میباشد! و گویند از اول خدایان سه بودند **اقنوم الاب - اقنوم الایین - روح القدس -** (بلسان سریانی اقنوم بمعنی وجود و هستی است) و بعد از آن این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است.

و شبهه ای نیست که با دلایل عقلیه و براهین نقلیه بطالان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی باین معنی محال است حتی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه میفرماید **وما من الة الا الة واحد -** یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهم شرک و مبدعه جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی همتا میباشد.

شرك در صفات **شرك** در صفات آنست که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنها را قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند مانند اشعریون که اصحاب ابی الحسن علی بن اسماعیل اشعری بصری میباشد چنانکه اکابر علماء خودشان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در ص ۲۰۷ جزء چهارم فصل فیلسوف معروف اندلسی ابن رشد تخرمین احمد در ص ۵۸ کتاب (الکشف عن مناهج الأدلة فی عقاید الملة) نقل نموده اند معتقدند که صفات الله زائد بر ذات باری تعالی و قدیم میباشد.

(۱) البته کافر گردیدند آنکسایکه خدا را یکی از سه خدا دانستند یعنی سه خدا قائل شدند (اب و ابن و روح القدس را خدا گفتند) و حال آنکه جز خدای یگانه خدای تعالی نبوده بود.
(۲) مراجعه شود بکتاب (الموتیة فی الدیانة النصرانیة) تألیف تئیر بیروی.

پس هر کس صفات خداوندی را در حقیقت زائده بر ذات او جل و علا بداند یعنی خدا را وصف کند بصفه عالمیت یا قادریت یا حکمت یا حیات و غیر آن و آن صفات را عین ذات حق تعالی نداند مشرک است.

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او میباشد مانند شیرینی و شکر و جری و روغن که قابل تفکیک نیستند شیرینی و جری شیء علیحدہ ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و جرب آفرید اگر بنا شود شیرینی و جری را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمیماند. **تلك الامثال نضر بها للناس وما یفعلها الا العالمون** مثلها برای تخریب ازهان است تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باری تعالی نیست وقتی گفتیم خدا یعنی عالم حی قادر حکیم الخ.

شرك در اعمال و اما شرک در افعال آنست که خدا را در معنی و حقیقت متوحد و متفرد بالذات نداند باین معنی که فردی یا افرادی از مخلوقات را مؤثر یا جزء مؤثر در افعال و تدابیر الهیه بدانند یا آنکه امور را بعد از خلقت مفروض بخلق بدانند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلاق نمود و دیگر از تدبیر امور بازمانده و کار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته لذا در آیه ۶۹ سوره ه (مائده) در مضمّت آنها فرموده **وقالت اليهود یدالله مفلوالة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطةان ینفق کیف یشاء (۱)** و مشرکین غلات که آنها را مفروضه نیز خوانند قائلند که خداوند تفویض امور به امامان نموده آنها خلق میکنند و روزی میدهند.

(۱) یهود گفتند دست خدا بسته شد (و دیگر تعبیری در خلقت نییده و چیزی از عدم بوجود نخواستند آمد) بواسطه این گفتار دروغ دست آنها بسته شد و بلسن خدا گرفتار گردیدند بلکه هر دست خدا کشاده است (یعنی قدرت و رحمت او) و هرگز به بخواهد اتفاق میکند.

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس بهر طریقی کسی را ذی مدخل بدانند بطریق جزء مؤثر یا تقویض امور بانبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین قطعاً مشرک است

شُرک در عبادت و اما شرک در عبادت آنست که در موقع عبادت توجه ظاهر و یا نیت دل را بغیر حق کند مثلاً در نماز توجه بخلق داشته باشد یا نذر میکند برای خلق کند و امثال ذلک از عباداتی که احتیاج به نیت دارد اگر نیت در وقت عمل برای غیر خدا باشد مشرک است.

زیرا سریحاً در آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع از این نوع عمل (شرک) نموده که **فمن كان يرجوا لقاء ربّه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربّه احداً (۱)**

در موقع عمل و عبادت باید توجه بغیر خدا ننماید صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد باین معنی که ظاهر هر عمل از نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و نذر و غیر آن از هر نوع عبادتی واجب یا مستحب برای خدا باشد ولی در دل و باطن توجه بغیر خدا یعنی برای شهرت و جلب نظر خلائق یا غیر آن باشد.

چونکه ربای در عمل بلسان اخبار شرک اصغر خوانده شده است که تباه کننده عمل هر عاملی است.

چنانچه در خبر از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود **انفوا الشرك الاصغر** یعنی بپرهیزید از شرک کوچک عرض کردند یا رسول الله شرک کوچک کدام است فرمود **الربا والسمعه** ربا و سمعه شرک اصغراست.

و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود **ان اخوف ما اخاف عليكم الشرك الخفي** ایاکم والشرك السر فان اشرك اخفي في اهنتي من ديب النمل علي الصفا **في اللبنة الظلماء (۲)**

(۱) هر کس بلفای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود یعنی عمل پاک بسنندیده بنساید و هرگز در برنش و عبادات خدا احدی را با او شریک نگرداند.

(۲) بدترین چیزی که من میترسم بر شما شرک پوشیده و پنهان است پس از شرک سر و پنهان دور باشید که شرک پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک؛

آنگاه فرمود هر کس نماز بر یا کند مشرک است هر کس روزه بر یا گیرد یا صدقه بر یا دهد یا حج بر یا کند یا اعتناق بر یا کند مشرک باشد.

(والبتة این نوع اخیر چون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرک خفی هم میشود) **حافظ** - ما از فرمایش خودتان اتخاذ سند میکنیم که فرمودید اگر کسی نذر برای خلق کند مشرک است پس شیعیان مشرکند برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده میکنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرک است.

در باب نذر داعی - قاعده عقل و علم و منطق اینست که در عقاید هر قوم و ملتئی اگر بخواهند قضاوت کنند از روی اقوال و یا افعال قوم بی سواد و بی خبر قضاوت نمیکند بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطه آنها مینمایند.

آقایان محترم هم که میخواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمائید باقوال و افعال عوام بی خبر شیعه نبایستی توجه نمائید که اگر فقراء بی سواد در کوجه ها گفتند یا علی یا امام رضا شما آن گفتار را دلیل بر شرک آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید یا اگر عامی محض ندانسته نذر برای امام و یا امام زاده بنماید شما آنرا مدرک غلبه بر خصم قرار دهید زیرا افراد بی سواد و لاابالی در عوام هر قوم پیدا میشوند.

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جوئی نیستید و میخواهید بررسی عاقلانه بنمائید بکتاب قبیله شیعه که در دسترس عموم است چایی و خطئی در همه کتابخانه ها موجود است مراجعه نمائید.

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمائید خواهید دید که در فقه جعفری علاوه بر اینکه طریقی بسوی شرک وجود ندارد دستورات خرافی هم ندارد بلکه لب لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز و آشکار است.

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است مطالعه نمائید در همین باب نذر و نیز در تمام رسائل عملیه فتاوی جمع فقهاء شیعه است که چون نذر بایی از ابواب عبادات است در التزام بعملی برای خدا حتماً در موقع نذر بایستی دو شرط

منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمیشود. اول نیت مقارن با عمل دوم صیغه بهر لسانی باشد.

همیشه مسلمان فهمید که نترس صورت حقیقت پیدا نمیکند مگر بوجود این دو شرط سعی میکند اول معنای این دو شرط و چگونگی آنها را بفهمد و بعد نذر نماید وقتی در مقام سؤال از قضیه یا مطالعه رساله‌ای بر آمد میفهمد که اولاً باید نیت در تمام عبادات مخصوصاً در نذر لله و فی الله و طلباً لمرضات الله باشد. پس نیت برای غیر خدا یککلی از بین میرود.

شرط دوم که متمیم شرط اول و تثبیت کننده آن میباشد آنست که نذر کننده حتماً باید در موقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمیشود. مثلاً میخواهد نذر روزه بنماید باید بگوید لله علی ان اصوم یا میخواهد ترك شراب کند باید بگوید لله علی ان اترك شرب الخمر. و بهمین طریق است تمام نذورات.

و چنانچه اجرای صیغه عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیر آنها میسر نباشد میتواند بزبان خود اهل هر قوم و ملت اجراء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغه مزبوره باشد.

و اگر در نیت غیر خدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده با نام خدا داخل کند خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عمل را بنماید مشرک است چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید ولا یشرک بعبادة ربّه احداً.

البته بر اهل علم لازم است که بی‌خبران را بجهت آنکه نذر باید حتماً بنام خدا و برای خدا باشد. چنانچه وعاظ و مبلغین پیوسته انجام وظیفه مینمایند.

قبه شیعیه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده ولو پیغمبر و امام باشد باطل است و اگر عالماً عامداً بنماید مشرک است.

نذر را باید برای خدا بنماید ولی در معرض مختارند بهر جا قرار بدهند.

مثلاً نذر میکند کوفتندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امام زاده بکشد عیب ندارد نذر میکند پولی یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریه رسول الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد عیب ندارد.

ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم یا بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تمسک باشد قطعاً مشرک است.

وظیفه هر رسول و قبیله و عالم و واعظ و مبلغ نوشتن و کفین است و ما علی الرسول

الّا ابلاغ المبین (۱)

و وظیفه مردم شنیدن و عمل کردن است.

اگر فردی یا افرادی در پی تعلیم و تعلم و ظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل ننمایند قصی باصل آن عقیده و طریقه دستور وارد نیست.

گمان میکنم بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعد ها آقایان محترم شیعیان را مشرک نخوانید و امر را بر عوام مشتبه نکنید.

خوبست بر کردیم بگفتار اولیه و مطلب را تمام **شرك خفی** کنیم. قسم دوم شرك خفی و پنهان است و آن شرك

در اعمال و ریا در طاعات و عبادات است.

فرق میان این نوع از شرك و شرك در عبادت که از اقسام شرك جلی شماره نمودیم اینست که در شرك عبادت برای خدا شریک قرار میدهد و در مقام عبادت او را پرستش میکند.

مثلاً در نماز اگر غیر خدا را در نظر بگیرند مثل آنکه باغواهی شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدانند قطعاً آن عمل باطل و هرکس محض است.

در عبادت جز ذات حضرت احدیت احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الا داخل در شرك جلی میباشد.

(۱) بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل تکلیفی نخواهد بود - ۵۴۹۷ سوره ۲۴ (نور) .

و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که فرمود: **يقول الله تعالى من عمل عملا صالحا اشرك فيه غيري فهو له كلفه و انا منه بريء و انا اغني الاغنياء عن الشرك (۱)**

و نیز در خبر است که میفرماید کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل او را مدح کنند **فقد اشرك في عمله** - پس بتحقیق شرک قرار داده است از برای خدا در آن عمل.

و نیز از حضرت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفرین عند الصالحين رسیده است که **لو ان عبدا عمل عملا يطلب به رحمة الله والدار الاخرة ثم ادخل فيه رعبا احد من الناس كان مشركا (۲)**

دلانۀ شرک خفی بسیار وسیع است در هر عملی بمختصر توجّهی که بنبر خدا بنمایند **مشرك** میشوند.

شرك دو اسباب یکی از اقسام این شرک در اسباب است چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند این هم شرک است اما **شرك مغفور**.

مراد از شرک باسباب آنست که اثر را در اسباب بدانند مثلا خورشید مؤثر در تربیت اشياء میباشد اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثر شرک است و اگر اثر را از مؤثر حکیم بدانند و خورشید را وسیله افاضۀ فیض . ابدأ شرک نیست.

بلکه خود بنگونگی از عبادت است زیرا توجه با آیات حق مقدمه توجه بحق است کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر بان شده است که نظر با آیات

(۱) عبادی تعالی میفرماید کسیکه عملی نماید و در آن عمل غیر مرا شرک قرار دهد پس آن عمل بطنانی از برای او نیست و من الاذن عمل یا حامل عمل بپردازم و من بی نیاز تر از همه بی نیازانم از شرک.

(۲) اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب دست خدا و برای آخرت پس داخل کند در آن عمل و طاعت یکی از مردم طاعتی عمل کند که مشرك میباشد.

الهی بنمایند چون این نظرها خود مقدمه توجه بخدای متعال است.

و همچنین است توجّه بهرسیبی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر بشجارت و زارع بزراعت و فلاّح بصلاح و کاسب بکسب و اداری باداره و بالاخره شاغل هر شغلی بشغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید مشرك است.

و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد باین نیست که **لامؤثر في الوجود الا الله** یعنی اثر دهنده جز خدای متعال نیست هیچ مانعی ندارد و شرک هم نمیباشد.

با این مختصر مقدمه که مطلب واضح شد و اصول **شیعه از هیچ راهی مشرك نیست**

بفرمائید از بیانات خود نتیجه بگیریم . که آیا شما از کدامیک از طرق شرک جلی و خفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرك میدانید.

آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات و صفات و افعال حضرت باری جلت عظمته شریکی قائل باشند.

یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند.

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیدماید که در باب اصول و فروع و عقاید و ستوری از بزرگان دین وائمه و پیشوایان شیعه راجع با آثار طرق شرکی که عرض نمودم رسیده باشد.

اما راجع بشرك خفی و اقسام طرق آن از قبیل عمل ربانی که برای خوش آیند و جلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن اختصاص به شیعیان تنها ندارد.

بلکه شیعه و سننی همگی در عالم اجسام گرفتارند که بواسطه عدم معرفت خودشان و تریگی نفس و توجه کامل گاهی فریب و سانس شیطانی خورده عمل ربانی میکنند یا سراپا فرق در اسباب میشوند و از اطاعت حق بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد میگردند.

اگر چه در معنی شرک بحق آورده بنا بر آنچه عرض شد ولی از نوع شرک مغفور است

و البته قابل عفو و اغماض میباشد بهخاطر توجیهی روحیه آنها عوض میشود . پس ازچه راه شما شیعیان را مشرک میدانید و امر را بر عوام مشتبه مینمایید چنانچه الحال اشاره فرمودید .

حافظ - تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرض کردم خود شما هم اگر وقت فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل با آنها نمودن خود شرک است چون ما احتیاجی بواسطه بشری ندارم هر زمان که توجیه بحق نمائیم نتیجه حاصل میگردد .

داعی - خیلی محل تمعجب است که مثل شما عالم منصف فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف بدون تخریق قرار گرفته و چنین بیانی فرمائید . گویا جناب عالی خواب بودید و یا توجیهی بر این دعوی نداشتید که بعد از ذکر این مقدمات و گفتار که تشریح مطالب نمودم باز میفرمائید حاجت از امامان خواستن شرک است .

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرک است اگر چنین باشد پس تمام خلائق مشرکند و ابتدا موحدی یافت نکردد . اگر حاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمک نمودن از آنها شرک باشد - پس انبیاء چرا از خلائق کمک می طلبیدند - خوب است آقایان قدری در آیات قرآن مجید وقت فرمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود .

آوردن آصف تحت
بلیس را نزد سلیمان
مقتضی است بآیات ۳۸ تا ۴۰ سوره ۲۷ (نمل) توجه نمائید که
میفرماید قال یا ایها الملأه ایکم یا نینی بهر شما قبلان
یا نولی مسلمین - قال عفریت من الجن انا اهلك به قبل
ان تقوم من مقامک وانی علیه لقوی امین - قال الذی عنده علم من الکتاب انا
الهلك به قبل ان یرتک الهلك طرفک فلما راه مستقر آعنده قال هذا من فضل ربی (۱)

(۱) جناب سلیمان بهشتار مجلس گفت که امک از شما تحت بلیس را پیش از آنکه نروم آن به
و تسلیم امر من خود خواهد آورد از آن میان عفریت من گفت من چنان در آوردن تحت او قادر
امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه (تضاروت) خود بر خیزی آن را بهشتور آورم - و آنکس که
به پیش از علم کتاب الهی و انا بود (پس آصف بن برخیا که دارای اسم اعظم بود) گفت که من
پیش از آنکه چشم بر هم زنی تحت دا بدینجا آورم چون سلیمان سر بر دا برد خود مشاهده کرد
گفت این توانایی از فضل خدای من است .

بدیهی است تحت بلیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم بر هم زدن
نزد سلیمان آوردن کار مخلوق عاجز نیست و مسلّم است که این امریست بر خلاف عادت
و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدائی میخوهد - از خدایوند در خواست
آوردن تحت را نمود . بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمک نمود . و از حاضرین
مجلس خود خواست که آن تحت با عظمت را برای او حاضر نمایند پس خود این تقاضا
نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدامیک از شما می توانید با قوه خدا داده بشما
این امر را عملی نمائید و تحت بلیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمائید .
میرساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرک نمی باشد خدایوند دنیا را دار اسباب قرار داده
شرک هم امر قلبی است اگر کسی را که حاجت از او می طلبد خدا و یا شرک خدا نداند
ابداً مانعی ندارد تقاضای حاجت از او بنماید .

چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که بیوسته بدرخانه زید و بکر و عمرو
میروند و تقاضای کمک میکنند بدون آنکه اسم خدا را بر زبان آورند .

پس اگر مرضی در منزل طیب ود کتر برود و بگوید آقای د کتر بدادم برس
درد و مرض مرا کشت آیا این مرض مشرک است !

اگر غرضی در میان دریا فریاد بزهد مردم بدادم برسید نجاتم بدهید بدون اینکه
نام خدا را ببرد مشرک است !

یا اگر ظالمی مظلوم بیگانه را تعقیب نمود ، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم
گفت آقای وزیر بدادم برس دستم بدامنتم من جز تو امیدى ندارم مرا از دست این ظالم
نجات بده مشرک است !

اگر هژوی بخانه کسی بصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای پام از
همسایگان خود طلب کمک نماید و رسماً بگوید ای مردم بدادم برسید نجاتم بدهید
و ابدأ اسم خدا را در آن ساعت بر زبان جاری نکنند مشرک است .

قطعا جواب منفی است واحدی از عقلایین نوع از مردم را مشرک نمیتوانند و اگر
مشرک بخوانند یا نخوانند و یا غرض روزی نموده اند !

آقایان محترم انصاف دهید منقله کاری ننمائید جامعه شیعه عموماً متفق اند اگر کسی آل محمد را خدایان خود بداند یا آنها را شریک در ذات و صفات و افعال خدائی بداند قطعاً مشرکست و ما از آنها بیزار می جوئیم.

اگر شما شنیده اید شیعیان در گرفتارها میگویند یا علی ادر کنی - یا حسین ادر کنی معنای آن این نیست که یا علی الله ادر کنی - یا حسین الله ادر کنی .

بلکه چون دنیا دار اسباب است که ای الله ان یجری الامور الّا باسبابها آن خاندان جلیل را وسیله و اسباب نجات میدانند و بوسیله آنها توجه بخدای متعال مجبورند .

حافظ - چرا مستقلاً از خدا طلب حاجت نمی نمایند که بدنبال وسیله واسطه میگردند .

داعی - توجه استقلالی ما در طلب حوائج و دفع هموم و غموم نسبت بذات یگانه پروردگار محفوظ است .

ولی قرآن مجید که سند محکم آسمانی است ما را هدایت می نماید که با وسیله باید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۹ سوره ۵ (مائده) میفرماید : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة (۱) .

ما شیعیان آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را مستقل در حل و عقد آل محمد و سایر امور نمی دانیم بلکه آنها را عباد صالحین و واسطه فیض از مبدء فیض حق اند .
فیسان میدانیم و توسل ما بان خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم ﷺ میباشد .

حافظ - در کجا نبی مکرم ﷺ دستور توسل با آنها را داده و از کجا معلوم شده که مراد از وسیله در آیه آن محمدند .

داعی - در بسیاری از اخبار امر فرموده که برای نجات از مهالك متوسل بشارت و اهل بیت من شوید .

(۱) ای اهل ایمان از خدا بترسید (بوسیله اولیاء حق) توسل جوئید بعدای متعال یعنی با وسیله بدرگاه با عظمت او بروید تا بقتیبه کامل برسیه .

حافظ - ممکن است از آن اخبار اگر در نظر دارید برای ما بیان فرمائید .

داعی - اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله عترت و اهل بیت پیغمبرند اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابو نعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی علی و امام احمد ثعلبی در تفسیر خود هلمینمایند که مراد از وسیله در آیه شریفه عترت و اهل بیت پیغمبرند چنانچه اخبار بسیاری از رسول خدا ﷺ در این باب رسیده .

و ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما میباشد در ص ۷۹ جلد چهارم شرح نهج البلاغه خطبه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها را در قضیه غصب فدک در حضور مهاجر و انصار نقل نموده که در اول خطبه بی بی مظلومه اشاره بمعنای این آیه میفرماید باین عبارت و احمد الله الذی لعظمته و نوره یتغنی من فی السموات و الارض الیه الوسیله و نحن وسیلته فی خلقه (۱)

حدیث نقلین از جمله دلائل متقنه بر جواز تمسک و توسل و پیروی آل محمد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت حدیث شریف نقلین است

که با اسناد صحیح عند الفریقین (شیعه و سنی) بعد تواتر رسیده که رسول اکرم ﷺ فرمود ان تمسکتُم به لن کضلوا بعدی (۲)

حافظ - گمان میکنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاستاد و متواتر خواندید برای آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر این معنی آنکه شیخ بزرگوار ما قبله و کعبه سنت و جماعت محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح مشتمل خود که بعد از قرآن کریم اسبح کتب میباشد ذکر نموده .

داعی - اولاً آنکه داعی اشتباه نمودم بلکه صحیح اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودشان مسلم است حتی ابن حجر مکی با کمال تمسک که وارد اعتراف بصحت این حدیث نموده .

(۱) صد میکنم خدای را که از بر تو نور هفتاد و نه کی میکنند اهل آسمانها و زمینها و عرش تمام و مسائل ذات اقدس او است و ما ایم وسیله در میان خلق .
(۲) اگر تمسک بآن جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من .

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمائید به ص ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم صواعق محرقة ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس از اینکه نقل اخبار از ترمذی و امام أحمد بن حنبل و طبرانی و مسلم نموده گوید اعلم انّ لحدیث التمسک بالثقلین طرفاً کثیره وردت عن نیف وعشرین صحابياً (۱)

آنکه گوید اختلافی در طرق حدیث است در بعض طرق گویند در حجة الوداع در عرفات . و در بعض طرق گویند در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنها است در غدیر خم و در بعض آنها بعد از بر گشتن از طائف بوده - پس از آن خود اظهار نظر نموده گوید منافاتی در این اختلافات نمی باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر کرده) رسول اکرم ﷺ این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره .

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل نموده دقت نظر خالی از تعصب دلیل بر عدم صحّت این حدیث شریف میباشد ! از جهات موجب سعادت است بسیاری این بیان مردود و عند العلماء منقور است .

چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل نموده ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده اند حتی عدل بخاری مسلم بن حجاج و تمام ارباب صحاح سته مبسوطاً در کتب معتبره خود ذکر نموده اند .

پایه آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبره علماء خود را شسته و بدور اندازید و منحصراً بکتابهای خودتان را بصحیح بخاری و اگر معتزلید بعدالت و علم و دانش سایر علماء خود که هر يك در زمان خود بیان اهل سنت نابغه علم و دانش و تقوی بوده اند مخصوصاً ارباب صحاح سته مقتضی است که اگر خبری را بجهانی بخاری نقل نموده و دیگران نقل نموده اند قبول نمائید .

(۱) بدانید برای حدیث التمسک بتقلین (عترت طاهره و قرآن مجید) طرق بسیاری میباشد که نقل گردید از زیاده از بیست نفر از اصحاب .

حافظ - جهانی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار دقت بسیار مینموده هر خبری که سنداً یا مبتناً مخدوش و قابل قبول عقل نبوده نقل ننموده .

داعی - اشتباه آقایان اهل سنت روی قاعده حب الشیء یعنی و یصم (۱) . همین جا است چون در باره او غلو دارید گمان میکنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هر خبری را که در صحیح خود آورده بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منقور کذاب جماع موجود است .

حافظ - این بیان شما مردود و منقور است برای اینکه اهانت بمقام علم و دانش بخاری نموده اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنت و جماعت نموده اید) .

داعی - اگر انتقاد علمی اهانت است پس تمام بزرگان از علمای شما که دقیقانه باخبر رسیدگی نموده و بسیاری از اخبار مندرجه در صحاح معتبره شما مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذاب جماع در سلسله اسناد آنها رد نموده اند همگی اهانت کننده بمقام علم و دانش و مردود بوده اند .

خوبست آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه بحالت غلو تکرید که چون بخاری یا مسلم است پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است .

لازم است جنابعالی و سایر علماء اعلام که بصحاح سته مخصوصاً بصحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید قبلاً بکتابی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته اند مراجعه نمائید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید .

اگر شما اللالی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرک ذهبی و تذکره الموضوعات این جوزی و تاریخ بغداد تألیف ابوبکر أحمد ابن علی خطیب بغداد و بالاخره کتب رجالیه علمای بزرگ خود را بخوانید بدانید ایراد نمیگیرید و نمیفرمائید که آقای بخاری اهانت نموده ایم .

(۱) دوستی هر چیزی آدمی را کور و کور نمیشاید .

بخاری و مسلم از رجال
مردود و جمال نقل خیر
نموده اند

مگر داعی چه عرض کردم که جنابعالی عصبانی شدید عرض داعی جز این بود که گفتیم اخبار موضوعه از رجال مردوده کذا این در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری و مسلم موجود است.

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعه بکتاب رجال دقنانه اگر مطالعه نمائید می بینید از بسیاری از رجال جمال وضاع مردود نقل خیر نموده از قبیل ابوهریره کذا اب و عکرمة خارجی محمد بن عبد سمرقندی و محمد بن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلی و بنوس بن احمد واسطی و محمد بن خالد حبلی و احمد بن محمد یمنی و عبدالله بن واقد حرانی و ابوداود سلیمان بن عمرو کذا اب و عمران بن حطان و دیگران از روات مردوده نقل خیر نموده اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد چنانچه بکتاب رجالیه مراجعه نمائید حقیقت امر بر شما آشکار گردد.

که آقای بخاری آن قسمی که در نظر شما جلوه گراست نمیباشد یعنی فوق العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار بظواهر اشخاص توجه داشته و باصلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش باور هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده ضبط نموده.

دلیل بر این معنی کتب رجالیه علمای خودتان است که بعضی از آنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعه مردوده را جدا نموده و در سلسله روات بخاری و مسلم امان نظر دقنانه نموده و پرده بسیاری از آنها را دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد و با توجه بآن کتب امشب فرمائید حدیث ثقلین و تمسک بعترت طاهره را که بخاری نقل نموده از جهت احتیاط کاری او بوده آیا عقل باور میکند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعه از روات غیر موقوف کذا اب وضاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد آیا حدیث سیلی زدن کلمه الله بر صورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی اسرائیل را که قبلا عرض نمودم از خرافات و موهومات نمیباشد (۱).

(۱) در ص ۱۹۸ و ۲۰۰ همین کتاب ذکر گردیده است.

آیا احادیث رؤیت پرورد کار در روز قیامت با پای مجروح و ظاهر ساختن ساق پای خود که در صحیح نقل نموده و بعضی از آنها اشاره نمودیم از کفریات نمیباشد (۱).

آیا از شدت احتیاط علم و عمل بخاری است که در ص ۱۲۰ **خبر مضحك و اهانت** جلد دوم صحیح خود باب (اللهو بالحراب) و همچنین مسلم در **رسول الله در صحیحین** جلد اول صحیح در باب الرخصة فی اللب الذی لامعصية فيه فی **بخاری و مسلم** ایام العید از ابو هریره نقل مینمایند که روز عیدی جمعی

از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو و لعب مردم را سرگرم می نمودند رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه فرمود میل داری تماشا کنی عرض کرد بلی یا رسول الله حضرت او را پشت خود سوار نمود بقسمی که سرش را از روی کتف آنحضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می نمود که خوب تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد (۲).

شما را بخدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیک نفر از شماها بدهند عصبانی نمیشوید و آنرا اهانت بخود نمیدانید.

اگر جناب حافظ بگوید که گوینده گفته است در شب پشت منزل آقای حافظ دسته ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا میکند حتی به بازیگرها میگوید خوب بازی کنید تا عیال من لذت ببرد شما را بخدا آقای حافظ از شنیدن این حرف خجالت نمیکشد و متأثر نمیکردد - و اگر بنده مخلص شما چنین حرفی را از گوینده ای ولو ظاهر الصلاح باشد شنیدم آیا سزاوار است نقل کنم و اگر نقل کردم عقلاً نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید.

آنگاه قضاوت کنید بمنقولات بخاری که اگر واقعاً دقیق و حلاج اخبار بوده بر فرض چنین خبری شنید سزاوار بود در کتاب خود نقل نماید و آقایان هم آن کتاب را اصح الکتب بعد القرآن بخوانید.

(۱) در ص ۱۹۵ همین کتاب ذکر گردیده.

ولی حدیث ثقلین را که رسول الله ﷺ امر میفرماید امت خود را که بعد از من تمسک بقرآن مجید و عترت معصومین از اهل بیت من بجوئید (چون نام عترت در میان است) نقل ننماید . ۱

ولکن اخبار مجعوله موهومه که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد در ابواب کتب خود نقل ننماید . ۱

ولی از یک جهت داعی تصدیق مینمایم بیان شمارا که آقای بخاری در میان علماء سنت و جماعت بسیار محتاط بوده باین معنی که بهر خبری برخوردی که راهی به اثبات ولایت علی علیه السلام و حرمت اهل بیت طهارت بعنوان مقام ولایت داشته احتیاطاً نقل ننموده که مبارا روزی حره دست دانشمندان کرد و حقیقت را ظاهر نمایند .

چنانچه مجلدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله مینمایم باین موضوع روشن برمیخوریم که هر خبری ولو متواتر و ضروری و مؤید بقرآن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند .

مانند احادیث بسیار در سب نزول آیات شریفه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الخ - و انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یمومن الصلوة و یؤتوا الزکوة وهم را کفون - و - والذرعشیرتک الاقرین الخ و حدیث الولاية يوم النذیر و حدیث الانذار يوم الدار و حدیث المواخات و حدیث السفینة و حدیث باب الحطه و غیر اینها آنچه نسبتی بانبات مقام ولایت و حرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطاً نقل ننمودند .

ولی هر حدیثی (ولو از هر جمال کذاب و ضاع بوده) که در احادیث بمقامات مقدسه انبیاء عظام و بالانحصار وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و عترت طاهره آنحضرت راهی داشته بدون احتیاط نقل ننموده که بعضی از آنها اشاره نمودیم .

اینک ناچارم بعضی از کتب معتبره شما اشاره نمایم تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل ننموده دیگران از اکابر و موثقین علمای شما حتی بعد بخاری (در سحمت بیان نزد شما) مسلم بن حجاج نقل ننموده اند .

در اسناد حدیث ثقلین

مسلم بن حجاج در ص ۱۲۲ جلد هفتم صحیح و ابی داود در صحیح و ترمذی

در ص ۳۰۷ جزء دوم سنن و نسائی در ص ۳۰ خصائص و امام احمد بن حنبل در ص ۱۴

و ۱۷ جلد سیم و ص ۲۶ و ۵۹ جلد چهارم و ص ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم مسند و

حاکم در ص ۱۰۹ و ص ۱۴۸ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص

۳۵۵ جلد اول حلیه الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۸۲ تذکره و ابن اثیر جزیری در

ص ۱۲ جلد دوم و ص ۱۴۷ جلد سوم اسد الغابه و حمیدی در جمع بین الصحیحین

و زرین در جمع بین الصحاح السنه و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرک

و ابن عبدربه در عقد الفرید و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خطیب

خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده و میرسید علی همدانی

در موده دوم از موده القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شبلنجی در ص

۹۹ نور الابصار و نورالدین بن صباع مالکی در ص ۲۵ فصول المهمه و حویزی در

فوائد السمتین و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغزالی شافعی در

مناقب و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبه غدیر خم و

در ص ۱۳۰ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ و محمد بن سعد کاتب در ص ۸ جلد چهارم

طبقات و فخر رازی در ص ۱۸ جلد سیم تفسیر ضمن آیه اعتصام و ابن کثیر دمشقی در

ص ۱۱۳ جلد چهارم تفسیر ضمن آیه مودت و ابن عبدربه در ص ۱۵۸ و ۳۴۶ جلد

دوم عقد الفرید و ابن ابی الحدید در ص ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان

حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۴ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲۶ و

۱۹۹ و ۲۳۰ ینابیع الموده بمبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و

۹۰ و ۹۹ و ۱۳۶ سواعق بمبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال

تمام آنها مقتضی وقت این مختص مجلس مانیتست بمختص اختلافی در الفاظ و عبارات

این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصه و عامه بحد تواتر رسیده از رسول اکرم

صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انی تارک لیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل

بیتی لن یفترقا حتی یرد علی الحوض من توسل (تمسک) بهما فقد نجی و من

تخلف عنهما فقد هلك - ما ان تمسکت بهما لن تضلوا ابداً (۱)

این دلیل محکم ماست که ناچار بامر رسول الله ﷺ بایستی تمسک و توسل بجوئیم بقرآن کریم و اهلیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین .

شیخ - این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحق بن طلحة بن عبدالله القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابوهریره باین طریق نقل نموده که **انی قد خلفت فیکم ننتین کتاب الله وسنتی الخ -**

داعی - باز با نقل حدیث یک طرفه از یک فرد طالح متروک ضعیف - و مردود ارباب جرح و تعدیل (از قبیل ذهی و جیحی و امام نسائی و بخاری و ابن عدی و غیرهم) وقت مجلس را گرفتند آقای من نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شمارا قانع نموده که بچنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهانیان علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است که رسول اکرم ﷺ فرمود **کتاب الله و عترتی** نه سنتی چه آنکه کتاب و سنت هر دو مبین میخوانند سنتی که خود محتاج به مبین است نمیتواند مبین قرآن باشد پس عترت عدیل قرآن است که هم مبین قرآن و هم ظاهر کننده سنت رسول الله ﷺ میباشد .

حدیث سفینه و دیگر از دلائل ما در توسل باهلیت رسالت حدیث معتبره سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریباً بحدتواتر نقل نموده اند .

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند از قبیل مسلم بن حجاج در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه و ابن عبدالبر در استیعاب و ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل و ابن اثیر در نهایه

(۱) بدرستی که میگذارم در میان شما دو چیز بزرگوار که کتاب خدا (قرآن مجید) و همت و اهل بیت من اند و این هر دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (کونن) بر من وارد شوند هر کس توسل و تمسک بآن دو بنماید پس بتحقق نجات یافته است و هر کس از آن دو دوری نماید پس بتحقیق هلاک شده است - کسیکه تمسک بآندو نماید هرگز گمراه نخواهد شد .

و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و علامه نورالدین سمهودی در تاریخ المدینه و سید مؤمن شبلنجی در نورالابصار و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و جلال الدین سیوطی در در المنثور و امام تملیبی در تفسیر کشف البیان و طبرانی در اوسط و حاکم در ص ۱۵۱ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودت دوم از موده القری و ابن حجر مکی در ذیل آیه هشتم از صواعق و طبری در تفسیر و تاریخ خود و محمد بن یوسف کنجی در باب ۱۰۰ ص ۲۳۳ کفایت الطالب و دیگران از اعظم علماء شما نقل نموده اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینه نوح من رکبها نجا** و من تخلف عنها هلك (۱) .

و نیز امام محمد بن ادریس شافعی در ابیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده چنانچه علامه فاضل عجیلی در ذخیره المال آن ابیات را باین طریق نقل نموده .

ولما رأیت الناس قد ذهب بهم	و ما اهیهم فی البحر الفی و الجهل
رکت علی اسم الله فی سفن النجا	و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
وامسکت حبل الله وهو ولاؤهم	کما قد امرنا بالتمسک بالحبل
اذا افرقت فی الدین سبعون فرقة	و نیفا علی ماجاء فی واضح النقل
ولم یک فاج منهم غیر فرقة	فقل لی بها یاذا الرجاحة و العقل
افی الفرقة الهلاک آل محمد	ام الفرقة الالاتی نجت منهم قل لی
فان قلت فی الناجین فالقول واحد	وان قلت فی الهلاک حفت عن العدل
اذا کان مولی القوم منهم فانتی	رضیت بهم لازال فی ظلهم ظل
رضیت علیا لی اماماً و نسله	وانت من الباقین فی اوسع الحل (۲)

(۱) جز این نیست که مثل اهلیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسیکه سواد بر او شد نجات یافت و کسیکه دوری از او نمود هلاک گردید .

(۲) چون مردم را فرق در بای جهل و گمراهی دیدم بنام خداوند متعال در کتیبهای نجات که آنها خاندان رسالت و اهلیت خاتم الانبیاء علی الله علیه و آله بودند تمسک چشم و بچراغی که دوستی آن خاندان جلیل است چسبیدم همچنانکه بنا امر شده که بآن چراغ تمسک جوئیم .

اگر خوب توجه بنمائید باین اشعار واضحه و آنهم از امام شافعی پیشوای بزرگ سنت و جماعت می بینید چگونه اقرار مینماید که زکوب باین سفینه و تمسک و توسل باین خانواده طاهره اسباب نجات است زیرا فرقه ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه فقط متمسکین و متمسکین بذیل عنای آل محمدند و بس .

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم ﷺ توسل میجویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال .

مطلب دیگر یاد آمد که اگر بنا بر فرموده شما بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرک میباشد پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا میرفت و استغاثه میکرد تا نتیجه میگرفت .

حافظ - هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه ایست که چنین حرفی را میشنوم متمنی است موردش را بیان فرمائید .

داعی - خلیفه مکرر در مواقع احتیاج توسل باهلیت رسالت و عترت طاهره آنحضرت میجست و بوسیله آنها بسوی خدا میرفت تا نتیجه میگرفت باقتضای مجلس بدو مورد از آن موارد برای نمونه اشاره مینمایم .

۱- ابن حجر مکی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه از تاریخ دمشق نقل مینماید که در سال ۱۷ هجری مکرر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند همگی متأثر و پریشان شدند عمر بن الخطاب گفت هر آینه فردا طلب آب میکنم بوسیله کسیکه حتماً خدا بواسطه او بما آب خواهد داد صبح فردا که شد خلیفه عمر نزد عباس

• زمانیکه دین را بهفتاد و سه فرقه متلاشی نمودند چنانکه در اخبار واضعاً نقل گردیده فقط یکی از آنها حق وباقی بر باطل اند بگویند ای کسیکه اهل خرد و دانشی آبا خاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم در فرقه های باطل میباشد با بافرقه حق اند اگر بگوئی بافرقه حق هستی پس کلام ما و شما یکبیت و اگر بگوئی بافرقه باطله و هلاک شده اند قطعاً از راه مستقیم منحرف شده ای و در نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً بر حق و باحق و در طریق مستقیم اند منهم راضی شدم بآنها و اختیاراً طریقۀ ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پائنده و جاودید بدازد من راضی شدم بامامت علی و اولادهای او (علیهم السلام) که بر حق اند و تو باش در آن فرق باطله تا روزیکه کشف حقیقت شود .

عم اکرم رسول الله ﷺ رفت و گفت اخراج بنا حتی نستلمی الله بك بیرون یا با ما تا بوسیله تو طلب آب نمائیم از خداوند متعال .

جناب عباس فرمود عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم آنگاه فرستاد بنی هاشم را خیر کردند لباس باک پوشیده بوی خوش استعمال نموده در آن حال جناب عباس بیرون آمد در حالتی که علی بن ابی طالب در جلو او و امام حسن بن علی طرف راست و امام حسین بن علی طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش آنگاه فرمود یا عمر احدی را با ما مخلوط نمنا پس بهمین حال رفتند تا بمصلی جناب عباس دست بمناجات برداشت عرض کرد درورد گلارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی بآنچه ما عمل بآن مینمائیم آنگاه عرض کرد

اللهم كما تفضلت علينا في اوله تفضل علينا في آخره (۱)

جابر میگوید هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت و باران بنای باریدن را گذارد هنوز ما بمنزل هاشم نرسیده بودیم مگر از باران تر شدیم .

و نیز از بخاری نقل مینماید که در زمان قحطی عمر بن الخطاب بوسیله عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی مینمود و عرض میکرد **اللهم انا توسل اليك بهم نبينا فاسقنا فيسقون (۲)**

۲ - ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۲۵۶ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقل مینماید خلیفه عمر با جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ باستسقاء رفتند خلیفه عمر در محل استسقاء عرض کرد **اللهم انا نتقرب اليك بهم نبيك و بقية آياته و كبر رجائه فاحفظ اللهم نبيك في عمه فقد دلونا به اليك مستشفعين و مستغفرين (۳)**

حکایات آقا بانی سنن و اجماع خلیفه عمر همان مثل معروف کسه گرم تر از آتش است زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار - عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع

(۱) پروردگارا هم چنانکه تفضل فرمودی بر ما در اول امر پس تفضل بر ما در آخر آن .
(۲) پروردگارا ما توسل میجویم بنو بعموی پیغمبرت که بنا باران دهی پس باران بآنها عطا شه .

(۳) پروردگارا ما توسل میجویم بسوی تو بهم پیغمبرت و باقیمانده از پدرانش و بزرگان از رجال بنی هاشم . پس - حفظ فرما مقام پیغمبرت را در صوی او زیرا که او ما را دلالت نموده بسوی تو که طلب شفاعت و استغفار نمایم از دوگناه با عظمت تو .

قرار میداد بوسیله آنها از خداوند طلب حاجت مینمود مورد اعتراض هم قرار نمیگرفت ولی وقتی ما شیعیان - آن خاندان ظهارت را شفیع قرار میدهیم و با آنها توسل میجوئیم بما اعتراض نموده کافر و مشرک میخوانند ۱۹.

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره بسوی خدای متعال شرک است پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول مشرک بوده .

و اگر آن عمل خلیفه شرک نبوده بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتماً اعمال شیعیان و توسل آنها بآل محمد سلام الله علیهم اجمعین نیز هرگز شرک نخواهد بود .

پس حتماً باید آقایان از این گفتار خودتان بر گردید بلکه استغفار نمائید (که چنین نسبتی را بشیعیان پاک موحد دارید) تا مفضوب غضب حق واقع نشوید .

زیرا جائی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هر چه دعا کنند نتیجه نگیرند مگر بوسیله اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله شما چگونه انتظار دارید که ما بوسیله واسطه و مستقل دعا کنیم و نتیجه بگیریم .

پس آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در تمام ادوار از زمان پیغمبر الی زماننا هذا وسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای آنها استقلال در قضاء حوائج قائل نیستیم مگر آنکه آنها را عباد صالحین و امامان برحق و مقررین در کاه حق تعالی دانسته لذا واسطه بین خود و خدا قرار میدهیم .

و بزرگترین دلیل بر این معنی کتب ادعیه ما میباشد که در تمام ادعیه مأثوره از ائمه معصومین غیر از آنچه عرض کردم بما دستور داده نشده و ما هم غیر از این طریق عملی نشده و نخواهیم نمود .

حافظ - این بیانات شما برخلاف مسموعات ما است .

داعی - مسموعاتتان را بگذارید از مشهورات صحبت بفرمائید آیا هیچ کتب معتبره ادعیه علماء بزرگ شیعه را ملاحظه و مطالعه فرموده اید .

حافظ - دست رسی نداشتم .

داعی - مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده آنگاه ایراد می فرمودید اینک در جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم یکی زاد المعاد تألیف علامه مجلسی قدس سره القدوسی و دیگر هدیه الزائرین تألیف فاضل محدث متبحر معاصر آقای وحاج شیخ عباس قمی دامت برکاته (۱) برای مطالعه محاضر است (هر دو را خدمت) « آقایان گذاردم مورد مطالعه قرار دادند ادعیه توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا » « استقلال برای خاندان رسالت ذکر نشده بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده اند » « آنگاه آقای سید عبدالحی دعای توسل را که علامه مجلسی نقل از محمد بن بابویه قمی » « اعلی الله مقامهم از ائمه طاهرين سلام الله علیهم اجمعین ذکر نموده برای نمونه تا آخر » « قرائت نمودند که مطلعش اینست » .

دعای توسل
اللهم اني اسئلك و اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة
محمد صلى الله عليه وآله يا ابا القاسم يا رسول الله
يا امام الرحمة يا سيدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بك الي
الله و قد مناك بين يدي حاجاتنا يا و جيهنا عند الله اشفع لنا عند الله .
يا الحصن يا امير المؤمنين يا علي بن ابيطالب يا حجة الله على خلقه
يا سيدنا و مولانا انا توجهننا و استشفعنا و توسلنا بك الي الله و قد مناك
بين يدي حاجاتنا يا و جيهنا عند الله اشفع لنا عند الله .

بهین معانی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن بشام ائمه معصومین وارد است منتها در خطاب با آنها یا حجة الله علی خلقه گفته میشود یعنی ای حجت خدا بر خلق خدا یکایک ائمه طاهرين را اسم میبرند و توسل میجویند تا آخر دعا این قسم عموم ائمه را مخاطب قرار میدهند که ای سید و مولای ما توجه و توسل و طلب شفاعت می نمائیم بوسیله شما بسوی خدای تعالی ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت

(۱) در ۲۳ ذیحجه ۱۳۵۹ قمری برحمت ایزدی پیوسته در طرف راست درج تهنه اشرف مدنون کرده رحمة الله علیه .

بنام من (بی آبرو را) نزد خداوند متعال - تا در آخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند .

یا ساداتی وموالی انی توجهت بکم ائمتی وعدتی لیوم ففری وحاجتی الی الله و توسلت بکم الی الله واستشفعت بکم الی الله فاشعوا لی عندالله واستغفرونی من ذنوبی عند الله فانکم وصیلتی الی الله وبجکم و بقر بکم ارجو نجاه من الله فکونوا عندالله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله .

ایشان که دعاها را میخواندند پیوسته بعضی از رجال محترم و اهل ادب سنی ، دست بر دست میزدند و مکرر میگفتند لا اله الا الله سبحان الله چگونه امر ، در او مشبه میکنند ،

(گفتم) از خود آقایان انصاف میخوام در کجای عبارات این دعاها اثری از آثار شرک میباشد .

مگر در همه جا نام مبارک خدای متعال نیست در کدام عبارت از دعا ما آنها را شریک باری تعالی خواندیم چرا تهمت بما میزند ! چرا مسلمانان موحد را غالی و مشرک میخوانید ؟ چرا تخم عداوت و دشمنی در دل مسلمانان پخش میکنید چرا امر را بر مردمان بی خبر مشبه مینمائید تا برادران دینی و ایمانی خود با نظر کفر بنگردند . چه بسیار مردمان عوام بی خبر متعصب از شماها بیچاره شیعیان را میکشند بقتال آنکه کافری را کشته و اهل بهشتند .

مظلماً این قبیل امور در گردن شما علماء میباشد .

چرا تاکنون شنیده نشده که یک نفر شیعه ولو در بیابان تنها باشد و غمی صرف و بیابانی در قتل يك سنّی اقدام نموده باشد .

چون علماء و مبلغین شیعه سم پاشی نمیکند تخم عداوت بین شیعه و سنّی نمیباشند قتل نفس را گناهی بزرگ میدانند .

هر گاه ما به الاختلاف شیعه و سنّی را علماء و منوطاً بیان نموده و آنها را

بحقیقت منزه آشنا نمودیم ولی در ضمن گفتار با آنها فهمانیدیم که سنّی ها برادران مسلمان ما هستند شما جامعه شیعه نباید با آنها با نظر کینه و عداوت بنگردید بلکه باید برادرانه با هم متحد باشید تا پرچم لا اله الا الله را بلند کنیم .

ولی برعکس عملیات علمای متعصب سنّی مارا متأثر مینماید که پیروان ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولاً و فروعاً باهم دارند در همه جا آزاد و برادران مسلمان میخوانند .

اما پیروان علی بن ایطالب و جعفر بن محمد را که عشرت و اهل بیت رسالت اند غالی و مشرک و کافر معرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که از حیث جان و مال در مالک سنّت و جماعت در امان نباشند .

چه بسیار از اهل علم و تقوای شیعه که بقتوای علمای سنّی شهید گردیدند .

ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه بلکه عوام آنها نسبت بعلماء که سهل است بلکه بیک عامی سنّی صادر نکرده .

علماء شما غالباً عموم شیعیان را لعن مینمایند ولی در هیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنن لعنهم الله .

حافظ - بی لطفی میفرمائید کدامیک از اهل علم و تقوای شیعه بقتوای علمای ما کشته شدند که تحریک احساسات میفرمائید و کدامیک از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند .

واعی - اگر بخواهم شرح عملیات علماء و عوام شما را ذکر نمایم نه يك مجلس بلکه ماه ها وقت لازم است ولی برای نمونه و اثبات مرام بیعش اعمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است اشاره مینمایم تا بدانید تحریک احساسات نینمایم بلکه عین حقیقت را میگویم .

اگر شما کتب اکابر علماء متعصب خودتان را دقیقانه مطالعه نمائید مرا کز لعن زامی بینید برای نمونه مطالعه نمائید مجلدات تفسیر امام فخر رازی را که هر کجا فرصت بهستش آمده مانند آنچه ذیل آیه و لایه و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر مینویسد

واما الرافضة لعنهم الله - هؤلاء الرافضة لعنهم الله - اما قول الروافض لعنهم الله
ولی از قلم هیچ يك از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت به عموم برادران اهل تسنن بلکه
بخصوص آنها هم صادر نگردیده .

از جمله فصیح اعمال علماء شما نسبت بمفاخر علم و عمل
شهادت شهید اول
شعبان عمل عجیب وقتوای غریبی است که از درقاضی بزرگ
بفتوای ابن جماعه
شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعه الشافعی)
نسبت بیکی از فقهاء بزرگ شیعه صادر گردیده .

آن قتیّه بزرگ که در زهد و ورع و تقوی و علم و قضاوت سرآمد اهل زمان بوده
و در احاطه بر ابواب فقه چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از احاطه قتیّه او
کتاب (لمعه) میباشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب قتیّه
در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده علماء چهار مذهب حنفی -
مالکی - شافعی - حنبلی - طوق اطاعت او را بر کردن گرفته و از محضر علمش بهره برداری
می نمودند جناب ابو عبد الله محمد بن جمال الدین مکی عاملی رحمه الله بوده .

با آنکه در اثر فشار سنیها جناب ایشان بسیار قتیّه می نموده و علنی اظهار تشیع
نمی نموده مع ذلك قاضی بزرگ شام عباد بن الجماعه نسبت بآن عالم ربانی حسادت ورزیدم در
نزد والی شام (بیدمر) از آن جناب سعایت نموده و بتهمت رخص و تشیع چنین عالم قتیّه را
گرفتار نمود بعد از یکسال که در زندان غذا بشش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال
۷۸۹ هجری بفتوای آن دو قاضی بزرگ سنّی (ابن الجماعه) و (برهان الدین)
اول آن جناب را بشمشیر کشتند بعد بدش را بدار زدند پس از آن بتحریرک آنها بنام
اینسکه رافضی مشرکی بالای دار است عوام مردم بدش را در بالای دار سنگسار نموده
آنسکه بدش را از دار فرود آورده آتش زده و خاکسترش را بر باد دادند (۱).

(۱) از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اثبات وقایع تاریخی را نموده پیش آمدی است
که ذیلا بنحو اختصار نقل مینمایم .

در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱ هجری که از زیارت مسجد اقصی (بیت المقدس) مراجعت
و طازم دستق بودم اول شب جبهه آواه فریضه بسجده جامع میان در شرق اردن (که بسیار مسجدی
زیبا میباشد) وارد جامعه مسلمانان اهل تسنن نماز مغرب را بخانه داده بعضی خارج و بعضی

از جمله علماء و مفاخر فقهاء شیعه در شامات در قرن دهم هجری

شهادت شهید ثانی
بسعایت قاضی صیدا

احمد عاملی قدس الله اسراره بوده است که در علم و فضل

هم بادا، نوافل مشغول بودند داعی هم بکوشه مسجد رفته بادا، فریضه مغرب و عشا مشغول پس
از فراغت فریضه و نوافل متوجه شدیم که بعضی از آنها بداعی سخت قهینا کند مخصوصاً عالی
در بالای سکوب مرکز قرائت قرآن با چند نظری اشتغال بقرائت داشته و شدیداً ناظر بحال
داعی بودند پس از خانه تقیبات از مسجد خارج و بگاراژ رفته منتظر حرکت اتومبیل بودیم پس از
صرف فدا صدای مؤذن مسجد که اعلام نماز عشا را میداد داعی را متوجه ساخت که اگر حرکت
نمودیم ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید و توفیقی برای اداء نوافل شب فراهم نیاید
خوب است الحال که فراغت هست برویم مسجدا، نوافل نموده باخیال آسوده حاضر حرکت ناخیم
پس از تجدید وضو مسجد رفتیم از درب بزرگ عمومی وارد شدیم از درب گوشه غربی آخر شستان
بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده و در کنار یکی از ستونها بزرگ که جای خلوتی
بود بادا، نوافل مشغول شدیم .

دبیم آن عالی که ساعتی قبل بقرائت مشغول و بداعی بد نظر بود جمعیت را بعد از فراغ
از نماز جمع کرده و در وسط آنها ایستاده در اطراف شرك و مشرك صحبت مینماید تا بعد از
مقدمائی رفته سخن را کشاید بچایم که با کمال حدت و شدت کت شما مسلمانان مستولید روز
قیامت باید جواب دهید برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند آنها را بسجده راه ندیده
ساعتی قبل يك مشرك بت پرست نجس بسجده آمد و در حضور هه شما سجده به بت نموده شما
اورا ترد نمودید من مشغول قرائت بودم شما مرده بودید چرا نیاید ازاله نجاست شرك از مسجد
بنمایید و رافضی مشرك بت پرست را دفع نموده یا بقتل برسانید چه آنکه مشرك در مسجد
مسلمانان اگر بت پرستی کرد قتلش واجب است چنان با حرارت خطابه و تحریک احساسات مردم
بی خیر را نمود که اگر من حاضر دو آن محل بودم قطعاً کشته می شدم .

بعد از آنم خطابه نصف جمعیت، مدله که از درب آخر شستان بیرون بروند داعی در نیاز
و تر بودم نشستم که جلب نظر آنها شود ولی وقتاً چششان بداعی افتاد چنان در حال حمله
اطرافم را گرفته و با مشرتك یا آزارم میدادند که حساب نداشت پیوسته خطاب مینمودند قم
یا مشرك اخراج یا مشرك از حیات بکلی مأیوس بودم تا موقع تشهه که گفتم اشهدان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان معصدا عبده و رسوله اختلاف میان آنها افتاد بهم میگفتند
چگونه مفرکی است که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء میدهد و سته ای میگفتند
ما نیما ایم قاضی میگفت رافضی و مشرك است و البته قاضی غلط نمی گفت آنها هر اختلاف و
گفتگو بودند که داعی سلام نماز داده جانی گرفته با قوت قلبی جهت دفاع آسمانه و با نطق
و خطابه مفضلی که اینک مجال بیانش نیست (بلسان عربی) آنها را مجاب و متغلوب و دوست
خود نموده و آن قاضی بدجنس از خدا بی خیر را مرد مرموز مفرنی نموده که میخواهد از جبهه
تفرقه وجدائی مسلمانان وسیله قهر و غلبه بیگانگان ستکار را بر مسلمانان آماده و مهیا نسازد
خلاصه از داعی مفر خواهی نموده حتی تقاضای بدیرالی از داعی را جدا نمودند که بپنر آنسکه مازم
حرکت هستم تودیع و حرکت نمودم .

این يك نمونه ای بود از صدها عملیات علماء اهل تسنن که در اشتباه کاری امر را بر عوام بیچاره
داود نشان دادند که باعث قتل و اعدام مسلمانان مظلوم میباشد .

و زهد و ورع و تقوی مشار بالبنان دوست و دشمن و در شامات شهرتی بسزا داشت با آنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی مینمود و زیاده از دوست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیادگار گذارد .

با عزلتی که از مردم داشت معذک علماء آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیک حسدشان بجوش آمد مخصوصاً قاضی بزرگ صیدا سعایت نامه‌ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که **انه قد وجد بلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعه (۱)** .

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول ببردند در مسجد الحرام آنجناب را گرفتند چهل روز در مگه او را زندانی نمودند آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقر سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را بریدند بدنتش را در دریا افکنده و سرش را برای سلطان بردند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید و قضاوت عادلانه نمائید آیا در هیچ تاریخی خواننده یا شنیده‌اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیک عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بچرم آنکه چون از مذهب جعفری بر کنار است او را قتل رسانیده باشند - شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که **اله خارج عن المذاهب الاربعه ۱۱۹**

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) سرپیچی نمود کافر و قتلش واجب است .

آیا مذهبی را که بعد از قرن‌ها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول اکرم ﷺ موزد توجه بوده کفر آور و مطیعین آن مهدور الدم باشند ۱۲ .

(۱) بتحقیق ثابت آمده که در بلاد شام مرد بدعت گذاری پیدا شده که از چهار مذهب خارج و بر کنار است . ۱۱ .

شما را بخدا (ابوحنیفه یا مالک بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا ﷺ بوده و اصول و فروع مذهب خود را از آنحضرت بی واسطه اخذ نموده اند

حافظ - احدی چنین ادعائی ننموده که ائمه اربعه بشرافت درک مصاحبت آن حضرت رسیده باشند .

داعی - آیا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه درک مصاحبت رسول خدا را نموده و باب علم آنحضرت بوده یا نه ؟

حافظ - بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است .

داعی - پس روی این فاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابیطالب علیه السلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آنحضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدرخانه علی برود واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سر پیچی از مذهب جعفری که عین مذهب تجلی است نظر باینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف نقلین وحدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد چنانچه قبلاً اشاراتی بآنها شد (۱) که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره تمرّد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساک بجبل المتین است .

مع ذلك چنین اعمالی از طرف علماء شیعه نسبت بجاهلی از جهال اهل تسنن صادر نگردیده تا چه رسد نسبت بعلماء آنها پیوسته بجامعه شیعه گفته ایم که اهل تسنن برادران مسلمان ما هستند باید باهم متحد و متفق باشیم .

ولی برخلاف علماء شاپیوسته شیعیان مؤمن موحّد بیاک و پیروان اهل بیت رسالت

(۱) مراجعه شود به ص ۲۲۴ و ۲۲۶ همین کتاب .

را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرک میخوانند و بجرم اینکه چرا تقلید یسکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه - مالک بن انس - محمد بن ادریس - و احمد بن حنبل) نمی نمایند مشرک و کافر و رافضی باشند - (و حال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانیکه پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آنحضرت مینمایند قطعاً اهل نجات میباشند .

بهمین فتاوی بی جا و گفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند از قتل و غارت و هتک حرمت نوامیس آنها .

حافظ - از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب **اشاره باعمال ننگین** و دروغ که ابدأ در عالم وقوع پیدا نموده تحریک احساسات **تراکمه و خوارزمیان** و از بکان و افاغنه با فرمائید .

ایرانیان داعی - اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان آنها درمجه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی بیرادران مسلمانان خود بد هم گذشته از آنچه من باب نمونه عملیات قضات و علماء اهل تسنن را با فقهاء بزرگ شیعه برض رسانیدم . اگر بتاریخ حالات تراکمه و خوارزمیان و ازبکیان و افاغنه و حملات مکرر آنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجانب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعه شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده و گاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یک مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده و اطراف آنرا مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفت و انسانیت و اسلامیت خود داری نموده و بعد از قتل و غارت و آتش زدن اموال بیچارگان شیعه و هتک حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری را باسارت برده و مانند اسرای کفار در بازار جهان فروش رسانیدند .

چنانچه ارباب تواریخ مینویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته مانند غلامان کفار بلکه بدتر با آنها بستختی معامله و رفتار مینمودند این نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار میدادند .

حافظ - این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوی ارباب مذاهب نداشته .
تجاوزات خان خویه بایران
و فتاوی علمای اهل سنت
و قتل و غارت شیعیان
داعی - نه چنین است این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتک نوامیس در اثر فتاوی علمای و قضاوت اهل تسنن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائله خراسان و فتنه سالار بودند فرصتی بدست امیرخوارزم محمد امین خان ازبک معروف بنخان خویه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمر و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را باسارت برد .

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خویه و سرکوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیر نظام صدراعظم مقتدر مدبر ایران اول از در استمالت درآمدند .
مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (الله باشی) متخلص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خویه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست .

شاهد عرض آنست که وقتی مرحوم هدایت بملاقات خان خویه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران بهر یک از ممالک خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت باز آیند الا در حدود بلاد شما که بستگان شما بقتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفارساعی و اقسام خوارینا با آنها بنمایند .

و حال آنکه همگی مسلمان و اهل یک قبله و یک کتاب (قرآن مجید) و یک پیغمبر

و معتقد بیک خدا هستند چرا چنین رفتار میکنند در جواب گفت از حیث سیاست ما تقصیری نداریم ولی از حیث مذهب علماء و مقتیان و قضات بخارا و خوارزم فتوی میدهند و میگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و تهب و اسر کفار لازم و واجب است.

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً در تاریخ روضة الصقای ناصری و سفارنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است.

و نیز در زمانیکه عبدالله خان ازبک شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح مفصلی بعبدالله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا در مقام قتل و غارت و هتک حرمت

فتاوی علمای اهل سنت بقتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک بخراسان

کونند کان لاله الا الله محمد رسول الله و بیرون قرآن و عترت رسول الله ﷺ برآمده اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورد.

عبدالله خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در نسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی ازبک ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون و مال و حرمت آنها بر مسلمین مباح است.

و اگر بخواهیم فقط شرح عملیات افغانه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصاً در دوره زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملک و عبدالؤمن خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهایی که از خوام و عوام حتی اطفال

رفتار امراء افغانه با شیعیان افغانستان

بیگناه آنها نمودند ذکر نمایم خجالت آور و از حوصله مجلس خارج است گمان میکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افغانه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری و سکونت اختیار نمودند.

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست تراث آتیه داده اند.

که از جمله آن وقایع دلسوز واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روز جمعه عاشورای آن سال شیعیان قندهار در امام بارهها (حسینیهها) جمع و سرگرم عزاداری برای عترت طاهره و ذراری پاک یغیمر و سبط اعظم رسول الله ﷺ بودند.

دفعه بی خبر سنیهای متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره و جمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را بشجیع ترین وضعی قتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند.

سالها گذشت که شیعیان با ذلت و حقارت زندگی می نمودند و آزادی عمل نداشتند حتی روزهای عاشورا دوسه نفری در تبه سردابها برای ربانته رسول الله و مقتولین و مظلومین وقعه کر بلا عزاداری می نمودند.

من میتوانم در این مجلس از طرف خود و عموم علماء و وعاظ و مبلغین بلکه جامعه شیعیان از اعلیحضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و رسیدن بمقام سلطنت افغانستان ففاق سنی و شیعه را از میان برداشتند و آزادی کامل بهمه دادند که بی چاره شیعیان موحد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی خانمان و فراری بودن روی آسایش و آزادی پیچود دیدند خداوند او را از گزند زمانه و شر تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد.

گفتار از امیر امان الله خان

اذا فراریکه میشنوم دولت استعماری انگلستان برای دفع این پادشاه مهربان تحریکات

عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی و شیعه) لازم است که برای حفظ و نگهداری چنین سلطان جوان بخت فهمیده و مهربان وطن دوست و اسلام خواه در مقابل بیگانگان کوشا باشند و تحریکات آنها را بلا اثر گردانند (۱)

آقایان بتاریخ ناظر شوید به بینید در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی و شیعه بتحریک بیگانگان چه خونها ریخته شد و چه علمای با فضل و تقوی و مؤمنین پاک دامن قربانی هوسبازی های جهال شدند .

یکی از صحنه های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان (اکبر آباده آگره است) که در همین سفر وقتی با نجا رفتم خدایمیداند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصب مخصوصاً وقتی مشرف شدم بزیمارت قبر قبیله اهل بیت طهارت عالم با ورع و تقوی نابغه دهر پاره تن رسول الله ﷺ قاضی سید نورالله شوشتری قدس الله تربته که یکی از قربانیهای متعصب و عناد ملت اسلامی بوده که در سال ۱۰۱۹ هجری در اثر سماعت علمای بزرگ آن زمان بتهمت رفض و تشیع با امر جهانگیر مغول پادشاه متعصب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شریعت شهادت نوشید .

خود میدانید الی الحال قبر آن سید بزرگوار و عالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه در آگره میباشد .

و روی سنگ قبرش (که از مرمر است) دیدم با سنگ سیاه نقش شده است .

ظالمی اطفاء نور الله کرد قره العین نبی را سر برید

سال قتلش حضرت ضامن علی گفت نورالله سید شد شهید ۱۰۱۹

حافظ - شما بی جهت ما را مورد حمله قرار میدهید البته از زیاده رویها و افراط کاری های جهال و عوام و عملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمک یار میشود و آنها را تحریک بر این اعمال مینماید .

(۱) متأسفانه تحریکات بیگانگان مابقت کار خود را نمود با ایجاد انقلابهای داخلی اسباب سقوط آن پادشاه قتل و غمگندار با تعداد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند .

داعی - چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل و نهب و هتک نوامیس باید بشود .

حافظ - روزی هزاران نفر در مقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست چرا علماء آنها را منع نمی نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاک گذارند سجده نموده مرده پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاک داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جنابعالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحد مینخوانید .

« در موقعی که ما مشغول و سر گرم سخن بودیم آقای شیخ عبد السلام قتیبه ، « حنفی کتاب هدیه الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود ، « مثل آنکه میگردد راه ابراری پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید ، « ایشان سر بلند نموده و با یک حمله جدی مانند کسی که وسیله مهمتی تهیه نموده رو ، « بداعی فرمودند ، «

اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تهیه
وسیله برای حمله و دفاع
از آن

شیخ - بسم الله ببینید در همینجا (اشاره بکتاب) علماء و پیشوایان شما دستور میدهند که زو اروقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد دور کعت نماز زیارت بخوانند مگر در نه از قصد قربت شرط نیست پس نماز زیارت یعنی چه آیا نماز برای امام خواندن شرک نیست همین اعمال زو ار که رو به قبر امام میایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرک آنها میباشد شما در این جا چه جواب دارید این سند صحیح ثابت و کتاب معتبر خودتان است .

داعی - چون وقت گذشته آقایان کسل و ناراحت میشوند چنانچه موافقت فرمائید جواب بیانات شما و جناب آقای حافظ بماند فرادش .

« تمام اهل مجلس (سنی و شیعه) بصدآ آمدند که امکان ندارد ما از اینجا نمیرویم « تا جواب جناب شیخ صاحب دادم شود و معنای مرده پرستی واضح گردد ابدأ کسالت « و ناراحتی نداریم « .

« باخنده و تبسم رو بجناب حافظ نموده گفتم چون حرارت جناب شیخ بسیار «
 قوی است و حریت بزرگی تهیه فرمودند ایا اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بندهم «
 بعد جواب جنابعالی را عرض نمایم « .

حافظ - فرمائید ما هم برای استماع حاضر هستیم .

داعی - جناب شیخ واقفانه جوئیهای بچه گانه مینمائید آیا شما زیارت رفته اید
 و عملیات زور را از تزویج مشاهده نموده اید .

شیخ - خیر حقیر نرفته و ندیده ام .

داعی - پس از کجای فرمائید زور نماز رو بفرامام علیه السلام میخوانند که این نماز
 و زیارت را علامت شرک برای شیعیان مؤمن موحد قرار داده اید .

شیخ - از روی همین کتاب دعای شما که مینوسد نماز زیارت برای
 امام بخوانید .

داعی - مرحمت نمائید به بینم چگونه نوشته شده است (وقتی کتاب را دادند دیدم

تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام است) .

داعی - عجب حسن تصادفی که حربه بر ندهای خودتان علیه خود تهیه فرمودید
 از آنجائیکه خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل و اسباب کمک و یاری ما را
 فراهم میفرماید .

اولاً خوبست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است از هر قسمت آن
 بجای باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم تا برسیم موضوع نماز مورد بحث
 شما تا آقایان حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرک ملاحظه
 نمودند یادآور شوند .

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید
 اشتباه کرده اید؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است ندیده و ارسی نموده حمله مینمائید
 از همین جا آقایان حاضر در مجلس بهمینند که سایر ایرادات آقایان هم مثل همین ایراد
 تار عنکبوتی ایجاد شبهه است .

ملاحظه فرمائید دستور اینست که زائر مولانا امیرالمؤمنین چون
 به خندق کوفه رسید بایستد و بگوید .

الله اکبر الله اکبر اهل الکبریاة والمجد والعظمة الله اکبر اهل التکبیر و
 التقدیس و التسیب والالاء الله اکبر مما أخاف واحذر الله اکبر عمادی و
 علیه أتوکل الله اکبر رجائی والیه انیب الخ .

چون بدر دروازه نجف رسید بگوید :

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الخ .

چون بدر صحن مطهر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید .

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمداً عبده و رسوله
 جاء بالحق من عند الله و اشهد ان علیاً عبداً لله و اخو رسول الله اکبر الله اکبر الله
 اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایته و توفیقه
 لعادنا الیه من سبیل الخ .

چون بر در حرم و بقعة مبارک رسید بگوید :

أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ .

بعد از آنکه باذن و اجازه خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين زائر وارد حرم مطهر شد
 زیارت مختلفه که مشتمل است بر سلام بر پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام
 میخواند بعد از فراغت از زیارت دستور دارد شش رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیه برای
 امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیه برای آدم ابوالبشر و نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله
 و علیهما السلام که در جوار قبر آنحضرت مدفون اند .

نماز زیارت و دعای
 بعد از نماز

آیا نماز هدیه شرک است آیا نماز هدیه برای والدین و ارواح
 مؤمنین دستور ندارم پس تمام این دستاورد شرکست !!!

اگر زائر دور رکعت نماز هدیه برای امیرالمؤمنین بجای آورد

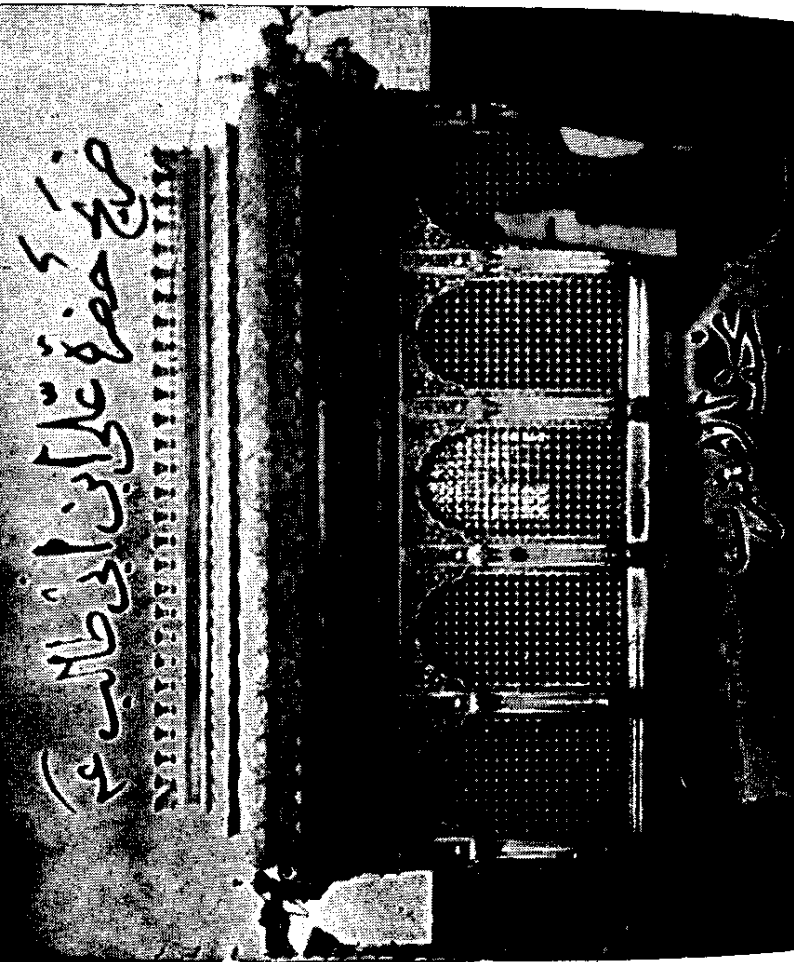
قریبی الله تعالی آیا شرکست؟

لازمه انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بیدار دوست میرود هدیه‌ای برای او ببرد کما آنکه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جمله از کتب اخبار فریقین بایی هست در ثواب هدیه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و می‌داند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده .

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربه‌ای الله آنکه ثوابش را هدیه کند بروح پرفتوح آنحضرت آیا این عمل بنظر شما شرک است !! جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تا بجواب شبیه خود نائل آید اگر خوانده بودید قطعاً ایراد نمیگرفتید . با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینک دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیده انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرک و در همه احوال خدا را فراموش نمیکنیم .

علی عَلَيْهِ السَّلَام را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میباشد . دستور دعا اینست که بعد از فراغت از نماز در بالای سر آنحضرت (بر خلاف آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبله میخوانند) رو بقبله در حالتی که قبر مبارک در دست چپ واقع است این دعا را بخواند .

اللهم اني صليت هاتين الركعتين هدية مني الي سیدی ومولای وليک و اخی رسولک امیر المؤمنین وصید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه وعلی اله اللهم فصل علی محمد و آل محمد و ثقلها منی واجزنی علی ذلک جزاء المحسنین اللهم لك صلیت ولك رکعت ولك منجدة وحدک لاشریک لك لانه لا تجوز الصلوة والرکوع والمجود الا لك لانک انت الله لا اله الا انت ما حصل معنی آنکه پروردگارا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم بسوی سید و مولای خود .



شکل (۱۵)



شکل (۱۶)

ولی* تو و برادر رسول تو امیرالمؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب پروردگارا رحمت خود را بفرست بر محمد و آل محمد و قبول نما این دو رکعت نماز را از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بمن مرحمت فرما پروردگارا برای تو نماز خواندم و برای تو رکوع و سجود نمودم توئی خدای واحد که شریک نداری برای آنکه جائز نیست نماز و رکوع و سجود مگر برای تو چه آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو (شکل)

(۱۵) و (۱۶).

شما را بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اولین قدمش بخاک نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و او را بعظمت و وحدانیت یاد نماید و علی علیه السلام را عبد صالح و برادر و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرک است!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیت خدا دادن شرک است تمنا میکنم طریقه توحید را بما یاد دهید تا از طریقه خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقه شما گردیم.

شیخ - عجبا شما نمی بینید در این جا نوشته عتبه را بیوس وارد حرم شو . بهمین سبب است که ما شنیدیم ایم زوار پر در حرم های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرک بخدا نیست که سجده بنمایند غیر او را .

داعی - من اگر جای جنابعالی بودم بعد از اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عجب از شماست که باز هم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنوندهای را بخندم میآورد (خنده شدید حضار).

بوسیدن آستانه قیاب و آستانه مقدسه ائمه معصومین شریک نمی باشد .
ناچارم باز هم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه

و آئمه شریک نیست و جناب عالی هم مطلقه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید
جائیکه در حضور خود ما عبارت را این قسم از روی کتاب بخوانید و حرف نمائید نمیدانم وقتی
تنها در مقابل عوام بی خبر فرار میگیرید چه تهمتاً بما میزید .

دستوری که در این کتاب بوسایر کتب ادعیه و مزار رسیده اینست که ملاحظه میفرمائید
زائر برای اظهار ادب عتبه را بوسد نه آنکه سجده بنماید .

اولاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده نمودید . ثانیاً شما در کجا
دیدهاید از قرآن مجید و اخبار و احادیث که منع از بوسیدن عتبه در گاه بیغمبر یا امامی
شده باشد و یا بوسیدن را علامت شریک قرار داده باشند .

پس وقتی جواب منطقی یا مسکمی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع
نکنید .

و اما اینکه فرمودید شنیدم زوار سجده میکنند کاملاً دروغ است دروغ
شاخدار .

بسی فرق است دیدن تا شنیدن شنیدن کی بود مانند دیدن
مگر خداوند متعال در آیه ۶ از سوره ۴۹ (حجرات) نمی فرماید ان جاکم
فاسق نبأ فقیهینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین (۱) .

مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت
و خجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود
داده بروید از نزدیک به بینید آنگاه ایراد و اشکال نمائید .

چنانچه وقتی داعی بقر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتیم و طرز اعمال
عوام را نسبت بان قیرها (بمراتب اشد از آنچه شما تهمت بشیعیان زدید) دیدیم هیچگاه
در مجلس و محفل و آگونی نمودم .

(۱) هرگاه فاسق خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تا تحقیق کنید مبادا بسمن چیزی فاسقی
از نادانی بومی رنجی رساید و پشیمان گردید .

خدای بزرگ شاهد است روزی که بقر ابوحنیفه در معظم رقتن جماعتی از برادران
اهل تسنن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخاک میافتادند
چون نظر کینه و عداوت نداشتیم و دلیلی بر حرمت عمل ندیدیم تا این ساعت مورد نقل
قرار ندادم چون دیدم از روی محبت رفتار می نمایند نه از روی عبودیت .

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده
و نمی کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملاً تهمت و افتراء و دروغ
محض است .

در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخاک افتادن و صورت و پیشانی
بر زمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی ندارد چه آنکه تعظیماً و تکریماً در مقابل
شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریک برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی
زمین افتادن و صورت روی خاک گذاردن ابدأ شریک نمیشد بلکه کثرت و شدت علاقه
بمحبوب موجب تعظیم و صورت روی خاک مالیدن و بوسیدن میشود .

شیخ - چگونه ممکن است روی خاک افتاده و پیشانی بر زمین گذارند و
سجده نباشد .

داعی - تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیت است و نیت امر قلبی است
و عالم قلوب و نیات قلبی خدای تعالی میباشد ظاهراً می بینیم فردی یا افرادی بحال
سجده روی زمین افتاده (و البته بیچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته
نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیت باشد) ولی چون از نیت قلب ارخبر
نداریم نمی توانیم حمل بسجده نمائیم مگر در اوقات سجده مخصوص که معلوم است ظاهرش
را سجده می نامیم .

پس بطرز سجده بعنوان تعظیم و تکریم (نه نیت
بخاک افتادن و سجده نمودن
برادران - یوسف را
سجده) روی خاک افتادن کفر و شریک نیست
چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین

سجده ای را نمودند و دو پیغمبر حاضر (یعقوب و یوسف) منمشان نمودند بصراحت آیه ۱۰۱

سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خیر میدهد و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجداً و قال یا ابت هذا تأویل رویای من قبل قدحملها ربی حقا (۱).

مگر در چند جای قرآن کریم خبر از سجده نمودن ملائکه بآدم ابوالبشر نمیدهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیت عبودیت) روی خاک افتادن شرک باشد بایستی برادران یوسف و ملائکه مفرین همگی مشرک بوده باشند فقط ابلیس لعین موحد بود که ترک سجده نمود ۱۱۹ و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحد و خدا پرست بودند.

تمنّاً میکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسموعات بی اساس را که اموها و بقایای خوارج و نواصب و متعصبین نقل نموده اند در چنین مجلس با عظمتی که مخصوص گفتار حق و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تضييع وقت گردد و مشت خود را باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه از این قبیل است.

جواب - لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد.

بقاء روح بعد از
فنائی جسم
خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمق و تفکر سخن بگوئید نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس و خیال شما که میفرمائید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت میطلبند مگر خدای نکرده با اهل ماده و طبیعت هم عقیده میباشید که بچیات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند اذامات فات - که خداوند در آیه ۳۹ سوره ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنها را نقل میفرماید که گویند ان هی الاحیانا الدنیا نموت و

(۱) پدر و مادر را بر نهت بنشانند آنگاه افتادند و او را سجده نموده در آن حال یوسف گفت بابا اینست تمییر خواهری که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (و آن خوابی است که در اول همین سوره خبر میدهد که یوسف پسر هرشکر در خواب دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده میکردند و حضرت یعقوب تمییر نمود که بزودی به مقام بزرگی خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تو را تعظیم مینمایند.)

نحیا و ما نحن ببعوثین (۱).

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابتة الهیین عقیده بچیات بعدالموت است آدمی که بمیزد بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کار میافتد ولی روح و نفس غلظه اش باقی و پایدار و بر آبدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتها لطیف تر در عالم برزخ زنده متمتع و یا معذب خواهد بود.

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متمتع بنعم الهی و سرور و شادمانی یاداش خود میباشند چنانچه صریحاً در آیه ۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و یتبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف علیهم ولا هم یحزنون (۲).
آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احياء علاوه بر آنکه صریحاً میفرماید احياء عند ربهم یرزقون . یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند.

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائیکه دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی کوشهای ما را گرفته صدای آنها را نمیشنویم.

اشکال بیقای روح
و جواب آن
(جوان متجددی از اهل تسنن بنام داود پوری که در زاویه) (مجلس مستمع کلمات بود با اجازه ایجاد شبهه ای بنام سؤال) (نمود باین عبارت)

داود پوری - قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی

(۱) زندگی جز این چند روزه حیوة دنیا بیش نیست که زنده شده و خواهیم مرد و هرگز دیگر از خاک برانگیخت نخواهیم شد!
(۲) البته پندار که شهیدان راه خدا مردگانند بلکه زنده بچیات ایمنی شدند و در نزد خدا متمتع و روزی داده میشوند در حالتیکه فضل و رحمتی که از خداوند همیشان گردیده شادمانند و بآن مؤمنان که هنوز با آنها نه پیوسته اند و بعد در پی آن ها خواهند شناخت مزده دهند که از مردن هیچ ترسند و محزون نباشند.

جور نیاید البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت بقوهٔ مرموزی که نامش را روح می‌گذاشتند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلائی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبهٔ این نوع عقاید پوسیده زده شده مخصوصاً در بلاد مهمهٔ اروپا که مهد ترقیات علمیه میباشد دانشمندی مانند (داروین انگلیسی) و (بختر آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده بوجود روح و بقای آنرا ظاهر نمودند.

داعی - عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلائی بقول شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه گری نموده.

ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم

یعنی زمانی که ذیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو وامثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل بماده و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند بغیر از (ماتیر) یعنی ماده و مادیات که یکی از حواسٔ خمسۀ ادراک کرد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع مواد است.

بهین جهت مشهور گردیدند بطبیعی و مادی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز بنام کمونیست در عالم جلوه گری مینمایند).

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت و شعور است در میان آن فرقهٔ کوتاه نظر ظاهر گردیده.

و علماء و فلاسفه الهی در هر دوره ای از ادوار جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند ولی چون نامی از اروپا و عقاید داروین و بختر بریدند ناچارم بشما آقایان متجددین برادرانه نصیحت نموده یاد آور شوم که لازمهٔ علم و عقل و منطق اینست که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید.

اگر فلسفهٔ داروین (که فرضیات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنگاه قضاوت عاقلانه نموده انتخاب احسن نمائید.

چون سلطه و سلطنت اروپائیا علماً و عملاً بر شماها زیاد شده لذا وقتی کتابی از داروین و بختر یا امثال آنها بدستان میآید در نظر شما با اُبّهت و عظمت مینماید و خیال میکنید واقعا سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام فلاسفهٔ اروپا است و حال آنکه اینطور نیست (تازه اگر هم باشد ارزش علمی ندارد).

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفهٔ داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای (کامیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا میباشد و سالها در معرفت النفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیو دان لاناور) یعنی (خدا در طبیعت).

و مجلدات (مرگ و اسرار آن) که علمای ایرانی و مصری آنها را ترجمه فارسی و عربی نموده اند.

در آن کتب مفصلاً در اطراف مرگ قلم فرسائی نموده و صریحاً گوید مرگ حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرگ عبارت است از نقل و انتقال از عالمی بعالم دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت لطیفتری میرود چه آنکه روح (مایهٔ حیات) ابداً فنا ندارد بلکه باقی و پابدار است. و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر از این بدن است و خود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلو گیری مینماید اشتهی.

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و

(دکارت) فیلسوف شهر فرانسوی و غیر هم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمیباشد بسیارند دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار مینمایند نه بوجود داروین و بختر طبیعی مادی.

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غریبها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجه نمائید اقلاً منحصرأ کتابهای داروین انگلیسی و بختر آلمانی را نتوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه و دانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید. ثانیاً عقاید هر دو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتی که بر آن کتابها نوشته شده بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمائید.

چنانچه از روی انصاف و با دیده علم و عقل و منطق کتب قرئین (الهی و طبیعی) را مطالعه نمائید بالطبع و یقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی‌میرد و مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی علاوه بر جنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا و چشم بینا میباشند.

چنانچه در زیارت حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام وارد است **اشهد انک تسمع کلامی و ترد جوابی** یعنی شهادت میدهم که تو کلام مرا میشنوی و جواب مرا میدهی.

آیا خطبه ۸۳ نهج البلاغه را نتوانند آید آنجائیکه عترت طاهره رسول اکرم **وَاللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَللهُ يَمُوتُ مِنْ مَمَاتٍ مَنَا وَلَيْسَ بِمِيتٍ وَبِیَلٰی مِنْ بَلٰی مَنَا وَلَيْسَ بِیَالٍ** یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیین بگیری (یعنی فرموده اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت مرده نیست و از ما هر که بظاهر بیوسد (در حقیقت) بیوسیده نیست)

یعنی بیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم چنانچه ابن ابی الحدید و

میشمی و شیخ محمد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران در حقیقت مرده نیستند.

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور ائمه معصومین از عترت رسالت میایستیم مقابل قبور اموات نمی‌ایستیم و با مرده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء و زندهگان ایستاده‌ایم و با زندهگان حرف میزنیم پس ما مرده پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح و جسم آنها را زنده نگاه میدارد.

آیا شما حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و یا حضرت سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیهما السلام و شهداء بدر و حنین و احد و کربلا را فدائی های دین و جان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خانمان سوز قریش و بنی امیه و یزیدیان (که منتها درجه فمالتیستان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را در راه دین مقدس اسلام و کلمه طیبه **لا اله الا الله** فدا نمودند.

همانطوریکه قیام سحابه رسول الله و جانبازهای شهداء بدر و احد و حنین سبب برطرف شدن شرك و کفر و اعلاء کلمه لاله الا الله گردید قیام و جان بازی حضرت ابا عبدالله الحسین **علیه السلام** برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید.

اگر قیام آنحضرت نبود یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریات باطن و عقاید فاسده خود را در جامعه مسلمان لباس عمل میپوشانید.

دفاع مخالفین از خلافت معاویه شیخ - خلیلی از شما تعجب است که خلیفه المسلمین یزید بن معاویه را کافر و فاسد بخوانید و یزید و کفر آنها و جواب آن حال آنکه نمیدانید یزید را خلیفه امیر المؤمنین

و خال المؤمنین معاویه بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود و معاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطّاب و خلیفه ثالث عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین در شامات منصوب نمودند و مردم بطیب خاطر روی لیاقت و قابلیت که داشتند آنها را بتمام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفه المسلمین میدید علاوه بر آنکه اهلانی بتمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلاف پذیرفتند امانت یزرگی است

بخلغای قبل که مقام امارت و حقیقهٔ خلافت آنها را تصویب نمودند. ۱۴.
فقط از ایشان يك زلّه و خطا و تزلزل و لایمی صادر شد که در دوره خلافت ایشان ریحانهٔ رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود فلذا توبه نمودند خداوند غفور هم از او گذشت چنانچه امام غزالی و دمیری مشروحاً این مطلب را در کتب خود آورده و پاکی و طهارت خلیفه یزید را ثابت نموده‌اند!

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که درجهٔ تعصب جنابعالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.

و اما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحه بر امارت آنها گذاردند پس حقاً مسلمانان باید کور کورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی از براهین ما که میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد تا دچار این اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید نموده اند - آنها هم مانند شما که تمصبستان بر علم و عقلمان غالب آمده و الا هیچ انسان عاقلی نمیآید وکیل مدافع یزید پلید گردد! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط يك زلّه و خطا از او صادر شده و آن شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بوده - اولاً آنکه شهادت پارهٔ تن رسول الله بدون تقصیر بافتقاد نقرصنیر و کبیر و اسارت نوا میس بزرگ اسلام دختر آن رسول خدا ﷺ بر ملا مانند اسراء روم و فرنگ زلّه و خطا نبوده بلکه از کناهان کبیره بوده است ثانیاً عملیات زشت و کفریات او اختصاص بشهادت آنحضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای اثبات کفر و ارتداد او موجود است.

فواب - قبله صاحب تمنا مینمائیم اگر دلایل واضحی بر کفر و ارتداد یزید هست در دسترس ما بگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

دلایل بر کفر و ارتداد یزید

داعی - دلایل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است چنانچه در کلمات خود پیوسته نظماً و ثراً کفریات باطنی را ظاهر میساخت مخصوصاً در اشعار خمیره اش دلایل واضحی بدست

است که گفته:

شمیة کرم بر جها فمردنها **فمشرقها الساقی ومغربها فمی**
فان حرمت یوما علی دین احمد **فخذها علی دین المسیح بن مریم**

خلاصهٔ معنی آنکه گوید شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع میگردد و در مغرب دهان من غروب مینماید و اگر شراب در دین **ساقی** حرام است بکیر او را بر دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین مسیح بنما و نیز گوید:

اقول لصب صمت الکاس شملهم **و داعی صیبات الهوی بترنم**
خذوا بنصب من نعیم ولذة **فکل وان طال المدی بتصرم**

در این اشعار میسراند که هر چه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی نیست پس باید دست از لذت و نعیم این عالم برداشت

اینها اشعاری است که در دیوان او ثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الرد علی المتعصب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و زندقه و الحاد او دارد اشعاری است که سبط ابن جوزی در تذکره وجدش ابوالفرج مفصلاً نقل نموده اند که در مطلع آن گوید:

علیة هاتی ناولینی وترنمی **حدیثک انی لاحب التناجیا**

بممشوقهٔ خود خطاب نموده گوید نزدیک یا خانم عزیزم آگاه ساز مرا علی از مطالب درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (تا آنجا که گوید):

فان الذی حدثت عن یوم بعثنا **احادیث زور تترك القلب ساهیا**

یعنی آنکسی که بداستان قیامت تخویف میکند گذار شای بدروغ است که قلب را از آهنگهای ساز و آواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم بن اسحق معروف به (دیک الجین) که از اجله قهباہ و علماء و فضلا و ادبای شیعه بوده در حضور خلیفه هرون الرشید عباسی تمام آن اشعار را قرائت نموده هرون بی اختیار یزید را لعن کرده و گفت زندقه کاملا انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع ترمیم و عیش میگفت:

یا معشر اللد مان قوموا
واشربوا کاس مدام
شغلتنی نفمة الھیدا
و تعوضت عن الحور

واسمعوا صوت الاغانی
واترکوا ذکر المعالی
ن عن صوت الاذان
عجوزا فی الدنان

ما حاصل معنی آنکه به ند ماه و هم بیالهای خود گوید بر خیزید و بسازو آواز گوش دهید و از شراب ناب استفاده کنید و ترک کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرا بخود جلب نموده از صدای آذان تمویض و مصالحه میکنم بهشت و حورالعین را به پیره زندهای خوانند.

و در کتب مقاتله همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردند یزید پلید بر منظره قصر خود که مشرف بر محله جیرون^(۱) بود قرار گرفته این دو بیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لما بدت تلك الحمول والشرقت
لعب الغراب فقلت نوح أو لانتح

تلك الشموس علی ربا جیرون
فلقد قضیت من النبی دیونی

خلاصه معنی آنکه حملهای اسرای آل محمد علیهم السلام ظاهر شد کلافی صدا کرد

(۱) یا قوت سوی در معجم البلدان گوید جیرون سقی مستطیل است بر ستونها بنا کرده شده لودیک دروازه دمشق و بر کرد آن شهری است که یکی از جبابره در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها سائین آنجا صارت کردند و در داخل آن مبدی برای مشتری ساختند و آنجا طرح گاه عمومی بوده است.

(که در عرب آن صدا را بفال بد میگویند) کفتم ای کلاغ بیخوایی یا نخوانی من وام خود را از پیغمبر گرفتم.

کنایه از اینکه اعمام و اقاربم را در بدر و احد و حنین کشتند منم تلافی نموده فرزندانم را کفتم و از جمله أدله بر کفر یزید آنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر بر پا نمود با شعار کفر آمیز عبدالله بن الزبیری تمثیل جست که حتی سبط ابن جوزی و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اند آرزوی وجود و حیات کسانی را نمود از اجداد خودش که همه مشرک و کافر محض بودند و با مر خدا و پیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزید است که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان و یهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی بیدر شهدوا
لاهلوا و استحلوا فرحاً
قد قتلنا الغرم من ساداتهم
لعبت هاشم بالملك فلا
لست من خندف (۱) ان لم اتقم
قد اخذنا من علی ثارنا

جزع الخزرج من وقع الاسل
ثم قالوا یا یزید لانشل
وعد لناه بیدر فاعتدل
خبر جاء ولا وحی نزل
من بنی احمد ما کان فعل
وقتلنا الفارس اللیث البطل (۲)

و بعض از علماء خودتان مانند ابوالفرج و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی نعی در ص ۱۸ کتاب الاتعاف بحب الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل حسین و دیگران مینویسند یزید ظلمون در موقع چوب زدن بر لب و دندانهای آن حضرت این اشعار را میخواند.

(۱) خندف یکی از اجدهای یزید بوده است

(۲) ای کاشم پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند میدیدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن یزید (در جنگ احد) از شادی فریاد میزدند و میگفتند ای یزید دستت شل مباد که مهتران و بزرگان آنها را کشتیم و این عمل را بیجای بدر کردیم که سرپس شد بنی هاشم با سلطنت بازی کردند تا شبیری از آسمان آمد و وحی نازل شد. من از دو دمان خندف نیستم اگر انتقام از فرزندان پیغمبر بگیرم ما خون خود را از علی گرفتیم بکشتن فرزند بزرگ او.

جواز علماء اهل سنت
 اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته اند حتی امام
 أحمد بن حنبل (امام الحنابلہ) و بسیاری از اکابر علماء شما
 تجویز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرحمن ابو الفرج
 ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرد علی
 المتعصب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله) و ابو العلاء معری در این باب گفته
 است :

أری الايام تفعل کل تکبر
 أیس فربکم قتل حسیناً
 فما أنالی العجایب مستزید
 وکان علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضد توحید و اهل توحید نقشه های
 ابلسی میکشد و اینگونه رنهای بازیکر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی
 دنیا مکر و حيله بازست دلیل بر مدعا کشته شدن حسین علیه السلام بدست قریش و زمام اختیار
 امور و خلافت بدست یزید (علیه اللعنة) دادن است .

قطعه عده ای از متعصبین علمای شما از قبیل غزالی طرفداری از یزید نموده و
 عندهای غیرموجه مضحک برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند .

در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفر آمیز و رفتار ظالمانه او را مشروحاً
 ذکر نموده اند .

که ظاهراً بعنوان خلافت بر مسند ریاست مسلمین بر قرار ولی عملاً جده بت میبود
 بساط دین و توحید را بر چند منکرات را بعنوان معروف عمل میکرد .

چنانچه دبیری در حیات الحیوان و مسعودی در مروج الذهب نوشته اند میمونهای
 زیادی داشت که لباسهای حریر و زبیا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بگردن آنها نموده
 سوار بر اسبها مینمود .

و همچنین سگهای بسیاری طوق بگردن داشت که با دست خود آنها را شست و
 شومیداد و با جام طلا با آنها آب میداد و سپس نیم خورده آنها را خودش میخورد و در اثر
 اعتیاد بمشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود .

و مسعودی در جلد دوم مروج الذهب کوید سیرت یزید سیرت فرعونى بود بلکه
 فرعون در رعیت داری عدل از یزید بود و سلطنت او تنگ بزرگی در اسلام شد زیرا
 مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی
 پیغمبر (علی بن ابیطالب) و آتش زدن و خراب نمودن خانه خدا (مسجد الحرام) و خونریزی
 های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) و فسق و فجور بی شمار و غیر آنها که بحساب
 نباید میرساند عدم غفران و آمرزش او را .

نواب - قبله صاحب موضوع قتل عام مدینه به امر یزید چه بود متمنی است بیان
 فرماید .

داعی - عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن جوزی درس ۶۳ تذکره مینویسد جماعتی
 از اهل مدینه در سنه شصت و دو رفتند بشام وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزید با خبر
 شدند برگشتند بمدینه بیعت او را شکستند و علناً او را لعن مینمودند و عامل او عثمان بن
 محمد بن ابی سفیان را بیرون نمودند عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت ای مردم
 ما از شام بیرون نیامده و خروج بر یزید ننمودیم مگر
قتل عام اهل مدینه
 بجرم شکستن بیعت یزید آنکه دیدیم هورجل لادین ینکح الامهات و البنات
 و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة و یقتل اولاد
 النبیین (۱) .

چون این خبر یزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای
 سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند این جوزی و
 مسعودی و دیگران مینویسند آقدر کشتند که خون در کوچه ها جاری و خاض
 الناس فی الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و
 امتلات الروضة والمسجد (۲) .

(۱) او مرد بیبندی است که نزدیکی مینساید بامادرها و دخترها و خواهرها شراب میخورد و
 نماز نمیخواند و اولاد بیغبران را میکشد .

(۲) بقدری خون در کوچه های مدینه جاری بود که مردم در خون فرودفته بودند تا اینکه خون
 بقبر رسول خدا رسید مسجد و قبر آنحضرت پراز خون گردید .

هفتصد نفر از رجال محترم و وجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند و ده هزار نفر از عامه مسلمین بقتل رسیدند و راجع به تک حرمت و نوامیس مسلمین دعا گو خجالت میکشم بهرستان برسانم همین قدر اکتفا مینمایم یکی از عبارتهای ص ۱۶۳ تذکره سبط ابن جوزی که از ابوالحسن مدائنی نقل مینماید که ولدت الف امرأه بعد الحره من غیر زوج (۱).

پیش از این نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند.

شیخ - تمام آنچه ذکر فرمودید دلالت بر فسق یزید مینماید و عمل هر شخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض و قطعاً یزید توبه نموده خدام غفار الذ توب است و او را آس زینده پس شما بجهت پیوسته او را لعن و ملعون مینمایید.

داعی - بعضی از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکل خود مینمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد. ولی نمیدانم جناب عالی روی چه منافعی آنقدر پافشاری در دفاع از آن لعن یزید مینمایید و میفرمائید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفر آمیز و شهادت اولیاء الله و قتل عام اهل مدینه و غیره درایت و گفتار شما که توبه نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله با درایت نمی نماید.

آیا انکار مینده و معاد و وحی و رسالت و از تعداد از دین بظفر شما لعن آور نخواهد بود یا ظالمین را خداوند سرماً در قرآن کریم لعن فرموده آیا شما یزید را ظالم نمیدانید اگر بنظر مبارک جناب عالی وکیل مدافع جدی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلایل مکتبی نمیشد با اجازة خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم و عرضم را خاتمه میدهیم

بخاری و مسلم در صحیحین خود و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابوالفرج

(۱) بهادز وقه (سره) یعنی قتل عام مدینه هزارتن بدون شوهر وضع عمل نمودند (کنایه از آنکه لشکر فاتح بهتک نوامیس آنها را شامله نموده)

ابن جوزی در کتاب الرد علی المتعصب العنید و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه و امام احمد حنبل در مسند و دیگران از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود من اخای اهل المدینه ظلما اخاه الله و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین لایقبل الله منه یوم القیمة صرفاً و لاعدلاً (۱).

و نیز فرمود لعن الله من اخاف مدینتی (ای اهل مدینتی) (۲). آیا این همه قتل عام و هتک نوامیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن نانبیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روز قیامت.

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده و کتابها بر جواز لعن او نوشته اند از جمله علامه جلیل القدر عبداللہ بن محمد بن عامر شبرای شافعی در کتاب الانحاف حبب الاشراف راجع بلعن یزید در ص ۲۰ نقل مینماید که وقتی نزد ملا سعد تفتازانی نام یزید برده شد گفت لعنة الله علیه و علی انصاره و علی اعوانه (۳).

و از جواهر العقیدین علامه سمهودی نقل مینماید که گفت اتفق العلماء علی جواز لعن من قتل الحسین رضی الله عنه او امر بقتله او اجازه او رضی به من غیر تعیین (۴).

و از ابن جوزی و ابویعلی و صالح بن احمد بن حنبل نقل مینماید که با ذکر دلایل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید مینمایند که وقت مجلس پیش از این اجازه گفتار نمی دهد.

پس اگر مجلس طولانی و ساهاتی از نصف شب میکند بسیار لازم بود حل این معصا گردد که آقایان از این مقدمات بی بیرید بحق بزرگی که ابا عبد الله الحسین

(۱) کسیکه برساند اهل مدینه را از روی ظلم برساند هدای تالی او را (یعنی در روز قیامت) و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و روز قیامت از چنین کسی خدا قبول نمینماید هیچ عملی را.
(۲) لعنت خدا بر کسیکه برساند شهرستان مرا (یعنی اهل مدینه را).
(۳) لعنت خدا بر او و بر انصار و اعوان و یاری کنندگان او باد.
(۴) صوم علماء اتفاق نموده بر جواز لعن کسی که حسین رضی الله عنه را کشت یا امر و اجازه بکشتن آن بزرگوار نمود یا راضی بکشتن او گردید.

بر اسلام و اسلامیان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیت خود کند و بخون خود و اهل بیت عزیزش شجره طیبه لا اله الا الله را که بواسطه ظلم بنی امیه مخصوصاً یزید پلید نزدیک بود خشک شود آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد.

جای بسی تأسف است عوض آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمائید بزیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری مینمائید و نامش را مرده پرستی میگذارید و متأسف هستید که چرا میلیونها نفر همه ساله بزیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزای برای آنحضرت تشکیل میدهند و برغریبی آن مظلوم گریه مینمایند.

سرباز گمنام در جراید و مطبوعات و مجلات میخوانیم و مسافرین نقل مینمایند که در مراکز ممالک متمدنه دنیا از قبیل پاریس و لندن و برلن و واشنگتن آمریکا و غیره مرکز محترمی هست بنام قبر (سرباز گمنام). میگویند در میدان جنگ این سرباز که در راه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن و لباس و کشته او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه قومیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است.

نظر باینکه با خون خود دفاع از ظلم ظالم نموده ولو گمنام و بی نام و نشان است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین و رؤسای جمهور و وزراء و رجال و بزرگان از هر طبقه احتراماً بزیارت قبر آن سرباز گمنام میروند و تاج کلی بر قبر او میگذارند بنام تقدیر از یک سرباز گمنام آنقدر احترام میکنند که حیثیات ملی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند.

ولی آقایان با انصاف شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوی و بعضی از آنها قاری و حافظ قرآن در راه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها و دایع خدا و پیغمبر و عترت پاک رسول الله ﷺ بودند. عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر با احترام قبورشان مورد انتقاد قرار

دهند و فرقه دیگر علاوه بر نقد و انتقاد ببحر يك علمای متعصب خود قبور آنها را خراب نمایند و از صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند!؟

چنانچه در سال ۱۲۱۶ قمری در روز عید غدیر که اهالی کربلا عموماً (باستثنای قلیلی) بنجف اشرف برای زیارت مشرف گردیده و هتایبهای نجدی وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلا دفاع مشغول و بنام دین قبور مقدسه فدائیان دین توحید (یعنی حضرت اباعبدالله الحسین و باران آنحضرت) را خراب و با خاک یکسان نمودند!؟

قریب پنجاهزار نفر از اهالی کربلا و علماء و شعفاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را بقتل رسانیدند!؟ خزانه حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش گرابهای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند **انا لله و انا الیه راجعون**. (أف براین مسلمانی)

واقعا تأسف آور است که در تمام ممالک متمدنه دنیا قبور علماء و سلاطین و دانشمندان حتی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی و احق اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنها را خراب و نابود نمایند.

حتی قبور شهداء احد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبدالمطلب و عبدالله و اعمام و اقوام آنحضرت و فرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام ممتحن حضرت حسن و سید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمد بن علی امام پنجم و صادق آل محمد جعفر بن محمد امام ششم سلام الله علیهم اجمعین و دیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکه و مدینه با خاک یکسان نموده مع ذلک خود را مسلمان بخوانند!؟ ولی قبور صنایع و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلل برقرار نمایند!!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بماند و خود رسول

الله تعالی بزیارت قبور مؤمنین میرفت و برای آنها طلب مغفرت می نمود.

نه آنکه ابادی مرموزی بنام دین بستم خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاک یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند. سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذارد تا وقت دیگر

آیاشما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین و توحید دادند شهید میدانید یا نه! اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست و اگر شهیدند و کشتگان راه خدا و فداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید و حال آنکه صریحاً در قرآن مجید فرماید احیاء عند ربهم یرزقون . پس بحکم آیات قرآنی و اخبار وارد آن ذوات مقدسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم.

علاوه هیچ شیعه ای از عارف و عامی آنها را مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنها را عباد صالح و واسطه آبرومند بسوی خدای متعال میدانند (چنانچه در ص ۲۱۸ همین کتاب ذکر شد).

فقط حوائج خود را با آنها عرض مینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بما مردمان نالایق عطف توجه فرمایند و اگر بزبان قال میگویند یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسطغان مقتدری دارد بدر خانه وزیر اعظم میروید و میگوید جناب وزیر بدادم برس هرگز این گوینده وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیداند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید وساطت کنید کار من انجام داده شود.

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریک در افعال خدائی میدانند بلکه آنها را عباد الله الصالحین میدانند. که در اثر هجارت و هجرت و ریاضات

شرعیّه بعلاوه فطرت پاک منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را با آنها دادند که با امر و اجازه پروردگار تصرف در موجودات می نمودند .

چون امانه و نمایندگان حضرت ذوالجلال اند حوائج صاحبان حاجت را بعرض حق می رسانند اگر صلاح در قضاء حاجت آن سائل میباشد اجابت میفرماید و الا عرض را در آخرت با آنها میدهند چنانچه عملاً هم می بینیم و نتایج هم میگیریم . این جملات مختصری از مفصل بود که در جواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا با مرده حرف میزنید .

و در عین حال يك نكته نا گفته نماند که شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند . حافظ - این جمله بیان شما معنائی بود که محتاج بجل است مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست فقط مقام سیادت و انتساب برسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را متمایز از دیگران قرار داده .

داعی - ابدأ معنائی در کار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که يك عمر از معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تعصب خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمائید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بین و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد .

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است بيك مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد انشاء الله (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فردا شب باخنده و مزاح آقایان را بدرقه نمودیم بسلامت تشریف بردند)

جلسه چهارم

لیله دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت بر ما نهاده «اول مغرب سه نفر از آقایان محترمین جماعت وارد شدند»
کشف حقیقت نمودید «گفتند قبل از رسمیت مجلس برای اطلاع شما عرض کنیم»
 «امروز تا غروب در همه جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه ها»
 «در هر کجا دست یکنفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع و در اطراف بیانات شما»
 «بحث می نمودند ماها علاقه مفراطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده اید و بر»
 «ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را مینمائید که از اول عمر پیشوایان ما بر»
 «خلاف آن بما نشان دادند و راستی خیلی معترف می خواهیم از اینکه ما جماعت»
 «شیعیان را مشرک میدانستیم چکنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده اند امید است»
 «خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید»
 «این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامهها نشر پیدا نموده»
 «خریداران روزنامهها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده اند و مخصوصاً»
 «ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند میشویم بیشتر»
 «علاقه مند شدیم مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدند و حقایق»
 «زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده های بیشتری بالا برود و کشف حقایق»
 «زیادتری بشود»

«و مطلب دیگری که میخواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش»
 «آنچه مؤثر در ما و جامعه ما گردیده چنانچه قبلاً هم عرض کردیم بساطت در کلام و»
 «سادگی در گفتار شما است که بقدری شما مطلب را روشن و عوام فهم بیان میکنید»
 «و زبان خود ما صحبت مینمائید که تمام بی سوادان ما را جذب نموده اید و البته این»
 «قسمت را کاملاً منظور نظر قرار دهید که جامعه مردم از صد نفر پنج نفر بسا علم»
 «و اطلاع نیستند کور کورانه آنچه از طفولیت شنیده اند و در دل و قلب آنها قرار»

«گرفته با همان سادگی بایستی بآنها فهماند چنانچه شما همین عمل را نموده اید امید»
 «است نتیجه کامل حاصل آید»

«در همین بین آقایان وارد شدند با گرمی و ملاطفت خوش آمد گفتیم پس از»
 «صرف چای و تعارفات معموله شروع بصحبت شد»

نواب - قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود
 خیلی ماشایق فهم این موضوع مهم هستیم چون این موضوع رشته مطالب است تمنای میکنیم
 فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما و شما چه اختلافی در موضوع
 امامت هست.

داعی - از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعا گو حاضرم.
حافظ - (با رنگ پریده و صورت گرفته) از طرف ما هم مانعی نیست هر نوع صلاح
 میدانید بفرمائید.

بحث در اطراف امامت
داعی - خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام
 معانی چندی است از حیث لغت و اصطلاح اما در لغت امام بمعنای
 پیشوا است که **الامام هو المتقدم بالناس** یعنی امام پیشوای
 مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام الناس یعنی پیشوای
 مردم است در امور سیاسی و باروحانی و با غیر آن امام جمعه یعنی کسیکه پیشوای نماز
 جمعه میباشد.

بحث در مذاهب
اربعه اهل تسنن و کشف حقیقت
امام مالک - امام شافعی - امام احمد یعنی فقهاء و
 مجتهدینی که در امر دین پیشوای آنها هستند که با ابتکار و فکر
 خود اجتهاداً یا قیاساً احکام را از حلال و حرام برای آنها معین نموده اند.
 (بهین جهت کتب فقیه چهار امام شمارا که مطالعه میکنیم از حیث اصول و فروع
 اختلافات بسیاری در آنها مشاهده مینمائیم).

از این قبیل ائمه و پیشوایان در تمام مذاهب و ادیان هستند حتی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای ائمه خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره و زمان روی موازین علمی با اولی ائمه کتاب و سنت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی خوانیم چه آنکه امامت اختصاص دارد باوصیاء اثنا عشر از عترت طاهره بایک فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامر پادشاه وقت اراء مستحدثه علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه خفی - مالکی - شافعی - حنبلی را رسمیت دادند و مردم را مجبور نمودند که یکی از آن چهار مذهب عمل نمایند که تا کنون رایج است.

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بچه دلیل و برهان است امام حنفیها چه خصیصه ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد.

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوی آن چهار تجاوز نمایند جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند.

و حال آنکه یکی از خصائص دین مقدس اسلام اینست که با قافله تمدن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان با حفظ موازین شرعی با کاروان تمدن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند.

چون بسیاری از امور است که بواسطه حدوثن تقلید میت در او راه ندارد و حتماً باید مراجعه بقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتاوی او را مورد عمل قرار داد.

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمراتب از آن چهار امام اهل واقعه بودند نمیدانم این ترجیح بلا مرجح و حصر نمودن مقام اجتهاد

را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه حق حیات دارند ما تقلید میت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جائز نمیدانیم.

عجبا شما جامعه شیعیان را مبدع و مرده پرست

دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست

میخوانید که بدستورات ائمه اثنی عشر از اهل بیت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر آنحضرت (که با

نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم نیست شماها بچه دلیل مسلمانان را اجبار میدهید در اصول بمذهب اشعری یا اعتزال و در فروع حتماً یکی از مذاهب اربعه عمل نمایند.

و اگر بآنچه شما بی دلیل میگوئید عمل نمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگریدند رافضی و مشرک و مهتور الدم هستند.

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن اشعری و یا ابوحنیفه و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل نرسیده آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب خواهید گفت.

حافظ - ائمه اربعه چون دارای مقام قضاة و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها بر ما لازم آمد.

داعی - اولاً آنچه فرمودید دلالتی نیست که موجب حصر گردد که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقه آنها بنمایند چونکه این صفات را شما برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهین بعلماء بعد است.

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله رسیده باشد و حال آنکه چنین دستور و نصی از آن حضرت در باره ائمه اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتمی

بودن پیروی از یکی از آن چهار امام را حق بدانید .

خیلی مضحك و خنده آور است که چند شب قبل شما مذهب امر عجبیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف شیعه را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دوره رسول الله بوده و در خلافت عثمان بوجود آمده پیروی از آن جایز نیست.

و حال آنکه با دلائل عقلیه و نقلیه پریشب ثابت نمودیم که ریشه مذهب تشیع در زمان رسول الله ﷺ و بدستور مبارک خود آنحضرت بکاررفته و رئیس شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام از طفولیت در دامن نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده و معالم دین را از آنحضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبره خودتان رسیده پیغمبر آنحضرت را باب علم خود خوانده و صریحاً فرموده اطاعت علی اطاعت من است و مخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت او را بامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند .

ولی مذاهب اربعه شما حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی - روی چه پایه ای قرار گرفته کدام يك از آن چهار امام شما رسول خدا را ملاقات نمودند یا دستور و نصی از آن حضرت در باره آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کور کورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از اسلاف خود نموده و پیروی مینمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی بر امامت مطلقه آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید فقیه عالم مجتهد زاهد با تقوی بودند که اهل هر زمان در حیات آنها بقناوای آن علماء میبایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی از آنها بنمایند .

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عترت طاهره آنحضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیت و پیروی از کسانی که ابتدا از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آنها دستور و نصی نرسیده .

آیا مذاهبی که در زمان پیغمبر انری از آنها نبوده و هیچیک از ائمه اربعه در

زمان آنحضرت بودند و دستوری از آنحضرت در باره آنها نرسیده و بعد از قری در دنیا پدید آمدند مذهب من در آری و سیاسی میباشند ؟

یا منهبی که ریشه گذار آن رسول خدا و پیشوای آن تربیت شده دست آنحضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که در باره تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده و آنها را عدیل قرآن قرار داده و صریحاً در حدیث ثقلین ^(۱) فرموده من تمسک بهما فقد نجی ومن تخلف عنهما فقد هلك و در حدیث سفینه ^(۲) فرموده ومن تخلف عنهم فقد هلك .

و این حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیة النبی از آنحضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من در میان شما و دیمه من هستند که اگر ببردو آنها معاً و توأمأ تمسک جستید هر کز کمره نخواهید شد آنگاه این حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت در باره قرآن و عترت فرموده است .

فلا تقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تملوهم فانهم اعلم منكم (۳) .

آنگاه این حجر اظهار نظر نموده که این حدیث شریف دلالت دارد بر اینکه عترت و اهل بیت آنحضرت در مراتب علمیه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجباً با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان در اصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدم بر آن خاندان جلیل میدانند ؟ این نیست مگر از روی تعصب و عناد و لجاج و چنانچه فرموده شما صحیح دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده اند پس چرا بعضی از آنها بعضی دیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند .

حافظه - خیلی بی لطفی مینمائید که هر چه بزبانتان می آید میگوئید تا باین حد

(۱) در ص ۲۱۹ و ص ۲۲۴ همین کتاب باصل و استناد آن اشاره شد .

(۲) در ص ۲۲۶ همین کتاب باصل و استناد آن اشاره شد .

(۳) بر قرآن و عترت من تقدم تجويد و تفسیر از غمت آنها تنابند که هلاک خواهند شد و

بترت من تعلم ندید زیرا که آنها اعلم از شما میباشند .

که تهمت میزنید بقیه و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر برآمده اند این بیان شما قطعاً کذب محض است اگر ردّی و یا نقدی در باره آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و الاّ از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایسته مقام آنها بوده قلمی روی کاغذ نرفته .

داعی - معلوم میشود جنابعالی توجّهی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمداً سهو مینمائید یعنی میدانید ولی غلط اندازی میکنید و الاّ اکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشته اند حتی خود ائمه اربعه یکدیگر را تفسیق و تکفیر نموده اند .

حافظ - بفرمائید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمایند .

داعی - اصحاب ابي حنیفه و ابن حزم (۱) و غیرهما پیوسته در مقام طعن به امام مالک و عهده بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به ابوحنیفه و مالک بعلاوه از جنابعالی سؤال مینمایم بفرمائید امام شافعی و ابوحامد عهده بن عهده غزّالی و جبار الله زنجشیری چگونه اشخاصی هستند .

حافظ - از فحول قتها و علماء و فقه و امام جماعت اند .

داعی - امام شافعی گوید ما ولد فی الاسلام اشأم من ابي حنیفة (۲) .
و نیز گفته نظرت فی کتب اصحاب ابي حنیفة فاذا فیها مائة و ثلثون ورقة خلاف الکتاب والسنة (۳) .

و ابوحامد غزّالی در کتاب منخول فی علم الاصول گوید قاما ابوحنیفة قند قلب

(۱) علی بن احمد اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری .

(۲) متولد نکر دیده در اسلام مشهور تر از ابوحنیفه .

(۳) نظر کردم در کتب اصحاب ابي حنیفه پس در آنها است مدوسی ورقة خلاف کتاب خدا وسنة رسول خدا (ص) .

الشریفة ظهر البطن و شوش مسلکها و غیر نظامها و أردف جمیع قواعد الشرع باصل هدم به شرع محمد المصطفی و من فعل شیفاً من هذا مستحلاً کفر و من فعله غیر مستحل فسق (۱) .

و انگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خود داری مینمایم .

و جبار الله زنجشیری صاحب تفسیر کشف که از ثقات علماء شماست در ربیع الأبرار نوشته است قال یوسف بن اسباط ردّ أبو حنیفة علی رسول الله اربعمائة حدیث او اکثر (۲) .

و نیز گوید یوسف که ابوحنیفه میگفت لو ادر کنی رسول الله لاخذ بکتبیر من قولی (۳) .

از این قبیل مطاعن از علماء شما بسیار است در باب ابوحنیفه و سائر ائمه اربعه که از مراجع بکتاب منخول غزّالی و کتاب نکت الشریفة شافعی و ربیع الأبرار زنجشیری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می آید تا آنجا که امام غزّالی در منخول گوید : ان ابا حنیفة النعمان بن ثابت الکوفی یلحن فی الکلام ولا یرف اللغة والنحو ولا یرف الاحادیث (۴) .

و نیز مینویسد چون عارف بعلم حدیث (که بعد از قرآن پایه و اساس دین است) نبوده لذا فقط بقیاس عمل می نموده و حال آنکه اول من قاس ابلیس یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هر کس بقیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد) .

(۱) پس بتحقیق ابوحنیفه شریعت را و لاگون گردانید و مشوش نموده راه ادرار و تغییر راه نظام ادرار و هر یک از این شرع و اباباسلی مقرون ساخت که با آن اصل شرع پیغیر را ویران نموده هر کس این عمل را صدا بنسایه و آنرا حلال بداند کافر است و هر کس بدون تمسک بنسایه فاسق است (پس قطعاً ابوحنیفه بگفتار این عالم بزرگه یا کافر است یا فاسق) .

(۲) یوسف بن اسباط گفته است در نوه ابوحنیفه بر رسول خدا (ص) چهارصد حدیث یا بیشتر .

(۳) اگر پیغیر مرادک میشود بیشتر از اقوال و گفته های مرامیگرت (یعنی پیروی از گفتار من می نمود) .

(۴) در گفتار ابوحنیفه نصان بن ثابت کوفی غلطهای بسیاری بوده و معرفت بعلم لغت و نحو و احادیث نداشته .

و این جوئی در منتظم گوید **اتَّفَقَ الكَلِّ عَلَى الطَّعْنِ فِيهِ** یعنی همگی عامه متفق اند در طعن بر ابوحنیفه منتهی طعن کنندگان بر سه قسم تقسیم شده اند دسته ای او را مورد طعن قرار داده اند که در اصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوه حافظه و ضبط در روایات نداشته و قومی دیگر او را طعن میزنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته .

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان در باره امامانتان بسیار است که اینک وقت گفتارش نیست چه آنکه داعی در مقام انتقاد نبودم شما رشته سخن را باینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه است و هر چه بر زبان داعی میآید میگویم خواستم بگویم شما انتقاد بیجا میکنید و فراراً دفاع بلامنطق مینمائید و الا مطلب این قسم نیست آنچه بر زبان داعی جاری میشود مطابق علم و عقل و منطق و خالی از تعصب میباشد و علمای شیعه در باره ائمه اربعه شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته اند نسبت نداده اند و توهین هم نمینمایند .

ولی برخلاف علمای شما در میان علمای شیعه امامیه نسبت بمقامات مقدسه ائمه اثنی عشر ما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد .

چون ما ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را شاگردان یک مدرسه میدانیم که افاضات فیض الهی بر آنها یکسان بوده است و آنها عموماً من اولهم الی آخرهم مطابق دساتیر الهیه که بوسیله خاتم النبیین **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** با آنها ابلاغ شد عمل مینمودند .

برای و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند هر چه داشتند از پیغمبر داشتند لهذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات ائمه اربعه شما در جمیع عقاید و احکام) چه آنکه آنها امام بودند ولی نه امام لغوی که بمعنی پیشوا باشد .

بلکه در اصطلاح علم کلام که محققین علماء بیان نموده اند آن امام بمعنای ریاست عالی الهیه و اصلی از اصول دین میباشد و ما هم بر آن عقیده ایم که
امامت در عقیده شیعه
ریاست عالی الهیه است
الامامة هي الرياسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله في امور الدين و

الدنيا بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۱)

شیخ - خوب بود بطور قطع و جزم نمیفرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین میباشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست بلکه از فروع است مسلمه میباشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند .

داعی - این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر این عقیده هستند از آنجمله قاضی میضای مفسر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار با کمال صراحت گویند ان الامامة من اعظم مسائل اصول .

الدين التي مخالفتها توجب الكفر والبدعة (۲)

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید مبحث امامت گوید و هی ریاسة عامة فی

امور الدين والدنيا خلافة عن النبي (ص) (۳)

و متمصّب ترین علمای شما مانند قاضی روز بهان نقل این معنارا نموده است که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** است باین عبارت که الامامة عند الاشاعرة هي خلافة الرسول في اقامة الدين وحفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة (۴) .

اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نمیفرمود کسیکه امام را نشناسد و بمیرد بطریق اهل جاهلیت مرده چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی در جمیع بین الصحیحین و ملا سعد تقنایانی در شرح عقاید نسفی و دیگران نقل نموده اند که فرمود من مات ولم يعرف امام زمانه فمات ميتة جاهلية (۵)

- (۱) امامت ریاست عمومی الهی است بر همه خلایق بطریق خلافت الاجاب رسول الله صلی الله علیه وآله در امور دین و دنیا که واجب است متابعت او بر کافة مردم .
- (۲) بدینجهتکه امامت الی بزرگترین اصول دین است که مخالفت آن موجب کفر و بدعت میباشد .
- (۳) امامت ریاست عمومی است در امور دین و دنیا بطریق خلافت از پیغمبر (ص) .
- (۴) امامت نزد اشاعره خلافت رسول الله است در بر با نمودن دین و حفظ حوزه ملت اسلام بصورتیکه واجب است متابعت او بر جمیع امت .
- (۵) کسیکه پیرو امام زمان خود را نشناخته باشد پس بتعقیق مرده است ببردن اهل جاهلیت

بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیت نخواهد بود که بیضای صریحاً گوید مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت میباشد.

فلذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید

امام اعظم - امام مالک - امام شافعی - امام حنبل - امام فخر - امام غزالی - امام غزالی - و غیره بمعنای لغوی است ما هم امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است در یک زمان ضد ها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامه مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یک نفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع و ازهد و اورع و اتقای از همه ناس و صاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی و ارفع از جمیع خلائق حتی انبیاء عظام میباشد.

حافظ - از طرفی شما منعت میکنید غلات را و از طرفی خودتان در باره امام هلو مینمائید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیه - قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض محکم و غیر قابل قبول میباشد.

داعی - هنوز جنابعالی استفسار از دلیل نموده میفرمائید ادعای بی دلیل است و حال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی نبینا و آله السلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است

(جان و مال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت و رسالت و اولوالعزمی و خلقت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آنحضرت را ترفیع مقام بدهد الا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) پرسول اکرم ﷺ خبر میدهد و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریعتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱).

از این آیه شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبه و درجه بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت ابراهیم را مخلع بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوت میباشد.

حافظ - پس بنا بر قول شما که علی کرم الله وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر از مقام پیغمبر خاتم باشد و این همان عقیده غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی - این قسم نیست که شما تعبیر مینمائید زیرا شما خود میدانید که بین نبوت خاصه و نبوت عامه فرق بسیار است مقام امامت بالاتر از نبوت عامه و پست تر از نبوت خاصه میباشد که نبوت خاصه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیت است.

نواب - بیخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش کارم و نیز عجز و کمالات منماید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید لالفرق بین احد من رسوله (۲) پس چگونه شما فرق گذارید و نبوت را بهو قسمت تقسیم نمودید عامه و خاصه خواندید.

داعی - بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدف

(۱) بیاد آن هنگامیکه خداوند ابراهیم را باسوی امتحان فرمود و او همه را بجای آورد خدا بدو فرمود من ترا امام و پیشوا فرادادم برای مردم ابراهیم عرض کرد این امامت را بفرزندان من نیز عطاخواهی کرد فرمود عهد من که امامت است بر دم ستکار نخواهد رسید.

(۲) میان هیچیک از پیشبران فرق نگذاریم.

بعثت که دعوت بیدید، و معاد و تربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال و طریقه بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند .

در اختلاف مراتب انبیاء
آیا آن پیغمبری که بر هزار نفر مبعوث گردیده با آن پیغمبری که بر سی هزار نفر یا بیشتر مبعوث شده و با آن پیغمبری که بر کافه ناس مبعوث است یکسان اند .

مثلی عرض کنیم آیامعلم کلاس اول با معلم کلاس ششم یکی است یا معلم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسسته (۱) یکسان اند بدیهی است از جهة آنکه از يك مبدئ و وزارت خانه مأمورند و در تحت يك پرگرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هر گز یکسان نیستند .

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محل خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت میباشند .

انبیاء عظام هم از جهة دعوت یکسان اند ولی از جهة رتبه و مقام و معلومات متفاوت اند چنانچه در آیه ۲۵۴ همین سوره میفرماید **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات (۴)** .

چارالله زخمشری عالم فاضل مفسر خودتان در تفسیر کشف گوید مراد باین بعض پیغمبرهاست که فضیلت دارد بر انبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی شمار که اهم از همه آنها مقام خاتمیت است .

(۱) یعنی دانشگاه باصطلاح امروز .

(۲) انزونی و فضیلت دادیم بعض انبیاء را بر بعض دیگر بخصائص و فضائل که دیگران بهره آنها نرسیده اند اگر چه در نبوت مساوی بودند (و بعضی جهت فضیلت اشاره فرموده) که بعضی از آن انبیاء کیستکه خدا سخن گفت با او (مانند آدم ابوالبشر که باو خطاب فرموده و در آیه ۳۳ سوره بقره) خبر میدهد یا آدم اسکن **انت و زوجک الجنة** و در آیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که بعضی موسی فرمود **انار بک فاخلع نعلیک** و در آیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی نمودن به پیغمبر خاتم (س) را در شب معراج خبر داده که **فاوحی الی عبده ما اوحی** پس انبیاء در مراتب و درجات باهم مساوی نیستند و ترفع داد بعضی از آنها را در درجات .

نواب - خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حل این معما را فرمودید اینک يك سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمناً دارم خصیصه نبوت خاصه را ولو مختصر شده با بیان ساده نزدیک بفهم همه ما بفرمائید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینک فرصت بدست آمده را غنیمت می شمارم .

داعی - خصائص نبوت خاصه بسیار و دلائل در این باب بی شمار است که چگونه میشود يك فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوت خاصه گردد که همان مقام خاتمیت باشد .

ولی این مجالس از برای اثبات نبوت خاصه آنها برای مسلمانان ياك طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم وارد بحث نبوت خاصه شویم از موضوع امامت باز میمانیم و وقت مجلس بکلی گرفته میشود .

ولی برای آنکه رد تقاضای شمارا ننموده باشم بمقتضای ما لا یدرک کله لا یتروک کله مختصر اشاره ای مینمایم .

خصیصه نبوت خاصه
اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمائید راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه

خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیکرد مگر به تزکیه نفس و تزکیه نفس ممکن نگردد مگر آنکه براهنمائی قوه عاقله با دو قوه علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحیدین امیرالمؤمنین **علیه السلام** است که فرمود :

خلق الانسان ذانفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل علیها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الفداد و صار موجوداً بما هو انسان دون ان یکون موجوداً بما هو حیوان (۱)

(۱) انسان خلق گردیده (علاوه برتن و بین جسمانی) دارای نفس ناطقه ای میباشد (که آن حقیقت انسانیت است) اگر بعلم و عمل تزکیه شود شبیه خواهد شد ب موجودات حواله طوبه که مبدئ اصلی خلقت او میباشد و زمانیکه ب مقام اعتدال رسید و از مواد طبیعی فارغ شد باموجودات حواله طوبه ضربت آنگاه از عالم حیوانیت خارج و ب مقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد .

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی . غیر از این هیکل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی بیک شرط و آن اینست که نفس خود را پاک کند و تزکیه نماید بنو قوه علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان - بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرند که بآن دو قوه پرواز میکنند هر اندازه بالهای آنها قوی تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جو هوای بیشتر است .

آدمی هم هر قدر علم و عملش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سر آید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما - افتخار فارس - سعدی شیرین کلام

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت بدر آی تا به بینی طیران آدمیت پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بسته گی کامل بکمال نفس دارد و هر بشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواس ثلاثه آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوت رسید .

و هر گاه چنین آدمی مورد توجه خاص ذات حق تعالی قرار گرفت مخلع بخلعت نبوت میگردد .

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کاملاً و مفصلاً ذکر گردیده) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثه مذکوره باشد که اقوای از آن در حین امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آنرا عقل اول گویند که معلول اول و صادر اول است .

و بالاتر از آن مرتبه در مراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیاء است که مقام و منزلتس مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید .

و امامت مقامی است یک درجه پست تر از مقام خاتمیت و مافوق تمام مراتب نبوت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم

الانبیاء علیهم السلام داشته لذا مخلع بخلعت امامت و افضل بر انبیاء سلف گردید .

(صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جبهه آراء فریضه رفتند پس از مراجعت و صرف چای و تنقل آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ - شما در بیانات خود پیوسته مطالب را مشکل و پیچیده تر میکنید هنوز حل مشکلی نشده اشکال دیگر بمیان میآوردید .

داعی - امر مشکل و پیچیده ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل میآید بفرمائید تا جواب عرض نمایم .

حافظ - در این بیان آخرتان چند جمله خیلی مشکل فرمودید که حل آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبر داشته ثالثاً افضلیت بر انبیاء عظام این بجملات ادعائی شما را فقط تجکما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست و چنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی - اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حل آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمق در حقایق بنمائید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکاراست .

اینک بهر يك از اشکالات شما جواب عرض میکنم تا راه عنبر مسدود گردد و بفرمائید مشکل و پیچیده و حل آن غیر ممکن است .

دلایل بر اثبات مقام نبوت از برای علی بن حدیث منزله اولاً دلیل بر اینکه علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده حدیث شریف منزله است که باصحت تمام متواتراً از طرق ما و شما بمختصر کم و زیاد در الفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء علیهم السلام در دفعات متعدده و محافل مختلفه گاهی بامیرالمؤمنین

علی رضی الله عنه فرمود اما ترضی ان تكون منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لاني بعدی (۱)

و گاهی بامت فرمود علی منی بمنزلة هرون من موسى الخ

حافظ - صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد

اعتباری نیست .

داعی - اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید گویا بواسطه قلت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده نحو استید تسلیم عقل و منطق شوید و الا صحت این خبر از مسلمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن همان قسمی که عرض کردم یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج می باشد ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد .

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتى بصیرت حاضرین اسناد حدیث منزله و غائبین مجلس ما بیعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره از طرق عامه خودتان بمقداری که حافظه داعی کمک مینماید اشاره نمایم تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فحول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکریر سند و توأمان اثبات مرام نموده اند .

(۱) ابو عبدالله بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوک و درس ۱۸۵ از کتاب بده الخلق صحیح خود در مناقب علی رضی الله عنه (۲) مسلم بن حجاج در ص ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه باب فضائل علی رضی الله عنه (۳) امام احمد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسند در وجه تسمیه حسنین و درس ۳۱ حاشیه جزء پنجم همان کتاب (۴) ابو عبدالرحمن نسائی از ص ۱۹ خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) محمد بن سوره ترمذی در جامع خود (۶) حافظ ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اسابه (۷) ابن حجر مکی در

(۱) آیداراضی نیستی که الا من بمنزله هرون از موسى باشی الا آنکه بعد از من پیشبری

نمیرد بود .

ص ۳۰ و ۷۴ صواعق محرقه باب ۹ (۸) حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرک (۹) جلال الدین سیوطی در ص ۶۵ تاریخ الخلفاء (۱۰) ابن عدریه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقد الفرید (۱۱) ابن عبدالبر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب (۱۲) محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سید مؤمن شبلنجی در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در آخر مودت هتم از موده القری (۱۸) نورالدین علی بن محمد مالکی مکی معروف به ابن صباغ در ص ۲۳ و ۱۲۵ فصول المهمه (۱۹) علی بن برهان الدین شافعی در ص ۲۶ جلد دوم سیره الحلییه (۲۰) علی بن الحسین مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینابیع الموده و مخصوصاً در باب ۶ هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغزلی و خوارزمی و حموی نقل نموده است (۲۲) مولی علی متقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال (۲۳) احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغزلی شافعی در مناقب (۲۵) موفق بن احمد خوارزمی در مناقب (۲۶) ابن اثیر جزری علی بن محمد در اسد الغابه (۲۷) ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود (۲۸) علاء الدوله احمد بن محمد در عروه الوثقی (۲۹) ابن اثیر مبارک بن محمد شیبانی در جامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب (۳۱) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادبیه و دیگران از محققین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطاب (۲) سعد بن ابی وقاص (۳) عبدالله بن عباس (حیرامت) (۴) عبدالله بن مسعود (۵) جابر بن عبدالله انصاری (۶) ابوهریره (۷) ابوسعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالک بن حویرث (۱۰) براه بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابورافع (۱۳) عبدالله بن ابی اوفی (۱۴) ابی سریحه (۱۵) حدیقه بن اسید (۱۶) انس بن مالک (۱۷) ابو بریده اسلمی (۱۸)

و نیز ذهبی که از علماء بزرگ شما میباشد در میزان الاعتدال این قضیه را نقل نموده بعلاوه در اظهار نظر میگوید مسلم است که آمدنی از مبتدعه بوده .

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمدنی اهل بدعت و شریر و بی ایمان نبود هرگز خبث طینت خود را ظاهر نمیساخت که برخلاف تمام صحابه رسول الله ﷺ حتی خلیفه خود عمر بن الخطاب (که یکی از روات حدیث است) و تمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید .

عجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد طعن قرار میدهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمیدهند (و حال آنکه اینطور نیست اگر احادیثی صحیح الاسناد باشد ولو در صحاح شما مورد قبول ما میباشد) .

ولی حدیث مسلمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح در صحاح خود نقل نموده اند آمدنی رسماً رد مینماید و مورد توجه شما قرار میگیرد .

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمدنی نبود مگر همینکه برخلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود بر طعن او .

و اگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلائل تام و تمام اسناد کلمه از روات بزرگان علماء خود را بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین بر امثال آمدنیها بنمائید مراجعه کنید بمجلدات با عظمت (عقبات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقق نقاد اخبار و احادیث علامه متبحر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزله را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد ومدارک این حدیث را از طرق شما چگونه جمع و حلاجی نموده .

حافظ - فرمودید یکی از روات این حدیث خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آنرا بیان فرمائید .

متن حدیث منزله از عمر بن الخطاب

داعی - ابوبکر محمد بن جعفر المطیری و ابواللیث نصر بن محمد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) و محمد بن عبدالرحمن ذهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متقی در (کنز العمال)

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمه نقلاً از خصائص و امام الحرم در (ذخایر المعقبی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از نقض المشائیه شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت روزی عمر بن الخطاب گفت واگذارید نام علی را (یعنی آنقدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دست تر میداشتم از هر چه آفتاب بر او میتابد) آنکه گفت کت انا و ابوبکر و ابو عبیده بن الجراح و نفر من اصحاب رسول الله و هو متکی علی بن ابیطالب حتی ضرب یده منکیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزله هرون من موسی و کذب علی من زعم انه یحیی و یفیضک (۱) .

آیا رد قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمدنی معلوم الحال مینمائید .

حکم خیر واحد در مذهب جماعت

واما یک جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث خیر واحد است و خیر واحد را اعتباری نیست . اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که

در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تفوه بچنین کلامی زیرا در مذهب

(۱) من و ابو عبیده جراح وعده ای از اصحاب حاضر بودیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله تکیه داده بود بر علی بن ابیطالب تا آنکه زد بر شانه های علی و فرمود تو یا علی اول مؤمنین هستی از حیث ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام آنگاه فرمود یا علی تو از من بمنزله هرون از موسی و دروغ گفته است بر من کیسه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تو را دشمن میدارد .

شما حجیه خبر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق میدانند.

چنانچه ملك العلماء شهاب‌الدین دولت آبادی در (هدایت السعاده) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادات ومن اترك الخبر الواحد والقياس وقال انه ليس بحجة فانه يصير كافرا ولو قال هذا الخبر الواحد غير صحيح وهذا القياس غير ثابت لا يصير كافرا ولكن يصير فاسقا (۱).

حافظ - خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما برخلاف آنچه شنیدم آقایان علماء شیعه کتابهای ما را با دستگیره و مقاش و پارچه بر میدارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی - قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارید چه آنکه ابادی مرهوزی از یسکانکان و یسکانه پرستان و شیاطین داخلی پیوسته میخواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان بشفع خود بهره برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را بسکندبگر بدین کنند و نتیجه خود را ببرند.

وظیفه ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیّه قرآن مجید که از جمله در این باب میفرماید در آیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) ان جاتکم فاسق بنباء فبینوا ان تصیبوا قوماً بجهالة فتصبوا علی ما قلتم نادمین (۲).

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود کلمات اعاری در شما اثر نمی نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفار و مشرکین و مرتدین را با انبر و مقاش برنمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بشکریم - برخلاف فرموده شما کتابهای معتبره علماء شما را دقیقانه مطالعه میکنیم و احادیث صحیح الأسناد آنها را

(۱) کسیکه انکار کند خبر واحد و قیاس را در حالیکه بگوید خبر واحد حجة نیست پس کافر کرده است ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح نیست یا این قیاس ثابت نیست کافر نمیشود ولی فاسق میباشد.

(۲) هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق مکنید) تا تحقیق کنید بمبادا بسطن چین فاسقی از نادانی بقومی دینی رسانید و سخت پشیمان گردید.

هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی ربطی بمقیده و مذهب ندارد آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصلین شیعه قسمت زیادتر از علوم صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و لغت و تفسیر و کلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را با انبر و مقاش بر میدارند.

منتها بعضی از روات در احادیث منقوله شما هستند که مفذوح اند و اعتباری باقوال آنها نیست از قبیل انس و ابو هریره و سمره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعضی از علماء خودتان هم از قبیل ابو حنیفه آنها را مرود میدانند)

ماهم احادیث منسوبه باین قبیل روات را مرود و غیر قابل قبول میدانیم. و الا کتب معتبره علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص داعی که در سیره پیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه و اخذسند نموده ام از کتب معتبره علماء سنت و جماعت است.

در کتابخانه شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار و طبعی و تواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی میباشد. منتها عملاً ما حکم صرفاً بینا داریم که میتوانیم خوب و بد آنها را تمیز داده قریب شبهات و اشکالات امثال فخر رازیها و مناطه کاری امثال ابن حجرها و روزبهانها و آمدنیها و این نیمههارا نخوریم و تحت تأثیر غلط کاریهای آنها قرار نگیریم.

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدسه ائمه معصومین و اهل بیت رسالت و ودایع رسول الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعه کتب معتبره علماء شما گردیده.

حافظ - از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله بر مقصود چیست و دلالت آن از چه راهست که علی کرّم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده است.

داعی - از این حدیث شریف که بنحو تواتر بما رسیده سه خصیصه برای امیر المؤمنین علیه السلام ثابت میشود.

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده - یکی هم مقام

خلافت و وزارت ظاهری آن حضرت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر افضلیت آنحضرت بر تمام امت از صحابه و غیرهم .

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بمنزله هرون معرفی نموده و حضرت هرون واجد مقام نبوت و خلافت حضرت موسی و افضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

نواب - قبله صاحب پیشدیده مگر حضرت هرون برادر حضرت موسی نبی بوده است .
۱۵ عی - بلی واجد مقام نبوت بوده اند .

نواب - عجب من تا بحال نشنیده بودم آیا در قرآن هم آیه ای که شاهد این مرام باشد هست .

۱۵ عی - بلی در آیات چندی خداوند متعال نبوت آن جناب را تصریح فرموده است .
نواب - ممکن است آن آیات را جهت درک فیوضات برای ما قرائت فرمائید

تا مورد استفاده ما قرار گیرد .

داعی - در آیه ۱۶۱ سوره ۴ (نساء) فرماید انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و آتینا داود زبوراً (۱) و در آیه ۵۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید و اذکر فی الکتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً و نادیناه من جانب الطور الایمن و قربناه نجیباً و وهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیا (۲)

حافظ - پس روی این قاعده و استدلال شما محمد و علی هر دو پیغمبر و مبعوث بر خلق بودند .

(۱) بدوستیکه ما وحی کردیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح و انبیا بعد از او وحی کردیم بسوی ابراهیم و اسماعیل و اسحق و یعقوب و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و داوود را زبور .

(۲) یادکن دو کتاب موسی را بدوستیکه بود خالص شده و رسولی پیغمبر و ندا کردیم او را از جانب طور ایمن و نزدیک کردیم او را را ز کوبنده و پیشدیده مرام او را از رحمت خود برادری چون هرون که صاحب مقام نبوت بود .

داعی - این قسم که شما تخریر نمودید داعی نکفتم البته شما خود میدانید که عدو و شماره انبیا بسیار مورد اختلاف است تا یک صد و بیست هزار و بیشتر هم نوشته اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هر دسته و فرقه ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده اند که پنج نفر از آنها الوالعمزم بوده اند حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی صلی الله علیه و آله و حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مقامش از همه بالاتر بوده است که همان خاتمیت میباشد .

جناب هرون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر اثبات منازل هرونی نبوت نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی بود برای علی صلی الله علیه و آله حضرت علی صلی الله علیه و آله هم تالی تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بوده .

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت بفهمانند همان قسمی که هرون واجد مقام نبوت بود ولی تابع پیغمبر اولوالعزمی مانند حضرت موسی بود حضرت علی صلی الله علیه و آله هم واجد مقام نبوت و بارتبه و مقام امامت در اطاعت شریعت باقیه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود که این خود خصیصه عالیهای برای آنحضرت است .

این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث و بیان شریف اثبات کرد برای علی بن ابیطالب صلی الله علیه و آله جمیع مراتب و منازل هرونی را از موسی و اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا نبود هر آینه شریک در امر پیغمبری لوهم بود ولی بجهتله انه لانی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد از من بیاید علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنای نموده و آنچه ماعد ای نبوت است از مراتب هرونی در آن حضرت ثابت است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اول من ۱۹ مطالب السؤل پس از کشف اسراری در بیان منزلت هرونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید: **فلم یخص منزلته هرون من موسی انه کان اخاه و وزیره و عضده و شریکه فی النبوة و خلیفته علی قومه عند سفره و قد جعل رسول الله علیاً منه بعدة**

المنزلة واثباتها له الا النبوة فانه استثناء في آخر الحديث بقوله صلى الله عليه
 انه لاني بعدى فبقي ما عدا النبوة المستثناة ثانياً لعلي عليه السلام من كونه اخاه
 و وزيره و عضده و خليفته علي اهلته عند سفره الي تبوك و هذه من المعارج
 الشراف و المدارج الازلاف فقد دل الحديث بمنطوقه و مفهومه علي ثبوت
 هذه المزية العلية لعلي عليه السلام و هو حديث متفق علي صحته (۱)
 و همین کلام را ابن صباغ مالکی در ص ۶۹ فصول المهمة و دیگران از اکابر
 علماء شما که ذکر نام و عقیده هر یک از آنها در این وقت کوتاه شب مقتضی نیست آورده
 و تصدیق این معنی را نموده اند .

حافظ - گمان میکنم این استثناء عدم نبوت است نه اصل نبوت .

داعی - خیلی بی لطفی نموده روی تبعیت از اسلاف خود ایراد وارد آوردید و
 مطلب باین آشکاری را انکار نمودید و حال آنکه توجه نمودید باین شافعی که الحال
 عرض کردم میگوید فبقی ما عدا النبوة المستثناة ثانياً لعلي .

و این بیان خود نص است در آنکه مستثنی در حدیث شریف نبوت است نه عدم
 نبوت و دیگر ضمیر منصوب و استثناء در قول او که گوید فانه استثناءها فی آخر
 الحدیث بقوله: انه لانی بعدی - راجع بنبوت است .

و مثل این نوع از عبارت در کتب علمای شما بسیار است که همه آنها دلالت
 بر استثنای نبوت میکند نه عدم نبوت و نظر آن کسانی که قائل بعدم نبوت شده اند
 جز عناد و لجاج و تعصب چیزی دیگری نبوده است مستحیر بالله من التعتصب فی الدین .

حافظ - گمان میکنم این ادعای شما که اگر پیغمبر ما خاتم الانبیاء نبود و بنا
 (۱) خلاصه از بیانات آنکه منزلت هرون از موسی آن بود که برادر و وزیر و بازو و
 شریک دو نبوت و خلیفه موسی بر قومش بود پس پیغمبر خاتم هم علی را در حدیث شریف صاحب
 مقام و منزلت هرونی قرار داده با استثناء نبوت پس باقی میباشد برای او آنچه ماعدای نبوت است
 از برادری و وزارت و خلافت او بر قومش و این خصیصه از مدارج شرافت و مدارج علیا است
 برای علی علیه السلام پس این حدیث از حیث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر ثبوت این مرتبه
 بزرگه برای آنحضرت - و این حدیثی است که عموم اتفاق بر صحت آن دارند .

بود پیغمبری بیاید علی واجد این مقام بود مخصوص بخودتان باشد و الا احدی چنین
 بیانی ننموده .

داعی - این ادعا فقط از مخصوصات دعا گو و علمای شیعه نیست بلکه اکابر علماء
 خودتان هم اقرار باین معنی دارند .

حافظ - کدام يك از علمای ما چنین ادعائی نموده اند اگر در نظر دارید
 بیان فرمائید .

داعی - یکی از علمای بزرگ و محمل وثوق علمای رجال شما ملا علی بن سلطان
 محمد هروی قاری است که وقتی خبر فوت او بمصر رسید علمای مصر در حضور زیاده از
 چهار هزار نفر برای او نماز ش میت خواندند صاحب تصانیف و تألیفات بسیاری است در
 (مرقاة شرح بر مشکوة) در شرح حدیث منزله گفته فيه ايماء الي انه لو كان بعد نبياً
 لكان علياً یعنی در این حدیث اشاره آیهت باینکه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبیاء
 پیغمبری باشد آن علی علیه السلام بود .

و از جمله علمای بزرگ شما که اقرار باین معنی نموده علامه شهیر جلال الدین سیوطی
 در آخر کتاب (بنیة الوعظ فی طبقات الحقاظ) با ذکر سلسله رواات تا بجایز بن عبدالله
 انصاری که رسول اکرم ﷺ به امیر المؤمنین فرمود اما لرضی ان تكون منی بمنزلة
 هرون من موسی الا انه لانی بعدی ولو كان لکنته خلاصه معنی آنکه اگر
 بنا بود پیغمبری بعد از من باشد تو آن بودی یا علی .

و نیز میر سید علی همدانی فقیه شافعی در حدیث دوم از موده ششم (مودة
 القربی) از انس بن مالک روایت نموده که پیغمبر ﷺ فرمود ان الله اصطفاني علي
 الانبياء فاختراني و اختارني و صيا و خيرته اين عمي وصيي يشد عضدي كما
 يشد عضد موسى باخيه هرون وهو خليفتي و وزيرى ولو كان بعدى لبيالكان
 علي نبيا ولكن لا نبوة له بعدى (۱) .

(۱) بدرستی که خداوند برگزیده مرا بر انبیاء و اختیار نموده مرا (به برگزیده گمی) پس اختیار
 نمود برای من وصی و برگزیده پرسمم (علی) را وصی من و محکم نمود بازوی مرا هم چنانکه
 محکم نمود بازوی موسی را به برادرش هرون و او است (یعنی علی) خلیفه و وزیر من اگر بنا بود
 بعد از من پیغمبری مرا آینه علی پیغمبر بود و لکن بعد از من پیغمبری نخواهد بود .

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول نبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنا بر آنچه علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که بنا بر فرموده آن حضرت علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شمارا بتعجب آورده .

و چون از منازل و مراتب هرون نبوت مستثنی شده با استثنای متصل قطعاً ماعدای آن شهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی علیه السلام باقی و ثابت میماند که از همه آن منازل بالاتر منزله خلافت و افضلیت است که در خلافت هرون قرآن مجید صراحت دارد در آیه ۱۳۸ سوره ۷ (اعراف) میفرماید و قال موسی لایخیه هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لاتتبع سبیل المفسدین (۱) .

حافظ - با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هرون با برادرش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر نبوت بوده .

پس چگونه او را خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلم است شریک انسان مقامش بالاتر از آنستکه خلیفه و جانشین او شود و اگر شریک را خلیفه قرار دهند او را از مقام و مرتبه خودش تنزل داده‌اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر از مقام خلافت است .

داعی - یک عده از آقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته‌اند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی علی بیسنا و آل و علیه السلام با اصاله و نبوت حضرت هرون علیه السلام تماماً بوده کانه خلیفه آنحضرت بوده یا توجه باینکه حضرت هرون با برادر بزرگوارش حضرت موسی علیه السلام شریک در امر تبلیغ بوده .

چنانچه از تفاضیای خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را مینماید که قال رب اشرح لی صدوری ویسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفھوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی هرون (۱) موسی برادرش هرون گفت خلیفه و جانشین من باش در قوم من و راه صلاح پیش گیر و پیرو اهل نادم باش .

الحی اشدد به ازری و اشركه فی امری (۱) .

زیرا که علی علیه السلام فقط یگانه راد مردی بوده است که با استثناء مقام نبوت خاصه در تمام مراحل کامله و صفات مخصوصه شریک با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده .

حافظ - پیوسته تمجیب ما زیاد تر میشود که می بینیم در باره علی کرم الله وجهه چنان غلو مینمائید که عقول عقلا محو و حیران میگردد که از جمله آنها همین بخلانی بود که الحال بیان نمودید که علی کرم الله وجهه جمیع صفات و خصائص پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را دارا بوده . **داعی** - اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین واقع و حقیقت است چه آنکه خلیفه پیغمبر روی قاعده عقلانی باید در جمیع صفات مثل و مانند پیغمبر باشد .

ثانیاً در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبره خود اقرار باین معنی دارند .

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید **علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود** احمد شهاب الدین که از فحول علماء شما میباشد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحاً باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید :

ولا یخفی ان مولانا امیر المؤمنین قدس الله روحه فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیة و النعمال الزکیة و عاداته و عباداته و احواله العالیة و قد صح ذلک له بالاخبار الصحیحة و الاثار الصریحة و لایحتاج الی اقامة الدلیل و البرهان و لایفتقر الی ایضاح حجة و بیان و قد عد بعض العلماء بعض الخصال لامیر المؤمنین علی النبی هو فیها نظیر سیدنا النبی الامی (۲) .

(۱) پروردگارا گشاده گردان برای من سینه مرا و آسان گردان برای من کار مرا که تبلیغ و سالت امنت و یگنا گره را از زبان من تا فهمته کلمات مرا و قرار بده برای من و زیری از کسان من که آن هرون برادر من باشد و معکم گردان بوی بخت مرا و حرکت ساز او را بامن دو امر من (که تبلیغ رسالت است) .

(۲) پوشیده و پنهان نمی باشد آنکه مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شایسته دارد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیه آنحضرت و بصحت پیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل و برهان خارجی ندارد و محتاج بتوضیح حجة و بیان نمی باشد بعض از علماء، بعض از آن خصال حبیه را بشماوه آورده‌اند که در آن شمال حبیه علی علیه السلام نظیر پیشبر خاتم صلی الله علیه و آله است .

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر (که در باره پنج تن آل عبا تجرد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیه ولی الامة بدلیل قوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون و نظیر آنحضرت است در آیه مزبوره از حیث ولایت بر امت بدلیل انما ولیکم الله الخ (که باتفاق فریقین در باره علی علیه السلام نازل گردیده) (چنانچه در همین کتاب بشرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحي الوارد علیه يوم اعطاء سورة برائت نظیره فنزل جبرئیل قال لا یؤدیها الا انت اومن هو منک فاستعادهما منه فاداهما علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم .

یعنی نظیر آنحضرت است در آراء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سوره برائت و نزول بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله (که آنحضرت آیات سوره برائت را داد به ابی بکر یرد در موسم حج بر اهل مکه قرائت نماید) (چنانچه در همین کتاب ثبت گردید). که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد آراء رسالت نمیتواند بنماید مگر خودت یا کسیکه از تو باشد پس آنحضرت آیات سوره برائت را از ابی بکر گرفت بامر خدای تعالی و بسلی صلی الله علیه و آله داد که در موسم حج آراء نمود.

و نظیره فی کونه مولى الامة بدلیل قوله صلی الله علیه و آله من کنت مولاه فهذا علی مولاه .

و نظیر آنحضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله (در غدیر خم چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت نفسیهما و ان نفسه قامت مقام نفسه وان الله تعالی

اجرى نفس علی مجرى نفس البنى صلی الله علیه وسلم فقال : ومن حاجک فیه من بعد ما جاک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناتکم و نساونا و نساکم .

و نظیر آن حضرت است در اتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد چنانچه خداوند در آیه مباحله (باتفاق فریقین چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردیده) علی را بمنزله نفس آن حضرت فرار داده .

و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السواء .

و نظیر آنحضرت است در فتح باب او در مسجد مثل فتح باب رسول الله صلی الله علیه و آله (که بامر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الا در خانه پیغمبر و علی و جواز ورود در مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله .

(همهمه ای در برادران اهل تسنن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بحرف آمدید).

لواب - اتفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت آراء نماز رفتم جناب حافظ در خطبه با نقل احادیثی این فتح باب مسجد را اختصاص بخلیفه ابی بکر رضی الله عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم الله وجهه دارد اسباب تحسین حاضرین گردیده و این گفتگوها من بوط باین قضیه است متمنی است حل معما فرمائید .

داعی - (رو بجناب حافظ) آیا چنین بیانی فرمودید .

حافظ - بلی چون در احادیث صحیحه ما وارد است از صحابی ثقه و عدل !! ابو هریره رضی الله عنه که رسول مکرم صلی الله علیه و آله امر فرمود که تمام درهائی که بمسجد باز بود بستند مگر در خانه ابی بکر رضی الله عنه را که فرمود ابی بکر از من و من از ابی بکر میباشم .

داعی - لابد بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که در مقابل هر فضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بشمار آمده حدیثی

بوسیله ایادی مرعوز و کاسه لیسهای سفره معاویه مانند ابوهریره و مغیره و عمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عمل را هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقه مفرط که بخلیفه ای بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه این ابی الحدید در جلد اول و مخصوصاً در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحۀ متکثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبره اکابر علماء خودشان باقید باینکه از احادیث صحیحه است نقل نمود. ماند که تمام درهای خانه های مردم را بمسجد رسول اکرم ﷺ بامر خداوند بست مگر در خانه علی علیه السلام را.

نواب - چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرماید از خصائص ابی بکر رضی الله عنه است عالی جناب میفرماید از خصائص مولانا علی کرم الله وجهه می باشد چنانچه ممکن است ببعض اسناد از کتب معتبره ما اشاره فرمائید تا شنوندگان بااستاد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

داعی - امام احمد حنبل در ص ۱۷۵ جلد اول و ص ۲۶ بامر پیغمبر تمام درهای خانه ها بمسجد بسته شد جلد دوم و ص ۳۶۹ جلد چهارم مسند و امام ابو عبدالرحمن مگر در خانه علی (ع) نسائی درستن و ص ۱۳ و ۱۴ خصائص العلوی و حاکم نیشابوری در ص ۱۱۷ و ۱۲۵ جلد سیم مستدرک وسط این جوزی در ص ۲۴ و ۲۵ تذکره بایانات مشروحه اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمد بن حنبل و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکی در ص ۷۶ صواعق و ابن حجر عسقلانی در ص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد در ص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر در ص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنز العمال و هبشی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد و محب الدین طبری در ص ۱۹۲ جلد دوم ریاض ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱

جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه و ص ۱۵۳ جلد ۴ حلیة الاولیاء و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع و خصائص الکبری و ص ۱۸۱ جلد اول لثالی المصنوعه و خطیب خوارزمی در مناقب و حموی در فرائد و ابن مغزلی در مناقب و مناوی مصری در کنوز الدقایق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ ینایع الموده باب ۱۷ را اختصاص بهمین داده و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلبی در ص ۳۷۴ جلد سوم سیره الحلیه و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل بالآخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه از قبیل خلیفه عمر بن الخطاب و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و زید بن ارقم و براء بن عازب و ابو سعید خدری و ابو حازم اشجعی و سعد بن ابی وقاص و جابر بن عبدالله انصاری و غیرهم بمبارات مختلفه از رسول اکرم ﷺ آورده اند که امر فرمود تمام درهای مسجد را بستند مگر در خانه علی علیه السلام را و مخصوصاً بعضی از اکابر علمای شما برای مزید ینائی فریب خوردگان اموها و بکریون و غیره توضیحات کاملی داده اند مانند محمد بن یوسف کنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب را اختصاص بهمین موضوع داده و بعد از نقل احادیث مسند ینائی دارد باین عنوان که هذا حدیث عال آنکاه گوید چون عده ای از درهای منازل اصحاب بمسجد باز میشد و رسول اکرم ﷺ نمی نمود ورود و توقف در مساجد را در حال حیض و جنابت لذا امر فرمود تمام درهای منازل را بمسجد مسدود نمودند الا در خانه علی علیه السلام را باز گذارند باین عبارت که **سدوا الابواب کلها الا باب علی بن ایطال و او ما ینده الی باب علی علیه السلام** . یعنی تمام درها را بستید مگر در خانه علی را باز بگذارید و بدست مبارک اشاره نمود بدرخانه علی علیه السلام پس از آن گوید این اباحه و ورود و توقف در مسجد در حال جنابت خصیصه ای بود برای علی علیه السلام و لکن این عمل دلیل بر آن نمی باشد که هر جنبه حائضی میتواند در مساجد ورود و توقف نماید اما خص بذلک لهم المصطفی بانه بتجری من النجاسة هو و زوجته فاطمة و اولاده صلوات الله علیهم وقد نطق القرآن بتطهیرهم فی قوله عز و جل انما یرید الله الخ .

ماحصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصیصه عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی و فاطمه و اولادهای آنها متحرری و دور از نجاست اند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزله از جمیع ارجاس و نجاسات اند .

باتوضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند باخبری که نقل نمودند اگر دلیلی بر طهارت ائمه یکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبره ما آن خبر را نقل نمایند .

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده اند در باب آنکه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد که رسول اکرم فرمود لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا اننا و علی (۱) .

این نوع از اخبار با اسناد معتبره ثابت میکنند سد جمیع ابواب مکر باب علی علیه السلام را زیرا اگر غیر از باب پیغمبر و علی باب دیگر بازمی بود بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمد و علی علیه السلام) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند و حال آنکه آنحضرت صریحاً میفرماید لا ینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الا اننا و علی .

پس این اخبار برهان قاطع است (که بخاری و مسلم هم نقل نموده اند) بر رد اخباری که امویها و بکریون و دیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است .

و بالقطع والیقین مسلم است که فتح باب در مسجد از خصائص علی علیه السلام بوده است اجازه بدهید برای خاتمه عرایض در این باب حدیثی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بمرضتان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد سیم مستدرک و سلیمان بلخی حنفی ضمن باب ۵۶ ص ۲۱۰ ینابیح الموده نقل از زخایر العقبی امام الحرم از مسند امام احمد بن حنبل و خطیب خوارزمی درس ۲۶۱ مناقب و ابن حجر درس ۷۶ (۱) سزاوار نیست برای احدی که جنب شود در مسجد مگر من و علی .

مواعق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب و دیگران نقل نموده اند بمختصر کم و زیاد در الفاظ که خلیفه گفت لقد اوتی (علی) ابن ایطاب ثلاث خصال لان تكون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم زوجة النبی صلی الله علیه و سلم بنته و سد الابواب الابابه ، و سکناه المسجد مع رسول الله یحل له فیہ ما یحل له ، و اعطاه الراية يوم خیبر (۱) .

کمان میکنم حل معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عنبری باقی نماند جناب حافظ هم کاملاً روشن شدند .

خوبست بر گردیم بگفتار اولیه و بقیه بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید و من تتبع احواله فی الفضائل المخصوصة و تنحص احواله فی الشامل المنصوصة یعلم انه کرم الله تعالی وجهه بلغ الغایة فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی و الی النهاية فی اقتباس انواره حیث لم یجد فی غیره مقتضی - انتهى (۲) .

این نمونه ای از بیانات و اعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالیه و فضایل مخصوصه مولانا و مولی الموحیدین امیر المؤمنین علی علیه السلام تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو ننموده و ادعای بی مغز نمی نمایم بلکه جامعه شیعیان من السلف الی الخلف بر دلیل و برهان بیانی نمی نمایند تمام دلائل و براین ما همانستکه مبدء و اساسش نزد شماها و در کتب معتبره خودتان میباشد .

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام و مردم بی خبر میشینید روی عادت تبعاً لاسلاف

(۱) هر آینه بتحقیق عطا شد بعلی بن ابی طالب سه نعمت که اگر یکی از آنها برای من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو ۱ - ترویج نمود پیشبر باو دختر خود را ۲ - تمام درهای (مسجد را) بست مگر در (خانه) او را آرام گرفت بایشنبر در مسجد حلال بود در مسجد برای او چیزیکه حلال بود برایشنبر ۳ - و عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در دولابشیر .

(۲) اگر کسی تتبع و تفحص در احوال آنحضرت بنماید می بیند که در بسیاری از فضائل مخصوصه و شائیل منصوصه شیهات تام با رسول الله صلی الله علیه و آله دارد که غیر از او احدی اختصار این خصائص را ندارد .

برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یا بسها بهم بافته تمهتها میزید و امر را بر آنها مشتبه مینمائید .

پس از این مقدماتی که ذکر شد ثابت گردید که علی علیه السلام در جمیع جهات نظیر و شریک رسول الله صلی الله علیه و آله بوده کما آنکه هرون نسبت بحضرت موسی علیه السلام بوده فلذا چون موسی هرون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که او را شریک امر من قرار بده که وزیر من باشد .

همین قسم هم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله چون در میان تمام امت از علی قابل ولایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هرون را وزیر و شریک موسی قرار دادی علی را وزیر و شریک من قرار بده .

نواب - قبله صاحب آبا در این باب اخباری هم رسیده .

داعی - بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبره خودتان هم اخبار بسیاری در این موضوع وارد است .

نواب - چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد .

داعی - دعا گو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلماء آنها) حافظ - مانعی ندارد چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است .

تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود
داعی - ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و بسط ابن جوزی در تذکره خواص الامنه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ۱۴ نقل مینمایند از ابی ذر غفاری واسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) که گفتند روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله حاضر بوده سائلی برخاست سؤال نمود

احدی باو چیزی نداد علی علیه السلام در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشت را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله دید آن قضیه را پس س مبارک بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد اللهم ان اخي موسى سئلك فقال رب اشرح لي صدري و يسر لي امري - الاية التي قوله - و اشركه في امري فانزل عليه قرآناً ناطقاً سنشده عضدك باخيك و نجعل لكما سلطاناً فلا يصلون اليكما یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدا یا کاشاده گردان برای من سینه مرا و آسان کن برای من امر و کار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریک ساز برادرم هرون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تو را پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هرون بازویت را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت و حکومت مینیمیم که هرگز بشما دست نیابند .

آنکاه عرض کرد: اللهم و انا محمد صفيك و نبيك فاشرح لي صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشد به اذري .

یعنی پروردگارا من تجھ برگزیده و پیغمبر توهستم پس کاشاده گردان سینه مرا و آسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی علیه السلام باشد قوی گردان بوجود او پشت مرا .

ای ذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه انما وليكم الله و رسوله الفخ - را بر آنحضرت قرائت نمود انتهى . معلوم شد دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب و علی علیه السلام (مانند هرون برای موسی) بوزارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برقرار گردید .

و تجھ بن طلحه شافعی در ص ۱۹ مطالب السنول با شرح مفصلی اشاره باین معنی می نماید .

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبه المطهرین و شیخ علی چغری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلائل

و جلال الدین سیوطی در در المنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خودداری میشود در مصنفات و مؤلفات خود این حدیث را نقل نموده اند بعضی از اسما بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا میرسد به ابن عباس (حیرات) رضوان الله علیه که گفت اخذ رسول الله (ص) یدی و ید علی بن ایطالب فصلی اربع رکعات یعنی رسول خدا ﷺ دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد اللهم سئلك موسى بن عمران و انا محمد اسئلك ان تشرح لي صدری و تيسر لي امری و تحل عقدة من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيراً من اهلي علياً اشد به ازری و اشركه في امری پروردگارا موسی بن عمران از تو سؤال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منهم که سجد هستم درخواست مینمایم که گشاده کردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمائی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ایطالب است محکم کن باو پشت مرا و شریک قرار بده او را در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد).

ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت یا احمد قد اوتيت ما سئلت یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سؤال نمودی آنگاه رسول اکرم ﷺ دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خود درخواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد اللهم اجعل لي عندك عهداً واجعلني عندك وداً پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سوره مریم) را آورد ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً (۱).

(۱) آنانکه ایمان آورند و نیکوکار شدند خدای رحمان آنها را محبوب میگرداند (یعنی محبت و مودت آن را در دلهای مسلمانان کند).

اصحاب از این قضیه تعجب نمودند رسول اکرم ﷺ فرمود مما تعجبون ان القرآن اربعة ارباع فریع فینا اهل البیت خاصاً و ربیع حلال و ربیع حرام و ربیع فرائض و احکام و الله انزل فی علی (ص) کرائم القرآن .

از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است يك ربیع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و يك ربیع قرآن حلال و يك ربیع حرام و يك ربیع فرائض و احکام است بخدا قسم نازل گردیده در باره علی کرائم قرآن مجید انتهی .

شیخ - بر فرض صحت حدیث اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه همین حدیث در باره دو خلیفه عظیم الشأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده چنانچه قرعه بن سوید از ابن ابی ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود ابوبکر و عمر منی بمنزلة هرون من موسی ؟؟

۵۵۱ - اگر آقایان قدری فکر می نمودید و برجال روایت مراجعه مینمودید خود را بزحمت نمایانداختید که گاهی بقول آمدی و گاهی بقول قرعه کذاب جعلال استشهاد نمائید و حال آنکه اکابر علماء خودتان او را مردود و احادیث منقول او را غیر قابل قبول آورده اند مخصوصاً علامه ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه حالات قرعه بن سوید و عمار بن هرون منکر این حدیث گردیده و گوید هذا کذب پس وقتی قرعه مردود علماء خودتان گردید حدیثی هم که از او نقل گردید مردود میباشد .

بر فرض تسلیم آقایان مطابقت کنید روایت قرعه را با سلسله روایتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو تواتر مسلم نقل نموده اند آنگاه منصفانه قضاوت کنید که کدامیک از این دو حدیث قابل قبول است .

(سخن که باینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سرگرم صحبت شدیم) (و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب است بقیه حرفها در همین موضوع) (بماند برای فردا شب برخاستند شب بخیر گفته سلامت تشریف بردند) .

جلسه پنجم

لیله سه شنبه ۲۷ رجب ۱۴۴۵

(اول شب آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه) (و صرف جای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - امروز مدتی در اطراف یانات در شب شما فکر می نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللسان هستید علاوه بر آنکه سحر بیان دارید میخواهید با حسن بیان و شاخ و برگهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار از بیان مبارک در این حدیث منزله اثبات خلافت بلا فصل علی کرم الله وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبه خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوک گفته شده و دلیلی بر عمومیت آن نمیباشد.

داعی - اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل

کلمه منزله افاده
عموم میکنند

مجلس مینمودند تعجبی نداشت ولی از مثل شما

خیلی تعجب است با اینکه اهل لسان و عالم

به ادبیات عرب و مبانی اصولی هستید چرا چنین بیانی مینمائید و حال آنکه خود میدانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفه اهل لسان در هر مورد دلالت بر عموم دارد و در این حدیث شریف بالخصوص کلمه منزله مضاف بسوی عَلمم بالقطع والیقین افاده عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه **أَلَا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** باشد که استثناء متصل است.

علاوه بر این میدانید که اصولیین تصریح کرده اند بر اینکه اسم جنس مضاف افاده عموم میکند خصوصاً زمانی که محلی بالف و لام باشد پس لفظ منزله که در کلام آنحضرت مضاف بسوی عَلم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضی از علماء بر خلاف این عقیده رفته اند ولی علماء بزرگ و کاملین از اکابر اصولیین بر عقیده ما هستند که مفرد مضاف بمعرفه بنا بر اصح برای عموم است و در

این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی در عموم است.

پس بنا بر این انت **مَنْ بَعَثْنَا مِنْهُ لَآئِبِي بَعْدِي** هرون من موسى **أَلَا إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي** دلالت بر عموم میکند و جمله **لَا نَبِيَّ بَعْدِي** حمل بر معنی است که **أَلَا النَّبِيُّ** باشد و قاعده حمل بر معنی از قواعد معروفه و معمول بها است و در کلمات فصحاء و بلغاه نظماً و نثراً شایع است.

حافظ - گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که **أَلَا نَبِيَّ بَعْدِي** جمله خبریه است و او را از منازل هرون مستثنی نمیتوان کرد گذشته از اینها خروج از صراحت و حمل بر معنی و حذف کلمه نبوت چرا.

داعی - بی لطفی نمودید که از در جدال وارد شدید و از شخص شریف شما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر در جملات اولیه بنمائید جواب جمله خبریه عرض شد. و اما اینکه فرمودید چرا حمل بر معنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت نمودند خودتان بهتر میدانید و عمداً سهو میکنید چه آنکه در نظر علماء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام و حسن بیان حذف کلمه مینمایند و در آیات و کلمات بلغاه و فصحاء شواهد بسیاری موجود است که شما خود دانائز با آنها هستید.

علاوه ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که در اخبار کلمه نبوت نیامده باشد و حال آنکه مکرر آن حضرت با کلمه نبوت اثبات این مقام را از برای علی رضی الله عنه نمودند و گاهی جهت ایجاز در کلام و حسن بیان با حذف کلمه نبوت اظهار مرام نمودند.

در بعضی اوقات با جمله **أَلَا نَبِيَّ بَعْدِي** و حذف کلمه نبوت و گاهی با بیان ظاهر کلمه **أَلَا النَّبِيُّ** اثبات حقیقت نمودند.

چنانچه علماء بزرگ خودتان هر دو را ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می نمایم تا حجت تمام شود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۷۰ کفای الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی

در باب ۶ ینایع الموده.

و این کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط این جوزی در ص ۱۶ تذکره ازمسند امام احمد و مسلم و غیر آن از ابی برده و امام احمد حنبل در مناقب و ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سته است) در خصائص العلوی چهار حدیث باسناد خود از سعد بن ابی وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی در مناقب از جابر ابن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی **آل النبوة (۱)**.

و میر سید علی همدانی در موده ششم از موده القری حدیثی از انس ابن مالک نقل میکند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم) ^(۲) در آخر آن حدیث میفرماید **ولو کان بعدی نبیا لکان علی نبیا و لکن لانبوة بعدی**.
کمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلظه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نعمد نبوت.

و باین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم الله صلی الله علیه و آله در رغبت چهل روزه امر امت را بخودشان وانگذاورد و هرون را که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه و وصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان او مختل نگردد.
پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی و پایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل را بخودشان وا نگذاورد و مردم نادان را حیران ننماید و شریعت را بدست جهان نهد تا هر کس بمیل خود در او تصرفات نماید یکی برأی و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده يك ملت حنیف و سادهای را بهقتادو سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من بمنزله هرون است از موسی یعنی جمیع منازل هرونی را برای آنحضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آنحضرت
(۱) آیا داضی پستی اینکه باغی از من بمنزله هرون از موسی مگر نبوت و پیغمبری را.
(۲) رجوع شود به ۲۹۷ ص ۲۹۷ همین کتاب.

بر تمام صحابه و امت و تعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هرون را موسی در رغبت خود خلیفه قرار داد علی صلی الله علیه و آله هم در رغبت من خلیفه من است.
حافظ - آنچه در عظمت این حدیث فرمودید بالاخر از آنستکه تصور شود ولی کمان میکنم اگر قدری تفکر فرمایید تصدیق نمائید عمومیتی در این حدیث نیست چون فقط اختصاص بغزوه تبوک دارد که برای مدت معینی رسول خدا صلی الله علیه و آله سیدنا علی کرم الله وجهه را خلیفه خود قرار داد.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث حدیث منزله در دفعات متعده غیر از تبوک فقط در غزوه تبوک آمده بود در صورتیکه جملات این حدیث در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُرر بار پیغمبر وارد شده باعظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که در مکه معظمه بین مهاجر و انصار ایجاد برادری نمود و مرتبه دوم در مدینه منوره که علی صلی الله علیه و آله را برادری بر کردید فرمود **انت منی بمنزله هرون من موسی الاله لانی بعدی**.

حافظ - بیان عجیبی است که تا کنون آنچه دیده و شنیده ام حدیث منزله در غزوه تبوک بوده که پیغمبر علی را جا گذارد و آن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آنجناب این کلمات را فرمود کمان میکنم شما در بیانات اشتباه فرمودید.
داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه بر اتفاق علماء شیعه در بسیاری از کتب معتبره علماء خودتان نقل کرده اند از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی در ص ۲۶ و ۱۲۰ جلد دوم سیره الحلبیه و امام عبدالرحمن نسائی در ص ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۱۳ و ۱۴ تذکره و سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینایح الموده از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی در مناقب این حدیث را نقل نموده اند حتی در مواردی غیر از مواخات که اینک وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.

پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبه خصوصی نداشته بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم ﷺ باین وسیله هر کجا مقتضی دیده خلافت علی را بعد از خود باین عبارت که **علی منی بمنزله هرون من موسی الا الله لا نبی بعدی** تثبیت نموده که یکی از آن موارد غزوه تبوک بوده .

حافظ - چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبه عمومی تلقی نموده و علی را بعنوان خلافت شناخته مع ذلك بعد از آنحضرت مخالفت نموده و دیگر را بعنوان خلافت پذیرفته و با او بیعت نمودند .

داعی - برای جواب شما مطالب و شواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان که مناسب مقام است همانا قضیه جناب هرون است که حضرت موسی کلیم الله بصراحت آیات قرآن مجید جناب هرون را خلیفه و جانشین خلیفه قرار دادن حضرت موسی خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که برادر خود هرون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را طبق بعضی از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هرون را که خلیفه و جانشین او میباشد آنکاه بکوه طور بهممانی پروردگار رفت هنوز یکماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپا شد انقلاب و اختلاف کلمه در بنی اسرائیل ظاهر گردید سامری کوساله طلارا جلوه داده بنی اسرائیل فوج فوج هرون خلیفه ثابت الخلافة حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حقه باز را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاک تژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود هرون در غیاب من خلیفه من است اطاعت امر او را نموده مخالفتش ننمائید . باغواهی سامری کوساله پرست شدند هر چند جناب هرون نالید و آنها را منع از آن عمل شنيع نمود گوش نداده بلکه در سدقتش برآمدند چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هرون بپادشاه حضرت موسی در موقع برکشتن درد دل نمود که **ان التوم استضعفونی و کادوا يقتلونی**

یعنی آنها مرا خارو زیون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیک بود مرا بقتل رسانند .

شمارا بخدا آقایان قدری از تمصب خارج وانصاف دهید این عمل بنی اسرائیل و تمرد از اوامر حضرت موسی و تنها گذاردن خلیفه منصوص او جناب هرون را و باغواهی سامری بازیکر کوساله پرست شدن دلیل بر بطلان خلافت هرون و حقیقت سامری و کوساله ساخته اومیباشد .

آیا عملیات جهال و هواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هرون حق بود و مردم از حضرت موسی نصی درباره او شنیده بودند هرگز او را تنها نمیکذارند و بدنبال سامری و کوساله اومیرفتند .

قطعاً خودتان میدانید که مطلب برخلاف اینست جناب هرون بحکم قرآن مجید خلیفه منصوص حضرت موسی بود بنی اسرائیل نص صریح را از لسان خود آن حضرت درباره اوشنیده بودند منتها بعد از غیبت حضرت موسی وقت بدست سامری بازیکر افتاد کوساله طلارا ساخته عالماً عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود آنها هم با علم باینکه جناب هرون خلیفه و جانشین حضرت موسی میباشد روی نفهمی یا مقاصد دیگر در پی سامری رفته و جناب هرون را تنها و متروک گذارند؟!

هم چنین بعد از وفات رسول الله ﷺ همان مردمی که مکرر از آنحضرت صراحة و کنایه شنیده بودند علی **ع** خلیفه من میباشد همان قسمی که جناب هرون خلیفه موسی **باهر** **ع** بود . علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی

روی عداوت بابنی هاشم . و جمعی از جهت هقد و کینه و حسد و بغضی که نسبت بشخص علی **ع** داشتند تشکیلات مخصوصی دادند چنانچه امام غزالی در اول مقاله چهارم سر العالمین اشاره باین معنی نموده و صریحاً مینویسد حق را پشت سر انداخته برکشتند بجهالت اولیه ^(۱)

(۱) رجوع شود بجله نهم همین کتاب عین عبارت غزالی در ضمن حدیث غیر غم قل کرده .

بهین جهت شباهت نام بین هرون و امیر المؤمنین بود که محققین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبہ باہلی دینوری قاضی معروف دینور درص ۱۴ جلد اول الامامة والسیاسة قضیة سفیہ را مفصلاً مینویسد تا آنجا که گوید وقتیکہ آتش بردند در خانہ علی و بانہدید و فشار آن حضرت را بمسجد آوردند و گفتندیست کن والا کردت را میز نیم خود را بقر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی کہ خداوند در قرآن از قول هرون بموسی نقل نموده کہ ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی.

کانه يك جهت آنکه پیغمبر ﷺ علی را در این حدیث شبیه بهرون مینماید آنست کہ برساند بامت کہ همان معامله ای که بنی اسرائیل در غیاب موسی با جناب هرون نمودند بعد از وفات من باعلی مینمایند.

لذا علی ﷺ هم برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی بازنگران را دید کہ تا پای قتل او ایستاده اند خطاب بقر مبارک پیغمبر همان آیه ای را قرائت نمود کہ خداوند از درد دل هرون بموسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها بزیر انداخته باحالت بہت دقایقی باسکوت گذشت)

نواب - قبلہ صاحب اگر خلافت علی بن ایطال کرم الله وجہہ ثابت بودہ چرا پیغمبر با این الفاظ و اشارات و کنایات میفرمودہ و صریحاً بنام خلافت آنجناب را معرفی نموده کہ بفرماید علی خلیفہ من است ناراه عنزی نماند.

۵ اعی - عرض کردم کہ رسول اکرم ﷺ بہر دو جهت بیان حقیقت نموده و الا احادیث صریحہ بخلافت در کتب معتبرہ خودتان ہم بسیار ثبت است ولکن این نوع از کنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند کہ الکنایہ ابلیغ من التصریح - آنہم این قسم از کنایہ کہ يك عالم معنی در او مستتر است.

نواب - ممکن است از احادیث مصرحہ ای کہ میفرمائید در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید ما را مستقیض فرمائید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرراً بما گفته اند ابدأ حدیثی کہ صراحت بر خلافت آن جناب داشته باشد وجود ندارد.

۵ اعی - احادیث مصرحہ بنام خلافت مولانا امیر المؤمنین در کتب معتبرہ شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس بیعض از آنہا کہ در حافظہ خود حاضر دارم اشارہ مینمایم.

اہم از ہمة احادیث حدیث الدار است از جہہ آنکہ اولین روزی کہ خاتم الانبیاء ﷺ نبوت خود را ظاہر ساخت بخلافت علی ﷺ ہم صراحت فرمود.

حدیث الدار یوم الانذار
و تعیین نمودن پیغمبر (ص)
علی ﷺ را بخلافت

چنانچہ امام احمد بن حنبل (رئیس الخنابلہ درص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۳ از جزء اول مسند و امام ثعلبی در تفسیر آیه انذار و صدر الاثمة موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن جریر طبری در تفسیر آیه و درص ۲۱۷ جزء دوم تاریخ الامم والملوک بطرق مختلفہ و ابن ابی الحدید معتزلی درص ۲۶۳ و ۲۸۱ جلد سیم شرح نہج البلاغہ نقل از تفسیر العثمانیہ ابو جعفر اسکافی و ابن اثیر درص ۲۲ جزء دوم کامل مرسلاً و حافظ ابونعیم در حلیۃ الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیہقی در سنن و دلائل و ابوالفداء درص ۱۱۶ جزء اول تاریخ خود و حلبی درص ۳۸۱ جزء اول سیرۃ الحلیبیہ و امام ابو عبدالرحمن نسائی درص ۶ حدیث ۶۵ خصائص العلوی و حاکم ابو عبدالله درص ۱۳۲ جزء سیم مستدرک و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۱ ینایع المودہ از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۱ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء شما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند زمانیکہ نازل شد آیه ۲۱۴ سوره ۲۶ (شعراء) و انذر عشیرتک الاقربین - رسول اکرم ﷺ چہل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خوشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عم اکرمش جناب ابوطالب و برای آنہا يك ران کوسفتند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند محمد غذای يك نفر را حاضر نکرده (چون در میان آنہا کسانی بودند کہ يك شتر بیچہ را تنها میخوردند) حضرت فرمودند کلوا بسم اللہ بخورید

بنام خداوند متعال پس از آنکه خوردند و سیر شدند یکدیگر میگفتند هذا ما سحرکم به الرجل عهد باین غذا شمارا سحر نمود .

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها پس از مقدمائی از سخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آنحضرت طول کلام بدهم شاهد مقصود اینست که فرمود

يا بني عبدالمطلب ان الله بعثني بالخلق كافة واليكم خاصة وانا ادعوکم الي كلمتين خفيفتين على اللسان وثقيبتين على الميزان تملكون بهما العرب والعجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنة و تنجون بهما من النار شهادة ان لا اله الا الله و اني رسول الله فمن يجبني الي هذا الامر و يوازرني الي القيام به يكن اخي و وزيری و وارثی و خليفتي من بعدي .

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود بر عموم مردمان و بخصوص بر شما و من شمارا دعوت میکنم بدو کلمه ای که بر زبان سبک و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شمارا امتقاد کردند و جمیع امم در تحت اقیاد شما درآیند و باین دو کلمه بهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند در این کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاوت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفه من خواهد بود بعد از من . و این جمله آخر را سه مرتبه تکرار نموده و در هر سه مرتبه احدی جواب نداد الا علی عليه السلام جواب داد انا نصرک و وزیرک یا نبی الله یعنی من شمارا کمک و باوری مینمایم ای پیغمبر خدا .

پس حضرت او را نوید خلافت داد و آب دهان مبارک در دهان او افکند و فرمود ان هذا اخي و وصيي و خليفتي فيکم یعنی این علی وصی و خلیفه من است در میان شما . و در بعضی از آن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود انت وصيي و خليفتي من بعدي یعنی تو یا علی وصی و خلیفه منی بعد از من .

علاوه بر علمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه از سایر ملل که تاریخ اسلام نوشته اند با نداشتن تمصب مذهبی (چه آنکه نه سنی بودند و نه شیعه) این مجلس

مهمانی را نقل نموده اند که از جمله آنها مورخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصرها ترجمه بحرئیه نموده اند بنام (الاجال و عبادة المبطولة) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ایطالب داده تا آنجا که مینویسد بعد از خطابه پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید .

و مسیو پول لهوژور فرانسوی معلم دارالفنون پاریس در رساله مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیین ص نوشته و در سال ۱۸۸۴ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقاله فی الاسلام از ص ۸۳ تا ۸۶ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تمصب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مستر جان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (عهد و قرآن) با فکری روشن و قلبی پاک اقرار نمودند بر اینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود قرار داد ، علاوه بر این خیر شریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله .

۱- امام احمد حنبل درمسند و میرسید علی همدانی
احادیث مصرحه
بخلافت علی عليه السلام
شافعی در آخر مودت چهارم از موده الثربی نقل
میکند که رسول اکرم ص بعلي عليه السلام فرمود
يا علي انت تیره ذمتي وانت خليفتي علي امتي (۱) .

۲- امام احمد در مسند بطرق متعدده و الفاظ متفاوته و این مغالزی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینمایند که رسول اکرم ص فرمود بعلي عليه السلام انت اخي و وصيي و خليفتي وقاضي ديني (۲) .

۳- ابوالقاسم حسین بن عهد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادبایه و محاورات الشعراء والبلغاء (چاپ مطبعة عامره شریفه سید حسین افندی ۱۳۲۶ قمری) از

(۱) یا علی توبری منی ذمه مرا و خلیفه منی بر امت من .
(۲) تو برادر و وصی و خلیفه و اداه کننده دین منی .

انس بن مالک نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود ان خلیلی ووزیری و خلیفتی و خیر من اترک بعدی یعنی دینی وینجز موعدی علی بن ایطالب (۱).

۴- میرسید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از مودة القریب از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود هذا علی اخی فی الدنیا و الاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیتی فی امتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منی ماله منی منه نفعه نفعی و ضرره ضرری من احبته فقد احبته و من ابغضه فقد ابغضنی (۲).

۵- در همین مودت ششم از انس بن مالک حدیثی نقل میکند که قبلاً عرض کردم در آخر آن حدیث ذکر مینماید که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود و هو خلیفتی ووزیری یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶- محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب از ابی ذر غفاری روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود تره علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام الغر المحجلین و الخلیفة من بعدی (۳).

۷- بیهقی و خطیب خوارزمی و ابن منازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود بعلی علی انه لاینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی و انت اولی بالمؤمنین من بعدی (۴).

۸- امام ابو عبدالرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث

- (۱) بدرستی که دوست من و وزیر و خلیفه من و بهتر کسیکه بعد از خود بجا می گذارم که دین مرا ادا، و وعده مرا وفا مینماید علی بن ایطالب میباشد.
- (۲) این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من است در امت من و وارث علم و اداء کننده دین من، مال او از من است و مال من از او است نفع اولی من است و ضرر او ضرر من است کسیکه او را دوست بداد مرا دوست داشته و کسیکه او را دشمن بداد مرا دشمن داشته است.
- (۳) وارد شود بر من در کنار حوض (کوثر) برجم علی امیر المؤمنین و پیشوای روی و دست و پا سفیدان و خلیفه من بعد از من.
- (۴) سزاوار نیست که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه و اولی بمؤمنین باشی بعد از من.

۲۳ خصائص العلوی که مفسراً از ابن عباس مناقب علی علیه السلام را نقل نموده بعد از ذکر منازل هردوی آورده که رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام فرمود انت خلیفتی یعنی فی کل مؤمن من بعدی تو خلیفه منی یعنی در هر مؤمن بعد از من.

(بدیهی است بوسیله این جمله و حرف تراخی پس از اعطاء کل منازل و مراتب هردوی بعلی علیه السلام نص جلی فرموده بر امامت علی یعنی توای علی خلیفه منی در امت من و در هر مؤمن بعد از من).

ولفظ من در بیان پیغمبر در این حدیث شریف و سایر احادیث وارد شده یا من بیاتیه است یعنی بعد از مرگ من یا من ابتدائیة است یعنی تو خلیفه من در امت من میباشی از ابتداء مرگ من.

علی تقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی علیه السلام ثابت و محقق آمده که آنحضرت خلیفه الله و خلیفه الرسول بنص جلی و خفی بعد از رسول اکرم ﷺ بر تمام امت بوده است.

۹- حدیث خلقت است که بطرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القریب و ابن منازلی شافعی در مناقب و درینم در فردوس بمختصر تفارقی در الفاظ با سلسله روایات و اسناد صحیحه نقل مینمایند که پیغمبر ﷺ فرمود خلقت انا و علی من نور واحد قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبدالمطلب فی النبوة و فی علی الخلافة (۱).

۱۰- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب

الولاية نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ در اوایل خطبة غدیر خم فرمود و قد امرنی

- (۱) من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم بهپاره هزار سال پس از خلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرار داد پس بلاذوال باهم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت و در علی خلافت مقرر گردید.

جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا المنهد وأعلم كل ایض و اسود ان علی
ابن ابیطالب اخی ووصی و خلیفتی و الامام بعدی - آنکه فرمود معاشر الناس
ذلک فان الله قد نصبه لکم ولیا و اماما و فرض طاعته علی کل احد ماض
حکمه جائز قوله ملمون من خالفه مرحوم من صدقه (۱) .

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی در نایب الموده از مناقب احمد از ابن عباس
(حبر امت) روایتی نقل میکند که علاوه بر نام خلافت مشتمل بسیاری از صفات
مخصوصه آن حضرت است که هر یک علیحدہ قرینہ است بر اثبات مقام خلافت آن
حضرت لذا با اجازه آقایان تمام خبر را عرض میکنم تا حجت تمام گردد و آقایان محترم
بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء ص مقام و مرتبه علی ص
بالاترین مقامات است خلاصه کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم ص فرمود
یا علی انت صاحب حوضی و صاحب لوائی و حبیب قلبی و وصی و وارث
علمی و خلیفتی و انت مستودع موارث الانبیاء من قبلی و انت امین الله فی
ارضه و حجة الله علی برئته و انت رکن الایمان و عمود الاسلام و انت مصباح
الدجی و منار الهدی و العلم المرفوع لاهل الدنیا یا علی من اتبعک نجی
و من تخلف عنک هلك و انت الطریق الواضح و الصراط المستقیم و انت قاعد
الفر المحجلین و یعسوب المؤمنین و انت مولی من انا مولاه و انا مولی کل
مؤمن و مؤمنة لا یحک الا ظاهر الولادة و لا یفضک الا خبیث الولادة و ما
عرجنی ربی الی السماء و کلمنی ربی الا قال یا محمد اقرء علیا منی السلام

(۱) جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام
سفید و سیاهان را که علی بن ابیطالب (ع) برادر من و وصی من و خلیفه من و امام بعد از من است
ای جماعت مردم خداوند تعالی تعجب نموده علی را بر شما ولی (یعنی اولی بتصرف) و امام و واجب نموده
طاعت او را بر هر فردی، ماضی است حکم او و جائز است (از جانب خدا تعالی) قول او . ملمون
است کسیکه مخالفت نماید او را و مرحوم است کسیکه او را تصدیق نماید .

و عرفه الله امام اولیالی و نور اهل طاعتی و هنیئا ک هذه الکرامة یا علی (۱)
(۱۲) ابوالمؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل
امیر المؤمنین ص (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول الله
خاتم الانبیاء ص نقل نموده که فرمود در معراج وقتی رسیدم بسدره المنتهی
خطاب رسید ای محمد خلق را آزمودی کدام کس را فرمان بردارتر دیدی نسبت
به خود عرض کردم علی را قال صدقت یا محمد راست گفتی آنکه فرمود فهل
اتخذت لنفسک خلیفة یؤدی عنک و یعلم عبادی من کتابی ما لا یعلمون قال
قلت یارب اختر لی فان خیرک خیر لی قال اخترت لک علیاً (ع) فاتخذته
لنفسک خلیفة و وصیاً و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم ینالها
احد قبله و لیست لاحد بعده (۲) .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار است ولی آنچه در حافظه داشتم
بمرضتان رسانیدم تا جناب حافظ بدانند که ماشاخ و برکة نمیدهیم بلکه عین واقع و
حقیقت را میگوئیم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند
مانند نظام بصری - چنانچه صلاح الدین صفدی در واقی بالوفیات ضمن حرف الف
ذیل حالات ابراهیم بن سبیر بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی گفته است نص
(۱) یا علی تو صاحب حوض منی و صاحب لواء و پرچم منی و حبیب دل و وصی و وارث علم من و خلیفه
منی و مستودع موارث انبیاء و امین خدا و حجة پروردگاری بر تمام خلق تویی و کن ایمان و نگهبان
اسلام و چراغ ظلمت و نور هدایت و علم بلند شده از برای اهل دنیا هر کس بیری کند تو را نجات
یابد و هر کس تخلف نماید هلاک شود تویی راه واضح و صراط مستقیم و تویی پیشوای سفید رویان
و سلطان مؤمنان و مولی و آقای کسیکه من آقا و مولای او هستم و منم آقای هر مؤمن و مؤمنه دوست
نمیدارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمیدارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا با آسمان نبرد و
با من تکلم نکرد مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان باو اعلام کن که او امام
دوستان من و نور مطهران من است آنکه حضرت فرمودند بلی علیه السلام کوادا باد بر تو این
کرامت یا علی

(۲) آیا انتصاب خلیفه برای خود نموده ای تا مقاصد تو را بر مردم برساند و تعلیم بدهد بندگان
مرا از کتاب من آنچه میدانند عرض کردم پروردگارا هر کس را تو اختیار نامی من آنرا اختیار
مینمایم خطاب آمد من اختیار نمودم برای تو علی را خلیفه و وصی و او را مفضل بلم و حلم خود
نمودم و او است امیر مؤمنان بحق که نه در گذشته و نه در آینده احدی بمقام او نخواهد آمد .

النبي صلى الله عليه وسلم على ان الامام علي - وعينه - وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتمه عمر لاجل ابي بكر رضي الله عنهما - (۱) .
متأسفانه ما درك زمان خاتم الانبياء عليه السلام را ننموده ايم ولي امروز كه ميخواهيم راه حق را پيدا كنيم ناچاريم با توجه بايات قرآنيه واخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقين قضاوت كنيم .

وقطعا هر كس محبوب خداوند بوده و با دلائل آيات قرآن مجيد و اخبار متكاثره متواتره اي كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم در زمان خود تقدم علمي و فضلي باو داده و اورا افضل و برتر از همه امت معرفي فرموده ما هم حقا بيروي و اطاعت از او نمائيم .
صراحت در لفظ خلافت و ولايت و وصايت در اخبار مندرجه در كتب معتبره خودتان بسيار آمده علاوه از آنها چون علي عليه السلام مجموعه خصائص و فضائل است كه در شبهاي گذشته اشاراتي نموديم كه بايغمبر خاتم در تمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شركت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آيات قرآنيه و اخبار متكاثره متواتره احدى از احاد بشر بعشرى از اعشار بلکه هزار يك از فضائل و كمالات آن بزرگوار نمى رسد .

چنانچه خطيب خوارزمي در مناقب از جمهور قلا از ابن عباس و محمد بن يوسف كنجي شافعي در كفايت الطالب وسبط ابن جوزي در تذكرة و ابن سبأغ مالكي در فضول المهتبه وسليمان بلخي حنفي در نسايع الموده و مير سيد علي همداني در مودت پنجم از موده القريبي از خليفه ثاني عمر بن الخطاب نقل نموده كه همكي از رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم بمختصر پس و پيشي در الفاظ كه فرمود لوان الرياض افلام و البحر مداد و الجح حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علي
اين ابيطالب (۲) .

(۱) نص نموده است رسول اكرم (ص) بر امامت علي (ع) و تعيين نمود آنحضرت را با امامت و ميشناختند صحابه اين معني را وليكن صبر بن الخطاب كتمان نمود امامت و خلافت علي را براي خاطر ابي بكر .
(۲) اگر در سخنان قلم گرفته و دريا مرگ و چنان حساب كنده و آدميان نويسته ديستوانده شماره كنده فضائل علي بن ابيطالب را چه خوش گويد شاعر پارسي .
كتاب فضل نور ابي بكر كافي نيست . كه تركني سرانگشت وصفه بشماري

فلذا آنحضرت اولي و احق بمقام خلافت و جانشيني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بوده است .

شيخ عبد السلام - (رو بحافظ محمد رشيد نموده گفت)
شيخ باز هم بصداء اجازه بدهيد مختصري هم حقاير عرايضي بنمايم شما هم قدرى نفس و استراحت بنمائيد (آنكاه رو بداعي نموده گفتند)
صاحب هر كز ما منكر فضائل مولانا علي كرم الله وجهه نيستيم وليكن انحصار دادن بآن جناب غير معقول است چونكه خلفاي راشدين رضي الله عنهم صحابه خاص بيغمبر هر يك صاحب فضائل و همكي با هم برابر بودند شما تمام يك طرفه صحبت مينمائيد ممكن است امر بر آقا يان حاضرين و غائبين مشتبه شود و گمان نمايند امر چنانست كه شما ميفرمائيد چنانچه اجازه ميدهيد قدرى از آن احاديث كه در فضائل آنها است ذكر نمائيم تا حق زير پرده نماند .

۱۵۱۵ - ما نظر خاص باشخاص نداريم فقط تابع عقل و علم و منطقيم ما يكطرفه صحبت نمى نمائيم آيات قرآنيه و اخبار صحيحه صريحه متفق عليه فرقين يكطرفه بما نشان ميدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حب و بغض جاهلانه در كار نيست تعصب يكطرفه هر كز بكار نبرده و نخواهم برد و از آقا يان حاضرين محترم نيز تقاضا ميكنم هر كجا تعصبي از داعي دريدند يا كلامي كه توأم با عقل و برهان و منطق نبود شنيدند ابراز لطف نموده ياد آور شوند ممنون خواهم شد .

و البته خيلي بجاست كه احاديث مجمع عليه و
احدى منكر فضل صحابه نيست مقبول طرفين را بيان نمائيد بجان و دل ميديرم ولي بايد انتخاب افضل نمود
زيرا داعي منكر فضل صحابه پاك نيستم قطعا هر يك در محل خود فضيلتي داشته اند ولي بايد افضل امت را كه مورد قبول فرشين (شيعه و سني) هستند بدست آورد چون صحبت ما در فاضل نيست چه آنكه فضلاء بسيارند بلکه بايد فهميد چه كس افضل امت بوده بعد از رسول اكرم صلى الله عليه وآله وسلم تا بحكم عقل و نقل او را مقدم بدانيم و بيروي از او بنمائيم .

شيخ - پس مقصود شما طفره ميباشد چونكه در كتابهاي شما حتى يك حديث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق عليه استشهاد نمائيم .

داعی - اولاً این ایراد بخود شما بر میگردد که چرا شب اول بی مطالعه صحبت نمودید اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طی مذاکرات استشهاد ما بآیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد دعا گوهم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبره شما ها داشتم قبول نمودم و بشهادت خودتان و تمام اهل مجلس از شب اول تا کنون از میزان قرار داد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم بآیات قرآن مجید و اخبار صحیحه صریحه مندرجه در کتب معتبره موثقی از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم که این مجلس منعقد باشد و بیض ملاقات آقایان نازل باشم انشاء الله از این قرارداد تجاوز نمی نمایم .

ثانیاً شما وقتی این قرار داد را نمودید فکر نمودید که خود زمانی دچار این محذور خواهید شد ولی دعا گو قرارداد را بهانه سخت گیری نمیکنم حاضریم اخبار صحیحه صریحه یکطرفه شما را که مجعول نباشد و با دلائل عقل و نقل موافقت نماید استماع نموده آنگاه ما و شما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با کثرت فضائل علی علیه السلام بنمایید مورد قبول قرار دهیم .

شیخ - راجع بنصوص خلافت نقل احادیث نمودید ولی غافل بودید که از این قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده .

داعی - با توجه باینکه اکابر علمای خودتان چون ذهبی و سیوطی و ابن ابی الحدید و غیره نقل نموده اند که امویها و بکریون احادیث بسیاری در فضائل ابی بکر وضع نموده اند من باب نمونه از آن بسیاری که فرمودید حدیثی نقل نمائید تا مورد قضاوت قضات منصف غیر متمسب قرار گیرد .

شیخ - حدیث معتبری از عمر بن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس از پدرش از جدش عباس نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله

نقل خبر در فضیلت ابی بکر
و جواب آنکه که مجعول است

بأن بزرک مرد فرمود یا عمّ انّ الله جعل ابابکر خلیفتی علی دین الله فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا (۱) .

داعی - گذشته از آنکه این حدیث يك طرفه است و قرار ما نبود که به احادیث يك طرفه استشهاد نمائیم معذک همین حدیث يك طرفه هم اگر مردود نبود در اطراف آن بحث مینمودیم

شیخ - چگونه مردود است شما همه مطالب را میخواهید بحرف درست کنید . داعی - اشتباه فرمودید ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل عملیم این حدیث را ما رد ننموده ایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نموده اند چه آنکه روایت این حدیث در نظر آنها کذب و جعل میباشند بهمین جهت آنرا باطل و از درجه اعتبار ساقط میدانند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمر بن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد انه کذاب پس قطعاً حدیث شخص کذاب و دروغگو باطل و مردود و غیر قابل قبول میباشد .

شیخ - در اخبار صحیحه از صحابی ثقه ابوهریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل برینغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی بکر راضی هستم از او سؤال بنما آیا اوهم از من راضی هست یا نه .

داعی - البته لازم است مقدمه این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شمارا یاد آور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اسابه و ابن عبدالبر در استیعاب از خود ابوهریره نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود کثرت علی الکذابة و من کذب علی متعمداً فقد نبوء مقعده من النار و کثما حدتکم بحدیث منی فاعرضوه علی کتاب الله (۲) .

(۱) ای سو بدرحمتیکه خدای تعالی قرار داد ابی بکر را خلیفه من بردین خدا پس بشترید از او و اطاعت نمائید او را تا رستگار شوید .

(۲) زیاد گردیدند بر من دروغگو یان کسیکه بر من عهدا دروغ بیند نقیبن گاه او آتش جهنم میباشد هر وقت از من حدیثی بشما گفتند پس او را عرض کنید بقرآن مجید - (یعنی اکثر مطایفه با قرآن نوره پندیرید والا رد نمائید) .

و نیز حدیث متفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم در آخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آنحضرت نقل نمود که فرموده **اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه (۱)**.

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول الله ﷺ همین ابوهریره مرود بوده که شما این خبر را از او نقل نمودید و بی جهت او را تقه خواندید.

شیخ - از مثل شما عالم و مبلغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمی رود که نسبت باصحاب رسول خدا ﷺ طعن وارد نماید.

داعی - اولاً با کلمه صحابی بودن می خواهید داعی را مرعوب نماید و حال آنکه اشتباه می فرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف و فضل میدانید قطعاً مصاحبت رسول اکرم ﷺ مؤثر و موجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمان بردار آنحضرت باشد ولی اگر برخلاف اوامر و دساتیر آنحضرت عمل نماید و تابع هوی و هوس گردد حتماً مرود و گاهی ملعون و مستحق نار و عذاب الهی خواهد بود.

مگر مناقبتی که آیات قرآن مجید شهادت بفساد احوال و خیر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول الله ﷺ نبودند که ملعون و اهل آتش گردیدند.

پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مرودین و ملاعین مستحق نار می باشد.

شیخ - اولاً مرود بودن او معلوم نیست بر فرض که در نزد بعضی مرود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مرودی ملعون و اهل آتش میباشد ملعون کسی است که بنص صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبر ملعون باشد.

داعی - دلائل بر مرودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشمس است که اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند.

از جمله دلائل بر مرودیت او آنکه از موافقین ملعونین (۱) هر گاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند عرض نماید او را بکتاب خدا (قرآن مجید) پس اگر موافقت با کتاب دارد قبول نماید و الا او را رد نماید.

ملعون علی لسان رسول الله معاویه بن ابی سفیان و در سلك منافقین و مردمان دور بوده زیرا در صفین بعضی از روزها نماز را اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السلام مینموده ولی حاشیه نشین سفره جرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الابرار و ابن ابی الحدید در شرح نهج و دیگران نقل نموده اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت **مضرة معاویه اذسم و الصلوة خلف علی افضل (۱)** تا آنکه معروف گردید به **شیخ المضرة**.

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) **علی از حق و قرآن جدا نمیشد** از قبیل شیخ الاسلام حموی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی در مناقب و طبرانی در اوسط و کنجی شافعی در کفایت الطالب

و این قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السياسة و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی در نایح الموده و ابویعلی در مسند و متقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمال و سمیدین منصور در سنن و خطیب بغداد در ص ۳۲۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضایل الصحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادیاء و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی یدورمه کیف دار (۲)**.

آنکه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد مرود نیست !!

کسیکه افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه را به بیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا ویر کردن شکم و رسیدن بمقام حاشیه نشین مجلس آن ملعون و کمک یار او باشد مرود نیست !!

ابوهریره ای که خود نقل میکند بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم

(۱) (مضیره) طامی است که با شیر هل می آورند و غذای بود مخصوص معاویه ابوهریره گفت مضیره و طعام معاویه جرب تر و ناز در عقب علی افضل است.

(۲) علی با حق و حق با علی میگردد.

نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سوم مستدرک و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن مغازلی فیه شافعی در مناقب و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و شیخ الاسلام حموی در فرائد و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ سواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و جلال الدین سیوطی در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و دیگران آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لیس یفترقا حتی یردا علی الحوض - علی منی و انا من علی من سبه فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله (۱).

مع ذلك خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علی و بر ملاحظه بالای منبر و خطبه نماز جمعه علی وحسن و حسین علیهم السلام را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر و مجالس آنحضرت را لعن نمایند آنکا با چنین ملاعینی مباشر و بعمل آنها مسرور باشد مردود نیست!

علاوه بر معاشرت با آنها با جعل احادیث کمک یار آنها باشد و مردم را تبییح و آوار بلعن آن حضرت نماید!!

شیخ - آیا مقول است که ما این تهمتها را قبول نمائیم که صحابی پاک دل مردم را با جعل احادیث و آوار بلعن و سب علی کرم الله وجهه بنماید آیا این نوع از تهمتها از ساختههای شیعیان نمیباشد.

داعی - قطعاً مقول نیست که صحابی پاک دل چنین عملی را بنماید و اگر فردی از صحابه چنین عملی را نمود دلیل قطعی بر عدم پاک دل او میباشد و حتماً منافق و مردود و ملعون خواهد بود.

(۱) علی با قرآن و قرآن با علی میباشد و هر کوازم جدا میشوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.
علی از من و من از علی هشتم کسیکه علی را سب و شتم نماید مرا شتم نموده و کسیکه مرا هب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده.

چه آنکه سب کنند خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است بنص اخبار بسیاری که علاوه بر اجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود هر کس علی را سب نماید مرا و خدای مرا سب نموده است.

و اما اینکه فرمودید این نوع از تهمتها از جعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید و تصور نمودید روی سخن با بعضی از علمای خودتان دارید که برای رسیدن به هدف و مقصود خود دروغها میسازند و تهمتها بشیعیان پاک دل میزنند و عوام بیخبر را گمراه میسازند و با کسی از قیامت و محاکمه عندالله ندارند.

شیخ - البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول الله ﷺ تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمفاخر اسلامیان جها بده از علمای سنت و جماعت نسبت بد دهید شما شیعیان منتها درجه از هنر نمائیتان نسبت بد و تهمت و دشنام دادن بزرگان است.

داعی خیلی بی لطفی نمودید که چنین نسبتهایی بما دارید کتب تواریخ چهارده قرن اسلام (از سنتی و شیعه) شهادت بر خلاف گفتار شما میدهد.

مظلومیت شیعیان
در مقابل مخالفین

از صدر اول اسلام و قدرت ظهور امویها تا کنون پیوسته فحش دادن و لعن و سب نمودن و تهمت زدن به اعظام از ائمه معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (بنام سنتی یعنی پیرو سنت و جماعت امویها) بوده که تا کنون بر جسته ترین افراد از علمای شما در کتب معتبره خود برای اغوای عوام بیخبر و ایجاد تفرقه و جهائی میان مسلمانان صدها تهمتها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنها را راضی و کافر و مشرک و غالی نامیده و سب و لعن هاقد رهبران اولیه خود آنها را در نظر برادران پاک دل سنتی بیخبر منظور مینمایند.

شیخ - کدام عالم سنی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امر را ثابت نمائید قطعاً محکوم بسقوط میباشد زیرا علمای ما

آنچه گفته و نوشته اند عین حقیقت است شیعیان اعمال و عقاید فاسد را بگذارند تا راحت باشند و انتقاد از آنها ننمایند .

داعی - دعا گورا مجبور نمودید بیعض از آنچه
نصیتهای دروغ و تهمتهای علمای سنی شیعیان
در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران
اکاذیب و جعلیات و تهمتهایی که اکابر علمای شما
شیعیان داده اند در این مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بیخبر بیان و قضاوت
را بروح پاک مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم .

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمد بن
محمد بن عبدالبره قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸
قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید
شیعیان موحد یا کذل را که لب لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت
معرفی نموده و نوشته همان قسمی که یهودیا نصاری را دشمن میدانند شیعیان هم اسلام
را دشمن میدانند آنگاه باین عنوان تهمتهای بسیار بشیعیان زده است ؟
از جمله گوید شیعیان مانند یهود سه طلاق عقیده ندارند ؟ و نیز قائل بحدّه بعد
از طلاق نیستند ؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضر در مجلس بلکه خود شما و تمام سننیهائیکه
معاشر باشیعیان هستند باین تهمتهای آقای ابن عبدالبره نصیحت کنید چه آنکه تمام کتب
نقیبه و رسائل عملیه ما مشعور از دستورات سه طلاق و طریقه عده نگامداشتن بعد از طلاق
است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عده نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان
بر کذب این ادیب دور از ادب میباشد .

و نیز گوید شیعیان مانند یهود جبرئیل را دشمن میدانند بعلمت آنکه چرا وحی
را عوضی برای پیغمبر آورده در حالتیکه بایستی بر علی وحی آورده باشد ؟ (شیعیان
مجلس همگی خندیدند) ملاحظه فرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف
خندیدند تا چه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیده سخیفی باشند.

اگر این مرد از گوشه افریقا قدمی پیش میگذازد یا زحمت تهیه و مطالعه کتب
شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمتی را نمیزد - شاید هم عمداً زده تا امر
را بر بی خیران مشتبه نماید و مسلمانان را از هم جدا کند ؟

ما شیعیان - حضرت محمد مصطفی خاتم الانبیاء را پیغمبر ثابت بر حق میدانیم
که اهدا اشتباهی در نزول وحی بآنحضرت بکار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر از آن
میدانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ابیطالب معتقدیم که جبرئیل
(امین وحی الهی) او را از جانب خدای متعال بوصایت و خلافت خاتم الانبیاء را پیغمبر معرفی
نموده است (۱).

(۱) در یکی از سالها که از کوفه بوسیله راه آهن با جمعی از زوار شیعہ عازم سامراء
بودیم در اطراف ما جمعی از اهل موصل بودند با اتفاق دو نفر از قضات و علماء اهل سنت . پیوسته
بر ما خورده میگرفتند و مسخره مینمودند و تهمتها میزدند فاضل از اینکه حقیر بالسان هر بی آشنائی
دارم ما همه را بسکوت گذرانیدیم .

تا آنکه یکی از آن قضات گفت این واقفیه عادات و اخلاق فاسد بسیار دارند تماماً
اهل بدعت و مشرک هستند - مثلاً یکی از بجهت های عجیب آنها اینست که سلام نماز را که میدهند دستها بلند
مینمایند و سه مرتبه میگویند خان الامین یعنی امین خیانت کرد - آنها پرسیدند امین که بوده و خیانت
اوجه بوده شیخ گفت شیعه ها میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وحلی و جعفر در کوه حرا
خواهیید بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی نبوت را بعلی بدهد خیانت کرد و وحی
بغلام الانبیاء (ص) داده ۱۱۱۱ .

اینستکه تمام شیعیان با جبرئیل دشمن اند به از هر ناز سه مرتبه میگویند جبرئیل خیانت کرد
یعنی وحی را عوض علی بغلام الانبیاء داد - حقیر بیاطاعت خدمت گفتم جناب شیخ دروغ و تهمت از گناهان کبیره
است یا ضحیره گفت کبیره است گفتم پس جناب عالی با این معاصن نقیده چرا دو گناه بزرگ نودید . و این نسبت
مغلطه ایشیعیان دادی - پاکمال برومی گفت مطلب همین است از آن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی
میدانید دوسه نفر از آنها گفتند بلی مرده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین را که از موضوع
خبر نداشتند یکی یکی صدا کردم و پرسیدم شما بعد از سلام نماز که دستها را بر میدارید تا مقابل
گوش چه میگویند گفتند برای قبولی نماز سه مرتبه میگوئیم الله اکبر - گفتم جناب شیخ خجالت
کشیده یا نه - گفت شما یادشان دادید گفتم از خدا پرسید منکه بپلوی شما نقشه ام و از جا بر
نقاشتم و حرفی نزدم - دو گفتم بآن آقایان موصلی گفتم خواهش میکنم بر خیزید بروید باطاقهای
دیگر و از زائرین شیعه که در اطرافهای راه آهن هستند سؤال کنید چند نفر جوان فهیده که زبانهم
میدانستند و گفته و بعد برگشته بر اثر روخته حمله کردند بجناب شیخ که شامه منظور از این دروغ و

و نیز گوید شیعیان مانند یهودانند بسنت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند امام علیکم یعنی سرک بر شما باد؟
(شیعیان شدیداً خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او میباشد .

و عجب تر گوید شیعیان مانند یهود خون تمام مسلمانان را حلال میدانند و همچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند؟

و حال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می بینید که ما جان و مال گفتار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف در جان و مال برادران مسلمان خود بنمائیم و در مذهب شیعه حق الناس بزرگتر گناه بشمار آمده و قتل نفس از گناهان کبیره میباشد . اینها بعضی از اقوال یکی از علمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او بپردازم .

تهمت های این حزم

یکی از اکابر علمای شما ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم اندلسی متوفی سال ۴۵۶ قمری در باره بیکه میباشد که در کتاب معروف خود (النصل فی الملل و النحل) جسارت های بسیار توأم با دروغها و تهمت های عجیب بشیعیان زده است مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته از جمله صریحاً گوید شیعیان مسلمان نیستند بلکه کفار و دروغ گویانی هستند که سرچشمه از یهود و نصاری گرفته اند؟

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گوید شیعیان نکاح نه زن را جائز میدانند؟
بزرگتر دلیل بر کذب گفتار و تهمت عجیب این مرد کذاب کتب قهیه استدلالیه و رسائل عملیه قرون متناوبه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن داشته ما از همه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم عموماً گفتند الله اکبر میگویم حتی ما سؤال از کلمه خان الامین کردیم گفتند ما هم چه کله ای را نمیشناسیم - شیخ گفت منم در کتابها خوانده ام که شیعه ها اینطور میگویند .

چون آنها چون تحصیل کرده بودند بنا کردند شیخ را تقبیح نودن که انسان عالم تا چیزی را تحقیق ننساید نباید بگوید - این عملیات نمونه ای از تهمت های است که بعضی از علمای سنی بشیعیان میرسانند تا جامعه برادران اهل تسنن را با بدبین نمایند .

بنکاح دائم حرام است که گذشته از قهها و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل یابانی هم میدانند که چنین دستوری ابدأ وجود خارجی نداشته .

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمت ها و فحشها و نسبت های بدی که بشیعیان میدهد واقفاً خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت است .

تهمت های این تیمه

از همه علمای شما وقیح تر بلکه بی دین تر احمد بن عبدالحلیم حنبلی معروف باین تیمه متوفی سال ۲۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله ﷺ بغض و کینه عجیبی داشته و اگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنه این مرد را بتواند مبهوت میشود از شدت عداوت او که روی همین اصل گذشته از آنکه تمام نصوص صریحه و فضائل عالیه مولانا امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تهمت های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران میگردد که اگر بخوایم بهر يك از آنها جواب بنهم رشته سخن به مجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعض علماء آنها می باشد نه علماء شیعه بعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آنهمه دروغهایی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند فلذا اصحاب صحاح روایات آنها را نقل ننموده اند؟

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند - توحید - عدل - نبوت - امامت - و حال آنکه کتب کلامیه امامیه در دسترس عموم است و همه جا نوشته اند چنانچه ما هم در شبهای قبل اشاره نمودیم^(۱) که شیعیان معتقدند که اصول دین ۳ میباشد توحید - نبوت - معاد - عدل را جزء توحید و امامت را جزء نبوت میدانند .

و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتقائی ندارند مساجد آنها خالی (۱) مراجعه شود به ص ۱۸۸ همین کتاب .



گروهی از شیعیان در حرم حضرت زینب (س) در مشهد.

از جمعیت میباید نه جمعه و نه جماعت در مساجد برپا نمی کنند و اگر گاهی نماز بگذارند فرادا میخوانند؟! (خنده شدید شیعیان) .

آقای شیخ خود شما و تمام برادران حاضر و غائب اهل سنت مساجد شیعیان را بر از جمعیت ندیده‌اید و جماعت‌های منتقمه در مساجد را مشاهده نتموده‌اید در عراق و ایران ما که عاصمه تشیع میباید گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالی‌های پر از جمعیت آماده و مهیای عبادت میباید .

در هر قریه و دهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارک رمضان تمام ایام و ایالی نمازها را بجماعت در آنجا بر گذار مینمایند (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرگ تقلید مرحوم حجة الاسلام آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی در سامرا - و مرحوم آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف - و مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدس الله اسرارهم را در قم با جامعه شیعیان بنظر شما می‌رساند) شکل (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) .

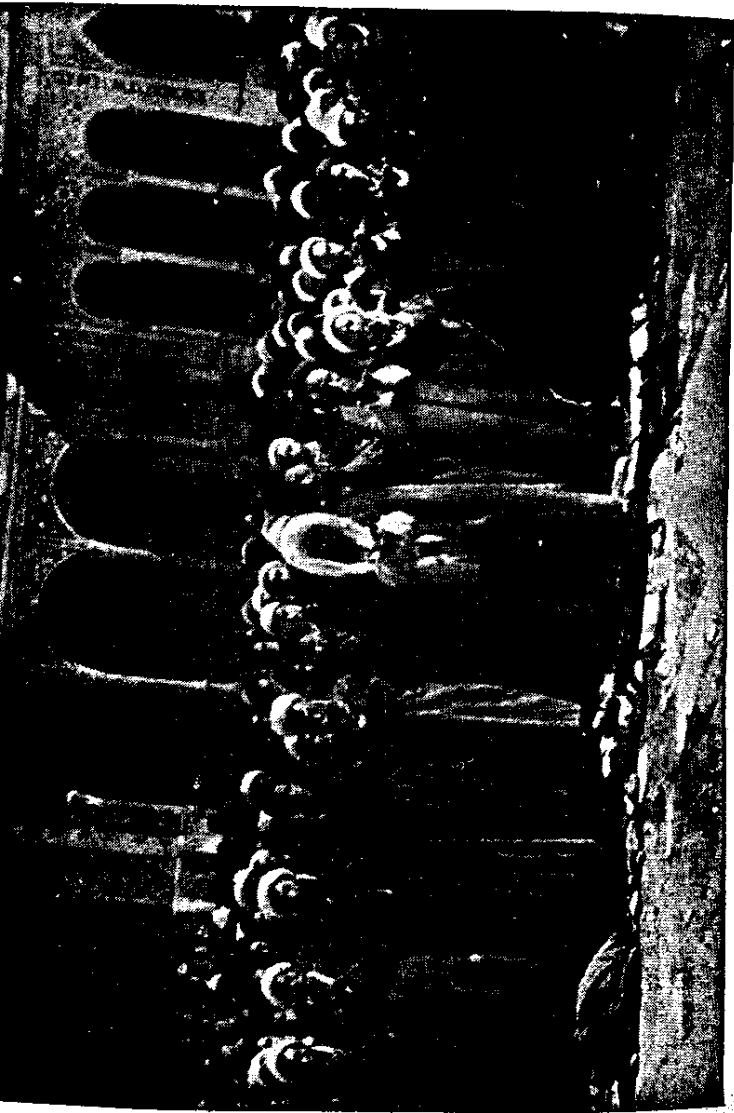
شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را ببینید و همچنین برادران عزیز (اهل سنت و جماعت) رسائل عملیه فقهاء را مطالعه کنید ببینید چقدر ثواب برای نماز جماعت و رفتن بمساجد نقل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز در مساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد و جماعت اداء نمایند - آنکه بی برسد که این مرد هتاک کذاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد !!

و نیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بحج بیت الله نمیروند بلکه حج آنها زیارت قبور میباید ثواب حج قبور را از حج خانه خدا بالاتر میدانند بلکه سب و لعن می نمایند کسانی را که حج قبور نمیروند؟! (خنده شیعیان) .

و حال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند بنام (کتاب الحج - باب الحج) گذشته از آنکه هر قبیله کتساب مناسک حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در



مرحوم آية الله آقا سيد ابو الحسن قدس سره در حال نماز جماعت بهفت ائمه (ع) شكل (۱۸)



مرحوم آية الله الاستاذ حاج شيخ عبدالكريم حائري يزدي در حال نماز جماعت قم شكل (۱۶)

تشریف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمه معصومین نقل نموده‌اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترک نمود از ربه اسلام خارج است و هنگام مرگ يقال له متای مینه ان شفت یهودیا و ان شفت نصرانیا وان شفت مجوسیا (۱).

آیا نقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترک حج بیت الله نمایند شما از یک شیعه عامی دهانی که مشرف بهتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حج را کجا باید بجای آورد جز مکه معظمه بشما جواب نخواهد داد. آنگاه این مرد از خدا بی خبری یکی از مفاخر علماء شیعه شیخ اجل اعظم محمد بن محمد بن نعمان مفید نسبت دروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسک الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام منسک الزیارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشریف با عتاب مقدسه ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين از حضرت آن حضرت علیه السلام میباشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشریف به بیت الله نصیب آنها میگردد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنها را حاجی بنامند.

آنگاه بدروغ پردازهای این مرد کذاب بی پیرید ۱۱

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خود را بنام ای بکر و عمر مینامند و بیوسته آنها را لعن میکنند یعنی ای بکر و عمر را لعن نموده‌اند ۱۹۱۴ (خنده شیعیان با تمجیب).

(۱) بان تارك حج (الغیب عالم) گفته میشود چه طریق میل داری بیری بدین یهود یا نصرانیت و با مجوسیت.

واقعا انسان تعجب میکند از عناد و تعصب و دداقتن دین این مرد که سائین اندیزه نسبت کتف و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بدهد !!
و حلال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه بر خلاف عقیده ایشان سگه را نجس العین معرفی نموده اند و در همه جا آورده اند که اگر در خانه مسلمانی سگه باشد رخت خدا باهل آن خانه نازل نمیکرد.

مسلمانان شیعه متنوع از نگاهنداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکر و پاسبانی خانه - و گله بانی) با شرایط خصوصی که ثبت نموده اند يك علت مخالفت حضرت سیدالشهداء سبط شهیدینمبر اکرم ابا عبدالله الحسین علیه السلام بایزید برای آن بود که یزید سگ بازی مینمود و در خانه بدون جهات مذکور سگ نگهداری مینمود.

و اگر مسلمانی از شیعه و سنی را به زینیم که در خانه سگ نگهداری مینماید (بدون جهات مذکور که مستثنا شده) ما آنها را متهم در دین نموده و عقیده با آنها نداریم. آنکه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هر خانه آزاد باشد آنخانه نجس است) در خانه سگ نگهداری نماید بملاره نام صحابه محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر آنها بگذارد ؟ یا آنها را سب و لعن نمایند ؟
اُف بر این نوع مسلمان - پناه بخدا میبریم از تعصب و عناد و لجاج.

اگر شما يك شیعه ولو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم بتمام گفته های این مرد میشویم و اگر نتوانستید (و هرگز نتوانید) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجهوج متعصب که بلیاس اهل علم باعث اغوای مردم می خیر شده و ایجاد اختلاف و عداوت در میان مسلمانان مینمایند.

و نیز در جلد دوم میثوسید شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا در بسیاری از جاها مانند سرداب در سامراه روزها مرکی از اسب یا قاطر یا غیر آن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مرکب حاضر است همه مسلح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارک رمضان رو بمشرق ایستاده آنحضرت را صدا میزند تا

خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترك نماز میکنند که مباردا آنحضرت ظاهر شود و او در نماز باشد و از خدمتگذاری آنحضرت محروم گردد ۱۱۹۹
(خنده شدید حضار از سنی و شیعه)

عجب از گفتارهای ناهنجار و تهمت های بی حساب و خنده آور آن مردیکه در گوشه بیابانهای دور افتاده چنین هزل یانی گفته نداریم بلکه تمجید از علمای امروز مصری و دمشقی و غیره داریم که در تمام بلاد باشیعیان محشورند و مخصوصاً در سامراه که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنن میباشند و حتی خدام سرداب مقدس هم همگی سنی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیت از هزلیات امثال ابن تیمیه ها نموده و این قبیل خرافات و ترفهات در کتابهای خود درج مینمایند !!! (۱)

اینها بودند نمونه ای از تهمتها و دروغهای شاخدار و اهانتها تیکه آکیر علماء اهل تسنن بیجامه شیعیان نسبت داده اند و اگر میخواستیم فهرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی و جاحظ و قاضی روزبهان و امثالهم بگردانیم بایستی شبهای بسیار وقت شمارا بگیریم و عمر شماها را ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

چه بسا از کتب آنها که بسیار معرفت جهانی پیدا نموده در صورتیکه تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند
غلط گاریهای شهرستانی
محلل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق قدر پیشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز مینماید می بیند چه نسبت های ناروا و تهمت های بی جا که بشیعیان داده گذشته از نسبت علی پرستی و عقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی (۱) مانند عبادت نصیبی مصری در الصراع بین الاسلام و الوثیة - و محمد ثابت مصری در الجولة فی ربوع شرق الادی - و موسی جارافه ترکستانی در الوشیه فی هده عقاید الشیعه و لحنه: همین مصری در لهر الاسلام و دخی الاسلام - و غیره هم.

که عقل و شرع از آنها دور و روح شیعیان از آنها برکنار است بآنها داده است و معلوم است که قوه تشخیص و تعمق در حقایق نداشته.

بعلاوه واضح است علم و اطلاع کافی هم بر وقایع تاریخ نداشته گوشه دنیا نشسته هر کس هر چه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفته‌های کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد مینماید بجهت کتاب در نظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد.

برای نمونه بیهک و قهقهه ساده تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی بی مطالب کلی کتاب برده و مؤلف بی بند بار را بشناسند.

ضمن وقایع و حالات اثنی عشریه مینویسد بعد از حضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی بن محمد النقی و مشهد مکرمش در قم است) (و حال آنکه هر عارف و عامی حتی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبر مبارک حضرت هادی امام علی النقی سلام الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند و الا تبارش امام حسن عسکری علیه السلام میباشد دارای حرم و کنبه طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار افتخار مذهب نمودن آنرا داشته است).

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار یک را اشاره نمودم تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ میگویند و تهمت میزنند بلکه اکابر علمای خودشان این کاره هستند.

و برای اینکه بدانند داعی تنها باقای ابوهیره جسارت نمودم و تهمت زدم بلکه اکابر علمای اهل سنت هم وقایع حالات او را ضبط نموده اند بنحو اختصار بعضی از آن اشاره مینمایم.

این ابی الحدید معتزلی در ص ۳۵۸ جلد اول و نیز در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید

اخبار در مذمت ابوهیره
و حالات آن

که معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه در طعن و بیزاری جستن از علی علیه السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها پیوسته مشغول این امر بودند و انتشار قبایح میدادند از جمله آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه السلام می نمودند) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه بودند.

شرح مفصل فضایا را میدهد تا در ص ۳۵۹ از اعتماد روایت نموده که وقتی ابو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود بر خاست در حالتی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آنگاه گفت ای مردم عراق آیا گمان می برید من دروغ بر خدا و پیغمبر بگویم و آتش جهنم را بر خود بخرم بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود

ان کلّ نبي حراما و المدينة حرمی فمن احدث فیها حدثاً فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین . قال و اشهد بالله ان علیاً احدث فیها حدثاً (۱).

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابوهیره همچو خدمتی باو نموده آنها را در کوفه مرکز خلافت علی علیه السلام فرستاد او را آوردند اگر امش نمود جائزه اش داد و او را والی مدینه گردانید. انتهى.

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی باشد و سزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل و اشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بوده نیک و ممدوح بدانید.

شیخ - چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند.

(۱) برای هریشیری حرمی است و حرم من مدینه است هر کس احداث حادثه ای در مدینه بنماید بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم - آنگاه ابوهیره گفت خدا را گواه میگیرم که علی در مدینه احداث حادثه نمود (یعنی مردودا تحریک نمود که بفرموده پیشبر باید علی را لعن نمود).

داعی - دلائل بسیاری در دست مییابد یکی از دلائل آنکه سب کثنده بیغیبر با اتفاق فریقین حتماً ملعون و مردود و اهل آتش مییابد.

و بنا بر اخباری که قبلاً عرض نمودم اکابر علمای خودشان نقل نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود هر کس علی را سب نماید مرا سب نموده و کسی که مرا سب نماید خدا را سب نموده چون ابوهریره از جمله کسانی بوده که علاوه بر سب و لعن نمودن مولانا و مولی المؤمنین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسب آنحضرت مینمود !!

از جمله دلائل آنکه اکابر مورخین خودشان چون

طبری و ابن اثیر و ابن ابی الحدید و علامه سمهودی و ابن خلدون و ابن خلکان و دیگران نوشته اند موقفی که معاویه بن ابی سفیان بسب بن اوطاط مسلمین

سفاک خونخوار قسی القلب شقی النفس را برای سرکوبی اهل یمن و شیعیان مولانا

امیر المؤمنین (علیه السلام) با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود در مدینه و مکه و طائف و تباه (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیله ارحب (که از قبایل همدان بود) و صنعا و حضرموت و اطراف آنها منتها درجه اهانت و سفاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر و جوان بنی هاشم و شیعیان امیر المؤمنین ائمه نمودند حتی دو طفل صغیر از عبیدالله بن عباس ابن عم اکرم رسول الله ﷺ را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین (علیه السلام) سر برید تا آنجا که شماره کشته شدگان با مر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده اند !!

از آنها تمجیبی نیست چه آنکه از امویها و اتباع آنها بیش از اینها دیده شد مولی عجب از آقای ابوهریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیت و معاونت بسب سفاک خونخوار حاضر و ناظر عملیات فجیع او بود.

مخصوصاً در ظلم و ستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بیگناه بلا دفاع مانند جای بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و

لرزان بمضی فراری و برخی در خانهها پنهان و خانههای آنها را مانند خانه ابو ایوب انصاری که از صحابه خاص رسول الله بود آتش زد ابوهریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمک یار او بود.

مخصوصاً بعد از حرکت آن لشکر نکبت اثر بسمت مکه معظمه ابوهریره بهمان عنوان نیابت در آنجا ماند و بعد هم از طرف معاویه بجبران این خدمت گذاری و مساعدت با بسربین اوطاط والی مدینه گردید.

شمارا بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیا پرست که در مدت سه سال (۱) که مشرف بزیارت و مصاحبت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و زیاده از پنجاهزار حدیث از آن حضرت نقل نموده؟ آیا احادیث معروف را که تمام علمای فریقین از قبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در سنن ۱۶۳ تذکره و دیگران با سلسله اسناد از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل نموده اند نشنیده بود که مکرر میفرمود من اخاف اهل المدینه ظلماً اخافه الله و علیه لعنة الله و الملكة والناس اجمعین لا یقبل الله منه يوم القيمة صرفاً ولا عدلاً - لعن الله من اخاف مدینتی - لا یرید اهل المدینه احد بسوء الا اذابه الله فی النار ذوب الرصاص (۲).

پس در این صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آنهمه ظلم و تعدی و ایجاد خوف و ترس در اهل مدینه نمودند بعلاوه مخالفت با خلیفه حق و وصی رسول الله ﷺ و عترت طاهره آن حضرت بیجمل احادیث و وادار نمودن مردم را بسب کسیکه

(۱) در طبقات ابن سعد و اسباب ابن حجر و سایر کتب معتبره اکابر علمای اهل تسنن وارد است که ابوهریره در فتح خیبر مسلمان شد و بروایت بخاری در باب علامات النبوة فی الاسلام پیش از سه سال موفق بملاقات رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و بروایت ابن حجر در اسباب و حکم در مستدرک و ابن عساکر در استیعاب و دیگران در سن هفتاد و هشت سالگی و در سال ۵۷ قمری دو وادی حقیق مرد جنازه اثر را بدینه حمل نموده و در بقیع دفن نمودند.

(۲) هر کس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم و قبول نینباید خداوند از او روز قیامت هیچ چیزی را . لعنت خدا بر کسیکه بترساند اهل مدینه مرا - احمی ارادة بنی باهل مدینه نینباید مگر آنکه خداوند او را مانند سرب در آتش آب خواهد نمود.

بیغمبر سبّ اورا سبّ بر خود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسیکه از قول رسول خدا ﷺ بوضع وجعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد شیخ - بی لطفی میفرمائید که موثق ترین اصحاب بیغمبر رضی الله عنهم را بی دین و وضاع و جمال میخوانید .

مردود بودن ابوهریره داعی - داعی تنها نسبت به ابوهریره بی لطفی ننمودم بلکه اول کسیکه این نوع بی لطفی را نسبت باوعیایت نموده خلیفه ثانی عمر بن الخطاب

بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر در حواث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰۴ جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده اند که چون خلیفه عمر در سال ۲۱ ابوهریره را والی بحرین نمود بلا خیر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا در سال ۲۳ او را معزول نموده همینکه خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت یا عدو الله وعدو کتابه اسرقت مال الله - یعنی ای دشمن خدا و دشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدا را گفت هرگز دزدی نکردم بلکه عطایائی مردم بمن دادند .

و نیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات و ابن حجر عسقلانی در اسابه و ابن عبدربه در جلد اول عقد الفرید مینویسد خلیفه گفت ای دشمن خدا وقتی تو را والی بحرین نمودم کفش و نعلینی بیا نداشتی اینک شنیده ام اسبهای بهزار و شصت دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده خلیفه متغیر گردید از جا برخاست آهنگر تازیانه بر پشت او زد تا خون آلود شد آنگاه امر کرد ده هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود از او گرفته و تحویل بیت المال دادند . نه تنها در زمان خلافت او را زد بلکه مسلم در ص ۳۴ جلد اول صحیح مینویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطاب ابوهریره را آهنگر زد تا به پشت بر زمین خورد این ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابوهریره مدخول عند شیوخنا غیر مرضی

الروایة ضربه عمر بالذرة وقال قد اكرت من الروایة اخرى بك ان تكون كاذبا على رسول الله صلى الله عليه وآله (۱) .

ابن عساکر در تاریخ کبیر دمشقی در ص ۲۳۹ کنز العمال نقل مینمایند خلیفه عمر او را با تازیانه زد و زجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت چون روایت زیاد نقل مینمائی از بیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگویی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آنحضرت دروغ بگویی) لذا باید ترك کنی نقل حدیث را از قول آنحضرت و الا تو را میفرستم بزمن دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) و با بزمن بوزینگان یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی الموحدین امیر المؤمنین سلام الله علیه فرمود الا ان اکذب الناس او قال اکذب الاحیاء علی رسول الله (ص) ابوهریره الدوسی (۳) .

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث و حاکم در جلد سیم مستدرک و ذهبی در تلخیص المستدرک و مسلم در دویم صحیح در فضائل ابوهریره همگی نقل مینمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و میگفت ابوهریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث مینماید .

بالآخره ابوهریره را ما تنها مردود نخوانده ایم بلکه در نزد خلیفه عمر و مولانا امیر المؤمنین و ام المؤمنین عایشه و صحابه و تابعین مردود بوده است .

چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفیها عموماً احادیث ابوهریره را مردود

(۱) ابو جعفر اسکافی (شیخ معتزله) گفته است ابوهریره در نزد شیوخ ما مدخول است (یعنی از حیث نقل) و روایت او نموده رضا و قبول ما نمیباشد و عمر او را تازیانه زد و گفت زیاده روی در روایت نموده ای و تو سزاوارتری از آنکه دروغ نسبت بدهی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله .

(۲) بدانید که دروغگر ترین مردم یا فرموده و دروغگوترین زندگان بر رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوهریره دوسی میباشد (دوس قبیله ایست در یمن) .

میدانند و هر حکمی که سندش منتهی با بوهیره میشود باطل میدانند چنانچه نوری در شرح صحیح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً متعرض است.

وامام اعظم ابوحنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول الله عموماً تفه و عادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سندش منتهی گردد به بوهیره و انس بن مالک و سمرة بن جندب که از آنها نمی پذیرم. پس آقایان بما اعتراض ننمائید که چرا ابوهریره صحابی را انتقاد مینمائید ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که خلیفه ثانی عمر او را نازبانه زده و سارق بیت المساک و کذابش خوانده.

ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که ام المؤمنین عایشه و امام اعظم ابوحنیفه و کبار از صحابه و تابعین و اکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده و مردود خواندند.

خلاصه ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از عترت رسول الله سلام الله علیهم اجمعین که عدیل القرآن اند او را کذاب و مردود خواندند.

ما آن ابوهریره را انتقاد مینمائیم که شکم پرست بوده و با علم بافضلیت امیر المؤمنین از آنحضرت صرف نظر نموده حاشیه نشین سفره جرب و نرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او - امام المتین و خلیفه المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سب و لعن نمایند.

بس است بیش از این وقت مجلس را نکیرم خیلی هم معذرت میخواهم که قدری وقت شما را گرفته چون فرمودید ما بی لطفی مینمائیم خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بمروریت او میباشند.

پس وقتی چنین افراد جمّال و وضّاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند

بهر حدیثی نتوان اعتماد نمود بهمین جهت آنحضرت فرمود **کَلِمَا حَدِيثِهِمْ بِحَدِيثِ مِنِّي فَاعرضوه علی کتاب الله**.

(چون در موضوع مهمی سرگرم بخت بودیم از موقع نماز آقایان قدری گذشت) صحبت که با بنجارسید برخواستند برای نماز بعد از اداء نماز عشاء و صرف چای مجلس (رسمیت پیدا نمود)

دامی - نظر بیانات قبل اینک ما و شما ناچاریم بهر حدیثی از احادیث منقوله از رسول اکرم ﷺ بر خوریم اول رجوع بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت با اصلی در قرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم.

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو یک طرفه میباشد) ناچار باید مطابقت با قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعاً میپذیریم. فلذا جمعی در جواب گفته اند خدای متعال در آیه ۱۵ سوره ۵۰ (ق) میفرماید

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ آدَمَ سَمًا وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (۱)
آقایان میدانید حبل الوريد مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب است و اضافه آن بیانیست و ممکن است که اضافه لامی باشد.

و حقیقت معنی این آیه شریفه راجع است باینکه علم خداوند متعال بروجعی محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفاهای صدور و سرائر قلوب بر ذات اقدس او جل و علامت مخفی و پوشیده نمی باشد.

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید **وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا**

(۱) ما انسان را خلق کرده ایم و از سراسر و اندیشه های نفس او کاملاً آگاهیم و از هر که کردن باو نزدیک تریم.

يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين (۱)

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل عقلیه هیچ فعل و قولی از خدا پوشیده نمی باشد و ورود کار عالمیان بعلم حضوری عالم بجمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینک ملاحظه فرمائید این حدیثی را که بیان نمودید با این دو آیه و سایر آیات شریفه چگونه تطبیق نمائیم و چه نوع ممکن است رضا و عدم رضای ابی بکر بر خدا منافی باشد که محتاج بسؤال از خود او باشد .

علاوه بر آنکه رضای حق تعالی هر بوط برضای خلق است قطعاً تا بنده بمقام رضا نرسد محبوب خدا نخواهد شد پس چگونه خداوند اظهار رضایت از ابی بکر میکند و حال آنکه هنوز نمیداند ابی بکر بمقام رضا رسیده و از خدا راضی هست یا نه !؟

اخبار در فضیلت ابی بکر شیخ - دیگر تردیدی نیست که رسول خدا فرمود ان الله وعمر وودآنها يتجلى للناس عامة ويتجلى لابي بكر خاصة (۲) و نیز فرموده است ما صلب الله في صدری شیئا الا صبه فی صدر ابی بکر (۳)

و نیز فرمود انا و ابی بکر کفرسی رهان (۴)

و نیز فرمود ان فی السماء الدنيا ثمانین الف ملك يستغفرون لمن احب ابابکر وعمر و فی السماء الثانية ثمانین الف ملك يلعنون من ابغض ابابکر وعمر (۵)

(۱) ای رسول ما در هیچ سال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی و هیچ صلی تو وامت وارد نشوید جز آنکه همان لحظه شمارا مشاهده میکنیم و هیچ ذره ای در همه زمین و آسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتر از آن هر چه هست همه در کتاب مبین (لوح علم الهی) مسطور است .

(۲) بدینگونه خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی و برای ابی بکر خصوصی .

(۳) تریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی بکر .

(۴) من و ابی بکر هر دو باهم مساوی هستیم مانند دو اسب که در مسابقه با هم برابر باشند .

(۵) در آسمان دنیا هشتاد هزار ملك استغفار مینمایند برای کسیکه دوست بدارد ابی بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملك لمن مینمایند دشمنان ابی بکر و عمر را .

و نیز فرمود ابو بکر و عمر خیر الاولین و الاخرین (۱)

و عظمت مقام ابی بکر و عمر رضی الله عنهما از این خیر بهتر معلوم میگردد که فرمود

خلفتی الله من نوره و خلق ابابکر من نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة (۲)

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما بسیار رسیده که من باب نمونه بیعض از آنها اشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد .

داعی - اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که میرساند از لسان مبارک رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگردیده زیرا حدیث اول دلیل بر تجسم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باری تعالی کفر محض است و حدیث دوم میرساند که ابی بکر شریک رسول الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل میشده و حدیث سیم میرساند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچگونه نفوئی بر ابی بکر نداشته چه هر دو باهم مساوی بودند و دوخبر دیگر مخالف است با اخبار کثیره ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند .

و خبر آخری مخالف با قرآن مجید است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷۶ (دهر) میفرماید لا یرون فیها شمساً ولا زمهریراً بهشت جای آفتاب و ماه نمیشد حجر و شجر و مندر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نوزانی میباشد اهل دنیا هستند که احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند .

علاوه بر این ظواهر اکابر علماء درایت و رجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسی در تذکرة الموضوعات و فیروز آبادی شافعی در کتاب سفر السعادات و حسن بن کثیر ذهبی در میزان الاعتدال و ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و

(۱) ابو بکر و عمر بهترین اولین و آخرین اند .

(۲) خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی بکر را از نور من و خلق نموده عمر را از نور ابی بکر و خلق نموده است مرا از نور عمر و عمر چراغ اهل بهشت است .

ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات و جلال‌الدین سیوطی در اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه حکم بر موضوعیت و مجموعیت این احادیث نموده‌اند و صریحاً در باره هر یک از آنها گویند که از جهت سلسله روایت و اسناد این احادیث از موضوعات و مقتریات است چه آنکه علاوه بر افراد نا اهل و جماع و کذابی که در سلسله روایت موجود است بطلان آنها باقواعد عقلیه و آیات قرآنیه ظاهر و آشکار است.

شیخ - دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود ابو بکر و عمر سیداهن کهل اهل الجنة (۱)

داعی - در این حدیث هم اگر قدری فکر و تامل کنیم گذشته از آنکه اکابر علماء درایت و رجال خودتان آن را از موضوعات میدانند ظاهر عبارت آن میرساند که این عبارت از رسول خدا نمیباشد چه ابو بکر و عمر دو سید اهل بهشتند و در آنجا مانند دنیا سیر تکلمی وجود ندارد که آدمی از جوانی یسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما و شما اخبار بسیاری مصدق این معنی است که از جمله قضیه اشجعیه است که زن پیری بود آمد خدمت رسول اکرم ﷺ حضرت در ضمن صحبت فرمود ان الجنة لاتدخلها المعجیز یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمیشوند آن زن متاثر شد ناله کنان عرض کرد یا رسول الله پس من وارد بهشت نمیشوم این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت حضرت فرمودند اخبار وها انها لیست یومئذ بهجوز یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود - بلکه همه پیران را خلعت جوانی ببوشند و داخل بهشت نمایند آنگاه آیه ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خدایند فرماید انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً لاصحاب الیمین (۲)

(۱) ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت‌اند

(۲) انشاء بر صیغه ماضی بجهت تحقق وقوع است یعنی بیافریند ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبایی) و همیشه آنان را باکره و دوشیزه گردانید. ایدوستان و عاشقان شوهران خود بافتح و ناز و شیرین سخن جوان هسلان هم مغموس اصحاب یمین.

و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود یدخل اهل الجنة الجنة جرداً مرداً بیضاجعاً مکهلین ابناء ثلاث و ثلثین (۱) شیخ - این بیانات شما بجای خود صحیح است و لکن این حدیث مخصصی است برای اهل بهشت.

داعی - معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیدم این حدیث مخصص چه چیز است یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت مینماید تا ابوبکر و عمر را سید آنها قرار دهد و حال آنکه اگر بنا شود ابوبکر و عمر داخل بهشت کردند خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علماء خودتان این حدیث را از موضوعات بشمار آوردند و رسول اکرم برای راهنمایی ماصلی معین فرموده تا خیال ماراحت گردد چنانچه قبلاً عرض کردم هر حدیثی که مطابقه باقرآن مجید ننماید مردود است فلذا علماء رجال ماواهل ذرات هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین از طریق خودمان رسیده بدستور خودشان که فرمودند اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه (۲) رد مینمایند و مورد قبول قرار نمیدهند.

و قبلاً عرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب مبسوطه تألیف و تصنیف نموده اند در رد احادیث موضوعه مانند شیخ مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی (صاحب قاموس درص ۱۴۲ کتاب سفر السعاده و جلال الدین سیوطی در کتاب اللآلی و ابن جوزی در موضوعات و منسی در تذکره الموضوعات و شیخ محمد بن درویش مشهور به حوت بیرونی در ص ۱۲۳ کتاب اسنی المطالب آورده اند که در سند حدیث ابو بکر و عمر سیداهن کهل اهل الجنة یحیی بن غنیمه میباشند و ذهی گوید یحیی از جمله ضعفا است و ابن جان دجال گفته یحیی وضع حدیث مینموده.

(۱) اهل بهشتی که در بهشت آیند همه جرد و مرد و بی مو و سفید اندام مجید موی چشماهی سرمه کشیده و در سن سی و سه سالگی باشند.
(۲) زمانیکه حدیثی از من برای شما روایت نمایند آنرا بقرآن مجید عرض نماید اگر موافق باقرآن بود قبول نماید و الا او را رد نمایند.

پس علاوه بر دلایلی که ما ذکر نمودیم بیان تقادین علماء خودشان هم که ارباب
خبر و تعدیل اند این حدیث از موضوعات است .

واقعاً احتمال قوی می‌رود که از مجموعیات بکریون یا بنی امیه باشد چه آنکه برای
رد و تضعیف بنی هاشم و عترت طاهره و اهل بیت رسول الله در مقابل هر حدیثی از احادیث
ثابته عند الفریقین در مدح و عظمت خاندان رسالت حدیثی جعل می‌نمودند و مردمانی
مانند ابو هریره و امثال آنها هم برای قرب دستگاہ فاسد بنی امیه پیوسته در این کار جدیت
مینمودند .

زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمد داشتند در مقابل حدیث شریف ثابتی
که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده اند این حدیث را جعل
نمودند .

نوآب - آن حدیث مسلم کدام است که در مقابلش جعل حدیث نمودند .

داعی - آن حدیث شریف ثابت مسلم آنست که رسول خدا ﷺ
در حدیث حسن و حسین فرمود الحسن والحسین سیدا اهل الجنة و ابوهما
دو سید جوانان اهل خیر منهما و بسیاری از علمای شما نقل نموده اند این حدیث
بهشت اند
را از قبیل خطیب خوارزمی در مناقب و میر سید علی
همدانی در مودت هشتم از موده القری و امام عبد الرحمن نسائی سه حدیث در
خصائص العلوی و ابن صباغ فالکی در ص ۱۵۹ فصول المهمه و سلیمان بلخی حنفی
در باب ۵۴ بنایح الموده از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن
مجوزی در ص ۱۳۳ تذکره و امام احمد بن حنبل در مستدرک ترمذی در سنن و محمد بن
یوسف کتبی شافعی در باب ۹۷ کفایت الطالب بعد از نقل این حدیث گوید امام اهل
حدیث ابوالقاسم طبرانی در معجم الکبیر در شرح حال امام حسن علیه السلام جمع نموده
است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر از قبیل امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حذیفه یمانی و ابوسعید خدری و جابر
ابن عبد الله انصاری و ابو هریره و اسامه بن زید و عبدالله بن عمر ، آنگاه محمد بن یوسف

انظار نظر نموده گوید این حدیثی است حسن که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **الحسن**
والحسین سیدا شباب أهل الجنة و ابوهما خیره منهما (و در بعض از اخبار)
افضل منهما (۱) و انضمام اسناد این حدیث بیکدیگر دلیل بر صحت این حدیث
میباشد انتهى .

و نیز حافظ ابو نعیم اسفہانی در حلیه و ابن عساکر در ص ۲۰۶ جلد چهارم
تاریخ کبیر و حاکم در مستدرک و ابن حجر مکی در ص ۸۲ صواعق و بالاخره اتفاقاً
آکا بر علماء شما میباشد که این حدیث از لسان دربار رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شده
است .

شیخ - دیگر منکر این خبر احدی نمیشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما ینبغی
لقوم فیهم ابو بکر ان یتقدم علیه غیره این خبر خود دلیل حق تقدم ایی بکر است
بر عموم امت برای آنکه میفرماید سزاوار نیست برای قومی که ایی بکر در میان آنها باشد
و دیگری را بر او مقدم دارند .

داعی - متأسفم که آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه مینمائید اگر
این خبر فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده چرا خود عمل بآن نمی نمود که با بود ایی بکر
علی علیه السلام را مقدم میداشت - در قضیه مباحله مکر ایی بکر حاضر نبود که علی را مقدم
بر او داشت - در غزوه تبوک با بود ایی بکر کاردان پیر مرد چرا علی علیه السلام را خلیفه خود
قرار داد - در سفر مکه چرا ایی بکر را معزول و علی را منسوب برای ابلاغ رسالت و قرائت
سوره برائت نمود - در مکه با بود ایی بکر چرا علی را با خود برای بت شکنی برد حسی
بر روی شانه خود سوار کرد و امر بشکستن بت هبل نمود - با بود ایی بکر چرا علی
علیه السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه با بود ایی بکر علی را
چرا وصی خود قرار داد .

شیخ - حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده که ابدأ مورد استکبار
نیست که عمرو بن عاص گفت روزی به پیغمبر عرض کردم یا نبی الله احب زنان عالم
بسوی شما کیست فرمودند عایشه عرض کردم احب مردان بسوی شما کیست فرمودند
(۱) حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند زیدر آنها بهتر و افضل از آنها میباشد .

پدر عایشه ابی بکر پس بهین جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام اُمت و این خود يك دليل قاطع است بر خلافت ابی بکر رضی الله عنه .

در جواب خبریکه داعی - این حدیث علاوه بر آنکه از موضوعات و مجموعات **آبی بکر و عایشه محبوب** بکریون است با احادیث ثابتة مسلمة عند الفریقین معارض است پیغمبر بودند فلذا مردودیت آن ثابت میباشد .

در این حدیث از دو جهت باید امان نظر نمود اول از جهت اُم المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه ابی بکر .

اما در محبوبیت عایشه بطریقی که أحب زنان باشد نزد رسول خدا اشکال است چونکه عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحة ثابتة ای که در کتب معتبره فریقین (شیعه و سنی) ثبت گردیده .

شیخ - با کدام اخبار معارض است ممکن است بیان نمائید تامطابقه نموده قضاوت عادلانه نمائیم .

داعی - احادیث بسیاری از طرق علماء و روایات شما بر خلاف گفته شما درباره حضرت صدیقه کبری اُم الائمه النجباء فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارد است .

فاطمه بهترین زنان عالم است از جمله حافظ ابوبکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در استیعاب و میر سید علی همدانی در مودة القربی و دیگران از علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم **وآله** مکرر

میفرمود **فاطمه خیر نساء امتی** یعنی فاطمه بهترین زنان امت من است .

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی هلی نقل مینمایند از محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین **علیه السلام** و ابن عبد البر در استیعاب ضمن نقل حالات فاطمه سلام الله علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره - و ضمن حالات خدیجه اُم المؤمنین از ابو داود نقلاً از ابو هریره و انس بن مالک - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ ینابیع الموده ۴ میرسید علی همدانی در مودت سیزدهم از مودة القربی از انس بن مالک و نیز بسیاری از تفاتی محدثین بطرق خود

از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم **علیه السلام** فرمود **خیر نساء العالمین** اربع مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد علیهم السلام (۱)

خطیب در تاریخ بغداد نقل مینماید که رسول خدا این چهار زن را بهترین زنان عالم بحساب آورده آنگاه فاطمه را در دنیا و آخرت بر آنها تفضیل داده .

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح و امام احمد بن حنبل در مسند از عایشه بنت ابی بکر نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فاطمه فرمود **یا فاطمة ابشری فان الله اصطفیک و طهرک علی نساء العالمین و علی نساء الاسلام و هو خیر دین** (۲)

و نیز بخاری در ص ۶۴ جزء چهارم صحیح و مسلم در باب فضائل فاطمه در جز مودم صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و عبیدی در جمع بین الصحاح السقه و ابن عبدالبر در استیعاب ضمن حالات حضرت فاطمه **علیه السلام** و امام احمد در ص ۲۸۲ جزء ششم مسند و محمد بن سعد کتاب در جلد دوم طبقات ضمن فرموده های رسول الله **علیه السلام** در مرض و بستر و بیماری و در جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه (ع) ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس اجازه نقل آنرا نمیدهد) مسنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم **علیه السلام** فرمود **یا فاطمة الا ترضین ان تكونی سیده نساء العالمین** یعنی آیا تو راضی نیستی که سیده زنان عالمین باشی .

و این حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی بی در اسابه نقل نموده است - یعنی تو بهترین زنان عالمین هستی - .

و نیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در معجم الکبیر و سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ ینابیع الموده

- (۱) بهترین زنان عالمین چهارند مریم دختر عمران آسیه دختر مزاحم خدیجه دختر خویلد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله .
- (۲) ای فاطمه موده و بشارت باد تو را که خداوند برگزیده تو را و پاکیزه گردانیده است بر زنان عالمین عموماً و بر زنان اسلام خصوصاً و اعلام از همه دینی بهتر است .

از تفسیر ابن ابی حاتم و مناقب و حاکم و وسیط و واحدی و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و فرائد حموی - و ابن حجر مکی در ذیل آیه چهاردهم صواعق از احمد - و محمد بن طلحه شافعی در ص ۸ مطالب السؤل - وطبری در تفسیر - و واحدی در اسباب النزول - و ابن مغزلی شافعی در مناقب - و محب الدین طبری در ریاض - و مؤمن شبلنجی در نور الابصار - و زمخشری در تفسیر - و سیوطی در در المنثور - و ابن عساکر در تاریخ - و علامه سمهودی در تاریخ المدینه - و فاضل نیشابوری در تفسیر - و قاضی بیضاوی در تفسیر - و امام فخر در تفسیر کبیر - و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در ص ۲۲ تا ۲۳ باب اول رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی از تفسیر بغوی و شمیلی و سیره ملا و مناقب احمد و کبیر و اوسط طبرانی و سدی - و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شیرازی شافعی در ص ۵ کتاب الاتحاف از حاکم و طبرانی و احمد - و جلال الدین سیوطی در احیاء المیت از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی - و ابن ابی حاتم و حاکم - بالآخره عموم اکابر علماء شما (باستثناء عدّه قلیلی از متمسّین و پیروان امویها و دشمنان اهل بیت) از ابن عباس (حیرات) و دیگران نقل نموده اند که وقتی نازل شد آیه ۲۲ سوره ۴۲ (شوری)

قل لا استاتکم علیه اجراً الا المودة فی القربی ومن یقترف حسنة نزدله فیها حسناً (۱) جمعی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله من قرابتک الذین فرض الله علینا مودتهم قال (ص) علی و فاطمة والحسن والحسین - یعنی نزدیکان شما گیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنها را بر ما (یعنی در این آیه شریفه) فرمود آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند - و در بعضی از اخبار وارد و ابناهما یعنی پسران آنها .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمیدهد و در نزد علمای شما این معنی بحدّ شیاع رسیده .

(۱) بگو (بامت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق بخورید و ندان من منظور داوید - و هر که کار نیکو انجام دهد ما بر نیکویش بیفزاییم .

تا آنجا که ابن حجر متعصّب هم در ص ۸۸ صواعق و حافظ جمال الدین زرنزی در معراج الوصول و شیخ عبدالله شیرازی در ص ۲۹ کتاب الاتحاف و محمد بن علی صبان مصری در ص ۱۱۹ اسعاف الراغبین و دیگران از امام محمد بن ادریس شافعی که از ائمه اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعیها میباشد نقل نموده اند که میگفت :

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لاصلوة له (۱)

اینک از آقایان محترم با انصاف سؤال میکنم آیا خبر یک طرفه ای را که شما نقل نمودید با این همه اخبار صحیحه صریحه متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) که از حد احصاء خارج است مقابله میکند .

آیا عقل قبول میکند که رسول اکرم ﷺ کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد .

آیا تصور هوا و هوس در آنحضرت می رود که بگوئیم روی هوای دل غایبه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جز آنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده مانند سایر زنان پیغمبر) از فاطمه ای که در قرآن مجید خدای متعال مودت و محبت او را فریضه و واجب قرار داده و آیه تطهیر در شأن او نازل و افتخار ورود در مباحله را بحکم قرآن باو داده بیشتر دوست دارد .

شما خود میدانید که انبیاء و اولیاء در پی هوای نفس نمی رفتند و جز خدا کسی را نمیدیدند مخصوصاً رسول خدا خاتم الانبیاء ﷺ که حقیقت حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است و قطعاً دوست نمیداشته مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمیداشته مگر کسی را که خدا دشمن داشته .

(۱) ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا - که در قرآن نازل شد (اشاره با به فوق میباشد) کفایت میکند در عظمت قدر شما (آل محمد) آنکه هر کس بر شما صلوات نفرستد نماز او قبول نخواهد شد

چگونه فاطمه ای که خدا محبت و مودت او را فریضه قرار داده میگذارد و دیگری را بر او ترجیح میدهد پس قطعاً اگر فاطمه سلام الله علیها را دوست داشته برای آن بوده که محبوبیت الهی داشته .

آیا عقل باور میکند که آنحضرت ترجیح دهد در محبت فردی از افراد زنان خود را بر کسیکه خود میفرمود خدا او را بر گرفته و محبتش را بر مردم فریضه قرار داده .

یا باید اینهمه اخبار صحیحۀ صریحۀ را که مورد قبول اکابر علماء فریقین میباشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده رد بنمائید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلمۀ بدانید تا تناقض از بین برداشته شود .

و اما در بارۀ خلیفه ابی بکر که فرمودید آنحضرت فرموده احب مردان در نزد من ابی بکر میباشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روایات ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر ﷺ علی بن ابی طالب بوده است .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۵ بتایع الموده علی (ع) محبوبترین مردان نزد پیغمبر بوده

إلی رسول الله (ص) فاطمة ومن الرجال علی بن ابی طالب (۱) و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۱ کفایت الطالب مسنداً از أم المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت ما خلق الله خلقاً کان احب الی رسول الله (ص) من علی بن ابیطالب (ع) (۲) آنکاه گوید این حدیثی است که روایت نموده او را این جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمه حالات علی بن ابی طالب .

و نیز محی الدین و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی از ترمذی

(۱) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان علی علیه السلام بود .
(۲) خلق فرموده خداوند خلقی را که محبوب تر باشد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله از علی ابن ابیطالب (ع) .

نقل مینماید که از عایشه سؤال نمودند که کدام يك از مردم نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر بودند گفت فاطمه گفتند از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت گفت زوجها علی بن ابیطالب یعنی همسرش علی بن ابیطالب .

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل مینماید که گفت ما رأیت رجلاً احب الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم من علی و لا احب الیه من فاطمة (۱) .

و نیز از حافظ خجندی از معاذة الغفاریه نقل مینماید که گفت مشرف شدم خدمت رسول اکرم ﷺ در منزل عایشه و علی بن ابی طالب در خارج منزل بودند . بعایشه فرمود ان هذا احب الرجال الی و اکرمهم علی فاعرف فی حقّه و اکرمی مثواه (۲)

و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی که از اجله علماء شما میباشد در ص ۹ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و سلیمان بلخی در بتایع و محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل از ترمذی از جمیع بن عمیر نقل میکنند که گفت با عمۀ ام نزد ام المؤمنین عایشه رفتم من از او سؤال نمودم از محبوب ترین اشخاص نزد رسول خدا عایشه گفت از زنها فاطمه و از مردان شوهرش علی بن ابیطالب .

همین خبر را میرسد علی همدانی شافعی در مودت یازدهم مودة القریبی نقل نموده با این تفاوت که جمیع گفت از عمۀ ام سؤال کردم و جواب شنیدم .

و نیز خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب از جمیع بن عمیر از عایشه این خبر را نقل نموده است .

و نیز ابن حجر مکی در آخر فصل دوم از صواعق بعد از نقل چهل حدیث در فضل علی بن ابی طالب از ترمذی از عایشه نقل نموده که گفت کانت فاطمة احب النساء الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و زوجها احب الرجال الیه (۳)

(۱) ندیدم مردی را محبوب تر باشد بسوی رسول خدا از علی و نه محبوب تر باشد بسوی آنحضرت از فاطمه .

(۲) این علی محبوب ترین مردان است بسوی من و گرامی ترین آنها بر من پس بشمار حق او را و گرامی بدار منزلت او را .
(۳) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان شوهرش علی علیه السلام بود .

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۷ مطالب السؤل بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصل است اظهار عقیده و نظر میکند باین عبارت ثبت بهذه الاحادیث الصحیحة وال اخبار الصریحة کون فاطمة کانت احب الی رسول الله من غیرها و انها سیده نساء اهل الجنة و انها سیده نساء هذه الامة و سیده نساء اهل المدينة (۱).

پس این مطلب با دلائل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله ﷺ و از همه این اخبار مهم تر بر اثبات محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر خبر معروف طبر مشوی است که بآن حدیث کاملاً ثابت میشود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آنحضرت و البته خودتان بهتر میدانید که حدیث طبر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه و سنی) که احتیاج بنقل سند ندارد ولی برای مزید یشائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان نمایند شیعیان این قبیل احادیث را جعل مینمایند بعضی از آن اسناد که در خاطر دارم اشاره مینمایم.

حدیث طبر مشوی بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در ص ۶۱ فصول المهمه و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ ینابیع الموده را اختصاص بحدیث طبر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغازلی و سنن ابی داود از سفینه مولی النبی و انس بن مالک و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید حدیث طبر را بیست و چهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در فصول المهمه باین عبارت نوشته و ذلك انه صح النقل فی کتب الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحة عن انس بن مالک خلاصه معنی آنکه بصحت پیوسته نقل حدیث طبر در کتب احادیث صحیحه

(۱) باین احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردید که فاطمه محبوب ترین همه بود بسوی رسول خدا (ص) از غیر او زیرا که او سیده زنان اهل بهشت و سیده زنان این امت و سیده زنان اهل مدینه بوده است.

اخبار صریحه از انس بن مالک و سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب به آخر حدیث که دعای پیغمبر و اجابت آن باشد اشاره نموده است و امام ابو عبدالرحمن نسائی در حدیث نهم خصائص العلوی و حافظ بن عقده و محمد بن جریر طبری هر یک کتابی مخصوص در توأثر و اسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضعیفی در این باب نوشته است.

خلاصه اکابر علماء شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره خود ثبت نموده اند این حدیث شریف را چنانچه علامه محقق زاهد عادل بارع ثقه سید میر جاهد حسین دهلوی که شما آقایان نظر قرب جوار بمکان ایشان بهتر میدانید مقام علم و عمل و تقوی ایشان را که در هندوستان اظهار من الشمس بوده است یکی از مجلدات بزرگ کتاب عبققات الأنوار خود را با آن قطر و عظمت اختصاص بحدیث طبر مشوی داده است و تمام اسناد معتبره کتب عالیه علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که بچند سند این حدیث را نقل نموده آفتدر میدانم که وقت قرائت اسناد آن حدیث مبهوت شدم از زحمات و خدمات مهم آن سید جلیل القدر که یک حدیث کوچکی را چگونه متواتراً فقط از طریق شما ثابت نموده است که خلاصه و نتیجه تمامی آن اخبار اینست که کافه مسلمین از شیعه و سنی در هر دوره و زمان اقرار و اعتراف و تصدیق بصحت این حدیث نموده اند که روزی زنی مرغ بریانی جهت رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ بهدیه آورد آن حضرت قبل از تناول مرغ بریان دست نیاز بدر بار حضرت بی نیاز بلند نموده عرض کرد اللهم ائتنی باحب خلقک الی و الیک حتی یا کل معی من هذا الطیر فچاه علی فاکل معی (۱).

و در بعضی از کتب شما مانند فصول المهمه مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند احمد و غیر آن که نقل از انس بن مالک مینمایند

(۱) برورد گارا برست نردمن محبوب ترین خلق خود را نزد تو و نزد من تا بخورد با من از این مرغ بریان در آن حال علی علیه السلام آمد و خورد با آنحضرت از آن مرغ بریان.

باین طریق ذکر نموده اند که انس گفت پیغمبر ﷺ مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد من عذر آوردم و او را پنهان نمودم مرتبه سیم بابا بدر زد رسول خدا فرمود واردش کن همین که علی وارد شد حضرت فرمود **ما حيسك عني يرحمك الله** چه چیز تورا بازداشت از من خدا تورا رحمت کند عرض کرد سه مرتبه بر درخانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم حضرت فرمود انس چه چیز تورا باین عمل واداشت که علی را مانع از ورود شدی عرض کرد حقیقت امر اینست که دعای شما را شنیدم دوست داشتم بکنفر از قوم من صاحب این مقام شود.

حال از آقایان محترم سؤال میکنم که آیا خدای متعال دعا و درخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده.

شیخ - بدیهی است چون خداوند در قرآن کریم وعده اجابت دعوات نموده و نیز میداند که پیغمبر با عظمت هرگز درخواست بی جا نمیکند قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت مینموده.

داعی - پس در این صورت حضرت احدیت جل و علا محبوب ترین خلقش را اختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه امت که منتخب از همه خلق و محبوبترین همه امت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن ابیطالب ﷺ بوده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده اند مانند محمد بن طلحة شافعی که از فقهاء و اکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول مطالب السؤل ص ۱۵ بمناسبت حدیث رایت و حدیث طیر قریب يك صفحه با بیانات شیرین و تحقیقات نمکین اثبات مقام با عظمت علی ﷺ را در میان تمام امت بمحبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده و ضمناً گوید و آزاد النبى ان يتحقق الناس ثبوت هذه المنقبة السنية والصفة العلية التي هي أعلا درجات المتقين لعلي ع الخ (۱).

(۱) اراده نمود پیغمبر که معقوب نماید بخدمت نبوت این منقبت سنی و صفت علیه ای را (که محبوبیت نزد خدا و رسول است) که بالاترین درجات پرهیزکارانست برای علی علیه السلام.

و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ۶۵۸ در باب ۳۳ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب ﷺ بعد از نقل حدیث طیر از چهار طریق با استاد معتبره خود از انس و سفینه گوید معاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده. آنکاه گوید در این حدیث دلالت واضحه است بر اینکه علی ﷺ احب خلق است بسوی خدای تعالی و ادل دلائل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید چون رسول اکرم ﷺ دعا نمود خداهم فوری اجابت فرمود احب خلق را بسوی آنحضرت فرستاد و آن علی ﷺ بود.

آنکاه گوید حدیث طیر مشهور منقول از انس را حاکم ابوعبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از انس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد و شش نفر را ثبت نموده (طالبین مزاجه بکفایت الطالب باب ۳۲ نمایند) اینک آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید میتواند با احادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طیر مشهور مقابله نمایند قطعاً جواب منفی است پس بیک حدیث يك طرفه شما در مقابل احادیثی که جمیع اکابر علماء شما (باستثنای معدودی متعصب عنود) نقل و تصدیق بصحت آن نموده اند هرگز نمی توان اتخاذ سند نمود بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد.

شیخ - گمان میکنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوئیم قبول ننمائید و با اصرار زیادی رد نمائید.

بیان حقیقت داعی - خیلی تعجب میکنم از مثل شما شخص عالمی در حضور اینهمه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی بداعی بدهید کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقت با علم و عقل و منطق نماید اقامه نمودید که داعی لجاج نموده و قبول ننمودم تا مورد سرزنش شما قرار گیرم از حول وقوه پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذره ای لجاج و عناد و تعصب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنن عموماً و خصوصاً نظر عداوتی داشته باشم.

خدا را شاهد و گواه میگیریم که در مناظرات با یهود و نصاری و هندو و پراهمه و بهائی های بی قابلیت در ایران و قادیانیا در هندوستان و با ارباب ماده و طبیعت و سایر منحرفین لجاجی در کار نبوده در همه جا و همه وقت خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق و ابراز حقیقت روی قواعد علم و عقل و منطق و انصاف بوده .

با مردمان کافر و مرتد و نجس لجاجت ننموده ام تا چه رسد بشما که برادران مسلمان ما هستید همه اهل یک ملت و شریعت و یک قبله و یک کتاب و تابع احکام یک پیغمبر میباشیم منتها یک اشتباهاتی از اول در مغز و دماغ شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی شده باید با مروحه منطق و انصاف بر طرف شود .

بحمد الله شما عالم هستید فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف و تمسب دور شوید و در دائره انصاف وارد گردید به نتیجه کامل میرسیم .

شیخ - ما طریقه مناظرات شما را با هندو و پراهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم و هنوز بملاقات شما نائل نشده در خود علاقه قلبی بشما احساس نمودیم امید است خداوند بما و شما توفیق دهد تا حق و حقیقت آشکار شود .

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشهای باشد بفرموده خودتان باید مراجعه بقرآن کریم نمود اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه و طریقه خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم احادیث را مخدوش بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم هم شما خدشه وارد خواهید نمود .

داعی - خدا نیاورد آن روزی را که داعی خدشه در دلائل قرآنی و با احادیث صحیحه بنمایم فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتی منحرفین و مرتدین از دین هم وقتی رو برو شدیم بر حقیقت خود استدلال با آیات قرآن مجید می نمودند .

چه آنکه آیات قرآن مجید زومعانی میباشد لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری از زیاده روی های اشخاص و غلط اندازی های آنها قرآن را تنها و در میانه میان امت نگذازد بلکه بانفاق علماء فریقین (شیعه و سنی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم

فرمود **اللی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتکم بهما فقد نجوتم** و در بعضی از روایات فرمود **لن تضلوا ابداً** (۱) بهمین جهت معنی و حقیقت و شأن نزول قرآن را باید از خود رسول الله ﷺ که مبین حقیقی قرآن است و بعد از آن حضرت از عدیل قرآن که عترت و اهل بیت آن حضرت اندستوال نمود لذا در آیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) فرموده است **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** (۲).

اهل ذکر آل محمد اند
مراد از اهل ذکر علی و ائمه از اولاد آن حضرت علیهم السلام اند که عدیل القرائنند چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۹ بتایبع الموده باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشف البیان) امام ثعلبی نقل از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت **قال علی این ایضا طلب نحن اهل الذکر - یعنی علی رضی الله عنه** فرمود ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم چون ذکر یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآنند بهمین جهت است که علمای ما و شما در کتب معتبره خود نقل نموده اند که علی رضی الله عنه میفرمود **صلونی قبل ان تفقدونی صلونی عن کتاب الله فانه لیس من آیه الاوقد عرفت بلبل نزلت ۴۱ نهار ۴۱ فی سهل ۴۱ فی جبل و الله ما نزلت آیه الاوقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من انزلت و ان ربی و هب لی لساناً طلقاً و قلباً عقولاً** (۳).

پس استدلال بپهر آیه ای از آیات قرآن باید مطابقه با مفهوم حقیقی و بیان مفسرین

(۱) بدرستیکه من میگذارم در میان شما دو چیز بزرگوار کتاب خدا و عترت من اگر تسک چشمید باین هر دو (کتاب و عترت) نجات یابند و هرگز گمراه نخواهید شد (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۳ همین کتاب).

(۲) (ای رسول ما بامت بگو) که شما خود اگر نپسندید بروید از اهل ذکر و دانشندان امت (پس آل محمد که اعلم از همه بودند) سؤال کنید .

(۳) سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید سؤال کنید مرا الا کتاب خدا زیرا که نیست آیه ای از قرآن الا آنکه من می شناسم در شب نازل گردید یا روز در زمین هموار یا کوه سخت بنهنگام نازل نگردیده آیه ای از قرآن مگر بتحقق میدادم در چه چیز نازل شده و در کجا نازل گردیده . و بر چه کس نزول یافته زیرا که پروردگار من بین زبان فصیح و قلب گیرنده مرحمت فرموده است .

واقعی بنماید و الا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر و عقیده خود بنخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه و تشکیک آراء نخواهد داشت اینک بانوجه باین مقدمه خواهش میکنم آیه منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقت با واقع نماید بجان و دل پذیرفته و بر سر خود جای دهم .

نقل آیه در طریقه خلافت
خلفاء اربعه و جواب آن
شیخ - در آیه ۲۹ - سوره ۴۸ (فتح) صریحاً میفرماید
محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار
رحماء بینهم تراهم کعأس جدأ یتفون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود (۱) این آیه شریفه از
جهتی فضل و شرف آیی بکر رضی الله عنه را ثابت میکند و از جهت دیگر طریقه
خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم را معین مینماید بخلاف آنچه جامعه شیعه ادعا
مینماید که علی کرم الله وجهه خلیفه اول میباشد این آیه صراحتاً علی را خلیفه چهارم
معرفی مینماید .

داعی - از ظاهر آیه شریفه چیزی که دلیل بر طریقه خلافت خلفاء راشدین و فضل
آیی بکر باشد دیده نمیکرد البتة لازم است توضیح دهید که این صراحت در کجای آیه است
که مکشوف نمی باشد .

شیخ - دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه آیی بکر رضی الله عنه آنست که در اول
آیه با کلمه والذین معه اشاره بمقام آن مرد شریف شده که در لیلۃ الغار با پیغمبر ﷺ
بوده است .

و اما طریقه خلافت خلفاء راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح است زیرا
مراد از والذین معه آیی بکر رضی الله عنه است که در غار ثور لیلۃ الهجرة با پیغمبر
بوده است و مراد از اشداء علی الکفار عمر بن الخطاب رضی الله عنه است که بسیار

(۱) مصد (ص) فرستاده خدا است و یاروان و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و پایکد بکر
بسیار شفیق و مهربان اند آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بگری که فضل و رحمت خدا و
خوشنودی او را مطلقاً بر دشمنان از اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است .

شدید العمل بر کفار بوده و رحماء بینهم عثمان بن عفان رضی الله عنه است که بسیار
رفیق القلب و رحم دل بوده و سیماهم فی وجوههم من اثر السجود علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه میباشد .

امیدوارم با نظر پاک شما موافقت نماید و تصدیق نمائید حق با ما است که علی
را خلیفه چهارم میدانیم نه خلیفه اول که خداوند هم در قرآن او را در مرتبه چهارم
نام برده .

داعی - متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رانی نشود ولی اگر
با نظر انصاف بدون تمصّب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه
غرض کشف حقیقت است .

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر در شأن نزول آیه شریفه چنین بیانی نموده اند حتی
در تفاسیر بزرگ علماء خودتان - و اگر چنین آیه ای در قرآن راجع بامر خلافت بود روز
اول بعد از وفات رسول اکرم ﷺ در مقابل اعتراضات علی بن ابی طالب و بنی هاشم و کبار
از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند تمسک بشاخ و بر کهای بی مفر نمی نمودند .
با نقل آیه جواب مسکت بهمه میدادند پس معلوم است آیه را باین معنی که شما
نمودید دست و پاهائی است که بعدها تفسیر بما لایرضی صاحبیه نمودند .

زیرا هیچیک از اکابر مفسرین خودتان از قبیل طبری و امام تعلبی و فاضل
یشتابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جلال الله زنجشیری و امام فخر رازی
و غیر هم چنین معنائی نمودند پس شما از کجا میگوئید و از چه وقت این معنی
و بدست چه اشخاصی جلوه نموده نمیدانم - علاوه در خود آیه شریفه مواعظ علمی و ادبی
و عملی در کار است که ثابت میکند هر کس قائل باین قول شده دست و پای بیجائی زده
و متوجه نشده است بآنچه علمای بزرگ خودتان در اول تفاسیرشان نقل از رسول
اکرم ﷺ نموده اند که فرمود من فسر القرآن بر آیه فمعهده فی النار (۱)
اگر بگوئید تفسیر نیست تأویل است شما که باب تأویل را مطلقاً مسدود میدانید علاوه

(۱) هر کس تفسیر کند قرآن را برای خودش پس نشین گاه او در آتش است .

بر آنکه این آیه شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد .
 شیخ - انتظار نداشتم که جنابعالی در مقابل آیه با این صراحت هم استقامت کنید
 البته اگر ایرادی باین آیه برخلاف حقیقت دارید بیان نمائید تا کشف حقیقت شود .
 نواب - قبله صاحب خواهش میکنیم همان قسمی که تا کنون تقاضا های ما را
 پذیرفته اید و مطالب را بقسمی ساده بیان نمودید که تمام جلساء مجلس وغائبین بهره مند
 شدند اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی ما
 است چون همین آیه است که بیوسته برای ما قرائت شده و همه ما را مجذوب و محکوم
 بحکم قرآن نموده اند .

داعی - اولاً عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده
 که از توجه باطن و ضمائر آیه غافل شده اید و اگر خودتان مختصر توجیهی بترکیبات
 نحوی و معانی ادبی آن می نمودید برخودتان معلوم میشد که با هدف و مراد شما ابداً
 مطابقت نمیدهد .
 شیخ - متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید به بینیم چگونه
 مطابقت نمیدهد .

داعی - اما از جهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر میدانید که ترکیب این
 آیه علی الاقوی از دو حال خارج نیست یا محمد مبتداء است و رسول الله عطف
 بیان والذین معه عطف بر محمد و اشداء خیر آن و آنچه بعد از آنست خیر بعد
 از خیر - و یا والذین معه مبتداء است و اشداء خیر آن و آنچه بعد از آنست خیر
 بعد از خیر .

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفته شما معنی بنمائیم
 دو قسم معنی ظاهر میشود اگر محمد مبتدا باشد والذین معه معطوف بر مبتداء
 و آنچه بعد از آنست خیر بعد از خیر معنای آیه چنین میشود که محمد رسول الله
 و عمر و عثمان و علی است .

و اگر والذین معه مبتدا باشد و اشداء خیر آن و آنچه بعد از آنست خیر بعد

از خیر معنای آیه چنین میشود که ابی بکر و عمر و عثمان و علی است - بدیهی است هر
 طلبه مبتدی میداند که این نحوه از کلام غیر معقول و خارج از نظم ادب است .
 علاوه بر این اگر مقصود از این آیه شریفه خلفای اربعه بودند بایستی در فاصله
 کلمات (و) عاطفه گذارده میشد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه برخلاف
 این معنی میباشد .

جمع مفسرین خودتان این آیه شریفه را بحساب تمام مؤمنین آورده اند یعنی
 میگویند اینها صفات تمام مؤمنین است .

و ظاهر آیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یک نفر است که از اول با
 پیغمبر بوده نه چهار نفر - و اگر بگوئیم آن یک نفر علی امیر المؤمنین علیه السلام بوده است با
 مطابقت عقل و نقل اولی قبول است تا دیگران .

شیخ - عجب است که شما میفرمائید جدل نمی کنم و حال آنکه
 الحال در مجادله هستید مگر نه اینست که خداوند در آیه ۴۰ سوره
 و جواب آن

۹ (توبه) صریحاً میفرماید فقد نصره الله اذ اخرجه الذین

كفروا ثاني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
 فانزل الله سكينته عليه وايداه بجنود لم تروها (۱) .

این آیه علاوه بر آنکه مؤید آیه قبل است و ثابت میکند معنای والذین معه
 را که ابی بکر در غار لیلۃ الهجرة با رسول خدا بوده خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن
 دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی بکر بر تمام امت برای آنکه پیشتر راوی
 چون میدانست بعلم باطن که ابی بکر خلیفه او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است
 باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید لذا او را با خود برد تا بدست دشمن گرفتار

(۱) البته خداوند او را (که رسول الله باشد) یاری خواهد کرد چنانکه هنگامی که کفار
 آنحضرت را از مکه خارج کردند خدا باریش کرد آنگاه یکی از آن دین که در غار بودند (یعنی
 رسول الله) برقیق و خنجر خود (ابو بکر که پریشان و مضطرب بود) فرمود مترس که خدا با ما است -
 آنزمان خدا و غار و آوازش خاطر بر او (یعنی رسول الله) فرستاد و او را بسپاه و لشکرهای نبی
 خود که شأن او را ندیده اید مدد فرمود .

مگر رفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد پس بهمین جهت حق تقدم خلافت برای او ثابت است .

داعی - هر گاه آقایان ساعتی لباس تسنن را از خود دور کنید و از تمصب و عادت بیرون آید و مانند یک فرد بیگانه و خالی از نظر تمصب در اطراف این آیه شریفه بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه ای که مقصود شما است از این آیه بدست نیاید .

شیخ - خوبست اگر دلائل منطقی بر خلاف مقصود هست بیان فرمائید .

داعی - تمنا میکنم از این مرحله صرف نظر نمائید زیرا کلام کلام میآورد آنگاه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف با نظر عناد بنگرند و تولید تقار شود و تصور رود که ما میخواهیم اهانت بمقام خلفاء نمائیم و حال آنکه مقام هر فردی محفوظ است احتیاج بتفسیر و تأویل بی جا ندارند .

شیخ - خواهش میکنم طفره نرود و مطمئن باشید دلائل منطقی تولید تقار نمیکند بلکه کشف حجب میشود .

داعی - چون نام طفره بر دید ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بدانید طفره ای در کار نبوده بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم امیداست بمقالات داعی خورده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید چه آنکه جواب از این گفتار را محققین علماء بطرق مختلفه داده اند او لا جمله ای فرمودید خیلی تعجب آور و بی فکر بود که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله میدانست ای بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آنحضرت لازم بود لذا او را با خود برد .

جواب این بیان شما بسیار ساده است چه آنکه اگر خلیفه بیغیر منحصر بای بکر بود ممکن بود چنین احتمالی داد ولی شما خود معتقدید بخلاف خلفاء راشدین و آنها چهار نفر بودند اگر این برهان شما صحیح و حفظ وجود خلیفه در مقابل خطرات لازم بود میباشد بیغیر صلی الله علیه و آله هر چهار خلیفه را که حاضر در مکه بودند با خود برد نه آنکه یکی را برد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیر ها قرار دهد و در بستر خود بخواباند که محققاً آن شب بستر بیغیر صلی الله علیه و آله مخطور بوده و در

معرض حمله دشمنان بود . ثانیاً بنا بر آنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته ابوبکر از حرکت آنحضرت خبر نداشته بلکه وقتی نزد علی رضی الله عنه رفت و از حال آنحضرت جويا شد علی رضی الله عنه فرمود بغار رفتند اگر کاری داری نزد آنحضرت بشتاب . ای بکر شتابان رفت در وسط راه با آنحضرت رسید و ناچار باتفاق آنحضرت رفتند . پس معلوم میشود که حضرت او را با خود نبرد بلکه او بی اجازه رفت و از وسط راه با آنحضرت رفت .

بلکه بنا بر اخبار دیگر بردن ای بکر تصادفی و از خوف فتنه و خبر دادن بدشمنان بوده چنانکه علماء منصف خودتان اقرار باین معنی دارند که از جمله شیخ ابوالقاسم بن صباغ که از مشاهیر علمای خودتان است در کتاب النور و البرهان در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آنجا که بن اسحق از حسان بن ثابت انصاری روایت نموده که قبل از هجرت آنحضرت جهت عمره بمکه رفتیم دیدم کفار قریش سب و ذف مینمایند اصحاب آنحضرت را در همان اوان امر رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله علیاً فنام فی فراشه و خشی من این ای قحافة ان یدلهم علیه فاخذہ معه و مضی الی الغار (۱) .

ثالثاً خیلی بجا بود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت و همراه بودن با رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دلیلی بر اثبات خلافت دارد .

شیخ - محل استشهاد معلوم است او لا مصاحبت با رسول الله و اینکه خداوند او را مصاحب رسول الله میخواند ثانیاً آنکه از قول آنحضرت که خیر میدهد ان الله معنا ثالثاً نزول سکنه از جانب خدا در این آیه برای بکر بزرگتر دلیل شرافت است و مجموع این دلائل اثبات افضلیت و حق تقدم خلافت را برای او مینمایند .

داعی - البته احدی انکار مراتب ای بکر را نمی نماید که او پیر مرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده ولی این دلائل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت منکفی نمیشد .

اگر بخواهید در مقابل بیگانه بی غرضی یا بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه

(۱) امر کرد رسول خدا علی علیه السلام را که در فراش آنحضرت بخوابد و خوف داشت از اینکه ای بکر کفار را دلاوت و راهنمایی کند بر رسول خدا پس او را مصاحب خود قرار داده و بجانب غار روانه شد .

نمودید اثبات فضیلتی خاص برای او بنمایید قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت .
زیرا در جواب شما خواهند گفت تنها مصاحبت با یکان دلیل فضیلت برتری نمیباشد
چه بسا بدان که مصاحبت با یکان چه بسیار کفار که مصاحب با مسلمین بوده هستند چنانچه
این معنی در مسافرتها کاملاً و بیشتر مشهود است .

شواهد و امثال مگر آقایان فراموش نموده آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف)
را که نقل قول حضرت یوسف را مینمایند که **یا صاحبی السجن**
أمرأب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار (۱) مفسرین در ذیل این آیه شریفه
نوشته اند روزی که یوسف را بزندان بردند طبایخ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر
و قائل به ارباب انواع بودند با او بزندان بردند پنج سال این سه نفر (مؤمن و کافر)
با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب میخواند چنانچه در این
آیه خیر میدهد آیا این مصاحبت بیغمیم برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت و فضیلت
بوده یا در مدت مصاحبت تمیزی در عقیده آنها پیدا شده است بنا بر آنچه
صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند بعد از پنج سال مصاحبت عاقبت با همان حال از هم
جدا شدند .

و نیز مراجعه فرمائید بآیه ۳۵ سوره ۱۸ (کهف) که میفرماید **قال له صاحبه**
و هو یجاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلاً (۲)
هموم مفسرین نوشته اند دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا و دیگری کافر بنام براطوس
(چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شماست در تفسیر کبیرش نقل مینماید) این
دو باهم محاوراتی داشتند که اینک وقت اجازه نقل مشروحه مفصله را نمیدهد فرض آنکه
خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده آیا از مصاحبت برادر مؤمن - کافر راقایده
و نصیبی رسیده است قطعاً جواب منفی است .

(۱) ای دو رفیق زندان من (از شما می پرسم) آیا خدایان متفرق بی حقیقت (مانند بتان
و فرشته و غیره) بهتر و در نظام خلقت موثرترند یا خدای یکتای قاهر .
(۲) رفیق (یا ایسان تغیر) در مقام گفتگو و اندرز برادر خود گفت بخدایی که هست از
عالم و بعد از نطفه تو را آفرید و آنگاه مردهی کامل و آراسته خلقت ساخت کار خدای .

پس مصاحبت فقط - دلیل بر فضیلت و شرافت و برتری نمی باشد دلایل و امثال برای این
معنی بسیار است که وقت پیش از این اجازه بیان نمیدهد .

و اما اینکه فرمودید چون رسول اکرم **ﷺ** بای بکر فرمود **ان الله معنا**
پس قطعاً بمناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت و مثبت خلافت است .

خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمائید تا مورد اعتراض قرار
نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می باشد و یا غیر مؤمن
نمی باشد .

آیا تصور مینمائید جائی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او
نباشد اگر مؤمن و کافری در مجلسی باشند عقل باور میکند که خدا با آن مؤمن باشد
ولی با کافر نباشد مگر نه در آیه ۸ سوره ۵۸ (مجادله) میفرماید **الم تر ان الله**
یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یتکون من نجوی ثلاثة الا هو را بهمهم
و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم اینما
کانوا (۱) .

پس بحکم این آیه و سایر آیات و دلایل عقلیه و نقلیه خدای تعالی با همه کس هست
با دوست و دشمن مسلمان و کافر مؤمن و منافق پس اگر دو نفر با هم باشند و یکی از آنها
بگوید خدا با ما است دلیل بر فضیلت شخص خاصی نخواهد بود .

همانطوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است دو نفر بد و یا دو
خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنها است اگر سعید باشند یا شقی
خوب باشند یا بد .

شیخ - مراد از خدا با ما است یعنی چون ما محبوب خدا هستیم برای آنکه رو
بخدا و برای خدا و حفظ دین خدا حرکت کردیم لطف خدا شامل حال ما است .

(۱) بطریق استنباط تقریری فرماید آیا ندیدی و ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است
خدا بر آن آگاهست اگر چنانچه سه نفر باهم رازی گویند خدا چهارم آنها است و نه پنج کس
چون آنکه او ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه هر کجا باشند خدا با آنها است (چه
آنکه خدا را احاطه کامل وجودی بر همه چیزهاست عالم است) .

ابراز حقیقت داعی - بازهم اگر این معنی در نظر گرفته شود مورد اعتراض است که گویند چنین خطایی دلیل بر سعادت ابدیت نخواهد بود زیرا خداوند متعال با اعمال اشخاص مینگرد چه بسا اشخاصی که در زمانی اعمال نیک داشتند مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادند بمغوض پروردگار شدند و از لطف و رحمت حق محروم و رانده و مرده و ملعون گردیدند.

چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگار خلوص تبت داشت مشمول الطاف و مرحام الهی بود بمحض آنکه متبرّد شد و از او امر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او برکنار و بخطاب فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك لعنتي الي يوم الدين (۱) ملعون ابدی گردید.

به بخشید میدانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تقریب ازهان است. و اگر بعالم بشریت بنگریم نظائر بسیار دارد از اشخاصی که مقرّب بعبودت شدند ولی عند الامتحان مردود و مغضوب پروردگار قرار گرفتند برای نمونه بدو نفر اشاره مینمائیم که قرآن مجیدم برای بیداری مردمان و تنبیه غافلان امت با آنها اشاره فرموده.

بلم بن باعوراء که از جمله آنها بلم بن باعوراء میباشد که در زمان حضرت موسی علیه السلام آفتر مقرّب بعبودت شد که خداوند اسم اعظم باو عطا فرمود که در اثر يك دعا حضرت موسی را در وادی تیه سرگردان نمود ولی موقع امتحان حبّ جاه و ریاست طلبی او را وادار بمخالفت خدا و متابعت شیطان نمود جایگاه او جحیم و جهنم گردید که تمام مفسرین و مورخین شرح حال او را مفصلاً نگاشته اند حتی امام فخر رازی هم در ص ۴۶۳ جلد چهارم تفسیر خود از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده که او را نقل نموده خداوند در آیه ۱۷۴ سوره ۷ (اعراف) بر سول اکرم ﷺ خیر میدهد که : **واكل عليهم ليا الذی آتیناه آیاتنا**

(۱) آیة ۳۴ سوره ۱۰ (حجر) متاب حق باو شده که از صف ساجدان و ملائکه و بهشت خارج بود که تو را نداده در گاه ما شدی و لنتما تا روز جزا بر تو محقق و حسی گردید.

فالسابع منها فالباقية الشيطان فكان من الغاوين (۱)

برصیصای عابد درگیری برصیصای عابد بود که در اول امر بقدری در عبادت جدّیت نمود که مستجاب الدعوه گردید عند الامتحان عاقبت بشر شد فریب شیطان را خورده با دختری زنا نمود تمام زحمت خود را بباد داده بچوبه دار آویخته کافر از دنیا رفت فلذا در آیه ۱۶ سوره ۵۹ (حشر) بقصه او اشاره میفرماید **كمثل الشيطان اذا قال للانسان اكفر فلما كفر قال انى بى ء منك انى اخاف الله رب العالمين فكان عاقبتهما انهما فى النار خالدین فيها ذلك جزاء الظالمين (۲)**.

پس اگر عمل نیکی از آدمی در زمانی صادر شد دلیل بر عاقبت بخیری او نمیشد فلذا در دستور است که در دعا بگوئید **اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً (۳)**.

علاوه بر اینها خود میدانید که در نزد علمای معانی و بیان حقیق است که تا کید در کلام ذکر نمیشود مگر آنکه مخاطب در شك و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیه شریفه که کلام خود را با جمله اسمیه و ان مشدّد آورده فساد عقیده طرف ظاهر میگردد که مترازل و متوهم و در شك و تردید بوده. شیخ - انصاف دهید از مثل شمائی سزاوار نبود مشتل ابلیس و بلم باعوراء و برصیصا را در این مورد بیاورید.

داعی - ببخشید مگر نشنیدید الان عرض کردم که در مثل مناقشه نیست در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی امثال را برای تقریب ازهان و تثبیت مقاصد میآورند خدا شاهد است در ذکر شواهد و امثال هیچگاه قصد اهانتی نداشته بلکه برای ثبوت

(۱) ای بنیبر - بخوان بر این مردم حکایت آنکس را (که بلم بن باعوراء باشد) که ما آیات خود را باو عطا کردیم از آن آیات بصیبان سرپیچید چنانچه شیطان او را عقیب کرد و از کمرهان عالم گردید.

(۲) این (مناقض) در مثل مانند شیطان اند که انسانرا گفت (بسی به برصیصای عابد) بخدا کافر شو پس او آنکه کافر شد آنکه بدو گفت من از تو بیزارم زیرا که من از عقاب پروردگار میترسم پس عاقبت شیطان (برصیصای عابد) که با او کافر شد اینست که هر دو در آتش دوزخ مغلطند و آن دوزخ جزای ستمکاران است.

(۳) پروردگارا عواقب امور ما را نیک قرار بده.

نظر و عقیده خود شواهد و امثالی که در نظر میآید بزبان جاری میگردد .
 شیخ - دلیل در این آیه بر اثبات فضیلت قرینه ای در خود آیه کریمه است که
 میفرماید فانزل الله سکینه علیه چون ضمیر سکینه بر ای بکر رضی الله عنه خود دلیل
 واضح است بر شرافت و فضیلت او بر دیگران و دفع توهم از امثال شما .
 داعی - اشتباه میفرماید ضمیر سکینه راجع است بر رسول اکرم ﷺ و نزول
 سکینه بر آنحضرت بوده نه بر ای بکر قرینه جمله بعدیه که فرموده و ایدیه بجنود لم
 تروها و محققاً مؤید بجنود حق رسول اکرم ﷺ بوده نه ای بکر .
 شیخ - مسلم است که رسول خدا ﷺ مؤید بجنود حق بوده ولی ای بکر
 رضی الله عنه هم در مصاحبت آنحضرت بی نصیب نبوده .

داعی - اگر هر دو مصاحب مشمول الطاف و مراحم الهیه بودند
 نزول سکینه بر رسول خدا بوده
 بایستی علی القاعده ضامناً تشبیه در تمام جملات آیه شریفه
 آمده باشد و حال آنکه تمام ضامناً را قبلاً و بعداً مفرد آورده
 تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء ﷺ گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت
 و مرحمت از جانب پروردگار میشود بشخص آنحضرت میباشد و اگر بطفیل آنحضرت
 بر دیگران هم نازل آید اسم برده میشود فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه
 و سایر آیات فقط پیغمبر را مورد عنایت قرار داده .

شیخ - رسول خدا مستغنی از نزول سکینه بوده و احتیاجی بدان نداشته و سکینه
 هرگز از او مفارقت نمی نموده پس نزول سکینه مخصوص ای بکر رضی الله عنه بوده .

داعی - چرا بی لطفی میکنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب میگیرید بچه
 دلیل میگوئید که خاتم الانبیاء ﷺ مستغنی از نزول سکینه بوده و حال آنکه احدی
 از آحاد خلایق از پیغمبر و امت امام و ماموم از الطاف و رحمت حق تعالی مستغنی
 نمیشاند مگر فراموش نموده آیه ۲۶ سوره ۹ (توبه) را که در قصه حنین میفرماید
 ثم انزل الله سکینه علی رسوله و علی المؤمنین (۱) و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸

(۱) آنگاه خدای قادر مطلق سکینه و وقار خود را (یعنی شکوه و سطوت و جلال و باهی) بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود .

(فتح) مثل همین آیه شریفه را آورده .

همین طوریکه در این آیه بعد از رسول اکرم ﷺ اشاره بمؤمنین نموده در آیه
 غارهم اگر ای بکر جزء مؤمنینی بود که باید مشمول سکینه و آرامش قرار گیرد بایستی
 یا ضمیر تشبیه آورده و یا علیحده بنام او اشاره نموده باشد .

این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر
 سکینه مربوط به ای بکر نبوده .

خوبست آقایان کتاب نقض العثمانیه تألیف شیخ ابوجعفر محمد بن عبدالله اسکافی
 را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله میباشد مطالعه نمایند به بینید آن مرد عالم منصف
 در جواب لاطانات ابوعثمان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده چنانچه این ای
 الحدید هم در ص ۲۵۳ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه بعضی از آن جواب هارا
 نقل نموده است .

علاوه بر اینها در خود آیه جمله ایست که کاملاً برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد
 و آن جمله ایست که رسول اکرم ﷺ با بیان لاتحزن ای بکر را منع از حزن و اندوه
 نموده از این جمله معلوم میگردد که ای بکر در آن حال محزون بوده آیا این حزن
 ای بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد اگر عمل نیکی بوده قطعاً پیغمبر کسی را از عمل
 نیک و طاعت حق منع نمیکند و اگر عمل بد و عصیان بوده پس شرافتی برای صاحب
 این عمل نمیشد که مشمول رحمت حق و محل نزول سکینه قرار گیرد بلکه شرافت و
 فضیلت فقط برای مؤمنین و اولیاء الله و دوستان خدا میباشد .

و از برای اولیاء الله علامی میباشد که اهم از همه آنها بنا بر آنچه در قرآن
 مجید است آنکه در پیش آمد های روزگار ابداً ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا
 نکنند بلکه صبر و توانائی بیشه کنند چنانچه در آیه ۶۳ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید

ألا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم يحزنون (۱)

(۱) آنگاه باشید که دوستان خدا هیچ ترس (از حوادث حال و آینده عالم) و هیچ اندوهی
 (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست .

« صحبت که با اینجا رسید آقایان بساعتها متوجه شده گفتند شب از نصف خیلی
« گذشته جناب نواب گفتند هنوز بیان قبله صاحب در اطراف آیه تمام نشده و نتیجه ای بدست
« ما نیامده آقایان گفتند مقتضی نیست بیش از این اسباب مزاحمت شویم بقیه صحبتها
« بماند برای فردا شب چون شب عید مبعث و بزرگترین اعیاد اسلامی بود شربت و
« شیرینی مفصلی بمجلس آمد با مسرت و شادی مجلس خاتمه پیدا نمود . »

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۲۴۵

« قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنن و مرد شریف
« و متینی هستند و از شب اول حاضر مجلس بودند تشریف آوردند خیلی متواضع و خون
« گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم
« که خاطر شمارا مسبوق نمایم که عده ای از ما را کاملا مجذوب بیانات مستدل خود
« نموده اید و دلها کلاماً نرم گردیده حرفهای نشنیدنی شنیده شد دیگران روی اصل
« تقیه خود داری از گفتن می نمودند ما هم بگلگی از همه جا بی خبر ولی شما بحمدالله با
« شجاعت و شهامت پرده ها را بالا زدید و در لفاظه ادب ما را به حقایق آشنا نمودید شب
« گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه آقایان علماء مورد محلات ما واقع شدند و سخنان
« خارج از نزاکت هم رد و بدل شد ما بزحمتی میانه را گرفتیم دو دستگی عجیبی بین
« خودمان بمیان آمده امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی هستند . موقع نماز که شد
« نماز مغرب و عشا را بما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضه نمودند کم کم آقایان
« تشریف آوردند پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقه زاده از حد از
« طرف جناب نواب عبدالقیوم خان صحبت شروع شد .
نواب - قبله صاحب میل داریم فرموده های دیشب را خاتمه دهید که مطلب ناقص
نماند چون همه انتظار خاتمه امر و معنای حقیقی آیه را داریم .

داعی - چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره با آقایان علماء) و اجازه بدهند .
حافظ - (با عصبانیت) چه مانعی دارد اگر تسمه ای دارد بفرمائید برای استماع
حاضریم .

داعی - شب گذشته دلائل ادبی را بر رد قول قائلین باینکه این آیه شریفه را در
طریق خلافت خلفاء راشدین ذکر نموده اند بیان نمودیم اینک میخواهیم از راه دیگر
مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده حقیقت آشکار شود .

جناب شیخ عبدالسلام سلمه الله تعالی شب گذشته فرمودند صفات چهارگانه در
این آیه می رساند که آیه در باره خلفاء اربعمه و تریب خلافت وارد شده اولاً از طرف مفسرین
بزرگ فریقین در شأن نزول این آیه شریفه چنین بیانی نشده .

ثانیاً خود بهتر میدانید که هر صفتی وقتی بتمام معنی با موصوف مطابقت
نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقت ننماید مصداق حقیقت واقع
نخواهد شد .

اگر بدون حب و بغض و بدیدش انصاف بنگریم و تحقیق نمایم می بینیم که واجد
صفات مندرجه در آیه مبارکه در تمام امت فقط مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه بوده
و ابتدا این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند مطابقت نمی نماید .

حافظ - این همه آیات قرآنی را در باره علی کرم الله وجهه نقل نمودید مسکفی
آیه بوده که این را هم میخواهید بزور سحر بیان در باره علی جاری نمائید بفرمائید به بینیم
چگونه با خلافت خلفاء راشدین مطابقت نمیکند .

داعی - اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر
سیصد آیه در شأن
المؤمنین علیه السلام وارد نمودیم خلط مبحث عجیبی نمودید مگر
علی علیه السلام
چشم بندی هم میشود در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبره
خودتان آیات کثیره ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده
نقل نموده اند نه اختصاص بما داشته باشد .

آیا حافظ ابو نعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالا نوشته اند شیعه بوده اند آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی و طبری و امام فخر رازی و اکابر علمائی مانند ابن کثیر و مسلم و حاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل و غیرهم حتی ابن حجر متعصب در سوانح آیات قرآنیهای را که در شأن آنحضرت نازل گردیده ضبط نموده اند شیعه بودند بعضی از علماء مانند طبرانی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۲ مستنداً از ابن عباس و محدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تاسیصد آیه از قرآن را در باره آنحضرت ثبت نموده اند شیعه بوده اند یا از اکابر علماء و پیشوایان شما بوده اند.

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکر بیان نمایند تا موجب ندامت و پشیمانی نگردد.

ما در اثبات مقام مولانا امیر المؤمنین علیه السلام احتیاجی بیجمل و وضع نداریم که بزور آیه‌ای را در باره آنحضرت نقل نماییم مقام آنحضرت کالشمس فی رابعه النهار ظاهر و هویدا است. آفتاب درخشنده است خورشید زیر این نمی ماند.

امام محمد بن ادریس شافعی گوید من تعجب میکنم از حال علی علیه السلام چه آنکه دشمنان آنحضرت (از امورها و نواصب و خوارج) از بغض و کینه فضایل آنحضرت را نقل نمی کنند دوستان علی هم از ترس و تشویه خود داری از ذکر مناقب مینمایند مع ذلك تمام کتابها پر است از فضائل و مناقب آنحضرت که نقل تمام مجالس است.

و اما موضوع این آیه بنای سحر آمیزی نداریم بلکه حقایق را بیان می نماییم استدلال هم بکتاب معتبره خودتان نموده و مینماییم.

ملاحظه میفرمائید تا کنون استشهد باخبار شیعه نموده ام بعدها هم انشاء الله نخواهم نمود مگر داعی در منابر و مجالس گفته ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبره اکابر علماء عامه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام را بهتر می نمایم.

و اما در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب بخوانم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۳ کفایت الطالب ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را شبیه انبیاء قرار داده گوید اینک علی را شبیه به نوح در حکم و حکمت فرار داده برای اینست که آنه علیه السلام کهن شدیداً علی الکافرین رؤفا بالمؤمنین كما وضفه الله تعالی فی القرآن بقوله والذین معه اشداء علی الکفار و حماه ینهم یعنی بدرستی که علی علیه السلام بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤفو مهربان بود هم چنانکه خدا در قرآن او را وصف نموده باین آیه که علی چون همیشه باینتمبر بوده بر کفار شدید العمل و بر مؤمنین رؤف بوده.

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند والذین معه در باره ای بکر است بدلیل آنکه چند روزی در غار خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است (و حال آنکه در شب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته اند بنحو تصادف و برای جلو گیری از پیش آمدهائی او را با خود بردند) بر فرزند تسلیم که بگوئیم مخصوصاً حضرت او را با خود بردند آیا چنین مسافری که چند روزی در مسافرت با آنحضرت بوده مقامش برابری میکند با کسیکه از اوایل عمر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تعلیم و تربیت آنحضرت بوده.

اگر باریده انصاف و حقیقت توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که مولانا علی علیه السلام در این خصیصه اولی از ای بکر و تمام مسلمین است که مشمول این آیه واقع شود. زیرا از حین طفولیت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و در تحت تربیت آنحضرت نمو نموده مخصوصاً از اول بعثت جز علی علیه السلام دیگری با آنحضرت نبوده. روزی علی با ینتمبر بود که ای بکر و عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه و تمام مسلمین منحرف از دین توحید و غرق در بت پرستی بودند.

علی علیه السلام اول مؤمن
برسول الله صلی الله علیه و آله

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام احمد حنبل در مسند و ابن عبد البر در ص ۳۲ جلد سیم استیعاب و امام ابو عید

الرحمن نسائی در خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینایع المودّة از ترمذی و مسلم و محمد بن طلحه شافعی در فصل اول مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه و ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم جامع و حموی در فرائد و میر سید علی همدانی در مودّة القریب حتی ابن حجر متعصب در صواعق و دیگران از فصول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالک و دیگران نقل نموده اند **بعث النبی فی یوم الاثنین و آمن علی یوم الثلاث (۱)**.

و نیز آورده اند که **بعث النبی فی یوم الاثنین و صلی علیّ معه یوم**

الثلاث (۲) انه اول من آمن برسول الله من الذکور (۳).

و نیز طبری در ص ۲۴۱ جلد دوم تاریخ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در ص ۲۱۵ جلد دوم جامع و امام احمد در ص ۳۶۸ جلد چهارم مسند و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد دوم کامل و حاکم نیشابوری در ص ۳۳۶ جلد چهارم مستدرک و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۵ کفایت الطالب باسناد خود از ابن عباس روایت نموده اند که **اول من صلی علیّ یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی صلی الله علیه و آله بود**. و از زید بن ارقم وارد است که **اول من اسلم مع رسول الله علیّ بن ابیطالب علیه السلام (۴)** و از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می باشد.

- (۱) پیشتر روز دوشنبه میراث برسات شد و علی در روز سه شنبه ایمان آورد.
- (۲) پیشتر روز دوشنبه میبوت شد و روز سه شنبه علی با او نماز گذارد.
- (۳) علی اول مردی بود که ایمان آورد برسول الله صلی الله علیه و آله.
- (۴) اول کسیکه اسلام آورد برسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب بود.

تربیت نمودن پیغمبر
علی را از طفولیت

مخصوصاً لازم است توجه نمائید بآنچه را که ضمیمه دانشمند خودتان نورالدین بن صباح مالکی در ص ۱۶ فصول المهمه فصل تربیت النبی و محمد بن

طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السؤل و دیگران نقل نموده اند سالی که در مکه معظمه فحلی شد روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله (که هنوز بر حسب ظاهر میبوت بر رسالت نشده بود) بعباس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابوطالب کثیر العیال است و روزگار هم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یک نفر از اولادهای او را قبول کنیم بکفالت تا با نعم عزیمت سبک شود عباس قبول کرد باتفاق بملاقات جناب ابوطالب رفتند و علمت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابوطالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را بپهنه گرفت و رسول اکرم صلی الله علیه و آله را عهده دار شد آنگاه مالکی باین عبارت گوید **فلم یزل علیّ مع رسول الله حتی بعث الله عزوجل محمداً (ص) نبیاً فالبعه علیّ علیه السلام و آمن به و صدقه و کان عمره اذ ذاک فی السنة الثالثة عشر من عمره لم یبلغ الحلم و انه اول من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجه (۱)**.

آنگاه مالکی در همان فصل نقل قول امام ثعلبی را مینماید که در تفسیر آیه ۱۰۱ سوره ۹ (توبه)

سبقت علی (ع) در اسلام

و السابون الاولون من المهاجرین و الانصار (۲) چنین آورده که ابن عباس و جابر این عبدالله انصاری و زید بن ارقم و محمد بن منکبیر و ریمه المراهی گویند اول کسیکه ایمان آورد بعد از خدیجه برسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام بوده آنگاه گوید علی کرم الله وجهه اشاره باین معنی نموده در اشعار خودش که **فقات از علماء از قول او نقل نموده اند که فرمود**.

- (۱) بیوسته علی باینشیر بود تا خدا آنحضرت را میبوت برسات نمود پس علی ایمان آورد و متابعت نمود پیشتر را و تصدیق کرد او را در حالتیکه از عرش سیزده سال گذشته و بعد بفرغ ترجمه بود و او اول کسی بود که اسلام و ایمان آورد با آنحضرت از مردان پس از خدیجه.
- (۲) آنانکه در صدر اسلام سبقت با ایمان گرفته از مهاجر و انصار.

محمد النبي اخی و صنوی
و بنت محمد سکنی و عرسی
و سبطا احمد ولدای منها
سبقتکم الی الاسلام طفلا
و اوجب لی ولایتہ علیکم
فویل ثم ویل ثم ویل

و حمزة سید الشهداء عسی
منوط لحمها بدمی و لحمی
فایکم له سهم کسهمی (این طلحه)
صغیرا ما بلغت اوان حلمی
رسول الله یوم غدیر خم (این طلحه)
لمن یلقی الاله غدا یظلمی (۱)

و عبد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ مطالب السؤل ضمن فصل اول از باب اول
و اکابر مورخین و محدثین علماء خودشان نقل نموده اند که این اشعار را آنحضرت در
جواب معاویه نوشت موصیکه در نامه خود با آنحضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیت
سید القوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب
فضائل هستم.

حضرت بعد از مطالعه نامه فرمود **أباً لفضائل یفخر علی** این آکله الاسجد
یعنی آیا به فضائل فخریه میکنند پس خورند. جگرها (یعنی هند مبارک معاویه که
جگر حمزه سید الشهداء را در احد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار
مذکور را برای او نوشت و در آن اشاره بغدیر خم نموده و اثبات مینماید که او است
امام و خلیفه و اولی بقصر ف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و پسر آنحضرت
و معاویه بنا جدیتی که بمخالفت آنحضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب
آنحضرت را بنماید.

(۱) حمزه رسول الله برادر و پسر عموی من است و حمزه سید الشهداء هم من است و ناطقه
دختر یثیر هجر من است و دو دختر زادگان یثیر فرزندان من از ناطقه اند پس که آنها را از شما
بچین قسمتی مانند من دارید اسبق از همه انعام آوردم و در حالتیکه طفل بودم قبل از اینکه بعد
بفوق برسم و واجب بود یثیر برای من ولایت خود را بر شما روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه
فرمود ای بر کسیکه ملاقات کند خدا را روز قیامت در حالتیکه برین ظلم بوده باشد.

ولیز حاکم ابو القاسم حسکانی که از فضول اعلام و محل وثوق علمای شماست در
ذیل همین آیه مذکور از عبد الرحمن بن عوف نقل می نماید که ده نفر از قریش ایمان
آوردند اول آنها علی بن ابیطالب علیه السلام بود.

و از انس بن مالک روایت مینمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل در مسند
و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده که رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **صَلَّتْ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ وَعَلَىٰ سَبْعِ سُنِينَ** و ذلك آله لم ترفع
شهادة ان لا اله الا الله الي السماء الامني و من علي (۱).

و ابن ابی الحديد معتزلی از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه
اخبار بسیاری از طرق روایت و علماء خودشان نقل نموده است که علی علیه السلام از همه
مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همه اخبار و اختلاف اقوال گوید
**فذلّ مجموع ما ذكرناه ان علياً عليه السلام اول الناس اسلاماً وان المخالف
في ذلك شاذٌ والشاذ لا يعتد به (۲).**

و امام ابو عبد الرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سنیّه است شش حدیث اول
خصائص الطلوی را در این موضوع آورده و تصدیق نموده که اول کسیکه ایمان آورد
بر رسول الله صلی الله علیه و آله و نماز گذارد با آنحضرت علی علیه السلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینابیع الموده ۳۱ خبر از ترمذی و
سورنی و ابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابو نعیم و امام طبری و ابن مغازلی و ابو العزید
خوارزمی و ویلمی بمضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجه همه آنها آنکه
علی علیه السلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتی این حجر میکی متعصب در
فصل دوم از سواعق الخبری بهمین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع
بعضی از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۶ ینابیع خبر پر بر کتی از مناقب

(۱) هفت سال ملائکه بر من و بر علی صلوات فرستادند زیرا که در این مدت کله شهادت از
احدی باسنان بر نخواست مگر از من و علی
(۲) مجموع از آنچه ذکر نمودیم دلالت دارد بر آنکه علی علیه السلام اول از همه اسلام آورد
و مخالفین در این امر شاذ و کم اند و بقول شاذ اعتنا نمیست.

باستاد خودش از ابی‌الزیر مکی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجت تمام گردد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تبارک و تعالی اصطفا فی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علی سید الکتب قلت الهی و سیدی انتک ارسلت موسی الی فرعون فسلک ان تجعل معہ اخاه هرون و زبراً یشد به عضده و یصدق به قوله و انی استلک یاسیدی و الهی ان تجعل لی من اهلی و زبراً تشد به عضدی فاجعل لی علیاً و زبراً و اخا و اجعل للشجاعة فی قلبه و البه الهیة علی عدوه و هو اول من امن بی و صدقتی و اول من و حد الله معی و انی سللت ذلک ربی عز و جل فاعطانیه فهو سید الاوصیاء اللطوف به سعاده و الموت فی طاعته شهادة و اسمه فی التوریه مقرون الی اسمی و زوجته صدیقة الکبری ابنتی و ابناه سیدا اهل الجنة ابنا ی و هو و هما و الائمة من بعدهم حرج الله علی خلقه بعد النبیین و هم ابواب العلم فی امتی من بعدهم لجمی من النار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبتهم لعبد الا دخله الله الجنة انتهى (۱). (فاعتبروا یا اولی الابصار).

(۱) خداوند متعال برگزید و اختیار نمود مرا (از میان خلق) و قرار داد مرا پیشتر و نازل گردانید بر من بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی و سیدی موسی را فرستادی بسوی فرعون پس دوخواست نمود از تو اینکه برادرش هرون را و زبر او قرار دهی و معکم نامی بوجود او بازوی او را و صدیق نامیده بسوی او دعوت او را - اینکه من از تو دوخواست می‌نامم که از اهل من قرار دهی برای من و زبری که بر جود او محکم گردد بازوی من پس قرار بده برای من الهی را بتمام وزارت و اخوت - و چه امید داور قلب او قرار بده و چه بی باور مرخصت نهاد و مقابل دهمنان من - و علی اول کسبستگه ایمان پس آورده و صدیق مرا نمود و اول کسبستگه بامن خدا را بر حدانیت یاد نمود - آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم پس عطا نمود (یعنی طی و وزیر و برادر من قرار داد) پس الهی آقای اوصیاء میباشد ملحق شدن با او سعادتمند کردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در توریة میباشد و همسر او صدیقه کبری دختر من است و دو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان من اند و الهی و حسن و حسین و امامان پس از آنها حجت های خدا بر خلق اند پس از انبیاء و آنها هستند انبیا علم در امت من هر کس آنها را متابعت و پیروی نماید از آتش نجات یابد و هر کس بآنها اکتفا نماید هدایت یابد پناه و است عطا ننموده خدا محبت آنها را و پندهای مکرر آنکه آنها را داخل بهشت می‌نماید. (پس هجرت بگیرد ای صاحبان بصیرت و بینائی).

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق زوات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد بکتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته میشود گمان میکنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید که علی آنکس است که از اول با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده پس اولی و احق است که آن بزرگوار را مشمول والذین معه بدانیم نه آنکس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده.

حافظ - این مطلب ثابت است و احدی اشکال در ایمان علی چون انکار این معنی را ننموده که علی کرم الله وجهه طفل بوده و جواب آن اسبق از همه است در اسلام بوده ولی نکته قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمیباشد.

کرچه صحیح است که خلفای معظم ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مدتی بعد از علی کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت و قطعاً ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند.

بدیهی است ایمان پیرورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نوریسیده و نابالغ افضل و بالاتر است بعلاوه ایمان علی تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعاً ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعاً بیجه نابالغ و غیر مکلف ایمان نمیآورد مگر روی تقلید و علی بیجه دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتماً تقلیداً ایمان آورده است.

داعی - باعث تعجب است این نوع مذاکرات از مثل شما دانشمندان قوم مشحیرم این نوع گفتار شمارا حمل بر چه نمایم بگویم عذاراً لجاجت میفرمائید که قلمم راضی نمیشود بمالمی چنین نسبتی بدم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعاً للاسلاف صحیح میفرمائید یعنی شما تقلیداً (از خوارج و نواصب بتحرک امویها) حرف میزنید و تحقیقی در گفتار ندارید.

از شما سؤال مینمایم که آیا ایمان علی علیه السلام در عالم طفولیت بمیل و اراده خودش بوده یا بدعوت رسول الله صلی الله علیه و آله بوده.

حافظ اولاً جنابعالی از طرز صحبت چرا متأثر میشوید شبهه و اشکال در دل خلیجان میکند باید مورد مذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و اما ثانیاً جواب شما مسلم است که بدعوت رسول خدا علی ایمان آورد نه بمیل و اراده خود.

داعی - آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام را دعوت باسلام نمود میدانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمیدانست اگر بگوئید نمیدانست نسبت جهل بآنحضرت داده‌اید. و اگر میدانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمیشد مع ذلک او را دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جایی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث بر رسول الله محققاً کفر است.

چه آنکه پیغمبر معرّو و مبرّی از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله زیرا که خداوند در آیه ۳، سوره ۵۳ (النجم) در باره آنحضرت میفرماید و ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی (۱).

پس قطعاً آنحضرت علی را قابل و لایق و آماد-

دعوت میدانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آنحضرت صادر نمیکرد علاوه بر این معنی صفرسن منافی کمال عقل نمیشد بلوغ

ایمان علی در کوچکی
دلیل بر وفور عقل و فضل
او میباشد

دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در امور عقلیه و ایمان امری از امور عقلیه میباشد نه تکلیف شرعی پس ایمان علی علیه السلام من فضائله ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرت میباشد کما آنکه در باره حضرت عیسی بن مریم علی نبینا و آلمو علیه السلام و بجه تازه بدنی آمده خداوند در آیه ۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خیر میدهد که گفت انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی رسول خدا بهوای نفس سخن نیکوید آنچه نیکوید از روی وحی است که باور رسیده

نیباً (۱) و در باره حضرت یحیی علیه السلام در آیه ۱۳ همان سوره فرماید و آتیناه **الحکم صبیاً (۴)**.

سید اسمعیل حمیری یعنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده در اشعاری که در مدح آنحضرت سروده بهمین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابونیه و وارثه و فارسه الوقیاً
وقداوتی الهدی والحکم طفلاً کیحیی یوم اوتیه صبیاً (۴)

فضل و مقامی را که پروردگار عطا نماید نیازمند برسیدن بلوغ سن نیست بلکه رشد عقلی و صلاحیت مورد در اثر طینت پاک است که خداوند عالم السر والخفیات فقط بآن دانا و خبیر است و لذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد نبوت - و علی در دوازده یا سیزده سالگی بولایت مطلقه برسد مورد هیچگونه تعجیبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی از این گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواب و پیروان معاندین در تحت تحریکات امویها میباشد که بایمان علی علیه السلام خورده کردند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بوجه تلقین و تقلید بوده است.

اولاً موثقین از اکابر علماء شاهمه اعتراف باین فضیلت دارند و اگر ایمان در کودکی برای آنحضرت فضل و فخری نبوده پس آنچه فخر و میاهاتی که آنحضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده.

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند عنه بن طلحه شافعی و ابن صباغ مالکی و ابن ابی الحدید و دیگران اشعار آنحضرت را نقل نموده‌اند که ضمناً فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلاً صغیراً ما بلغت اوان حلمی

و اگر ایمان آنحضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن بزرگوار

- (۱) بدوستیکه من بنیة خاص خدایم و کتاب آسمانی و شرف نبوت مرا عطا فرموده.
- (۲) و یحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم.
- (۳) همچنانکه یحیی در طفولیت و بچه گی واجد مقام نبوت گردیده علی علیه السلام هم که وصی و وارث پیشرو بود فرزندان آنحضرت بود و صاحب حکم ولایت و هادی خلق و حاکم طفولیت گردید.

را باین فضل و خصیصه تخصیص نمیداد و آنحضرت خود فخر و مباهات باین معنی ننمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی درس ۲۰۲ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ از ذخایر العقبی امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نقل مینماید که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده جراح و جماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارک بر شانه علی زد و فرمود یا علی انت اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما و انت منی بمنزلة هرون من موسی (۱).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند نقل مینماید از ابن عباس (حبر امت) که گفت من و ابوبکر و ابوعبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارک بر کتف علی بن ابیطالب زد و فرمود انت اول المسلمین اسلاما و انت اول المؤمنین ایمانا و انت منی بمنزلة هرون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحیی و یبضک (۱).

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمه مثل همین خبر را از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابوعبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل میکنند که گفت از عمر بن الخطاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت علی را یاد نکنید مگر بخیر زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود در علی سه خصلت است منکه عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد چه آنکه هر یک از آنها نزد من دوست تراست از هر چه آفتاب بر او میتابد.

آنگاه گفت ابوبکر و ابوعبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آنحضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود من احبک فقد احببتنی و من احببتنی احبته الله و من احبته الله ادخله الجنة و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی

(۱) تو از حیت اسلام و ایمان اول مسلمین و مؤمنین هستی و تو برای من بمنزله هرون از موسی - یا علی دروغ گفت کسیکه گمان نهد مرا دوست دارد و تو را دشمن بداند.

ابغضه الله تعالی و ادخله النار (۱).

پس ایمان علی رضی الله عنه در صف و کودکی دلیل بر وفور عقل و خرد است و خود فضیلتی است برای آنحضرت که لم یسبه احد من المسلمین احدی از مسلمین بر او سبقت نکرده است. طبری در تاریخ خود نقل مینماید از محمد بن سعد بن ابی وقاص که گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه و لقد اسلم قبله اکثر من خمسين رجلا یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند و لکن او افضل از ما بود از حیت اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطاب بعد از چهل و پنج مرد ویست و یک زن مسلمان شد. و لکن اسبق الناس اسلاماً و ایماناً فهو علی بن ابیطالب (۲).

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهم فضاائل است و از خصائص مخصوصه او می باشد که اسلامه عن الفطرة و

اسلامهم عن الکفر (۳).

علی امیر المؤمنین طرقة العینی میل بکفر و شرک نمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر و شرک و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعوت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی همدانی در مودة القرری از ابن عباس نقل نموده اند که گفت والله ما من عبد آمن بالله الا وقد عبد الصنم الا علی بن ابیطالب فانه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما (۴).

(۱) کسیکه تورا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا او را دوست میدارد و کسیکه خدا او را دوست بدارد داخل میکند او را بیست و کسیکه تورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و داخل میکند او را با آتش.

(۲) و لکن اسبقی از همه مردم از حیت اسلام و ایمان علی بن ابیطالب بوده است.

(۳) اسلام علی از فطرت و اسلام آنها از کفر بوده است.

(۴) سوگند بخدا ایمان تیاورد احدی از عباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابیطالب علیه السلام که آنحضرت ایمان آورد بخدا و قبول اسلام نمود بدون آنکه بت ستایش کرده باشد.

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۴ کفایت الطالب باسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود سباق الامم ثلاثة لم یشركوا بالله طرفه عین علی بن ایطالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصديقون - حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی بن ایطالب و هو افضلهم (۱).

چنانچه در نهج البلاغه است که خود فرموده فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة (۲).

و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید نقل نموده اند آن علیاً لم یشرك بالله طرفه عین (۳) و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده نقل نموده اند از ابن عباس که بزعمه بن خارجه گفت آنه لم یبعث صنما ولم یشرب خمرآ و كان اول الناس اسلاماً (۱). شما که میگوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ایطالب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغزالی شافعی در فضائل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود لو وزن ایمان علی و ایمان امتی لرجح ایمان علی علی ایمان امتی الی یوم القيمة (۵).

و نیز میر سید علی همدانی در موده هفتم از موده القری و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب که گفت

- (۱) سبقت گیرندگان جمیع امم (در سابقه ایمان و توحید) سه نفر بودند که شریک بشما نیاروند علی بن ایطالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون که ایشانند راست گویان بنی حبیب چهار مؤمن آل یس و حزقیل و مؤمن آل فرعون و افضل آنها علی بن ایطالب بود.
- (۲) من متوله شدم بر فطرت توحید و پیشی گرفتم بایمان و هجرت بارسول خدا (ص).
- (۳) بدرستی که علی علیه السلام کافر نشد بخدا چشم بر هم زدنی.
- (۴) علی علیه السلام هرگز سجده به بت نکرد و شراب ننمود و اول کسیکه او را اسلام آورد و تسلیم شد بپیغام رسالت او بود.
- (۵) اگر ایمان علی را با ایمان امت من بسنجند ایمان علی بر ایمان امت من تاروز قیامت راجح خواهد بود.

شهادت میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود لو ان السموات السبع والارضین السبع و ضمن فی کفة میزان و وضع ایمان علی فی کفة میزان لرجح ایمان علی (۱).

و عبدی شاعر معروف - سفیان بن مصعب کوفی روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته :

اشهد بالله لقد قال لنا
لو ان ایمان جمیع الخلق ممن
یجعل فی کفة میزان لکی
محمد و القول منه ما خفی
سکن الارض و من جل السماء
یوفی بایمان علی ما و فی (۲)

میرسید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب موده القری اخبار بسیاری در این باب نقل نموده که افضلیت علی صلی الله علیه و آله را بادلائل و براهین و احادیث صحیحه ثابت مینماید از جمله در مودت هفتم از ابن عباس (حبرامت) نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی صلی الله علیه و آله (۳).

و عقیده اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی صلی الله علیه و آله بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۴۰ جلد سیم شرح نهج البلاغه آورده که کتابی از شیخ معتزله ابو جعفر اسکافی بنمست رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشرین معتمر و ابوموسی و جعفر بن میشر و سایر فقهاء علماء بنفاد این بود که ان افضل المسلمین علی بن ایطالب

- (۱) اگر هفت آسمان و زمین را در یک کفة ترازو بگذرانند و ایمان علی را در کفه دیگر هر آینه ایمان علی رجحان و سنگینی مینماید بر آنها.
- (۲) بخدا قسم شهادت میدهم که مسند رسول الله صلی الله علیه و آله علیه و آله برای مایبانی فرمود که برای احدی معنی نمائند که اگر ایمان جمیع خلایق از اهل آسمان و زمین را در کفة ترازو بگذرانند و ایمان علی علیه السلام را در کفة دیگر هر آینه ایمان علی بر همه رجحان پیدا میکند.
- (۳) افضل مردان عالمیان دو زمان من علی علیه السلام میباشد.

ثم ابنة الحسن ثم ابنة الحسين ثم حمزة بن عبد المطلب ثم جعفر بن ابي طالب (۱) الخ .
 و شيخ ما ابي عبدالله بصري و شيخ ابوالقاسم بلخي و شيخ ابوالحسن خياط (که
 شيخ متأخرين علماء بغداد بوده) عموماً بر همان عقیده ابو جعفر اسکافی بودند که (قول
 بافضليت علي عليه السلام باشد) و مراد از افضليت آن بوده که گرامی ترين مردم بودند نزد
 خدا و ثواب آنها از همه بيشتري و منزلت آنها در روز جزا از همه بالاتر خواهد بود
 و بعد در آخر همان ص ۴۰ شرح عقیده معتزله را بنظم آورده و چنين گفته است .
 و خير خلق الله بعد المصطفى اعظمهم يوم الفخار شرفا
 السيد العظيم الوصي بعلي بن ابي طالب المرتضى علي
 و ابناه ثم حمزة و جعفر ثم عتيق بعد هم لا ينكر (۲)
 شيخ - شما اقوال علماء را در اثبات افضليت ايمان خليفه ابي بكر رضی الله عنه
 اگر دیده بوديد اين بيانات را نمی نموديد .

داعی - شما هم اگر از اقوال متعصبين به بيانات محققين از علماء منصف خودتان
 رجوع می نموديد ميديدید که تمام آنها تصديق بافضليت علي عليه السلام دارند .
 برای نمونه مراجعه نماييد به ص ۲۶۶ جلد سيم شرح نهج البلاغه معتزلی که
 همین بيان شمارا از جا حظ نقل نموده که ايمان ابي بكر افضل از ايمان علي عليه السلام بوده
 آنکه جوابی را که ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء معتزله و شيخ آنها بوده بر رد او
 داده مفضلاً ضبط نموده که با دلائل عقليه و برهين نقلیه در صفحات چندی ثابت میکند
 که ايمان علي عليه السلام در کوچکی افضل از ايمان ابي بكر و تمام صحابه بوده است تا در
 ص ۲۷۵ گوید که ابو جعفر گفته است **اننا لانكر فضل الصحابة وسوايهم ولكننا
 نكر تفضيل احد من الصحابه علي بن ابي طالب عليه السلام (۳) انتهى .**

(۱) افضل و برتر از همه مسلمين علی بن ابي طالب و پس از آن فرزندش حسن و پس از آن
 فرزندش حسين و پس از آن حمزه و پس از آن جعفر بن ابي طالب (معروف به طيار) بوده اند .
 (۲) بهترين مردم بعد از رسول خدا و بزرگترين آنها در روز افتخار از حيث شرف سید
 بزرگوار وصی پيشبر و شوهر بتول (فاطمه سلام الله عليها) علی مرتضی است و پس از آن دو
 فرزندش (حسن و حسين) و پس از آن حمزه و جعفر (طيار) بوده اند .
 (۳) ما انكار فضل صحابه وسوايهم و سابق آنها را نمی نماييم و لكن انكار مينماييم بر تری احدی
 از صحابه را بر علی بن ابي طالب عليه السلام .

از اين اقوال گذشته اصلاً نام اميرالمؤمنين عليه السلام را در قبال ديگران از صحابه
 آوردن قياس مع الفارق است چه آنکه مقام آنحضرت بقدری رفيع است که ابدأً توان
 آنرا قياس با احدی از صحابه وغيره نمود که شما بخواهيد فضاييل صحابه را با چند خبيث
 يك طرفه (بر فرض صحت) در مقابل مقام منيع آنحضرت جلوه دهيد .

چنانچه ميرسد علی همدانی در مودت هفتم از مودة القربى از احمد بن محمد الكرخي
 بنفاری نقل میکند که گفت شنيدم از عبدالله بن أحمد بن حنبل که گفت سؤال کردم از
 پدرم احمد بن حنبل (رئيس الخنابلة) از مقام فضل صحابه نام ابو بكر و عمر و عثمان را
 آورد و ساکت شد فقلت يا ابا عبد الله اين علي بن ابي طالب (ع) قال هو من اهل البيت
 لا يقاس به هؤلاء (۱) .

يعني همان قسمی که مقام و مرتبه اهل بيت رسالت بحکم آيات قرآن و فرموده های
 رسول ذوالجلال بالاترين مقامات و مراتب میباشد مقام و مرتبه علي عليه السلام هم بالاتر از همه
 صحابه و غيره میباشد باين معنى که نام آنحضرت را در عداد صحابه نبايد آورد بلکه
 نام آن بزرگوار در حساب نبوت و مقام رسالت محسوب است .

چنانچه در آيه مباهله آنحضرت را بمنزله نفس رسول الله صلى الله عليه وسلم معرفی فرموده .
 شاهد بر اين معنى حديث ديگرى است در همین فصل و مودت هفتم از ابی وائل
 از عبدالله بن عمر بن الخطاب که گفت زمانیکه ما شماره ميکرديم اصحاب پيغمبر را
 گفتيم ابو بكر و عمر و عثمان مهدي گفت يسا ابا عبد الرحمن فعلي (ع) ما هو
 قال علي من اهل البيت لا يقاس به احد و مع رسول الله صلى الله عليه وآله
 في درجة (۲) .

يعني حساب علي عليه السلام از حساب امت و صحابه خارج و در حساب خود پيغمبر و
 با آنحضرت و در درجه آن بزرگوار میباشد .

(۱) پس گفتم پدرجان کجا است علي بن ابي طالب (يعني چرا نام او را نبردي) پدرم گفت
 اذال اهل بيت رسالت است نمیتوان قياس نمود باو اين اشخاص را .
 (۲) ای ابا عبد الرحمن (کتابه عيادته بن عمر بود) نام علي را چرا از بيان انداختي جواب
 گفت علي از اهل بيت رسالت است که احدی را نتوان باو قياس نمود او با پيغمبر و در درجه
 آنحضرت میباشد .

اجازه فرمائید حدیث دیگری از همین فصل و مودت بهرستان برسانم که از جا برین عبد الله انصاری نقل میکند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند رسول الله ﷺ بلی فرمود یا علی لو ان احداً عبد الله حق عباده ثم شك فيك واهل بيتك اتركتم افضل الناس كان في النار (۱).

(بند از شنیدن این خبر فوری تمام اهل مجلس مخصوصاً جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شك کنندگان نباشند).

خلاصه اینها نمونه‌ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیرالمؤمنین علی ﷺ بر صحابه و تمام امت وارد گردید و باید همه این اخبار صحیح‌های که در کتب معتبره خودتان موجود است رد نمایند و یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آنحضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جمله اصحاب ابوبکر و عمر بودند.

اگر توجه کنید حدیث متفق علیه فریقین که در غزوة احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمر و بن عبدود شجاع معروف بدست مولانا امیرالمؤمنین ﷺ رسول اکرم ﷺ فرمود ضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين (۲) خود تصدیق خواهید نمود که وقتی يك عمل مولانا علی ﷺ افضل از عبادت جن و انس باشد قطعاً اگر با سایر اعمال و عبادات آنحضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آنحضرت مینماید و انکار این معانی را نمی نماید مگر متعصب عنود لجوج.

و اگر هیچ‌دلیلی نبود بر افضلیت آنحضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباهله که خداوند علی ﷺ را بمنزله نفس رسول الله خوانده کفایت میکرد افضلیت آنحضرت را - چه آنکه ثابت است رسول الله ﷺ افضل الناس است من الاولین و الاخرین - پس بحکم کلمه انفسنا در آیه شریفه علی ﷺ هم افضل الناس من الاولین و الاخرین میباشد.

(۱) یا علی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل پس شك نماید در تو و اهل بیت تو باینکه شما افضل از همه مردم هستید جایگاه او در آتش جهنم میباشد.

(۲) شمشیردن علی علیه السلام در روز خندق (بر عمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن و انس.

پس آقایان تصدیق نمائید که مصداق حقیقی و الذین معه مولانا امیرالمؤمنین علی ﷺ میباشد که از اول ظهور اسلام قبل از همه مسلمان با رسول خدا ﷺ بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا نمود. (وقت نماز شد آقایان جهت اداء فریضه برخاستند پس از خاتمه عمل و صرف (چای افتتاح کلام از طرف داعی شد).

۱۵ عی - و اما جهت اینکه امیرالمؤمنین ﷺ لیلۃ الهجرة در رکاب ظفر انتساب رسول الله ﷺ حرکت نمود بسیار واضح و آشکار است برای آنکه کارهای مهمتری یأمر رسول اکرم ﷺ بر عهده آنحضرت بود که باید در مکه معظمه بماند و انجام دهد.

چون برای پیغمبر ﷺ امین تر از علی کسی نبود که امانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون باتفاق دوست و دشمن آنحضرت امین اهل مکه بود حتی دشمنان هم امانات خود را با آنحضرت میدادند که از خطر محفوظ بماند بهمین جهة آنحضرت در مکه معروف بود به محمد امین).

دیگر وظیفه ای که بر عهده امیرالمؤمنین بود آنکه عیالات آنحضرت و هبه المسلمین را بمدینه برساند.

علاوه بر اینها اگر آنشب علی ﷺ در غار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درک نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر بود اگر خلیفه ای بکر بطویل رسول الله ﷺ ثانی ائنین خوانده میشود ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالاً آیه‌ای در مدح آنحضرت نازل گردید.

و آن عمل خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آنحضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد و اگر آنشب فداکاری و جان بازی امیرالمؤمنین ﷺ نبود جان مبارک رسول الله ﷺ در خطر عظیم بود.

نزول آیه در شأن علی
لیلة الهجرة که در بستر
رسول اکرم خواهید

چنانچه موقنین از اکابر علماء شما در تفاسیر و کتب
معتبره خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند
از قبیل این سبع مغربی در شفاء الصدور و طبرانی
در اوسط و کبیر ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم
اسد الغابه و نور الدین بن صباح مالکی در ص ۳۳ فصول المهمه فی معرفة الائمة و أبو اسحق
تملیبی و فاضل نیشابوری و امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی در تفاسیرشان و حافظ
ابونعمین اصفهانی محدث معروف شافعی در منازل القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب
و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حوینی در فرائد و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲
کفایت الطالب و امام احمد حنبل در مسند و محمد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در
سیره النبی و حافظ محدث شام در اربعین طوال و امام غزالی در ص ۲۲۳ جلد سوم احیاء العلوم
و ابوالسعادات در فضائل العترة الطاهرة و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط
ابن جوزی در ص ۲۱ تذکرة خواص الائمة و دیگران از اکابر علماء شما بمبارات
و الفاظ مختلفه ماحصل مقصود را نقل نموده اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱
ینایع الموده از بسیاری از علماء آورده اند که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با سر پروردگار
أعلى عازم مدینه منوره شد در لیلة الهجرة امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را امر فرمود که
برد خضرمی سبزی که در شها من بر خود می پیچم بر خود بیوش و در بستر و رختخواب
من بخواب پس علی بجای آنحضرت خوابید و برد خضرمی سبزی را بسر کشید تا کفار
اطراف خانه فهمند که علی در بستر است تا رسول خدا سلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید بجبرئیل و میکائیل که من در میان شما برادری
قرار دادم و عمر یکی از شما قطعاً از عمر دیگری بیشتر است کدام يك از شما حاضرید
آن زبانی عمرتان را که نمیدانید بدیگری ببخشید عرض کردند امر است یا اختیار
خطاب رسید امری نیست مختارید هیچیک حاضر نشدند با اراده و اختیار زبانی عمر
خود را بدیگری واگذار نمایند خطاب رسید ای آخیت بین علی و محمد
نبی فآقر علی حیاته للنبی فرقد علی فراش النبی یقیه بهجته اهبط الی الارض

و احفظاه من عدوه (۱)

پس بزمن آمدند جبرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آنحضرت نشستند
جبرئیل میگفت یخ یخ من مثلک یا بن ایطالب و الله عز و جل یباهی بک
الملائكة (۲)

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله آیه ۲۰۳ سوره ۲ (بقره) و من

الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله روف بالعباد (۳)

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم بمنزل که رقتید این آیه شریفه را با آیه غار
که مورد استشهاد شما است بیطرفانه و منصفانه بدون حب و بغض شیعه و سنی مورد
مطالعه قرار دهید به یقین آیا افضلیت برای آنکس است که در مسافرت چند روزی با
حزن و غم و اندوه با پیغمبر بوده یا برای آنکس که در همان شب جان بازی نموده و با
قدرت و شجاعت و مسرت عالماً عامداً نفس خود را فدای رسول الله نموده تا آنحضرت
بسلامت برود پروردگار عالمیان بملائکه روحانی بوجود او مباحثات نموده و مستقلاً آیه ای
در مدح او نازل فرموده است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان بامختصر دقت و توجهی در مقابل معاندین لجوج از
روی انصاف تصدیق نموده اند که علی رضی الله عنه افضل از ای بکر بوده و خوابیدن علی در بستر
رسول الله بمراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ای بکر در غار بوده است.

اعتراف علماء سنی به افضل
بودن خوابیدن علی در بستر
پیغمبر از مصاحبت ای بکر
در غار

و اگر از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج
البلاغه را عمیقانه مطالعه نمائید و به بیانات و دلائل
امام ابو جعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ
معتبرین میباشد در رد شبهات ابو عثمان جاحظ

(۱) بدرستی که من بین علی ولی خودم و محمد پیشبر خود برادری قرار دادم پس علی وندگانی
خود را ایثار وندای حیات و زندگانی پیشبر نمود و در فراشی بستر او خوابید بروید بر زمین و او را
از سر دشمنانش حفظ نماید.
(۲) به به کیست مثل و مانند تو ای پسر ابوطالب که خدای عز و جل بوجود تو بلائکه
مباحثات مینماید.
(۳) یعنی از مردانته (یعنی علی علیه السلام) که از جان خود در راه رضای خدا در گذر نه خود را
دوستدار چنین بندگانت.

(ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السلام بر ابی بکر دقت نمائید خواهید دید که آن عالم منصف بالصراحه با دلائل محکمی ثابت مینماید که خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله با امر آنحضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است تا آنجا که گوید قال علماء المسلمین ان فضیلة علی علیه السلام تلك اللیلة لانعلم احداً من البشر نال مثلها الا ما كان من اسحق و ابراهیم عند استلامه للذبح (۱).

و در آخر من ۲۷۱ نفل قول ابو جعفر اسکافی را در جواب ابو عثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید قد ینافضیلة المبیّت علی الفراه علی فضیلة الصحبة فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزیدهنا تاکیداً بما لم نذکره فیما تقدم فنقول ان فضیلة المبیّت علی الفراه علی الصحبة فی الغار لوجهین احدهما ان علیاً علیه السلام قد کان انس بالنبی صلی الله علیه و آله و حصل له بمصاحبته قدیماً انس عظیم و الف شدید فلما فارقه عدم ذلك الانس و حصل به ابوبکر فكان ما یجده علی علیه السلام من الوحشة و الم الفرقة موجیا زیادة ثوابه لان الثواب علی قدر المشقة - و ثانیهما ان ابابکر کان یؤثر الخروج من مكة و قد کان خرج من قبل فرد فازداد کراهیة للمقام فلما خرج مع رسول الله صلی الله علیه و آله وافق ذلك هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یکن له من الفضیلة ما یوازی فضیلة من احتمل المشقة العظیمة و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجارة لان علی علیه السلام قدر سهولة العبادة

(۱) اتفاقاً علماء مسلمین است که احدی از بشر بفضیلت خوابیدن علی در فراش پیغمبر فرسیده است مگر اسحق و ابراهیم در تسلیم بدیع و قربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین و مورخین و علمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحق).

یکون نقصان الثواب (۱).

و این سبب مغربی در شفاء الصدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید. علماء العرب اجمعوا علی ان نوم علی علیه السلام علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افضل من خروجه معه و ذلك انه و طن نفسه علی مفاداته لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آثر حیاته و اظهر شجاعته بین اقرانه (۲).

پس مطلب بحدی واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر روی جنون یا تعصب بدتر از جنون - پس است خیلی معذرت میخوام رشتن سخن در اینجا طولانی شد خو بست بروم برس مطلب -

(۱) ما حمل منی آنکه قیلا فضیلت خوابیدن علی علیه السلام در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله لیلۃ الهجرة بر مصاحبت ابی بکر دو غار را بقتلی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم اینک (بقتضای وقت) تاکیداً بر آنچه قبلاً ذکر نمودیم از دو جهت دیگر مطلب را ثابت مینمایم:

۱ - انس والدت فوق العاده علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله طوری بود که نمیتوانست آنی از بیخبر دور بشود و بکس عدم انس ابی بکر یا رسول خدا باعث اشتیاق او بمصاحبت با آن حضرت بوده پس خوابیدن علی دو فراش که باعث دوری از آنحضرت گردید ایجاد وحشت و الم شدیدی برای علی نمود پس دوری که سبب زجر آنحضرت و موجب ثواب بسیار بوده افضل است بر مصاحبت ابی بکر برای آنکه صواب عمل را بقدر مشقت در عمل میدهند (چنانچه گفته اند افضل الاصل احزما).

۲ - چون ابی بکر بیوسته عازم بر خروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده پس زیاده کراهت مانند او در مکه ولذا زمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شد به محبوبه ذاتی و مشوقه قلبی رسید پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد با فضیلت علی علیه السلام که در آن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را در معرض شمشیرها و سرخوردن در مقابل سنگباران دشمنان (که آتش قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه و آله را بقتل رسانند) قرار داد بدین است تحمل آن شهادت براتب بالاترو افضل از ابی بکر بود دوراستی لیلۃ الغار دو مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام و آله.

(۲) اجماعی علماء عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السلام لیلۃ الهجرة در فراش رسول الله صلی الله علیه و آله افضل بود از بیرون رفتن او با آنحضرت زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگی خود را فدای آنحضرت نمود و باین وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.

و اما اینکه فرمودید مراد از اشداء علی الکفار خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بوده است فقط بمحض ادعای شما قبول نمیشود باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقت مینماید یاخیر چنانچه مطابقت نماید بجان ودلمی پذیریم .

در مباحثات علمی و مناظرات
دینی شدنی برای عمر نبوده است یکی در مباحث علمی و محاورات دینی که در مقابل علمای ییگانه شدید البیان بوده باشد یا در میدان های جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد .

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی برای خلیفه عمر ابدأ در تاریخ رشادتی دیده نشده و آنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنی) حتی ییگانگان سیر نمودیم غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جبهه ندیدیم . چنانچه آقایان محترم هم چو . . . هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای ییگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید بیان نمائید خیلی ممنون خواهیم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد .

اقرار عمر بر تری علی را
ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خودتان در کتب بر خودش علماء و عملاً معتبره خود ضبط نموده اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی حلال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده .

با همه اخباری که امویها و بکریون و علاقه مندان با آنها در فضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح و تعدیل نوشته اند) مع ذلك نتوانستند این حقایق را بیوشانند که هر زمانیکه علمای یهود و نصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابوبکر و عمر و عثمان در زمان زمامداری آنها میآمدند یا مینوشتند و مسائل مشکله سؤال میکردند ناچار متوسل میشدند بدبذیل عنای مولانا علی علیه السلام و میگفتند این سوالات مشکله و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابیطالب .

لذا آنحضرت حاضر و جواب آنها را ب قسمی میداد که قانع دشمن و مسلمان میشدند چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملاً وارد است .

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه السلام و اقرار به برتری آنحضرت و اینکه اگر علی نبود آنها هلاک میشدند . چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده اند که خلیفه ابوبکر میگفت **اقیلونی اقیلونی فلست بخیر کم و علی فیکم (۱)** .

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که **لولا علی اهلک عمر** اگر علی نبود من هلاک شده بودم . و غالباً موارد مهالك را نوشته اند که اینک نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد .

نواب - قبله صاحب کدام مطلب مهمتر از این موضوع است که بیان نمودید آیا در کتب معتبره ما این کلمات ضبط و نقل گردیده چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بینائی ما بیان فرمائید ممنون خواهیم شد .

داعی - عرض کردم اکابر علمای سنت و جماعت اتفاق بر این معنی دارند (باستثناء قلیلی از متعصبین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب و اتمام حجه بیعض از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره مینمایم .

در اسناد گفتار عمر
لولا علی لهلك عمر
۱) قاضی فضل الله بن روزبهان متعصب در ابطل الباطل ۲۰ این حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ص ۳۳۷ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن)
۲) نیز این حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه (چاپ مصر) ۴۰ این قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ کتاب تاویل مختلف الحدیث ۵۰ این حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقه ۶۶ حاج احمد آفندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هدایت المرتاب ۴۷
(۱) مرا از این مقام بردارید زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی در میان شما است .

ابن اثیر جزیری متوفی سال ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسدالغابه ۸۵، جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء ۹۹، ابن عبدالبر قرطبی متوفی سال ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم استیعاب ۱۰۰، سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار ۹۱۱، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عیسی در ذخیره المال ۱۲۲، محمد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین ۱۳۳، نورالدین بن صباح مالکی متوفی سال ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه ۱۶۴، نورالدین علی بن عبدالله سمهودی متوفی سال ۹۱۱ در جواهر المقدین ۹۵، ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه ۱۶، علامه قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید ۱۷، خطیب خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب ۱۸، محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۹ ضمن فصل ششم طالب السؤل ۱۹، امام احمد بن حنبل در فضائل و مسند ۲۰، سبط بن جوزی در ص ۸۵ و ۸۷ تذکره ۲۱، امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۲۲، علامه ابن قیم جوزی در ص ۴۱ تامل ۵۳ طرق الحکمه ضمن نقل قضایای عدیده از آنحضرت ۲۳، محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی سال ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب ۲۴، ابن ماجه قزوینی در سنن ۲۵، ابن مغزالی شافعی در مناقب ۲۶، ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد ۲۷، محمد بن علی بن الحسن الحکیم ترمذی در شرح فتح المبین ۲۸، ویلمی در فردوس ۲۹، شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده ۳۰، حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ما نزل القرآن فی علی و بسیاری دیگر از اجله علماء خودتان باختلاف الفاظ و عبارات نقل اقوال خلیفه عمر را نموده اند و غالباً با ذکر موارد قضایای وارده آورده اند که میگفت

لولا علی لهلك عمر .

از جمله فقیه کنجی شافعی در باب ۵۷ کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نقل اخباری مسند اخیر حذیفه بن الیمان را که دیگران از علمای شما هم نقل نموده اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقات نمود و سؤال کرد چگونه صبح کردی حذیفه گفت .

اشاره ببعض مواردی که علی (ع) خلفا را نجات دادند و آنها اقرار نمودند که اگر علی نبود هلاک شده بودند

اصبحت والله اكره الحق و احب الفتنه و اشهد بمالم اراه و احتفظ غیر

المخلوق واصلی علی غیر وضوء ولی فی الارض ما لیس لله فی السماء (۱) .

عمر از این کلمات غضبناك کردید خواست او را اذیت کند در همان بین امیر المؤمنین علی علیه السلام رسید آثار غضب را در صورت عمر دید فرمود آنچه جبهه غضبناکی قضیه را نقل نمود حضرت فرمود مطلب مهمی نیست تمامها صحیح گفته .

مراد از حق که از او کراهت دارد مرک است و مراد از فتنه که دوست میدارد مال و اولاد است و اینکه گفته شهادت میدهم بچیزی که ندیده ام یعنی شهادت میدهم بوجدانیت خدا و مرگ و قیامت و بیشتر و در ذریع و صراط که هیچکدام را ندیده است و اینکه گفته حفظ میکنم غیر مخلوق را مرادش قرآن است که مخلوق نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی صلوات بر رسول خدا که جائز است بی وضو صلوات فرستادن و اینکه گفته برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان یعنی برای من زوجه ایست که خدای تعالی میرای از زوجه و اولاد میبشد .

عمر گفت كاد يهلك ابن الخطاب لولا علی بن ابیطالب (۲) .

آنگاه مؤلف کنجی گوید این مطلب (که خلیفه میگفت اگر علی نبود عمر هلاک میشد) ثابت است نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر او را نقل نموده اند .

و صاحب مناقب گوید مکرر خلیفه عمر رضی الله عنه میگفت لا عشت فی امة لت فيها یا ابا الحسن (۳) .

و نیز میگفت عفت النساء ان یلدن مثل علی بن ابیطالب (۴) .

و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده از ترمذی نقل از ابن عباس خبر مفصلی نقل نموده که در آخر آن خبر گوید

كانت الصحابة رضی الله عنهم يرجعون الیه علیه السلام فی احكام الكتاب و یاخذون

(۱) صبح کردم دو حالتیکه اگر اء دارم از حق و دوست میدارم گفته را و شهادت میدهم بچیزی که ندیده ام او را و حفظ مینمایم غیر مخلوق را و صلوات میفرستم بدون وضو برای من است در زمین چیزی که نیست برای خدا در آسمان .

(۲) نزدیک بود عمر هلاک شود اگر علی نرسیده بود .

(۳) نهام در امتی که تو در آن امت نباشی یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود) .

(۴) عظیم اند زنان بر اینند مثل و مانند علی بن ابیطالب (ع) .

عنه الفتاوى كما قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لهلك عمر - وقال صلى الله عليه وآله اعلم امتي علي بن ابي طالب (۱) .

پس با این مختصر بیانی که بمقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق میفرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابدأ شدت و غلظتی از خلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف بهجرت داشته و تصدیق می نموده که علی رضی الله عنه فریاد رس او بوده و از مهالك او را نجات میداده تا آنجا که متمسکین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه نقل از ابن سعد آورده که عمر میگفت **اتموذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن** یعنی علیاً (۲) .

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارك و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمیدهد که خلیفه عمر شخصاً شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هر گاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی و پرزور از کفار قرار میگرفت ترک مقاومت مینمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده و شکست بر لشکر اسلام وارد میآمد .

حافظ - کم کم بی لطفی را از تراکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است و در زمان خلافت او فتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیدند و در همه جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جیون و فرار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد مینمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت ببردگان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایه فخر و مباهات و افتخار مسلمین است بنمائید و ماهم گوش بدیم و حرف نزنیم .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما (۱) اصحاب پیشین (س) در احکام قرآن مراجعه بلی (علیه السلام) می نمودند و اخذ فتاوا از او میکردند چنانچه هر بن الخطاب در منتهای عدیده میگفت اگر علی نبود هلاک شده بودم و رسول اکرم (س) فرمود اعلم و دانایترین امت من علی بن ابي طالب است . (۲) بخدا پناه ببرم از معضله و امری پیچیده ای که ابوالحسن یعنی علی دادو نیابد .

بنیعی داعی را نشناخته اید گمان مینمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حب و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تمبیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصیکه معروفیت در تاریخ دارند ولو از هر طبقه باشند .

قط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنهای بهین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که برخلاف دستور قرآن مجید از مسلمانان ظاهر میگردد با اینکه صریحاً در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) میفرماید

يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثير آ من الظن ان بعض الظن اثم (۱) .

چون این بجای آنکه عرض کردم از دهان يك فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید و حال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده بر آنچه علماء و مورخین خودتان نوشته اند چیزی نگفتم .

بدیهی است ما و شما در ازمنه ماضیه نبوده ایم ولی بحکم عقل بایستی قضاوت نیک و بد افعال اشخاص را روی صفحه تاریخ بنمائیم .

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغالطه نمودید یا خواستید **باز هم بیان حقیقت** باین جمله تحریک اعصاب مخالفین نمائید .

و حال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبه اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند چیزی نگفته و نمیگویم ناچارم پرده را بردارم و مطلب را مشروح و واضحتر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود .

اینکه فرمودید فتوحات عالیة اسلام رهن منت وجود خلیفه عمر است احدی انکار این معنی را نموده که در دوره زمامداری عمر اسلام بفتوحات عالیة نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که بشهادت و اقرار علمای بزرگ خودتان از قبیل قاضی ابوبکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در

(۱) اهل اهل ایسان زیاد دوری نمایند از ظن و گمان بد که برخی از گمانها معصیت است

شرح نهج البلاغه و دیگران در تمام امور ملك و مملکت و مخصوصاً لشکر کشیها خلیفه عمر با امیرالمؤمنین علی علیه السلام شور می نمود و مطابق دستور آنحضرت رفتار میکرد .

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا مینمود . قسمت اول فتوحات اولیه اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص امیرالمؤمنین علی علیه السلام میبود چه آنکه گفته اند .

سیاهی لشکر نباید بکار که يك مرد جنگی به از صد هزار و آن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بود که اگر در جنگی حاضر نمیشد فتح حاصل نمیکردید چنانچه در خیبر که آنحضرت درد چشم داشت و نمیتوانست بمیدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانیکه آنحضرت بدعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله شفا یافت و حمله بدشمن نمود و فتح قلاع خیبر بدست آنحضرت واقع شد .

و در غزوه احد که مسلمین همگی فرار نمودند فقط علی علیه السلام بود که بیاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد لاسیف الازوال الفجار لافتی الاعلی (۱) .

و اما قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که تماماً رهین منت شیعیان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می نمودند تا بر آنها غالب میآمدند .

ولی صحبت ما در اطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصاً زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت و شجاعت و غلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطاب بود که عرض کردم در تاریخ سابقه ندارد .

حافظ - این اهانت نیست که شما میفرمائید خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ

(۱) نیست شمشیری مگر فدا الفجار و نیست جوان سردی مگر علی علیه السلام .

فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید .

داعی - اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین خودتان نقل نموده اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین خودتان ثبت نموده اند اگر ایراد و اشکالی دارید بعلما خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده اند .

حافظ - در کجا علمای ما نوشته اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید .

داعی - در بسیاری از میدانهای جنگ که اهم **شکست ابوبکر و عمر در خیبر** از همه آنها واقعه مهمه غزوه خیبر است که آقایان شکست خوردند چون علی علیه السلام چشمهای مبارکش

درد میکرد روز اول رسول اکرم صلی الله علیه و آله علم و پرچم مسلمین را به ابی بکر دادند و سرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختص جنگی نموده شکست خورده برگشتند روز دوم علم را بعمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده ترسیده فرار نمودند .

حافظ - این بیانات شما ساخته های شیعیان است و الا آنها مردمانی قوی دل و شجاع بودند .

داعی - مکرر عرض کردم شیعیان بیروان ائمه از اهل بیت اند که صادق و مصدق بودند هرگز دروغ نگفته و نمیگویند چون دروغ را از گناهان کبیره میدانند و ابدأ احتیاجی بجعل حدیث ندارند - غزوه خیبر از وقایع مهمه تاریخی دوره زندگانی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم بحرستان میرسانم حافظ ابونعمیم اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد بن طلحه شافعی در ص ۴۰ مطالب السؤل از سیره ابن هشام و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنها را ندارد - ولی برای شما اهم از همه آن اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمد بن

اسماعیل بخاری در ص ۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ که سریباً نوشته اند فرجع ایضاً منهزماً یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فراراً بر گشت.

و از جمله دلایل واضحه بر این معنی اشعار صریحی است که ابن ابی الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانه معروفه خود که بنام علویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام سروده بنام قصیده بانیته در باب خیر گفته است:

الم تخبر الاخبار فی فتح خیر	ففيها لذي اللب الملب أعاجيب
وما انس لانس اللذين تقدما	و فرهما و الفرقد علما حوب
و للراية المظمي و قد ذهبها	ملايس ذل فوقها و جلايب
يشلها من آل موسى شمردل	طويل نجاد السيف اجيديوب
يمج منونا سيفه و سناه	و يلهب ناراً عمده و الانايب
احضرها أم حضرا خرج خاضب	و ذانها ما ناعم الخدم مخضوب
عذر تكما ان الحمام لميفض	وان نفاء النفس للنفس محبوب
ليكره طعم الموت و الموت طالب	فكيف يند الموت و الموت مطلوب (۱)

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت و غلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه

(۱) ماحصل منی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده اید که با چه نکات و رموز عجیبی آمیخته که موجب بهت و حیرت خردمند است. چون آن دو (ای بکر و همسر) انس و عادت باهانداری نداشته و رموز پرجم داری را ندانسته و لذا لباسهای ذلت و خواری را بر آن (برجم بزرگ) پوشانیدند و فرار برقرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران بیود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با ششیر برهنه مانند شتر مرغ نر برشهوئی که هوا و سپهر بهار او را قوی نموده بایشان حلهور گردید که کوبا دو بدوشوش صوت حنا بسته میروید. و امواج آتش مرگ از برق ششیر و نیزه او باعث ترس ایشان گردید.

(۲) آنگاه ابن ابی الصمد گوید: بیای شما (ای دو خلیفه بزرگوار) عذرخواهی میکنم (از شکست و فرار نمودن از میان یهودی قابلیت) زیرا مرگ در نظر هر فردی میفوس و ادامه زندگانی محبوب است شامه (مانند همه) از چشیدن طعم مرگ بیزار بودید و حال آنکه مرگ بدنیال هر کس هست پس چگونه باختیار خود موت را بخواهید و لذت او را ببشید.

نموده تا مشمول آشداه علی الکفار واقع شود بلکه در مقابل دشمن قوی جاخالی نموده از عمر که بر کنار میشدند.

و اگر خوب بانظردقت و انصاف بنگرید خواهید تصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه السلام بوده که در تمام میدانهای جنگ شخصاً شدیداً غضب بر کفار و غالب بر آنها میآمنده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ه (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده کنیفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یرحمهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرين یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم (۱).

حافظ - عجب است شما میخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه ای که در شان تمام مؤمنین است که واجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند در شان علی کرم الله وجهه جاری نمائید.

داعی - مکر رزیده و تجربه کرده اید که داعی آنچه گفتم بی دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید معذک باز هم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیا چه دلیل بر این گفتار هست تا جواب عرض نمایم اینک جواب فرموده شما را بر عرض میرسانم.

اولاً اگر این آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمیگردند.

حافظ - آیا انصاف است مؤمنین و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله را که آنهمه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرار بخوانید.

(۱) ای گروهیکه ایمان آورده اید هر که از شما ازین خود مرتشود بزودی خدا قومی را میآورد که دوست دارد آنها را و آنها هم خدا را دوست دارند و نسبت بمؤمنان سراقکنده و فرودین و یکانفران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) نصرت اسلام بر میان نگیرد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از تکوهش و ملامت احدی پاک ندارند اینست فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند و رحمت خدا وسعت دارد و باحوال هر که استحقاق آن را دارد داننا میباشد.

داعی - او لا داعی لسان اهانت نداشتیم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانیاً داعی آنها را فرار نخواندیم بلکه تاریخ اینطور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده‌اید فرار مؤمنین و صحابه را در غزوه احد و حنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در مقابل کفار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند.

چگونه ممکن است کسانی که پشت بمیدان جنگ نموده و از جهاد رویگردانیدند و رسول خدا را تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا و رسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی علیه السلام داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند ابوسعید خدری و امام احمد ثعلبی که خود تصدیق دارند امام اصحاب حدیث است در تفسیر کشف البیان خود گویند این آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکور در آیه جز آنحضرت دیگری نبوده.

و در تمام سینه‌های غزوه‌ای که برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش آمد هیچ مورخی از خودی و یگانه نوشته‌اند و لو یک مرتبه علی علیه السلام از میدان جنگ و جهاد فی سبیل الله روی گردانده باشد.

حتی در جنگ احد که جمیع اصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسی که بعد از جنگ سخت مبارزه و جمله پنج هزار سواره و پیاده دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سیدالشهدا) عم بزرگوار پیغمبر صلی الله علیه و آله استقامت ورزید و تا پایان فتح و پیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته و چندین مرتبه برو بر زمین آمد مع ذلك با ثبات قدم حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمین تمام کرد.

حافظ - آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار صحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دو خلیفه برحق ابی بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه وار در اطراف رسول خدا می‌گشتند و آنحضرت را حفظ مینمودند.

داعی - مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده‌اید که چنین یابی مینمائید عموم مورخین نوشته‌اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع به خیبر که عرض نمودم. و اما در حنین مسلم است که همه فرار نمودند چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیرة الحلّیه گویند تمام اصحاب فرار نمودند الا چهار نفر علی علیه السلام و عباس جلو روی پیغمبر و ابوسفیان بن حارث عنان مرکب آنحضرت را گرفته و عبدالله بن مسعود در طرف چپ آنحضرت ایستاده بود و اما فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تا کشف حقیقت بر شما بشود مخصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ هزلیات جاحظ ناصبی گویند: **فر المسلمون باجمعهم الا اربعة علی و الزبیر و طلحة و ابودجانه** یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری‌ها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد **لا سیف الا ذوالفقار و لاقی الا علی**.

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان از قبیل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و نورالدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نمودند که قبلاً عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هاتمی ندا در داد **لا قی الا علی لاسیف الا ذوالفقار (۱)**.

در تمام جنگها آنحضرت مؤید من جانب الله بود و ملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل مینماید از عبدالله بن مسعود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **ما بعثت علی فی سرية الا ارایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و الصحابة تظله حتی یرزقه الله الظفر (۳)**.

(۱) نیست جوانردی مکرملی و نیست شمشیری مکرذوالفقار (که شمشیر علی علیه السلام بود)
(۲) هیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دهم جبرئیل از راست و میکائیل از چپ او
و ابی سابه بر او انکته تا آنکه فتح و ظفر سبب او میگردد.

و امام ابو عبد الله بن نسائی در حدیث ۶۰۶ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه السلام با عنایه سیاه در مقابل مردم آمد و ضمن نقل اوصاف پدرش گفت در غزوه خیبر وقتی علی رفت رو بقلعه یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره .

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایه شمشیر آنحضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی مینمود تا فاتح میشد و درک مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول مینمود و جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ مینمودند .

تا آنجا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اسلام قوت نکرقت مگر بشمشیر علی علیه السلام .

رابعاً در این آیه میفرماید کسانی که دارای این صفات بودند علی محبوب خدا و پیغمبر بود

این صفت محبوبیت از خصائص ائمه المؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل نموده از عبدالله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودیم علی علیه السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا برخاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری او را حضرت فرمود ای عم بزرگوار **والله الله اشده حباله منی (۱)** .

حدیث رایت در فتح خیبر

اهم از همه دلائل بر محبوبیت علی علیه السلام و اینکه در میدانهای جنگ کمر آزر بوده نه فرار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است و احدی از اکابر علمای سنت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متمصّب عنود .

(۱) بنده قسم محبت و دوستی خداوند باو بیشتر از من است .

نواب - قبله صاحب حدیث رایت چیست عتیمی است اگر زحمت نیست با سلسله اسنادش بیان فرمائید .

داعی - اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنی) متفقاً حدیث رایت را نقل نموده اند از قبیل محمد بن اسماعیل بخاری در کتاب الجهاد والسير فی باب دعاء النبی جلد دوم صحیح و نیز در کتاب المغازی فی باب غزوه خیبر جلد سیم صحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۶۴ جلد دوم صحیح و امام ابو عبد الله بن نسائی در خصائص العلوی و ترمذی در سنن و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۸ جلد دوم اصابه و محدث شام در تاریخ خود و احمد بن حنبل در مسند و ابن ماجه قزوینی در سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینایع الموده و سیوط ابن جوزی در تذکره و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و ابوالقاسم طبرانی در اوسط و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادیاء بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبره خود این حدیث را آورده اند تا آنجا که حاکم گوید هذا حدیث دخل فی حد التواتر و طبرانی گوید فتح علی لخیبر ثبت بالتواتر (۱) .

خلاصه خبر اینست که زمانیکه لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام بلمداری ای بکر و عمر شکست خورده فراز نمودند چنانچه اشاره نمودیم اصحاب از این شکستهای پی در پی (که برای مسلمین سابقه نداشت آنها در مقابل یهود نا قابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای قوت قلب اصحاب و بشارت فتح و پیروزی فرمودند **والله لاعطین الراية غدا رجلا کرارا غیر فرار یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحب الله و رسوله (۲)** .

(۱) این حدیثی است که داخل گردید در حد تواتر - فتح علی در خیبر بتواتر ثبت گردیده .
(۲) بنده قسم فرودا پرچم را بکسی دهم که حمله کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده و فرار کننده ، فتح کند خدا بر دست او و او است کسیکه خدا و پیغمبر او را دوست میدارند و او هم خدا و پیغمبر را دوست میدارد .

آنشب تمام اصحاب در این فکر بخواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود این اخی و این عمی علی بن ایطالب کجا است برادر و پسر عمم علی بن ایطالب .

علی کو که حلال هر مشکل اوست علی کو که مفتاح قفل دل اوست عرض کردند یا رسول الله در چشم دازد قسمی که قادر بحرکت نمیشاند سلمان فرمود او را حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتیکه چشمهای آنحضرت بر روی هم بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود کیف حالک یا ابا الحسن حالت چو نیست یا ابا الحسن عرض کرد بعمد الله خیرا صداع بر آسی و رمدهی لا بصرمه (۱) .

حضرت فرمودند اذن منی نزدیک من آی چون نزدیک آمد فبصق فی عینیه و دعا له فیریء حتی کان لم یکن به و جع (۲) .

آنکاه رایت ویرچم فتح و بیدوزی اسلامرا باو داد و رفت بسوی قلاع خیبر و باه بود جنگه کرد سران و شجمان یهود مانند مرحب و حارث و هشامو علقمه و دیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را .

این صباغ مالکی در ص ۲۶ فصول المهمه این خبر را از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار کونین حسان بن ثابت شاعر مخصوص رسول الله ﷺ حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی ﷺ گفت

و کان علی ارمدا العین یتغنی	دواء فلما لم یحص مداویا
شاه رسول الله منه بطفلة	فیورک مرقیا و بورک راقیا
وقال ساعطی الراهة الیوم فارسا	کیما شجاعا فی الحروب محامیا

(۱) بجهاد خیر است سر و چشم دردیکنند که جامی را نی بینم .

(۲) آب دهان مبارک در چشمهای او کلداد و برای او دعا کرد نوری چشم او کشاده و روشن و مرض بر طرف عذکانه ابدی دردی نداشت .

یحب الاله والاله یحبه به یتفتح الله الحصون الاوایا
فخص بها دون البرية كلها علیا وسماه الوصی المواخیا

و این صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفه ثانی عمر بن الخطاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آنروز که حرمش بودم بر این امر و خودمرا پیغمبر ﷺ نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع ذلك علی را طلب کرد و این افتخار نصیب او گردید .

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و امام ابو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی ﷺ در خبیر همین خبر عمر و آروزی علمداری نمودن او را در حدیث هیچم نقل نموده .

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق و این شیرویه در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطاب میگفت : بعلی ﷺ سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها بر ایمن بود دوست تراشتم از آنکه شتران سرخ مواز آن من باشند (۱) تزویج فاطمه بعلی (۲) سکوت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی (۳) علمداری او در فتح خیبر .

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا و پیغمبر معرفی شد علی ﷺ بود .

و حدیث طیرمشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگر است بر اثبات محبوبیت آنحضرت نزد خدا و رسول و این جمله بر احدی پوشیده نمیشد مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یا بر اشخاص متعصب لجوج و عنود .

پس از این دلایل که راویان موثق خودتان نقل نموده اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول یحبهم و یحبونه در آیه شریفه امیر المؤمنین علی ﷺ میباشد نه دیگران از مؤمنین یا صحابه .

اینک بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتیم بلکه عین واقع و حقیقت مثبت

شده در تاریخ را کفتم بطریقی که علمای خودتان با دلایل صحیح میسرانند و معلوم میشود که مشمول آیه شریفه اشداء علی الکفار در میدانهای جنگ و مباحثات علمی علی علیه السلام بوده است علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض مینمایم که ع بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ۶۵۸ قمری در باب ۱۳ کفایت الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده هر کس میخواهد نظر کند بآدم نوح و ابراهیم نظر کند بعلی علیه السلام بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیست که خدا در قرآن او را وصف نموده بآیه **والذین معه اشداء علی الکفار ورحماء بینهم (۱) الخ.**

و خدای متعال در آیه شریفه شهادت میدهد علی علیه السلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آنحضرت در میدانهای بزرگ جنگ و دلایل علمی آن بزرگوار در مباحثات و مناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود روتقی از برای اسلام و پیشرفتی جهت مسلمین نبود.

چنانچه ع بن طلحه شافعی در مطالب السؤل از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی و مال خدیجه پس علی علیه السلام از هر کس اولی والیق و احق باین مقام و مرتبه بوده است.

و اما اینکه فرمودید و رحماء بینهم در شأن عثمان بن عفان است و اشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلایل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمایند مینترسم موجب رنجش گردد.

حافظ - شاققتی با دلایل و براین و ذکر اسناد ضحیحیه صحبت نمایند هیچگاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلایلی هست بیان فرمائید.

(۱) چنانچه در همین کتاب بیسوطاً ذکر نموده.

داعی اولاً حقیر اهل فحش نیستم - چنانکه در این شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدم و جواب نکفتم مگر با دلایل و برهان. ثانیاً دلایل بسیاری موجود است که اگر بخواهم بتمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصه بعضی از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید - رحم و عنطوفت و رقت قلب را در محل خود بدست آورید.

رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر

اولاً اتفاقاً تمام مورخین ما و شما از قبیل ابن خلدون و ابن خلکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبره شما ثبت است و مسعودی در جلد اول مروج الذهب و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود.

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبدالرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین و اینکه بنی امیه را روی کار نیاورد و بر مردم مسلط ننماید.

ولی وقتی بر امر خود مستقر شد کاهل بر خلاف سیره آنها رفتار نمود و صریحاً خلاف عهد نمود - و خود میدانید که نقض عهد و بیعت بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحیه از جمله کناهان بزرگ است - و بصراحت گفتار و شهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دوره خلافت بر خلاف طریقه شیخین (ابی بکر و عمر) رفتار نمود و بنی امیه را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمود و این اولین لگنه بزرگی بود که دامن او را آلوده ساخت.

حافظ - چگونه بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سیره ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود.

داعی - اول قدمی که بر خلاف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و طریقه شیخین بر داشت بنا بر آنچه مورخین مفصلاً نوشته اند و مسعودی محدث و مورخ معروف مقبول الفریقین

در ص ۴۳۳ جلد اول مروج الذهب مختصراً ذکر نموده خانه‌های بنا کرد از سنگ و کاس و درهای او را از ساج و سرو قرار داد و اموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش بذل و بخشش‌های بیجا به بنی‌امیه و دیگران نمود (مانند آنکه خمس بلاد ارمینیه را که در زمان او فتح شد) بدون هیچ‌سجور شرعی) بمروان ملمون واگذار کرد بملازم صد هزار درهم از بیت‌المال - و چهار صد هزار درهم بم عبدالله بن خالد - و صد هزار درهم بحکم ابن‌ابی‌العاص ملمون و طریقه رسول الله ﷺ و در دست هزار درهم به ابی سفیان از بیت المال واگذار نمود - (چنانچه ابن‌ابی‌الحدیثم در ص ۶۸ جلد اول شرح نهج البلاغه ثبت نموده) و روزی که او را کشتند در نزد خزانه دار شخصی خودش یکصد و پنجاه هزار دینار و دو کرور درهم وجه هد موجود بود غیر از املاک او دروادی القری و چنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند و شتر که در بیا با آنها می‌حساب داشت ۱۴).

همین عمل اوسبب شد که تمام بزرگان از بنی‌امیه و غیره را که روی کار آورده بود ازید از آنچه او داشت تهیه نمودند و بیفارت اموال مردم مشغول شدند ؟ انتهى .

زیرا معروف است الناس علی دین ملوکهم شیخ میفرماید :

اگر زباغ رعیت ملک خورد سببی بر آوردن غلامان او درخت ازینخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایه فراوان آنها در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی داشته آنها برای خلیفه رسول الله ﷺ در مقابل فقر و تهی دستی مردم آن زمان - برخلاف رویه و طریقه رفقای او ابی بکر و عمر که ملترم و متعهد شده بود در روز شوری که بطریقه آنها رفتار نماید بوده است .

مسمودی در جلد اول مروج الذهب ضمن حالات عثمان مینویسد خلیفه عمر سفری با پسرش عبدالله حج رفت و خرج راه او ایاباً و ذهاباً شانزده دینار شد به پسرش عبدالله گفت مادر خرج خود اسراف نمودیم .

اینک آقایان قضاوت کنیندین طریقه زندگانی خلیفه عمر و کساد بازی و زیاده روی های عثمان و تصدیق نمائید که کاملاً عثمان خلاف عهد و میثاق رفتار نموده است .

ثانیاً فساق و فجار بنی‌امیه را روی کار آورد و بر جان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی‌امیه ضری شایع بوده

روی کار آوردن عثمان فاسق بنی‌امیه را

است و افرادی را بر خلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی بکر و عمر) بکار گماشت . از قبیل عم ملمونش حکم بن ابی‌العاص و پسرش مروان بن حکم که هر دو بشهادت تاریخ طریقه و راننده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملمون بلسان مبارک آنحضرت بودند ؟

حافظ - دلیل شما بر طرد و لعن آنها بالخصوص چه میباشد .

داعی - دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه

عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی‌امیه را شجره ملمونه خوانده در آیه ۶۲ سوره ۱۷

بنی‌امیه و حکم بن ابی‌العاص
و مروان، ملمون خدا و پیغمبر
بودند

(بنی اسرائیل) که فرماید الشجرة الملعونة

فی القرآن یعنی درخت لعنت کرده شده در قرآن .

چنانچه امام فخر رازی و طبری و قرطبی و نیشابوری و سیوطی و شوکانی و آلوسی و ابن ابی حاتم و خطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم و مقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نومیه از ابن عباس (حیرات) رضی الله عنه نقل نموده‌اند که مراد از شجره ملمونه در قرآن بنی‌امیه بودند که رسول اکرم ﷺ آنها را در خواب بصورت بوزینه‌ها دید که منبر و محراب او را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خیر داد که بوزینه‌ها بنی‌امیه هستند که بعد از تو غضب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود .

مخصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان تمام بنی‌امیه رسول اکرم ﷺ نام حکم بن ابی‌العاص را میبرد پس بحکم قرآن مجید حکم بن ابی‌العاص ملعون است چون از شجره ملمونه است و پیغمبر ﷺ بالخصوص نام او را بلعنت بزبان جاری مینمود

و از طرق روایت معتبره فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاریم که استشهاد باحدیث شیعه ننمائیم لذا بیعض از آنچه از علماء شما الحال در نظر دارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ۴۸۷ جلد چهارم مستدرک و ابن حجر مکی در صواعق عرقه نقل از حاکم مینماید که این خیر صحیحاً از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسیده که فرمود **ان اهل بیتی سیلفون بعدی من امتی قتلا و تشریداً و ان اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیره و بنو مخزوم - و مروان بن الحکم کان طفلاً قال له النبی صلی الله علیه وسلم هو الوزغ بن الوزغ و الملعون بن الملعون (۱)**.

و نیز ابن حجر بفاصله يك حديث از عمر بن مرة الجهنی و حلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیره الحلبیه و بلاذری در ص ۱۲۶ جلد پنجم انساب و سلیمان بلخی در نیایع الموده و حاکم در ص ۴۸۱ جلد چهارم مستدرک و دمیری در ص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان و ابن عساکر در تاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی و دیگران نیز از عمر بن مرة نقل نموده اند که **ان الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی صلی الله علیه وسلم فعرف صوته فقال انه نواله علیه لعنة الله و علی من یرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ماهم (۲)**.

و امام فخر رازی در جلد پنجم از تفسیر کبیر خود ذیل آیه **و الشجرة الملعونة** و معنای آن اشاره بقول **أم المؤمنین عایشه** مینماید.

که **بمروان میگفت لعن الله اباک و انت فی صلبه فانت بعض من لعنة الله (۳)**.

(۱) زود است که اهل بیت من بعد از من ملاقات میکنند از امت من کسانی را که آنها را میکشند و پراکنده میکنند و بدرستی که بعضی و کینه و دشمنی بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم نسبت بها از همه بیشتر است - و مروان بن حکم دو آن موقع بچه بود حضرت فرمود این وزغ پسر وزغ است (بنی جابسه و مار مولک) و ملعون پسر ملعون می باشد.

(۲) حکم بن ابی العاص از رسول اکرم صلی الله علیه و آله اذن و اجازه ورود خواست پیشتر (س) صدای او را شناخت فرمود اذن بدهید او را لعنت خدا بر او باد و بر اولادهای او که از صلبش بیرون میآیند مگر مؤمن از آنها و آن مؤمنین بسیار کم اند.

(۳) خداوند لعنت نمود پدرت را در حالتیکه تو در صلب او بودی پس تو بعضی از کسی هستی که خداوند او را لعنت نموده.

و علامه مسعودی در ص ۴۳۵ جلد اول مروج الذهب گوید مروان بن حکم طرید و رانده رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که از مدینه رانده و تبعید شده بود.

در زمان خلافت ابی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد برخلاف سیره و رفتار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ابی بکر و عمر او را اجازه ورود داد و با سایر بنی امیه بدور خود جمع و با آنها زیاده از حد مهربانی نمود.

نواب - قبله صاحب حکم بن ابی العاص که بوده و برای چه پیغمبر او را طرد نمود.

داعی - حکم بن ابی العاص عموی خلیفه عثمان بود بنا بر آنچه طبری و ابن اثیر و بلاذری

در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و بسیار آنحضرت را اذیت مینمود مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه بمدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آنحضرت را در میان جامعه تحقیر می نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آنحضرت میآمد و با چشم و دماغ و دهان و دست شکاک در میآورد و بطریق تقلید آنحضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآنحضرت اشاره می نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنج باقی ماند بعلاوه بله و نیمه مجنون شد روزی بمنزل آنحضرت رفت حضرت از حجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عنبر خواهی نکند بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا با امر آنحضرت فوری آنها را تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی بکر و عمر : عثمان شفاعت نمود که چون حکم عموی من است اجازه دهید بر گردد بمدینه آنها قبول نمودند و گفتند طرید و تبعید شده رسول الله را ما بر نمیگردانیم چون عثمان خود بخلاف رسید آنها را بر گرداند هر چند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتنا نمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام اشرار بنی امیه را بدور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حساس را با آنها واگذار نمود که

آنها بر حسب پیش بینی عمر خلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند .

ولید فاسق در حال مستی
لماز جماعت خواند
که از جمله آنها ولید بن عقبه بن ابی معیط بود
که او را بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید
کسیستکه بنا بر روایت مسعودی در جلد اول

مروج الذهب ذیل حالات عثمان : پیغمبر در باره او فرموده بود **انه من اهل النار**
یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتهای درجه متجاوز بود که مسعودی در
مروج الذهب و ابوالفداء در تاریخ خود و سیوطی در ص ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و ابوالفرج
در ص ۱۷۸ جلد چهارم اغانی و امام احمد در ص ۱۴۴ جلد اول مسند وطبری در ص ۶۰ جلد
پنجم تاریخ و بیهقی در جلد هشتم ص ۳۱۸ سنن و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد سیم کامل و یعقوبی
در ص ۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر در ص ۹۱ جلد پنجم اسدالغابه و دیگران مینویسند
در آیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در
حالت مستی رفت در محراب مسجد و با مردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه
بمردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بنخوانم .

و نیز بعضی از آنها مینویسند در محراب قی و استغراغ نمود که تمام مردم متأذی
گردیده شکایت بعثمان بردند .

و از جمله آنها معاویه معلوم الحال بود که او را والی شام نمود و سعید بن عامر را
را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد
بعد افراط رسید فریادها بلند شد و هر کس از هر کجا آمد نامه تظلم آورد بدربار خلافت
طردش نمودند .

همین اعمال و رفتار او که برخلاف رویه و رفتار
رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** حتی برخلاف طریقه و مشی
ای بکر و عمر ظاهر و بارز گردید سبب شد که
غلط کاریهای عثمان
موجب قتل او شد
خون مردم بجوش آمد نهضت ملی تشکیل . و شد آنچه شد .
قطعاً مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر

نموده و بنصایح مولانا امیر المؤمنین گوش نداد و فریب خود نمائیهای اطرافیان خود از
بنی امیه را خورد تا عاقبت جان خود را بر سر دوستی آنها گذارد .

چنانچه خلیفه عمر این پیش بینی را نموده بود (چون باخلاق عثمان آگاهی داشت)
بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر)
گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر درباره
هریک از شش نفر اصحاب شوری کلامی گفت و عیبی گرفت تا رسید بعثمان درباره او گفت
**اوه ثلاثا والله لئن و لیها لیحملن بنی ابی معیط علی رقاب الناس ثم لنتهض
الیه العرب فتقتله (۱) .**

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج البلاغه بعد از نقل جملو مذکور
گوید فرست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی
نموده بود) بنی امیه را بدور خود جمع و برگردن مردم بار نمود و با والی کردن آنها در
ولایات کردند آنچه نباید بکنند با آنکه قادر بود آنها را معزول کند و تغییر دهنده مروان
ملمون را از خود دور نمایند ولی نمود تا ناراضیاتی ها در مردم ایجاد نمودند و سبب شورش
و قتل او گردیدند .

تمام این بلاها و هتک حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهای او در آوردند
و بی اعتنائی او به نامه های امت منجر بقتل او گردید .

آقایان انصاف خوист مراجعه نمائید به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ عهد بن جریر
طبری که از اکابر علماء شما در سیهجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته
وقد رای رسول الله اباصفیان مقلع علی حماره و معاویه یقول به و یزید ابنة یسوق

به فقال صلی الله علیه وسلم لعن الله الراکب والقائد والسائق (۳) .
آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملمون و رانده شده پیغمبر **صلی الله علیه و آله** را

(۱) پس از سه مرتبه آه کشیدن گفت دردی که زمام امور دست عثمان برسد (بستهای حساس
را) به بنی امیه معیط اختصاص داده و آنها را برگردنهای مردم سواد نموده پس از آن اضافه نموده
گفت در آن موقع هرب در مقابل او نهضت نموده وادرا خواهند گشت .
(۲) پیغمبر دیده ابوسفیان سواد خری است معاویه جلوس را میکند و یزید پس دیگرش
از عقب خر را میراند فرمود خدا لعنت کند سواد و جلودار و داننده را .

مورد احترام قرار داده و در آغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت بآنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند .

نه ما از این اعمال خلیفه و بی فکری او تعجب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اشم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده اند که چرا وقتی ابوسفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه او را نکشت و فقط بیک تفسیری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه باتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است . فاعتبروا یا اولی الابصار !

**ایجاد ناراضی در مردم
مفسر بقتل عثمان شد**

و علاوه بر آنچه عرض شد مراجعه نمائید بنخطبه
۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری را که ابن ابی
الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ

مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعضی از اصحاب رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نامه ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی امیه بحمايت عثمان آنها را و در سال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیا از عمال عثمان بمدینه آمده و خدمت امیر المؤمنین شرفیاب شدند و آنحضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدر بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمال و اعمال خود تجدید نظر کند و او را بواقب امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان درین است تا جائی که فرمودند : **وَأَنِّي أَنشَدُكَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ**
إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ فَإِنَّكَ إِنْ قَالَ يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامًا يَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقَتْلَ
وَالْقَتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (۱) .

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذاشتند که نصایح صادقانه آنحضرت اثر کند لذا بعد از خروج آنحضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحجیب کند و از مردم عارض دل رهایی کند و بگوید عمال و

۱- تو را بعدا قسم میدهم اینکه میادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی زیرا که قیلا کشته میشد که در این امت پیشوائی کشته خواهد شد که بواسطه کشته شدن او فتح باب میشود بدون دیری و کشت کشتار تا روز قیامت .

مأمورین من الساعه مزول - نوعی سخن گفت که دلهای رنجیده رنجیده تر شد عاقبت رشته کشید تا با تجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بدست مردم نا راضی کشته گردید .

پس سبب قتل عثمان ندانسته کارهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش نداد تا بجزای عمل خود رسید بر خلاف ابی بکر و عمر که بنصایح مولانا امیر المؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَام** گوش می دادند و ترمیم اثر داده و قدر دانی نموده نتیجه کامل میبردند .

و ثانیاً آنکه عدهای از اصحاب پیغمبر را که ناصح و خیر خواه
صدمه زدن عثمان و معترض بعملیات بی رویه او بودند امر کرد آهنگر زدن
اصحاب پیغمبر را که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل
و ناتوان گشتند .

که از جمله آنها عبدالله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** حتی مورد احترام ابی بکر و عمر و محل شورش آنها بوده است .

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبدالله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی الحدید و دیگران متعززانند .

مضروب شدن ابن
مسعود و مردن او
علماء و مورخین شما عموماً نوشته اند که چون عثمان
خواست قرآن را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتاب
آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن
عبدالله بن مسعود را که از جمله کاتب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء
بود طلبید عبدالله ندانم عثمان خودش رفت منزل عبدالله و جبراً قرآن را از او
گرفت وقتی عبدالله شنید که قرآن او را هم مانند قرآنها دیگر سوزانیدند خیلی
دلشک شد .

در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان می‌دانست نقل میکرد و پردها را بالا میزد و با کنایات مردم را به‌حقایق متوجه می‌ساخت این خبرها را عثمان دادند امر کرد غلامانش رفتند آنقدر عبدالله را زدند که از شدت آن ضربات دنده‌های او شکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت.

چنانچه ابن ابی‌الحدید در ص ۶۷ و ۶۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضا یا را مفصلاً نوشته تا آنجا که گوید عثمان بی‌اعتد عبدالله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید بجایی که عثمان ببدرالله گفت استغفر لی یا ابا عبد الرحمن قال اسئل الله ان یاخذ لی منك حقی (۱).

و نیز نقل نموده است بچرم آنکه چرا! بدرقه این‌ذر نمود موقعیکه او را بسمت‌ترین تبعد می نمودند چهل تازیانه بر بدن عبدالله زد.

لذا عبدالله بعمار یاسر وصیت نمود که نگذار عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبدالله عمار باجمعی از صحابه بر جنازه او نماز گذارده و دفن نمودند.

وقتی خبر عثمان دادند رفت سر قبر عبدالله و بعمار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب الوصیة خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمار سبب کینه‌ای شد که بعداً با او تلافی نمود).

واقعاً کارهای خلیفه عثمان بنا بر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند حیرت‌آور است خصوصاً عملیاتی که با صحابه خاص و یاک رسول الله ﷺ مینمود که حتی ابی‌بکر و عمر هم هر گز چنان رفتاری ننمودند بلکه برخلاف رفتار عثمان با آنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ مینمودند.

(۱) طلب مغفرت کن برای من ای ابا عبد الرحمن (کتابه ابن مسعود بود) عبد الله گفت ای خدا می‌خواهم حق مرا از تو بگیرد (یعنی هرگز از او راضی نخواهم شد).

مضروب شدن عمار با عمر عثمان

واز جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقت قلب او دارد؟ توهین بعمار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده

چنانچه علماء و مورخین فریقین نوشته‌اند که چون ظلم و تعدی عمال بنی‌امیه در اطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند و نامه‌ای ب عثمان نوشتند و تمام مظالم او را یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمال ظلم‌آموی‌ها و تقویت از آنها بشمائی و تجدید نظر در رویه و رفتار خود و اطرافیهای خود ننمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه بر آنکه ضرر باسلام میزنی.

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمار باشد.

چه آنکه فضل و تقوی و عظمت عمار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم ﷺ فرموده است ایمان با گوشت و خون عمار مخلوط است و نیز از آنحضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن ابیطالب و سلمان و عمار یاسر.

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمار کاغذ را برداشت پخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمار را دید سؤال کرد یا ابا الیقظان (کنیه عمار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم و لکن جمعی از اصحاب رسول الله ﷺ مطالبی را در این نامه کنج‌انیدم اند که خیر و صلاح شما در او میباشد و توسط من فرستاده‌اند مطالعه نمایند و جواب آنان را بدهید.

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناک شد با کمال تفسیر نامه را بر زمین افکند جناب عمار فرمود خوب تکرری نامه اصحاب رسول الله محترم است چرا بر زمین افکندی حق بود میخواندی و جواب میدادی.

با عصبانیت تمام گفت دروغ می‌گوئی آنگاه امر کرد غلامانش جناب عمار را بسختی زدند و او را بر زمین انداخته و میکوبیدند حتی خود او هم چند لگدی

برشکم عمار زد که بعلت همان ضربات عمار پیرمرد مبتلا بمرض فتق شد و بیهوش گشت خویشانش آمدند او را بمنزل ام سلمه ام المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بیهوش ماند تا چهار نماز از او فوت شد وقتی بیهوش آمد نمازها را قضا کرد.

شرح مبسوط ابن فضالیا در کتب معتبره علماء خودتان ثبت است این ابی الحدید در شرح نهج و مسعودی درس ۴۳۷ جلد اول مروج الذهب ضمن مطاعنی که بعثمان وارد گردیده اشاره میکند که علت انحراف قبیله خزیمه و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینک قضاوت با آقایان با انصاف است تا بی برقت قلب و رحم دلی او بگردند.

اذیت و تبعید نمودن اباذر
و وفات او در صحرائی ربنده
و محبوب آنحضرت و دومین مرد عالم اسلام از
صحابه بوده است جلب نظر هراسان آزادی را مینماید.

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف دارند که آن پیرمرد نود ساله را با چه خفت و آزار و اذیت تبعید بشام و از آنجا بمدینه و از مدینه با دخترش سوار بر شتر برهنه بصرای بی آب و علف ربنده تبعید نمودند تا عاقبت در آنصحرا اُمیذ از دنیا رفت و دختر یتیمه اش بی سرپرست در آن وادی خوفناک تنها ماند.

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد درس ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۰ جلد اول و نیز در ص ۳۷۵ تا ۳۸۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و یعقوبی درس ۱۴۸ جلد دوم تاریخ خود و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۴۶ در ص ۴۳۸ جلد اول مروج الذهب و دیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهند که مشروحه بیانات همگی آنها را بر رشتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمال اموی او مانند معاویه و مروان و غیره را با آن پیرمرد مؤمن پا کدل محبوب رسول الله ﷺ بملاوه اجاتتهائی که بامیرالمؤمنین علیه السلام بجرم آنکه چرا مشایخت اُمیذ رفته و همچنین بهمین جرم

چهل تازیانه بمبدالله بن مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده اند.
حافظ - اگر آزاری به اُمیذ وارد آمده از اثر عمل مامورین بی حقیقت بوده و الا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده است.

داعی - مثلی معروف است که میگویند « ز مادر مهربان تر دایه خاتون » این دفاعی که جناب عالی از خلیفه عثمان مینمایید برخلاف واقع و حقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبره تاریخ قطعاً تصدیق خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که بچنان اُمیذ وارد آورده اند بنسبتور صریح خود خلیفه بوده ؟

دلیل بر این معنی کتب معتبره علماء بزرگ خودتان است برای نمونه تمسأ مینمایم مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصاً ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامۀ خلیفه را بمعاویه ثبت نموده اند که چون معاویه از شام سعایت از اُمیذ نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را بازجز روانه مدینه نمائید اصل نامه اینست :

فکتب عثمان الی معاویه : أما بعد فاحصل جندبا الی علی اغلظ مرکب
و او عره فوجه به مع من سار به اللیل و النهار و حمله علی شارف لیس علیها
الاقب حتی قدم به المدینه و قد سقط لحم فخذیه من الجهد (۱).

شمارا بخدا انصاف دهید اینست معنی رأفت و عطف و مهربانی و رقت قلب ؟
آیا این اُمیذ نبوده است که خدای تعالی و رسول
پروردگار صلی الله علیه و آله درباره او آنهمه توصیه نمودند
که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن
اخبار مفصّله صادره از مقام رسالت را درباره او ضبط نموده اند.

(۱) نوشت عثمان بمعاویه چندینبار (اسم اُمیذ بود) سوار بر شتر پیر و بی بالایی بنام
بابک مرد بدخومی که شب و روز او را برانده تا بنزد من آورده (بهین طریق که دستور داده بود
آن مرد زاهد مابده صحابی محبوب خدا و پیشبر را آوردند) وقتی او بمدینه نمودند گوشت
دانهای او میریخت.

چنانچه حافظ ابونعمین اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیه الاولیاء و این ماجه قزوینی در ص ۶۶ جلد اول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۹ ینابیع الموده از صواعق ابن حجر مکی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و جاکم با شرط صحت از بریده از پدرش و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اسابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبدالبر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرک و سیوطی در جامع المنیر نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ان الله امرني بحب اربعة و اخيرني الله بحبهم قيل يا رسول الله سمهم لنا قال علي منهم يقول ذلك ثلاثا و ابوذر و مقداد و سلمان (۱).

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب خدا و رسول او چنین رفتار عادلانه بنمایند و نامش را رقت قلب بگذارند چرا چنین نسبتها را بای بکر و عمر ندادند چون نکردند لذا ثبت در تاریخ نکردید ما هم نگفته ایم.

حافظ - آنچه مورخین نوشته اند آبی نزد مرد ناراحتی بوده در شامات بنام علی کرم الله وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود و میگفت از پیغمبر شنیدم که فرمود علی خلیفه من است چون دیگران را غاصب و علی را خلیفه منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی الله عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود او را از شامات بخواهد.

وقتی يك فردی بخواهد مردم را برخلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است او را از محل انقلاب خارج نمایند.

داعی - اولاً اگر کسی حرف حقی بزند باید او را تبعید و زجر کشش نمایند

(۱) خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر مرا بخرداده که این چهار نفر را دوست میداره مرض کردند یا رسول الله نام آنها را برای ما بیان فرما فرمودند علی علیه السلام و آبی ذر و مقداد و سلمان.

که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی بر فرض هم يك فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سماعت کننده نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بمرکز خلافت نمایند آیا قانون مقدس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند پیر تحیقی را سوار شتر پیر بی پالان و در تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشت های پای او ریزش نماید اینست معنی رقت قلب و رحم و مروت !!

و علاوه اگر نظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد بود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و رانده رسول خدا و ولید بی دین متجاهر بفسقیکه مست نماز میخواند و استغراغ در محراب مینماید و دیگران را از اطراف خود دور نمود تا عملیات آنها موجب فساد در اجتماع و منجر بقتل خلیفه نگردد.

حافظ - از کجا معلوم است که آبی ذر راست میگفته و معلومات حقی را ابراز میداشته و وضع از قول رسول خدا نمی نموده.

داعی - از آنجائی که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله خود **قضاوت منصفانه لازم است تا** **پرده های چهل را پاره نماید** تصدیق صداقت و راستگویی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده و اکابر علماء خودشان ثبت نموده اند که آنحضرت فرمود مثل آبی ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت و راستی و زهد و تقوی.

چنانچه محمد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸ جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول استیعاب باب جنید و ترمذی در ص ۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرک و ابن حجر در ص ۲۲۲ جلد سیم اسابه و متقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنز العمال و امام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه قحلا از واحدی و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع الموده از اخبار آبی ذر قفاری با سند های متعدد نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود ما اقلت الغبراء

و ما اظلمت الخضراء على رجل اصدق لهجة من ابي ذر (۱)

بدیهی است کسی را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه میگفته راست گفته و هرگز خداوند شخص کذاب و یا وضاع و جمال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیدن انصافرا بگشاید تا حق و حقیقت را آشکار بهینید . و اگر سابقه ای زر کذب گفتار ای ذر بود قطعاً متقدمین از علمای شما نقل می نمودند . چنانچه شرح حال ابوهریره و دیگران را نقل نمودند .

شما را بخدا قدری فکر کنید و انصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا و پیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده امر بمعروف و انشاعه حق نموده بجرم آنکه چرا نقل احادیث رسول الله نموده آفتاب تو همین کنند و زجر دهند تا در بیابان بی آب و علف از دنیا برود اینست معنی رحم و مهرت و رقت قلب !!

آنهم در باره کسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت بمسالحت او داده زمانی که خیر مصائب وارده را بلا میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۶۲ جلد اول حلیه الاولیاء باسناد خود نقل مینماید از ابي ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود انت رجل صالح و سیصیبک بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مزحياً بامر الله (۲)

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر يك از آنها پیروی کنید راه هدایت می باشد . و از طرفی با برجسته ترین صحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله آنطور ظلم و خشونت می نمائید تا او را میکشند . بجرم اینکه چرا طرفداری از علی

(۱) زمین کسی را برداشت و آسان سایه نیکنده بر مردی که دستگوش او ای ذر باشد (۲) تو مرد صالحی هستی لوداست که به ازمن بلای بتو برسد عرض کردم برای خدا فرمود برای خدا گفتم مرچیا بامر خدای متعال (آیا ابتلای ای ذر بدست معاویه و امویهای اطراف خلیفه عثمان بامر او و تبعید بصرای بی آب و علف و زجر کشیدن آن صحابی بزرگ بلای بود که رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود که برای خدا بآن بلیه مبتلا خواهند شد) فاعتبروا یا اولی الابصار

نموده . شما هم از ظالمین دفاع مینمائید !!

یا باید تمکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع و احادیث را در کتابهای خود نوشته اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات در آیه مذکوره کسانی نبوده اند که چنین ظلمهایی را نسبت بصحابه پاک رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند .

حافظ - آنچه مسلم است ابي ذر بمیل و اختیار خود ربینه را اخراج ابي ذر اجباراً بر بنده قبول و بانجا مسافرت نمود .

داعی - این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی جائی است که متأخرین از متمسکین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده اند و آلا بیرون کردن جناب ابي ذر را بیجبر و اکراه مسلم عند العموم است برای نمونه يك خیر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقعی در تاریخ خود از ابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده اند که گفت میل داشتم ابي ذر را در ربینه ملاقات نمایم و از علت خروجش سؤال کنم فلذا رفتم و از او سؤال نموده گفتم مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا بمن زد که چرا در مسجد خوابیده ام عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میردم بزمن مقدس شام فرمود چه خواهی کرد وقتی از آنجا هم اخراج کنند عرض کردم بر میگردم بسوی مسجد فرمود چه خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگم میکنم فرمود آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود الحق مهمم حیث سافوک و کسمع و تطیع بس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت و الله لیلقین الله عثمان وهو آثم فی جنبی یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند در حالتی که گنه کار است در نزد من .

اگر با نظر دقت و انصاف و بی طرفی توجه کنید تصدیق خواهید
 آثار رحم و عطا و عفو فت از علی بن ایطالب رضی الله عنه نمود که اولی و الیق و احق باین رحم و شفقت و عاطفه مولانا
 امیر المؤمنین رضی الله عنه بوده است که چون بر مسند خلافت ظاهری
 قرار گرفت بنا بر آنچه تمام مورخین شما و مخصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند
 بدعتها را بر طرف نمود حکام و مأمورین جور و فسق و فساد و فساد بنی امیه و غیره را که در زمان
 خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود .

بعضی از سیاسیون ظاهرین و دوستان علاقه مند بمقام منبع و ارتجند آن حضرت
 پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکام مانند معاویه و غیره در محل خود بمانند
 تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد حضرت فرمودند
والله لا اداهن فی دینی ولا اعطى الرباء فی امری (۱) .

مرا و ادار بمدانته می نمایند ولی نمیدانید در مدتی که آنها از طرف من بحکومت
 برقرارند کما فی السابق بظلم و تعدی اشتغال دارند جواب آنها را در محکمه عدل الهی من
 باید بدمم و من چنین توانائی ندارم .
 و همین عمل عزل حکام جور سبب مخالفت عدوای جاه طلبان مانند معاویه علیه
 الهاویه شد و مقدمه جنگهای جمل و صفین فراهم آمد .

اگر موقعی که طلحه و زبیر بتقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا
 امیر المؤمنین رضی الله عنه حکومت را با آنها داده بود از در مخالفت بر نمیخواستند و فتنه بصره و
 جنگ جمل را برپا نمی نمودند .

بعضی از مهربانان قصیر الفکر ظاهر بین ایراد سیاستمداری آنحضرت میگیرند ؟
 و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست بمعنای عمومی که در
 نزد اهل دنیا معمول است که دورویی و ریا در اعمال و مدانته و کذب و دروغ و مامشات
 با اعدای و فریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزد آنحضرت
 که مجسمه عدل و انصاف و ترس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه ندانسته .

(۱) بعد از قسم مدانته در دین و ریا، دوا بر بیگتم .

زمانی بالای منبر ضمن بیانات و خطابات گریه نمود از سبب گریه اش سؤال نمودند
 فرمود شنیده ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراه فائق آمده خلخال از پای یکدختر
 یهودی که در جزیه و پناه اسلام است در آوردند .

رحم دلی آنحضرت با دوست و دشمن بالسواء بود با آنهمه بدرقتاری هائی که عثمان
 با آنحضرت نموده بود (که ای بکر و عمر گذشته از روز های اول خلافت ایی بکر ظاهرأ
 ابتدا نمودند) معذک همین که عثمان از بالای بام برای آنحضرت بیغام داد زموقعیکه
 محصور واقع شده بود که بعلی بگوئید نان و آب را بر روی ما پستماند فوری حضرت نان و
 آب تهیه دید و توسط دو فرزندش حسن و حسین رضی الله عنهما برای او فرستاد چنانچه این ایی
 الحدید در شرح نهج و دیگران مفصل نوشته اند .

رافت و مهربانی آنحضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آفت ز زبان
 بیچاره و یتیمان درمانده مساعدت نمود که عمر و فشد به ابو الاراهل و الایتام و المساکین
 زنی را با مشک آب در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید و اما ندانده و خسته شده مشک را از
 او گرفت بدون آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده بمنزل او رسانیده آرد و خرما
 برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت و خیال
 آنها را راحت نمود .

خلیفه عثمان هم بچود و سخا و بخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگان نزدیک خود
 ای سفیان و حکم بن ابی العاص و مروان بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ
 مجوز شرعی زیاده از حد میبرداخت ؟

ادب نمودن عقول را هنگامیکه ولی امیر المؤمنین رضی الله عنه به بستگان نزدیک خود
 تقاضای کمک بیشتری نمود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل
 برادر بزرگ آنحضرت شرفیاب خدمت آنحضرت
 کردید و تقاضای کمک بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا نمود زیاده از حد
 اصل را نمود که چون شما امروز خلیفه و زماندار امور هستید باستی بمانی بیشتر رسیدگی کنید

و کماک زیادتری نمایند حضرت برای آنکه برادر را متنبه سازد قطعه آهنی را آهسته با آتش گرم ساخت و بیدن عقیل نزدیک نمود **فَضَحَ ضَجِيجَ ذِي دَقْفٍ مِنَ الْمَهَا وَكَادَ انْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِصْمَها (۱)** .

حضرت فرمود : **تَكَلَّتْكَ الْفَوَاکِلُ بِاعْقِيلِ اَنْتَ مِنْ حَدِيدَةِ اِحْمَاها اِنْسَانِها لِلْعَبِيهِ وَتَجَرَّلِي اِلِي نَارِ سَجْرِها جِبَارِها لِقَضْبَةِ اَنْتَ مِنْ الْاَذَى وَلا اِنَّ مِنْ لَظْفِي (۲)** .
بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دو خلیفه و طرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق و حقیقت گردند .
رأفت و عطوفت آنحضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملامت و مهربانی دوست و دشمن نزد آنحضرت یکسان بودند .

هر گاه بر دشمنان غالب میآمد قسمی مهربانی میکرد که همه را حیران مینمود .
عطوفت آنحضرت با مروان و عبدالله بن زبیر و عایشه

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آنحضرت که شدت بغض و عداوت او نسبت بان بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد **فَضَحَ عَنه** او را بخشید و روی از او گردانید .

از جمله دشمنان بزرگ آنحضرت عبدالله بن زبیر بود که **یَشْتَمُه عَلِي رُؤسِ الْاَشْهَادِ وَخَطَبَ يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ قَدْ اَتَاكُمْ الْوَعْبُ اللَّثِيمُ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ (۳)** .

مع ذلك وقتی حضرت فتح جمل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی يك كلمه تند و تفریهم باو نفرمود **فَضَحَ عَنه** روی مبارک بر گردانید و او را بخشید .

بالاخر از همه رفتار آنحضرت با ام المؤمنین عایشه بود که **عَقُولَ عَقْلَاءِ رَا مَحْوِ**

(۱) ناله کرد مانند ناله کردن بسیار اذده آن (ایمن) و توده يك بود بر اثر آن بسوزد .
(۲) ماددان در سوك تو بگریند آیا از آهن یا از آهن پاره ای که آدمی آنرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکند و مرا بسوی آتشی که خداوند قهوا آنرا برای خشم افروختن میکشای آیا تو از این نوع اندک مینالی ولی من از آتش دوزخ نینالم .
(۳) علفی و بر ملا آن حضرت وادشنام میداد بود بهره دوزی برای مردم غلبه خواند و و گفت بدوستیکه دویشا آمد می خورد دون فرومایه بجیل ناکس ملی بن ابیطالب ۱۱۱

گردانید در صورتیکه فتنه انگیزی او را اول خلافت و قیام کردن در مقابل آنحضرت و بد گوئیهای بسیار که نسبت بان حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او بر آورد و باشد مجازاتش برساند ولی وقتی آنحضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود .

برادرش محمد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عومن غضب وی مهربی او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبيله عبدالقیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکمر سررتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله ﷺ از آنحضرت اظهار تشکر و امتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی اینقدر بزرگ منش باشد که با آنها دشمنی و فتنه انگیزی های من يك کلمه بروی من نیاورد بلکه کمال رأفت و عطوفت را درباره من ابراز دارد .

ولی يك دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کتیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کتیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که از طرفی مردمان طریق پخیال آنکه آنها دسته ای مردانند با اموال آنها طمع نمایند و از طرف دیگر عایشه را با مردان فرستاده باشد .

بلی - چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار .

در جنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شرمه فرات را

منع آب نمودن معاویه تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات

و عطوفت علی (ع) قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب

نسبت باو شدند .

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما در اینجا نیامده ایم که بر سر آب جنگ کنیم

دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هر کز آب

نیدهم تا علی بالشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالک اشتر را امر فرمود با يك عده سوار يك جمله لشکر معاویه را پراکنده و فراترا تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه فرمائید ما تلافی نموده آبرای از آنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاک شوند و با جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند
لا والله لا اقا فیهم بمثل فعلهم الفسحوا لهم عن بعض الشریمة (۱)

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یاد آور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطف و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً و مفصلاً ثبت نموده اند مانند طبری در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین متعزضین.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف درصحنه حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه السلام) را مورد مطالعه قرار دهند و با فکر سلیم به بینند که کدام يك از آن دو خلیفه مشمول آیه شریفه - و رحماء یتهم - میباشند.

پس اگر دقیقانه و منصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیه شریفه چنین میشود **محمد رسول الله مبتدء و الذین معه معطوف بر مبتدء و خیر آن و آنچه بعد از آنست خیر بعد از خیر و تمام صفات یکنفر است یعنی تمام این صفات که با بیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینی و رحیم دل و عطف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از بیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلاً ثابت نمودیم) که فقط علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است چنانچه عرض نمودیم علامه فیه**

(۱) نه بعداً قسم با آنها معامله بشل نیکنم از اطراف شریعه دور شوید (آنطرف وا بآنها بدهید و شمارا اینطرف آب کفایت است).

محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه السلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ - بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله **والذین معه** درست نمیشود زیرا که **والذین معه** جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یکنفر وارد نشده و اگر این صفات برای یکنفر بوده چرا لفظ جمع در آیه ذکر گردیده.

داعی - اولاً اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدهند که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (ولو اینکه راه برای مجادله و مغالطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید ثانیاً این بیان جنابعالی مناقشه در کلام است اولاً خودتان میدانید که در کلمات عرب و عجم من باب تعظیم و تفخیم باجهاست دیگر اطلاق جمع بر واحد بسیار شایع و متداول است.

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکه ولایت که آیه ۶۰ سوره ۵ (مائده است) میفرماید

الما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یتقون الصلوة و یؤتون الزکوة وهم را کون (۱)

که انفاقی جمهور مفسرین و محدثین است از قبیل ۱ امام فخر رازی در ص ۴۳۱ جلد سیم تفسیر کبیر ۲ امام ابواسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان ۳ جارالله ز مخشری در ص ۴۲۲ جلد اول کشاف ۴ طبری در ص ۱۸۶ جلد ششم تفسیر ۵ ابوالحسن رمانی در

(۱) جز این نیست که ولی امر و اولی بتصرف و بار و معاد کارشما تنها خدا و رسول و آن مؤمنانی خواهند بود که نماز پداشته و بقران در حال رکوع زکوة بدهند.

تفسیر ۶ این هوازن نیشابوری در تفسیر ۷ ابن سعدون قرطبی در ص ۲۲۱ جلد ششم تفسیر ۸ نسفی حافظ درس ۴۹۶ تفسیر (در حاشیه تفسیر خازن بغدادی) ۹ فاضل نیشابوری در ص ۴۶۱ جلد اول غرائب القرآن ۱۰ ابوالحسن واحدی در ص ۱۴۸ اسباب النزول ۱۱ حافظ ابوبکر جصاص در ص ۵۴۶ تفسیر احکام القرآن ۱۲ حافظ ابوبکر شیرازی در فیما نزل من القرآن فی أمر المؤمنین ۱۳ ابو یوسف شیخ عبد السلام قزوینی در تفسیر کبیرش ۱۴ قاضی بیضاوی در ص ۳۴۵ جلد اول انوار التنزیل ۱۵ جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۳ جلد دوم در المنثور ۱۶ قاضی شوکانی صنعائی در تفسیر فتح القدر ۱۷ سید محمود آلوسی در ص ۳۲۹ جلد دوم تفسیر ۱۸ حافظ ابن ابی شیبہ کوفی در تفسیر ۱۹ ابوالبرکات در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر خود ۲۰ حافظ بنوی در معالم التنزیل ۲۱ امام ابو عبدالرحمن نسائی در صحیح خود ۲۲ محمد بن طلحه شافعی در ص ۳۱ مطالب السؤل ۲۳ ابن ابی الحدید در ص ۲۷۵ جلد سیم شرح نهج ۲۴ خازن علاء الدین بغدادی در ص ۴۹۶ جلد اول تفسیر ۲۵ سلیمان حنفی در ص ۲۱۲ ینایع المودة ۲۶ حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب مصنف ۲۷ رزین عبدی در جمع بین الصحاح الستة ۲۸ ابن عساکر دمشقی در تاریخ شام ۲۹ سبط ابن جوزی در ص ۹ تذکره ۳۰ قاضی عضداییجی در ص ۲۷۶ مواظف ۳۱ سید شریف جرجانی در شرح مواظف ۳۲ ابن صبّاغ مالکی در ص ۱۲۳ فصول المهمة ۳۳ حافظ ابو سعد سمعی در فضائل الصحابه ۳۴ ابو جعفر اسکافی در نقض الثمانیه ۳۵ طبرانی در اوسط ۳۶ ابن معاذلی فقیه شافعی در مناقب ۳۷ محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایة الطالب ۳۸ مولی علی قوشچی در شرح تجرید ۳۹ سید محمد مؤمن شبلنجی در ص ۷۷ نور الابصار ۴۰ محبّ الدین طبری در ص ۲۲۷ جلد دوم ریاض النضره .

و بالاخره اکثر رجال علم و دانش خودتان تصدیق نموده اند فعلا از سندی و مجاهد و حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبد الله و قیس بن ربیعہ و عیایة بن ربیعہ و عبد الله بن عباس (جبرامت و ترجمان القرآن) و ابو ذر غفاری و جابر بن عبد الله انصاری و عمار و ابرافع و عبد الله بن سلام و غیرهم که این آیه شریفه در شأن

علی بن ایطالب رضی الله عنه نازل گردیده و هر یک بعبارات و الفاظ مختلفه ذکر نموده اند زمانی که آنحضرت در حال رکوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق و بسائل داد این آیه شریفه نازل گردید .

و حال آنکه با لفظ جمع آورده و این نیست مگر جهة تعظیم و تکریم مقام ولایت و اثبات امامت و خلافت آنحضرت که با کلمه حصر (انما) میفرماید اولی بتصرف در امور امت بعد از خدا و پیغمبر آنکس است که در رکوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده است و آن علی بن ایطالب رضی الله عنه میباشد .

شیخ - البته تصدیق میفرمائید که مطلب باین محکمی نیست که شما فرمودید برای آنکه در شأن نزول این آیه اختلاف است بعضی گویند در شأن انصار نازل گردیده و برخی گویند در شأن عباده بن صامت آمده و بعضی در باره عبد الله بن سلام آورده اند .

داعی از شما آقایان دانشمند تمجید مینمایم که در مقابل آراء و عقاید جمهور مفسرین و اکابر علماء خودتان (علاوه بر توان علماء شیعه) که تصحیح نموده اند نزول این آیه شریفه را در شأن آن حضرت - باختلاف اقوال نفراتی متعصب مجهول وضعیف البیان که شان و مردود و غیر قابل قبول میباشد تمسک جوئید .

و حال آنکه عمده ای از محققین اکابر فضلاء خودتان دعوی اتفاق بر این معنی نموده اند مانند فاضل تفتنازانی و مولی علی قوشچی که در شرح تجرید گوید انها نزول

بأففاق المفسرین فی حقّ علی بن ایطالب علیه السلام حین اعطی السائل خالمة و هو را کف فی صلوة (۱)

آیا عقل انسان منصف عالم اجازه میدهد که اقوال جمهور مفسرین و اکابر علماء اهل سنت را نادیده گرفته و بشنون اقوال پوچ بی معنای متعصبین بلکه معاندین از بقایای خوارج و نواصب آنکه جوید ؟

(۱) با اتفاق مفسرین این آیه نازل گردیده در حق علی بن ایطالب علیه السلام زمانیکه صلّا نمود بسائل انگشتر خود را درحالتیکه آن حضرت در رکوع نماز بود .

شبهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها

شیخ - جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلا فصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمه ولی در این آیه بمعنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفه بلا فصل بعد الموت و اگر فرموده شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه و امام باشد بقاعده مقررده العبره بعموم اللفظ لا بخصوص السبب نه تنها مشتمل بر يك نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل میاید و صیغه جمع در کلمه ولیکم الله و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل و تأویل کلام خدا بدون مجوز جایز نیست .

داعی - اولاً در کلمه ولیکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بامت میباشد و اطلاق بر واحد نمیشود که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که در هر دوره ولایت بر امت دارد .
و ثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متمسبین و اشکال تراشهای از نواصب و خوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یؤمنون و یؤتون میباشد .

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتار مان بود عرض کردیم که در نزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و در بیانات ارباب و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم و تجلیل باجبهات دیگر حمل جمع بر واحد نموده اند .

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمائید حسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصلوٰة والسلام میدانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبره ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت و خصیصه عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که

شما ادعا میکنید که باید با امیرالمؤمنین مشمول این آیه قرار گیرند .
چنانچه جارالله زمخشری در کشاف گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگران هم رغبت و متابعت از آن حضرت بنمایند .

و ثالثاً ضمن بیانتان برای آنکه امرها بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تاویل نموده و اختصاص بعلی داده اند .

و حال آنکه این آیه شریفه باتفاق جمیع مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) (غیر قلیلی از معاندین و متمسبین) چنانچه قبلاً عرض شد تنزیلاً در شأن امیر المؤمنین آمده نه آنکه به تاویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داده شده باشد .

شیخ - قطعاً (ولی) در این آیه بمعنای ناصر است و اگر بمعنای اولی بتصرف میبود که همان مقام خلافت و امامت باشد بایستی در حال حیات رسول الله هم این مقام را دارا بوده باشد و حال آنکه این مطلب بدیهی البطلان است .

داعی - نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام و منصب را برای آنحضرت بدلاله جمله اسمیه و اینکه ولی صفت مشبهه است و این هر دو دلیل است بر ثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آنحضرت را در سفر غزوه تبوک در مدینه منوره و معزول نمودن تازمان وفات .

و تأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم فرمود **علی منی بمنزله هرون من موسی** (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله .

شیخ - گمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم این آیه در شأن آنجناب نازل نگردیده چونکه مقام علی کرم الله وجهه اجل از آنست که

باین آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آنجناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمینماید بلکه لطمه هم بفضائل آنجناب میزند.

داعی - اولاً ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواهد نمی باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمانی بی دین میباشند مانند بکر مومن که از قول عکرمه جمال معلوم الحال نزول این آیه را در باره ای بکر آورده اند.

ثانیاً جنابعالی هر وقت بنطق میآید واقفاً کشف رموز و اسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدیم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائید از چه راه این آیه لطمه بمقام ولایسمولی الموحدين امیر المؤمنین علیه السلام وارد میآورد؟

شیخ - یکی از مقامات عالیه مولانا علی کرم الله وجهه آنست که در وقت نماز چنان توجهی بحق داشت که ابتدا خلقی نمیدید که توجهی بآنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد قسمی که خروج آنها موجب درد و آزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع و استعراق در رحمت حق ابتدا توجهی واحساس دردی نمود اگر این قضیه راست باشد که آنجناب در نماز انگشتر بسائل داده باشد لطمه بزرگی بنماز آن جناب وارد میآورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرود و الم که طبیعی هر بشر است از شدت حضور قلب بسوی خدا توجه نماید بناالله سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خود را در حال رکوع باوبدند.

علاوه عمل خیر آنهام اداء زکوة مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سرایا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگر و توجه بخلق مینماید چون ما مقام آنجناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی نمائیم. و اگر عطائی بسائل شده حتماً در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای

لخضوع و تواضع است یعنی آنجناب با خضوع و تواضع انگشتر را بسائل داد نه در حال نماز.

داعی - عزیزم خوب وردی آموخته ای - لیک سوراخ دعا کم کرده ای - این اشکال شما سست تر از خانه عنکبوت میباشد.

اولاً این عمل نه لطمه ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بسائل و تصدق باو دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه آنحضرت پیوسته در همه حال توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که اتفاق در راه خدا باشد.

آقای عزیز آن التفاتی که شنیدم لطمه بخشوع نماز میزند و سبب نقصان عبادت میگردد التفات بامور دنیوی و اغراض نفسانی میباشد و الا توجه بمعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلاً در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش ولو برای اغرض خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق و اشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیاً فرمودید رکوع بمعنای خشوع است در محل معین معتبر است ولی اگر کسی بر رکوع نماز را که فعل واجب معین است شما لطفاً بخواهید حل بر خشوع کنید مورد ملعنة عقلاء و اهل دین و دانش خواهید شد.

در این آیه شریفه هم برخلاف ظاهر نظر دادید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خود میدانید که رکوع در عرف شرع اطلاق بر گسی از ارکان نماز است و آن خمیده گردیدن است بعدی که کسالت برآنو برسد.

و تصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده اند چنانچه قبلاً عرض شد و فاضل قوهیجی در شرح تفسیر توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که وهو را کعب فی جلوته یعنی آنحضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمه حصر نازل بمدح است یا منعت .

شیخ - بدیهی است که در مورد مدح آمده .

داعی - پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی علیه السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد و تعصب از خوارج و نواصب بآن تمسک جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمق در هم چو . مجلس رسمی - با شهادت تمام بیان نمایند که ما تصدیق این قضیه را نمی نمایم .

شیخ - آقا ببخشید چون جنابعالی خطیب و منبری و زبردست در نطق و بیان هستید گاهی در کلمات و ضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میبرید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات خود رعایت این معانی را بنمائید .

داعی - در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحاً میگویم نه کنایه ، ممکن است اشتباه فرموده یا بنظر خورده گیری اینطور تصور نموده اید بفرمائید آن کنایه کدامست .

شیخ - الساعه ضمن صحبت و بیان صفات مندرجه در آیه عهد رسول الله فرمودند که اینها صفاتی است مخصوص علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از اول تا با آخر شك و تردیدی در ایمانش پیدا نشد - این جمله کنایه ایست واضح که اثبات مینماید تردید دیگران را مگر خلفاء راشدین یا سائر صحابه شك و تردیدی در ایمان خود داشتند قطعاً همه اصحاب باجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا با آخر عمر بدون شك و تردید ثابت قدم در عقیده بودند و آتی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انحراف و دوری نمودند .

داعی - اولاً داعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ نمودم ثانیاً خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدانمیکند ثالثاً اگر شما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخوام) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعا کو نظر کنایه گوئی و چنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگر خیال مغلطه کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض می کردم .

شیخ - طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متمنی است آنچه در نظر دارید باسند صحیح بیان فرمائید .

داعی - سبب تولید خیال شما شدیدی که این سؤال را نمودید باز هم عرض میکنم خوبست از این مرحله بگذرید و اصرار نفرمائید .

شیخ - اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهید حتماً تولید تکراری نموده گمان میکنم نتایج خوبی نداشته باشد .

داعی - از طرف داعی هیچگاه اسائه ادب نمیشود ، اصرار شما و اینکه بمباره آخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند . اما در مورد شك و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان بمرتبه کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شك و تردید میشدند .

منتها بعض از آنها بحال شك و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند مناققین که سوره ای در قرآن مجید در مذمت آنها آمد .

ولی این قبیل سئوالات اخلاقاً سزاوار نیست علی گردد نکند مردمان بی خود روی حب و بغض جاهلانه خورده گیری کنند باز هم تمنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش را آهسته خودمائی عرض کنم .

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شك می نمودند .

داعی - واقفأ مغلطه کاری میکنید و تحريك اعصاب مینمائید حال که امراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارم اگر عكس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خرد مسئول آن شما هستید و اینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند وثبت در تاریخ گردیده .

شیخ - در چه موضوع نوشتند وشك آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شك نمودند مقتضی است بیان فرمائید .

داعی - آنچه از سیر در کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود یک مرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شك مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگشتند ولی بعضی بر آن شك باقی مینانند و مغضوب غضب الهی قرار میگیرفتند .

شك نمودن عمر در حدیثه
در نبوت پیغمبر (ص)
چنانچه این مغازلی فقیه شافعی معروف در مناقب و حافظ ابو عبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین بخاری و مسلم نوشته اند

قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه ما شككت فی نبوة محمد قط کشتی يوم الحدیثیه (۱) .

طرز کلام خلیفه میرساند که مکرر در نبوت آنحضرت شك نموده است منتها شك در حدیثه از همه قوی تر بوده است .

لوان - بیخشد قبله صاحب مگر در حدیثه چه بوده که باعث شك در امر نبوت گردیده .

داعی - شرح این قضیه مفصل است ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس برعزتتان میرسانم .

(۱) عمر بن الخطاب گفت من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری مسه صلی الله علیه وآله مانده هکی که در روز حدیثه نمود .

رسول اکرم ﷺ شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند انشاء الله ما بمکه خواهیم رفت و عمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشریف را ننمودند) .

در همان سال پیغمبر ﷺ نظر بشوقی که زیارت بیت الله داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیثه (که جاهی است نزدیک مکه نصفش جز محرم و نصف دیگر خارج از حرم است) کفار قریش خبر شدند با تجهیزاتی جلو آمدند و ممانعت نمودند از ورود بمکه .

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفار مکه صلح نمودند و صلح نامه نوشتند رسول اکرم ﷺ از همانجا برگشت .

اینجا بود مورد شك عمر بنا بگفته خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شك در اصل نبوت آنحضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر فرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای میآوریم و در آنجا حلق رأس و تقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد .

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و کفتم امسال میرویم عرض کردند یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه کفتم صحیح است و خواهیم رفت انشاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب بمشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ۲۷ سوره ۴۸ (فتح) آورد که لقد صدق الله رسوله الرلیا بالحق لقد خلقناکم المجد الحرام انشاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً (۱) .

(۱) هر آینه بتحقیق پروردگار متعال حقیقت و صدق خواب رسول را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل آسین و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام میشوند و بعد از افعال حج و تشریحات مذهبی با تراشیدن سر تقصیر نموده ازا حرام خارج میگردند خداوند داناست آنچه نیدانید و فریبناجین نزدیک کنی فتح و ظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود) .

این بود خلاصه‌ای از قضیه حدیبه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت و مردمان مترزل .

« سخن که باینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خنده شدید نموده گفتند « بقدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشوم و واقعاً اسباب « زحمت اهل مجلس شدیم در شب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از « نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکوئی نیست خوست مجلس را خاتمه دهیم در همین « بین جای وقدری شیرینی و خوراکی آوردند سرگرم مزاح و تفریح شدیم که آقایان « را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم » .

حافظ - قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصاً گفتگوهای غیرمنتظره از جذبه اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمایم جاذبه شما بقدری قوی است که هر کس با شما مجالس وهم کلام شود مجنون تمام و ساکت میماند و هر حرفی هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم و داریم که در بوثه اجمال مانده ولی چکنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن بر کردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش میگذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل و ماوای ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملاً بهره‌مند شویم .

نواب - (رو بچافظ) مانعی گذارم شما حرکت کنید زیرا کار بیجاها ی بارک رسیده بایستی مطلب یک طرفه شود زیرا شماها همیشه بماها می گفتید که آقایان راضی ها (شیمه ها) بکلی فاقد دلیل و برهانه و تنها قاضی میروند اگر در مقابل مافراز گیرند زود ساقط میشوند .

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملاً ما شما را ساقط و زبون می بینیم بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین و مستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم بیرونی کنیم .

حافظ (رو بنواب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه

جذبه اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم و اگر کاملاً کرم صحبت شویم با اقامه برهان و دلیل خواهید دید که حق با ما و دلائل ما مثبت حق است .

نواب - (رو بحافظ) ما تا امشب آنچه از مولی و سرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی و با برهان و دلیل بوده و شما را در مقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم .

چنانچه میفرمائید دلائلی هست پس قطعاً باید بمانید و اقامه دلیل نمائید من صریحاً بشما میگویم و اعلام خطر مینمایم که گفتگوهای این شبها و نقل در روز نامه ها و مجلات باعث تردد در عقیده عده ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهر نکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسؤل خواهید بود .

(در این وقت مجلس سکوت بهت آوری بخود گرفت پس از قندری سکوت)

حافظ - (باریک پریده رو به نواب) شما ملاحظه این آقای مهمان عزیز را هم بنمائید ایشان بنا فرموده خودشان مسافر مشهد هستند و قشان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب و اخلاق نیست که بیش از این اسباب زحمتشان شویم .

داعی - خیلی ممنون از لطف شما هستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی فرمودید صحیح است ولی در عین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی تا چیزی می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یک سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضر چون وظیفه ما همین است که بیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون آید گذشته از اداء وظیفه داعی از مجالس اهل علم خورسندم که بهره برداری مینمایم مخصوصاً جنابعالی که اخلاقاً داعی را مجنون خود قرار داده اید .

قط از میزبان محترم آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم .

(میرزا یعقوب علی خان و ذوالفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم)
(که از رجال محترم قزلباش میباشند یکمرببه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما)
(از شما انتظار این نوع بیان را نداشتیم ما صاحب منزل نیستیم اگر مادام العمر جنابمالی)
(در این منزل بمایید زحمتی بماندارید چون مادر این منزل سرا دارهستیم و وجود شما)
(سبب افتخار ما میباشد جناب آقای سید محمد شاه « از اشراف پیشاور » و جناب آقا سید)
(عدیل اختر (از علماء شیعہ پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس)
(دینی را بمنزل ما بدهید) .

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامیکه قبله سلطان)
(الواعظین در پیشاور هستند و این مجلس برقرار است بایستی همین جا باشند) .
داعی - از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان
را دارم .

حافظ - (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند
روز دیگر میمانیم ولی همین طوریکه قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در
این جا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل
فراهم آید .

داعی - اسراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرما شوید چون این منزل وسیع
است باغ و عمارت با وسعت دارد و برای این جمعیت آماده تر است خودتان قرار بر اینجا
گرفارید والا از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر فرمائید با کمال میل حاضر
مخلص میروم .

میرزا یعقوب علی خان - از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر
آقای حافظ تازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که
جماعت قزلباش عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگذاری واردین
خسته کی ندارند .

مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که پیرایه ای می

او بستند . مجلس علم و بحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و
متشکر مینمایند .

حافظ - با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور چون کارهای بسیاری
در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا
مرخص میشوم تا فردا شب انشاء الله .

لیله پنجشنبه ۲۹ رجب ۴۵

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف

جلسه هفتم

چای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از

طرف آقایان افتتاح کلام شد) .

سید عبد الحی - (امام جماعت سنت و جماعت) قبله صاحب چند شب قبل بیاناتی
نمودید که قبله و سرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باسطلاع
بمغله علمی ما را سرگرم نمودید و مطلب از میان رفت .

داعی - بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست
خواهش میکنم یاد آوری فرمائید .

سید - مگر شما چند شب قبل نفرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد
نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده .

داعی - صحیح است این گفتار عقیده داعی بوده و هست .

سید - پس چرا اشکال ما را بلا جواب گذاردید .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش
بودید نسبت طفره و مغله کاری بدعا گو بدهید طفره و مغله ای در کار نبوده بلکه آنچه
صحبت شده بمقتضای کلام پیر کلام بوده حرف حرف آورده و اگر خوب دقت
کنید خواهید تصدیق نمود که دعا گو حرف خارجی بیان نیاردم بلکه آقایان

سؤالنی نمودند و داعی مجبور بجواب بودم الحال هرسوالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم بعون الله تعالی .

سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دونفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هر دو یکی باشند .

داعی - موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت مجال و تمتع و بدیهی البطلان است و استحالة آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز و مبالغه در کلام .

زیرا دونفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت واردتغالباً دعوی اتحاد مینمایند .

و در کلمات بزرگان از ادبایه و شعراء عرب و عجم این نوع از مبالغه بسیار است حتی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در ذیوان منسوب بمولانا امیرالمؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام است که میفرماید .

هموم رجال فی امور کثیرة و همی فی الدنیا صدیق مساعد
یکون کروح بین جسمین قسمت فجمهما جسمان و الروح واحد (۱)

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصدش کنند التماس میکرد مرا فصد نکنید که میترسم بیشتر بلیلی من برسد که لیلی در عروق و اعصاب من جای گرفته فلذا ادبایه همین معنی را بنظم آورده اند .

گفت مجنون من نمی ترسم ز نیش صبر من از کوه سنگین است بیش
لیک از لیلی وجود من پر است این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عظمی که آن دل روشنی است در میان لیلی و من فرق نیست

(۱) همت عالی مردان عالم در امور مختلفه بسیاری است و تنها همت من دوست مساعدی است که آن دوست مانند روحی باشد در دو بدن که در آینه حقیقت از ما دو جسم و یک روح متمسک گردد .

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه من پری الروحین عاشاقی البدن (۱)
و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغه از این قبیل تعبیرات
مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان و ادیب لیب سروده .

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حللنا بدنا
فاذا ابصر قنی ابصرته و اذا ابصرته کان انا (۲)

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیم اینک اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم

امیر المؤمنین علیه السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم و الله علیه دارد توجه شما با اتحاد حقیقی
نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحاد شود قطعاً
عاطل و باطل و از درجه اعتبار ساقط است .

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت و مراد از آن تساوی روح و کمالات
است نه جسم و مسلماً علی امیر المؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل و کمالات و صفات با رسول
اکرم و الله علیه مساوی بوده است الا ما خرج بالنص والدلیل .

حافظ - پس روی این قاعده بایستی تجد و علی هر دو پیغمبر باشند و این گفتاوشما
میرساند که علی هم شریک در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساوی بر هر
دو بوده است .

داعی - الحق مغلظه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه
احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را
بمجادله بگیری که مطالب گفته تکرار گردد .

(۱) روح او روح من است و روح من روح او میباشد . که دیده است دو روح در یک بدن
زندگانی کند . یعنی فی الطبیقة یک روح است و در دو بدن قرار گرفته .
(۲) غلامه معنی آنکه من و مشوق هادای دو روح هستیم که در هر دو بدن ماحول نموده اند
فلذا اگر مرا بینی اودا دیده ای و اگر اودا بینی حیناً من هستم .

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متّحدند الا ما خرج بالنص والدلیل مگر آنچه‌ی که بنص و دلیل خارج گردیده و آن همان مقام نبوت خاصّه و شرائط آن است . که جمله نزول وحی و احکام است .

مگر بیانات لیبالی ماضیه فراموش شده و اگر فراموش فرمودید بچرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما در شبهای گذشته با ثبات رساندیم ضمن حدیث منزله که امیر المؤمنین علیه السلام واجد مقام نبوت بوده و لکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فلذا نزول وحی بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هرون در زمان موسی داشته نبوده است .

حافظ - وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده بتساوی در نبوت و شرائط نبوت است .

داعی - در ظاهر ممکن است اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیبالی ماضیه ثابت نمودیم که حکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعضی از آن مراتب بر بعضی دیگر مقام برتری دارند چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرماید : **تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض (۱)** .

و اکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبه نبوت خاصّه تجذیه است بهمین جهت در آیه ۴۰ سوره احزاب (احزاب) میفرماید : **ما كان محمد اباحد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين (۲)**

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات در حکم مساوات وارد است و برای ثبوت این معنی دلائل و براین بسی بسیار و بیشه اراست .

سید - آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید .

(۱) فرستادگان و انبیاء را بآدمی و فضیلت دادیم بعضی آنها را بر بعضی دیگر .

(۲) بعد پدر هیچکس از مردان شما نیست لکن او رسول خدا و خاتم پیغمبران است .

داعی - بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است **استشهاد بآیه مباهله** که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحاً میفرماید **فمن حاجك فيه من بعد ما جاتك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نجهل فتجعل لعنة الله على الكاذبين (۱)** .

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المنثور و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و جار الله زمخشری در کشاف و مسلم بن حجاج در صحیح و ابوالحسن قتیبه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمه و شیخ الاسلام حمونی در فرائد و ابوالمؤید خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایح الموده و بسط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و محمد بن یوسف گنجدی شافعی در کفایة الطالب و ابن حجر مکی در صواعق محرقة و غیر هم بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یا ۲۵ ذی حجة الحرام بوده .

پس از اینکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نصاری نجران را دعوت میبایسته پیغمبر باسلام نمود علماء بزرگ آنها از قبیل سید و عاقب و جاثلیق و علقمه و دیگران که زیاده از هفتاد نفر بودند آمدند بمدینه

با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتة آنحضرت که بسیار مفصل است مجاب شدند

(۱) پس هرکس با تو در مقام مجادله برآید در باره عیبی بعد از آنکه بوسی خدا باحوال او آگاهی یافتی بگو بیایید ما و شما با فرزندان و زنان خود و نزدیکی که از محبت بزرگوارى بمنزلة نفس ما باشند باهم بمباهله برخیزیم (یعنی در حق یکدیگر تفرین کرده و در دعا و التماس بدرگاه خدا اصرار و دریم) تادروغ کو و کافران در بلن و عذاب خدا گرفتار سازیم **آ ۴۴ سوره ۳ (آل عمران)**

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که در دست آنها بود بر اثبات حقانیت خود و اینکه حضرت عیسی خیر آمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (درمگه) ظاهر و مابین غیر واحد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید با اندازه ای قوی بود که جوانی نداشتند جز آنکه تسلیم کردند.

ولی حب جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم کردند. چون از اسلام و تسلیم سر بیچیدند رسول اکرم ﷺ حسب الامر پروردگار با آنها پیش نهاد مباحله نمود تا صادق از کذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری
برای مباحله
فردا که روز و عده گاه بود تمام جمعیت نصاری با اتفاق زیاد از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازه مدینه دامنه کوه یکطرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم ﷺ لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه باز شد و خاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتیکه جوانی در طرف راست و زن محجوبه مجلله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آنحضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با تهنه بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسر عمش علی بن ابیطالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو پس بچه نوه و دخترزادگان او حسن و حسین اند.

اسقف بعلمای نصرانی گفت به بینید تهنه چگونه مطمئن است که خویشان نزدیک و فرزندان و خاصان و عزیزترین عزیزان خود را بمباحله آورده و در معرض بلا قرار داده والله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بویی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباحله احتراز نمودی و یا لااقل عزیزان خود را از این حادثه برکنار گذاری ابدأ مصلحت نیست که با او مباحله کنیم اگر چه خوف از قیصر روم نبود

بوی ایمان میآوردیم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیام فرستاد که **اِنَّا لَنَبَاهِلُكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ** ما با تو مباحله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه بخط امیرالمؤمنین نوشته شد بر دو هزار حله از حله های اورافی که قیمت هر حله چهل در هم باشد و هزار مقال طلا که نصف آنرا که هزار حله و پانصد مقال طلا بود در محرم - و نصف دیگر را در رجب بدهند و بامضاء طرفین رسید آنگاه بوطن خود برگشتند در بین راه عاقب که یکی از علماء آنها بود بیارن خود گفت والله من و شما میدانیم که این عهد همان بیغمیر موعود است و آنچه میگوید از قبل خداست بخدا قسم که هیچکس با هیچ بیغمیری مباحله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچک آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباحله میکردیم همگی هلاک میشدیم و بر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگر از خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.

حافظ - آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد. داعی - استشهاد ما در این آیه با جمله **اللسنا** میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهر و هویدا میباشد.

اول اثبات حقانیت رسول اکرم ﷺ است که اگر ذی حق نبود جرأت مباحله نمی نمود و علماء بزرگ مسیحی از میدان مباحله فرار نمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله ﷺ میباشد (چنانچه در شب اول اشاره نمودم).

ثالثاً باین آیه شریفه ثابت میگردد که امیرالمؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیزترین مردم بوده اند نزد

آنحضرت چنانچه جمیع علماء متعصب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند .

و مخصوصاً جارا لله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحه مفصله ذکر حقایق از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر صلی الله علیه و آله در زیر عبا جمع شدند نمیباشد .

رابعاً آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جمیع اصحاب پیغمبر بالاتر و افضل از همه بوده بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه شریفه خوانده است بدیهی است مراد از افسنا نفس شخص حضرت محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است .

و چون با اتفاق موثقین مفسرین و محدثین فریقین (شیعه و سنی) غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام احدی با آنحضرت در مباحله حاضر نبوده اند پس با جمله ابانانا و ابناکم حسین علیه السلام و با نساءنا و نساءکم حضرت زهرا سلام الله علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به افسنا تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نبوده پس از همین جمله افسنا است که اتحاد نفسانی بین محمد و علی علیه السلام ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجاز است .

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصه آنحضرت و نزول وحی است که علی علیه السلام را بپیغمبر معظم در این خصیصه شریک نمیدانیم .

ولی بحکم آیه شریفه در سایر کمالات شریک میباشند و قطعاً فیض از میده فیض علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام رسیده و این خوددلیل اتحاد نفسانی است که مدعای ما میباشد .

حافظ - از کجادعوت نفس مجازاً مراد نباشد و مجازی از مجاز دیگر اولی نمیشد . داعی - تمنا میکنم مناقشه نکنید و وقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید انصافاً بگذارید و بگذرید و قطعاً از مثل شما عالم جلیل با انصافی انتظار مناقشه در کلام و مجادله را ندارم .

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تر است از مجاز دیگر و در السنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً مینمایند چنانچه قبلاً عرض کردم مکرر شده است که افرادی بیکدیگر گفته اند تو بمنزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث در باره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار رسیده که هر يك دلیلی است علیحده بر اثبات مقصود .

از جمله امام احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی قیبه شافعی **شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی** در مناقب و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود **علی منی**

والله من احبه فقد احبني و من احبني فقد احب الله (۱) .

و نیز این ماجه در رس ۹۶ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه - و امام احمد بن حنبل در رس ۱۶۴ جلد چهارم مسند و مصدین یوسف کنجی شافعی در باب ۶۷ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سناک و معجم کبیر طبرانی - و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص و

(۱) علی از من است و من از علی هستم هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته .

سليمان بلخي حنفي در باب ۷ ینابيع الموده از مشکوة حسكى از جيش بن جنادة السلولى روايت نموده اند که در سفر حجة الوداع در عرفات رسول اکرم ﷺ فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَلَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا نَا اَوْ عَلِيٌّ (۱)** .

و سليمان بلخي حنفي در باب ۷ ینابيع الموده از زوائد مسند عبدالله بن احمد بن حنبل مسنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بآم سلمه (أم المؤمنین) رضی الله عنها فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ لِحَمِّهِ مِنْ لِحَمِّي وَ دَمِهِ مِنْ دَمِي وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هِرُونَ مِنْ مَوْسَى يَا أُمَّ سَلْمَةَ اسْمِعِي وَ اشْهَدِي هَذَا عَلِيُّ سَيِّدَ الْمُسْلِمِينَ (۲)** .

حمیدی در جمع بین الصحیحین و این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **عَلِيٌّ مِنِّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ الرَّاسِ مِنَ الْبَدَنِ مِنْ اطَاعَةِ فَقَدْ اطَاعَنِي وَ مِنْ اطَاعَنِي فَقَدْ اطَاعَ الْاَلَهَ (۳)** .

محمد بن حریر طبری در تفسیر و میرسد علی همدانی قبه شافعی در مودت هشتم از موده القری از رسول اکرم ﷺ نقل مینماید که فرمود **اِنَّ الْاَلَهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اَبَدَ هَذَا الْمَدِينِ بَعْلِي وَاَنَّهُ مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ وَ فِيهِ انْزَلَ الْخَمْنُ كَانِ عَلِيٌّ يَبْتَنُ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ (۴)** .

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابيع الموده را اختصاراً باین موضوع داده

(۱) علی ازمن است و من از علی هستم و ازمن کنی اداء نمیکند (یعنی وظیفه مرا انجام ندهد) که تبلیغ بخلق است) مگر خودم یا علی .

(۲) علی ازمن است و من از علی هستم گوشت و خون او ازمن است و او ازمنه بمنزله هرون است از موسی ایام سلمه بشنو و شهادت بده که این علی سید و آقای مسلمین است .

(۳) من از من است و من از علی هستم و منی از من بمنزله سر است از بدن کبک که اطاعت کند او در اطاعت نبوده و کبک موا اطاعت کند عباداً اطاعت نبوده .

(۴) بدوستیکه خداوند تبارک و تعالی تأیید نموده است این دین را بعلی (علیه السلام) زیرا که او ازمن است و من از او هستم و در او نازل گردیدیم آیه شریفه (۲۰ سوره هود) که خلاصه منی آنکه پیغمبر از جانب خدا دلیلی روشن مانند قرآن دارد یا گواهی صادق (مانند علی علیه السلام) که بنام شتون وجودی گواهی رسالت است .

باین عنوان که **الباب السابع فی بیان ان علیاً کرم الله وجهه کنفس رسول الله صلی الله علیه وسلم و حدیث علی منی و انا منه (۱)** .

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا ﷺ نقل مینماید که فرمود علی بمنزله نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود در علی خصلی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل و شرف او و آن خصال عبارت است از فرموده های آنحضرت در باره علی از قبیل من گنت مولاه **فعلی مولاه - و قوله علی منی کهرت من موسی - و قوله علی منی و انا منه و قوله علی منی کنفسی طاعته طاعنی و معصيته معصیتی . و قوله حرب علی حرب الله و سلم علی سلم الله . و قوله ولی علی ولی الله و عدو علی عدو الله . و قوله علی حجة الله علی عباده و قوله حب علی ایمان و بغضه كفر ؛ و قوله حزب علی حزب الله و حزب اعدائه حزب الشيطان و قوله علی مع الحق و الحق معه لا یفترقان - و قوله علی قسیم الجنة و النار . و قوله من فارق علیاً فقد فارقتی و من فارقتی فقد فارقتی و قوله شیعة علی هم الخالون يوم القيمة (۲)** .

و در آخر باب خبر دیگری از مناقب نقل مینماید که مفصل است در خانمه آن میفرماید

(۱) باب هفتم دو بیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا میباشد و حدیث علی از من است و من از علی هستم .

(۲) هر کس را من مولای او هستم پس علی مولای (دوای) بتصرف در امر او) میباشد علی ازمن مثل هرون است از موسی - علی ازمن است و من از علی هستم .

علی ازمن مثل نفس من است اطاعت او اطاعت من است و معصیت او معصیت من است جنگه با علی جنگ با خداست صلح و آشتی با علی صلح و آشتی با خدا است دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست - علی حجة خداست بر بندگان او - دوستی علی ایمان است و دشمنی او کفر است گروه و جمعیت علی گروه و جمعیت خدا است و گروه دشمنان علی گروه شیطان است - علی با حق است و حق با اوست و از هم جدا نمیشوند - علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است - کبککه از علی جدا شد ازمن شده و کبککه ازمن جدا شد از خدا جدا شده - شیعیان علی و ستکاورانند روز قیامت .

اقسم بالله الذي بعثني بالنبوة وجعلني خير البرية أنك لحجة الله على خلقه و أمينة على سره و خليفة الله على عباده (۱).

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبره علماء شما بسیار رسیده که از نظر تان گذشته یا بعد ها مطالعه خواهید فرمود و تصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینه این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی بر شدت ارتباط و اتحاد علی علیه السلام بحسب کمالات نسبی و حسی و خارجی علماً و عملاً دارد.

و شما چون اهل علم و دانش هستید و انشاء الله از عناد و لجاج دور میباشید باید تصدیق نمائید که این آیه شریفه خود دلیل قاطعی است بر اثبات مرام و مقصود ما از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود.

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی علیه السلام در جمیع کمالات با استثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء صلوات الله علیهم بحکم آیه انفسنا شریک بوده آنگاه میدانیم که از جمله کمالات و مقامات و خصائص آنحضرت افضل بودن بر جمیع صحابه و امت میباشد نه همان افضل بر صحابه و امت بوده است بلکه بهمین دلیل آیه شریفه و هم بحکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم صلوات الله علیهم افضل بر تمام انبیا و امت بوده است.

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها میباشد

از علماء را مطالعه نمائید می بینید که از رسول اکرم صلوات الله علیهم حدیثی نقل مینمایند که آنحضرت فرموده علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل (۳).

- (۱) قسم یا تعدایکه مرا بنبوت مبعوث گردانیده و بهترین خاتم قراد داده بنوستیکه تو (یا علی) حجة ندائی بر خلق او و امین او بر سر او و خلیفه خدا بر بندگان او میباشد.
- (۲) علماء امت من مثل و مانند انبیاء بنی اسرائیل اند.

و در خبر دیگر فرموده علماء امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل (۱).

آنگاه انصافاً تصدیق خواهید نمود جائیکه علماء این امت بواسطه آنکه علمشان از سر چشمه علم محمدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتماً علی بن ابیطالب علیه السلام که منصوص است بگفتار رسول اکرم صلوات الله علیهم بنا بر آنچه اکابر علماء خود تان نقل نموده اند که فرمود انا مدينة العلم و علی بابها - و انا دار الحکمة و علی - بانها (۲) افضل از انبیاء میباشد و هرگز در آن شک و تردید نینمائید و از خود علی علیه السلام وقتی سؤال این معنی را نمودند بیامی از جهات افضلیت اشاره فرمود.

در روز بیستم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجرت که آثار مرگ بر آنحضرت ظاهر شد در اثر ضربت شمشیر زهر آبداده ای که اشقی الاولین و الاخرین -

سؤالات صعصعه از علی (ع) در علة افضل بودن از انبیاء و جواب آن

(نظر چخبریکه رسول اکرم صلوات الله علیهم داده بودند) عبدالرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سر مبارکش وارد آورده بود فرمود بفرزندش امام حسن علیه السلام شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهید بیایند مرا ببینند وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بحال آنحضرت گریه مینمودند حضرت با کمال ضعف فرمودند سلوئی قبل ان تفقدونی ولكن خففوا مسالکم (۳) اصحاب هر یک سؤالی مینمودند و جوابهایی میشنیدند.

از جمله سؤالیکننده گان صعصعه بن صوحان بود که از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از رواة بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه کبار از علمای خود تان حتی صاحبان صحاح و روایتهای او را از علی علیه السلام و ابن عباس نقل نموده اند. و در نقل و ترجمه حالات او علمای بزرگ خود تان از قبیل ابن عبدالبر و راستیغاب

- (۱) علماء امت من افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل اند.
- (۲) من شهرتتان علم و خانه حکمت و علی دروازه آن میباشد.
- (۳) سؤال کنید از من هر چه میخواهید قبل از آنکه مرا نبایید و لکن سؤالیهای خود را سبک و مختصر کنید.

و این سمد در طبقات و این قتیبه در معارف و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم و فاضل و صادق و متدین و از اصحاب خاص علی علیه السلام بوده معصمه عرض کرد اخیر فی انت افضل ام آدم مرا خبر دهید شما افضل هستید یا آدم حضرت فرمودند تزیة المره لنفسه قبیح - قبیح است که مرد خود را تعریف و تزییه بنماید و لکن از یاب و اما بنعمة ربك فحدث (۱) میگویم انا افضل من آدم من از آدم افضل هستم عرض کرد و لم ذلك یا امیر المؤمنین بچه دلیل افضل از آدم هستی حضرت بیانانی فرمود که خلاصه این اینست که برای آدم همه قسم و وسایل رحمت و راحت و نعمت در بهشت فراهم بود فقط از يك شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد و از آن شجره منتهیه خورد و از بهشت و جوار رحمت حق خارج شد.

ولی خداوند مرا از خوردن گندم منع نمود من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم.

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهده و روح و تقوی است هر کس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر و منتهای زهد اینست که از حلال غیر منهی اجتناب نماید.

عرض کرد انت افضل ام نوح قال انا افضل من نوح شما افضل هستید یا نوح فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل هستید از نوح فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بملأه اذیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا در باره آنها نفرین کرد رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً (۲)

اما من بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با آنهمه صفات و اذشاهی بسیار فراوانی که از این امت دینم ابتدا در باره آنها نفرین نکردم و کاملاً صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف بشقیه فرمود صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (۳) کنایه از

(۱) نصیتهای خداوند بفرود اقل کن.

(۲) فرود گارا مگدار بروی زمین از کافرین دیاری را.

(۳) صبر نمودم در حالتیکه در چشم من خاشاک و در گلوئی من استخوان بود.

آنکه اقرب خلق بسوی حق کیست که صبرش بر بلا بیشتر باشد.

عرض کرد انت افضل ام ابراهیم قال انا افضل من ابراهیم شما افضل هستید یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرض کرد لم ذلك چرا شما افضل از ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد رب اونی کیف تحی الموتی قال اولم قوم قال بلی و لکن لیطمئن قلبی (۱) ولی ایمان من بجائی رسیده که گفتم لو کشف الفطاء ما ازددت یقیناً (۲) کنایه از آنکه علو درجه شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق یقین شود.

عرض کرد انت افضل ام موسی قال انا افضل من موسی - شما افضل هستید یا موسی فرمود من افضل هستم عرض کرد بچه دلیل شما افضل از موسی هستید فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر برود عرض کرد رب انی قتلت منهم نفساً فاخاف ان يقتلون و اخی هرون هو افصح منی لساناً فارسله معی رداً یصدقنی انی اخاف ان یكذبون (۳) اما من وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکه معظمه بالای بام کعبه آیات اول سوره براءت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلك ابدأ خوف تکرم اطاعت امر نموده تنها رقتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سوره براءت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم.

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل ب خداست هر کس توکلش بیشتر است

(۱) آیه ۲۶۲ سوره ۲ (بقره) فرود گارا بین شما که چگونه مردگن را زنده خواهی آدام گیرد.

(۲) اگر بردها بالا رود و کشف حجب گردد یقین من زیاد نخواهد شد.

(۳) آیه ۳۳ سوره ۲۸ (قصص) موسی عرض کرد ای خدا من از آنها (فرعونیان) بکفر

را کشته ام و میترسم که بگویند که بگویند که مرا بقتل رسانند با این حال اگر از وسالت ناگذیرم) برادرم هرون که ناحقه اش از من نسیح تراست با من یاد و شریک در کار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند میترسم آنها تکذیب رسالتم کنند.

فضیلت او بیشتر است موسی آنکه واعتماد بر او درش نمود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام توکل کامل بخدا واعتماد بکرم ولطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلك عرض کرد شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرض کرد برای چه شما افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او بقدرت خدا حامله شد همینکه موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که اخرجی عن البیت فان هذه بیت العباد لا بیت الولاة از خانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه ومحل ولادت وزائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدنیا آمد.

اما من - وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتیکه وسط مسجد الحرام بود بمسئجار کعبه متمسک گردیده و عرض کرد الهی بحق اینخانه و بحق آنکسیکه این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را باندام غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که یا فاطمه ادخلی البیت فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طاهریت مولد است هر که روح و نفس و جسد او پاکیزه است او افضل است.

(از این امر پروردگار فاطمه در دخول کعبه معظمه و لهی از مریم از وضع حمل در بیت المقدس بانوجه بهر افضلیت منکه معظمه بر بیت المقدس شرافت فاطمه بمریم و شرافت علی علیه السلام بر عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام معلوم میشود.)

علی مراتب جمیع انبیاء بوده است (موقع نماز شد آقایان برای نماز برخواستند) (بعه از فریضه و استراحت و صرف جای داعی)

(افتتاح کلام نموده عرض کردم) علاوه بر آنچه عرض شد در کتب معتبره و موثق علمای خودتان است که علی علیه السلام را مراتب جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۴۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابوبکر قتیبه شافعی احمد بن الحسین بیهقی در مناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباحله در تفسیر کبیر و محی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مبحث ۳۶ کتاب یواقیت و جواهر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۴۰ بنا بیع الموده از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقف و الطریقه المحمدیه و نورالدین مالکی در ص ۱۲۶ فصول المهمه از بیهقی و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواله (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلته (فی حلمه) والی موسی فی هیئته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب (ع) (۱).

و میرسید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از موده القریب این حدیث شریف را با زیادیهائی نقل مینماید و در آخر آن آورده از جابر که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: فان فیہ تسعین خصلة من خصال الانبیاء جمعها الله فیہ ولم یجمعها فی احد غیره (۲).

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

وشیخ قتیبه محدث شام صدر الحفاظ محمد بن یوسف کنجی شافعی پس از نقل حدیث خود بیعتوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم

در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم وصف هر چیزی را هم چنانکه در سوره بقره فرماید و علم آدم الاسماء کلها (۳) و هم چنین نیست چیزی و نه

(۱) هر کس میخواند نظر کنه آدم را در علمش (یعنی الاکبیت و کیفیت علم آدم بهره مند گردد) بعلوم علی توجه کند و هر کس که میخواند حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) یا حکم و حکمت او را به بیند و نعت و علم ابراهیم و هیبت موسی و عبادت عیسی را به بیند پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام.

(۲) پس بدینسانکه در علی علیه السلام نمودن صفت انبیاء میباشد که خداوند در او جمع کرده که در غیر او.

(۳) آیه ۲۹ سوره بقره (بقره) خدای عالم همه اسماء را بآدم تعلیم داد.

حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی میباشد علم آن و فهم درک و استنباط معنای آن - بواسطه هدین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمد که خداوند در آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود **اَنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً (۱)** . پس هر انسان با نذوقی از این تشبیه آنحضرت علی را بعلم آدم - میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و برتری و مسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** هم افضل و برتر از همه خلایق و واجد مقام خلافت بعد از خاتم الانبیاء **عَلَيْهِ السَّلَامُ** میباشد .

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن گانه میخواهد برساند که علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** بر کفار شدید و بر مؤمنین رؤف بوده هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده **وَالَّذِينَ مَعَهُ اشَدَّاءٌ عَلَي الْكٰفِرِيْنَ وَرَحْمٰءٌ يِّنٰهُمُ** (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نازل گردیده چنانچه قبلا عرض نمودم) .

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد **وَقَالَ نُوْحٌ رَبِّ لَآ اَذْرُكَ عَلَي الْاَرْضِ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ دِيَارًا (۲)** .

و تشبیه نمودن علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام را باین صفت وصف نموده که **اِنَّ اِبْرٰهِيْمَ لَآوٰهٍ حَلِيْمٍ (۳)** . این تشبیهات میرساند که علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** متخلق باخلاق انبیاء و متصف بصفات اصغیاء بوده است .

پس آقایان محترم اگر قدری منصفانه دقیق شوید می بینید از مضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه و سنی) میباشد مستفاد میشود که امیرالمؤمنین **عَلَيْهِ السَّلَامُ** جامع جمیع صفات عالیة ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که از حیث جامعیت افضل سلسله جلیله نبوت باشد .

(۱) آیه ۲۸ سوره ۲ (بقره) من در زمین خلیفه خواهم گماشت .
(۲) آیه ۲۷ سوره ۷۱ (نوح) عرض کرد برورد کارا مکن در زمین از کافران دیارها .
(۳) آیه ۱۱۵ سوره ۹ (توبه) بدستیکه ابراهیم هر آینه برود بد بود .

و این حدیث خود دلیل دیگری است بر افضلیت علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** بر انبیاء عظام (باستثناء خاتم الانبیاء **عَلَيْهِ السَّلَامُ**) زیرا وقتی با هر يك از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصه **بِأَنِّ نَبِيٍّ** مساوی باشد و بضایل و خصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم میآید که افضل از همه انبیاء باشد .

چنانچه خود محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل بعد از نقل حدیث تصریح باین معنی نموده و توضیحاً گوید رسول اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** ثابت نموده است برای علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** باین حدیث علمی شبیه علم آدم و تقوائی شبیه تقوای نوح و حلمی شبیه حلم ابراهیم و هبتی شبیه هبت موسی و عبادتی شبیه عبادت عیسی تا آنجا که گوید **وَلَعَلَّوْا هَذِهِ الصِّفَاتِ الَّتِي اَوْجَّ الْعَلِيُّ حَيْثُ شَبَّهَ بِهٖؤُلَآءِ الْاَنْبِيَاءِ الْمُرْسَلِيْنَ مِنْ الصِّفَاتِ الْمَذْكُوْرَةِ (۱)** . آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین و غیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب **عَلَيْهِ السَّلَامُ** درحالتیکه این معنی مورد قبول و اعتراف رجال بزرگ از علمای خودتان میباشد .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیع الموده از مناقب خو از زمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم از احمد بن حنبل (امام حنبله اهل سنت که میگفت ماجاء لاحد من الصحابة من الفضائل مثل مالعلی بن ابیطالب (۲) .

و محمد بن یوسف گنجدی شافعی در باب ۲ کفایت الطالب مستنداً از محمد بن منصور طوسی باین طریق از امام احمد نقل نموده که گفت **ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله ماجاء لعلی بن ابیطالب (۳)** .

(۱) بلند میکنند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را بشتها درجه رخت و علو شان زیرا که بیغیر تشبیه کرده است آن حضرت را بانبیاء مرسلین از حیث صفات .
(۲) نیامده است از برای احدی از صحابه از فضائل مثل آنچه برای علی بن ابیطالب علیه السلام آمده است .
(۳) نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آنچه برای علی بن ابیطالب آمده است .

قول بافضلیت امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص با امام احمد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی را نموده اند چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **الله علیه السلام کان اولی بالامر و احق لاعلی وجه النص بل علی وجه الافضلیة فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافة من جمیع المسلمین (۱)**.

شماره بقات ذوالجلال پیروزگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی انصافی نیست که فقط روی عزت و تقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر و تأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده اند مقدم دارند بچنین شخصیت بزرگی بدون دلیل و برهان آیا عقلاء و فضلاء بمقدار فکر و فهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول بتمام معنی را برمسند خلافت برقرار نمایند - و لااقل در سقیفه آن بزرگوار را برای شور در امر بزرگی مانند خلافت خیر نمایند. تا بکلی متروک گردد!!

حافظ - مایه انصافیم یا جناب عالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران را مقدم دانسته و خلافت را برده اند واقعا شما همه مارا بی فکر و نادان و تقلد بی پروا فرض کرده اید کدام دلیل بالاتر از دلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً بر خلافت ابی بکر حکم نموده و تسلیم شدند حتی مولانا علی کرم الله وجهه بدیهی است اجماع امت حجت است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

مخالفین گویند

تمسك باجماع حق است ؟

لا تجتمع امتی علی الخطاء - لا تجتمع امتی

علی الضلالة (۲) پس ما کور کورانه دنبال اسلاف و گذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد از وفات پیغمبر اجماعاً صحه بر خلافت ابی بکر گذاردند و ما

(۱) علی علیه السلام اولی و احق بامر ولایت بود از جهت افضلیت نه از جهت نس زیرا که او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احق بتمام خلافت از تمام مسلمانان.

(۲) امت من اجتماع بر غلطه و ضلالت و گمراهی بینناینده.

در مقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمه عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم.

داعی - اصلاً بفرمائید دلیل بر حقانیت خلافت بعد از رسول اکرم چیست -

یعنی خلافت بچه دلیل ثابت میگردد -

حافظ - بدیهی است بزرگترین دلیل بر اثبات وجود خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

اجماع تمام امت میباشد.

علاوه بر دلیل اجماع که زانوی هر عاقل و دانائی را بزمین تسلیم فرود میآورد کبر سن و شیوخیت است که حق تقدم را به ابی بکر و عمر داده و علی کرم الله وجهه باتمام فضل و کمال و نزدیکی بر رسول الله صلی الله علیه و آله که مورد قبول تمام امت است بواسطه صغر سن و جوانی عقب ماند و انصافاً حق نبود جوان نورسی تقدم بر کبار از صحابه پیدا نماید - و ما این عقب افتادگی را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه تعص میدانیم چون که افضلیت آنجناب عند العموم ثابت است.

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی الله عنه نقل نموده که فرمود: **لا یجتمع**

النبوۃ و الملك فی اهل بیت واحد (۱) علی کرم الله وجهه را از مقام خلافت ساقط

نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد.

داعی - خیلی اسباب تحیر و تعجب است وقتی این قبیل دلائل از مثل شمار مردمان

دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته اند که

چشم بسته بدون تفکر حق را پشت سر انداخته و تقوه بدلائلی میکنند که **یضحک**

به الکلی میباشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل

یوج و تشبیهت بحشیش است.

ولی تأسف در اینجا است که آقایان حاضر نمیشوید ساعتی لباس تعصب و

تسنن را از خود دور و در دلائل علماء بزرگ شیعیه مقابل دلائل بی پر ویا منصفانه تمسق

و تدقق نمائید.

(۱) نبوت و سلطنت در یک خانواده جمع نموده شد.

نه عوام شما بی خبر از دلائل اند بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمودم آنها را بی خبر از دلائل امامیه و غرق در تعصب دیدم این نیست مگر از جهت آنکه کتابهای معتبر اکابر متکلمین و محدثین از علماء شیعه در کتابخانه‌های شما برای مطالعه دریده نمیشود بلکه یکدیگر را منع میکنند از مطالعه آن کتب بعنوان کتب ضلال است.

من خودم در بصره و بغداد و شام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنتی خانه در بازار کتاب فروشها نام هر یک از کتب معتبره علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه کتب عالی‌های را که علماء اهل تسنن در اثبات مقام ولایت و تعریف عزت و اهل بیت پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمیگذارند - و اگر هم گاهی تصادفاً بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون بانظر کینه و عداوت مطالعه مینمائید قسمی غضبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بدست آید - ولی برعکس از طرف ما جامعه شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره و تفسیری که بقلم علمای شما صادر گردیده و همچنین کتب ادبی و علم الحدیث از آنها در بازار شیعیان برای فروش آماده و در منازل و کتابخانه‌های عمومی و شخصی مورد مطالعه و اخذ نتیجه می باشد.

اینک داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان روشن فکر که تصور نمایند واقماً دلائل شما متقن و غیر قابل رد است باقتضای وقت مجلس مختصراً جواب عرض نمایم.

اولاً فرمودید اجماع امت حجة و دلیل محکم است
دلائل برود اجماع باستناد حدیثی که شاهد آوردید.

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افاده عموم میکند پس معنای حدیث (برفرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع برخطا و کمراهی نمیکند.

یعنی هر گاه کافه امت پیغمبر اتفاق بر امری نمودند آن امر خطا نمیباشد. ما هم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه خواهد بود.

زیرا که خداوند از خواص این امت قرار داده که پیوسته در میان آنها طایفه‌ای باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجة و نمایندۀ خدا حتماً در میان آنها می باشد - و قطعاً در موقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجة خدا در میان آنها خواهند بود و مانع خواهند شد که امت راه خطا و ضلالت بیمایند. اگر قدری دقیق شوید و خوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (برفرض صحت) ابداً دلالت ندارد بر ثبوت آنکه رسول اکرم ﷺ حق تعیین خلافت را (از خود ساقط) و بامت واگذار نموده باشد.

و اگر قول و عقیده جنابعالی صحیح باشد که آنحضرت صاحب دین کامل و اکمل باین بیان لا تجتمع امتی علی الخطاء و باعلی الضلالة حق تعیین خلافت را از خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (و حال آنکه همچو دلالتی ابداً ندارد) قطعاً این حق عموم امت است - یعنی مسلمین عموماً چون در امر خلافت ذی فقه اند لذا در رأی خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم ﷺ بایستی جمیع امت جمع گردند و شور نمایند یک فرد کاملی را برای اجماع عموم امت بخلافت برقرار نمایند.

اینک از شما سؤال مینمایم که آیا در آن چند روزه وفات رسول الله ﷺ درس پوشیده کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ای بکر برخواست چنین اجماعیکه تمام مسلمین متفقاً رأی داده باشند واقع شده یاخیر.

حافظ - بیان غریبی فرمودید در مدت دو سال واندی که ای بکر رضی الله عنه بمسند خلافت برقرار گردید عموم مسلمین در تحت تبعیت و انقیاد فرمان برداری از ایشان نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل بر حقانیت است.

داعی - واقفاً در جواب مغلظه فرمودید سؤال مخلص راجع بتمام دوره خلافت ایی بکر نبود بلکه عرض کردم در سقیفه (۱) بنی ساعده در وقت رأی دادن بخلایف ایی بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یا فقط چند نفری که تشکیل دسته کوچکی را میدادند در آن سر پوشیده کوچک رأی دادند و بیعت کردند.

حافظ - بدیهی است آن عده قلیل کبار از صحابه بودند ولی بمرور اجماع واقع شد.

داعی - بسیار ممنون شدم که مطلب را بیچ ندادید و حقیقت را بیان نمودید شمارا بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی و احق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت باز نماید این حق بزرگرا از کردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها بادیگری بیعت نماید چند نفر دیگری از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیله اوس روی عداوتی که با قبیله خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبدا آنها جلو یفتند و سعد بن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بمرور از ترس و باطمع تسلیم کردند و حکومتی برقرار کرد که امشب جناب عالی نام آن چند نفر را اجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق در بلاد مکه و یمن و جدّه و طائف و حبشه و سایر مدائن و قراء از امت مرحومه نبودند حق نظر و رأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه ای در کار بود و سیاست بازی و قرار دادهای قبلی منظور نبود و این دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را در امر باعظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی در راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقبه جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی مینمایند و برای عموم ملت احترام میگذازند رأی و نظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

(۱) سقیفه سر پوشیده ای بود از قبیله بنی ساعده انصار که در مواقع مهم محل شور و اجماع آنها بود.

اگر بتاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که بدست چند نفر بر گذار شود نمی بینید بلکه جهان داران متمدن و دانشمندان با فکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دسته کوچکی را در يك سر پوشیده كوچك اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنجسال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروا تعصباً یا فشاری و ایستادگنی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقانیت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دسته كوچك چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شده و مقدرات يك ملت و امت را بدست يك نفر دادند حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرند؟!.

حافظ - چرا بی لطفی میکنید مراد از اجماع اجماع عقلاء و کبار از صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی - اینکه فرمودید مراد از اجماع - اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکم و بیدلیل و منطق است زیرا شما دلیلی جز این حدیث ندارید بفرمائید از کجای این حدیث که محل انکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون میآید شما حدیث را بیخیال خود معنی میکنید - که عقلاء و دانشمندان بانظر عجیب بآن مینگردند -.

و حال آنکه عرض کردم یاه نسبت در امتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت هغه قلیلی از صحابه را ولو آنکه عقلاء و فضلاء باشند.

بر فرض تسلیم بفرموده شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عده ای بودند که در سر پوشیده كوچك سقیفه به یحیوائی ایی بکر و عمر و ابوعبیده کور کن (جرّاح) رأی دادند و بیعت نمودند؟!.

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء و بزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم ﷺ در مدینه آنهم در سر پوشیده كوچك سقیفه جمع بودند و همگی اجماع بر این امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!.

حافظ - چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خیر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عده ای از انصار در آنجا جمع اند با عجله خود را رسانیدند صحبتیائی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عده ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند - ولی جمعی از انصار و قبیله خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت نموده از سقیفه خارج شدند این بود جهت عجله در اینکار .

داعی - پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر و ابوعبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را برگرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی - روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عده ای از قبیله اوس بودند روی سابقه عداوتی که با خزرجیها داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده امیر نگرید بیعت نمودند تا بعد ها بمروور توسعه پیدا نمود . و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسئله اجماع صورت حقیقت پیدا کند .

حافظ - عرض کردم بواسطه آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند - و هر يك میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند - بدیهی است کوچکترین فغلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه میگردد - بهمین جهت ناچار بودند تعجیل در عمل نمایند .

داعی - ما هم غمض عین نموده بگفته شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان امتحان سند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ۴۵۷ جلد دوم تاریخ خود و دیگران نوشته اند مسلمانان در سقیفه برای شور در امر خلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند .

ابی بکر و عمر خود را بمجلس مخاصمه آنها رسانیده و از این اختلاف بنفع خود بهره برداری نمودند و اگر واقعاً برای امر خلافت و شور در این امر بزرگ جمع شده بودند بایستی همه مسلمانان را خیر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند . و چنانچه بفرموده شما فرصت خیر دادن تمام مسلمین نبود و وقت **گفتگوی اسامه با باز بگر ها** میگذشت - ما هم با شما هم صدا شده و میگوئیم

بسکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آیا با اردوی اسامه بن زید هم که نزدیک مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامه بن زید بود که رسول اکرم او را امیر یراهل اردو قرارداد که از جمله آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند - که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با يك نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است بر پا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید .

عمر جهة استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما اسامه متغیر شد گفت پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم چگونه امیری که رسول خدا ﷺ بر شما با مارت و ریاست بر گردیده بیایه در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم عرض شاهد حال بود .

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگذشت آقابان از سقیفه و مسجد تا خانه پیغمبر هم مسافت بسیار بود چرا علی رضی الله عنه را با اتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود و عباس عم اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و

مورد: توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند. ۱۹.

حافظ - گمان می کنم اوضاع بقسمی خطرناک بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی - بی لطفی میفرمائید فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه را که درخانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ - دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.

داعی - بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تادرخانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی رضی الله عنه و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع در آن خانه باخبر نشوند.

حافظ - قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی - باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به ص ۴۵۶ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که مینویسد عمر آمد بدرخانه پیغمبر داخل نشد پیغام داد با بی بکر زود بیا کار لازم دارم ای بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمی پیش آمده وجود تو لازم است.

ای بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بغوریت با آنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابو عبیده (کورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد انگاه شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دسیسه و قرار دازی در کار نبوده عمر تا در خانه پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند و از همگی استمداد نماید؟ آیا ای بکر عقل کل منحصر بفرد در امت پیغمبر بود!! و دیگران از صحابه وعترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه باخبر شوند!! چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا.

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه

نفر (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) برقرار شد؟

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر و یا دسته بیشتر در شهری و لو پای تخت مملکت جمع شدند بر فرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بوجود فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت بر سایر عقلاء و علماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت از آنها بنمایند. ۱۹.

یارأی يك دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند بر سایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار يك ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته ای جایز است. ۱۹.

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی و عملی کنند و بگویند این خلافت و اجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی از قوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنها را رافضی و مشرک و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند و از هیچ نوع تهمت در باره آنها فرو گذار نمایند.

شما میفرمائید پیغمبر امر خلافت را بامت (یا بقول شما بعقلاء امت) واگذار نمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ای بکر و عمر و ابو عبیده (قبرکن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم يك نفر گردیدند برعامة مسلمانان واجب است راه آنها را بیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت و صحابه بودند چرا با همه اصحاب شور نمودند آنها کافر و مردود و مهجور الدّم کردند؟

واقع نشدن اجماع در اطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید ما این اقلیت با اتفاق قریبین و اکثریت و اجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمی منعقد گردد عدد کمی رأی بدهند میگویند اقلیت مجلس چنین رأی داد و اگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریت بود و اگر همگی بالاتفاق در يك جلسه رأی داند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی يك نفر هم مخالف نبود.

شمارا بخدا قسم در سقیفه و بعد در مسجد و بعد در شهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابی بکر رأی دادند اگر حق رأی را مطابق خواسته شما جبراً از تمام امت سلب نمائیم و باشما هم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمورد.

شمارا بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلائی مدینه و کبار از صحابه متفقاً رأی بخلافت ابی بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که در سقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعاً جواب منفی است چنانچه صاحب موافق خود معترف است در خلافت ابی بکر اجماعی واقع نشده حتی در خود مدینه و از اهل حل و عقد زیرا که سعد بن عباده انصاری و اولاد او و خواص از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابیطالب علیه السلام تا شش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند.

واقعاً از روی حقیقت و انصاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می بینیم که در خود مدینه منوره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء و صحابه حاضر در مدینه در تعیین خلافت ابی بکر متحداً رأی داده باشند واقع نگردید.

غالب روایات ثقات و مورخین بزرگ خودتان از قبیل امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم و غیر آنها بمبارات مختلفی رسانیده و نقل نموده اند که اجماع کامل در خود مدینه واقع نگردید.

علاوه بر آنکه تمامی بنی هاشم (که بستگان و عترت و اهل بیت رسول الله و هدیل القرآن بودند و نظر ورآی آنها اھمیت داشت) و بنی امیینه بلکه محوم اصحاب بامتثناء سه نفر در سقیفه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملاً مورد اعتراض قرار دادند.

حتی جمعی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار علاوه بر آنکه عمل بیعت سقیفه را مورد انتقاد قرار دادند عدماهی از رجال و بزرگان آنها بمنجد رفتند و ابی بکر احتیاجاتی نمودند

مانند: سلمان فارسی - ابوذر غفاری - مقداد بن اسود کندی - عمار یاسر - بریده الاسلمی - خالد بن سعید بن العاص اہوی - (از مهاجرین) - ابو الہیثم بن التیہان - خدیجه بن ثابت ذوالشہادتین (که رسول اکرم او را ذوالشہادتین لقب داد) - ابو ایوب انصاری - ابی بن کعب - سهل بن حنیف - عثمان بن حنیف - (از انصار) - و هریک از آنها در میان مسجد حجتهای شافیه و براین کافیه اقامه نمودند که این مجلس مختصر باضیق وقت اجازه مذاکرات آنها را نمیدهد.

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماماً للحجۃ بدین مختصر بیان کفا نمودیم که بدانید دلیل اجماع بکلی باطل و بی اساس است که در خود مدینه هم اجماع واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب و عقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است فهرستی از بعضی اسامی مخالفین خلافت را از کتب معتبره خودتان بعرض میرسانم.

ابن حجر عسقلانی و بلاذری در تاریخ و تہذیب و دوری نمودن کبار صحابه
از بیعت ابی بکر
شاه در روضۃ الصفا و ابن عبدالبر در استیعاب
و دیگران گویند که سعد بن عباده و طایفه خزرج
و طایفه ای از قریش با ابی بکر بیعت نمودند و هیچکس نفر از کبار صحابه نیز با ابی بکر
بیعت نمودند و راضی شدند و آنها شیعه علی بن ابیطالب بودند !!

اسامی آن هیجده نفر از این قرار بود: ۱- سلمان فارسی ۲- ابوذر غفاری ۳- مقداد بن اسود کندی ۴- عمار یاسر ۵- خالد بن سعید بن العاص ۶- بریده الاسلمی ۷- ابی بن کعب ۸- خزیمه بن ثابت ذوالشہادتین ۹- ابو الہیثم بن التیہان ۱۰- سهل بن حنیف ۱۱- عثمان بن حنیف ذوالشہادتین ۱۲- ابو ایوب انصاری ۱۳- جابر بن عبداللہ الانصاری ۱۴- خدیجه بن الیمان ۱۵- سعد بن عبادہ ۱۶- قیس بن سعد ۱۷- عبداللہ بن عباس ۱۸- زید بن ارقم . و بتوسی در تاریخ خود میگوید قد تخلف عن بیعت ابی بکر قوم المهاجرین و الانصار و مالوابع علی بن ابیطالب - منهم العباس بن عبدالمطلب - و الفضل بن العباس - و الزبیر بن العوام بن العاص - و خالد بن سعید - و المقداد بن عمر - و سلمان الفارسی - و ابوذر الغفاری - و عمار بن یاسر - و البراء بن عازب - و ابی بن کعب یعنی قومی از مهاجر و انصار تخلف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و ماہل

شدند با علی بن ابیطالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبدالمطلب و نه فرد دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است .
آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله بودند . آیا علی علیه السلام و عباس علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگان بنی هاشم از عقلاء قوم نبودند ؟!

شمارا بخدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته ؟ فقط این بکر را تنها محرمانه از میان آن جمع بیرون ببرد . و دیگران از کبار صحابه را خبر نمانند و رأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسه سیاسی در کار بوده .

پس علاوه بر اینکه اجماع تمام امت در بدو امر برای تعیین خلافت منعقد نکردید اجماع تمام اهل مدینه هم نبوده بلکه بخروج سعد بن عباد و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچک سقیفه هم واقع نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم اسلامیت بتاریخ بشر اماعت سپرد ؟!

از همه اینها گذشته بنی هاشم و عترت و اهل بیت
در حدیث ثقلین و سفینه
با اعتبار حدیث مسلم بن القریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان لضعفکم بهما قلند نجومکم (و فی نسخه) لن تضلوا بعدهما ابد (۱) حاضر در سقیفه نبوده و موافقت با خلافت آبی بکر ننمودند (یعنی آنها را هجر نکردند که با تها حاضر شوند تا حقیقت اجماع حاصل شود ؟!)

و نیز در حدیث مشهور دیگر که معروف بحدیث سفینه است و در لیالی ماضیه با اسناد آن ذکر نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من نول

(۱) من دو چیز بزرگرا در میان شما میگذارم که اگر باین دو چنگک زده و متسک شهید هر کز گمراه نگرددید و قطعاً نجات میابید و این دو یکی قرآن کتاب آسمانی و دیگری عترت و اهل بیت علیهم السلام (مراجه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ هجرت کتاب) .

بهم نجی ومن تخلف عنهم هلك (۱) میرساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی متوسل و متمسک باهل بیت من گردند تا نجات پیدا کنند هر کس از آنها تخلف و روی گردان شود هلاک خواهد شد .

و نیز این حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از این سعد دو حدیث نقل میکند در لزوم توجه باهل بیت رسالت و عترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود **أنا وأهل بیتی شجرة فی الجنة وأغصانها فی الدنیا فمن شاء أن یتخذ الی ربه سیلاً فلیتمسک بها (۲)** .

حدیث دوم آنکه فرمود فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا وان ألتکم وفدکم الی الله عز وجل فانظروا من توفدون (۳) .

خلاصه این قبیل احادیث که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده اینست که میرساند بامت اگر از اهل بیت من دوری نمودید دشمنان بر شما غالب و گمراهان مینمایند بدعتها و رأی و قیاسها بمان میآید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد بود آنها را از خود دور و خودتان از آنها دور نگردید که هلاک خواهید شد .

بالاخره تمام آن اشخاصی که حضورشان در اجماع و بیعت و تعیین خلیفه مؤثر بوده جزء متخلفین در بیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابه کبار و عقلاء قوم و عترت و اهل بیت رسالت حاضر در مدینه در آن شرکت نداشتند ؟!

- (۱) مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که توسل با آنها جست نجات میابد و کسیکه تخلف و دوری از آنها ینا بدهلاک خواهد شد . (مراجه شود به ص ۲۲۶ هجرت کتاب) .
- (۲) من اهل بیت من درختی هستیم در بهشت که شاخهای آن در دنیا است پس کسی که خواهد دایمی بسوی خدا پیدا کند باید تمسک بجوید با آنها .
- (۳) در هر دوره برای امت من اصولی هستند از اهل بیت من که ذایل و دور میکنند از این دین تحریف گمراهان و انتحال مبطلین (یعنی ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین را بدین پدستی که امامان شما پیشوایان شما هستند که وارد کننده هستند شما را بسوی خدای تعالی پس نظر کنید چه کسی را پیشوانمایید .

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا نمود چنانچه ابن عبدال قرطبی که از بزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اصابه و دیگران گویند سعد بن عبادہ انصاری که مدعی مقام خلافت بود بای بکر و عمر ابداً بیعت نکرد و آنها هم متعزض او نشدند چون صاحب قبیلہ بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضۃ الصفا بتحریک یکی از عظاما و بزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری بر او زدند و کشته شد و نسبتش را باجنہ دادند (ولی بروایت مورخین - زنده تیر خالد بن ولید بود که بعد از کشتن مالک بن نویره و تصرف عیال او در اول خلافت ای بکر - مغضوب غضب خلیفہ ثانی عمر بود تادر دوره خلافت او خواست خود را نزد خلیفہ پاک کند چنانکه کرد؟ لذا شبانه با تیر او را زد معروف شد اجنہ او را کشتند).

شمارا بخدا آفایان عادت و تعصب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی بن ابیطالب علیه السلام و عباس عم اکرم رسول الله و ابن عباس و تمام بنی هاشم - عترت و اهل بیت پیغمبر - و بنی امیہ و انصار در او داخل نبودند. **حافظ** - چون احتمال فساد میرفت و تمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمان عده حاضر در سقیفہ اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امت تسلیم شدند.

داعی - بر رجال و بزرگان صحابه و عقلائی قوم خارج از مدینه دست نداشتند شمارا بخدا انصاف دهید اگر دسیسہ ای در کار نبوده چرا حاضرین مدینه را خیر نکردند در مجلس شور حاضر کردند آیا نظر ورأی عباس (شیخ القبیلہ) عم اکرم رسول الله و علی بن ابیطالب داماد آن حضرت و بنی هاشم و کبار صحابه حاضر در مدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و ابو عبیدہ جراح کفایت از حال عموم می نمود فاعتبروا یا اولی الابصار !!!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار از صحابه از مهاجر و

انصار در او شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند بکلی عاقل و باطل و از درجه اعتبار عند العقلاء ساقط است.

چون اجماع عرض کردم آنرا گویند که احدی از آن تخلف ننماید و در این اجماع ساختگی شما باقرار علماء و مورخین خودتان عموماً و بتصدیق خودتان جماعت عقلاء و علماء عموماً شرکت در رأی دادن ننمودند.

چنانچه امام فخر رازی در نہایت الاصول صریحاً گوید در خلافت ای بکر و عمر ابداً اجماع واقع نشد تا بعد از کشته شدن سعد بن عبادہ آنکه اجماع منعقد شد.

نمیدانم چگونه شما چنین اجماع معدومی را دلیل بر حقیقت گرفتید پس جواب دلیل اولتان با همین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد بر قول باینکه چون و اما دلیل دوم شما که فرمودید چون ای بکر اسن از ابوبکر سنا اکبر بود **امیر المؤمنین** علیه السلام بود لذا حق تقدم برای او بود در امر **بخلافت برقرار شد** خلافت بسیار مردود و از دلیل اول پوچ تر و مضحک تر و بی معنی تر است.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از ابوبکر و عمر بسیار بودند و محققاً ابو قحافه پدر ابوبکر اکبر از پسرش بود و در آن زمان حیات داشت چرا او را خلیفہ قرار ندادند.

حافظ - کبر سن ای بکر توأم با لیاقت بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول الله وقتی در قومی باشد جوان نارس را زمام دار نمی نمایند.

داعی - اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود **با بودن شیوخ از صحابه** **پیغمبر علی جوان را** **اختیار می فرمود** **داعی** - اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود **با بودن شیوخ از صحابه** **پیغمبر علی جوان را** **اختیار می فرمود** **داعی** - اگر امر چنین باشد که شما می گوئید که با وجود **با بودن شیوخ از صحابه** **پیغمبر علی جوان را** **اختیار می فرمود**

مناقضین محرمانه قرار دادی کردند که در غیاب آنحضرت در مدینه اقلابی بر پا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آنحضرت در مدینه بماند و با

قوت قلب و حسن سیاست مدینه را اداره و عملیات مناقضین را خنثی نماید .
 تمناً میکنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را در مدینه بخلافت و
 جانشینی خود برقرار نمود .

حافظ - مسلم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه و نایب مناب خود قرار داد
 داعی - مگر ابوبکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه در مدینه نبودند که
 رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین ﷺ جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد
 و صریحاً فرمود انت خلیفتی فی اهل بیتی و دار هجرتی (۱)
 پس آقایان در اقامه دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمایند
 پس هدف و مقصد آنحضرت از اینکه علی ﷺ را در عین شباب و جوانی با حضور شیوخ
 و کبار از صحابه امثال ابی بکر و عمر و دیگران بخلافت برقرار نمود تهیه جواب عملی
 برای امشب شما بود که نگویید با بود شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گذاشت .
 عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتر دلیل است که در تعیین خلافت و ابلاغ رسالت پیری
 و جوانی مدخلیت ندارد .

اگر با وجود پیران سالخورده جوان نورس را نباید بکار گذاشت پس چرا در موقع
 فرستادن آیات اول سوره بقره بر اهل مکه که قطعاً در چنین مواردی وجود پیر مرد
 سالخورده با پدیر و جهان دیده ای لازم بود که با حسن سیاست اداء وظیفه نماید .
 رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مرد را از وسط راه برگردانیده و علی جوان را
 مأمور آن کار بزرگ کرد بعد از اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بشناید
 مگر خودت یا بک نفر مثل خودت .

و همچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی بکر و
 عمر و دیگران استفاده ننمود و امیر المؤمنین ﷺ را مأمور هدایت اهل یمن نمود .
 از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت با وجود شیوخ قوم مانند ابی بکر
 و عمر و دیگران علی جوان را انتخاب نموده و کارهای بزرگ را با او واگذار می نمود .
 (۱) تو خلیفه من هستی در اهل بیت من و در مدینه که خانه و محل هجرت من است .

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی
 میباشد و از شرائط نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمیباشد .

بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول
 پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد خواه پیر و یا جوان خداوند
 او را بمقام خلافت برگزیند و بوسیله نبی و رسول مکرم ب مردم معرفی فرماید و بر مردم
 است که اطاعت او را مانند اطاعت خدا و پیغمبر بشنایند .

دلیل بزرگ دیگری که بیاد آمد و میتوان آنرا بزرگتر دلیل بر ابطال خلافت
 آنها دانست مخالفت شخص امیر المؤمنین و فارق بین حق و باطل علی بن ابیطالب ﷺ
 میباشد از آن اجماع ساختگی .

چه آنکه وجود علی ﷺ بنا بر فرموده رسول
علی ﷺ فارق بین حق و باطل است اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل بوده است
 چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل نموده اند .

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۶ ینایع الموده از کتاب السبعین
 فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی حدیث
 دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میرسید علی همدانی شافعی در مودت
 ششم از موده القری و حافظ در امالی و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۴ کفایت الطالب
 سه خبر مستنداً از ابن عباس و ابی لیلی غفاری و ابی ذر غفاری همگی بمختصر تنازوت و کم
 و زیادی در الفاظ و عبارات و اتحاد در جمله آخر حدیث از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند
 که فرمود :

ستكون من بعدی فتنة فاذا كان ذلك فالزموا علی بن ابیطالب انه اول
 من یرانی و اول من یصافحنی يوم القيمة و هو معی فی السماء العلیا وهو
 الفاروق بین الحق و الباطل (۱) .

(۱) دوداست بعد از من فتنه ای برپا شود پس اگر چنین شد شما ملزم هستی با علی بن
 ابیطالب باشید چون اوست اول کسی که مرا میبیند و با من مصالحه مینماید روز قیامت و او با من است
 دورتر به بلند و علیا و اوست جداکننده بین حق و باطل .

پس علی القاعده بعد از وفات رسول خدا ﷺ در چنین نیش آمد و فتنه بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند و هر يك ميخواستند خليفه از آنها باشد (باسطلاح و مثل معروف از آب گل ماهی بگیرند) بحکم و دستور آنحضرت بایستی امت علی را بیاوردند و دست بدامن او کردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا بر فرموده آنحضرت هر طرفی که علی رضی الله عنه بوده حق و در مقابلش باطل .

حافظ - این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بخبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل قرار گیرد .

داعی - خیلی تعجب است که زود فراموش میفرمائید یا عمداً سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شهبای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیه خبر واحد را قبول دارند و شما از این جهت نمیتوانید این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارید .

بعلاوه همین يك خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شما بمبارات مختلفه اثبات امرام مینماید که ما بیعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیاد گرفته نشود فقط بسلسله روایات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام آن احادیث مسنده صرف نظر نموده اینک هم باز برای تأیید عرایض تا آنجائیکه وقت و حافظه ام اجازه میدهد بیعض دیگر اشاره میکنم .

از جمله خبری است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و طبری در کبیر و بیهقی در سنن و نورالدین مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محب الدین در ریاض و حمونی در فرائد و سوطی در در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حذیفه نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدست مبارک اشاره نمود بسوی علی بن ابی طالب و فرمود **ان هذا اول من آمن لی و اول من یصالحنی یوم القيمة و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل (۱)** .

(۱) بدوستیکه این (علی) اول کسی است که بن ایمان آورده و اول کسیستکه روز قیامت بامن مصافحه مینماید و این علی صدیق اکبر و راست گوی بزرگ و فاروق این امت است که جدایی مینماید بین حق و باطل .

و محمد بن یوسف کنجی در باب ۴۴ کفایت الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافه این کلمات **و هو یصوب المؤمنین و هو بانی الذی اولی منه و هو خلیفنی من بعدی (۱)** .

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعی در فضائل الصحابه و دیلمی در فردوس و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و زمخشری در ربیع الأبرار و حمونی در باب ۳۷ فرائد و طبرانی در اوسط و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیر و کنجی شافعی در کفایت الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند .

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۲)** . و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع الموده از حمونی نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **علی مع الحق و الحق مع علی یمیل مع الحق کیف مال (۳)** .

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ در ص ۶۳ جلد اول حلیه الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **یا معشر الانصار ألا ادلکم علی ما ان تمسکت به لن تضلوا بعده ابدًا قالوا بلی یا رسول الله قال هذا علی فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی فان جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من الله عزوجل (۴)** .

(۱) و دوست پادشاه مؤمنین و دوست باب من که میآیند از او و دوست خلیفه من بعد از من - آنکه کنجی شافعی گوید این حدیث در محدث شام درجه چهارم و نهم و بعد از سیصد حدیث در فضائل علی در کتاب خود آورده است .

(۲) علی باحق و حق باعلی می گردد هیچگاه علی از حق و حق از علی جدا نخواهد بود .

(۳) علی باحق و حق باعلی است و علی بطرف حق مایل است هرگونه میل کند .

(۴) ای جماعت انصار آیا دولات فتنم شمارا یکسکه اگر بآن چنگ زید و تسکه جوید هرگز پند از او گمراه نشوید عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود آنکس که بآن چنگ زید و تسکه جوید تا گمراه نشوید این علی میباشد پس او را دوست بدارید بدوستی من و اکرام بنمایید او را بکرامت من و آنچه من بشما کنم جبرئیل از جانب پروردگار مرا چنین امر نموده .

این احادیث نبویه با اختلاف الفاظ و تعدد روایات و حفاظ آن اگر چه هر حدیثی در نظر اول خبر واحدی میآید که برای مدلول خاصی بیان گردیده و لکن در نظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلایل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریح یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد.

و مراد از آن مدلول عام عنایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نسبت بمقام ولایت که استثناء ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی علیه السلام نه بدیگری: و نیز میسرانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آنحضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهایی کمک طلبیده چه آنکه علی علیه السلام متخصص در کمک دادن بوده و بهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید و تمسک باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی علیه السلام با ابی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) و بیعت نکردن با ابی بکر دلیل بر حقانیت ابی بکر میباشد یا بطلان خلافت او.

اگر خلافت ابی بکر حق بود پس چرا علی علیه السلام که مجسمه حق و حقیقت بود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره او فرمود همیشه با حق و با او میگردد بیعت نمود بلکه مخالفت هم نمود.

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بد بین مینماید که اگر دسیسه ای در کار نبود چرا تأمل ننمودند (ولو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابیطالب فارق بین حق و باطل فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آنحضرت همگی حاضر شوند و نظر در رأی خود در امر خلافت که وظیفه عمومی بود بدهند. حافظ - بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تمجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند.

داعی - یعنی میخواهید بفهمانید ابو عبیده (قبر کن سابق مکه) جراح و یار دیگران

لژ عباس عم بزرگوار پیغمبر و علی بن ابیطالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبار صحابه و بنی هاشم دلسوزتر بودند و اگر آن مقداریکه آنجا حرف زدند تأمل می نمودند و یا ابی بکر و عمر حرف میزدند و مجلس را سرگرم می نمودند و ابو عبیده یا دیگری را فوری می فرستادند عباس و علی را خبر می دادند و اعلام خطر می نمودند که بغورت بیایند آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند اسلام از میان میرفت و فتنه ای برپا می شد که جلو آنرا نمیتوانستند گرفت !!

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم و کبار از صحابه باعباس و علی را خبر میکردند که در سقیفه حاضر شوند بر تقویت آن سه نفر اگر حق میگفتند افزوده میشد و اختلاف کلمه در اسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد سی و پنج سال (تاریخ زمان مذاکره) ما شما برادران مسلمان هم در این مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده و با دشمنان اصلی بیچنگ برمیخاستیم.

پس تصدیق کنید هر چه بر سر اسلام آمد از آن روز آمد و آن نبود مگر در اثر تمجیلی که آن سه نفر بکار بردند و مقاصد پنهانی خود را آشکار نمودند.

نواب - قبله صاحب پس سبب چه بود که آنهمه عجله بکار بردند که فرموده شما حاضرین مسجد و خانه پیغمبر را هم خبر ندادند.

داعی - قطع بدانید علة تمجیل در عمل آن بود که میدانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل اکابر اردوی اسامه بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت در شور نمایند قطعاً در میان اشخاصی که اهم برده میشد نام علی علیه السلام هم بمیان میآمد و اگر نام علی یا عباس در آن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلایل و اشعه ای که در دست بود گلاهِ آنها را پشت معرکه سیاست میانداختند لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بشسل و کفن و دفن پیغمبر مشغول اند کلر خود را بنمایند و ابی بکر را بآن وضع دو نفری بخلافت بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند.

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند که عمر می گفت خلافت اُمی بکر با عجله و فوریت بقتله انجام و صورت گرفت خداوند امر او را بخیر فرماید .

واما دلیل دیگر شماست ادا بقول خلیفه عمر که گفته نبوت و سلطنت در یک خانواده جمیع نمیشود نیز مرود است بنص صریح آیه ۵۷ سوره ۴ (نساء) که میفرماید **۴۱ یحسدون الناس علی ما آتاهم**

و در بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت در یکجا جمع گردد

اللّه من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة و آتیناهم ملکاً عظیماً (۱) . پس بحکم این آیه شریفه این دلیل شما مرود است و قطعاً این حدیث ضعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسبت داده اند چه آنکه هرگز رسول اکرم **ﷺ** بر خلاف نص صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادل دلیل است بر اینکه نبوت و سلطنت ممکن است باهم جمع گردد (چنانچه در آل ابراهیم و دیگران جمع گردید) .

علاوه بر این مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمه مقام نبوت است سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یک خانواده جمع نمیشود .

اگر جناب هرون **رضی الله عنه** برادر حضرت موسی **رضی الله عنه** از خلافت موسی بر کنار است علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء **ﷺ** بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی و هرون علیهما السلام جمع شد بحکم قرآن - قطعاً در محمد و علی علیهما الصلاه والسلام هم جمع میشود بمناسبت حدیث منزله که در لیلی قبل عرض کردم پس این حدیث شما قطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مرود است و از همه طرف غیر قابل قبول است .

و اگر نبوت و خلافت (یا بقول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود پس چرا

(۱) آیا حسد میوزند مردم با آنچه خدا آنها را بفضل خود بر خوردار نموده پس بتحقیر ما بر آل ابراهیم کتاب و حکمت فرستادیم و با آنها ملک و سلطنت بزرگ عطا کردیم .

در مجلس شورای دیگناتوری ب خلیفه عمر علی **رضی الله عنه** را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبه چهارم شما آنحضرت را بخلافت قبول دارید .

عجبا نبوت با خلافت بلا فصل (بوضع حدیثی) جمع نمیکردد ولی باخلافت مع الفصل جمع میگردد ؟!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا بعلامه رسول اکرم **ﷺ** صریحاً میفرماید هر راهی که علی می رود پروید نه راه

دیگران را .

شما میگوئید نبوت و سلطنت باهم در یک خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آنحضرت پیروی از عترت خود را بر امت واجب قرار داده و مخالفت آنها را کمرای و ضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که در شبهای گذشته باز کر اسنادش بعرضتان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود **انّی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکنتم بهما لن تضلوا أبداً (۱)** .

همان قسمی که در پیش آمد طوفان بامر حضرت نوح هر کس در کشتی ساخته آنحضرت نشست نجات یافت و هر کس تخلف نمود هلاک گردید ولو فرزند صلبی خود آنحضرت .

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء **ﷺ** عترت و اهل بیت خود را بمنزله کشتی نوح معرفی فرموده که در پیش آمدها و اختلافات دست بدامان فکر و علم و عقل و ظاهر و باطن این خانواده بیندازند تا نجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانند تخلف کنندگان از کشتی نوح هلاک خواهند شد (چنانچه در ص ۲۲۶ مشروحاً نقل نمودیم) . پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیه بایستی امت مرحومه در پیش آمدها و اختلافات از رأی عترت و اهل بیت آنحضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب **رضی الله عنه** فرد اکمل از عترت و اهل بیت آنحضرت بوده باضافه مزایای

(۱) بدوستیکه من و جیز بزرگ نفیسی میان شما گذاردم که اگر بپردو آنها تسک جویبه هرگز کمره نشوید یکی قرآن مجید و دیگری عترت من اند (مراجعه شود ص ۲۱۹ و ۲۲۴) .

دیگر از علم و عمل و اوامر ائمه پیغمبر علیهم السلام پس چرا ساعتی تأمل نکردند و آنحضرت را خبر ندادند تا از نظر و فکر و رأی صائب آنحضرت استمداد نمایند ۱۲.

قطعا رمزی در کار بوده که اهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت اند وقتی منصفانه قضاوت مینمایند بعمق حقیقت میرسند و کور کورانه راهی را که پیشینیان رفته اند نمی روند و میفهمند که بازیگران سیاسی برای آنکه علی را از حق ثابت خود برکنار کنند عجله و شتاب نموده بدون حضور آنحضرت و سایر اصحاب و اهل تقوی آبی بکورا باریکه خلافت قرار دادند.

شیخ - بچه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نموده و آراء و اجماع صحابه رضی الله عنهم را در پرده محاق گذارد.

داعی اولاً مانگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد فرقی که ما باشما داریم اینست که شما بنام **در تمهین خلافت**

صحابی که رسیدید ولو هر منافی باشد اگر چه ابوهیر برای که خلیفه عمر اورا تازیانه میزند و کذآپش میخواند زانوی تسلیم بر زمین میگذازند ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی در نزد ما اهمیت دارد و قنمش را بر چشم میگذازم که بشرائط مصاحبت رسول الله صلی الله علیه و آله عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط باو امر خدا و پیغمبر تا آخر عمر بوده.

ثانیاً ما با دلائل محسوسه بر شما ثابت نمودیم که در سقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی بکر اجماعی واقع نشده که برای اجماع امت ابی بکر بخلاف تمهین گردد اگر جوابه حساسی برود عرایض داعی دارند برمالید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت بحق کنند و بنه هم در مقابل آراء اجماع سر تسلیم فرو آوریم. اگر شما در کتب اخبار خود نماند دارید که در سقیفه تمام امت یا لا اقل بعقیده شما تمام عقلاء قوم جغتو دهند و باجماع رأی دادند که باید ابی بکر خلیفه شود ما تسلیم میشویم.

و اگر جز دوفتر (عمر و ابوعبیده) و عده ای از قبیله اوس نظر بمخالفت و عداوت ما چه دار با قبیله خزرج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما پیراه نمیرویم.

ثالثاً انتقاد ما باین جمله اینست که عقلاء عالم را بضاعت میپذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور يك ملت را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنگ زرگری دو نفر با يك نفر بیعت نموده و بعد مردم را با تهدید و شمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم نقشه آنها قطعاً جواب منفی است. باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن سه نفر (ابی بکر و عمر و ابوعبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عدای در منزل پیغمبر صلی الله علیه و آله و جمعی در اردوی اسامه بودند نمودند.

شیخ - ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آنروز حاضر نبودیم بینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل واقع شده قرار گرفتیم ولو بمرور هم اجماع واقع شده باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی - به به با استدلال شما آخرین بفکر و عقیده شما که میخواستید ما تحمیل کنید که دین مقدس اسلام دین کور کورانه میباشد که اگر هر دوسه نفری در یکجا جمع شدند رأی و نظری دادند و عدای هم اطراف آنها را گرفتند و هوچی گری کردند سایر مسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کور کورانه تسلیم کردند؟! این است معنای دین پاک خاتمیت که صریحاً در آیه ۱۹ سوره ۲۹ (زمر) می فرماید:

فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه (۱)

و حال آنکه دین مقدس اسلام دین تحقیقی است نه تقلیدی آنها تقلید از ابوعبیده (فهر کن) معروفه بجراح، رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود را را بروی ما باز کرده و بمانشان داده که هر گاه امت دو دسته شدند ما در کدام يك از آن دو دسته وارد شویم تا نجات یابیم میفرمائید بچه دلیل ما باید پیرو امیر المؤمنین علیه السلام باشیم جوابش آشکار است بهلیل آیات قرآنی و احادیث متقنه مفسرجه در کتب معتبره خودتان.

(۱) «ای رسول» بملطف و رحمت من بشارت آر آن بندگانی که چون سخن بگویند پس متابعت کنند نیکوتر آن را (یعنی تحقیق کنه نه کور کورانه براه غیر معلوم بروند).

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبوردند در حوادث و انقلابات بیرونی علی علیه السلام باشند حدیث معروف عمار یاسر است که اکابر علماء شمال از قبیل حافظ ابی نعیم اصفهانی در حلیه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و بلاذری در تاریخ خود و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۳ ینابیع الموده از حوینی و میر سیدعلی همدانی شافعی در موده پنجم از موده القری در بلخی در فردوس و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن حدیث اینست که وقتی سؤل نمودند از ابو ایوب (بلکه اعتراض نمودند بار) که چرا رفتی بطرف علی بن ابیطالب علیه السلام و با ابی بکر بیعت نمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عمار یاسر وارد شد از آنحضرت سؤالی نمود حضرت ضمن صحبت فرمود: یا عمار ان سلك الناس کلهم وادیا و سلك علی وادیا فاسلك وادی علی وکل عن الناس ، یا عمار علی لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردى ، یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱).

آیاسزاوار بود با این تصور ظاهره و اوامر وارده که در کتب معتبره خودتان ضبط است با مخالفت صریحی که علی علیه السلام با خلافت ابی بکر کرد ولو سایر امت از بنی هاشم و بنی امیه و کبار صحابه و عقلاء قوم از مهاجر و انصار هم با او همراه نبودند (با آنکه همراه بودند) را علی را بگذازند و پیروی از راهنمای دیگری بنمایند لاقول می خواستند آنقدر صبر نمایند تا علی بیاید و رأی و نظر او را بگیرند.

(صدای مؤذن اعلام نماز عشاء نمود آقایان برخاستند برای اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف جای آقای حافظ افتتاح کلام نمودند.)

حافظ - صاحب شما ضمن بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید اولاً مکرر میفرمائید ابو عبیده قیر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قیر کن بوده است - ثانیاً فرمودید

(۱) ای عمار اگر تمام مردم برای میروند و علی تنها راه دیگر پس برای برو که علی می رود و بی نیاز خواهی مردم ای عمار علی ترا از هدایت برنگرداند و دلالت بر هلاکت نماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خداست.

که علی و بنی هاشم و اصحاب در بیعت وارد نشدند و مخالفت هم نمودند در صورتیکه جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند.

داعی - گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمیشوید اولاً راجع باینکه ابو عبیده قیر کن بوده مانگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به ص ۲۶۶ و ۲۶۷ جلد پنجم البدایة و النهایة تألیف ابن کثیر شامی که در باب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابو عبیده جرّاح مانند قبرهای اهل مکه حفر میکرد لذا جناب عباس یکی را بدنبال ابی طلحه قیر کن مدینه فرستاد و یکی را هم در پی ابو عبیده فرستاد تا تنه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند.

ثانیاً فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمه بیعت نمودند را میخوانید اما تمعق در حقیقت زمینمائید که چه وقت بیعت نمودند و چگونه نمودند جمیع علماء حدیث و بزرگان از مورخین خودتان نوشته اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهراً) بیعت نمودند ولی بعد از شش ماه آن هم بجبر و فشار و تهدید بشمشیر و قتل و اهان های بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت هایی که برای آنها فراهم ساختند.

حافظ - از مثل شما شخص شریفی بعید است که تفوه کنید بکلمات و عقاید عوام شیعه که میگویند علی را جبراً کشیدند و پروردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آنحضرت همان روزهای اول با کمال میل و رغبت تسلیم بخلافت ابی بکر گردید.

داعی - اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود کمان میکنم عمداً سهو نمودید چه آنکه عموم مورخین با تهدید و بعد از شش ماه بود شما نوشته اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله

علیها بوده چنانچه بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوه خیبر - و مسلم بن حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لانورث نقل مینماید که بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها بوده است و همچنین عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامة و السیاسة گویند

فلم یبایع علی کرم الله وجهه حتی ماتت فاطمة رضی الله عنها (۱) .

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله ﷺ میدانند مانند خود ابن قتیبه و لکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آنحضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که بیعت علی رضی الله عنه و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید و لم یبایعه احد من بنی هاشم حتی ماتت فاطمة (۲) .

و ابراهیم بن سعد قتی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابیطالب رضی الله عنه بیعت نکرد مگر بعد از شش ماه و بر او جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج نقل نموده است .

بالآخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند که بیعت علی رضی الله عنه فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید .

و ابن ابی الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده فلم یبایعه علی ستة اشهر ولا أحد من بنی هاشم حتی بایعه علی (۳) . و نیز احمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح و أبو نصر حمیدی در جمع بین الصحیحین از تابع از زهری روایت نموده اند که ان علیاً لم یبایعه الا بعد ستة اشهر (۴) .

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده ام خیلی معسرت میخوانم از اینکه بگویم امر بر شما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه

- (۱) علی علیه السلام بیعت نکرد (با بنی بکر) تا فاطمه سلام الله علیها وفات نمود .
- (۲) اسدی ارضی هاشم بیعت ننمودند با بنی بکر تا فاطمه سلام الله علیها وفات نمود .
- (۳) علی و اسدی ارضی هاشم بیعت ننمودند با بنی بکر مدت شش ماه تا زمانی که علی بیعت نمود .
- (۴) علی علیه السلام بیعت ننمود مگر بعد اوشش ماه .

اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید .

و الله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته ایم و حال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند .

حافظ - علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه اش زدند که در السنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می نمایند و تحریک اعصاب مینمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزرده و بیجه اش را سقط نمودند .

داعی - آقایان محترم با واقعا مطالعاتتان بسیار کم است و یا عمداً روی عادت تبعاً للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمایید .

لذا میگوئید و مینویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده اند (مخصوصاً از زمان سلطنت صفویه انارالله برهانهم) که با امر ایی بکر عمر با جمعی آتش بدر خانه علی بردند و علی را با شمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای بیعت .

و حال آنکه چنین نیست قبلاً هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته اند ولی بعضی از روی تمصب خود داری از نقل نموده اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خیری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بر سران تا آقایان با انصاف بدانند که مای تقصیریم و نمیگوئیم مگر آنچه شما خود میگوئید .

حافظ - فرمائید برای استماع حاضریم .

داعی - ۱ - ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی دوازده دلیل برای آنکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون

ابوبکر علی رضی الله عنه را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر در خانه او را ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمدهای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه پدیرت آورده .

۲ - عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن جریر طبری که معتمدترین مورخین شام هستند روایت کرده اند که عمر با اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم و جماعتی بدرخانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و إلا خانه را بر شما میسوزانم .

۳ - ابن خزاعه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که با عمر هیزم برداشتم و بدرخانه فاطمه بردیم در وقتی که علی و اصحابش از بیعت ابا نمودند عمر فاطمه گفت بیرون کن هر که در این خانه است و إلا خانه و هر که در خانه است میسوزانم در آن وقت علی و حسین و فاطمه رضی الله عنهن و جماعتی از صحابه و بنی هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله تا بیرون آیند و بیعت کنند با خلیفه پیغمبر .

۴ - ابن عبدربه که از مشاهیر شلمای شام است در ص ۶۳ جزء سیم عقدا لفرید نوشته که علی رضی الله عنه و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند .

ای بکر بعمر گفت برو اینهارا بیاور اگر ابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت و آمد که خانه را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسر خطاب آمدهای که خانه ما را بسوزانی گفت بلی الخ .

۵ - ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۱۳۴ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ معص) از کتاب سقیفه جوهری قضیه سقیفه بنی ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید بنی هاشم در خانه علی رضی الله عنه جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می شمرد (حضرت امیر المؤمنین رضی الله عنه میفرمود زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسر هایش بزرگ شدند و او را از ما بر گردانند) پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید و سلمه و گفت بیرون بیایید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زبیر شمشیر

کشید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیرش را گرفت و بر دیوار زد آنگاه علی را بجبر و عنف کشیدند بسوی ابی بکر بنی هاشم هم با او میآمدند و ناظر بودند بر او که چه میکنند علی میگفت من بنده خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا بگفتار او نمیکرد تا او را بنزد ابی بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احکم باین مقام و با شما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که با من بیعت کنید شما این امر را از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و من نیز با همان حجة بر شما احتجاج میکنم پس شما انصاف دهید اگر از خدا میترسید بحق ما اعتراف کنید چنانچه انصار در حق شما انصاف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم میکنید عمر گفت هر گز از تو دست بر نمیداریم تا بیعت کنی حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) بخدا سوگند قبول نمیکنم سخن تو را و با او بیعت نمیکنم چون او باید با من بیعت نماید .

آنگاه روی بگردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمدی را از خانواده او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع کنید اهل او را از مقام و حق او بخدا قسم ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که عالم بکتاب خدا و سنت رسول و قیبه در دین باشد . بخدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت و پیروی از نفس خود نکنید که از حق دور میشوید .

آنگاه علی رضی الله عنه بیعت نکرده بخانه برگشت و ملازم خانه شد تا حضرت فاطمه از دنیا رفت ناچار بیعت کرد .

۶ - ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتوان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷۶ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الامامة والسیاسة (چاپ مصر) قضیه سقیفه را مفصلاً شرح میدهد و ابتداء میکند مطلب را باین عبارت ان ابا بکر رضی الله عنه تفقد قوماً تخلفوا

عن بیعتہ عند علی کرم اللہ وجہہ فبعت الیہم عمر فجاء فناداہم وہم فی دار علی فأبوا ان ینخرجوا فدعا بالحطب وقال والذی نفس عمر یدہ لتخرجن او لآخرقنہا علی من فیہا فقیل لہ یا اباحنص ان فیہا فاطمۃ فقال و ان فخرجوا فبايعوا الاعلی الخ .

خلاصہ کلام آنکہ چون ابی بکر باخبر شد کہ جمعی از امت متخلف نموده اند از بیعت او در خانہ علی رضی اللہ عنہ جمع شده اند پس عمر را بسوی آنها فرستاد عمر آمد بر در خانہ علی رضی اللہ عنہ آنها را طلب نمود برای بیعت ابا کردند از بیرون آمدن عمر هیزم طلبید و گفت با آنخدائیکہ جان عمر در قبضہ قدرت اوست با بیرون بیاید یا خانہ را با ہر کس در آن خانہ است میسوزانم مردم گفتند یا اباحنص (کنیہ عمر بود) فاطمہ در این خانہ است ہر چند کہ او باشد میسوزانم پس ہمہ بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی رضی اللہ عنہ کہ گفت سوگند یاد کردہ ام تا قرآن را جمع آوری نکنم بیرون نیام و لباس در بر ننمایم عمر قبول نکرد ولی نالہ فاطمہ سلام اللہ علیہا و تویخ نمودن آنها سبب شد کہ عمر برگشت نزد ابی بکر و تحریک کرد او را برای بیعت گرفتن از آنحضرت ابی بکر چند مرتبہ قنقدرا فرستاد بطلب آنحضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدرخانہ فاطمہ و دق الباب نمود فاطمہ کہ صدای آنها را شنید بصدای بلند ندا درداد یا ایت یا رسول اللہ ماذا لقینا بعدک من این الخطاب و این ابی قحافہ .

خلاصہ معنی آنکہ بابا یا رسول اللہ بعد از تو چه بما میرسد از عمر بن الخطاب و ابی بکر بن ابی قحافہ و چگونہ با ما ملاقات نمودند .
ہمینکہ مردم صدای گریہ و نالہ فاطمہ را شنیدند برگشتند در حالتیکہ اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عہدای ماندند تا علی را جبراً از خانہ بیرون آورده نزد ابی بکر بردند و با آنحضرت عرض کردند بیعت بنما با ابی بکر حضرت فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد قالوا اذا و اللہ الذی لا الہ الا هو نضرب عنقک گفتند بخدا قسم کردنت را میزنیم علی رضی اللہ عنہ فرمود پس بندہ خدا و برادر رسول او را

خواہد کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابوبکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی گفت عمر بہ ابی بکر گفت آیا با من تو اینکارها را نمیکنیم ابی بکر گفت مادامی کہ فاطمہ هست او را اکراه نمی نمائیم .

امیر المؤمنین رضی اللہ عنہ خود را بقر رسول اللہ رسانید با گریہ و نالہ عرض کرد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنچه را کہ ہارون برادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده یاین آیت ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (۱) .

شرح قضیہ را مفصل نقل نموده تا آنجا کہ گوید علی رضی اللہ عنہ بیعت نکرده بمنزل برگشت و بعدہا ابوبکر و عمر رفتند بمنزل فاطمہ سلام اللہ علیہا کہ استرضای خاطر او را فراہم نمایند فرمود خدا را شاهد میگیرم شما دونفر مرا اذیت نمودید در ہر نمازی شما را نفرین میکنم تا پدرم را ببینم و از شما شکایت نمایم انتہی .

شمارا بخدا آقایان انصاف دہید معنی اجماع همین است کہ اصحاب پیغمبر را با ضرب و اہانت و زور و خوف و تهدید بقتل و آتش زدن خانہ برای بیعت بیرند و نامش را اجماع بگذارند ۱۹ .

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و از عادت بر کنار شوید می بینید کہ بازی آن روز ہم مثل و مانند امروز بوہ است کہ نظایرش بسیار دیدہ میشود کہ عہدای اطراف یک نفر را گرفته و با ہو و جنجال او را بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت او را باین مقام برگزیدند .

آنروز ہم عہدای بازیگر بدور ہم جمع شدہ یکنفر را انتخاب نمودند بعد بقیہ مردم را با ہو و جنجال و اہانت و تهدید با آتش و سوزاندن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند کہ امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این حربہ کندرا دلیل بر حقانیت خود بگیرید .

و عجب آنکہ ہماہم میگوئید کورو کر شوید و ناہم گردید بتاریخ گذشته ابدأ (۱) پس مادرم مردم مرا ضعیف نمودند و خواستہ مرا بکشند .

توجه نکنید و تحقیق در دین شماست و هر چه کردند همه را نیک بدانید و کور کورانه تصدیق نمایند که اجماع واقع شده و خلافت حتی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است ۱۱۴.

بخدا قسم اگر آقایان بانظر بی طرفی و انصاف و ذره بنی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها در آن روز سیاسی بوده نه طریقه جامعه شیعه که مطابق دستور رسول اکرم ﷺ اطراف عترت طاهره آنحضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر ﷺ خود فرموده بقرآن و عترت من متمسک شوید ما هم اطاعت نموده از آنها جدا نمیشوم و اطاعت آنها را می نمائیم لایغر.

۷- احمد بن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنا بر آنچه ابن

ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت هو عالم محدث كثير الادب ثقة ورع اثني عليه المحدثون ورووا عنه مصنفاته (۱) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم درس ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده مسند از ابن الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده و نیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیعت برکنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر بن اسید بن خضیر و سلمة بن سلامة بن قریش (که هر دو از بنی عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند بمنزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکرد شمشیر علی و زبیر را گرفتند و بدبواری زدند و شکستند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و بمسجد بردند برای بیعت ۱۲.

۸- و نیز جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده که چون ابی بکر بالای منبر نشست و شنید که علی و زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه فاطمه جمع شده اند عمر را

(۱) او عالم محدث و صاحب ادب بسیار بوده ثقة و باورع مدح و ثنا نمودند بر او محدثین و دو مصنفات خود از او روایت نمودند.

فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت در خانه فاطمه فریاد زد بیرون بیائید والا بحق خدا خانه را با شما میسوزانم.

۹- و نیز جوهری بنا بر آنچه ابن ابی الحدید درس ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) مسنداً از شعبی روایت نموده که وقتی ابوبکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی رضی الله عنه بعمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید علی و زبیر را بیرون آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر درخانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی گرفت شمشیر زبیر را کشید و زد بر سنگی که درخانه بود و شکست آنگاه دست زبیر را گرفت و بر خیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد بر کشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقدار و جمیع بنی هاشم بعلی رضی الله عنه گفت بر خیز برویم با ابی بکر بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت را گرفت و کشید و بدست خالد داد و با خالد جمعیت بسیاری بودند که ابی بکر بمدر فرستاده بود خالد و عمر هجوم آورده آنحضرت را بعنف و جبر شدید میکشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده و تماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم و غیر ایشان (که جهة تسلیت فاطمه جمع شده بودند) بیرون آمدند و صدای فریاد و ولولہ و شیون آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و بآبی بکر فرمود خوش زود غارت آورید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (بقسم و عهد خود باقی و وفا نمود و با آنها تکلم نمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسلم در صحیحین خود نوشته اند ففضبت فاطمة علی ابی بکر ولم تکلم به حتی توفیت (۱).

۱۰- ابو ولید محب الدین محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ

(۱) فاطمه (سلام الله علیها) در حال غضب ابی بکر را ترک نمود و بر آن حال باقی ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود و از دنیا رفت (چنانچه در جزء پنجم و هفتم صحیح بخاری نقل گردیده است)

خود بنام روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر در شرح فضیه سقیفه خیر
آتش را مینویسد باین عبارت ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیہ فلقیته
فاطمة فقال : ادخلوا فیما دخلت الامة یعنی عمر آمد در خانه علی برای آنکه آتش
بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در
چیزی که امت داخل شدند و تا آخر قضیه را نقل مینماید .

۱۱ - طبری در ص ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خود نقل نموده از زیاد بن کلب که طلحه
وزیر و جماعتی از مهاجرین در خانه علی رضی الله عنه بودند عمر بن الخطاب آمد و گفت بیرون
بیایید برای بیعت و الا آتش بر همه میزنم .

۱۲ - ابن شحنه مورخ معروف در ص ۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل این اثر ضمن
داستان سقیفه مینویسد زمانیکه جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبه بن
ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی - و سلمان فارسی - و ابی ذر
غفاری - و عمار بن یاسر - و براء بن عازب - و ابی بن کعب تغلب از بیعت ابی بکر
نموده و متمایلاً بعلی رضی الله عنه در خانه آنحضرت جمع بودند - عمر بن الخطاب آمد تاهر
که در آن خانه هست آتش بزند - فاطمه سلام الله علیها با او ملاقات نمود عمر گفت
داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند (یعنی بنیای بیعت کنید و پیروی کنید از عده ای
که بیعت نمودند) .

و شاهد بر این مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ و فاضل جلیل
التقدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب ضمن نقل قضایای
عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی ریاست و خلافت داشت نوشته است در آن هنگام که
بنی هاشم اتفاق محمد بن الحنفیه فرزند امیر المؤمنین رضی الله عنه در شعب ابی طالب جمع
شدند و لشکر عبدالله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنها را
آتش بزنند و شعله آتش هم بلند شد مع ذلك بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار
رسیدند و بنی هاشم را نجات دادند .

گوید نوفلی در کتاب خودش در اخبار آورده که عروه بن زبیر در مقابل

عزیم از برادرش عبدالله در مجلسی که قضیه محاصره در شعب مطرح بود مردم از آتش
زبون شعب مذمت میکردند عروه عنبر خواهی میکرد که برادرم عبدالله مقصر نبود
مخاطبش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود
'انما اراد بذلك ارهايهم ليدخلوا في طاعته كما اراهم بني هاشم و جمع لهم
الحطب لاحرقهم اذ هم ابو الیئمة في ماسلف .

ماحصل معنی آنکه عبدالله زیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در
شعب ابی طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب
ابی بکر گرفت) که آنها هم وقتی دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار
بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت
نمایند ؟ (تا تشکیل اجماع داده شود امشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روایت
موفق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند بقدری این قضیه در نزد علماء منصف
شیوع کامل داشته که حتی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعضی از علماء
شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی میشود بر ابطال عقیده اجماع لذا
احتیاطاً از نقل آن خودداری مینمودند و الا مطلب در نزد همه آشکار بوده یکی از شعراء
معروف خودتون عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیده عمریه من باب مدح و
تمجید خلیفه گوید :

و كلمة لعلی قالها عمر اکرم باسمها اعظم بملقیها
حرقت بیتک لا ابقی علیک بها ان لم تبایع و بنت المصطفی فوها
ماکان غیر ابی حفص بقائلها یوما لفارس عدنان و حامیها

ماحصل معنی آنکه غیر ابی حفص (کینه عمر بوده) کسی نمیتوانست بعلی
ده یگه سوار قبیله عدنان بود و حمایت کنندگان او بگوید اگر بیعت نکنید خانه ات را
آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد .

حافظ - این اخبار نشان میدهد که جهة ارباب و ترساندن و بهم زدن اجتماع

مخالفین خلافت آتش آوردند و حال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه را آتش زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند .

اخبار سقط جنین فاطمه «ع» داعی - عرض کردم - جهة ضیق وقت باختصار کوشیدم و از نقل اخبار مفصل خود داری نمودم والا اخبار در این باب بسیار است برای نمونه و پی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد بر روز جزا دروغ نمیگویند و جعل نمی نمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند .

خوب است آقایان مراجعه فرمائید بکتاب اثبات الوصیة تألیف عالم فاضل مورخ شهر مقبول القول فریقین (شیعه و سنی) ابی الحسن علی بن الحسن مسعودی صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳۴۶ قمری که شرح فضایب آن روز را مفصل مینویسد تا آنجا که گوید **فهموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها و وضفطوا**

سیده النساء بالباب حتی اسقطت محسنا (۱)

پس بدانید که از جعلیات شیعه نیست بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هرگز کم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند .

قضیة سقط جنین اظهر من الشمس در تاریخ است منتها بعض از علماء جناب الخلفائهم برده پوشی و سکوت نمودند معذک گاهی بی اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده و شاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیدم .

مراجعه فرمائید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نامطلب بر شما واضح گردد که این ابی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر بر رسول خدا دادند که هبّار بن اسود بانیزه بهودج

(۱) پس هیوم آورده بر علی (علیه السلام) و در خانه اش را سوزانیدند و آنحضرت را با اکراه و اجبار از خانه بیرون کشیدند و سیده زنان فاطمه را میان درو دیوار فشار دادند تا محسن ظهورا سقط کرده .

زینب دختر شما حمله برد و زینب از ترس بچه سقط کرد (۱) حضرت خون او را مباح نمود ابی جعفر گفت **لو کان رسول الله حیاً لاباح دم من روع فاطمة حتی القت**

فا بطنها (۲)

و نیز صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سبّار بن هانی بصری معروف به نظام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظام گفته است **ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البیعة حتی القت المحسن من بطنها (۲)**

پس بی جهت آقایان تبعاً للاسلاف جامعه شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و پانها امر را مشتبه کنید و بگوئید خلفاء ما بعلی و فاطمه آزاری نمودند بلکه آنها خود راضی بخلافت خلفاء بودند .

(۱) زینب دختر رسول الله صلی الله علیه و آله عیال پسر خاله اش ابوالعاس بن ربیع بن هبید الهزی بود در جنگ بدر ابوالعاس اسیر شد با اسراء بسیار از کفار بنی نضیر فدا بدهند و خود را خلاصی کنند - ابوالعاس بیخام داد برای زینب که فدیه برای او بفرستد بی بی مالی تهیه کرد یا گردن بند مرواریدی که با عقیق بیانی و یاقوت زمانی مرصع بود و از مادرش خدیجه باو رسیده بود فرستاد خدمت پیشبر رسول الله معزون شد امت برای خاطر آنحضرت از فدیه گذشته و ابوالعاس را آزاد نمودند پیشبر فرمود بای العاس که چون زینب بر تو حرامست او را روانه مدینه نما قبول نمود: حضرت زینب در حاکم پیر مرد را با او روانه نمود که زینب را بیاورد - چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند جمعی باتفاق ابوسفیان حرکت کردند در ذی طوی با آنها رسیدند هبّار بن اسود با نیزه بهودج زینب زد که سر نیزه به پشت بی بی رسید - بی بی زینب وحشت کرد و از ترس بچه ای را که در رحم داشت سقط نمود . وقتی زینب به پینه آمد و برای رسول الله نقل نمود حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبّار را مباح نموده و امر نمود دست و پای او را قطع نموده بقتل رسانند .

(۲) اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود حتما مباح میکرد خون کسی که فاطمه را فرستاد تا آنکه بپه اش (محسن) سقط کردید .

(۳) یعنی روز بیعت هبّار چنان بشکم فاطمه سلام الله علیها زد که محسن از شکم ساقط گردید . (این جلد وافی بالوفیات خطی در کتابخانه ملی (حاجی حسین آفامک) دو طبعان موجود است) .

فضیه آتش و جبر و اجبار و اکراه و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط چنین و سایر مظالم در کتب معتبره علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزایه و ابن عبد ربه و جوهری و مسعودی و نظام و ابن ابی الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرورند و ما آنچه میگوئیم با سند ثابت او مسلم نه روی هوای نفس و تعصب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ - اصلاً نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولد نفاق و دوئیست فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع از حق و اثبات مظلومیت لازم است داعی - اولاً خوبست این اعتراض را بعلما و مورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعاً حق زیر پرده نیمانند **فَللّٰهِ الْحِجَّةُ الْبَاطِلَةُ** تاریخ کم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملتی مردمان پاک و منصف و بی غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط نمودند و از زیر پرده استتار بیرون آوردند.

ثانیاً فرمودید چرا میگوئیم و مینویسیم بدیهی است این گفتنها و نوشتنها دفاعی است در مقابل حملات و مهمتهای گویندگان و نویسندگان بی مغز و مغرض و مقتری شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه میکنند و جامعه شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرک و ملحد معرفی مینمایند و این قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جملیات شیعه جلوه میدهند و اذهان ساده را بنقل این نوع آکاذیب مشوب مینمایند.

ماناچاریم از حق مظلومانه خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی کوبنده گان **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** میباشند و در باره علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** فرمود چنانچه شبهای گذشته با دلائل

عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بنده صالح خدا و خلیفه و وصی منصوب و برادر رسول خدا میدانیم و باهر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

میفرمائید چرا میگوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میگوئیم بنگوئید تا نگوییم ننویسید تا ننویسیم دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است ما نمیگوئیم ما را وادار بگفتن مینمائید همین امشب اگر شمانعی فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و باقیان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف سنت و جماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را بعرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاک هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ - این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است زیرا در کتاب های مهم علمای شیعه اخباری هست که برخلاف کتاب و سنت میباشد و کاملاً باعث جسارت شیعیان و لاابالی شدن آنها در معاصی میشود و قطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شماها هم منع از آنها نمینمائید.

داعی - خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظر شما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب باز شود.

حافظ - آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی **اشکال در حدیث حب علی حسنه و من بکلی علی الحسین و جبت له الجنة و جواب آن** که از علمای بزرگ شما است در بسیاری از مجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال در نظر دارم حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** نقل میکند که فرمود **حب علی حسنه لا یضرهم سابقه (۱)** و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود **من بکلی علی الحسین و جبت له الجنة (۲)** و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب

(۱) دوستی علی (علیه السلام) حسنه است که هیچ گناه (صغیره ای) با او شرر نرسد.
 (۲) کسی که گریه کند بر حسین (علیه السلام) بهشت بر او واجب میشود.

تولید فساد در امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لایبالی گری آنها در معاصی میشود که هر نوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند از آن معاصی بآنها ابدأ ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخیال آنکه يك فطره اشك بر امام حسين عليه السلام گناهان ما را پاک میکند و وارد بهشت می شویم وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون میآئیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن داعی - اولاً آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشاء و یا لایبالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه

نموده اید در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افراد عوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقدانشان بمناسبت راهنمایی امثال آقایان !! برخلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر در معاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنها مانند مصر و اسکندریه و شام و بیت المقدس و بیروت و عمان و حلب و بغداد و بصره و عسقلان و قصبات کوچک بسیار که داعی دیده ام و اکثریت بلکه تمام جمعیت در بعض شهرها و بلاد اهل تسنن اند مع ذلک در تمام قهره خانه های عمومی از بزرگ و کوچک علنی و بر ملا اقسام قمار معرّم بین آنها شایع و جزء غایت ثانوی آنان قرار گرفته بملاوه سایر فحشاء و منکرات زائد بر آنچه میان بعضی از عوام شیعه هست بین آنها معمول است علنی و بر ملا در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه های رسمی و سایر فحشاء که از زبان آنها خجالت میکشم دائر است!!

اگر ما هم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم میگفتیم ملل شیوع فحشاء از

زنا و لواط و شراب و قمار و غیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجرّی و لایبالی گری آنها با حکام دین فتاوی بی جای امامان و قهّاه آنها میباشد از قبیل حکم طهارت سگ و حلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب از حرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بقضیب خود ببندند و امثال آنها که عوام را جری و لایبالی بمنهیات نموده اند ۱۴

ولی قهّاه شیعه تمام آنها را حرام و از هر تکبیر آنها تبری میجویند.

حافظ - این نسبت ها کاذبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خود دارید.

داعی - شما خود میدانید ولی عمداً از روی ناچاری دفاع بمالایری صاحبه مینمائید و الا کتب قهّیه خودتان که فتاوی قهّاه را آورده اند موجود است که

وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر عقلانی است که اکابر علماء خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید باخر تفسیر کشاف ص ۳۰۱ جلد سیم که جار الله زمخشری گوید:

اذا سألوا عن مذهبي لم ابح به	و اکتبه کتمانہ لی اسلم
فان حنیفياً قلت قالوا باننی	ایح انظلا وهو الشراب المحرم
وان مالکياً قلت قالوا باننی	ایح لهم اکل الکلاب وهم هم
وان شافعیاً قلت قالوا باننی	ایح نکاح البنت و البنت تحرم
وان حنبلیاً قلت قالوا باننی	ثقیل حلولنی برفض مجسم
وان قلت من اهل الحدیث و حزبه	يقولون تیس لیس بدوی و ینهم
تعجبت من هذا الزمان و اهله	فما احد من السن الناس یسلم
واخرنی دهری و قدم معسراً	علی انهم لا یعلمون و اعلم

و مَذَافِحُ الْجَهَالِ اِبْقَنْتِ اَنْتِي **۱۱ الميم والايام افلح اعلم (۱)**

يك چنین عالم جلیل و مفسر نبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم! برای فتاوی فاسده و عقاید کاسده آنها آنگاه آقا بان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمائیم.

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب - ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدو جهت. جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل حدیث ندارند و جهت دوم آنکه در بسیاری از کتب معتبره علمای بزرگ خودتان از این قبیل اخبار بسیار رسیده است.

و اختصاص بعلامه مجلسی قدس سره القدرسی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را مینمائیم.

چنانچه همین خبری را که شما از بحار الانوار علامه جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزی

در اسناد حدیث حب علی
حسنة از کتب اهل تسنن
و معنای آن

حنفی در باب ۴۲ ینابیع المودة و نیز ضمن باب ۵۶ ص ۱۸۰ از کنوز الدقایق شیخ عبدالرؤف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین حدیث ۴۹ نقل از فردوس دلبلی از معاذ بن جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از

(۱) اگر از من سؤال نمایند از مذهب فاش نخواستم تا سالم باشم - زیرا اگر بگویم حنفی هستم میگویند شراب حرام راحلال میدانی - و اگر بگویم مالکی هستم میگویند گوشت سگ را مباح میدانی، و اگر بگویم شافعی هستم میگویند نکاح دختر را که (حرامست) حلال میشمارد و اگر بگویم حنبلی هستم میگویند حلولی مذهب و مجسه هستی و اگر بگویم اهل حدیث هستم میگویند گوساله است و نیفهد (یعنی اینها فتاوی فقهاء مذاهب اربعه میباشد بلکه نمونه ای از آنها میباشد) فوق الماده جای بسی تعجب است که در این زمان (و تمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نیجانبند. چکنم که روزگار مرا بقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده - همین که متوجه شدم جهال روی کار آمده اند یقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم از روشنائی من استفاده کنند و روزگار هرناکسی را که بخواهد روی کار بیاورد.

أهودة القرمي و امام الحرم شافعی محب الدین ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری در حدیث ۵۹ از مختار حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و دیگران از علماء شما از انس بن مالک و معاذ بن جبل از رسول اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود **حب علی حسنة لا یضر ممها سیئة و بغض علی سیئة لا تنفع ممها حسنة (۱)**

و نیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخائر العقبی و ابن حجر درص ۲۱۵ نقل از ملا و سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۴۶ ینابیع المودة ضمن باب ۵۶ حدیث ۳۳ از مناقب السبعین از فردوس دلبلی و ابن عساکر درص ۱۵۹ جلد چهارم تاریخ خود از نهائی از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **حب علی بن ابیطالب**

یا کُل الذنوب کما تأکل النار الحطب (۲)

ثالثاً کسانی که شم فهم اخبار دارند دقت کامل میکنند تا کشف حجب شده معماً حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان بطن باز کنند و نسبت جعل بدهند منفی بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت قرآن مجید در آیه ۷ سوره ۶۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که:

فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون (۳)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما و بسیاری از مردمان سطحی معماً آمده اتفاقاً بسیار سهل و آسان است حل آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید میکنیم می بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسیئة مینمایند چنانچه در آیه ۳۵ سوره ۴ (نساء)

(۱) دوستی علی علیه السلام حسنه و تواری است که هیچ سیئه و گناهی باو ضرر نبرساند و دشمنی علی گناهی است که باوجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند.

(۲) دوستی علی بن ابی طالب منبشورد گناهان را همچنانکه آتش هیزم را میسوزد.

(۳) سؤال کنید اهل ذکر را (مراد از ذکر قرآن یا رسول الله میباشد) اگر شما نپندارید.

صربحافرماید: ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه تکفّر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریماً (۱)

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی میشود و میآمرزد او را. در این حدیث هم میفرماید دوستی علی یک حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی بآن ضرر نمیرساند.

حافظه - مگر نه اینست که خداوند صربحافرماید ان الله یغفر الذنوب جمیعاً (۲) هر بنده عاصی و گناه کار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت بسوی خدا نمود قطعاً آمرزیده میشود پس فرقی مابین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت داعی - گویا آقا توجه بآیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمینمودید اولاً بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذارم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معتزفم که هر بنده مؤمن گناه کاری که معتمد بفقارت حق باشد هر گاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفار او را میآمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته او را عذاب مینماید تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را بجهنم میبرند و بقدری که نافرمانی نموده عذابش مینماید آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی توبه از دنیا برود و محب علی علیه السلام باشد خداوند او را عفو نموده بمجازات عقبات بعدالموت نمیرسد و جهنم نمییند او را داخل بهشت مینماید چنانکه فرمود: و ندخلکم مدخلا کریماً.

و تفهیمیم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت و لاابالی گری دانسته اید

(۱) اگر شادوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آن ما از گناهان دیگر شما (که کوچک است) در گذریم و شمارا بقامی نیکو و بلند برسانیم.

(۲) بدرتیکه خداوند میآمرزد جمیع گناهان را.

آیا در حدیث شریف امر بسیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشد الا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو نا امیدي بشر را میکشد نه آنکه موجب امید بی پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفس اند وقتی مرتکب صغائری شدند شیاطین جن و انس آنها را وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت ننخواهید دید چون غالباً جوان و جاهل و نادانند فریب خورده نا امید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمیشویم پس چرا مس خود را از هواهای کلی باز داریم رفته رفته موجب طغیان دوسر کشی میشود و از صغائر گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثال این حدیث روزنه امیدي در دلها باز میکند و میفهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محب و دوست علی علیه السلام باشد باو ضرر نمیرساند.

چون خدای متعال در آیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو و آمرزش وسائلی قرار داده حب و دوداد علی علیه السلام یکی از وسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

و الا شیعه هرگز لاابالی نخواهد شد چون وقتی بمعنای تشیع بر میخوردمی بیند که شیعه علی معنی پیره علی علیه السلام آن کسیست که طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن حضرت را پس اهل نجات است چه آنکه در تمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول بیعض از آنها اشاره نمودیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت و شیعتک هم الفاترون فی الیچنه (۱).

پس اگر بخواهید ایراد بگیریید باین نوع از اخبار بیشتر میتوانید ایراد بگیریید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار و اهل بهشت است پس جرأت و جسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

(۱) یا علی تو و شیعیانت رستگاراید در بهشت. (مراجعه شود به ص ۱۵۲ و ۱۵۶ همین کتاب).

شیعه در اول تکلیف بعد از معرفت خدا و پیغمبر بایستی معنای تشیع را بفهمد وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنکاه میفهمد پیرو علی آن کیست که علماً و عملاً و قولاً و فعلاً کرداراً و گفتاراً مانند علی باشد یا جای پای علی بگذارد یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترک نموده ترک نماید پس شیعه علی وقتی فهمید که علی علیه السلام مرتکب کبائر و صفاتی نگردیده بلکه عمل مکروهی هم از او صادر نگردیده سعی و کوشش میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و از اخلاق و عادات رذیله دوری نماید چون قوه عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد و بتمام معنی علی شدن کار مشکلی است بلکه مجال سعی مینماید لا اقل مرتکب کبائر ابدأ نشود و اصرار بر صفاتی هم نمینماید تا محبوب علی علیه السلام گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد.

ولی چون معصوم نیست و جائر الخطاء است اگر سبیه و باصغیره ای از او صادر گردد بوسیله محبت و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام مورد عفو و اغماض قرار میگردد و اگر خدای نکرده بی توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مسؤل صغائر و سیئات قرار نمیگیرد.

و اما معنای حدیث من یکنی علی الحسین و حجت له الجنة هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابقت بانظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که در جواب رعایت حال آنها بشود عرض میکنم معنای ساده و تحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب میشود بر او بهشت.

مفهوم مخالفش اینست که اگر ناکس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود بلکه هیچ نتیجهای هم از گریه خود نمیگیرد.

حافظ - فرق بین کس و ناکس چیست که گریه برای کس نتیجه میدهد ولی بناکس نمیدهد.

فرق بین کس و ناکس

داعی - گرچه در کلمه من موصوله کس و ناکس راه ندارد ولی در معنای فارسی کس و ناکس میآید لذا عرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد اصول عقاید را استدلالاً یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء علیهم السلام بداند و بمعاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد علیهم السلام و عترت طاهره آنحضرت عقیده داشته علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله صلی الله علیه و آله بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتاب سماویه حق و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات و اوامر و مناهی آن عامل باشد.

و ناکس مسلمانی را گویند که صوره و اسماً مسلمان و بتمام دستورات قائل ولی در مقام عمل صالح نباشد یا تارک محض باشد یا بیعض از آنها عمل و از بعض دیگر روی گردان باشد یا مرتکب بعض کبائر از قبیل قتل نفس یا شراب خواری و بازیافتن لواط کاری یا ربا خواری و کم فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او نتیجهای ندارد و جبران ترک واجبات از قبیل نماز و روزه و حج و خمس و زکوة و غیره را نمی نماید.

مگر آنکه توبه کند از اعمال زشت و مصمم گردد بچیران مافات و حق الناس را بصاحبش بر گرداند و ترضیه خاطر آنها و یا اگر مرده اند وراثت آنها را فراهم نماید آنکاه بوسیله گریه و محبت خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگیهای او گردد. و آلا اگر مثلاً نماز نخواند یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس و یا زکوة نگردیده اداء وظیفه ننموده آنکاه گریه کند یا زنا و لواط کند و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بخرام ببرد و معاملات ربوی بنماید - و یا کم فروشی بنماید - و گریه کند ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند بخیال آنکه

اعمال زشت او بوسیله گریه عفو میشود. اشتباه رفته آل عجم از چنین اشخاصی بیزارتند گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه ای ندارد چنانکه ما مکرر در مناظر و مجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحاً گوشزد جامعه نموده ایم.

والا اگر این عقیده غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترک واجبات بنماید خیال کند گریه و یازارت آل عجم سلام الله علیهم اجمعین جبران مافات میکند و اورانجات میدهد باید دشمنان آل عجم همگی بهشتی باشند چون غالباً بر مظلومیت آل عجم گریه کردند.

چنانچه از باب مقاتل در روضه کربلا نوشته اند **والله بکت و ابکت کل عدو و صدیق**

دوست و دشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پس پیغمبر و اصحاب و احفادش حتی اطفال صغیر و شیرخوارش را گشتند ولی در دیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان تا کس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه ای ندارد تا مؤمن نگرند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد.

حافظ - اگر فرد مسلمانی معتقد باصول عقاید و عامل بدستورات شرعی باشد خود اهل نجات است پس گریه برای او چه اثر دارد و تشکیل مجالس گریه برای چه وجه نتیجه بر او متصور است که هر سال مبالغه گزافی خرج این نوع از مجالس بشود کمؤمنین گریه کنند.

داعی - بدیهی است مسلمان هر چند عامل کامل
اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری
عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است
و جائز الخطاء اگر لغزش و خطاهائی از او سرزده

و غافل بود حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهای آنها را عفو میکند.

گاهی حب علی بن ابیطالب را وسیله قرار میدهد گاهی گریه بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء و خاندان رسالت و زیارت آنحضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشک چشم آنها را بمنزله آب توبه قرار میدهد و از گناهان آنها میگذرد.

اگر مؤمن و عادلند و هیچ گناه کبیره و صغیره ای از آنها صادر نشده - حب و ولایت علی و اهل بیت رسالت و گریه بر مصائب وارده بر آنها که علامت مهر و محبت بان خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود.

و اما اینکه فرمودید در تشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میباشید.

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشود یا اگر گاهی بجهانی حاضر شوید چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمیکند تا آثار آن را ببینید.

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیده انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل میگردد و بجایزه آنخاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطباء و وعظا و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند و آنها را بضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رزله آشنا مینمایند و دلائل حقایقت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند و نتایج بسیار میگیرند.

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان اسلام قبول نمایند چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد گردند.

در هر سالی بوسیله این مجالس و حضور در مجامع عزاء و تأثیر آیات و اخبار و مواظب جمعیتهای بسیاری از مردمان لایابالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترک معاصی داخل در حوزه اختیار گردند.

اینست يك جهت افزمایش رسول اکرم ﷺ که علمای فریقین نقل نموده اند
حسین منی و الامن حسین از من است و من از حسین یعنی احیای دین من
بواسطه حسین است در زمان حیاتش جانبازی کرد و بنیروی مظلومیت ریشه غلم بنی
امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشه دین را بکنند .

و هزارسال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل
میشود مردمان حاضر میشوند بوسیلهٔ مبلغین و ناطقین بی بحایق دین برده و قدم در
صراط مستقیم میکنند اینست مختصری از اثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس
اکابر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین میباشد .

و نیز توضیحاً عرض میکنم که محب و شیعه علی علیه السلام زائر و عزادار
حسین بن علی علیهما السلام علاقه مندان و عشاق او ترك واجبات نمیکند و مرتکب
کبائر معاصی نمیشوند چون میدانند و با آنها گفته شده است که حضرت ابا عبدالله
الحسین علیه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائر دین شربت شهادت نوشید چنانچه
در زیارت وارث و سایر زیارات وارد است که میخوانیم **اشهد انک قد اتمت الصلاة
و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله
حتى اتیک الیقین (۱)** .

و در اخبار معتبره فریقین از ام المؤمنین عایشه و جابر و انس و دیگران رسیده
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود من زار الحسین بکر بلا عار فاحقه و جیت له الجنة (۲) .
و نیز میفرماید من بکی علی الحسین عارفاً بحدقه و جیت له الجنة (۳) .
همان قسمی که عبادات از واجبات و مستحبات فرع بر معرفت خدا است اگر
خدا را کما یشفی نشناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم
باشد عاقل و باطل است .

(۱) شهادت میدهم که تو (ابا عبدالله) اقامه نماز و اداء زکوة نمودی و امر بمعروف و نهی
المنکر و اطاعت خدا و رسول او نمودی تا دم مرگ .
(۲) هر کس زیارت نماید حسین علیه السلام را در کربلا در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار
باشد بهشت بر او واجب میگردد .
(۳) هر کس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد بهشت
بر او واجب میگردد .

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر و امام است یعنی باید آن بزرگوار را
پس پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلی الله علیه و آله بدانند که قائم بحق بوده و برای
حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده
تارک واجبات و فاعل محرّمات بوده و ترویج اباطیل نموده و چنین زائر و عزاداری بر
خلاف طریقه و رویهٔ مولای خود هر گز عمل نمینماید .

فواب - قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای
حق و بنا حق بلمست عمّال بنی امیه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً
جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ
کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست و میل بخلافت حسین بن علی را بسمت کوفه
کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید
و عمّالش مقابله با این فتنه کردند و با آنجناب پیشنهاد تسلیم (بلا شرط) و تبعیت از
خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم
باشد یا سلامت بوطن بر گردد آنجناب زیر بار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری
برای چنین دنیا طلبی که برای حب جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت
است ۱۹

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا از این عقیده بر گردند و بدانند
که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آنجناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا
قیام نمود و جنگید تا کشته شد .

فواعی - چون وقت گذشته اگر در این مرحله وارد شویم میترسم سخن طولانی
شود و اسباب کسالت گردد .

فواب - خیر خیر ابتدا کسل نمیشوم بلکه باعلاقه مفرطی میل بشنیدن این
موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابله با مخالفین قادر بپجواب باشیم قطع بدانید
جوابدانان باینقوم ولو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرمائید .

**امام حسین ریاست خواه
و جاه طلب نبوده**

۱۵ عی - قبل از عرض کردم هر عمل نیک و بدی فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند و بعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علی^{علیه السلام} اعلی بر خاتم الانبیاء^{صلی الله علیه و آله} نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمه تصدیق آنستکه هر چه در آن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد. و اگر معترضین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه میخواهند جواب آنها بسیار سهل است اینک مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو وجه فقط اشاره میکنیم.

**خمسۃ النجباء از هر عمل
رجسی مبرا بودند**

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت دنیا طلبی و حب جاه و ریاست بر بحانه رسول الله حسین بن علی سلام الله علیهما دانن بر خلاف حق

و حقیقت و انکار قرآن و رسول خدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره احزاب (شهادت بطهارت آنحضرت داده و آن بزرگوار را مانند جد و پدر و مادر و برادرش مبرأ و مبرأی از هر رجس و پلیدی معرفی نموده آنجا که میفرماید **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا (۱)**.

باتفاق جمهور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی و ابی نعیم اصفهانی و ابویزید شیرازی و سیوطی و حمونینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیر هم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردید.

و این آیه شریفه اول دلائل است بر عصمت این پنج تن بزرگوار از رجاس و پلیدیها (۱) جز این نیستکه خدا چنین میخواست هر رجس و آلاشی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیبی پاک و منزه گرداند.

بدیهی است از اهم پلیدیها حب جاه و مقام و توجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه بر ریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم^{صلی الله علیه و آله} و ائمه طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} میفرماید **حب الدنیا رأس کل خطیئة (۱)**.

پس قطعاً ابا عبدالله الحسین^{علیه السلام} حب جاه و ریاست دنیا را طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده و اهل بیت خود را باسارت نداده و اگر کسی با علم باین معنی آنحضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

و اما فرقه دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل

**قیام امام حسین برای ریاست
و خلافت ظاهری نبوده**

حسی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار است که در این وقت تنگ بتمام آن دلائل توان

استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.

اولاً قیام حضرت اباعبدالله الحسین^{علیه السلام} علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی و ریاست داشت نبی مکرم امر یاری آنحضرت نمی نمود چنانچه اخبار بسیاری از طرق خودتان در این باب رسیده که بیکی از آنها اکتفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۰ ینابیع الموده از تاریخ بخاری و بغوی و ابن السکین و ذخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیره ملا و غیرهم نقل مینماید از انس بن حارث بن بعیة که گفت شنیدم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: **ان ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی الله عنه و عن معه (۲)**.

پس معلوم میشود قیام آنحضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مششوم

(۱) بعثت و هوسنی دنیا بالای همه بدیهها است.

(۲) بدرستیکه این سر من حسین کشته میشود در زمین کربلا پس هر کس از شما آنروز حاضر باشد یاری کند حسین را - آنگاه نوشته است انس بن حارث رفت بسوی کربلا و بستود یغیب صل کرد و کشته شد با اباعبدالله الحسین علیه السلام.

از اینها گذشته اگر معتزین فکر کنند از خود عمل و حرکت آنحضرت تاشهدت و اسیری اهل بیت طهارت حق و حقیقت ظاهر و هویدا میباشد .
زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بر دولت وقت خروج نماید هرگز باعیال و اطفال حرکت نمیکند . اطفال صغیر و زن حامله و بیته شیرخوار باخود نمی برد بلکه تنها و منفرد و بایک عده زبده سواران کاری حرکت می کند پس از آنکه بردشمن غالب و محور کار بدستش آمد و روزگار بر وفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش را می طلبد .

حرکت دسته جمعی حضرت اباعبدالله علیه السلام باعیالات و اطفال صغیر خود دلیل کامل است که آنحضرت بقصد ریاست و خلافت ظاهری و غلبه بر خصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً بسمت یمن میرفت که همه از دوستان خود و پدر بزرگوارش و ثابت قدم در ازادت بودند آنجا را مرکز کار قرار داده آنگاه با تمهیزات کامل و مجرد حملات خود را شروع مینمود .

چنانچه مکر ربی اصنام و دوستان و برادران این پیشهاد را با آنحضرت نمودند و جواب یأس شنیدند چه آنکه از هدف و مقصد اصلی آنحضرت خبر نداشتند .

قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لایله الالیه بود
ولی خود آنحضرت میدانست که وسیله غلبه ظاهری فراهم نمیشود ، لذا حرکت آنحضرت با هشتاد و چهار زن و بیبه برای یک نتیجه نهایی

اساسی بود چونکه امام میدید شجره طیبه لایله الالیه را که جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با خون جگرها غرس و آبیاری او را با خونهای شهداء بدر و احد و حنین نموده و بدست باغبانی مانند علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد که از او نگهداری نماید ولی بواسطه خارج نمودن باغبان عالم دانارا با ظلم و تعدی و تهدید بشمشیر و قتل و آتش و کوتاه نمودن دست او را از آب یاری شجره طیبه اساس و بنیان باغ توحید و نبوت دویه نابودی میرفت .

ولو آنکه گاه گاهی بتوجه باغبان اصلی تقویت می شد ولی نه تقویت کامل حقیقی

تا آنکه زمام باغ بکلی بدست باغبانان جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد . از زمان خلافت خلیفه سوم عثمان بن عفان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند و ابوسفیان لعین که در آن موقع کور شده بود دستش را گرفتند بمجلس آوردند باصدای بلند گفت یا بنی امیه تداولو الخلافة فانه لاجنة ولانار (۱) .
و نیز گفت یا بنی امیه تلتفوها تلفف الكرة فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم و لتصیرن الی صیباتکم و راة (۲) .

بکلی آن قوم رسوای یمقیده تمام طرق را مسدود نمودند و دست باغبانان معنوی و حقیقی را بالکل از تصرف در باغ کوتاه نمودند و مانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجره طیبه رو بضعف گذارد تا در دوره خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیک بود شجره طیبه لایله الالیه بکلی خشک شود و نام خدا از میان برود و حقیقت دین محو گردد .

بدیهی است هر باغبان عالمی وقتی فهمید از هر طرف آفات بیاضش روی کرده فوری باید در مقام علاج بر آید والا بکلی ثمرات باغش از میان خواهد رفت .

در آن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت یاغبان عالم دین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج و عناد و الحاد بنی امیه کار را بجائی رسانیده که نزدیک است درخت توحید خشک شود بلکه قصد دارند شجره طیبه لایله الالیه را از ریشه بکنند و دور بیندازند قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت و تقویت شجره طیبه لایله الالیه بسمت کربلا حرکت کرد ولی بخواهی میدانست بی آبی برشته درخت اثر کرده و دیگر آبهای معمولی اثری ندارند احتیاج بتقویت قوی دارد .

(۱) ابوسفیان تفجیح میکند فامین خود دا باینکه دولت بی پایان خلافت را دست بدست

همه لیرا بهشت و دوزخی در کار نیست (یعنی دروغ است) .

(۲) ای بنی امیه بکشید و خلافت را مانند کوی بچنگه آورید سو کند آن چیزیکه قسم

میخورم بآن (مراه بنهاست که همیشه بآن قسم میخورند) بیوست طالب دشاین یک همچو سلطنته

و ادعاهای برای شما بوده ام شما هم آنرا نگهبان باشید تا باولاد خود بارت برسانید .

چنانچه در علم عملی فلاحت رسم است وقتی فلاحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی بکلی بی قوت شده تقویت قوی لازم دارد علاج او را قربانی میکنند یعنی کوسفتندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح میکنند و بایوست و گوشت و خون در پای درخت دفن مینمایند تا درخت از نو قوت و قدرت جدید بگیرد.

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله ﷺ هم که باغبانی عالم بود دید این شجره طیبه را بقدری بی آبی دادماند (بخصوص در سنوات اخیره و زمام داری بنی امیه) که با بهای معمولی و مبنای علمی حیات پیدا نخواهد کرد فدا کاری لازم است. قطعاً آبیاری شجره طیبه و درخت شریعت با بستنی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خود را گرفت برای قربانی و آبیاری شجره طیبه لایله الاله بسمت کربلا حرکت کرد.

بعضی کوتاه نظران گویند چرا از زمین خارج شد همانجا میماند و کوس مخالفت میکوبید و قربانیها را میداد ولی نمیدانند که اگر آن بزرگوار در مدینه میماند امر او بر مردمان فهیم عالم پوشیده میماند و نمیدانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده.

مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام بحق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف و مقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می دادند.

ولی آن یگانه راد مرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماورجیب موقفی که مردمان برای عمره بمکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه ها خواند و خطابه ها کرد ندای حق و حقیقت را بسمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید میشه برداشته بریشه شجره طیبه لایله الاله میزند گوشزد عامه مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی خلافت اسلام دارد عملاً اساس دین را از میان میبرد شراب میخورد قمار میبازد باسکه و مینون بازی میکند احکام دین را زیر پا میگذاورد زحمات جهم پیغمبر را بر باد میدهد من

نمیگذارم دین جهم از میان برود بر من واجب است فداکاری تمام جان میدهم و دین را حفظ میکنم.

پس قیام آنحضرت و خروج از مدینه بمکه و از مکه بسمت کوفه و عراق برای حفظ شعائر دین و اعلام نمودن بیجامه بشریت اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق و عقاید خراب و عملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی دین بوده است.

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت میآمدند عرض میکردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده اند و دعوت نامه ها فرستادند به بی وفائی معروف اند.

و علاوه با قدرت بنی امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه درآینده اند نمی توانی مقابله نمائی چون اهل حق کم اند مردم عبد و عبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح میشود لذا اطراف آنها جمع اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود.

پس از این سفر صرف نظر نماو اگر هم مایل نیستی بماندن و توقف در حجاز پس برو بیمن که علاقه مندان بشما در آنجا بسیارند مردمان غیوری هستند شمارا تنها نمی گذارند میتوانی عمری را در آن صفحات براحتی بگذرانی.

حضرت نمی توانست برای همه کاملاً پرده برداری نماید لذا هر يك را بجوابهای مختصری ساکت مینمود ولی بعضی از اصحاب سیر و اقرار مجرم مانند برادرش محمد بن الحنفیه و ابن عم کرامش عبدالله بن عباس میفرمود راست میگوئید منم میدانم غلبه ظاهری با من نخواهد بود منم برای فتح و غلبه ظاهری نمیروم بلکه برای کشته شدن میروم یعنی میخواهم به نیروی مظلومیت ریشه ظلم و فساد را برکنم.

برای قوت قلب بعضی حقیقت را آشکار نموده میفرمود جد مرسول خدا را در خواب دیدم بمن فرمود اخرج الی العراق فان الله شاء ان یریک قتیلا (۱).

محمد بن الحنفیه و ابن عباس عرض کردند اگر امر چنین است زنها را چرا میبری (۱) بیرون برو بسوی عراق پس بدرستی که خدای تعالی میخواهد تو را کشته ببیند.

فرمود جدم فرمود ان الله قد شاء ان يراهن سبايا (۱) با سر رسول الله ﷺ آنها را برای اسیری میبرد (یعنی نکات و اسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است که متسم شهادت من اسارت زنان است که غلم و پرچم مظلومیت را بر دوش بگیرند بروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید ریشه آنها را بکنند - و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند - .

چنانچه عملی کردند خطبه و خطابه بی بی عقیله بنی هاشم صدیق مفسری زینب کبری سلام الله علیها در مجلس قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه و سفراء یسکانه و رجال از یهود و نصاری - و خطبه و خطابه معروف سید الساجدین امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در مسجد اموی شام بالای منبر در مقابل یزید نیروی قدرت او را شکست و پرچم عظمت بنی امیه را سرنگون و مردم را بیدار نمود) .

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود ایها الناس اعطينا سناً و فضلاً بسبح - اعطينا العلم والحلم والسماحة والفضاحة والشجاعة والمجبة في قلوب المؤمنين - و فضلاً بان من انبى المختار محمد صلى الله عليه وآله - و منا الصديق - و منا الطيار - و منا صدق الله و اسد رسوله - و منا سبطا هذه الأمة و منا مهدي هذه الأمة (۲) .

آنگاه شروع بمعرفی از خود نمود فرمود هر کس مرا میشناسد که میشناسد

(۱) بدرستی که خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر بیند .

(۲) ای مردمان عطا کرده شده ایم (ما آل محمد الا جانبی خدای تعالی) شرف غلنت را ترجیح داده شدیم بر سایر خلق بهجت فضیلت - عطا کرده شده ایم بگلم خود برداری - وجوه اسودی و خوش رویی - و فصاحت - و عجايب - و معیت در دلهای مؤمنان .
و ترجیح و زیادتى داده شده ایم (بر مردم) باینکه از ما احد یغیب بر گرفته (حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله) والا ما انت صديق (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام) والا ما انت جفر طيار - والا ما انت (حنزه) شیرعدا و رسول - والا ما انت ذو سبط این امت (حسن و حسین) - والا ما انت مهدي این امت (حجة بن الحسن علیه السلام تعالی فرجه) .

و آن کس که مرا میشناسد اینک حسب و نسب خودم را با آنها میرسانم منم فرزند صاحب صفات و فضائل مخصوصه (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان مینماید که وقت مجلس اجازه نقل تمامها نمیدهد) خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله ﷺ .

پس از آن روی همان منبری که سالها شب و روز از زمان معاویه علیه الهابویه غلنی و برملا مولانا و مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام را لعن و سب مینمودند !! و هزاران نسبتهای ناروا با حضرت داده بودند؟ در حضور خود یزید و رجال بنی امیه و دشمنان فاضائل و مناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود .

انا من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا لا اله الا الله - انا من ضرب بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله بسيفين و طمن بر محجن و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين - و قاتل بيدروحين - و لم يكفر بالله طرفة عين - انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين - و قاصع الملحدين - و يصوب المسلمين - و نور المجاهدين و زين العابدين - و تاج البكائين - و اصبر الصابرين - و افضل العالمين من آل يس رسول رب العالمين - انا ابن المؤيد بجبرئيل - المنصور ببيكائيل - انا ابن المحامي عن حرم المسلمين - و قاتل المارقين - و الناكثين - و الفاسطين - و المجاهد اعدائه الناصبين - و الفخر من مشى من قريش اجمعين - و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين - و اول السابقين - و قاصع المعتدين - و مبيد المشركين - و سهم من مراعى الله على المنافقين - و لسان حكمة رب العالمين - و ناصر دين الله و ولي امر الله - و بستان حكمة الله - و عيبة علمه - سمح - سخي - بهلول - زكي - ابطحي - رضی - مقدام - همام - صابر - مهذب - قوام - قاطع الاصلاح - و مفرق الاحزاب - اربطهم عناناً - و ائبهم جناحاً - و امضاهم عزيمة - و اشد هم شكيمه - اسد باسل يطعنهم في الحروب اذا ازدلفت الاسنة و قربت الاعنة طعن الرمحى

ویدروهم فیها ذروالریح الهمیم - لیث الحجاز - وکبش العراق - مکی - مدنی - حنفی - عقیبی - بدری - احدی - شجرئی - مهاجرئی - من العرب سیدها - و من الوغی لیثها - وارث المشعرین - و ابو السبطین الحسن و الحسین ذاک جدی علی بن ابیطالب (ع) (۱) .

آنگاه فرمود انا ابن خدیجه الكبرى - انا ابن فاطمة الزهراء - انا ابن

(۱) منم فرزند کسیکه شمشیر زد بر بیبهای مردم تا کنند لاله الااله - منم فرزند کسیکه شمشیر زد پیش روی رسول الله بدو شمشیر (یعنی مدتی بشمشیر ومدتی به ذوالفقار) ویزه زد بدو نیزه وهجرت نمود بدو هجرت . و بیعت نمود بدو بیعت . و با کافران مقاتله نمود در جنگ بدر و خندق و کافر نکشت بعدها چشم برهم زدنی - منم فرزند صالح مؤمنان - و وارث یسفیران - ویراندازنده املعدان - و پادشاه مسلمانان - و نور جهادکنندگان - و زینت عابدان و تاج کریمه کنندگان (از خوف خدا) و صبرکننده ترین صبرکنندگان - و بهترین نمازگذارندگان از آل پس رسول رب العالمین - منم فرزند مؤید بجهنم و منصور ببنکایل - منم فرزند حمایتکننده از حرم مسلمانان - و کشته برکشته کان الودین (یعنی اهل نروان) و شکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جبل در بصره) و اهل بنی وطنیان (یعنی اهل جنگ صفین) و جهادکننده با دشمنان خود نامیبها - و فخرکننده ترین همه کسانیکه راه رفتند از طایفه قریش (یعنی انبیر از همه قریش) و اول کسیکه اجابت دعوت خدا و رسول او را نمود از مؤمنان - و اول سبقتکنندگان بسوی ایمان - و شکننده ظالمان - و هلاک کننده مشرکان - و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان - و لسان حکمت پرورده کار عالیان - و یاری کننده دین خدا - و ولی امر خدا - و گلستان حکمت خدا - و صندوق علم او - جوانمرد با سخاوت گشاده رو - و جامع جمیع خیرات اجتماعی پسندیده بطحا - که اختیاراً در جنگها پیش قدم بوده - پادشاه صبرکننده با کیزه اخلاق - کثیرالقیام - قطعکننده پشتها - و متفرقکننده از حزب (فاسد) - کسیکه بانبات قدم عنان اختیار نفس خود را در دست داشته - و دلش از همه کس قوی تر و ثابت تر و هوش از همه راستتر - و شکیه اش از همه کس معکم تر (یعنی مهمترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان) - شیر زبان بود در میدان نبرد - خود میکرد دشمنانرا در جنگها وقتیکه باو نزدیک میشدند (سواره و پیاده) با یزوه های خود - و غوره و متفرق می ساخت آنها را همچنانکه طوفان شنها و خار و خاشاک خشک او پراکنده میکند - شیخ ترین اهل حجاز - و دلیر ترین اهل عراق - مکی ومدنی - و پاکیزه ترین افراد مسلمین در دین بیعتکننده در عقبه - شهسوار بدر واحد - و داد مرد بیعت شجره - و یگانه خداکار مهاجرت - و سید حرب - و شیرمیدانهای جنگ و وارث مشعرین - و پدر دوسبط (یسفیر من) حسن و حسین (علیهما السلام) اینست فضائل جد من علی بن ابیطالب (علیه السلام) .

المدبوح من الفنا - انا ابن العطشان حتی قضی - انا ابن من منعه من الماء و احلوه علی سائر الوری - انا ابن من لا یفعل له ولا کفر یری - انا ابن من رفع راسه علی الفنا - انا ابن من هتك حریمه بارض کربلا - انا ابن من جسمه بارض و راسه باخری - انا ابن من سببت حریمه الی الشام تهدی - ثم انه صلوات الله علیه انتخب و بکی - فلم یزل یقول انا انا حتی ضح الناس بالبکاء و النحیب (۱) .

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) منعقد گردید - در همین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین (ع) بعد از نقل فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین در محضر دشمنان آنقدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که باحضور یزید پلید صدای ضجه و شیون مردم تمام برخواست بسمیکه یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند - از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید .

از همان مسجد و اثر خطبه و خطابه آنحضرت مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد . (که یزید ناچار شد از روی سیاست اظهار ندامت نمود - و عبید الله بن مرجانه لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید .

(۱) منم فرزند خدیجه کبری - منم فرزند فاطمة زهرا (ع) - منم فرزند سر بریده از قفا منم فرزند آنکسیکه با لب تشنه از دنیا رفت - منم فرزند آنکه آب را از او منع کردند و حلال و مباح داشتند بر سایر خلق - منم فرزند آن که او را غسل ندادند و کفن نکردند - منم فرزند آنکه سر مطهر او را بر یزوه بلند نمودند - منم فرزند آنکه حرم او را در زمین کربلا هتک حرمت نموده اسیر نمودند منم فرزند آنکه بدن مقدسش در جالی و سر مطهرش در جالی دیگر - منم فرزند آنکه حرم او را اسیر نموده بشام آوردند .

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلند کربست و پیوسته انا انا فرمود یعنی آنقدر از مفاخر و مدایح اجداد خود فرمود و مصائب پدر بزرگوار و اهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخواست همگی بگریه و ناله و فریاد مشغول شدند .

که الی الحال در شام و پای تخت ظالمانه آن قوم فاسد قبری از بنی امیه وجود ندارد - ولی قبرستان بنی هاشم مورد توجه شامیان - و قبور بسیاری از عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ مزار هر عارف و عامی از شیعه و سنی میباشد .
خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته اند که آن حضرت از مدینه تا بکوفه و کربلا پیوسته کنایه و صراحت خیر شهادت خود را میداد و ب مردم میفهماند که برای کشته شدن می رود .

از جمله خطبه مفصلی است که روز ترویه در مکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه خیر شهادت خود را علنی داد که بعد از حمد پروردگار متعال و درود بر خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **خَطُّ الْمَوْتِ عَلِيٌّ وَوَلَدُ آدَمَ مَخْطُ الْفَلَاةِ عَلِيٌّ جَبَدُ الْفِتَاةِ وَ مَا وَ لَهْنِي اِلَى اِسْلَافِي اِسْتِثْقَاقَ يَعْقُوبَ اِلَى يُوْسُفَ وَ خَيْرِي لِي مِصْرَعِ اَلَا لَاقِيَهُ كَاتِي بَا و صَالِي يَنْقُطُهَا عَمَلَانِ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النُّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَا (۱) .**
با این قبیل جملات ب مردم میفهماند که من بکوفه و مقر خلافت نخواهم رسید بلکه بین نواریس و کربلا کشته خواهم شد بدست کز کهای خون آشام مراد از کز کها اشاره ایست که قتل خود را از بنی امیه و غیره مینماید که مانند کز کهای خونخوار ما را قطعه قطعه نموده بقتل میرسانند .

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار میرساند که امام حسین بقصد شهادت حرکت

(۱) مرگ بر فرزندان آدم چنان بسته است که قلاعه بگردن دختر جوان و چه قدر آرزو مند بصحبت گذشتگان خود چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده و پستیده کشت زمین که بیکر من در آن افکنده شود باید بدان زمین برسم و گومی می بینم بند بند مرا گرگان بیابانها از یکدیگر جدا میکنند میان نواریس و کربلا .

(مرحوم تقة الاسلام محمد جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی طاب نراه در نفس المهموم گوید شیخ ما معدت نوری رحمه الله در کتاب نفس الرحمن گفته است (نواریس) کوردستان نصاری است چنانچه در حواشی کفمی نوشته اند و شنیده ایم که این کوردستان در آنجا واقع بوده است که اکنون مزار حربین برید ریاحی است در شمال غربی شهر کربلا و اما کربلا معروف بود مردم آن نواحی باره زمینی است در کنار نهری که از جنوب با روی شهر روان است و بر مزار معروف به این صوره میگذرد باره از آن باغ و قسمتی کشت زار و شهر کربلا میان این دو میباشد .

فرمودند بقصد ریاست و خلافت در تمام راه بطرق مختلفه خیر مرگ خود را میداد و در هر منزل اصحاب و احفاد خود را جمع میکرد و پیوسته میفرمود از پستی و بی قدری دنیا همین قدر بس که سریحی را برینند برای زن زنا کاری بپدیه بردند عنقریب من من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار میبرند .

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حر بن یزید ریاحی با هزار سوار س راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است شما را نگاهدارم و نگذارم بکوفه بروید و یا شما باشم تا امر امیر برسد - چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد و خود را در اختیار حر گذارد .

قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حر نمیشد در حالیکه با حر بیش از هزار نفر نبودند و با آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هر یک خود يك تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود علی القاعده میبایستی آنها را پراکنده و خود را بس کز حکومت (کوفه) میرساندند مردم هم که منتظر بودند تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می شدند تا آنکه غالب آیند نه آنکه در مقابل گفتار حر تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمک بدشمنان برسد و کار را بر پس پیغمبر سخت نمایند .

آقایان اگر بفران مطلب خوب دقت کنید جواب خود را بخوبی بدست می آورید و میدانید که آنحضرت بقصد دیگری طی مسافت نمود زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعیکه محاصره دشمن در انتها درجه شدت رسیده و فرسنگها اطراف او را قوای قویه دشمن گرفته و سائلی فراهم نمیکرد که جمعیت قلیل و نفرت آماده خود را متفرق نماید .

خطبه و خطابه آن حضرت در شب عاشورا بزرگتر دلیل بر اثبات مدعای

ما است زیرا تا شب عاشورا هزار و سیصد سواره و پیاده آماده جنگ در خدمت آن حضرت بودند .

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت بروی کرسی قرار گرفت خطبه مفصلی اداء نمود ضمن خطبه صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر و مردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند حضرت فرمود کسانی که پخیال ریاست و حکومت دنیوی آمده‌اند بدانند که فرود هر کس در این زمین باشد کشته خواهد شد و این مردم جز من احدی را نمیخواهند من بیعتم را از گردن شما برداشتم تا شب است بر خیزید و بروید هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمام آن جمعیت رفتند برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل و دو نفر هیجده نفر بنی هاشم بیست و چهار نفر اصحاب - بعد از نصف شب سی نفر از شجاعان لشکر دشمن بقصد شیخون آمدند وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار با ردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشهر هفتاد و دو نفر قربانیهای حق گردیدند که اکثر آنها زهاد و عباد و قاریان قرآن بودند .

اینها تمام دلایل و قرائن واضحه است که میرساند آن حضرت بقصد انقلاب و حب جاه و ریاست و رسیدن بمقام خلافت حرکت فرموده بلکه صرفاً هدش ترویج دین و مقصدش حمایت و دفاع از حریم اسلام بوده .

آنهم بطریقی که جان بدهد و باجان بازی نمودن پرچم لایه الاله را بلند و پرچم کفر و فساد را سرنگون نماید .

زیرا نصرت و یاری دین گاهی بکشتن است و زمانی بکشته شدن فلذا آنحضرت دامن همت بر کمر زد و مردانه قیام کرد - با نیروی مظلومیت و دادن قربانیهای بسیار مخصوصاً اطفال صغار ریشه ظلم و فساد بنی امیه را کند قسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاء کلمه طیبه لایه الاله و آبیاری شجره مقدسه اصلها ثابت در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است حتی بیگانگان از دین روی برهان و دلیل اقرار باین معنی دارند .

مقاله مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین

دردائرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه مقاله ایست از خانم دانشمند انگلیسی تحت عنوان (سه شهید) بسیار مفصل است که خلاصه آن اینست که نوشته

سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاء کلمه حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران و جان بازان گوی سبقت ربوندند .

اول سقراط حکیم یونانی در آتن - دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی میباشد والا در عقیده ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده بصریح آیه ۱۵۶ سوره ۴ (نساء) که فرموده

وما قتلوه و ماصلوبه ولكن شبه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه (۱) .

سیم حضرت حسین (علیه السلام) فرزند زاده محمد (صلی الله علیه و آله) پیغمبر مسلمانان آنگاه نوشته است هر گاه بتاریخ حالات و چگونگی شهادت و جان بازی هر يك از این سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد تصدیق میشود که جان بازی و فداکاری حضرت حسین (علیه السلام) از آن دو نفر (یعنی سقراط و عیسی) قوی تر و مهم تر بوده است بهمین جهت ملقب گردید به سید الشهداء .

زیرا سقراط و حضرت مسیح فقط در راه حق بتفدی جان خود حاضر شدند - ولی حضرت حسین (علیه السلام) جلا و وطن اختیار نمود در بیابانی دور از جمعیت در محاصره دشمن واقع و عزیزترین عزیزانش را که از دست دادن هر يك از آنها از سردادن خودش مهمتر بوده فدای حق نموده بنست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربانی راه حق نمود .

بزرگترین دلیل بر اثبات مظلومیت حسین مسلمانان را بانی دادن بجه شیر خواره اش

(۱) (عیسی بن مریم را) نکشند و نه بدار کشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد و همانا آنان که در باره او عقاید مختلف اظهار داشته از روی شک و تردید سخن گفتند و عالم بان بودند جز آن که از بی گمان خود میرفتند و بطور یقین (شما مؤمنین بدانید) که مسیح را نکشند بلکه خدا او را بسوی خود بالا برد .

بود که در هیچ تاریخی سابقه ندارد بچه شیر خوار را برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند و آن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمه تیر جفا قرار دهند.

این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین را نمود و بهمین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان نمود در اثر جابازمهای او و اهل بیت بزرگش دین محمد ﷺ حیات نوینی بخود گرفت انتهی.

دکتر مارین آلمانی و دکتر جوزف فرانسوی دیدگران از مورخین اروپایی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و فدا کاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الا اگر خدمات و قیام بحق آنحضرت نبود بنی امیه اساس دین توحید را بکلی از میان میبردند و نامی از خدا و پیغمبر و دین و شریعت در عالم باقی نمیگذارند.

نتیجه مطلوب - کشف حقیقت پس نتیجه عرایض این شد که قیام و جنگ حضرت سیدالشهداء ارواحافداه که مورد تصدیق دوست و دشمن منصف است قیام و جنگ دینی بوده است.

لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان با آنحضرت وقتی میشوند که آن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل بمنکرات می نمود متوجه میشوند که عمل بمنکرات مرضی آنحضرت نخواهد بود لذا هرگز کرد محرمات و منکرات که مسکرمه طبع آن بزرگوار است نمیگردند و عمل بواجبات را بر خود فریضه حتمی قرار میدهند.

وقتی میشوند و در کتب مقاتل و تواریخ میخوانند که آنحضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را بجماعت خواند البته جدیت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات مینماید تا مورد توجه و محبوب آنحضرت گردند که محبوب آنحضرت قطعاً محبوب خدای تعالی میباشد.

پس آن قسمی که آقا و دیگران تصور نموده اید خلاف حقیقت و ملاحظه کار است

اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید بلکه بر خلاف گفته شما و امثال شما این قبیل احادیث تحریک قوای روحی شیعیان را مینماید و آنها را آماده عمل میکند مخصوصاً که گویند کان و خطباء قابل در اطراف مطلب شرح دهند و فلسفه شهادت آنحضرت را کما ینبغی بیان نمایند نتایج بسیار نیکوئی گرفته میشود.

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم بواسطه هجوم مردم در این مجالس جوانان بسیار فریب خوردگان شیطان از برکت وجود آنحضرت و مجالسی که بنام آن بزرگوار منعقد میشود در اثر بیانات و عطا و تبلیغ مبلغین عظام براه راست و صراط مستقیم وارد و تائب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند.

(سخن که بانجا رسید اکثر آقایان باچشم گریان حالت سکوت بخود گرفتند عازم شدید جلسه را ختم نمائیم).

نواب - علاوه بر اینکه وقت خیلی گذشته جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید و مرد شریف فدا کاری را که رحمانه رسول الله ﷺ بوده بهمین مختصر بیانات آن طوریکه بوده بما شناسانیدید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید جدت رسول خدا بشما عوض عنایت فرماید - گمان نمیکنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد خدا از شما راضی باشد و شمارا مشمول مراحم و الطاف خود قرار دهد که ما را مستفیض فرمودید.

و واقعاً خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کور کورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه بر آن محروم مانده ایم و این نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط و بیجائیکه از روی تمصب بما میگردند و میگفتند که زیارت آن مولی و رفتن بمجالس عزای بدعت است.

واقعاً عجیب بدعت خوبی است که انسان را بیدار و صاحب معرفت مینماید و بحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگذاران بشرع و شریعت آشنا میکند.

در ثواب و فوائد زیارت داعی - این جمله‌ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمد و عترت طاهره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

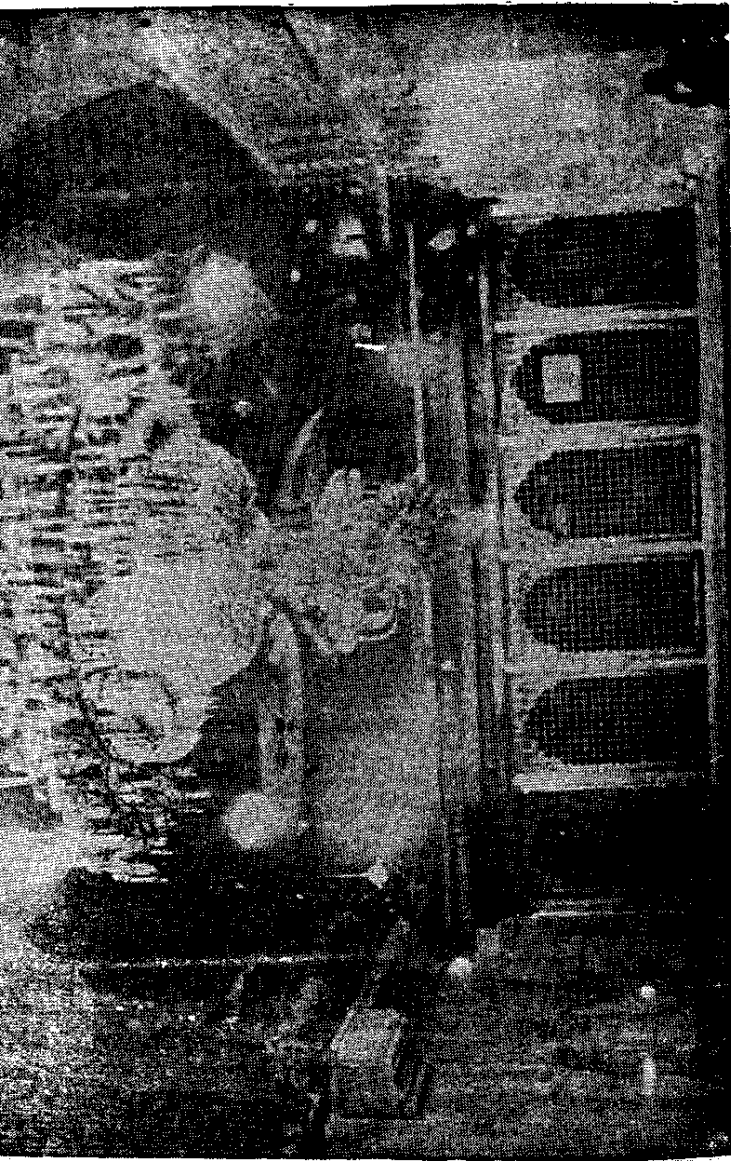
زیارت قبور آنها فرمودید قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنن هم عادة پیروی از آنها نموده اند بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر و یا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرائند درباره آن فرسیده باشد.

مجال آنکه در اخبار راجع بگریستن و زیارت آن حضرت علاوه بر آنکه در کتب معتبره شیعه متواتر آرسیده در کتب معتبره خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل نموده اند موجود است که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودیم اینک بواسطه ضیق وقت راجع بزیارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است اکتفا مینمائیم.

بگرد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حجره ام المؤمنین عایشه تشریف داشتند حسین علیه السلام وارد شد پیغمبر او را در آغوش محبت کشید و بسیار بوسید و بوئید عایشه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست میداری حضرت فرمود مگر نپیدانی که او یاره جگر و ریحانه من است آنکاه آنحضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال نمود فرمود جای شمشیرها و نیزه ها را می بوسم که بنی امیه بر حسین میزنند عایشه عرض کرد مگر او را میکشند فرمود آری بآب تشنه و شکم گرسنه شهید میکنند شفاعت من هرگز با آنها نمیرسد خوشا بحال کسیکه بعد از شهادت او را زیارت کند عایشه عرض کرد یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود فرمود اجر يك حج من عایشه از روی تعجب عرض کرد يك حج شما فرمود ثواب دو حج من عایشه بیشتر تعجب کرد حضرت فرمود ثواب چهار حج من پیوسته عایشه تعجب مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب را زیاد مینمود تا رسید بجائیکه فرمود عایشه هن کس حسین مرا زیارت کند خداوند ثواب نود حج و نود عمره مرا در نامه عمل آن زائر مینویسد دیگر عایشه سکوت کرد (شکل ۲۰ و ۲۱).

قبه و بارگاه و منظر مطهر حضرت امام حسین علیه السلام که بوسیله پیازه از هوا عکس برداری شده (شکل ۲۰)





مذبح مفس حضرت امام حسين (ع) (شکل ۲۱)

شما را بخدا آقایان انصاف دهید چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت و تمییز به بدعت نمودن دشمنی با آن حضرت و اهل بیت طاهرینش میباشد.

علاوه بر فوائد معنوی و اجور اخروی توجه بمنافع ظاهری **اثرات مترقبه بر زیارت قبور ائمه اطهار** که در زیارت قبور ائمه طاهرین ملحوظ است هر انسان عاقلی را تحریک میکند که از این عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار میگردد صرف نظر نکند.

شما اگر بآن اعتنا مقصد مشرف گردید بالحسن و العیان مشاهده مینمائید در بیست و چهار ساعت (باستثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارک که برای استراحت خدمه و نظیف حرم بسته میگردد) از دو ساعت بطلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است.

و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات از نمازهای واجب و مستحب و قرائت قرآن و اشتغال با ذکر و اوراد و ادعیه میباشد.

کسانی که در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند مگر اداء و اجابت ولی در آن امکان مقدسه بعشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت بطلوع فجر مشرف گردیده توفیق تهجد و مناجات با پروردگار و قرائت قرآن و کریه های فراوان از خوف خداوند متعال برای آنها عادت ثانوی میشود که وقتی با اوطان خود برگشتند پیوسته سرگرم عبادات و ترک معاصی می باشند و اداء نوافل و قضاء نمازها را با اشتیاق تمام بجای میآورند.

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار میگردد و توفیق جیزی پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات میشوند بدعت است.

که در شبانه روزی اقلاً سه مرتبه سحرها و ظهرها و سرشبها هر مرتبه اقلاً دو سه ساعت باقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن و اذکار و اوراد پرداخته و خود را مشمول

مراحم والطف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ آنری برای زیارت قبور ائمه اطهار نبود مگر همین توفیق جبری و سرگرمی باقسام عبادات کافی بود که مسلمانان را تشویق کنند برفتن زیارت تا باین وسایل و سرگرمی بعبادات (که در بلاد و اوطان نشان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمی نمایند) رابطه بایزدان پاک را که اساس تمام خوشبختیها است محکم نموده صفای باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنن کدام محل مقدسی را می توانید بما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در بیست و چهار ساعت اشتغال بعبادات داشته باشند جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق میشوند در بغداد و معظم که قبر شیخ عبد القادر کیلابی و امام ابوحنیفه میباشد همیشه در های آنها بسته فقط موقع نماز در مسجد های مجاور قبر آنها باز میشود یک عدد مخصوصی می آیند نماز خوانده و متفرق می شوند.

در شهر سامرا که مدفن دو امام برحق شیعه - حضرت هادی علی النقی (علیه السلام) (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن علی (علیه السلام) (امام یازدهم) میباشد تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدام آستانه مقدسه از برادران اهل تسنن هستند مقارن طلوع فجر بزحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه درب حرم را باز میکنند ولی یک نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم در کنج و زوایای آن مسجد بعبادت مشغول باشند.

حتی خدام هم که در را باز مینمایند میروند و میخوانند ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادت اند اینست آثار و برکاتی که از این قباب مبارک نصیب شیعیان میگردد.

خداوند توفیق دهد مشرف شوید در عراق عرب دو شهر پهلوی یکدیگر می بینید بفاصله دو فرسنگ یعنی کاظمین و بغداد که اولی مرکز شیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت ابا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمد بن علی الجواد (امام نهم) علیهم السلام میباشد.

و دو می مرکز اهل تسنن و مجاور قبر شیخ عبدالقادر کیلابی و امام اعظم شما ابوحنیفه میباشد مورد دقت قرار دهید تا بی بتعالیم عالی پيشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و پیشم خود به بینید از برکات قبر ائمه اطهار و علاقه بزیارت آن دو قبر انور مردم کاظمین و زوار چگونگی اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت بطلوع فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت و تهجد و سحر خیزی آماده و بیدارند حتی عدد بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهايشان در کاظمین است وقت سحر در حرم مطهر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی اهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهان سرگرم عیاشی و شهوات در خواب غفلت فرو رفته اند؟

نواب - واقعاً جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کور کورانه بدون تحقیق بدنبال اقوال اشخاص میرویم چند سال قبل قافله ای از این جا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه با آنها بودم رقتیم بغداد زیارت امام اعظم ابوحنیفه و جناب عبدالقادر رضی الله عنهما : ولی یک روز که بنده بتماشای کاظمین رفته و برگشتم مورد محلات سخت رقتاً واقع شدم الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظم و یا شیخ عبدالقادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جائز و موجب ثواب باشد که در هر سال جماعتی از ما زیارت آنها میروند که قطعاً خبری از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در باره آنها نرسیده.

ولی زیارت ریحانه رسول خدا فدا کار مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری است مستحسن بدعت باشد؟
الساعة تصمیم قطعی گرفتیم که انشاء الله اگر زنده ماندم امسال قریة الی الله و طلباً لمرضاة زیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته های ما بگذرد امشب را با تأثر خاطر از خدمت مرخص می شویم تا فردا شب انشاء الله.

جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم آقایان محترم تشریف آوردند بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سیدعبدالحی - قبله صاحب شب گذشته یانانی فرمودید که حقاً از مثل شمائی سزاوار نبود تفوه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد خود بهتر میدانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه باعث فنای مسلمین گردیده کما آنکه اتفاق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسالمن بوده.

داعی - (با کمال تعجب) خوبست بیان فرمائید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوئیت و افتراق کلمه میباشد که اگر ایراد شما بیجا است و غفلتی از داعی شده متنبه گردم و آلا جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید - در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس مسلمین را بنو قسمت تقسیم و تعبیر بمسلم و مؤمن فرمودید در صورتیکه مسلمانان همگی یکی هستند و گویند کان لا اله الا الله محمد رسول الله با هم برادرند نیابستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دو دستگی داد که بضرر اسلام تمام میشود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاص و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و مارا مسلم میخوانند چنانچه در هندوستان دیده‌اید شیعه را مؤمن و سنی را مسلم میخوانند.

و حال آنکه اسلام و ایمان یکی میباشد زیرا اسلام اقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم بآنست و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان میباشد.

لذا جمهور امت اتفاق نموده‌اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدائی ندارند و شما برخلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

داعی - (پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم - اولاً جمهوری که

منظور نظر شماست و در بیان خود بآن اشاره نمودید بمعنای عموم امت نیست بلکه مراد از جمهور بعضی از اهل سنت و جماعت میباشد.

ثانیاً راجع باسلام و ایمان متأسفانه بیان شما کافی نیست چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنت و جماعت اختلاف عقیده دارند بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینک وقت اجازه نقل تمامی اقوال فرقه‌های مختلفه را نمیدهد.

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمائید شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود رآلا مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم و آلا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمائید داعی - اسلام و ایمان ساخته‌ام و اسباب دو دستگی و دوئیت را (بقول شما) فراهم نموده‌ام.

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (بقول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده مگر آقایان فراموش نموده‌اید ذکر اصحاب یمین و اصحاب شمال را در قرآن مجید مگر نه اینست که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً میفرماید

قالت الاعراب آمنا قل لهم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم .

البته میدانند که این آیه شریفه در منمت اعراب بنی اسدحجاز نازل گردیده که در سال قحط بمدینه منوره آمده و اظهار اسلام و ایمان نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعمات مدینه منوره اسلام آورده بودند خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده باین معنی که (ای رسول) اعراب (بنی اسد وغیره) که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم بآنها بگو ایمان نیآورده‌اید لیکن بگوئید ما اسلام آورده‌ایم (که عارت از داخل شدن در سلمه و اظهار شادت و انقاد احکام

برای انتقام است از قتل و سبی و اخذ تنوعات (و هنوز در نیامده است ایمان در دل‌های شما .
ظاهر این آیه شریفه حکم میکند که مسلمین دو دسته هستند ، يك فرقه
مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان بحقایق پیدا نموده اند که آنها را
مؤمن گویند .

و فرقه دیگر مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس و باطمع
(مانند قبیله بنی اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند
ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان معنوی باشد در قلب و دل آنها اثری نیست ولو جواز
معاشرت با آنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی بحکم قرآن لس لهم فی الاخرة
من خلاق یعنی در آخرت برای آنها ثوابی نیست .

پس اقرار بکلمتین شهادتین و تظاهر باسلام تنها منتج نتیجه معنوی نخواهد بود .
سید - این بیان شما صحیح است ولی قطعاً اسلام بی ایمان را اعتباری نیست کما آنکه
ایمان بدون اسلام مورد اثر نمیباشد مگر در آیه ۹۶ سوره ۴ (نساء) نمی فرماید :
لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً (۱) .

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور بظاهر هستیم که هر کس بگوید
لا اله الا الله محمد رسول الله او را پاك و طاهر و مقدس و برادر خود بدانیم و نفی
ایمان از او نمائیم این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند .
داعی - اولاً این آیه در باره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامه بن
زید و یا معلّم بن جثامه لیشی بوده) که گویند لا اله الا الله را در میدان جنگ - بخيال
آنکه از ترس کلمه ای گفته و مسلمان گردیده - بقتل رسانیدند - ولکن تصدیق دارید افاة
عموم مینماید بهمین جهت هم هست که تمام مسلمین را تا وقتی که عمل خلاف یسینی آشکارا
از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نکرده اند و ایراز بکفر و تبری از دین ننمودند
مسلمان و پاك میدانیم و با آنها معاشرت اسلامی مینماییم و از حدود ظاهر هم تجاوز
نمیکنیم و بیاطن آنها هم کاری نداریم و حق تجسس در باطن اشخاص هم نداریم
(۱) تکوید بکسی که بشما اظهار اسلام مینماید تو مؤمن نیستی .

در مراتب ایمان ولی برای کشف حقیقت عرض مینمایم که میان اسلام
و ایمان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم
مین وجه است .

چه آنکه برای ایمان مراتبی میباشد و اخبار اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال
را از میان بر میدارد و کشف حقیقت مینماید .

چنانچه امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در
روایت عمرو زبیری فرموده : ان لا ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل
فمنه الناقص البین نقصانه و منه الرجح الزايد رجحانه ، و منه التام المنتهي
تمامه (۱) .

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است که آدمی بواسطه آن از دایره
کفر خارج و داخل حوزه مسلمین میگردد جان و مال و عرض و خون او در امان
مسلمین میباشد .

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از ایمان آنکسیکه بواسطه واجد شدن
بعضی از صفات ایمانی او رجحان پیدا میکند بر ایمان آنکسیکه فاقد آن صفات
میباشد که بعضی از آن صفات در بعضی اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب
مستطاب کافی و نیج البلاغه از مولی الکونین أميرالمؤمنین و جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام رسیده است که فرموده اند ان الله تعالى وضع الايمان على سبعة
أسهم على البر والصدق واليقين والرضاء والوفاء والعلم والحلم ثم قسم ذلك
بين الناس فمن جعل فيه هذه السبعة الاسهم فهو كامل محتمل (۲) .

(۱) برای ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل است بعضی از آن ناقص است که ظاهر
است نقصان او بعضی از آن ایمان راجحیت که زايد است رجحان آن ایمان و بعضی از آن ایمان
تام و تمامی است که بستهای تمامت و کمال رسیده .
(۲) بدرستی که خدای تعالی قرار داده است ایمان را بر هفت قسمت (عبارت دیگر مؤمن
باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از بروینکویی و صداقت و راستی و یقین قلبی بقدا
ورضا و وفاء و علم و حلم و بردباری پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم هر کس تمام این
هفت صفت را داره مؤمن کامل است .

پس هر کس بعضی از این صفات را واجد و فاقد بعضی دیگر می باشد ایمانش رجحان دارد بر ایمان آن کسی که فاقد الصفات می باشد.

و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد.

پس اسلام عبارت است در درجه اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیت خداوند متعال و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد ولی حقیقت دین و ایمان در قلب او داخل نگردیده چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بفرقه ای از امت فرمود یا معشر من اسلام بلسانه ولم یخلص الایمان بقلبه (۱).

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا می باشد ولی مأمور بیوالتن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد دوئیت و جدائی و تفرقه بین آنها انداخت فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او می باشد ولی ما حق تقیثش در اعمال مسلمین نداریم و لکن تا چارم علامت ایمان را بیان کنیم تا آنهایی که غافلند در پی عمل بروند از ظاهر بیاطن و از صورت بمعنی رفته حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط بعمل است زیرا در حدیث وارد است که فرمود الایمان هو الاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان (۲).

پس اقرار بزبان و عقیده قلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گوینده لایله الا الله محمد رسول الله و متظاهر بصورت اسلام ولی تارك واجبات و عامل منہیات ما او را مؤمن نمیدانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمینمائیم بلکه با او معاشرت اسلامی نمینمائیم.

ولی میدانم در آخرت که این دنیای دنی مقدمه آن عالم است برای چنین آدمی راه نجات مسدود است مگر صاحب عمل خالص صالح باشد کما آنکه صریحاً در سوره العصر فرماید والعصران الانسان لقی خسر الا الذین آمنوا و عملوا

(۱) ای جماعتی که اسلام آورده اید بزبان خود ولی ماس نگردیده ایمان در قلب شما.
(۲) ایمان (داداری سه رکن است) اقرار بزبان و عقیده بقلب و عمل بالارکان.

الصالحات (۱).

پس بحکم قرآن مجید اساس ایمان عمد صالح است و پس - و اگر کسی عمل ندارد ولو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد.

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار اهل سنت برخلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد میکنند خودتان اتخاذ سند نموده عرض میکنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت

هستید که باید مأمور بظاهر و گوینده لایله الا الله محمد رسول الله را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شما ها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیت پروردگار و نبوت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مینمایند و همگی اهل يك قبله و يك کتاب می باشند عامل بتمام احکام و واجبات بلکه مستحبات اند نماز میخوانند روزه میگیرند حج بیت الله میروند و ترك معصمات مینمایند اداء خمس و زکوة میکنند و معتقد بمعاصم جسمانی میباشند کافر و مشرک و رافضی میخوانید و از خود دور مینمایید - عجب است که هنوز اثر تبلیغات خوارج و نواصب و امویها در شما ظاهر است؟! پس تصدیق نمائید که وسیله افتراق کلمه و دوئیت و نفاق شما هستیم که زیاده از صد میلیون مسلمان مؤمن موحد را از خود جدا بآنها کافر و مشرک و رافضی میگویند.

در صورتیکه کوچکترین دلیلی بر شرک و کفر آنها ندارد - آنچه میگویند تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری می باشد.

قطع بدانید این تحریکات از ییکانگان است که میخواهند مسلمانان را باین جرفها از هم جدا و در اثر نفاق و دوئیت بین مسلمانان بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند.

در اصول قواعد و احکام (غیر از امامت و ولایت) که بین ما اختلافی نیست اگر در فروع احکام اختلاف است این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدید تر از (۱) قسم بعصر که نوع انسان در خطر و خسران عظیم اند مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح نمودند.

اختلاف با ما میباشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکی ها یا شافعیها با حنبلیها را عرض نمایم هر چه من فکر میکنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمایید بر کفر و شرک شیعیان نمی بینم جز تهمت و افتراء و تعصب محض. فقط گناه لایقفر شیعیان در نظر برادران اهل تسنن که مخالفین خوارج و نواصب بتحریک امویها و بیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند اینست که اوامر و احکام و احادیث رسول اکرم ﷺ را بمیل و هوای نفس روی رأی و قیاس تغییر و تبدیل نمیدهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و انسها و سمره هائی را که فقهاء خودتان حتی خلفای بزرگتان مرود و تکذیبشان نموده اند قرار نمیدهند.

علت پیروی شیعه از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان چهارگانه بلکه با من و دستور خود پیغمبر ﷺ و رسول ﷺ و اهل بیت آنحضرت هستند باب علمی که پیغمبر ﷺ خود بروی امت باز نموده نمی بندند و

باب دل بخوام باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنت بر شیعیان وارد میآورند اینست که چرا پیروی از علی و ائمه اثناعشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند و تقلید از ائمه اربعه و فقهای چهارگانه شما نمی نمایند.

و حال آنکه شما ابدأ دلیلی از رسول اکرم ﷺ در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی برعکس اوامر و دستورات بسیار از رسول اکرم ﷺ مؤکداً از طرق رواه و علمای شما (علاوه بر آنچه متواتراً در دست خود مان است) بما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و بامت امر فرموده تمسک بآنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین و حدیث سینه و حدیث باب حطه و سایر احادیثی که شبهای قبل بمناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم اینها بزرگترین سند محکم ماشعیان است که در کتب معتبره علمای شما هم ثبت است حال شما يك حدیث بیاورید و لویك طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت

فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیروی یکی از چهار نفر: مالک بن انس یا احمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تعصب را کنار بگذارید ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد يك آن اخبار که در کتب معتبره شماراجع بعترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده در باره یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود ما قبول می کردیم.

ولی چکنیم سراسر کتب معتبره شما پراست از **بامر رسول خدا (ص) بایستی امت متابعت نمایند از عترت آنحضرت** اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمک بمقیده ما است که اگر بخواهیم همه آنها استشهاد نماییم ماهها وقت لازم است باز هم من باب نمونه خبری یاد آمد بعرضتان میرسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ یشایع الموده از فرائد حموینی از ابن عباس (حیرامت) نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بأمیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

يا علي انا مدينة العلم و أنت بآبها و لن توتي المدينة الا من قبل الباب و كذب من زعم انه يحييني و يفيضك لا لك مني و انا منك لحكم لحمي و دمك دمي و روحك من روحي و سريرتك من سريرتي و علانيتك من علانيتي ، سعد من أطاعك و شقي من عصاك و ربح من تولاك و خسر من عاداك ، فاز من لزمك و هلك من فاركك مثلك و مثل الائمة من ولدك بعدى مثل صفينة نوح من ركبها نجى و من تحلف عنها غرق و مثلهم كمثل النجوم كتما غاب نجم طلع نجم الی يوم القيمة (۱).

(۱) دو این حدیث شریف سر بامیر فرماید یا علی تو باب علم منی و هرگز کسی بشهر علم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باعه فرماید گوشت و روح و خون و ظاهر و باطن علی از من است اطاعت علی را سعادت و معافتش را شقاوت دانسته و در آخر حدیث میفرماید مثل تو و مثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل کشتی نوح است که هر کس سوار بر او شد نجات یافت و هر کس تخلف از آنها نمود غرق شد (یعنی هر کس تمسک و توسل باین خانواده جست نجات یافت و هر کس تخلف از آن نماید هلاک خواهد شد) و مثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستاره دیگر طالع و آشکار میشود تا روز قیامت (یعنی این خانواده تا روز قیامت راهنای خلق اند).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما میباشد صریحاً میفرماید اگر تمسک و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هرگز گمراه نخواهید شد و این حدیثی است که بطرق مختلفه روایت موثق شما آنرا نقل نموده اند چنانچه در شبهای قبل قسمتی از روایت و سلسله اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم (مراجعه نمائید بحص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).

اینک بمقتضای وقت و اثبات حقیقت تأکیداً عرض میکنم که این حجر مکی متمصب درس ۹۲ ضمن فصل اول از باب ۱۱ صواعق ذیل آیه وقفوهم انهم مسؤولون (۱) در این باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۹ ینابیع الموده ص ۲۹۶ (چاپ اسلامبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث بطرق مختلفه رسیده تا آنجا که این حجر گوید.

ان لحدیث التمسک بالثقلین طرق کثیرة و ردت من نیف و عشرین صحابياً (۲). آنگاه گوید در بعضی از این طرق است در عرفه زور بعضی در مرض موت پیغمبر موقعیکه حجره پر از اصحاب بود و در بعضی دیگر در خطبه وداع بوده. بعد این حجر اظهار عقیده نموده که ولا تقاتلی اذلا مانع من انه کرر علیهم ذلك فی تلك المواطن و غیرها اهتماماً بشأن الكتاب العزیز والعترة الطاهرة (۳).

و نیز در اول همان صفحه گوید: و فی روایة صحیحة انی تارك فیکم امرین لن تضلوا ان اتبعتمو هما و هما کتاب الله و عترتی اهل بیته - و زان الظیرانی انی سالت ذلك لهما فلان قد موهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهم فتهلكوا

(۱) در موقف حساب نگاهشان دارند که در کارشان شغف برسیده شوند گانته - ۲۴ آیه ۲۴ سوره (الساافات).

بروایات متفق علیه و سنی چنانچه این حجر هم ذیل آیه نقل نموده روز قیامت اذامت سؤال میشود اولایت علی و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله.

(۲) بدان بدستیکه حدیث تمسک بقلین (قرآن و عترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول الله (ص).

(۳) منافات و مانعی در کار نیست که پیغمبر «ص» این حدیث را در محلهای متعدده تکرار نموده باشد اهتماماً بشأن قرآن عزیز و عترت طاهره.

ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم (۱).

و نیز با کمال تعصبی که دارد در آخر همین ص ۹۲ بعد از نقل حدیث از طبرانی و غیره گوید - رسول خدا ﷺ قرآن و عترت را ثقلین نامیده برای آنکه اینها دو فردند که از هر حیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پر بها و پر فایده باشد - و از هر رذیله منزّه - و حقاً قرآن و عترت چنین اند - زیرا که هر کدام مدد علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

ولهذا وصیت رسول اکرم ﷺ به پیروی و تمسک بهر يك از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود الحمد لله الذی جعل الحكمة فینا اهل البیت یعنی حد میکنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینه) اهل بیت من.

و گروهی گفته اند قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد بسبب لزوم رعایت حقوق هر کدام - و سبب سفارش فوق العاده آنحضرت باهل البیت اینست که آنان متخصصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول الله اند.

زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) بر آنحضرت وارد شوند.

و مؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت که فرمود ولا تعلموهم فانهم اعلم منکم یعنی هیچ وقت بعترت چیزی تعلیم ننمائید زیرا که آنها اعلم و دانای از همه شما میباشند - و ایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمائید.

(۱) در روایت صحیحه است که فرمود من میگذارم در میان شما دو امر را که اگر نپیست بنمائید آن دو را هرگز گمراه نشوید آن دو امر کتاب خدا قرآن و عترت و اهل بیت من اند - طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر «ص» فرمود سؤال میکنم شما را از این دو (که قرآن و عترت باشند) پس مقدم ندارد بر آنها و سبقت نگیرید بر ایشان و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک شوند و بیاه ندهید بآنها پس بدستیکه آنها (یعنی عترت و اهل بیت من) اعلم و دانای تر از شما هستند.

بعثت آنکه خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده است - و ایشان را بکرامات با هرم و مزایای متکثره بپیامده معرفی فرموده است .

و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسک بعترت و اهل بیت اطهار است نکته دقیقی میباشد باینکه تا روز قیامت هیچوقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مامور نشر احکام اند منقطع نخواهد بود انتهی .

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیة علمیه و وظائف دینیة عملیه باشد مقدم است بر کسانی که از اهل بیت و عترت طاهره آنحضرت نباشند .

مع ذلك خودش عملا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند برخلاف دستور رسول الله مقدم داشته و آن خاندان جلیل را متروک داشتند فاعتبروا یا اولی الابصار - نعوذ بالله من الفتن والنقص ۱۹.

اینک از آقایان محترم انصاف میخواهم که با این تأکیدات بلیغ که سعادت و نجات امت را در تبعیت و تقلید و پیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأمأ قرار داده تکلیف ما چیست آقایان راه باریک و پرخطر است عادت اسلاف را بگذارید علم و عقل و انصاف را حکومت دهید آیا ما و شما میتوانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم .

سید - هرگز چنین امری نخواهد شد چون و دیمه رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ میباشد .

داعی - احسن حقیقت همین است پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و بجای او کتاب دیگر بصلاح ملک و مملکت انتخاب کنیم در عدل و تالی قرآنهم همین حکم جاری است پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند جواب این سؤال ساده حقیر را بدهید بفرمائید بینم آیا خلفاء ثلاثه ای بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (تقلین و

سفینه و باب حطه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول الله ﷺ آنها را اطاعت بنمائیم .

سید - هرگز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی الله عنهم باستثناء علی کرم الله وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحاء صحابه رسول الله اند .

داعی - بفرمائید اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی از امت بگویند صلاح در اینست که پیروی از افراد دیگر بنمائیم (ولو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند) آیا اطاعت امر پیغمبر واجب است یا اطاعت صلاح بین امت .
سید - بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است .

داعی - پس در اینصورت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده پیروی از قرآن و عترت توأمأ بنمائید و دیگران را مقدم بر آنها ندارید چرا

تقلید کور کورانه شایسته آدمی نیست

دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت - آیا ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری و واصل بن عطا و مالک بن انس و ابو حنیفه و محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل عترت و اهل بیت پیغمبرند یا امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یازده امام از فرزندان آنحضرت از قبیل امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و دیگران - انصافاً جواب صریح بدهید .

سید - بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی از صلحاء و قهواء برجسته امت بوده اند .

داعی - ولی باتفاق جمهور امت امامان اثنا عشر ما همگی از عترت صحیح النسب و اهل بیت خاص پیغمبرند که رسول اکرم ﷺ باقرار علماء بزرگ خودتان آنها را عدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً میفرماید آنها اعلم از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید .

با چنین دستورات آکیده چه جواب خواهند گفت زمانیکه پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا امر من نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شما بودند مقدم

داشتید با اینکه من دستور دادم برایشان سبقت نگیرید ۱۱۲ .

پس شیعیان مذهب خود را حسب الامر رسول الله ﷺ از امیر المؤمنین باب علم پیغمبر ﷺ و از عترت و اهل بیت طاهره آنحضرت گرفتند که از زمان علی و حسن و حسین علیهم السلام (که درک نمودند آنحضرت را) خلفاً عن سلف برقرار بودند . ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی - و در فروعات مالکی و حنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا ﷺ در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند .

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر ﷺ که ادرار صحابه و تابعین بوده ابتدا نامی از آنها در میان نبوده و بعدها از روی سیاست یا حجه دیگر که نمیدانم چه بوره جلوه گرمیدان شدند . ولی ائمه از عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ از زمان خود آنحضرت جلوه گرمیدان بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین علیهم السلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر بودند .

آیا سزاوار است پیروان علی و حسن و حسین و ائمه از عترت و اهل بیت پاک پیغمبر سلوات الله علیهم اجمعین را که با امر آنحضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند مشرک و کافر و مهدورالم بداند ۱۱۳ .

کردند کاری که نباید بکنند مقدم داشتند کسانبرای که اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبر ﷺ نبودند بر فقهاء عترت و عدل قرآن مجید ماهم معارضه باشما نداریم شماها را کافر و مشرک نمیخوانیم بلکه برادر دینی خود میدانیم .

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمه عدل الهی که بعوام بیچاره امر را مشتبه میکنند - اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ را که مطابق دستور آنحضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده اند کافر و مشرک و رافضی و اهل بدعت مینامید ۱۱۴ .

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد یا شافعی معرفی نموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیده اند ما شیعیان کینه و عداوتی با کسی نداریم ولی چون عقل و خرد و دانش بما حکم میکنند کور کورانه برای نرویم و قرآن مجید کتاب حق آسمانی هم ما را راهنمایی نموده در آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده **فبشر عباد الذین يستمعون القول فيتبعون احسنه (۱)** .

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی و راهنمای ما خدای عزوجل و رسول خدا ﷺ میباشد .

خدا و پیغمبر ﷺ هر راهی پیش پای ما آوردند ما بهمان راه میرویم - فلذا دلائل و براین بسیار در آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله ﷺ بنا بر آنچه در کتب معتبره شمار رسیده (علاوه بر تواتر در روایت شیعه) بما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد و عترت و اهل بیت آن حضرت میباشد .

اگر شما آیه ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله ﷺ بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابوحنیفه - مالک - احمد حنبل - شافعی) باشیم ولو از احادیث خودتان باشد حقیقتاً تسلیم میشوم و الحال مذهب خود را اعلام مینمایم .

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ۶۶۶ هجری مالک طاهر بیرس مردم را اجبار داد که حتماً باید یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند؟! که اینک وقت اجازه شرح آن قضایا را نمیدهد . نمی گویم حصر کردن تقلید باین چهار امام بدون نص دستور خاص ظلم فاحش است بجمیع فقهاء و علماء اسلام و ضایع کردن حق علمی آنها .

در حالتیکه تاریخ نشان میدهد که در اسلام فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در (۱) ای رسول) بلطف و رحمت من بشارت آرد آن بندگانی که سخن بشنوند انتصاب احسن کننده متابعت و پیروی از نیکوتر بنمایند .

مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و اقله از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده .

واقعاً جای تعجب است که شما زیر بار نمیروید که پیروی نمائید از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام با آن همه نصوص و دلایل واضحی که علماء بزرگ خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خدا و پیغمبر در آیات و اخبار کثیره بیجامه معرفی نمودند ولی بدون هیچ دلیل و نصی چشم بسته انحصار دارید تقلید و تبعیت را بآن چهار امام ؟ و باب فقاقت و تقلید را مسدود نمودید .

سپید - روی همان دلیل و برهان که شما انحصار دارید تبعیت را بدوازده امام ما هم انحصار داریم بچهار امام .

داعی - به به احسن بسیار خوب بیانی نمودید دعا گو هم روی همین قاعده شما تسلیم میشوم برهان و دلیل شما اگر دارید بیان نمائید در آیه ۱۰۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین (۱).

اولاً ائمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علماء آنها در اعصار و قرون بعدیه منحصر بدوازده نمودند بلکه نصوص واره و اخبار متکثره که از طرق ما و شما رسیده میرساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عدد ائمه را دوازده قرار دادند .

عدد خلفا را پینهمبر (ص) چنانچه اکابر علماء خودتان بآن اشاره نموده اند از جمله شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب دوازده معرفی نموده ۷۷ ینابیع الموده ص ۴۴۴ (چاپ اسلامبول)

باین عبارت نوشته فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفه (۲) بعد از نقل یک خبر گوید ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمدة من عشرین طریقاً فی ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم اثنا عشر خلیفه کلهم من قریش فی البخاری

(۱) بگو (بعضالین) بیاورید دلیل و برهان خود را اگر راست میگوید .
(۲) در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه میباشد) .

من ثلاثة طرق و فی مسلم من تسعة طرق و فی ابی داود من ثلاثة طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثة طرق (۱) .

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حمونی در فرائد و خوارزمی و ابن مغازلی در مناقب و امام تعلبی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میرسید علی همدانی شافعی در موده دهم از موده الثربی دوازده خبر از عبدالله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبدالله بن عباس و عبایه بن ربیع و زید بن حارثه و ابوهریره و از مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جماعاً بطرق مختلفه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود عدد خلفاء و ائمه بعد از من دوازده میباشد تمام آنها از قریش و در بعضی آن اخبار از بنی هاشم است و در بعضی از آنها نامهای آنها را معین نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند .

اینها نمونه ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده اینک بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبری دارید بیان نمائید ولو یک خبر ما نسبت بهمان یک خبر شما تسلیم میشویم .

گذشته از اینکه شما خبری راجع بائمه اربعه ندارید - ما بین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است چنانچه در شبهای گذشته بمناسبتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله و منصوص من جانب الله اند .

ابتدا طرف مقایسه با امامان چهار گانه شما نیستند زیرا امامان شما جنبه فقاقت و اجتهاد دارند و بعضی از آنها مانند ابوحنیفه باقرار و اعتراف علماء خودتان اهل حدیث و فقه و اجتهاد نبودند بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل بر بی سوادی میباشد (مراجعه شونده ص ۲۷۶ همین کتاب) ولی ائمه اثنا عشر ما حجج الهیة و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله صلی الله علیه و آله میباشدند .

(۱) یحیی بن حسن در کتاب عمده از بیست طریق آورده که خلفاء بعد از پیغمبر دوازده خلیفه میباشد که تمام آنها از قریش اند دو صحیح بخاری از سه طریق و در صحیح مسلم از نه طریق و در سنن ابی داود از سه طریق و در سنن ترمذی از یک طریق و در جمع بین الصحیحین حیثی از سه طریق غیر دوازده خلیفه را نقل نموده اند .

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبر پیرو طریقه آنها هستیم ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنت و عقل و اجماع نموده احکامی صادر مینمایند و فتاوی آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها مینماییم .

با اینکه فقهاء شما از خوشه چنان خرمن امامان از عترت طاهره بودند شماروی تقلید عادت اساتید علم و عمل را گذارده پیروشا کردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و برای و قیاس عمل نمودند .

سید - از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما مینمودند .

داعی - حساب تاریخ است ثبت در کتب است

اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السلام اکابر علمای خودتان ثبت نموده اند مراجع فرمائید بکتاب فصول المهمة تألیف عالم جلیل القدر نور

الدین بن صباغ مالکی در فصل حالات امام بحق ناطق کائف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آورده که آنحضرت بارز و برجسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید : نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الרכبان و انشر صيته و ذکره فی سایر البلدان ولم ينقل العلماء عن احد من اهل بيته ما نقل عنه من الحديث (۱) .

آنگاه گوید جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریج مالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابو عیینه و ابویوب سجستانی و ابوحنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آنحضرت روایت نمودند انتهى .

و کمال الدین ابن ابی طلحه در مناقب خود مینویسد بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمه دین از آنحضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانش بهره برداری نمودند من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمة ذکر نموده نام برده .

(۱) بقدری از آن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک فیض بسوی آن حضرت حرکت مینمودند صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهر ها منتشر گردیده و نقل نمودند علما از احدی از اهل بیت طهارت بقدری که از آن حضرت حدیث نقل نمودند .

فضایل و کمالات صوری و معنوی آنحضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده اکابر علماء منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده اند مانند شهرستانی در مثل و نحل و مالکی در فصول المهمة مخصوصاً شیخ ابو عبد الرحمن سلمی در طبقات المشایخ گوید آن الامام جعفر الصادق فاق جمیع اقرانه و هو ذو علم غریزی فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و ادب کامل فی الحکمة (۱) . و همچنین طلحه شافعی در ص ۸۱ اول باب ۶ مطالب السنول تمام اینمعانی را نقل نموده گوید هومن عظماء اهل البيت و ساداتهم ذو علم حجة و عبادة موفرة و اوراد متواصلة و زهادة یبنة و تلاوة کثیرة یتبع معانی القرآن الکریم و یتسخرج من بحر جواهره و یتنتج عجایبه و یقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه و رؤیته تذکرة الاخرة و استماع کلامه زهد فی الدنیا و الاقضاء یهدیه یورث الجنة نور قسماته شاهدانه من سلاله النبوة و طهاره افعاله تصدع بأنه من ذریة الرسالة نقل عنه الحدیث و استفاد منه العلم جماعة من الائمة و اعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری و ابن جریج و مالک بن انس و الثوری و ابن عیینه و شعبه و ایوب - المجستانی و غیرهم رضی الله عنهم و عدوا اخذهم عنه منقبة غیر فوائدها و فضیلة اکتبوها (۲) .

(۱) بدستیکه امام جعفر صادق برتر و بالاتر از جمیع اقران و امثال خود بود چون صاحب علم طبیعی و فنی کامل در دین و زهد بالغ در دین و زهد و برهیز کاری از شمولات و فرهنگ کامل و حکمت بود (۲) آن بزرگوار از بزرگان و انواع اهل بیت و صاحب انواع علوم و اقسام هادات خارج بوده که هر آیه ای از اقرات میفرمود تفسیر آن را بیان میکرد اصحاب آن بزرگوار خوانم مانند جواهرات کلمات آن حضرت را از اقبانوس علم استخراج و از مطالعه آنها تا بیحسب علوم را استفاده میکردند اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جز طاعات و عبادات بودند تقسیم نموده و کمالاً عمل بآن تقسیم و ارهاط مینموده و پیوسته باین حساب رسیدگی میکرد مثل اینکه در وقت دو روز وقت حساب است و اصناف کلام آنحضرت زهد در این جهان و پیروی از دستور او و مستوداتش موجود بود در درجات اخروی بوده و نورگونه های صورت آنحضرت گواهی میدادند اذخاندان نبوت است و الا کردار پاکیزه آنحضرت که تمام ابرار حق و حقیقت بوده کشف میشد که از ذنب رسول خدا صلی الله علیه و آله است گروهی بسیار از آنحضرت نقل حدیث و استفاد علوم میکردند که هر کدام خود یکی از ائمه و یا یکی از نواخ صبر بشار میآمدند مانند یحیی بن سعید و ابن جریج و مالک بن انس (سفیان) ثوری و ابن هبته و شعبه و ابویوب سجستانی و امثال آنها که در سایه احادیث و علوم اقتباس شده از آنحضرت اقتضار میکردند و فضیلت خود را بر اهل مصر پاکسب آن علوم و احادیث دانستند .

اگر بخوایم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در باره آن حضرت بیان نمایم رشته سخن بسیار طولانی میشود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است .

بدیهی است تعریف و تمجید از آفتابست زبانها لکن است که بتواند بیان عشری از ائمه بلکه هزار یک از مقامات عالی آنحضرت را بنماید .

نواب - قبله صاحب معذرت میخواهم در بین فرمایشات شما سؤال میکنم چون فراموش کارم از دستم میرود اگر اجازه میفرمائید عرض کنم .

داعی - مانعی ندارد بفرمائید خواهش میکنم از سؤال در هر وقت مضایقه نکنید دعا گو ابدأ دلنگ نمیخوم .

نواب - باینکه مذهب تشیع بنا بر آنچه در این شبها بیان نمودید اثنا عشری و درازده امامی است بچه علت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی الله عنه نامیده شده است و مذهب جعفری میگویند .

داعی - رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معین مینمودند - امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امت را امر باطاعت آنحضرت نمودند .

ولی بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجهاتی که عند العقلاء واضح است سیاست امر خلافت بآبیبکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (باستثنای روزهای اول) آیبکر و عمر کاملاً با آنحضرت در جمیع امور شور مینمودند و مطابق فرموده‌های آنحضرت عمل میکردند بعلاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق بمدینه می آمدند و در مباحثات و مناظرات علی علیه السلام آنها را مجاب مینمود بالاخر تا آنحضرت حیات داشت بطرق مختلفه خدمات شایان خود را بدین مقس اسلام نمود .

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیه آمد مقام ولایت و امامت کاملاً بمحقاق افتاد با منتها درجه قساوت ظلم و تعدی بعترت و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد آوردند .

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام بسختی در تحت فشار و ایداه و اذیت امویها فرار گرفتند تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عده قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق بیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمیشدند تا عاقبت هر یک را بطریقی شهید نمودند .

تا در اوایل قرن دوم هجری که مردم از ظلم و تعدی و فجایع اعمال امویها بجان رسیده برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس و بنی امیه در گیر شد .

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند روزنه فرجی باز شد چنان بخود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بعترت و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله نمی نمودند .

لذا امام بحق ناطق از این فرصت نتیجه کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی های امویها پیدا شده بود خارج آزادانه در مسجد منبر تشریف برده بنشر علوم و احکام و قواعد دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم و دانش و حدیث بدون مانع پای منبر آنحضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده مینمودند .

اصحاب خاص و دانشجویهای برگزیده پای منبر آنحضرت از مبانی علمی که بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه . امام یاقی رحمته الله علیه یعنی در تاریخ آنحضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل تالی نداشته و حد و حصری برای علوم عالیه و دانش آنحضرت نبوده یکی از شاگردان محضر او جابر بن حیان صوفی از علوم صادره از آنحضرت کتابی مشتمل

بر هزار ورق و پانصد رساله تألیف نموده . انتهی
اکابر فقهاء اعلام و ائمه عظام اهل تسنن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض
آنحضرت بودند .

مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و یحیی بن سعید انصاری و ابن جریر و محمد بن
اسحق و یحیی بن سعید قطبان و سفیان بن عیینه و سفیان ثوری و دیگران (که قبلاً اشاره
شد) که هر یک بقدر استعداد خود از محضر انور آنحضرت بهره مند میشدند .
چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آنحضرت
پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن
مجید و مبانی علم و حدیث و کشف اسرار و حقایق علنی و برملاء بپردازند .
چه آنکه بنی امیه مانع آباء آنحضرت بودند و بنی عباس با منتها درجه بی شرمی
ائمه از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند .

فی الحقیقه ظهور حقیقت تشیع بی پرده و عیان و نشر معارف آل محمد و عترت طاهره
(که سر چشمه از رسول خدا ﷺ میگرفت) بوسیله آنحضرت بارز و آشکار گردید .
فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری درآلای ما بین امام
صادق و آباء اربعه و ابناء سته آنحضرت که تماماً با اتفاق عم بزرگوارش حضرت امام
حسن مجتبی سلام الله علیهم اجمعین امامان برحق بودند فرقی نبوده .

درد دل بزوسی ولی جای بسی تأسف است که چنین امام با عظمتی را که
ولی اعتنائی بعترت؟ درست و دشمن اقرار با علمیت و اکملیت او نموده اند پیشینیان
شما حاضر نشدند بعنوان اعلم واقفه و اکمل از همه بشناسند
بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را در عداد ائمه اربعه قرار دهند . و حال
آنکه آنحضرت با آن همه مراتب عالیه علم و فضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که
مورد تصدیق علمای خودتان هم میباشد) چون از عترت و اهل بیت پاک رسول اکرم ﷺ
بوده حق تقدم بر دیگران داشته .

و اگر از حیث پیروان هم بخواهیم بشماره آوریم معلوم نیست که پیروان هر یک

از ائمه اربعه شمانها برابری با پیروان امام صادق علیه السلام بنمایند .

بقدری علماء متعصب شما بانظر بی اعتنائی عملاً بعترت پیغمبر خود (با آنهمه
سفارشات) نگر بستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند
روایتهای این قبیله اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند . بلکه از هیچ یک از
امامان از عترت طاهره و از علماء و فقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی
و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهدا) و یحیی بن زید
و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) و حسین بن علی مدفون به فحش - و یحیی بن عبدالله بن
حسن و برادرش ادریس - و محمد بن جعفر الصادق - و محمد بن ابراهیم (معروف بابن
طبا طبای) و محمد بن محمد بن زید - و عبد الله بن حسن - و علی بن جعفر (عریضی) و
غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند - نقل حدیث و روایت
نمودند ؟!

ولی روایتهای ابوهریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یکمده کذاب جمال
را که علماء خودتان تصدیق بآن دارند (ما هم در شهبای قبل اشاره چحالات آنها نمودیم)
بجان و دل پذیرفته و از آنها نقل نموده اند ؟!

و حتی ابن السبع نوشته که بخاری از هزار و دوست نفر از خوارج و نواصب از
قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه السلام)
روایت نموده ؟!

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلدین امام اعظم و امام
تأثر فوق تأثر مالک و امام شافعی و امام حنبلی را که هیچ یک از عترت و اهل

بیت رسول الله نبودند مسلمان پاک بدانند و هر یک از آن فرق در طریقه خود آزاد
باشند با آنکه در اصول و فروع باهم اختلافات بسیار دارند .

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را کافر و مشرک و رافضی بخوانند ؟!

و در بلاد سنی حتی در مکه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدس میفرماید

ومن دخله كان آمناً آزادی در عقیده و اعمال و عبادات نداشته باشند ؟!

چه خوش گوید حافظ شیرازی :

کر مسلمانی همین است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز بود فردائی
پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم درئیت را
ما ایجاد نمیکنیم بلکه آنچه میشود از طرف شما میشود که زیاده از یکصد ملیون
جمعیت مسلمان موحد مؤمن را که در جهت قبله و نماز و روزه و حج و سایر احکام دین
باشما شرکت دارند از خود دور و بیگانه و مشرک و کافر محسوب میدارید ؟؟
(در این موقع مؤذن اعلام نماز داد آقایان بفریضه عشاء مشغول شدند بعد از
فراغت از نماز و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود) .

حافظ - حقیقت امر همین است که فرمودید من آدم بی انصاف و حق کس نیستم
در قسمتهای مهمی از بیانات شما حقیر معترفم که افراط کاریهای متعصبانه زیاد شده
و مخصوصاً در این لیالی بدین تملق و چاپلوسی مخلص که بسم خود از محضر شما
خیلی استفاده نموده و کاملاً روشن گردیدم ولی در عین حال با اجازه خودتان میخواهم
جمله ای عرض کنم که هم کله باشد و هم دفاعی از حریم اهل تسنن و آن اینست که
چرا شما مبلغین و دانشمندان شیعه عوام خود را منع نمیکنید از رفتار و گفتار هائی
که عاقبتش کفر است تا بهانه بدست دیگران ندهید که کلمه کفر بر زبان جاری نمایند
چون غالباً انسان بواسطه یک کلام بیجا و یا گفتار بی محل مورد حملات قرار
می گیرد و در خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید بلکه خود
شیعیان اند که بهانه بدست میدهند و کلماتی میگویند که تاثیر در قلوب نموده لذا
نسبت کفر با آنها داده میشود .

داعی - رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است متمنی است
توضیح دهید تا معماً حل گردد .

حافظ - گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقاداتی است که
چرا شیعه طعن بر نسبت بصحابه خاص رسول الله ﷺ و بعضی از اوج طاهرات
صحابه و از اوج رسول الله میزند آنحضرت رضی الله تعالی عنهم میمانند که محققاً کفر محض است

چونکه سالها در اعلاء کلمه توحید در رکاب ظفر انتساب آنحضرت با کفار
چهارها نمودند بدیهی است که خدمات آنها خالی از شوائب و نقایص بوده قطعاً مستحق
چنان خواهند بود خصوصاً آنهائیکه بمقتضای آیه ۱۸ سوره ۴۸ (فتح) که میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیا یعونک تحت الشجرة (۱) .

بشرف رضوان حضرت حق مشرف گشتند و شگئی نیست که آنها قولاً و فعلاً
مورد توقیر رسول الله ﷺ بوده اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و کمراهی
خواهد بود - و در حقیقت بمقتضای آیه شریفه سورة النجم که میفرماید **وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۲)** منکر پیغمبر ﷺ و قرآن گردیده و
هر کس انکار پیغمبر و قرآن کند محققاً کافر است .

داعی - میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی
مورد بحث و سؤال یا قول خودتان کله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم
آنکاه حرف دست مردم جاهل و یکدسته معاند عنود بیفتد و قضاوت برخلاف نمایند
خوب بود عزمانه بین خودمان این مطالب رد و بدل میشد تا جواب مطابق صواب
عرض میکردم حالاً هم تمنا میکنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درین
موضوع صرف نظر نمایند یک روز صبح خودم خدمتتان میرسم دو نفری قضیه را حل
می کنیم .

حافظ - بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر چند شب است بمن فشار میآورند
که این موضوع مورد بحث قرار گیرد لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم
چون شما متانت در کلام دارید گمان میکنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکمی
بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمایند که حق با ماست .

نواب - صحیح است همگی انتظار داریم حل این معماً گردد .

داعی - چون امر میفرمائید اطاعت مینمایم ولی از مثل شما شخص فاضل
(۱) هر آینه بتعقیق خدا از مؤمنانی که در درخت (حبیبیه) با تو بیعت کرده
خوشنود گشت .
(۲) هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید و سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست .

مخترمی انتظار نداشتیم با مشروحات مفصله ای که در لیالی ماضیه بمرض رسانیدیم و جهات کفر آور را بیان نمودم باز هم نسبت کفر بجامعه شیعیان بدهید در صورتیکه در شبهای اول کاملاً برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند هرگز کافر نخواهند بود.

و چون بجای آن را در هم بیان فرمودید ناچارم آنها را از هم تفکیک نموده هر یک را علیحدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم و هم چنین غائبین مجلس خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون یابند و بدانند که شیعیان هرگز کافر نخواهند بود و طریق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید.

طعن و انتقاد بر صحابه
اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و موجب کفر نمیشود بعضی از ازواج رسول الله ﷺ مینمایند موجب کفر آنها گردیده.

فهمیدم روی چه دلیل و برهان این بیان را نمودید قطعاً اگر طعن و انتقاد مستند به دلیل و برهان باشد که ابدأ منمت ندارد تا چه رسد بآنکه کفر آور باشد.

و اگر بدون دلیل و برهان و محض اتهام باشد باز هم سبب کفر نمیگردد - بر فرض بمؤمنی ولو صحابی باشد بی جهت هم طعن و نقد و یا لعنی هم بنمایند کافر نخواهند شد بلکه فاسق میشوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند بدیهی است هر فسق و عصیانی قابل عفو و اغماض است.

چنانچه این هزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در سن ۲۲۷ جزء سوم کتاب الفصل فی الملل والنحل گوید کسیکه به اصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و ینائی باشد فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده وقتی کافر میشود که بقصد آنکه چون اصحاب رسول خدا ﷺ می باشد دشنام دهد که منتهی میشود بحد اوت و اهانت با خدا و رسول او که البته آنوقت کافر خواهد شد.

والأ سرف دشنام بصحابه موجب کفر نمیگردد چنانچه خلیفه عمر رضی الله عنه به پیغمبر عرض کرد اجازه بده کردن حاطب منافق را بزخم (با آنکه از صحابه بزرگ و مهاجرین و از اصحاب بدر بود) معذک برای این دشنام و نسبت نفاق باو دادن کافر نشد: انتهى کلامه.

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن بعضی از افراد صحابه بمرض صدق و یقین شما - کافر خواند.

و حال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما برخلاف عقیده شما در کتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده اند.

از جمله قاضی عبدالرحمن ایچی شافعی در مواضع و جوهی را که متعصبین علمای شما در کفر شیعه آورده اند رد کرده و آنها را نظر متعصبانه دانسته.

وامام محمد غزالی صریحاً مینویسد سب و شتم صحابه ابدأ کفر نمیشود حتی سب شیخین هم کفر آور نمیشود.

و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید اینکه جمعی متعصب گویند سب کنندگان صحابه کافرند مورد اشکال میباشد و کفر آنها غیر معلوم است چه آنکه بعضی از دانشمندان بصحابه حسن ظن داشتند بدیهی اعمال آنها را ندیده گرفتند بلکه تأویلات باره نمودند و گفتند صحابه رسول الله از کمراهی و فسق مصون بودند -

رجال آنکه این قسم نبوده و دلیل بر این امر جنگهایی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت مینماید که آنها کمرام و اهل فسق و عصیان بودند و حسادت و جاه طلبی آنها را و ادار باعمال زشت مینموده و منحرف میشدند - حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند - پس اگر کسی با نقل دلیل نقد و انتقادی از آنها بشماید موجب کفر نخواهد شد چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده نقل نمودند. ولی

برخی اعمال آنها را نقل نموده و مورد انتقاد قرار میدهند - هرگز نمیتوان گفت آنها کافر هستند - برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده معصوم و بیگناه نبوده است - انتهى نقل بمعنی -

علاوه بر اینها ابن اثیر جزیری صاحب جامع الاموال شیعیان را از فرق اسلامی بشمار آورده شما چگونه اثبات کفر بر آنها مینمائید .
از جمله دلائل بر عدم کفر سب کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان آن است که زمان حیات خلفاء اشخاصی بآنها سب و شتم می نمودند و دشنامهای رکبک میدادند مع ذلك خلفاء امر بکفر و قتل آنها نمیدادند .

چنانکه حاکم نیشابوری در ص ۳۳۵ و ۳۵۴ جزء چهارم مستدرک و امام احمد حنبل در ص ۹ جزء اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرک قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم کتاب شفاء و امام غزالی در جلد دوم احیاء العلوم نقل می نمایند که در زمان خلافت ابوبکر روزی مردی وارد شد بر او و شدیداً بر او فحاشی نمود و دشنام داد بطوری که حاضرین متأثر شدند ابوبرزه اسلمی گفت خلیفه اجازه بده او را بقتل رسانم چه آنکه کافر گردید ای بکر گفت نه چنین است احدی نمیتواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر ﷺ .

واقعا آقایان اهل تشنه دایه از مادر مهربان ترند خود خلیفه سب و شتم و دشنام را میشوند و حکم بکفر و امر بقتل نمی نمایند ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا میکنند (روی فرض و خیالات خود) که شیعیان کافر و مهذور الدم اند چون سب صحابه می نمایند .

اگر سب صحابه کفر آور است پس چرا آقایان محترم معاویه و اتباع او را که بفر د اکمل از صحابه و افضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سب و لعن نمودند کافر نمیخوانید پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ با اهل بیت و عترت طاهره و پیروان آنها میباشد .

اگر سب صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم بکفر عایشه ام المؤمنین نمی نمایند که تمام علماء و مورخین خودتان نوشته اند پیوسته بخلیفه عثمان سب و شتم مینمود و علناً میگفت **اقتلوا نعلاً فقد کفر** یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس بتحقیق کافر شده .

اگر يك فرد شیعه مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بود فوری شما آقایان او را کافر و حکم قتلش را صادر مینمائید ولی در حضور خود عثمان عایشه او را نمثل و کافر خواند نه خلیفه نه صحابه او را منع و زجر نمودند؟؟ شما هم او را مورد مذمت قرار نمیدید .

نواب - قبله صاحب مکر نمثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته .
داعی - فیروز آبادی که از علمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغه در معنی نمثل گوید نمثل پیر خرفت را گویند و نیز یهودی پر ریشی بود در مدینه که عثمان را باو تشبیه می نمودند و شارح قاموس علامه قرظینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید این حجر در بصره المنتبه ذکر کرده است که ان نمثل یهودی کان بالمدينة هورجل لعینائی یسبه به عثمان . یعنی نمثل یهودی پر ریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو مینمودند .

از همه بالاتر اگر دشنام دادن صحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر میشود پس چرا خلیفه ای بکر در بالای منبر حضور صحابه و جامعه مسلمین بفر د اکمل از صحابه علی بن ابیطالب علیه السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمیشوید - بلکه ای بکر را تقدیس مینمائید و حال آنکه باید تضحیح نمائید .

حافظ - چرا تهمت میزیدید کجا خلیفه ای بکر رضی الله عنه بخلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده .

داعی - بیخشد ما اهل تهمت نیستیم تا بجیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی نمائیم خریست مراجعه نمائید به ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه که ای بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت **انما هو نعاله شهیده ذنبه مر ب لکل فتنة هو الذی یتول کرها جذعة بعد ما هرمت یتعینون بالضعفة و یتنصرون بالنساء کام طحال احب اهلها الیها البغی (۱)** .

(۱) جر این نیست که او (علی علیه السلام) روی میباید که شاهد او دم او است! ما چرا او را و بر با کتفه فتنه مینماید؟! و فتنه های بزرگ را کوچک نشان میدهد و مردم را بفته و فساد ترفیب و تزهیب می نماید! کتک از ضعفای و یاری از ذنبا می طلبد تا تمام طحال است (که زنی بود زانیه و جاهلست چنانچه ابن ابی الحدید توضیح میدهد) که دوست میداشت بزدیکان خود (تا بدهد) (ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده که ای بکر گفت انما می نعاله شهیده ذنبا) .

اینک آقایان مطابقت کنید فحشهای خلیفه ابی بکر را به ولی الموحدین امیرالمؤمنین باطن و انتقادی که یک شیعه با آنها بنماید چند تفاوت دارد.

پس اگر دشنام دادن بیکی از اصحاب کفر آور است بایستی ابی بکر و دخترش عایشه و معاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفر آور نیست شما نمیتوانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید.

چنانچه طبق احکام و فتاوی قتها و خلفاء بزرگتان دشنام دهندگان کافر و واجب القتل نمی باشند.

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند و ابن سعد کاتب در ص ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات و قاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء نقل نموده اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطاب خلیفه ثانی سب نموده و دشنام داده اجازه میدهید او را بکشیم در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمیشود برای سب و شتم نمودن بمسلمانی مگر دشنام دهنده بر رسول خدا ﷺ دشنام داده باشد.

علاوه بر این اقوال عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر بکفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا بجنک رسول الله ﷺ برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد مع ذلک کافر نمیشود و نمیتوان حکم کفر بر او جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است و چون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمیتوان فهمید تظاهر بکفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبه تظاهر داشته.

و این مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً ابن حزم آندلسی در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفضل مبسوطاً این عقاید را نقل نموده است.

پس در این صورت چگونه آقایان حکم کفر بر شیعیان موحّد پا کدل مطیع خدا و پیغمبر و عامل بتمام احکام شرع انور از واجبات و مستحبات صادر مینمایند. بفرس آنکه بعضی از آنها سب و شتم و دشنام بادلیل و برهان (بخیال خودشان) به بعضی از صحابه

بنمایند شما نمیتوانید طبق عقاید کفار اکابر پیشوایان خودتان حکم بکفر آنها بنمایند.

و حال آنکه در کتب معتبره خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل ص ۲۳۶ و جلد دوم سیره الحلییه حلبی ص ۱۰۷ و جلد دوم صحیح بخاری ص ۷۴ و صحیح مسلم کتاب جهاد و اسباب النزول واحدی ص ۱۱۸ و غیرهم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابی بکر و غیره بهم دشنام میدادند بلکه یکدیگر را میزدند و رسول خدا ﷺ مشاهده می نمود و آنها را کافر نمی خواند و اصلاً حشاشان میداد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله ﷺ در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه).

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام باحدی از صحابه موجب کفر نمیشود و اگر بدون دلیل و برهان سب و لعنی بنمایند فاسق میشوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش میباشد.

ثانیاً فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام و تعظیم اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم (ص) بوده هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متفق اند که نیک و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء ﷺ بوده و عمل نیک هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلم است که آنحضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط به همان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده.

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه آنکه عتوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست.

چنانچه مولانا امیرالمؤمنین علی ﷺ با آنکه از عمل عبدالرحمن بن ملجم مرادی

و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه و مکرر هم باو میفرمود توقافل من هستی و در یک مجلس صریحاً فرمود .

ارید حیاة و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی (۱)

مع ذلك در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل خصوصی نماید افاده تام نمینماید .

جواب از بیعت الرضوان

ثالثاً فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آنحضرت بیعت نمودند مستحق مدح اند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند .

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده اند که مدلول آیه مذکور عند التوفیق رضاء املیه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی .

زیرا خود میدانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعده خلود در آتش داد .

آیا ممکن است خدا و رسول از عدای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلد در آتش و قسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند .

پس معلوم میشود رضایت خدای تعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلق بایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنانکه با اعتقاد قلبی بتوحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند .

و اما کسانی که با ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلد در آتش خواهند بود .

پس بنا بر این بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست و اشخاصیکه (۱) من زندگانی او را خواهان واد قتل مرا طالب است - و این غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است (چنانچه این حجر مکی هم در ص ۷۲ سوانق آخر باب ۹ قتل نموده است).

مخلد در آتش اند معلوم میشود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعضی از افعال حسنه مرضیه از صحابه صادر میشد که مورد تقدیر بوده و البته هر عمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع میشود (مانند بیعت نمودن در تحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد - و اگر عمل زشتی هم از مؤمن ولو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت . جامعه شیعیان افعال و اعمال نیک صحابه را پیوسته نقل نموده و مذهب بخوبی آن اعمال هستند .

و آن کسانی که در مقام طعن و انتقاد در آمده اند در حالتیکه از عان باعمال نیک آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا ﷺ و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آنحضرت و حاضر شدن بچنگها (ولو آنکه فتح بدست علی ﷺ واقع میشد) و سایر اعمال نیک صادره از آنها اعمال ناپسند و زشت آنها هم رطب اللسان و مورد بخشش میباشد .

حافظ - خیلی حیرت آور است که میفرمائید از صحابه رسول خدا ﷺ افعال ناپسند و زشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا ﷺ فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده ان اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهدیتهم^(۱) قطعاً شما در عقیده خود منفردید و ما عقیده منفرد را نمی توانیم بپذیریم .

داعی - حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را جواب از حدیث باصحاب من اقتدا کنید در یک سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصراً بحث کنم و بعد بجواب اصلی شما بپردازم . و البته بحث ما در سند حدیث و صحت و سقم آن تقدماً نمی باشد زیرا ما را بکلی از مطلب دور مینماید فقط بحث در مدلول حدیث میباشد .

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستارگانند و بزرگوارانند آنها اقتدا کنید هدایت شده اید .

بدیهی است کسانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آنحضرت موفق گردیده‌اند صحابه و اصحاب میگویند خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی و غیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده‌اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده‌اید صحابه و اصحاب رسول الله عموماً يك و منزه از جمیع عیوب بوده‌اند و حال آنکه اینطور نبوده اصحاب آنحضرت مخلوط از يك و بد بودند که خدا و رسول بزرگوار بحال خوب و بد آنها آگاهی داشتند و دلیل بر این معنی سوره منافقین و آیاتی که در سایر سوره قرآن مجید مانند توبه و احزاب در مذمت منافقین و فاسقین از اصحاب وارد گردیده اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مثالب آنها را نقل نموده‌اند و بعضی از آنها مانند هشام بن محمد سایب کلبی که از اعیان علماء شما می‌باشد کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف و تألیف نموده است.

و منافقینی که خداوند در قرآن مجید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را مذمت و اهل آتش معرفی فرموده‌اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد و خراب بوده و تمامی آنها در سلك اصحاب آنحضرت بودند - در این صورت چگونه میتوانیم بتمام اصحاب آنحضرت نظر نیک داشته باشیم که بهر يك از آنها اقتدا نمائیم نجات یابیم.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدق قتل خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بر آمدند.

حافظ - داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته‌های شیعه میدانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی - بی لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرک گفتار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علماء خودتان میباشد.

مراجعه نمائید بکتاب دلائل النبوة تألیف حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی

شأنی که از اکابر قهها و دانشمندان خودتان میباشد داستان بطن عقبه را مسنداً باسلسله ذوات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند از ابو طفیل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضبط نموده‌اند و بطور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لمن فرمودند.

نواب - قبله صاحب قضیه عقبه چه بوده است

و چه اشخاصی میخواستند رسول خدا را بقتل رسانند متعنی است ولو مختصراً بیان فرمائید.

داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر

داعی - اکابر علمای فریقین نوشته‌اند که در مراجعت از غزوه تبوک چهارده نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفتند در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند جبرئیل رسول خدا را خبر داد آنحضرت حدیقه نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عدّه آمدند و باهم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفر آنها از بنی امیه بودند حدیقه خود را با آنحضرت رسانید و آنها را معرفی نمود حضرت فرمود راز دار باش خدا نکهدار ما میباشد اول شب حضرت متدم بر ازدو حرکت نمود عسار یاسر مهار شتر را گرفته حدیقه شتر را از عقب میراند وقتی براه باریک رسیدند آنها دبه‌های خود را بر از رینگ کرده (یا شیشه‌های پر از روغن) با فریاد مقابل شتر پرتاب نمودند که شتر رمیده و آنحضرت را بدره عمیق پرتاب نماید ولی خدای تعالی آنحضرت را حفظ فرمود آنها هم فرار نموده و در جمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند پس این عمل آنها نیک و پیروی آنها راه هدایت بوده ۱۴.

آیا سزاوار است خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانی که پیغمبر را دیده‌اند یا نقل حدیث از آنحضرت نموده‌اند دیگر غمض عین کنند عیوب و بدبهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضه رضوان و ناجی بلکه پیروان هر يك از آنها هم ناجی میباشند ۱۴.

پیغمبر امر به پیروی از درویشگویان نموده

آیا ابوهریره کذاب که شبهای قبل اشاره بحالات

او نمود که خلیفه عمر او را تازیانه زد و گفت از

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیاد حدیث بدروغ نقل میکند جزه

اصحاب نبوده و ناقل احادیث بسیار نبوده همچنین دیگران از اصحاب مانند سمره بن جندب و غیره که وضع حدیث می نمودند از اصحاب نبودند آیا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امت را امر مینماید پیروی کنید از کذاب و جعلیات تا هدایت شوید .

اگر این حدیثی که شما مدرك عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که بهر يك از اصحاب اگر اقتداء نمودند هدایت می یابند بفرمائید اگر دو تن از اصحاب در راه مخالف رفتند ما پیروی از کدام يك کنیم تا هدایت شویم اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم .

حافظ - اولاً اصحاب يك رسول الله با هم مخالفت و جنگی هر گز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها یا کتر و گفتارشان مستدل تر است از آنها پیروی کنید .

داعی - بنا بر این بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاک و اهل حق شناختیم قطعاً آن دسته دیگر از اصحاب ناپاک و بر باطل خواهند بود پس این حدیث بخودی خود عقلاً از درجه اعتبار ساقط میگردد چه آنکه نمی شود بهر يك از صحابه اقتداء نموده و هدایت یافت .

مخالفت اصحاب در سقیفه و اگر این حدیث صحیح است شما چه ایرادی بشیعیان دارید زیرا اینها پیروی نمودند طریقه عدوهای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفه نخعی و خزیمه ذوالشهادتین و امثال آنها را که قبلاً در شبهای گذشته اشاره بنام آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر نمودند و بلکه مخالفت و محاجه هم کردند .

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعاً يك دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید میگردد

بهر يك از اصحاب اقتداء کنید هدایت میشوید ۱۲ .

مگر سعد بن عباده انصاری از اصحاب نبود که با ابی بکر و عمر بیعت نکرد با اتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه و سنی رفت در شام ماند تا اواسط

مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر

خلافت عمر کشته شد پس اقتداء با او کردن و مخالفت با ابی بکر و عمر بحکم این حدیث راه هدایت میباشد .

آیا طلحه و زبیر از اصحاب و بیعت کنندگان تحت شجره نبودند ؟ آیا قیام آنها در مقابل خلیفه حق پیغمبر نبود (و بمقیده شام مسلماً خلیفه چهارم) و سبب ریختن

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره

خون بسیاری از مسلمانان نگریدند آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند پیروی و اقتداء بکدام يك از آنان سبب هدایت بوده اگر بگوئید هر دو دسته چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط بپیموده اید زیرا جمع بین ضدین محال است که دو فرقه محارب هر دو اهل هدایت و روضه رضوان منزلگاه آنها باشد .

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَام بودند هدایت یافته و طرف مقابل بر باطل و این خود دلیل دیگر است بر ابطال فرموده شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارند زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که بچنگ امام و خلیفه برحق برخاستند - آیا آن عملشان که قیام در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ با کسیکه آن حضرت در باره او فرمود هر يك حرمی تشک بزرگی نبوده و جنگ با رسول خدا نبوده پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یا حاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل می آورد .

آیا معاویه و عمرو بن العاص از اصحاب نبودند که با خلیفه پیغمبر جنگیدند بملاوه در منابر و مجالس حتی در خطبه نماز جمعه علی عَلَيْهِ السَّلَام را سب و لعن

معاویه و عمرو بن عاص علی علیه السلام را سب مینمودند

می نمود با آنکه اکابر علماء خودشان در کتب معتبره خود نقل نمودند که مکرر رسول

اکرم رضی الله عنه فرمود من سب علیاً فقد سبنی ومن سبنی فقد سب الله (۱) .
 پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرک آوردید اتباع ملعون بن ملعون علی
 لسان رسول الله صلی الله علیه و آله و سب کنندگان علی رضی الله عنه که فی الحقیقه سب کنندگان خدا
 و پیغمبر بودند (بنا بر آنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته و اهل بهشت اند .
 فاضل تفتازانی در شرح مقاصد مفصلاً در این موضوع بیانی داد گوید چون
 بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم میشود که بعضی از
 آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد و عناد و حب ریاست و میل بلذات
 شهوانیه هر نوع ظلم و تعدی نمودند .

بدیهی است که چون هر صحابی معصوم نبوده مرتکب فجایح اعمال گردیدند ولی
 بعضی از علماء از جهت حسن ظن بصحابه اعمال و رفتار زشت آنها را تاویلات بارده نمودند؟! .
 از این قبیل دلایل محسوسه بر ابطال این حدیث منقولۀ شما بسیار است که
 دیگر وقت اجازه بیش از این گفتار نمیدهد .
 پس قطعاً این حدیث از موضوعات است چنانچه بسیاری از علماء خودتان در
 کتاب الموضوعات در سلسله اسنادش خدشه نموده اند .

اسناد اصحابی گالنجوم چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوم شرح
 الضعیف است الشفاء این حدیث را نقل نموده و گوید ارقطنی
 در فضائل ابن عبدالبر از طریق او آورده اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی باشد .
 و نیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که بزوار منکر
 صحت این حدیث بوده .

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود از نافع از عبد الله ابن عمر نقل نموده که
 اسناد این حدیث ضعیف است .
 و همچنین گوید بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید
 او ضعیف است آنها .

(۱) کسیکه دشنام دهد علی را پس بتبعین مراسم و دشنام داده و کسیکه مرا سوره دشنام
 دهد خدا را سب و دشنام داده .

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غضین مجهول الحال و حمزه ابن ابی حمزه
 نصیری که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند میباشند لذا ضعف حدیث ثابت است .
 و نیز این حزم گفته است این حدیث مکذوب و موضوع و باطل است .
 پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء باسناد آن نمیباشد
 و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد
 اقتداء بخوبیان و نیکو کاران از اصحاب بوده که بحکم آنحضرت تبعیت از کتاب کریم
 و عترت طاهره نمودند .

صحابه معصوم نبودند پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد و انتقادی
 از بعضی صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود
 چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم پس وقتی معصوم نبودند جایز
 الخطا بوده اند .

حافظ - ماهم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلماً همگی آنها عدول بودند
 معصیتی از آنها صادر نمیشد .

داعی - بی لطفی فرمودید که بطور مسلم آنها را عادل و مبرا از معاصی دانستید
 زیرا که اخبار منقولۀ در کتب معتبره علمای خودتان برخلاف این معنی حکم میکنند که
 بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی میشدند .

حافظ - ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم چنانچه شما دارید بیان فرمائید .
داعی - گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از
 معاصی میشدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا مینمایم .

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل مینمایند که سال فتح
 مکه (هشتم هجری) عدّه ای از کبار صحابه مجلسی انسی داشتند که در آن مجلس سرّی
 شراب صرف نمودند .

حافظ - بطور قطع این خبر از مجموعه مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ
 در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد از حکم بحرمت ؟ .

داعی - قطعاً از مجموعات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نموده علماء خودتان نمودند .

نواب - قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است شما میتوانید این مطلب را برای ما باز نمائید .

داعی - بلی این مطلب کاملاً در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده .
نواب - متمنی است بیان فرمائید تا حلّ ممعماً گردد .

داعی - این حجر در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری شراب خوردن ده نفر از مینوسد ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود صحابه در مجلس سری مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بان مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی بکر اشعاری در مرثیه کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود ۱۹ .

نواب - آیا نامهای مدعوین را ذکر نموده اند چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود .

داعی ۱ - ابوبکر بن ابی قحافه ۲ - عمر بن الخطاب ۳ - ابو عبیده جراح ۴ - ابی بن کعب ۵ - سهل بن بیضاء ۶ - ابویوب انصاری ۷ - ابوطلحه (دعوت کننده و صاحب البیت) ۸ - ابو دجانة سماک بن خرشه ۹ - ابوبکر بن شغوب ۱۰ - انس بن مالک که در آن وقت هیجده ساله و ساقی مجلس بوده - چنانچه بیتهی در ص ۲۹ جلد هشتم سنن از خود انس نقل مینماید که گفت من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم - (هم همه شدید در مجلس) .

شیخ - (باعصابت) بذات پروردگار این خیر از ساخته های دشمنان مامیباشد .
داعی - (با تبسم) خیلی تند رفتید و قسم بر جانی یار نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم است و اگر زحمت مراجعه بکتاب را بخود میدارید میدیدید که اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید .

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه میگوئیم نقل

قول علمای خودتان را مینمائیم بعضی از اسناد این واقعه که در نظر دارم اشاره نمایند .

محمد بن اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده در صحیح خود - و مسلم ابن حجاج در کتاب اشر به باب تحریم الخمر صحیح خود - و امام احمد حنبل در ص ۱۸۱ و ۲۲۷ جلد سیم مسند - و ابن کثیر در ص ۹۴ و ۹۳ جلد دوم تفسیر خود - و جلال الدین سیوطی در ص ۳۲۱ جلد دوم الدر المنثور - و طبری در ص ۲۴ جلد هفتم تفسیر - و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۲ جلد چهارم اسبابه و در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری - و بدرالدین حنفی در ص ۸۵ جلد دهم عمدة القاری و بیتهی در ص ۲۸۶ و ۲۹۰ سنن و دیگران شرح قضایا را مفصل و مبسوط نقل نموده اند .

شیخ - شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم .

داعی - روی قواعد مندرجه در کتب تفسیر و تاریخ معلوم میشود بعد از ورود آیات تحریم بعضی از مسلمین و صحابه شراب ممنوع را میخوردند .

چنانچه محمد بن جریر طبری در ص ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر خود مسنداً از ابی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبه اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (۱) نازل گردید ولی مسلمین متنبه نگردیدند و میخوردند شراب را حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند و کلمات بی معنی میگفتند خداوند آیه ۴۳ سوره ۴ (نساء) را نازل فرموده که :

یا ایها الذین آمنوا لا تقر بوا الصلوة و اثم سکاری حتی تعلموا ما تقولون (۲) .
باز هم میخوردند شراب را ولی در حال مستی بنماز نمیایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بر روایت بزّار و ابن حجر و ابن مردویه ابوبکر بود) و اشعاری در مرثیه کشته کلان بدر گفت رسول الله ﷺ شنید با حال غضب تشریفه آورد و باخیز یکصد

(۱) ای بیخبر از تو از حکم شراب و قناری میپرسند بگو این دو سرگناه بزرگ است و سوره های برای مردم دارد ولی زبان گناه آن بیش از منفعت آنست .
(۲) ای اهل ایمان هرگز در حال مستی بنماز نروید تا بدانید چه میگوید (و چه میکند) .

دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا و پیغمبرش بخدا قسم دیگر نمیخورم آنکاه نازل گردید آیه ۹۱ سوره ه (مائده) که یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون (۱).

ما حاصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که در اطاعت اوامر خدا و پیغمبر جدی بودند به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند فاسد شدند.

پس آنکسانیکه در مقام طمن و انتقاد بصحابه هستند دلائل منطقی دارند میگویند مطاعن زشت و ناپسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبره خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته بهمین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد. مورد قبول است.

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد یعنی روی محبت و علاقه ای که بفردی یا افرادی دارد اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با چشم خوبی به بیند و بگوید ابدأ بدی در عالم وجود ندارد.

حافظ - بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل و برهان باشد ما هم قبول مینمائیم.

داعی - عجب است که بعد از این همه صفات مذمومه آنها در نقض عهد نمودن صحابه (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه میفرمائید صفات

مذمومه آنها چه بوده - اینک برای تأیید عرایض یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده در تمام کتب فریقین ثبت می باشد اشاره مینمایم و آن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد و لعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل)

(۱) ای اهل ایمن شراب و قمار و بیت پرستی و تیرهای گرو بندی (که رسی بود در جاهلیت) تماماً پلید و از عمل شیطان است البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید.

وفای بوعده و عهد را واجب نموده که میفرماید و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها (۱).

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که میفرماید

والذین یقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقضون ما امر الله به ان یوصل

و یفقدون فی الارض اوامرکم لهم الله و لهم سوء الدار (۲).

پس بحکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصاً نقض عهد با خدا و بامر خدا و بستور رسول خدا ﷺ که قطعاً برای اصحاب و نزدیکان آن حضرت افیح قبیح بوده است. **حافظ** - کدام عهد و بیعتی بوده که بامر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و

یاران پیغمبر ﷺ نقض عهد نمودند تا بگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند گمان میکنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جملیات عوام شیعه میباشد و الا صحابه رسول الله ﷺ میرای از این اعمال بوده اند.

داعی - مکرر عرض کرده ام که شیعیان چون ناچارند **محمد و علی صادقین** پیروی از موالی صادق و مصدق خود بنمایند الا شیعه نخواهند بود پس خواص و عوام آنها هرگز جعل خیر نمینمایند و دروغ

نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها بتمام معنی صادق و مصدق بودند که قرآن مجید بصدق آنها شهادت داده بنا بر آنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایح الموده از خوارزمی و حافظ ابو نعیم و حموی - و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲

(۱) (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا و رسول و بندهانش)

عهدی نمودید بان عهد وفا کنید سوگند پیمان را که مؤکد و استوار گردید مشکند.

(۲) آنانکه بین از پیمان بستن (با خدا و رسول) عهد خدا را شکستند و هم آنچه خدا امر به

پیوند آن کرده (مانند صلح و دوستی و ولایت علی علیه السلام) پاک بکستند و در روی زمین فتنه و فساد برانگیختند مرایشان راست است لذت دوری از رحمت و ابتلاء ببداب دوزخ.

کفایت الطالب مستنداً و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که میفرماید یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین (۱).

محمد و علی علیهما السلام اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه از اهل بیت آنحضرت اند.

پس بیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی اهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگیرد که دلائل صدق و راستی بر حقیقت خود نداشته باشد آنچه را شیمان میگویند همانست که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت و ضبط نموده اند اگر ایرادی هست اول باید بعلماء خودتان بگیرید که چرا نوشته اند.

اگر اکابر علماء خودتان قرض عهد صحابه را در کتب معتبر خود نوشته بودند هرگز داعی در هم چو مجلسی تفوه چنین کلامی نمی نمود.

حافظ - کدام یک از علماء جماعت و در کجا نوشته اند که صحابه قرض عهد نمودند و قرض عهد آنها چه بوده بحرف که مطلب درست نمی شود.

داعی - حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است در بسیاری از جاها صحابه قرض عهد نمودند و یعنی را که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله امر بآن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد و بیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونه آن که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترف اند ده روز هیچکدام ذی الصلوة الحرام در حجة الوداع سال دهم هجرت از میان بر گشتن از مکه معظمه تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا

را غدیر خم میگویند جمع نمود حتی جلورفته کان قافله را با مر آن حضرت بر گردانیدند و عقب ماندگان هم رسیدند که بسند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و بسند بعضی از علماء شما از قبیل امام ثمالی در تفسیرش و سبط ابن

(۱) ای اهل ایمان خدا ترس باشی و بیرو باشی با مردمان راستگو (که عهد و علی و ائمه از عزت آنها باشند).

جویری در تذکره خواص ائمه فی معرفة الائمة و دیگران یکصد و بیست هزار نفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبه بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح و فضایل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و غالب آیاتی که در باره علی نازل شده قرائت و تجدید نمودند و جامعه امت را بخوبی متوجه مقام مقدس ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نموده آنگاه فرمودند معاشر الناس است اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علی مولاه (۱).

آنگاه دستها برداشت و دعا کرد اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله (۲) سپس امر فرمود خیمه ای بر پا کردند و امیر المؤمنین را امر فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید و با علی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم اول من بایع ذلك اليوم علیاً کان عمر ثم ابابکر ثم عثمان ثم طلحة ثم زبیر و كانوا یبایعون ثلاثة ايام متواترة (۳).

حافظ - آیامیشود باور نمود که امر با این بزرگواریتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد و علماء بزرگ آنرا نقل نموده باشند.

داعی - هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالیکه فضیله غدیر خم کالمس فی رایعة النهار ظاهر و هویدا میباشد و کسی انکار این معنی را نمی نماید مگر عنود لجوج که خود را رسوا و مفتضح نماید.

(۱) ای جماعت مردم آیا من اولی بنصرف از شما در فضیلتها شما بیعت (اشاره بآیه شریفه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) عرض کرده چرا فرمود هر کس را من مولای او هستم (یعنی اولی بنصرف در امر او هستم) پس این علی (ع) مولای اوست (یعنی اولی بنصرف در امر او می باشد).

(۲) خداوند ما دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد باری کن کسی که علی را باری کند و اگدا کسی که علی را واگدارد.

(۳) اول کسیکه آن روز بیعت کرد عمر و پس از آن ابی بکر و عثمان و طلحه و زبیر بودند این پنج نفر هر سه روز که پیشتر در آن بیابان توقف فرمود متوالیا بیعت نمودند.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این وقعه مهم را در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که بیعض آنها که در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره مینمایم تا بدانید که مورد قبول و باور جمهور از اکابر علماء خودتان میباشد.

روایات معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم .

(۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب .

(۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف الیابان .

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور .

(۴) ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول .

(۵) محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر .

(۶) حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منازل من القرآن فی علی - ودر حلیة الاولیاء .

(۷) محمد بن اسمعیل بخاری در ص ۳۷۵ جلد اول تاریخ خود .

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در ص ۳۲۵ جلد دوم صحیح .

(۹) ابی داود سجستانی در سنن .

(۱۰) محمد بن عیسیٰ ترمذی در سنن .

(۱۱) حافظ ابن عقیله در کتاب الولاية .

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود .

(۱۳) امام ائمة الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابلة) در ص ۲۸۹ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند .

(۱۴) ابوحامد محمد بن محمد الغزالی در سنن العالمین .

(۱۵) ابن عبد البر در استیعاب .

(۱۶) محمد بن طلحة شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل .

(۱۷) ابن مغزالی فقیه شافعی در مناقب .

(۱۸) نورالدین بن صناع مالکی در ص ۲۴ فصول المهمه .

(۱۹) حسین بن مسعود بنوی در مصابیح السنة .

(۲۰) ابوالمؤید موفق بن احمد خطیب خوارزمی در مناقب .

(۲۱) مجدالدین بن اثیر محمد بن شیبانی در جامع الاصول .

(۲۲) حافظ ابوعبد الرحمن احمد بن علی نسائی در خصائص العلوی و سنن .

(۲۳) سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینابیح المودة .

(۲۴) شهاب الدین احمد بن حجر مکی در صواعق محرقه - و کتاب المنج

الملکیه - و مخصوصاً در ص ۲۵ باب اول صواعق با کمال تعصبی که

داشته گوید آنکه حدیث صحیح لاهریه فیہ و قد اخرجہ جماعة کالترمذی

والنسائی واحمد و طرفه کثیره جداً (۱) .

(۲۵) محمد بن یزید حافظ ابن ماجه قزوینی در سنن .

(۲۶) حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری در مستدرک .

(۲۷) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط .

(۲۸) ابن اثیر جزری در اسد الغابه .

(۲۹) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۷ تذکرة خواص الامة .

(۳۰) ابو عمر احمد بن عبد ربیه در عقد الفرید .

(۳۱) علامه سمهودی در جواهر العقیدین .

(۳۲) ابن تیمیه احمد بن عبدالحلیم در منهاج السنه .

(۳۳) ابن حجر عسقلانی در فتح الباری - و تهذیب التهذیب .

(۳۴) ابوالقاسم محمد بن عمر جارالله زمخشری در ربیع الأبرار .

(۳۵) ابوسعید سجستانی در کتاب الذرایة فی حدیث الولاية .

(۳۶) عبیدالله بن عبدالله حسکانی در دعاة الهدی إلی آداء حق الموالات .

(۱) این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست بتعقیق که روایت نموده‌اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی واحمد وطریق آن بسیار می‌باشد جداً .

- (۳۷) رزین بن معاویة العبدری در جمع بین الصحاح الستة .
- (۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین - گوید اجماع نموده اند تمام امت بر این حدیث شریف .
- (۳۹) مقبلی در احادیث المتواتره .
- (۴۰) سیوطی در تاریخ الخلفاء .
- (۴۱) میرسید علی همدانی در مودة القری .
- (۴۲) ابوالفتح نظری در خصائص العلوی .
- (۴۳) خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب .
- (۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین .
- (۴۵) عبدالرؤف المناوی در فیض القدر فی شرح جامع الصغیر .
- (۴۶) محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱ کفایت الطالب .
- (۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء واللغات .
- (۴۸) ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد السمطين .
- (۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان در ابطال الباطل .
- (۵۰) شمس الدین محمد بن احمد شربینی در سراج المنیر .
- (۵۱) ابوالفتح شهرستانی شافعی در ملل و نحل .
- (۵۲) حافظ ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ خود .
- (۵۳) حافظ ابن عساکر ابوالقاسم دمشقی در تاریخ کبیر .
- (۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه .
- (۵۵) علاء الدین سمنانی در عروة الوثقی .
- (۵۶) ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود .
- (۵۷) مولی علی متقی هندی در کنز العمال .
- (۵۸) شمس الدین ابوالخیر دمشقی در أسنی المطالب .
- (۵۹) سید شریف حنفی جرجانی در شرح مواقف .

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن .

طبری و این عقده و این حدیث .

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه ام حاضر بود برضتان رسانیدم .

والا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه حدیث غدیر خم و نزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشدۀ در رُحبه و غیره را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله ﷺ نقل نموده اند .

که اگر بخواهم فهرست تمام روایات و اسامی آنها را برضتان برسانم خود یک کتاب مستقلی خواهد شد برای نمونه کمان میکنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات تواریخ و بعضی از اکابر علماء شما کتاب مستقلی در این باب نوشته اند مانند ابو جعفر محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولاية که استقلالاً در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد و پنج طریق روایت نموده .

و حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف باین عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولاية این حدیث شریف را بیکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است . و این حدیث حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولاية مشروحاً واقع غدیر را با نزول آیات نقل نموده است .

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان (باستانهای عدۀ قلیلی از متعصبین عتود) با سلسله روایات از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجة الوداع رسول اکرم ﷺ علی بن ابی طالب را بولایت نصب نمود .

تا جائیکه خلیفه عمر بن الخطاب از همه اصحاب بیشتر خوشحالی می نمود ؟! و دست آنحضرت را گرفت و گفت **یا علی یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة (۱)** .

(۱) یا علی اسم فعل است برای مدح و اظهار رضایت چیزی گفته می شود و تکرار او برای مبالغه است در رضای آن چیزی که در نظر است . ولذا هر کس که به یا علی صبح کردی در سالیکه آقای من و آقای هر مؤمن و مؤمنه هندی .

از جمله امور مسلمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین و مخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از نصیحت جبرئیل عمر را فضلاء و موثقین فقهاء و علماء خودتان در قرن هشتم

هجری بوده در مودت پنجم از کتاب موده القریب نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت نصب رسول الله (ص) علیاً علماً یعنی نصب نمود رسول خدا ﷺ علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد او را بمولائی بیجامعه معرفی نمود و بعد از دعا در باره دوستان و دشمنان آن حضرت عرض کرد اللهم انت شهیدی علیهم خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبایی باحسن صورت و بوی خوش پهلوی من نشسته بود بمن گفت لقد عقد رسول الله عقداً لایحله الا المناقق فاحذر ان تحله (۱).

من بر رسول خدا ﷺ عرض کردم وقتی شما در باره علی سخن میرانید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود و با من چنین گفت حضرت فرمود انه لیس من ولد آدم لکنه جبرئیل اراد ان یؤکد علیکم ما قلته فی علی (علیه السلام) (۲).

اینک از آقایان محترم انصاف میطلبم آیا سزاوار بود یک چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا با آن مردم بست بامر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند و روی هوا و هوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند آتش بدر خاندانش ببرند و شمشیر بر پیش بکشند اهانتها نمایند و با کراه و اجبار وهو و جنجال و اهانت و تهدید برای بیعت دیگری بمسجد ببرند !!

(۱) عهد بست پیشتر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی کند مگر منافق پس حدیث کن مبرکه تو ناقص و بازکننده این گره محکم نباشی (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله مناقبین خواهی بود).
(۲) او از اولاد آدم نبوده بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه کرده بود که تأکید نباید بر شما آنچه را که من گفتم در باره علی (ع).

حافظ - ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدب انتظار نداریم که نسبت هوا پرستی باصحاب رسول خدا ﷺ بدهید و حال آنکه اصحاب را آنحضرت اسباب هدایت قوم قرار داده که میفرماید اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم (۱).

داعی - اولاً تمنا میکنم تکرار مطلب نفرمائید
حدیث اقتداء باصحاب
مخدوش است

الحال استشهاد باین حدیث جستید و جواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سایر خلق جائز الخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگر روی برهان نسبت هواپرستی بعضی از آنها داده شود.

ثانیاً برای اینکه فکر شمار روشن شود نیز یادآوری نمایم که بعد ها چنین احادیثی استشهاد نجوید جواب عرض میکنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار مینمایم بنا بر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل نموده که چون در سلسله روایات آن نام حارث بن قزین مجهول الحال و حمزه بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب و دروغ برده شده قابل نقل نمیشد.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده و سند آن را ضعیف و مردود بشمار آورده اند.

بعضی از صحابه تابع هوای
نفس و منحرف از حق شدند
نخواهم گفت و نمیکویم مگر آنچه را که علماء خودتان نوشته اند.

خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلاً عرض نمودم بینید صریحاً مینویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات و مشاجرات واقع گردید، معلوم میشود که بعضی از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده بلکه ظالم و فاسق بودند.

(۱) بدوستیکه اصحاب من ستارگانند بهر یک از آنها اقتدا کنید هدایت شده اید.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که بمصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند محترم شمرد بلکه احترام باعمال و کردار آنها است اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و برخلاف اوامر و دستورات آنحضرت رفتار نمودند محترم خواهند بود و خاک قدم آنها توییای چشم ما خواهد بود .

یا باید آقاییان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبره خودتان راجع بحرب با امیرالمؤمنین علیه السلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسله اسناد صحیح در کتب معتبره اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه بر تواتر در کتب معتبره علماء شیعه) .

ناچار باید تصدیق کنید عده ای از اصحاب فاسد و کاسد و اهل باطل بودند مانند معاویه و عمرو بن عاص و او هر بره و سمره بن جندب و طلحه و زبیر و غیره که بجنگ علی علیه السلام برخاستند زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که بجنگ رسول الله قیام نمودند .

پس اگر ما گفتیم که بعضی از صحابه تابع هوی و هوس گردیدند بیجا نگفته ایم بلکه با برهان و دلیل گفته ایم علاوه بر این ما در گفتار باینکه بعضی از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و در حلقه مناقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از ائمه علماء خودتان مینمائیم .

شما اگر کتاب سر العالمین تألیف حجة الاسلام
قول غزالی در نقض
عهد صحابه
ابوحامد محمد بن محمد غزالی طوسی را مطالعه

نمائید هرگز بما ایراد نمینمائید ناچارم قسمتی از مقاله چهارم آنرا برای اثبات حق برضتان برسانم که گوید اسفرت الحجة وجهها واجمع ایجماهير علی متن الحدیث عن خطبة يوم غدیر خم باتفاق الجميع وهو يقول من كنت مولاة فعلي مولاة فقال عمر بن الخطاب يا ابا الحسن لقد اصبحت مولاة ومولى كل مؤمن ومؤمنة! هذا تسليم ورضی و تحکیم - ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرئاسة و حمل عمود

الخلافة و عتود البنود و خفان الهوى قعقة الریات و اشتياك ازدهام الخيول و فتح الامصار سقام كاس الهوى فعاذوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً فبئس ما يشترون !! ولما مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني بدوات وياض (ويضا نسخة) لازيل عنكم اشكال الامر واذكر لكم من المستحق لها بعدى قال عمر دعوا الرجل فانه ليهجر !! وقيل يهذو فاذا بطل تملكتكم بتاويل النصوص فعدتم الى الاجماع وهذا منقوض ايضاً فان العباس واولاده وعليةً وزوجته و اولاده لم يحضروا حلقة البيعة وخالفتكم اصحاب السقيفة في مبايعة الخزرجي - ثم خالفهم الانصار (۱) .

(۱) (ماحمل معنى آتیه نسبت بخلاف اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده همه کس واقع وحقیقت را با کمال وضوح و آشکارا فهمیده است و از این دوهر گرفته شک زایل و تردید مرتفع و بطور قطع و یقین علی علیه السلام جانشین و خلیفه بلا فصل شناخته شده) چه آنکه اجماع دستهجات مختلف و جاهیر مسلمین بر صحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت بمورد بعث منقذ است و باین ملاک هر اشکالی بی مورد و هر اعتراضی لنو باطل است زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود بیابان آورد فوری عمر میادرت بظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بیخ بیک یا علی تقدیم نمود بدیهی است این نحوه تبریک گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید و رضایت بوقوع خلافت علی علیه السلام (ومشیت اعداء شیعه است) ولکن مع الوصف با اینکه با کمال طوع و رغبت و یک عالم بشاشت و شادمانی سر تسلیم پیش آورد تشریفات تبریک را فراهم نمود سپس نفس امارة بر آنها غالب و باست و جاه طلبی عواطف و مزایای انسانیت را از آنها سلب حرکت خلافت سازی را بالا برده سازمان سیاست مذموم خلیفه تراشی را در سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند - چرا که شهوتشان بحرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که بر چه پای تیر و را در احتزاز و صلف سواره و پیاده را زیر فرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور و فتح بلاد بنمایند تا نام خود را بصفتات تاویخ بویسه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند و بقرقرایر گشته قرآن را پشت سر احکام و سنت پیغمبر را ملیحه خود نموده دین را بدینا فروختند چه زشت معامله باطالی با خدا کردند که جز اغفاس حق و ورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت - اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر (ص) برای نوشتن دستور جامع و قی کاغذ و دوات طلبید در پاسخ ان الرجل لیهجر شیعه (یعنی پیشبر همدیان میگویی) پس خلافت ایی بکر فاقد منطق و دلیل است اگر حرره اجماع را بنظور تصحیح خلافت بکار برید البته منقوض است چه آنکه عباس و پسرانش و علی علیه السلام با زن و فرزندانش هیچکدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز مشرد و مخالفت با آن اجماع (ساختگی) نموده بیست باخزرجی ننموده و از سقیفه خارج شدند پس از آن انصار هم مخالفت نمودند .

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمیگویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان میگویند منتها چون بما نظر بد دارید بحر فهای حسایی ما هم خورده میگیرید ولی بعلماء خودتان خورده نمیگیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته و میگذرید و حال آنکه از روی علم و انصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را بطور حقیقت در صفحه تاریخ ثبت نمودند.

شیخ - کتاب سر العالمین منتسب بامام غزالی نیست و مقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد و رجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالی مقام باشد.

داعی - عده ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی میباشد آنچه

الحال در نظر دارم یوسف سبط این جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب و با احتیاط قلم را بکار برده و در امر جماعت هم متعصب است در ص ۳۶ تذکره خواص الامة در همین موضوع استشهاد بقول امام غزالی از سر العالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده و چون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولاً تصدیق دارد این کتاب از غزالی بوده و ثانیاً با گفته های او که مفصلاً زائد بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او مینمورد.

ولی متعصبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق و بیانات اکابر علماء قرار میگیرند و عاجز از جواب منطقی میشوند یا میگویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یا نسبت تشیع باو میدهند و اگر بتوانند آن افراد با انصاف را تفسیق و تکفیر نموده بکلی از میان میبرند که چرا انصاف ورزیده حق و حقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خیری نیست که نیست

چنانچه تاریخ نشان میدهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در

اشاره بحال این عقده

زمان حیانشان بیچاره و وهون و آواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علماء متمسب و عوام بی خرد تحریم نمودند و عاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید همدانی متوفی ۳۳۳ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی و غیره او را توثیق نموده و در ترجمه حالات او مینویسند سیصد هزار حدیث باسند های آن حفظ داشته و بسیار تفه و راستگو بوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه و بغداد مثالب و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را میگفته اورا رافضی خواندند و از نقل روایاتش خود داری نمودند چنانچه ابن کثیر و ذهبی و یافعی در باره او نوشته اند ان هذا الشيخ کان یجلس

فی جامع برانا و یحدث الناس بمطالب الشیخین ولذا ترکت روایاته و الا فلا کلام لاحد فی صدقه و تفته؟ (۱).

و خطیب بغداد در تاریخ خود او را تعریف میکند ولی در آخر بیانات خود گوید الله کان خراج مثالب الشیخین و کان رافضیاً (۲).

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان مینمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزالی و ابن عقده و دیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می نمودند.

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ از منته اشاره بمرس طبری بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی

بیچاره و مردود و یا مقتول گشتند مانند محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ معروف قرن سیم که مفسر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ۳۱۰ در سن هشتاد و شش سالگی

(۱) شیخ ابن عقده مرثست در جامع برانا (که الحال مسجد برانا بین بغداد و کاظمین معروف است) و معایب شیخین (ای بکر و عمر) را برای مردم نقل میکرد برای همین عمل او ماترک نمودیم روایات او را و الا اصدی دوماهت و در است کومی و موقوف بودن او حرمی زده است (۲) یعنی آنکه چون مسایب و مثالب شیخین (ای بکر و عمر) را نقل می نمود رافضی شد

در بغداد از دنیا رفت چون مانع بودند در روز جنازه‌اش را بردارند و مورد خطر بود لذا ناچار شدند شبانه او را در منزلش دفن نمودند .

از همه وقایع عجیب‌تر وقعه قتل امام ابو عبدالرحمن احمد بن کشته شدن نسائی علی نسائی است که یکی از اعلام و ائمه صحاح سته میباشد و از مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سیم هجری بوده است .

مختصر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء امویها علنی و برملا بعد از هر نماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (مظلوم) را سب و لعن مینمایند خیلی متأثر شد تصمیم گرفت احادیثی که باسلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین در حافظه دارد بزیر قلم آورد .

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه و فضائل متعالیه آنحضرت نوشت و بر روی منبر آن کتاب واحادیث مضبوطه در آنرا میخواند و باین طریق فضایل و مناقب آنحضرت را نشر میداد .

یکی از روزهاییکه بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصب هجوم آوردند او را از منبر بزیر کشیدند و با شدت تمام او را زدند و خصیتین او را کوفتند و آلت تناسل او را گرفتند و بهمان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند در اثرات همان ضربات سخت و لگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه‌اش را بردند در مکه دفن نمودند !!!

این عملیات از آثار عناد و لججاج و جهل مرکب و تعصبات احمقانه قومی است که مفاخر خود را رسوا و مفتضح و مقتول مینمایند بجرم آنکه چرا حق گوئی کرده و پرده از روی حقایق برداشته‌اند .

غافل از آنکه هر اندازه حق پوشی کنند - مثل حق مثل آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد .

خلاصه معذرت میخواهم از مطلب خارج شدم غرض اینست که مقام ولایت مولانا

امیر المؤمنین فقط بزیر قلم علماء شیعه جاری نکریده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند که رسول اکرم در حضور هفتاد هزار و یا صدو بیست هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود و بامارت و امامت ب مردم معرفی فرمود .

اشکال در کلمه مولی حافظ - در مورد این قضیه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه باین اهمیت و آب وتابی که شما بیان نمودید .

علاوه بعضی اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقه با هدف و مقصد شما نمیکند از جمله در کلمه مولی میباشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که مولی بمعنای اولی بتصرف میباشد و حال آنکه ثابت آمده که کلمه مولی در این حدیث بمعنای محب و ناصر و دوست میباشد که پیغمبر چون میدانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد خواست توصیه او را بنماید و باعث برساند که هر کس را من محب و دوست و ناصر او میباشم علی هم محب و دوست و ناصر آن میباشد و اگر بیعتی از مردم گرفت برای آن بود که بعد از پیغمبر علی کرم الله وجهه را ازیت نکنند . داعی - گمان میکنم گاهی بحکم اجبار تبعیت از اسلاف و عادات مینمائید و آلا اگر قدری دقیق شوید و علم و انصافتان را بکار اندازید و توجهی بقرائن نمائید حق و حقیقت کاملا واضح و آشکار میباشد .

حافظ - با کدام قرائن میخواهید ثابت کنید متمنی است بیان فرمائید .

داعی - قرینه اول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) میباشد که

يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس (۱) .
در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یا ایها الرسول بلغ حافظ - از کجا معلوم است که این آیه در آن روز

برای این امر نازل گردیده باشد .

(۱) ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان که اگر نرسای تبلیغ و رسالت و ادا وظیفه نکرده ای و خدا تو را از شر و آزار مردمان مضبوط خواهد داشت .

داعی - فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۸ جلد دوم در المنثور و حافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولاية و حافظ ابو عبد الله محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولاية و حافظ ابن مردویه در تفسیر آیه و حافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل و ابو الفتح نظری در خصائص العلوی و معین الدین میندی در شرح دیوان و قاضی شوکانی در ص ۵۷ جلد سیم فتح القدر و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در ص ۵۸۴ جلد هشتم عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری و امام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف الیقان و امام فخر رازی در ص ۶۳۶ جلد سیم تفسیر کبیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حمونی در فرائد السمطین و نظام الدین نیشابوری در ص ۱۷۰ جلد ششم تفسیر خود و سید شهاب الدین آلوسی بغدادی در ص ۳۴۸ جلد دوم روح المعانی و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۲۷ فصول المهمة و علی بن احمد واحدی در ص ۱۵۰ اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السؤل و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از مودة القریبی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایع الموده ، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبر ترین کتب و تفاسیر خود نوشته اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین **هلی** روز غدیر خم نازل گردید .

حتی قاضی فضل بن روزبهان با همه عناد و لجاج و تمعصبی که دارد نوشته است : **لقد ثبت هذا فی الصحاح** یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیه در صحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خدا **ﷺ** دست علی را گرفت و فرمود : **من كنت مولاه فهذا علی مولاه** .

وعجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغممة خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت ما در زمان رسول خدا **ﷺ** این آیه را چنین قرائت می کردیم **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین فان لم**

تتمل فما بلغت رسالته (۱) .

و نیز سیوطی در در المنثور از ابن مردویه - و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدر نقل نموده اند که ما در زمان رسول خدا **ﷺ** همین قسم آیه را میخواندیم خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که میفرماید : اگر این امر را تبلیغ ننمائی و بمردم نرسانی هیچ رسالت خود را تبلیغ ننموده ای صراحتاً معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده عالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت و ولایت و اولی بتصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین و احکام است بعد از رسول خدا **ﷺ** .

قرینه دوم نزول آیه ۵ سوره ۵ (مانند) میباشد
نزل آیه الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم
 که در تکمیل دین میفرماید . **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت**

لکم الاسلام دینا (۲) .

حافظ - آنچه مسلم است این آیه در روز عرفه نازل گردیده واحدی از علماء نزول در روز غدیر را متعرض نشدند .

داعی - منما میکنم در بیانات خود تمجیل بنفی فرمائید شاید راهی باتناب باشد مطالب را با قید احتیاط تلقی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح **مکرود** .

البته تصدیق میکنم که بعضی از علماء شما گفته اند که این آیه در عرفه نازل گردیده - ولی جمع کثیری از اکار علماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عدمای از علماء خودتان گویند محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده

(۱) ای بیخبر آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان (که آن عبارت است از اینکه علی علیه السلام اولی بتصرف در امور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت واداء وظیفه نکرده ای .

(۲) امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه .

باشد يك مرتبه غروب عرفه و يك مرتبه در غدیر چنانچه سبط ابن جوزی در آخر ص ۱۸ تذكرة خواص الامه كويد: **احتمل ان الایه نزلت مرتین مرة بعرفه و مرة يوم الغدير كما نزلت (بسم الله الرحمن الرحيم) مرتین مرة بمكة و مرة بالمدينة (۱).**

والا اكابر از موقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۵۶ جلد دوم در المشور و در ص ۳۱ جلد اول إقتان و إمام المفسرین ثعلبی در كشف البیان و حافظ ابونعمین اصفهانی در مانزل من القرآن فی علی و ابوالفتح نظری در خصائص العلوی و ابن کثیر شامی در ص ۱۴ جلد دوم تفسیر خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم مفسر مورخ قرن سیم هجری در تفسیر کتاب الولاية - و حافظ ابوالقاسم حسکائی در شواهد التنزیل - و سبط ابن جوزی در ص ۱۸ تذكرة خواص الامة و ابواسحق حمونی در باب دوازدهم فرائد السمطين و ابوسعید سجستانی در کتاب الولاية و خطیب بغدادی در ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد - و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسین و دیگران از علماء خودتان نوشته اند که چون در روز غدیر خم رسول اکرم صلى الله عليه وآله بحکم عالی اعلی علی عليه السلام را بمردم معرفی و نصب بولایت نمود و آنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی و آنقدر علی عليه السلام را بالای دست بلند نمود که دو زیر بغلش نمودار شد آنگاه امر فرمود بامت که **سَلِّمُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی سلام کنید بعلی بامارت مؤمنین و امت همگی از عان بان نمودند هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه شریفه مذکور نازل گردید .

خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله از نزول این آیه بسیار مسرور شد لذا توجه بحاضرین نموده فرمود :

(۱) احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد يك مرتبه در عرفه و مرتبه دیگر در روز عید غدیر چنانکه بسم الله الرحمن الرحيم دو مرتبه نازل گردید يك مرتبه در مکه و مرتبه دیگر در مدینه .

الله اكبر على اكمال الدين واتمام النعمة ورضا الرب برسانتي والولاية لعلي
ابن ابيطالب بعدي (۱) .

امام حسکائی و امام احمد حنبل مشروحاً این قضیه را نقل نموده اند اگر آقایان محترم ساعتی از عادت خارج شوید و با دور بین انصاف و حقیقت بین بنگرید از نزول آیات کریمه و حدیث شریف بر شما واضح و روشن میگردد که کلمه مولی بمعنای امامت و ولایت و اولی بتصرف می باشد .

و اگر مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف بودن نبود جمله بعدي بی معنی بود و این جمله که در همه جای لسان مبارک رسول خدا صلى الله عليه وآله صادر گردیده ثابت میکند که مولی و ولی بمعنای اولی بتصرف میباشد که میفرماید بعد از من این مقام مخصوص علی عليه السلام است . ثالثاً قدری با دقت فکر کنید و انصاف دهید در آن هوای گرم در محل بی آب و آبادانی که سابقاً مرکزیت برای توقف در آنجا نبوده تمامی امت را در آنجا جمع کند و جلورفته گان قافله را امر کند بر گرداندن مقابل آفتاب سوزان که پاهار ابدانها بیچیده و در پناه شترها نشسته بودند منبر برود آنخطبه طولانی را که خوارزمی و ابن مردویه در مناقب خود و طبری در کتاب الولاية و دیگران نقل نموده اند در اثبات فضایل و مقامات امیر المؤمنین اداء نماید تا سه روزهم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرای خشک و گرم آنها را نگاهدارد و امر کند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداً بعد فرد با علی عليه السلام بیعت کنند نتیجه آن باشد که علی را دوست بدارید یا آنکه علی دوست و ناصر شماست . در صورتیکه نبود احدی از افراد امت که کثرت علاقه آن حضرت را بعلی نداند و مکرر توصیه و سفارش نشیند باشد (که به بعضی از آنها قبلاً اشاره شد) دیگر در هم چومکان گرمی با نزول آیات و تأکیدات بلیغه لزومی نداشت که مردم را در زحمت و معطل نماید که نتیجه آن باشد علی را دوست بدارید .

بلکه اگر خوب دقت کنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهة اهم و ارجحی نداشته باشد لغو میآید و عمل لغو از رسول اکرم صلى الله عليه وآله هرگز صادر نمیکردد .

(۱) خدای بزرگ که این را کامل و نسبت را تمام نمود راضی شد برسانت و پیشبری من و ولایت برای علی بعد از من .

پس عندالعقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی بتصرفی در امور مسلمانان بوده است .

چنانچه جمعی از اکابر علماء خودتان از روی دقت نظر سبط ابن جوزی و انصاف تصدیق این معنی را نموده اند از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم ص ۲۰ مذکور خواص الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده آنکه در آخر آن جملات گوید هیچ یک از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی نماید و المراد من الحدیث الطاعة المحضه المخصوصه فتعین وجه العاشر وهو الاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به (۱) .

و صراحت دارد باین معنی قول حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اسفهبانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را با سناو خودش از مشایخ خود و گفته است که پیغمبر ﷺ گرفت دست علی ﷺ را فرمود من کنت ولیه و اولی به من نفسه فعلی ولیه (۲) . آنکه سبط ابن جوزی گوید و دل علیه ایضاً قوله علیه السلام است اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذانص صریح فی اثبات امامت و قبول طاعت (۳) انتهى قوله .

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السئول اواسط فصل پنجم از باب اول گوید از نظر این طلحه شافعی در معنای مولی

برای کلمه مولی معانی متعدده میباشد از قبیل (۱) مراد از حدیث طاعت محضه مخصوصه است پس متعین وجه و معنای دهم است و آن اولی بتصرف بودن است و معنی چنین خود کسی را که من اولی بتصرف باو هستم از نفس او پس علی اولی بتصرف باو میباشد . (۲) کنی را که من ولی و اولی بتصرف باو از نفس او میباشد پس علی ولی و اولی بتصرف او میباشد . (۳) جمله است اولی بالمؤمنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است بر اینکه کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف است و این خود نص صریح است در اثبات امامت و قبول اطاعت علی علیه السلام .

اولی بتصرف و ناصر و وارث و صدیق و سید آنکه گوید این حدیث شریف از اسرار آیه میاهله است چه آنکه خداوند علی اعلی علی را بمنزله نفس پیغمبر خوانده و بین نفس پیغمبر و نفس علی جدائی نبوده و جمع نموده است آندو را باهم بضمیر مضاف بسوی رسول الله ﷺ اثبت رسول الله لنفس علی بهذا الحدیث ماهو ثابت لنفسه علی المؤمنین عموماً فانه (ص) اولی بالمؤمنین و ناصر المؤمنین و سید المؤمنین و کل معنی امکان اثباته مما دل علیه لفظ المولی لرسول الله فقد جعله لعلی و هی مرتبه سامیه و منزله سامعه و درجه عالیة و مکانة رفیعة خصصه بهادون غیره فلهذا صار ذلك اليوم عید و موسم سرور و لالیاته (۱) انتهى بیانه .

حافظ - نظر بفرموده خودتان چون لفظ مولی بمعانی متعدده آمده پس تخصیص مولی بمعنای اولی بتصرف از بین تمام معانی بلامخصص باطل میباشد .

داعی - البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول بیانی دارند در لفظی که از حیث لغت بمعانی متعدده آمده معنی واحد در آنها حقیقی میباشد و باقی معانی مجاز است بدیهی است در هر جا حقیقت مقدم بر مجاز میباشد .

پس روی این اصل در لفظ مولی و ولی معنای حقیقی اولی بتصرف میباشد چنانچه ولی النکاح بمعنی متولی امر نکاح است و ولی المرأة زوجها و ولی الطفل أبوه بمعنی اولی به میباشد و لیمهد سلطان بمعنی متصرف در امور سلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی .

علاوه این اشکال بخودتان وارد است چه آنکه لفظ ولی و مولی را که دو معانی

(۱) ثابت نبود رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای نفس علی علیه السلام باین حدیث و لفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین پس بدزستیکه رسول خدا اولی بتصرف در امور مؤمنین است و باور مؤمنین است و سید و آقای مؤمنین است و هر معنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد بر او لفظ مولی برای رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد آنرا درین حدیث شریف و کفایت لطیف برای علی بن ابیطالب علیه السلام و این مرتبه سامیه و منزلت عالیه و درجه و مکان بلندی است برای آنحضرت که تخصیص داده است او را پیشتر منحصرأ باین خصیصه برای همین معنی فلذا آنروز (غدیر) عید و موسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آنحضرت .

میباشد. اختصاص داده اید بمحب و ناصر پس این تخصیص بلامختص قطعاً باطلست را این ایراد بیشتر بخودتان وارد است تا بما .

زیرا اگر ما تخصیص دادیم بلامختص نیست بلکه روی قرائن و دلائل بسیارست که بر این معنی وارد است از آیات و اخبار و گفتار بزرگان که از جمله همان دلائلی است که علماء بزرگ خودتان مانند سیوطی و جوزی و محمد بن طلحه شافعی ذکر نموده اند . و بالاترین دلیل قرائن داخله و خارجه است که مختص این معنی میباشد چنانچه بعضی از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که آیه شریفه را این قسم نقل نموده اند یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی ولایة علی و امامة امیر المؤمنین چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در در المنثور آن احادیث را جمع نموده .

و اگر این حدیث و لفظ مولی نص بر امامت و خلافت ابتدائیه احتجاج علی بحدیث غدير در وجه نبود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مکرر بآن احتجاج ننموده و مخصوصاً در جلسات شوری استشهد بآن نمیکرد چنانچه خطیب خوارزمی در ص ۲۱۷ مناقب و ابراهیم بن محمد حمونبی در باب ۵۸ فرآید و حافظ ابن عقده در کتاب الولایه و ابن حاتم دمشقی در در التنظيم و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه مفضلاً نقل نموده اند بالاخص در وجه که می فرماز اصحاب بآن شهادت دادند .

چنانچه امام احمد بن حنبل در ص ۱۱۹ جزء اول و در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند و ابن اثیر جزری در ص ۳۰۲ جلد سیم و ص ۲۰۵ و ۲۷۶ جلد پنجم اسد الغابه و ابن قتیبه در ص ۱۹۴ معارف و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۲ جلد اول شرح نهج البلاغه و حافظ ابونعمان اصفهانی در ص ۲۶ جلد پنجم حلیة الاولیاء و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۰۸ جلد دوم اسابه - و محب الدین طبری در ص ۶۷ ذخائر العقبی - و امام ابو عبد الرحمن نسائی در ص ۲۶ خصائص العلوی و علامه سمهودی در جواهر العقیدین - و شمس الدین جزری در ص ۳ اسنی المطالبه .

وسلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایح المودة و حافظ ابن عقده در کتاب الولایه و دیگران از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه السلام را در وجه کوفه با مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود سوگند میدهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدا بگوش خود در باره من چیزی شنیده بر خیزد و گواهی دهد من از اصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا دست علی را گرفت و ب مردم فرمود **أَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا نَعَمْ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَىٰ مَوْلَاهُ الْيَوْمَ** (۱) - تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها انس بن مالک بود که گفت پیری مرا گرفته فراموش نمود حضرت نفریشان نمود و مخصوصاً در باره انس فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تو را به بیسی و برص مبتلا کند که عامه او را نبوشاند پس انس از جای برخاست مگر آنکه بدش مبروس و بیس شد (در بعض اخبار دارد کور و بیس شد) !!!

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهد نمودن بآن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوبه باشد بوده است .
(در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای آداء نماز عشاء برخاستند و بعد از آداء فریضه و استراحت و صرف چای) .

قرینه چهارم **أَلْتِ** اولی بکم من انفسکم
۱۵ عی - رابعاً قرینه کلام در خود حدیث اثبات مرام مینماید که مراد از **مَوْلَى** اولی بتصرف می باشد .

زیرا در خطبه غدیریه و حدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بیان مطلب فرمود **أَلْتِ أَوْلَىٰ بَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** یعنی آیا من اولی بتصرف نیستم بشما از نفس های شما (اشاره بآیه ۶ سوره احزاب) است که فرموده **النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ** (۱) آیا میدانید که من سزاوار ترم بمؤمنان از خود آنها گفته آری فرمود هر کس و امن مولای او هستم این (علی) مولای اوست .

انفسهم (۱) . و در حدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود ما من مؤمن الا انا اولی به فی الدنیا والاخره (۲) . همگی گفتند بلی تو اولی بتصرفی از ما بنفسهای ما .

بعد از آن فرمود : من کنت مولاه فهذا علی مولاه پس سیاق کلام میرساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله ﷺ بامت داشته است .

حافظ - در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد : ائت اولی بکم من انفسکم .

داعی - عبارات و ألفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل ناقلین مختلف است در اخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند .

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم سبط ابن جوزی در ص ۱۸ تذکره خواص الائمة - و امام احمد بن حنبل در مسند - و نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه نقل از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابوالفتح اسعد بن ابی الفضائل بن خلف المجلی فی کتابه الموجز فی فضائل الخلفاء الاربعه - و خطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب - و سنج بن یوسف کنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب - و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۴ ینایع الموده نقل از مسند احمد و مشکوة المصابیح و سنن ابن ماجه و حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالاة ابن عقده - و دیگران از اکابر علمای شما بمختصر اختلافی در الفاظ و طریق گفتار - حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جمله ائت اولی بکم من انفسکم موجود است و برای تبیین و تیسرک ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابله) در ص ۲۸۱ جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از

(۱) ینبیر صلی الله علیه وآله سزاوار تر و اولی بتصرف است بؤمنین از نفسهای ایشان (۲) نیست هیچ مؤمنی مگر آنکه من اولی بتصرف هستم باو در دنیا و آخرت .

براه بن عازب برضتان میرسانم که گفت با رسول خدا ﷺ بودیم در سفری تا رسیدیم بقدیر آنحضرت در میان جمعیت ندا داد الصلوة جامعه (عادت و رسم چنین بود که هر گاه پیش آمد مهمی روی میداد آن حضرت امر میفرمود ندا میکردند الصلوة جامعه امت جمع میشدند بعد از ادای نماز آن امر مهم را ابلاغ میفرمود) آنکاه میان دو درخت را برای پیغمبر اختصاص دادند پس از اداء نماز دست علی را گرفت مقابل جمعیت و فرمود الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلك فقال له هنیفاً لک یا بن ایطالاب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة (۱) .

و نیز میرسید علی همدانی شافعی در موده ینجم از موده القری و سلیمان بلخی در ینایع و حافظ ابونعیم در حلیه بمختصر نقادتی در الفاظ همین حدیث را ضبط نموده اند و مخصوصاً حافظ ابوالفتح که این صباغ هم در فصول المهمه از او نقل نموده باین عبارت آورده که خاتم الانبیاء ﷺ فرمود ایها الناس ان الله تبارک و تعالی مولای وانا اولی بکم من انفسکم الا من کنت مولاه فعلی مولاه (۲) .

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام ابوعبد الرحمن نسائی در احادیث ۸۱ و ۸۳ و ۹۳ و ۹۵ این قرینه را نقل نموده اند و در حدیث ۸۴ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول اکرم ﷺ ضمن خطبه فرمود ائتتم تعلمون انی اولی بکل مؤمن ومؤمنة من نفسه قالوا بلی نهتدلانت اولی بکل مؤمن من نفسه قال فانی من

(۱) آیا شما نیستید که میدانید من اولی بتصرف بؤمنین هستم از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله فرمود آیا شما نیستید که میدانید من اولی بتصرف هستم بپس مؤمنی از نفس او گفتند بلی (آنکاه که انراوا از آنها گرفت) فرمود هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی همان اولویت را دارد (آنکاه دعا کرد) خدا یا دوست بداد کسی که علی را دوست بداد و دشمن بداد کسی که علی را دشمن بداد و دشمن بداد کسی که علی را دشمن بداد پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه السلام را بعد از این بیانات و گفت به آن حضرت کو ارا باد تو را پس ایطالاب صبح و شب نمودی در حالتیکه مولای هر مؤمن ومؤمنة شدی .

(۲) ای مردم خدای تبارک و تعالی مولای من است و من اولی بتصرف هستم بشما از نفسهای شما و بدانید که هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس علی علیه السلام همان اولویت داداد .

کنت مولاه فهذا مولاه واخذ بيد علي (۱)

و نیز ابو بکر احمد بن علی خطیب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در ص ۲۸۹ و ص ۲۹۰ جلد هشتم تاریخ بغداد حدیث مفصلی از ابوهریره نقل نموده که هر کس روز هجدهم ذی الحجة الحرام (یوم القدر) روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او می باشد آنگاه حدیث غدیر مذکور را با ذکر همان قرینه نقل نموده است .

کمان می کنم برای نمونه بهمین مقدار کافی باشد نقل این اخبار تا آقا فرمائید که در اخبار نامی از قرینه الت اولی بکم من انفسکم نمی باشد .

قرینه پنجم اشعار حسان (۲) بن ثابت انصاری اشعار حسان در حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله است که در حضور رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در همان مجلس که علی را بولایت نصب و معرفی نمود با

اجازه خود آن حضرت انشاد نمود که سبط ابن جوزی و دیگران مینویسند حضرت وقتی اشعار را شنید فرمود : يا حسان لا تزال مؤيداً بروح القدس ما نصرنا او نافتح بلسانك (۳) .

(۱) آیا میدانید که من اولی بتصرف هستم بهر مؤمن و مؤمنه از نفس او هکی گفتند بلی شهادت میدهم که تو اولی بتصرفی بهر مؤمن از نفس او آنگاه فرمود هر کس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس این (علی) اولی بتصرف در او میباشد و گرفت دست علی را (تا همه دیدند) .

(۲) حسان بن ثابت اشعر شمره مخضرمین بلکه اشعر اهل بلاد در زمان خود و شاعر مخصوص پینبیر صلی الله علیه وآله بود - و مخصوصاً آنحضرت برای او در مسجد منبر نصب نموده و چون کفار را از او استماع می نمود و می فرمود - آجب عنی - یعنی از طرف من بایشان جواب ده این عید را در استیجاب گوید روزی حسان در مسجد انشاد شعر میکرد عمر بن الخطاب رسید و با تئیر گفت انشد الشعر فی مسجد رسول الله آیا در مسجد رسول خدا شعر میگویی حسان گفت - قد کنت انشدفیه عندهم من هو خیر منک - یعنی من انشاد شعر در مسجد بعضو کسی که از تو بهتر است (یعنی رسول خدا) مینمایم پس عمر ساکت شد .

پشئیر می فرمود شعر حسان را نتوان شعر گفت بلکه تماش حکت است - غالباً او را مدح می فرمود .

(۳) ای حسان مادامیکه با اهل بیت یادی نمودی بدینی یا کلمه خوبی مؤید بروح القدس میباشد (یعنی این اشعار تو امروز از لسان روح القدس بوده) .

چنانچه حافظ ابن مردویه احمد بن موسی مفسر و محدث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسين عَلَيْهِ السَّلَامُ و جلال الدین سیوطی در رساله الازهار فیما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابوالفتح نطنزی در خصائص العلویه و حافظ جمال الدین زرنندی در نظم در السمطين و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و ابراهیم بن محمد حموی در باب ۱۲ فرائد السمطين و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکره خواس الامه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب و دیگران از علماء و مورخین خودتان از ابی سعید خدری نقل مینمایند که در روز غدیر خم بعد از خطبه و شرح قضایا که مختصراً ذکر شد و نصب امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ حسان بن ثابت عرض کرد **أنا ذن لی ان اقول ایاتاً قال صلی الله علیه وسلم قل بركة الله یعنی آیا آنذ می دهی که ایاتی در این باب بگویم حضرت فرمودند بگو بیرکت خداوند یعنی بالطف و عنایت پروردگار متعال پس رفت بالای زمین بلندی ارتجالا شروع کرد بگفتن این آیات :**

ینادیهم یوم القدر نبیهم بختم فاسمع بالرسول منادیاً
و قال فمن مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یدوا هناك التعمایا
الهک مولانا و انت ولینا و لم تلف منافی الولاية عاصیا
فقال له قم یا علی فانتی رضیتک من بعدی اماماً و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه فکو نوا له انصار صدق موالیا
هناک دعا اللهم و ال ولیه و کن للذی عادی علیاً معادیا (۱)

(۱) روز غدیر خم نبی اکرم خدا میگرد امت را و آنها شنیدند ندای منادی آنحضرت را فرمود کیست مولی ولی شما (یعنی اولی بتصرف در امور شما) گفتند خدا مولای ما و تو ولی مالی و احدی انکار و عصیان این معنی ندارد پس پبلی فرمود برخیز یا علی بدرستی که راضی شدم بعد از من تو هادی و امام خلق باشی - پس هر کس را من ولی و اولی بتصرف در امر او میباشم این علی ولی و اولی بتصرف در امر او میباشد پس تمام شما امت علی را یار صدق و وداستی مانند غلامان باشید آنگاه دعا کرد خدا با دوست دار دوست او را و دشمن باش آنکس را که دشمن علی میباشد .

این اشعار از اوضح دلائل است که نشان میدهد در همان موقع روز اصحاب از لفظ مولی درک نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی علیه السلام و اگر مولی بمعنی امام و هادی و اولی بتصرف نبود قطعاً بایستی حضرت موقیع که شنید حسان ضمن اشعار گفت **رضیک من بعدی اماماً و هادياً** بفرماید حسان اشتباه کردی و مقصود مرا نفهمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی بتصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محب^۱ و ناصر بوده گذشته از آنکه تکذیب نمودند با جملات لاتزال مؤیداً بروح القدس تصدیق آنرا نمودند - بعلاوه ضمن خطبه با کمال وضوح بیان امامت و خلافت آنحضرت را نمودند - لازم است آقایان محترم مراجعه کنند بخطبه ولایت که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر عنه السلام بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود :

اسمعوا و اطیعوا فان الله مولاکم و علی امامکم - ثم الامامة فی ولدی من صلیه الی یوم القیامة. معاشر الناس هذا اخي ووصی وواعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی - و علی تفسیر کتاب ربی (۱).

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آنحضرت در موقع شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خود آنحضرت دلیل قاطع است که مقصود آنحضرت محب^۱ و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین - **یا فرمود حسان بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید.**

در عهد شکنی صحابه
 علی ای تقدیر فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و بابعقیده شما بمعنای محب^۱ و ناصر باشد مسلم است که اصحاب با امر آنحضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند چنانچه اتفاق علمای فریقین (شیعه و سنی است) پس چرا آن عهد و بیعت

(۱) بشنود و اطاعت نمایند - پس بدرستی که خدای عز و جل مولی شما و علی امام بر شما میباشد - پس امامت تا قیامت در اولاد من است از صلب علی علیه السلام .
 ای جماعت مردم علی علیه السلام برادر من و وصی من و حافظ علم من و خلیفه من است بر کسی که ایمان بن آورده - و بر تفسیر کتاب پروردگار من .

را شکستند بر فرض فرموده شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده شما را بخدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایده یاری و نصرت که عهد بستند همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند آزار نموده بترسانند و او را جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتل کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزاندند و بچه نارسش را سقط نمایند ؟ !!

آیا همین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله با آن همه تأکیدات بلیغه آیا این عملیات بعد از وفات آنحضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده ؟

آیا کسانی که نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (بعقیده شما) باخر نرسانیدند آیا ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند .

اگر حب^۱ و بغض جاهلانه را بکنار بگذاریم حق و حقیقت آشکارا جلوه گر است .

گرفته ز روی کارها بر دارند معلوم شود که درجه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه
 آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمائید آیا فرار نمودند آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر صلی الله علیه و آله در مقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید و ابن اعمش کونی در بکران از مورخین خودتان نوشته اند نقض عهد نبوده .

والله شماها بیجهت بما اشکال مینمائید شیعیان همان میگویند که علمای بزرگ خودتان گفته اند و در کتابها همان مینویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته اند .

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت بصحابه دارد است همانهایی است که علمای خودتان نوشته اند .

قضاوت منصفانه باید کرد
 پس چرا شماها خلفا عن سلف بما حمله بیجا مینمائید شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست

ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر می‌شویم قتلمان واجب می‌شود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعضی صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقیب می‌نمائیم .

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفس می‌کرد قطعاً تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقیب اعمال هم نموده‌اند حتی خلیفه ابی بکر و عمر .

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود مشروحاً اقوال آنها را بیان مینمودم اگر مایلید بخوبی پی ببرید یا بشکوه اصحاب رسول الله ﷺ مانند سایر مردم جائز الخطا بوده‌اند هر يك تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاك و مورد احترام گردیدند و هر يك در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند .

مراجعه نمائید جلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ص ۴۵۴ تا ص ۴۶۲ جواب مفصل زبیدی را باعتراف ابوالمعالی جوینی راجع بصحابه که ابو جعفر تقیب نقل نموده ببینید تا بدانید چه اختلاف و انقلابی در صحابه بوده که پیوسته یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سب مینمودند .

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعضی از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنت و جماعت میباشد در مسئله حب و بغض است چون شما ها بعضی از صحابه مهر و محبت و علاقه و مفرط دارید روی قاعده حب الشیء یعنی و یصم بدی در آن ها نمی بینید چون با دیده محبت نظر میکنید لکه های بد آنها را هم خوب می بینید فلذا سعی مینمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمائید - و جوابهاییکه داده میشود در مقابل مطاعن واضحه خنده آور است .

ولی ما خدا را بشهادت میطلبیم که با بغض و کینه و عداوت باصحاب رسول الله ﷺ نظر نمیکنیم بلکه بوقایع اتفاقیه بانظر برهان و منطق مینگریم خوبها را خوب و بدها را بد دیده قضاوت بحق مینمائیم .

آقایان محترم ما و شما معتقد قیامت و یوم الجزاء هستیم چهار روزه عمر دنیا

ارزشی ندارد میگذرد فکری برای آفرینش باید نمود .

والله ما شیعیان مظلومیم بیجهت امر را بر عوام بیخبر مشتبه نمائید شیعیان موحد را کافر و رافضی نخوانید آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را به بهانه بوج رافضی و مورد حمله قرار دهید در حالتیکه اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد میدانید و کافر میخوانید اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبره خودشان ثبت نموده اند .

مثلاً در قضیه حدیبیه ابن ابی الحدید در شرح
 نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان مینویسند
فرار صحابه در حدیبیه

بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه باعمر بن الخطاب عصبانی بودند و بار رسول اکرم ﷺ معاتباتی نمودند که ما راضی بصلح نبودیم و میخواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید حضرت فرمود اگر میل بجنگ دارید مختارید فلذا حمله کردند چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب متقابل دادند چنان شکستی از کفار با آنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر ﷺ هم توانستند بایستند از آنجا هم فرار نموده بصحرا رفتند .

حضرت بعلی رضی الله عنه فرمود شمشیر بردار جلو قریش را بگیر همین که قریش علی را در مقابل خود دیدند برگشتند آنگاه اصحاب فراری کم کم مراجعت نموده خیلی از حمل خود خجل و شرمند بنای عذرخواهی را گذاردند .

رسول اکرم ﷺ فرمودند مگر من شما را نمی شناسم آیا شما نبودید که در غزوه بدر کبری مقابل دشمن میلزیدید خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالا میرفتید و مرانها گذاردید هر چند شما را خواندم نیامدید خلاصه حضرت تمام سستیها و بی ثباتیهای آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی مینمودند .

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد حضرت این عتابها را با عمر نمود بعد

از اینکه تکذیب نمود وعده های آنحضرت را آنکاه نوشته اند از بیانات پیغمبر ﷺ معلوم میشود خلیفه عمر رضی الله عنه باید در احد گریخته باشد که حضرت ضمن معاینات آن را ذکر نموده .

حالا آقایان ملاحظه فرمائید این قضیه ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان میخوایند که چرا میگویند و توهین بخلیفه مینمایند ولی باین ابی الحدید و امثال او ایرادی نیست ، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل مینمائیم چون شما بمانظر بندارید مؤثر واقع نمیکرد چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است :

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیلة ولكن عین المسخط تیدی المساویا (۱)

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما دارم دنیا میکنند ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید .

حافظ - چه ظلمی بشما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید .

داعی - ظلمها بسیارهتک حرمتها فراوان که اگر از همه آنها غمض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولادها و ذراری فاطمه صدیقه مظلومه سلام الله علیها هستم هر کز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمه عدل الهی تشکیل شود و ما معتقد بآن روز هستیم راجع بیساری از ظلمها و تعدیها داد خواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی میشود .

حافظ - خواهش میکنم تحریک اعصاب نکنید چه حقی از شما رفته و چه ظلمی بشما شده بیان نمائید .

داعی - ظلم و تعدی واخذ حق ما مخصوص با امروز نیست بلکه از زمان بعد از وفات جد بزرگوار مان خاتم الانبیاء ﷺ این پایه گذارده شده که حق ثابتیکه خدا و پیغمبر بجد مظلومه ما زهرای اطهر سلام الله علیها برای نان فرزندان و اگذار

(۱) چشم رضا پوشیده از هر صیبی است و لکن چشم سقط و غضب می بیند پدیدار .

نمود غضب نمودند و بناله مظلومانه جد ما ابدأ ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یاد کار پیغمبر بادل پردرد از دنیا رفت .

حافظ - عرض کردم جنابعالی خیلی زرتک هستی با کلمات و گفتار مهیج تحریک احساسات مینمائید حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غضب نمودند قطع بدانید اگر شما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خور را ثابت نمائید هر کز در محکمه عدل الهی از عهده این امر بر نمائید خیال کنید امروز محکمه عدل الهی تشکیل شده مدعای خود را ثابت نمائید .

داعی - آنجا محکمه عدل است اغراض و تمصیبات راه ندارد و با نظر پاک بی آرایش قضاوت میکنند اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بیطرف گوش برایش داعی بدهید قطعاً تصدیق بجهنمیت ما خواهید نمود .

حافظ بحق خدا و بحق بزرگی که جد امجد شما خدامیدانند که من اهل جدل نیستم رسول خدا ﷺ بما دارد که من شخصاً عناد و لجاج و تمصیبت ندارم .

در این شبها که بقبض ملاقاتتان نائل آمدیم باید کاملاً متوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی در خود مشاهده کردم خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما بحرف حق و حساب است والا اگر میخواستیم بازیمگری کنیم و از راه جدل دست اندازی نمائیم میتوانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغلطه کاری انداخته ورد نمائیم چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند .

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام ، خصوصاً از آنساعتی که در مقابل شما فرار گرفتم (ولو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما بقصد دیگر آمدیم) جذبه حقیقت و دل پاک و ادب و اخلاق نیک و سادگی شما چنان در من اثر نمود که باخدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم کردم ولو اینکه با ایمان اشخاص مطابقت و موافقت نکنند .

پس بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم واضح و آشکار میگویم و از کسی پاک ندارم که دلائل و براین و درد دل‌های شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده امیدوارم باحبّ و لایّ محمد و آل محمد بمیرم و در مقابل رسول خدا ﷺ سفید رو باشم .

داعی - از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهم داشت فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصی بشما پیدا نمودم اینک میخواهم از جنابعالی تقاضائی نمایم امید است مورد قبول واقع شود .

حافظ - خواهش میکنم بفرمائید .

داعی - تقاضای دعا گو اینست که امشب شما را قاضی قراردهم آقایان دیگر هم بعنوان شاهد و گواه با کمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و میتوانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که میخواهم وارد بحث آن کردم قدری طولانی تر از هر شب شود ولی تحمل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبک شوم .

بعض از جهالت و حاشیه نشینهای بی خیر میگویند امری که در هزار و سیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمائیم و حال آنکه نفهمیدند مقالات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث میباشد و در مباحثات عادلانه کشف حقایق میشود علاوه دعوی ارضی قانوناً در هر زمانی بوسیله احدی از وراثت میتواند مطرح محاکمه قرار گیرد و چون داعی احدی از وراثت هستم میخواهم از شما سؤالی نمایم متنی است جواب منصفانه بفرمائید **حافظ** - با کمال میل و علاقه برای استماع فرمایشات شما حاضر هستیم .

داعی - اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند و بیخدا اگر کسی بعد از مردن پدر آن ملک را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یا نه .

حافظ - بدیهی است تصرف من غیر حق در ملک غیر ظلم و غاصب قطعاً ظالم است .

داعی - اگر پدری بامر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملک را از فرزند متصرفش بگیرند چه صورت دارد .

حافظ - بدیهی است بطریقی که شما بیان میکنید غصب کننده مرتکب اقیح

قیاح ظلم گردیده ولی مقصودتان از این ظالم و مظلوم و غاصب و منسوب کیست و چیست خوب است روشن تر بفرمائید .

داعی - از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّه ما صدّیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها وارد شده بأحدی نشده .

که بعد از فتح قلاع خیبر بزرگان و مالکین فدک در حقیقت فدک و غصب آن و عوالی (که هفتقریه درهم بوده در دامنه کوههای

مدینه تاسیف البحر کنار دریا ، هم غلّه خیز بوده وهم نخلستان فراوان داشته عرض و طول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم میشود که حدّی بکوه احد نزدیک مدینه منوره حدّی بعرض حدّی بسیف البحر حدّی بخومه دومه الجندل) .

آمدند خدمت رسول اکرم ﷺ و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدک از آن آنحضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یا قوت حموی صاحب معجم البلدان در ص ۳۴۳ جلد ششم از فتوح البلدان و احمد بن یحیی بلاذری بفساد متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ خود و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) نقلاً از ابوبکر أحمد بن عبد العزیز جوهری و محمد بن خبیر طبری در تاریخ کبیر و دیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده اند .

بعد از برگشتن بمدینه طیبه جبرئیل از جانب نزول آیه و آت ذالقرنی حقه رب جلیل فازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را بر آنحضرت خواند که و آت ذالقرنی حقه والمسکین و ابن السبیل و لا تبذر لبتدیرا (۱) .

رسول اکرم ﷺ تأمل نمود که ذی القربی کیست و حق آنها چیست جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند میفرماید اذفع فدکا الی فاطمة فدک را بفاطمه واگذار کن رسول اکرم ﷺ فاطمه سلام الله علیها را طلبید و فرمود ان الله امرنی ان اذفع الیک فدکا خداوند مرا امر فرموده فدک را بشما واگذارم

(۱) حقوق خویشان و ارحام خود را ادا کن و فقراء و رهگذران بیچاره را بحق خودمان برسان و هرگز اسراف و تبذیر منمای .

فلذا در همان مجلس فدک را بفاطمه هبه و واگذار نمود.

حافظ - آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده آید.

۱۵ عی - امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در جلد چهارم تفسیر خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن کثیر عمادالدین اسماعیل ابن عمر دمشقی فقیه شافعی در تاریخ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینایع الموده از تفسیر ثعلبی و جمع الفوائد و عیون الاخبار نقل میکنند که **لَمَّا نَزَلَتْ وَ آتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ دَعَا النَّبِیَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدُكَّ الْكَبِیْرَ (۱)**.

تا رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حیات داشت فدک در تصرف فاطمه علیها السلام بود خود بی بی اجاره میداد و مال الاجاره را باقسطا ثلاثه میآوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یک شب خود و فرزندانش بر میداشت بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائد آنرا بسایر فقراء و ضعفاء بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود.

بعد از رحلت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مامورین خلیفه وقت رفتند ملک را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده ضبط نمودند!؟ شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد.

حافظ - این اول مرتبه ایست که از شما میشنوم رسول خدا فدک را با بر پروردگار بفاطمه واگذار کرده.

۱۵ عی - ممکن است شما ندیده باشید ولی ما زیاد دیدیم عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبره خود ضبط نموده اند باز هم توضیحاً عرض مینمایم که حافظ ابن مردویه و واحدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود و جلال الدین سیوطی در ص ۱۷۷ جلد چهارم در المنثور و هوالی علی متقی در کنز العمال و در حاشیه مختصری که

(۱) چون نازل شد آیه و آت ذالقربی حقه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فاطمه را خوانند و فدک بزرگ را باو عطا نمود.

ر مستدامام احمد بن حنبل نوشته در مسئله صلح رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فدک را بفاطمه سلام الله علیها واگذار نمود.

حافظ - آنچه مسلم است خلفاء فدک را باستناد **استشهاد بحدیث لا نورث و جواب آن** حدیث معروفی که خلیفه ابی بکر گفت از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم کفرمود نحن معاشر الانبیاء لانورث ماترکناه صدقه (۱) ضبط نمودند.

داعی - اولاً ایرت نبوده و هبه بوده ثانیاً این عباراتی را که بعنوان حدیث نقل نمودید بجهاتی مورد اشکال و مردود است.

حافظ - دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلم چیست.

داعی - دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف میباشد.

اولاً سازنده این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوه باین جهلات نموده زیرا اگر فکر کرده بود عبارتی میگفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نکردد هرگز نمیکفت نحن معاشر الانبیاء لانورث زیرا میدانست یک روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون میآید.

چنانکه میگفت **انالا اورث** یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث فرار نداده ام راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم ناچار میشویم برای بی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بفرموده خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت کردد.

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت میشود چه آنکه مبینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارت انبیاء موجود است میرساند که انبیاء عظام همگی

(۱) ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم هر چه الا ما بماند صدقه است (یعنی پادشاه واکداو میشود).

ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف میکردند پس مردودیت این حدیث واضح میشود.

چنانچه عالم محدث ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که بتوثیق این ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب درج و تقوای اهل تسنن بوده در کتاب سقیفه و ابن اثیر در نهایه و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فندک بطرق و اسانید بسیار که بعضی از آنها از امام پنجم ایجمع محمد بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقه صغری زینب کبری و بعضی دیگر از عبد الله بن حسن بن حسن از صدیقه کبری سلام الله علیها و در ص ۹۳ مستنداً از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقل از محمد بن عمران مرزبانی از جناب زید بن علی بن الحسن علیهم السلام از پدرش از جدش از بی بی صدیقه سلام الله علیها و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجه حضرت زهراء مظلومه سلام الله علیها در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمیکه نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بهو و جنجال گذرانیدند).

از جمله دلائل بی بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث صحیح است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه آیات ارث در قرآن مجید برای چیست ؟

دلائل فاطمه برود
حدیث لانورث
یکجا میفرماید وورث سلیمان داود (۱) و در قصه حضرت زکریا فرموده فهبطنی من لدنک و قیا یرثنی و یرث من آل یعقوب (۲).
راجع بدعای زکریا فرماید و زکریا اذ نادى ربه رب لاندرنی فرداؤانث

(۱) میراث برد سلیمان از داود آیه ۱۶ سوره ۲۷ (نیل).
(۲) از لطف غایب خود فرزند صالح و جانشینی شایسته بن عطا فرما که او وراثت و همه آل یعقوب باشد آیه ۵ سوره ۱۹ (مریم).

خیر الوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی (۱).

آنگاه فرمود یابین ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباك ولا ارث ابی لقد جئت شیئاً قریباً افعلی عمدت کرتم کتاب الله و بذتموه و راء ظهورکم (۲).
آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات ارث هموماً للناس و خصوصاً للانبياء چیست که در قرآن مجید درج گردیده.
مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن میفرماید واولوا الارحام بعضهم اولی بعض (۳) یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین (۴) کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین و الافریین بالمعروف حقاً علی المتقین (۵).
آیا چه خصوصیتی مرا از ارث پدرم محروم داشته افخصکم الله بآیه اخرج ابی منها ۴۱ انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی (۶) ؟

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغفله کاری و فحش دادن ر اهانت نمودن که بالاخره بی بی مظلومه را از این راهها بی چاره نمودند - ناله اش بلند شد فرمود امروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودید

- (۱) یاد آر حال زکریا و هنگامی خدا را ندا کرد که بارها مرا تنها نگذار (و بن فرودمی که وراثت من باشد عطا فرما) که تو بهترین وراثت اهل عالم هستی مامم دعای او را مستجاب کردم و یحیی را باو عطا فرمودم آیه ۸۹ سوره ۲۱ (انبیاء).
- (۲) پس ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث بیری و من از پدرم ارث نبرم اقتراء بزرگی برخدا بسته آید آیا با علم و دانائی و از روی عمد عمل بکتاب خدا را ترک نمودید و قرآن را پشت سر خود انداختید.
- (۳) در ارث خویشاوندان برخی از آنها مقدم بر برخی دیگر میباشد آیه ۷۶ سوره ۸ (انفال).
- (۴) حکم خدا در حق فرزندان شما اینست که پسران دو برابر دختران ارث ببرند آیه ۱۲۴ سوره ۴ (نساء).
- (۵) دستوار داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بپیزی شایسته عدل این کار فریضه و سزاوار مقام برهیز کاران است آیه ۱۷۶ سوره ۲ (بقره).
- (۶) آیا خداوند شما را به آیه ای مخصوص گردانیده که پدر مرا از آن آیه اخراج کرده آباشما بنفاس و عام قرآن از پدرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پسر هم علی بن ابیطالب علیه السلام دانا ترید ؟

بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت .

فَنِعْمَ الْحَكَمَ اللَّهُ وَالزَّعِيمَ مُحَمَّدًا (ص) وَالْمَوْعِدَ الْقِيمَةَ وَعِنْدَ السَّاعَةِ يَخْسِرُ الْمَبْطُلُونَ وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدَهُونَ وَ لِكُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مِنْ يَالِيهِ عَذَابٍ يُعْزِبُهُ وَ يَحُلُّ عَلَيْهِ عَذَابٍ مُقِيمٍ (۱) .

حافظ - کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعة رسول خدا ﷺ فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما میفرمائید در مغلظه کاری به بی بی فحش دادند حقیر که این بیان شما را باور نمیکنم مغلظه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است شما هم تکرار نفرمائید .

داعی - بدیهی است کسی چنین جرأتی نداشت مگر خلیفه شما ای بکر که در مقابل دلائل ثابتة بی بی مظلومه چون جوانی نداشت همانساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه فاطمه سلام الله علیها فقط بلکه بشوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبر ﷺ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب هم اهانت نمود!؟

حافظ - گمان میکنم این نوع از تمهتها از طرف عوام شیعه و متعصبین آنها انتشار پیدا نموده باشد .

داعی - اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصب شود قسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است ولو هر اندازه عوام و متعصب باشند جعل خبر نمی نمایند پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده اند .

شما کتب معتبره معروفه علمای خود را به بینید تا تصدیق نمایند اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده اند .

(۱) خداوند بهترین حکم کننده و محمد صلی الله علیه و آله کلیل و آقا و رئیس میباشد و وعده گاه ماوشا قیامت است و آن دوز است که اهل باطل زبان می بینند و ندامت و پشیمانی نفی بشما نخواهد داد و برای هر چیزی وقتی است که در آن وقت واقع خواهد شد و زود است که میدادید عذاب خوار کننده و ابدی بر چه کس ورود و حلول مینماید .

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مص) از ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه عليهما السلام و اهانتها بیکه بآن دو و دیمه رسول الله ﷺ نموده ضبط نموده است .

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه **احتجاج علی با ابی بکر** بی بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها خطبه را تمام

کرد علی عليه السلام در مقام احتجاج بر آمد در حضور مهاجر و انصار و مجمع عموم مسلمانان در مسجد رو بای بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی و حال آنکه علاوه بر ارث در حیات پدر متصرفه و مالک بوده است .

ابی بکر گفت فدک فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملک او میباشد البته باو میدهم والا محروم خواهم نمود .

حضرت فرمودند **الحکم فینا بغیر ما تحکم فی المسلمین آیا حکم میکنی در باره ما بغیر آنچه حکم میکنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا ﷺ فرمود **البینة علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه (۱)** تو قول رسول خدا ﷺ را رد نمودی و برخلاف دستور شرح انور از فاطمه عليها السلام که از زمان پیغمبر ﷺ تا کنون**

متصرفه بوده شاهد مینخواهی مگر عمل و قول فاطمه عليها السلام (که یکی از اصحاب کساء و مشمول آیه تطهیر است) حق نیست اخیرنا لوان شاهدین شهدا علی فاطمه **یفاحشة ما کنت صانعة بها قال اقیم علیها الحد کما یر النساء قال لا کنت اذا عند الله من الکافرین لانک رددت شهادة الله لها بالطهارة حیث قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً (۲) .**

(۱) شاهد و گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علی (۲) مادام غیر بدیهه که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه علیها السلام (العیاذ بالله تم العیاذ) فاحشه و عمل بدی از او سرزده با او چه معامله خواهی کرد گفت بر او حد میزنم مانند سایر زنها حضرت فرمود اگر چنین کاری کنی در نزد خدا از جمله کفار خواهی بود برای آنکه در کوفه ای شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام بطهارت چنانچه میفرماید در قرآن جز این نیست که خداوند اراده مینماید که شمارا پاک و پاکیزه کند و بیرداز شما هر رجس و بدی را .

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده گفت چرا فرمود آیا فاطمه ای که خدا شهادت بظهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوی بیجا مینماید شهادت طاهره را رد مینمائی و قبلت شهادة اعرابی بال علی عقبه - ولی قبول میکنی شهادة اعرابی را که برایشه پای خود بول میکند !!؟

این جملات را فرمود و متغیراً بمنزل رفت از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه میگفتند حق با علی و فاطمه است بخدا قسم علی راست میگوید این چه نوع عمل است که با دختر پیشمن والتی مینمایند.

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل میکند که کلمات ابی بکر بالای منبر و دشنام دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام در آمدند بعد از رفتن علی و فاطمه علیهما السلام

ابی بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهوئیست که بر پا کردهاید و گوش بحرف هر کس میدهید چون شهادتش را رد کردهایم این حرفها را میزند **انما هو نعاله شهیده ذنبه (۱) رب لکن فتنه هو الذی یقول کروها جذعة بعد ما هرت یستیعنون بالضعفة ویستنصرون بالنساء کام طحال احب اهلها ایها البغی !!؟ (۲)**

آقایان تعجب میکنید از کلمه فحش و اهانت مگر این کلمات جسارت و دشنام و اهانت نبوده است نسبت رو براه و دم رو براه و طحال زن زناکار نسبت بعلی و فاطمه علیهما السلام دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر والتی دستور داده بودند !!؟

(۱) در سایر کتب دارد که گفت اما هی ثماله شهیدها ذنبها . یعنی فاطمه سلام الله علیها رو براهی است که شاهد او دم او میباشد (یعنی المیاز یا الله علی علیه السلام).
(۲) جز این نیست که او (علی علیه السلام) رو براهی میباشد که شاهد او دم او باشد ماجرا جو و بریا کننده فتنه می باشد و فتنه های بزرگ را کوچک نشان میدهد و مردم را بفته و فساد ترغیب و ترهیب می نماید کمک از شفا و یاری از زنها می طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت چنانچه ابن ابی الحدید ذیل همین گفتار توضیح میدهد) که دوست میداشت نزدیکان او زنا بدهند.

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید و نسبت بشعیان بیچاره بد بین هستید و آنها را راضی و کافر میخوانید که چرا انتقاد میکنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است .

ولی دیده حق بین و انصاف باز نمیکند که حقیقت را ببینند **قضاوت منصفانه لازم است** آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار و شایسته بوده است !!

اگر يك مرد ولگرد می برو بار بآدمی دشنام بدهد فرق دارد تا يك مرد پیری که شب روزز مقیم مسجد و اهل ذکر و عبادت است ، کلمات زشت و ناهنجار و فحش و دشنام و نسبتهای کیک از دهان معاربه و مروان و خالد معلوم الحال آنقدر دلها را نمیسوزاند تا از دهان مصاحب غار رسول الله والتی !!؟

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم نامهایی از علی و ابی بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و مروان و خالد و ابوهریره و غیره میشنوم نسبت به بیچیک دوستی و دشمنی نداریم فقط بدو چیز نظر می کنیم یکی آنکه کدام يك محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه باعمال و افعال و گفتار آنها می نمایم و قضاوت منصفانه بحق میکنیم .

مانند شما آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمیشویم . نمیتوانیم با دیده خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و در مقابل آنها سر تعظیم فرود آوریم و از هر عمل زشتی دفاع بيمورد نمائیم .

آدمی وقتی عینک سفید بر دیدگان خود گذارد هر رنگی را بجای خود می بیند نه آنکه رنگهای سیاه و زرد و سرخ را سفید ببیند - چون طالب سفید است - آقایان هم اگر عینک سفید نورانی انصاف بر دیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید خوب را خوب و بد را بد خواهید دید تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی در منتها درجه قباح است کسی که خود را خلیفه مسلمین میدانند و يك ملت زمانی مصاحب رسول الله والتی بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضر شود کلمات

رکبک و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آنهم بدو محبوب خدا و پیغمبر ﷺ
 نه فقط این عمل اسباب تعجب ما است بلکه
 علمای منصف خودتان هم بتعجب آمدند چنانچه
تعجب ابن ابی الحدید
از گفتار ابی بکر
 ابن ابی الحدید درس ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه گوید از این گفتار خلیفه تعجب
 نمودم از استاد خود ابو یحیی قتیب جعفر بن یحیی بن ابی زید البصری سؤال نمودم کنایه
 و تعریض خلیفه در این کلمات بکه بوده گفت کنایه و تعریض نبود بلکه صراحت در
 کلام بود گفتیم اگر صراحت داشت سؤال نمی نمودم **فضحك وقال بعلي بن ابي طالب**
قلت هذا الكلام كله لعلي يقول؟ قال نعم انه الملك يابني (۱)

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید اگر کسی پیدر و مادر
 شما این نوع جسارت و اهانت نماید مثل روباه و دم روباه و زن زنا کار با آنها بزنند دل
 شما از او پاک میگردد؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد میکنیم با زایمان
 ما مانع است که نکوئیم و نویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء
 خودتان هم میباشد.

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن
 میباشد و مانند زن فاحشه در مجلس حرف میزنند چه قدر بشما سخت میگذرد.

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیده انصاف به مسجد رسول الله ﷺ
 بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر
 و انصار بگوید علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم روباه میباشد
 (یا برعکس بنا بر گفتار سایر روایت) و مانند زن فاحشه زنا کار میان مردم حرکت
 میکند بر مولای ما امیر المؤمنین و جد ما فاطمه مظلومه در مقابل مردم چه گذشت
 خدا میداند الان تمام بدن داعی میارزد می بیند با ارتعاش و اشک جاری با شما حرف

(۱) پس خندید و گفت (این نسبتها را) بعلي عليه السلام داد گفتم این سخنان نا شایست
 تماشا نسبت بعلي بود گفت بلي پس سلطنت همین است .
 یعنی مقیم و دنیایه بریده است اشخاص ریاست طلب برای رسیدن به هدف و مقصد خود که
 ریاست و آقامی باشد هر عمل زشت و ناشایسته ای را میکنند .

میزنم بیش از این حال گفتار در این باب ندارم .
 درد دل ما بسیار است - این زمان بگذارد تا وقت دیگر .

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و
 حرف حساب و صحیح دشنام بدهد و بکلمات رکبک مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر ﷺ
 را اهانت نماید معلوم است فحش حربیه عجز است کسیکه جواب صحیح ندارد با فحش
 طرف را مغلوب میکند !!

آنهم بعلي ﷺ که تمام علماء شام در کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم
 ﷺ درباره او فرمود **علي مع الحق والحق مع علي** حیث دار (۱) و بعد از دشنام
 نسبت فتنه انگیزی بدهد و تمام فتنه ها را از او بداند !!

آیا این بود ثمره و نتیجه سفارشات پیغمبر ﷺ
 درباره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای
 شما در کتب معتبره خود نوشته اند در باره هر
 يك از علی و فاطمه علیهما السلام علیحده فرمود اذیت آنها اذیت من است که خلاصه کلمات آن
 میشود که رسول اکرم ﷺ فرمود **هما فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله (۲)**
 و نیز فرمود **من آذی علیاً فقد آذانی (۳)**.

و بالاتر از اینها در تمام کتب معتبره شما ثبت است
 که آنحضرت فرمود: **من سب علیاً فقد سبني**
به پیغمبر است
ومن سبني فقد سب الله (۴)

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایت الطالب حدیث مفصلی
 از ابن عباس مسنداً نقل نموده که در مقابل جمعی از اهل شام که علی را لعن و سب مینمودند
 فرمود شنیدم از رسول خدا ﷺ که بعلي ﷺ فرمود **من سبك فقد سبني** و من

(۱) علی با حق و حق با علی میگردد .
 (۲) هر کس این دو تن (علی و فاطمه) را آزار کند مرا آزرده و کسیکه مرا آزار دهد خدا را آزرده .
 (۳) کسیکه علی را بیازارد مرا آزرده .
 (۴) هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است .

سَبِّیْ فَقَدْ سَبَّ اللَّهُ وَمَنْ سَبَّ اللَّهَ كَبَّهَ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِهِ فِي النَّارِ (۱).

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مسنداً نقل مینماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانیکه علی را دشنام بدهند چنانچه عنوان باب ۱۰ را باین عبارت آورده

الباب العاشر فی کفر من سبَّ علیاً علیه السلام (۲).

و نیز حاکم در ص ۱۲۱ جلد سیم مستدرک همین حدیث را با سستهای جمله آخر نقل نموده است .

پس طبق این احادیث سب کنندگان بعلی علیه السلام سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه و امویها و خوارج و نواصب و امثال آنها) ملعون و اهل آتش میباشند .

پس است - قیامت گرچه دیر آید بیاید - چون جدّ مظلومه ما سکوت نموده و محاکمه را موکول بر روز قیامت در محکمه عدل الهی نمود ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم بر سر دلائل خود بررد حدیث مورد استشهاد شما .

علی باب علم و حکمت است دلیل دوم بر مردودیت حدیث لانورث آنست که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه و سنی)

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا مدینه العلم و علی بابها - انا دار الحکمة و علی بابها (۳).

روی قواعد عقل و دانش حتماً بایستی باب علم رسول الله از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصاً آنچه مربوط باحکام است بالاخص راجع بارت که نظم و اختلال جامعه امت مربوط باوست آگاهی کامل داشته باشد و إلا باب علم نخواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید من اراد العلم فلیأت الباب .

- (۱) کسیکه ترا دشنام دهد مرا دشنام داده و کسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسیکه خدا را دشنام دهد خدا او را برو در آتش اندازد .
- (۲) باب دهم در کفر کسیکه علی را سب و دشنام دهد .
- (۳) من شهرستان علمم و علی در آن میباشد - من خانه حکمت و علی در آن میباشد - هر کس اراده دارد از علم من بهره ای بردارد پس باید برود در خانه علی .

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول الله صلی الله علیه و آله بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی علیه السلام را افضای از امت معرفی نموده و فرموده باشد : علی افضاکم یعنی علی در علم قضاوت از همه شما امت اولی میباشد . آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما از ارباب و حقوق اطلاع کامل ندارد !! و احکام ارباب را باو نگوید در صورتی که قاضی باید جمیع علوم مخصوصاً بعلم فقه و حقوق که قانون ارباب از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد .

چگونه میتوان باور نمود که حدیثی آنها راجع بارت مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد علی وصی و باب علم آنحضرت نشینید باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد .

آیا عقل شما قبول مینماید که بگویند يك فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوسی خود بدهد ولی نکته اهم در وصیت را که موضوع ارباب پیاز ماندگان است بوسی نکوید - و بیک فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود .

تا چه رسد بمقام منیع رسول الله صلی الله علیه و آله آنها خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثت حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید . یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را بهم میزند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت باب علم و حکمت آنحضرت نیز بوده فرماید !!

شیخ - هیچ يك از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمیشد چونکه حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمیشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلم است چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسنداً از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها نقل نمودند که گفت در وقت احتضار سر پیغمبر

بسیئه من بود تا از دنیا رفت - یعنی من شاهد بودم که وصیتی نمود !!

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تادم آخر سر مبارک رسول الله ﷺ بسیئه او بوده است مخفی مانده باشد و اگر وصیت نموده بود قطعاً ام المؤمنین رضی الله عنها نقل می نمود پس موضوع وصیت بکلی منتفی میباشد !!!

۵اعی - راجع بحديث مدینه بی لطفی فرمودید زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً بعد تواتر آمده و در کتب معتبره اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف کنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغزلی قبیله شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حمونی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و بسط ابن جوزی و امام ابو عبدالرحمن نسائی و غیرهم نقل نموده اند.

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم ﷺ بسی بسیار و بیشمار و از متواترات مسلمة است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصب جهول.

نواب - خلیفه پیغمبر خود وصی آنحضرت است که بکارهای خانوادگی آنحضرت هم رسیدگی مینماید چنانچه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی میکردند و مخارج زوجات رسول الله را میدادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد.

شاعی - صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه دلائل و نصوص خلافت را در شهبای گذشته برضتان رسانیدم و وصایت آنحضرت با نصوص جلیه واضح و آشکار است که بامر آنحضرت در موقعیکه دیگران بر پی دسیسه ناز، بودند مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود بعد هم پاداه

ورد امانات موجوده نزد آنحضرت پرداخت و این مطلب از اوضاع و موارد اتفاق جمع علماء ما و شما میباشد.

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نقل اخبار در وصایت نزد علماء ما مردود است بچند حدیثی مختصر اشاره نمایم.

۱ - امام ثعلبی در مناقب و تفسیر خود و ابن مغزلی قبیله شافعی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودت القری از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل مینمایند که گفت ان رسول الله (ص) لما عقد المواخاة بین اصحابه قال هذا علی اخی فی الدنیا والاخرة و خلیفتی فی اهلئ و وصیئ فی امتئ و وارث علمئ و قاضئ دینی مالئ منئ مالی منه تقعه نفعی و ضره ضرئ من احبہ فقد احبنتی و من ابغضه فقد ابغضنی (۱).

۲ - شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیح الموده را اختصاص باین موضوع داده و ۲۰ خبر از امام ثعلبی و حمونبی و حافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغزلی و خوارزمی و دیلمی در اثبات وصایت علی ﷺ نقل مینماید که بعضی از آن اخبار را برای روشن شدن ذهن آقایان عرض میکنم.

از مسند امام احمد حنبل نقل مینماید (وسبط این جوزی هم در ص ۲۶ تذکره نحواس الامه و ابن مغزلی شافعی در مناقب نیز این خبر را آورده اند) که انس بن مالک گفت بسلامان گفتم سؤال کن از پیغمبر ﷺ که وصی او کیست:

فقال سلمان یارسول الله من وصیک لافقال «ص» یا سلمان من کان وصی موسی؟

(۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روزیکه عقد اخوت و برادری بین اصحاب قرارداد فرمود این علی برادر من است در دنیا و آخرت و خلیفه من است در اهل من و وصی من در امت من و وارث علم من و اداء کننده دین من خلاصه بین من و علی جدائی نیست نفع او نفع من و ضرر او ضرر من است کیسکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کیسکه او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

فقال يوشع بن نون قال «ص» ان وصي و وارثي يقضى ديني وينجز موعدي
علي بن ابيطالب (۱).

۳- واز موفق بن احمد اخطاب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول
اکرم ﷺ فرمود لكل نبي وصي و وارث وان عليا وصي و وارثي (۲).

(ومحمد بن يوسف کنجی شافعی در ص ۱۳۱ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲
مسندا همین خبر را آورده و بعد از نقل خبر گوید این حدیث نیکویی است که محدث شام
هم در تاریخ خود ذکر نموده).

۴- واز شیخ الاسلام حمونی نقل میکند از ابی ذر غفاری که گفت قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انا خاتم النبيين و انت يا علي خاتم الوصيين الي
يوم الدين (۳).

و نیز از خطیب خوارزمی نقل مینماید از ام سلمه ام المؤمنین که گفت رسول
اکرم ﷺ فرمود ان الله اخذ من كل نبي وصيا و وصي و علي و وصي في عترتي
و اهل بيتي و امتي بعدى (۴).

۶- واز ابن مغازلی قیبه شافعی نقل میکند از اصبح بن نباته (که از اصحاب
خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت مولانا
امیر المؤمنین در بعض از خطبه های خود فرمود: ايها الناس انا امام البرية و
وصي خير الخليفة و ابوالعتره الطاهرة الهادية انا و اخو رسول الله صلى الله
عليه و آله و سلم و وصيه و وليه و صفيه و حبيبه انا امير المؤمنين و قائد الفر
المحجلين و سيد الوصيين حربي حرب الله و سلمى سلم الله و طاعتي طاعة الله

(۱) سلمان عرض کرد یا رسول الله وصی شما کیست؟ فرمود ای سلمان وصی موسی که بود؟
عرض کردم یوشع بن نون فرمود وصی من و وارث من و اداء کننده دین من و وفا کننده بوعده من
علی بن ابيطالب است.

(۲) از برای هر پیغمبری وصی و وارثی بوده بدستیکه علی وصی و وارث من است.
(۳) فرمود پیغمبر من خاتم انبیاء هستم و تو یا علی خاتم اوصیاء هستی تا روز قیامت.
(۴) خداوند اختیار نمود برای هر پیغمبری وصی و علی وصی من است در عترت و اهل بیت
و امت من بعد از من.

و ولائی و لایة الله و اتباعی اولیاء الله و انصاری انصار الله (۱).

۷- و نیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول
اکرم فرمود: انتهت الدعوة الی والی علی ثم یسجد احدنا لهنم قَطُّ فَاتَّخَذَنِي
نَبِيًّا و اتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا (۲).

۸- میرسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر
الجهنی نقل میکند که گفت: بايعنا رسول الله (ص) علي قول ان لا اله الا الله
و حده لا شريك له و ان محمداً نبيّه و علياً وصيه فأى من الثلاثة تركناه
كفرنا (۳).

۹- و نیز در همان کتاب مودة القربی است که رسول اکرم ﷺ فرمود
ان الله تعالى جعل لكل نبي وصيا جعل شيث وصي آدم و يوشع وصي موسى
و شمعون وصي عيسى و علياً وصي و وصي خير الاوصياء في البداء و انا
الداعي و هو المضيء (۴).

۱۰- صاحب ینابيع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل میکند از ابو ایوب
انصاری که گفت در موقع مرض رسول الله ﷺ فاطمه سلام الله علیها آمد و گریه میکرد

(۱) ای مردم منم امام خلائق و وصی بهترین مخلوقات و پدر عترت طاهره هادی منم
برادر رسول خدا و وصی او و ولی او و وصی او و حبيب او منم امیر المؤمنین و پیشوای دست و پا و
پیشانی سفیدان و آقا و سید اوصیاء، چنگ بامن چنگت با خداست و صلح و سلم با من صلح و سلم
با خداست اطاعت من اطاعت خداست و دوستی من دوستی خداست و پیروان من دوستان خدا هستند
و یاران من یاران خدا هستند.

(۲) منتهی شد دعوت [رسالت] بن و علی که هیچکدام از ما دو نفر سجده به بت ننمودیم
مرا پیغمبر و علی را وصی قرار داد.

(۳) بیعت نمودیم با رسول خدا بر اینکه بگوئیم و شهادت بدهیم بوجه ایت خدای متعال که
شریکی برای او نیست و اینکه معبد پیغمبر اوست و علی وصی او پس هر يك از این سه را
ترك نمائیم کافر شده ایم.

(۴) بدوستیکه خدای تعالی قرار داد برای هر پیغمبری وصی و قرار داد شیت را وصی
آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من و وصی من بهترین اوصیاء
میباشد. من دعوت کننده (بحق) و علی است روشن کننده (حق و حقیقت).

بیمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود یا فاطمه آن لکرامه الله اياك زوجك من هو اقدمهم سلماً و اكثرهم علماً و اعظمهم حلماً ان الله عزوجل اطلع الي اهل الارض اطلاعة فاخترني منهم فبعثني نبياً مرسلهم اطلع اطلاعة فاختر منهم بعلك فاوحى الي ان ازوجه اياك واتخذة وصياً (۱).

این منازلی فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیادتاً نقل نموده که فرمود یا فاطمه انا اهل البيت اعطينا سبع خصال لم يعطها احد من الاولين ولا يدرکها احد من الاخرين منا افضل الانبياء وهو ابوك ووصيتنا خير الاوصياء و هو بعلك و شهيدنا خير الشهداء و هو حمزة عمك و مناً من له جناهان يطير بهما في الجنة حيث يشاء و هو جعفر ابن عمك و مناً سبطان و سيدا شباب اهل الجنة اناك و الذي نفسي بيده ان مهدي هذة الامة يصلي عيسى بن مريم خلفه فهو من ولدك (۲).

ابراهيم بن محمد حموی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیادتاً آورده که فرمود بعد از نام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام یملاء الارض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت جوراً و ظلماً یا فاطمة لاتحزني ولا تبكي فان الله عزوجل ارحم بك و ارفق عليك مني و ذلك لمكانك و موافك من قلبي قد زوجك الله زوجاً و هو

(۱) ای لاطمه الاكرامهالغداي تعالي بتوايست كه هستر تو فراد داد كسي واكه اسلامش از همه اقدم وعليش از همه بيشر وبرد باويش از همه زياد تر بود بمرستيه كغداي عزوجل آگاه است ر اهل زمين (باطلاع خالق و معلوم) اختيار نود مرا از ميان آنها وبعوت نمود مرا بيفير مرسل وبعين باطلاع (خالق و مخاوت) اختيار نمود از آنها شوهر تو را پس وحى نمود بسوي من كه تو بوج نمام ميان شدا و اورا وصي فراد دهم .
(۲) ای فاطمه بنا اهل بيت هفت خدمت عطا شده كه باحدى از اولين عطا شده واحدى از آخرين آنها را درك نيكند ازما است افضل از همه پيغمبران وآن پدر تو ميباشد ووصي ما بهترين اوصياء است و او شوهر تو ميباشد و شهيد ما بهترين شهداء است و او حمزه عموي توميباشد و از ما است كسيكه براي او دو بال است كه پرواز ميكند با آن دو بال در بهشت هروقت بخواهد و او جعفر پسر عموي تو ميباشد و از ما است دوسيط و دوسيد جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو ميباشند بآن خداييكه جان من در دست او است بدستيه مهدى اين است كه عيسى بن مريم هفت او نماز ميكند او از اولاد تو ميباشد .

اعظمهم حساباً و اكرمهم نسباً و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم بالفضية (۱).

کمان میکنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب و رفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد و الا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هر یک از آنها بمناسبتی نامی از وصایت آنحضرت برده شده بسی بسیار و بشمار است .

و اما اینکه جناب شیخ فرمودند در وقت وفات در وقت وفات سر مبارک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسینه ام المؤمنین عایشه بود بکلی مردود است برای آنکه معارض است با اخبار بسیاری که علاوه بر آنکه در نزد

عترت و اهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو توان آنرا نقل نموده اند در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات سر مبارک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سینه مولانا امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بوده و در آن ساعت ابواب علوم را بسینه علی باز نموده .

شیخ - در کدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند .
داعی - خوبست مراجعه نمایند به ص ۵۵ جلد چهارم و ص ۳۹۲ و ۴۰۰ جلد ششم کنز العمال و ص ۵۱ جزء دوم طبقات محمد بن سعد کاتب - و ص ۱۳۹ جلد سیم مستدرک حاکم نیشابوری - و تلخیص ذهبی - و سنن ابن ابی شیبیه - و کبیر طبرانی - و جلد سیم مصنف امام احمد حنبل - و حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و کتب معتبره دیگر که همگی باختلاف الفاظ و مطالب نقل مینمایند از ام المؤمنین ام سلمه و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران که در وقت وفات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را طلبید و سر مبارکش

(۱) برمیکند زمین را از عدل داد بعد از اینکه بر شده باشد از ظلم و جورای ناطقه محزون مباحث گریه مکن زیرا که خداوند رحیم تر و مهربانتر است بر تو از من و این از برای موفقت و مکان تو است از قلب من بتحقیق تزویج نوده است تو را همسری که او بزرگتر از همه ميباشد از حیث حسب و گرامی تر از همه است از حیث نسب و مهربان تر از همه برعت و عادل تر از همه بساوات و بیتانتر از همه بقضاوت بین دو نفر و بیشتر ميباشد .

در سینه او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود .

و از همه این اخبار مهمتر بیان خود امیر المؤمنین علیه السلام است که در نهج البلاغه آمده و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده **ولقد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وان رأسه لعلى صدرى** و **ولقد سالت نفسه فى كفى فامررتها على وجهى (۱)** .

و نیز در ص ۵۹۰ همان جلد ضمن دفن صدیقه کبری سلام الله علیها است که فرمود در خطاب بر رسول الله **فلقد وسدتك فى ملحودة قبرك وفاضت بين نحرى وصدرى نفسك (۲)** .

اینها تمام دلائل متقنه است که خبر عایشه مردود و غیر قابل قبول است چه آنکه سابقه عداوت و دشمنی عایشه با مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بسیار قوی است که شاید انشاء الله در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم بیاید برضتان برسانم .

و از همین احادیث هم کاملاً جواب دوم آقای تحقیق در امر وصایت نواب مفهوم میشود که فرمودند با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی میباشد .

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند مخصوصاً آن احادیثی را که میفرماید همان خدائیکه اوصیاء انبیاء عظام را تعیین نموده علی را بوصایت من مقرر داشته میفهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین مینماید .

بلکه مراد همان وصایت بمعنای خلافت است که متصرف در جمیع شئون اجتماعی و انفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است .

(۱) هر آینه بتعین رسول خدا صلی الله علیه وآله قبض روح شد در حالتیکه سر مبارکش روی سینه من قرار داشت و روح آنحضرت در دست من خارج شد و من دستهایم را بر صورتش کشیدم ولی ابن ابی الحدید در ص ۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آنحضرت گوید در حالتیکه سر آنحضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آنحضرت جاری شد و علی علیه السلام بصورت خود مالید . (۲) هر آینه بتعین نورادد خوابگاه قبر تکبیه دادم و روح تو مابین کلوسینه من خارج شد و ابن ابی الحدید همین معنی را تصدیق دارد که روح آن حضرت در سینه علی علیه السلام خارج شد .

مقام وصایت آنحضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان میباشد و انکار این معنی را ننموده اند مگر عند قلیلی أو متعصبین معاندین که انکار همه فضایل آن حضرت را نموده اند .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گوید **فلا ریب عندنا ان علیاً علیه السلام کان وصی رسول الله ﷺ وان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا الی العناد (۱)** .

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت میباشد از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید :

وصی رسول الله من دون اهله و فارسه ان قبل هل من منازل ویزایخزیمه بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید .

وصی رسول الله من دون اهله و انت علی ماکان من ذاک شاهده و نیز از جمله اشعار ابوالهثیم بن تیمهان صحابی است گوید :

ان الوصی امامنا و ولینا برح الخفاء و باحت الاسرار
برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا مینمایم چنانچه ما بلید بقیه اشعار و گفتار را در این باب مراجعه کنید بآن کتاب تا کشف بیشتری بر شما گردد که گوید اگر ملالت نمی آورد اوراق بسیاری پر میکردم از اشعاری که ذکر وصیت در او میباشد .

پس معلوم شد وصایت توأم با مقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است همان مقام خلافت و ریاست عامه الهیه است .

شیخ - چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار بوصیت نامه از رسول خدا (۱) شك و شبهه ای نیست در نزد ما که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله است . مخالف این معنی است کسیکه در نزد ما از اهل متاد میباشد .

بنام علی کرم الله وجهه بر نمیخوریم مانند وصیت نامه ای بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن -

داعی - موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین و دستورانی که از خانم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده بسیار صریح و واضح در کتب معتبره اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت و ضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد باخبر یکطرفه استدلال ننمائیم ناچار بعضی از آن اخباریکه در کتب معتبره خودتان رسیده و الحال در نظر دارم اشاره مینمایم .

اشاره بدستور وصیت
و اگر بخواهید تمامی اخبار راجع بوصیت رسول خدا ﷺ و دستوراتیکه بمولانا امیر المؤمنین داده شده پی برید مراجعه نمائید بص ۶۱ و ۶۳ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ۵۴ جلد چهارم کنز العمال متقی و نیز در ص ۱۵۵ و ۳۹۳ و ۴۰۳ جلد ششم کنز و در ص ۱۶۴ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل و در ص ۵۹ و ۱۱۱ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره در سنن و دلائل بیهقی و استیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی و تاریخ ابن مردویه و دیگران از اکابر علماء خودتان که بمبارات مختلفه در ازمنه متفاوته دستورات آنحضرت را نقل نموده اند .

که خلاصه آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود یا علی انت اخی و وزیری و تقضی دینی و تنجز و عدی و تبری ذمّتی (۱) و انت تفسلنی و تؤدی دینی و توارینی فی حفرتی (۲) .

علاوه بر بیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات آنحضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل بوصیت است که بنا بامر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده و در حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار در هم دین آنحضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق در جامع خود نقل نموده .

(۱) یا علی تو بر ادد و وصی منی که دین مرا ادا، و وعده مرا وفا و ذمت مرا بری میکنی .
(۲) تو مرا غسل میدهی و دین مرا ادا، میکنی و مرا در قبر پنهان مینمایی .

شیخ - روی قاعده و دستور قرآن که می فرماید کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتّقین (۱) .

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خود را معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا ﷺ وصیت ننمود هم چنانکه امیر بکر و عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند .

داعی - اولاً مراد از اذا حضر احدکم الموت معاینه موت و مرگ نیست یعنی لحظات آخر زندگی نمی باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد و بتواند بوظایف خود باشعور کامل عمل نماید پس مراد اسباب و آثار و علامات مرگ است از پیری و ضعف بدن و مریض و غیره .

ثانیاً این بیان شما تأثیر درونیم را تازه نموده و مصیبت بزرگی را بنیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست .

و آن مصیبت بزرگ اینست که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله ﷺ با آنهمه تأکیدات بلیغی که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تا آنجا که فرمود من مات بغير وصیة مات میتة جاهلیة (۱) .

تافرادی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد .

نوبت که بخود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال بیوسته وصیتهای خود را تحت نظالمنامه مرتب به یگانه وصی با عظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد و مورد عنایت قرار داده بود .

در مرض موت هم خواست آنچه در آن مدت گفته تکمیل نماید تا با آن وسیله

(۱) دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان بپیزی شایسته عدل اینکار سزاوار مقام پرهیزگارانست آیه ۱۲۶ سوره (بقره) .
(۲) کسیکه بدون وصیت بپیره مرده است ببردن اهل جاهلیت .

جلو ضلالت و گمراهی و جنگ و نزاع و دو دستگی امت را بگیرد متأسفانه باز یکران سیاسی مانع شدند و نگذاشتند وظیفه شرعی الهی خود را عملی نمایند تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت نمود؟!؟

اطاعت امر پیغمبر واجب است
شیخ - گمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا داشته چه آنکه صریح قرآن کریم است و ما آتیکم

الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتوهوا (۱) در آیات متعدده امر باطاعت او امر آنحضرت نموده که **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** (۲) بدیهی است سرپیچی از اطاعت امر رسول خدا **کفر** است هرگز صحابه و بستگان آن حضرت چنین عملی را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت کردند ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی اعتنا نشان دادن امت بامر آن حضرت اشتهار یافته است.

منع نمودن پیغمبر را از وصیت
داعی - تمنا میکنم عمداً سهو فرمائید از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق بر صحت آن دارند حتی شیخین بخاری و مسلم

هم با همه احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبدا خبری نقل نمایند که مورد توجه و استشهاده مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیه مؤلمه را نقل نموده اند که رسول اکرم **ص** عند الموت فرمود دیوات و کاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عده ای از حضار مجلس بانوای يك نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست و با تفتیر آنها را از اطراف بستر خود خارج ساخت شیخ - من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتواندسته چنین جراتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا **ص** ایستادگی نماید و حال آنکه اگر يك فرد

(۱) آنچه رسول حق دستور دهد شما را بگیرید و هر چه نبی کند شما را از آن پس واکدارید. (سوره ۷۹: ۵۹ حشر).
(۲) اطاعت کنید خدا و رسول را.

مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیکردند تا چه رسد بر رسول خدا که اطاعتش واجب و تمرد و مخالفتش کفر آور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی نماید - چنانچه خلیفه ابی بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند و احدی ممانعت ننمود باز عرض میکنم که حقیر نمی توانم زیر بار چنین خبری بروم **داعی** - حق دارید باور نکنید نه شما تعجب مینمائید بلکه هر مسلمانی! بالاتر بگیرم

هر شنونده ای از هر قوم و ملت از این قضیه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در ایام آخر عمر بخواهد وصیتی بنماید که هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت و نشان دادن راه سعادت بآنها باشد او را مانع شوند - ولی جمعیتوان گفت که این عمل واقع شده باعث زیادتی غم و مصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن این عیاش از مانع شدن پیغمبر را از وصیت
این تأسف نه برای من و شما است بلکه اصحاب آنحضرت در این مصیبت مولمه گریه ها نمودند چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از اکابر علماء خودتان روایت نموده اند که عبدالله بن عباس (حیرامت) پیوسته اشک میریخت و میگفت **یوم الخمیس ما یوم الخمیس** و آتش گریه میکرد که زمین از اشک چشم او تری شد.

سؤال نمودند چه چیز واقع شد در روز پنجشنبه که یاد آنروز تو را بگریه میآورد میفرمود چون مرض بر رسول خدا مستولی شد امر فرمود دیوات و کتفی بیاورید تا بنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعضی از حضار مجلس مانع شدند بعلاوه گفتند **عج (ص)** هذیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاشتند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند ۱۱۴.

شیخ - چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود.
داعی - خلیفه ثانی عمر بن الخطاب بود که مانع از وصیت آنحضرت گردید.
شیخ - خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چونکه از این بیانات

خیلی ناراحت بودم و بردلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجموعات هوامشیه است ولی بملاحظه جنابعالی از بیان آن خودداری مینومد اینک آنچه در دل دارم ظاهر مینمایم و جنابعالی توصیه میکنم که باین نوع مجموعات ترتیب اثر ندهید .

داعی - داعی هم بشما توصیه میکنم فکر نکرده نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله در همین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت در برینه و بد بینی بما نسبت جعل بشعیان پاک دادید و حال آنکه مکرر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آنقدر دلائل له ما و بر اثبات عقیده ما موجود است که حساب ندارد .

در منابع حدیث منع وصیت و در همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتاب معتبره علماء خودتان مراجعه نمائید می بینید که اکابر علماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری درس ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم در آخر کتاب وصیت و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسند و ابن ابی الحدید در ص ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم و ابن حجر در صواعق و قاضی ابوعلی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزالی و قطب الدین شافعی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی و ابن اثیر و حافظ ابونعمین اصفهانی و سبط ابن جوزی بالاخره عموم علمای شما وقوع قضیه مولمه را تصدیق نموده اند که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم ﷺ مرخص شده جمعی از اصحاب بعبارت آنحضرت رفتند فرمود ایتونی بدوات و بیاض لا کتب لکم کتابائی تملوا بعدی (۱).

امام غزالی در مقاله چهارم س العالمین که سبط ابن جوزی هم درس ۳۶ تذکره از او نقل نموده و بعضی دیگر از رجال علماء شما چنین آورده اند که فرمود دوات و سفیدی بیاورید لازیل عنکم اشکال الامر واذ کر لکم من المستحق لها بعدی (و در بعضی اخبار دارد که فرمود لا کتب لکم کتاباً لا تختلفون فیه بعدی) فقال عمر دعوا (۱) دوات و سفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید .

الرجل فانه ليهجر ؟! حسينا كتاب الله (۱)

اصحاب حاضر در مجلس دودسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار او را تقویت نمودند جمعی طرفدار رسول اکرم ﷺ بشمی بهم ریختند و داد فریاد بلندند که آنحضرت (مجسمه خلق عظیم) متغیر شد فرمود قوموا عنی ولا ینفی عندی التنازع بر خیزید از پیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ و نزاع .

این اول فتنه و فساد بود که در میان مسلمانان در حضور خود پیغمبر بعد از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای آنحضرت واقع شد و سبب این فتنه و دو دستگی خلیفه عمر شد که بگفتار خود تخم نفاق و اختلاف کلمه را پاشید و ایجاد دو دستگی نمود !! که تا امشب آمده ما شما برادران مسلمان را بعنوان دو دستگی مقابل هم قرار داده است !!

شیخ - از مثل شما شخص مؤدب اخلاقی انتظار چنین جرأت و جسارتی نمیرفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید .

داعی - شما را بخدا حب و بغض را کنار بگذارید و چشم بدینی را ببندید و از روی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع ساریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که بساحت قدس خاتم الانبیاء ﷺ منتها درجه جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد و داد و فریاد بالای سر بیماری مانند رسول الله صلی الله علیه و آله در شام حضوری بدهد و بگوید این مرد هذیان میگوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام :

اتبصر فی العین منی الذی ولی عینک الجذع لا تبصر (۲)

(۱) تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یاد کنم برای شما کسی را که مستحق تر است بامر بعد از من (یعنی امر خلافت) بنویسم برای شما کتابی که اختلاف پیدا نکند در او بعد از من) پس هر گف و آگذاریه این مرد را (یعنی رسول خدا را) زیرا که او هدیان میگوید کتاب خدا ما را بس است . (۲) آیا در گوشه چشم من زده خاشاک را می بینی ولی در چشم خود شاخه نخله خرما را نمی بینی - کتابه از اینکه بیوسته عیبهای کوچک مرا می بینی (و اشکال مینمایی) ولی عیبهای بزرگ خود ترا نمی بینی .

آیا خداوند متعال در آیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرماید ما کان محمد اباحد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین (۱) یعنی آنحضرت را بنام نخوانید بلکه رسول الله بگوئید - آنوقت عمر بدون رعایت ادب و دستور الهی بنام هم نخواند بلکه عبارت این مرد اشاره با آنحضرت نمود شما را بخدا انصاف دهید جسارت را من کردم یا خلیفه !! شیخ - از کجا معلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود .

تعمص آدمی را کور و گریه کند داعی - جمیع اهل لغت و تفسیر و مخصوصاً اکابر علماء خودتان از قبیل ابن اثیر در جامع الاصول و ابن حجر در شرح صحیح بخاری و صاحب الصحاح

و دیگران همه گفته اند هجر بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه شود از لباس تعمص و عناد تا حقایق را واضح و آشکار به بیند - نه دفاع بیجا بنماید .

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور میدهد که او را رسول الله و خاتم النبیین بخوانید کسی عمداً بگوید ان الرجل لیهجر مقام آنحضرت را آتقدر کوچک نماید که بگوید این مرد ؟ هذیان میگوید برخلاف دستور قرآن و ادب سخن نرانده آیا نسبت بر رسول الله ﷺ که تادم مرگ نبوت و عصمت از او زائل نمیگردد مخصوصاً که در مقام تبلیغ و هدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل بر عدم معرفت و ایمان بمقام آنحضرت نمیباشد .

شیخ - آیا سازار است چنین نسبتی بمقام خلافت داده شود که معرفت و ایمان بمقام رسالت نداشته .

داعی - اولاً چرا جناب عالی وقتی شنیدید نسبت هذیان بر رسول الله ﷺ دادند متأثر نشدید ؟ که حتماً بایستی هر مسلمانی از نسبت دهنده هذیان و این دشنام حضوری با آنحضرت بیزار میجوید .

(۱) محمد (ص) پدر هبیبک از مردان شما (زید یا عمرو) نیست ولیکن رسول الله و خاتم النبیه میباشد (کنایه است باینکه همیشه باید آنحضرت را با ادب و احترام یاد نمود رسول الله و خاتم النبیین خوانند) (نه مردک با آنحضرت اشاره نمایند) .

ولی وقتی بیک مرد عاری که منتها درجه مقامش اینست که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده و با دست عدای مردم بعدها بمسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره ای شد متألم شدید و حال آنکه اینکلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد بمسلمان خوشدل پاک طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی اراده چنین فکری برای او میآید که آدمی من بر رسول الله ﷺ چنین نسبتی نمیدهد .

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و تودی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده

اصلاً ایمان بر رسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده .

چه آنکه در نزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بغیب عالم دارند خواه در حال صحت یا در حال مرض حتماً باید اوامر آنها اطاعت کرده شود - پس مخالفت با آنحضرت خاصه توأم با جسارت و دشنام و کلمه هذیان دلیل بر عدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد - انتهى کلامهم .

اول فتنه در اسلام حضور رسول الله ﷺ و اما آنکه فرمودید چرا گفتیم ایجاد ففاق و فتنه نمود اینکلام هم از داعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان تصدیق این معنی را نموده اند عالم

جلیل حسین میددی در شرح دیوان گوید اول فتنه ای که در اسلام واقع شد در حضور خود رسول الله ﷺ بود در مرض موت که خواست وصیت نماید و عمر مانع شد ایجاد فتنه و دوستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمه چهارم از کتاب ملل و نحل خود گوید اول خلافتی که در اسلام واقع شد منع نمودن مر بود از آوردن دوات و کاغذ بامر رسول الله ﷺ برای نوشتن وصیت . و ابن ابی الحدید در ۵۶۳ جلد دوم شرح نهج اشاره باین معنی نموده .

شیخ - اگر اینکلام از خلیفه عمر رضی الله عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار بوده بلکه این قبیل از امور از عوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تمیز بهذیان مینمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر و سایر مردم نخواهد بود.

داعی - بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمیکردد خاصه آنکه در مقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفره اید میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا کمرام نشوید.

پس چون در مقام هدایت و ارشاد بوده است قطعاً توأم با مقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه.

وما ينطق عن الهوى ان هو الاوحى يوحى وآية مبارک که :

وما آتیکم الرسول فخذوه و آیه واطيعوا الله واطيعوا الرسول کشف حقیقت بر شما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوزات و کاغذ و مانع شدن از نوشته آنحضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است.

مسئلاً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشه مجلس ما يك فردی بشما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی هذیان میگوید شما این جمله را چه نوع تلقی میکنید باینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا اینکلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار میدانید یا خلاف ادب و توهین توأم با جسارت.

اگر کلامی خارج از ادب و احترام است تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء ﷺ اشد عمل و جسارت بکاررفته و قابل انکار نیست که انزجار از گوینده چنین کلام اهانت آمیز بر رسول خدا از لوازم اسلامیت هر مسلمانی میباشد.

با اینکه سر بحدود قرآن مجید خداوند متعال آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین خوانده است.

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید درباره کسیکه آنحضرت را رسول الله و خاتم النبیین نخواندند و احترام نکند بلکه گفته این مرد هذیان میگوید !!!

شیخ - بفرزنی که قائل بخطا شویم چون خلیفه پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعاً مصلحت و قابل عفو و گذشت است.

داعی - اولاً بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفه پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آروز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید بعد از وفات رسول الله ﷺ بمجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر میدانید عده ای ایی بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه مناه موقع مردن - ابوبکر عمر را بخلاف منصوب نمود.

ثانیاً فرمودید اجتهاد نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیر قابل عفو و گذشت است.

ثالثاً فرمودید برای حفظ دین و شریعت جلو گیری نمود - این خطای گفتار امثال شما علماء که تعصب بر علم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت است.

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهده رسول خدا میباشد یا بر عهده همزین الخطاب ؟ آیا عقل شما قبول مینماید که رسول خدا ﷺ نداند که وصیت نوشتن برای امت باقید (باینکه هرگز بعد از این نوشتن کمرام نشوید) برخلاف دین و شریعت است !!!

ولی مرین الخطاب بدانند و برای حفظ دین و شریعت مانع از وصیت آنحضرت شود!!!
فاعتبروا یا اولی الابصار .

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابدأ مورد عفو و اغماض نخواهد بود.

شیخ - لابد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خدا ﷺ چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه بر پا میگردد لذا روی خیر: نواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات و کاغذ نموده ۱۲.

عذر بدتر از گناه داعی - عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم میآید در موقع تحصیل استاری داشتیم جماع منقول و مقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است يك غلط صد غلط گردد. عیناً می بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلومیدهد.

از این کلام شما همچو معلوم میآید که رسول اکرم ﷺ با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بغیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجیهی بصلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمایی برای آنحضرت نموده اگر جنابعالی آیه ۳۶ سوره احزاب را مورد دقت قرار دهید که میفرماید و مساکان المؤمنین ولا مؤمنة اذ افضی الله ورسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من ینص الله ورسوله فقد ضلّ ضالاً مبیناً (۱).

فعلماً حرف خود را پس خواهید گرفت و بعمل خلیفه عمر پی خواهید برد که بر مرد امر رسول الله ﷺ و متع از وصیت نمودن و جسارت بکلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود.

شیخ - صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت حسینا کتاب الله یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا ﷺ نمیباشد.

داعی - اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است بر عدم معرفت و توجه به قرآن

(۱) هیچ مرد وزن مؤمن را در کاریکه خدا و رسول حکم کنند (یعنی قولاً و عملاً جلوی امر آنحضرت را بگیرند) ازاده و اختیاری نیست (که رای خلافتی اظهار نمایند) و هر کس نافرمانی خدا و رسول کند دانسته بگمراهی سختی افتاده است.

مجید - با تمسّد به آزدن رسول اکرم ﷺ و مانع شدن از عملی که مخالف باخیالات آنها بوده است.

زیرا اگر معرفت کامل به قرآن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتنهائی کفایت امور نمینماید.

چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز و مجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موقوف به بیان سبب فرموده و همان کلیات مجمل و موجز مندرجه در قرآن مجید مشتمل است بر ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مؤول.

چگونه ممکن است يك فرد عادی بدون فیض الهی و بیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیر المعانی استفاده نماید.

علاوه بر اینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا مگر نه اینست که در آیه ۸۵ سوره نساء فرموده و لورّدوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلهم الذین یستنبطونه منهم (۱). پس مسلم است که قرآن مجید فقط تنها مفید آید. نیست مگر با بیان مبین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشد.

چنانچه در حدیث متواتر بین الفریقین (که در لیالی ماضیه بجمعه ای از اسناد آن اشاره نمودیم (۲) وارد است که خاتم الانبیاء ﷺ مکرّر فرمود ا حتی دم مرگه انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیته لی یفترقا حتی یرداعلی الحوض ان تمسکتهم بهما فقد نجاتکم - لن تضلوا ابداً (۳).

(۱) اگر رسول و صاحب حکم پیشوایان اسلام بعد از رسول رجوع بیکر کرده همانانندین کار را آنانکه اهل بصیرت انه میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند.
(۲) (مراجعه شود به ص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).
(۳) من که (رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و اگر باین دو تکیه کنید نجات مییابید (در عبارات دیگر است که فرمود) هرگز گمراه نخواهید شد آن دو چیز بزرگ قرآن و عترت من میباشد.

عجیب است از فهم صاحبان فطرت که چرا تَطْفَن و تفکر نمی نمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جانب خد امیباشد بحکم آیه و ما یَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحی یوحى) قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام بیان آنرا توأم میکند با عترت طاهره خود و سرحد میفرماید اگر بهر دو (قرآن و عترت) تمسک جستید نجات یافته و هرگز گمراه نخواهید شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند .

اینک آقایان محترم انصاف دهید و فضاوت بحق کنید بین این دو قول که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرستاده بحق از جانب پروردگار فرموده تمسک جوئید بقرآن و عترت که این دو توأم باهم هستند و عدیل یکدیگر میباشند و سب هدایت میباشد تا روز قیامت ولی عمر گفت قرآن تنها ما را کافی است نه فقط عترت را قبول ندارم بلکه دستور و نوشته پیغمبر ﷺ را هم قبول ندارم ؟!

اطاعت کدام يك از این دو قول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگناریم و قول عمر را قبول نمائیم .

شما چرا قول عمر را گرفته و فرموده رسول خدا را کنار گذاشته اید ؟!

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فرموده **فاسئلو اهل الذکر ان یتعلمون** (۱) ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم ؟ مراد از ذکر قرآن یا رسول الله ﷺ و اهل ذکر عترت آنحضرت میباشد .

چنانچه در لیالی ماضیه با دلائل و اسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان از قبیل سیوطی و دیگران آورده اند که مراد از اهل ذکر یعنی عترت پاک رسول الله اند که عدیل القرآن میباشند .

شما با نظر بدینی بگفته های ما تکرید و تصور ننمائید فقط ما ایم که باین گفته ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم در عالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند .

(۱) اگر شما نازانید سؤال کنید از اهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت و عترت طاهره نبوت هستند) .

اعتراض قطب الدین شیرازی بگنار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که از اکابر علماء شما است در کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیودن و تعجب و استعجاب نیست

از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن در میان ماهست برانما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطیب نمی باشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول و خطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیه نتواند سر در آورد قطعاً باید رجوع نماید بطبیبی که عالم بآن علم است .

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود از آن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانی که عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن میفرماید **ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلهم الذین یتستنبطونه منهم** (۱) کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۲۹ (عنکبوت) فرماید : **بل هو آیات بینات فی صدور الذین اتوا العلم** (۲) .

بهین وجه حضرت علی کرم الله وجهه فرمود **انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت** یعنی من کتاب ناطق خدا هستم و این قرآن کتاب صامت است . انتهى پس اول و آخر گفتار خلیفه مخدوش و مغرور اهل علم و عقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی بر رسول الله نمودند که نگذارند وصیت نماید .

مانع نشدن از عهد نامه و اما اینکه مکرر فرمودید که از وصیت ابی بکر و عمر جلو گیری نکردند صحیح است همین **مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است**

که تمام مورخین و محدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر (۱) اگر بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) و بصاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا تدبیر کار را آنانکه اهل بصیرتند میدانستند و در آن واقعه صلاح اندیشی میکردند (آیه ۸۵ سوره ۴ نساء) .
(۲) بلکه این قرآن آیات روشن الهی است و دینیه آنانکه از خدا نور علم و دانش یافتند .

دروقت مردن بعثمان بن عفان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهد نامه من است بسوی این مردم و اونوقت آنچه را که ای بکر تقریر نمود .

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی او را انکار نمود مخصوصاً عمر نکفت حسبنا کتاب الله ما چه احتیاجی به عهد نامه ای بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می نماید !!

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانه آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند - فاعتبروا یا اولی الابصار!!

اگر هیچ دلیلی ما را مانع از تبعیت این دستگاہ نشود مگر همین توهین و جسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت و جلوگیری از ضلالت و کمراهی امت میگردید - کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس آنروز روی برهان و دلیل نبوده بلکه روی هو و جار و جنجال بوده است .

حق داشت ابن عباس (حبر امت) گریه کند بلکه مصیبت بزرگ و اهانت برسول
الله (ص) دم مرگش مانع شدن
از نمایاندن راه هدایت
تمام مسلمین حقاً باید خون گریه کنند که
نگذارند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و
تکلیف امت رامعین نماید بلکه مزد رسالتش

راساعت آخر عمر ا بدادن دشنام و اهانت آداء نمودند !!

و اگر گذارده بودند وصیت بنماید قطعاً امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردد گفته های قبل آنحضرت ولی سیاستمداران ینا فهمیدند با اهانت با آنحضرت جلوگیری نمودند !!

شیخ - از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید .

داعی - اولاً مطلب بارز است که دردم مرگناز احکام و قواعدین چیزی باقی نمانده بود که بخواد با آوری نماید که موجب هدایت امت گردد زیرا آیه کمال دین نازل شده بود فقط موضوع خلافت بود که خواست تأییداً بگفتارهای مدت بیست و سه ساله خود روشن

فرماید چنانچه عرض کردم امام غزالی در مقاله چهارم سر العالمین آورده که آنحضرت فرمود ای یونانی بدو ات و یاض لازیل عنکم اشکال الامر و اذکر لکم من المستحق لها بعدی و دیگر جمله این تضاد بعدی میرساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جز امر خلافت و راهنما نمانده بود .

علاوه ما هم اصرار نمی نمائیم که آنحضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعاً میخواست بیانی برای هدایت و راهنمایی امت بفرماید که جلوگیری از ضلالت و کمراهی را بگیرد چرا ممانعت نمودند بر فرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمه ممانعت فحش و دشنام و اهانت بوده است !!

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

فاعتبروا یا اولی الابصار - ببخشید رشته سخن طولانی شد باختیار حقیر نبوده بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیاد آوری شما بی اراده از لسان الکن جاری شد .

پس با این مقدمات معلوم شد که علی رضی الله عنه وصی آنحضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت تماماً للوصیة خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین نماید باز دیگران سیاسی فهمیدند چه میخواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذارند !!

مخصوصاً تماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائیکه برای انبیاء اولوا العزم چون آدم و نوح و موسی و عیسی وصی معین نموده برای منم علی را وصی قرار داده .

و نیز فرموده است علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد از من و این خود دلیل ثابت است بر اینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی رضی الله عنه وصی و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله است .

شیخ - این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه با آنها امتحان سند می نماید .

داعی - مسئله تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که

عدیل القرآنند ثابت و مسلم است .

اما در نظر دارید که در شبهای گذشته عرض کردم که علمای شما در بیان علمی خود خبر واحد را حجت میدانند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعاً تواتر معنوی موجود است .

و از مجموع این اخبار متکثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن در حافظه معنورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعضی از آنها که در نظر داشتم اکتفا نمودم) معلوم میشود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نص^۱ بر وجود علی رضی الله عنه بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکار است .

علاوه شما که بتواتر اهمیت میدهید و هر گاه بخواهید حربه‌ای در مقابل ما قرار میدهید و هر کجا از جواب میمانید بجهل تواتر می‌چسبید بفرمائید تواتر حدیث لائورث را از کجا ثابت مینمائید .

و حال آنکه ناقل این حدیث (بقول شما) ابی بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند .

ولی در هر دوره اقلاده ها میلیون از مسلمانان موحد پاک دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی رضی الله عنه باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجت بزرگ بر ابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که بیعض از آنها اشاره شد .

که اهم از همه دلائل انکار و مخالفت صدیق و صدیقه علی و فاطمه علیهما السلام در حضور خود ابی بکر بوده و البته وقتی باب علم و وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و امام اهل تقوی بفرموده رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجت تمام است و ساختگی بودن آن محرز میباشد .

اگر انبیاء مومناً و خاتم الانبیاء خصوصاً از نبی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلاً عرض کردم که آنحضرت فرمود **لکل نبی و وصی و وارث و ان علیاً**

وصی و وارثی (۱) وصی و وارث که بدون ارث مالی معنی ندارد .

اگر میگوئید مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (و حال آنکه با دلائل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود ، که اولاً وارث علمی پیغمبر اولی و احق بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آنحضرت بوده اند .

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودشان نقل نموده اند (که بیعض از آنها اشاره شد) خدا او را باین سنت معین فرموده چگونه ممکن است این حدیث را بوصی و وارث خود (و بعقیده شما وارث علمی خود) فرموده باشد تا تولید اختلاف نشود ولی بکسی که وصی و وارث نبوده فرموده باشد ؟

خیلی عجب است در احکام دینی بجز دریکه علی رضی الله عنه حکمی می نمود ابی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آنجناب را حجت دانسته تصدیق میکردند که فرموده او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند .

چنانچه علماء و مورخین خودتان قضاوتهای آنحضرت را در زمان خلافت ابی بکر و عمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمنتهای رکیک که هر انسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد .

حافظ - خیلی تمجیب است که میفرمائید خلفاء رضی الله عنهم احکام دینی را نمیدانستند و علی کرم الله وجهه آنها را یادآور میشد .

داعی - تمجیب ندارد زیرا احاطه بر جمیع احکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام و تمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد .

علاوه دعاگو تنها - قائل باین عقیده نیست بلکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب يك قمره از آن پیش آمده را

(۱) برای پیشگیری وصی و وارثی بوده و وصی و وارث من است .

بعضی می‌رسانم که امر بر بی خیران مشتبه نگردد گمان کنند که ما قصد اها بیت داریم.
امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد بن عبدالشافعی
در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شیخ
سلیمان حنفی در باب ۵۶ یتابع الموده از احمد بن عبدالله و
احمد بن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت میکنند.

حکم علی در باره
زنی که بیجه شش
ماه زائید

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأة التي ولدت لثمة اشهر فقال علي عليه السلام
في كتاب الله وحمله وفضاله لثنون شهر ثم قال وفضاله في عامين فالحمل ستة
اشهر فتركها وقال لولا علي لهلك عمر (۱).

و نیز در همان باب از مناقب احمد بن حنبل نقل مینماید ان عمر بن الخطاب
اذا اشكل عليه شيء اخذ من علي رضي الله عنهما (۲).

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بسیار اتفاق افتاده که
امر آنها مشکل میشد علی عليه السلام حکم حقیقی میکرد و آنها هم قبول نموده عملی
می نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که در این جا قبول علی را قبول نکردند
بلکه جسارت نموده و اهانتهم کردند قطعاً (بقول عوام) زیر کاسه نیم کاسه ای بوده که باهو
و جاب و جنجال حق ثابت زهراء مظلومه را از میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است زیرا اگر
حدیث صحیح بود بایستی آنچه از رسول الله صلى الله عليه وآله مانده همه را ضبط نمایند وراث آن
حضرت حق تصرف بهیچ چیز پیغمبر صلى الله عليه وآله نداشتند معذک ابی بکر حجره فاطمه را باو
داد و حجات عایشه و حفصه زوجات آنحضرت را از باب میراث بآنها داد مثل

(۱) عمرخواست زنی را که بیجه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السلام فرمود
خدا در قرآن میفرماید مدت حمل و رضاع و از شیر گرفتن او سی ماه است چون مدت نصال و از شیر
گرفتن او دو سال است پس مدت حمل او شش ماه میشود (خلاصه معنی آنکه ممکن است زن بیجه شش
ماهه بیاورد چه آنکه اقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترك کرد سنگسار کردن زن را و
گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود .
(۲) هرگاه امری بر عمر مشکل (و کمیت فهم اولنکه میشد) تعلیم از علی علیه السلام میگرفت .

معروف يك بام و دو هوا همین است يؤمن ببعض ويكفر ببعض !!
علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفته رسول الله
صلى الله عليه وآله است پس چرا بعد از ضبط فدك که صدقه مسلمین بود (بعقیده آنها) ابی بکر
نوشت من فدك را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد .
حافظ - این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدك را بر گردانده باشد
سند این مطلب در کجا است .

داعی - گمان میکنم جناب عالی باخلاق داعی پی برده باشید
رد نمودن ابی بکر که بدون سند عرضی نمینمایم و نیز گمان میکنم که شما
فدك را بفاطمه (ع) کمتر وقت مطالعه کتب را دارید این ابی الحدید در شرح
و مانع شدن عمر نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد
سیم تاریخ سیره الحلییه مینویسد ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (البته
این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد) .

فاستعبر و بکی و کتب آنها برد فدك گریه کرد (مخال فاطمه) و نوشت من فدك
را بفاطمه (ع) رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد .

و عجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد
فدك - خود در دوره خلافت فدك را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و
عباسیین) فدك را بورثه فاطمه سلام الله علیها رد نمودند .

حافظ - این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفه عمر
که بفرموده شما جدا مانع از رد فدك بفاطمه شد چون صدقه مسلمین بود تا آنجائیکه
(بقول شما) نامه را پاره کرد خود فدك را بوزارت فاطمه رد نماید .

داعی - حق دارید تعجب نمایند ممکن است شما ندیدم باشید من الحال با اجازه
خودتان با ذکر اسناد از اکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند شما
معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذی حقیم .

رد نمودن خلفاء فدک را
 علامه سمهودی محدث و مورخ معروف مدینه منوره متوفی
 ۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در
 معجم البلدان نقل مینمایند که ابی بکر در زمان خلافت فدک
 را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد بعلی رضی الله عنه و عباس .
 اگر ابوبکر بعنوان قبیله مسلمانان حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را تصرف
 نمود عمر بجه دلیل حق مسلمانان را بیک نفر واگذار نمود .
 شیخ - شاید بعنوان یک فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان
 گذارده شود .

داعی - این توضیح جناب عالی توضیح بهمالایرضی صاحبه میباشد زیرا خود خلیفه
 چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی
 در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان مینویسند عمر فدک را
 بعلی رضی الله عنه و عباس واگذار کرد .
 و اما علی رضی الله عنه که فدک را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان یک فرد
 مسلمان و الا یک فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در
 آنها بنماید .

شیخ - شاید مراد عمر بن عبدالعزیز بوده است .

داعی - (با تبسم) علی رضی الله عنه و عباس در زمان
 واگذار نمودن عمر بن
 عبدالعزیز فدک را
 عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن
 عبدالعزیز علیجده است چنانچه علامه سمهودی

در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر
 جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید بمعامل خود در مدینه
 نوشت فدک را به اولاد های فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی
 گفتند حضرت علی بن الحسن رضی الله عنه را خواست و آنها واگذار کرد .

ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ مصر) این عبارت را

نوشته که کات اول ظلامه ردها یعنی این رد کردن عمر فدک را باولادهای فاطمه
 اول ظلم کرده وغارت شده ایست که رد نموده شد بآنها مدت زمانی در تصرف آنها بوده تا
 یزید بن عبدالملک خلیفه از آنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی عباس
 عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدک را واگذار کرد باولادهای امام حسن و آنها بعنوان
 حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند .

رد نمودن عبدالله ومهدی و
 مأمون عباسی فدک را بورتقه
 فاطمه (ع)
 چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدک را
 از آنها گرفت چون پسرش مهدی خلیفه شد بآنها
 واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط
 کرد تا زمان خلافت مأمون الرشید عباسی او امر

کرد آنرا بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ
 اول) ذیل حرف (ف - د) عین سبج مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن
 جعفر عامل خود در مدینه منوره انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعطی
 ابنته فاطمة رضی الله عنها فدک و تصدق علیها بها وان ذلک کان امرآ
 ظاهرآ معروفآ عندآله علیه الصلوة والسلام (۱) .

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت
 اولش این بود .

اصبح وجه الزمان قد ضحکا بره مأمون هاشم فدکا (۲) .

بدلائل فاطمه ثابت گردید که فدک نحلۀ فاطمه
 در اثبات نحلۀ بودن فدک
 سلام الله علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوز
 شرعی غصب نمودند لذا بعضی از خلفا روی انصاف و با روی سیاست باولاد های بی بی
 مظلومه زد نمودند .

(۱) بدستیکه رسول خدا (ص) عطا نمود فدک را بدخترش فاطمه و این امری ظاهری و
 معروف بوده در نزد اولاد آنحضرت .

(۲) امروز روزگار خندان است که مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود .

حافظ - اگر فذک نحلہ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحلہ حرفی نزد .

داعی - در مرتبه اول بی بی فاطمه سلام الله عليها دعوی نحلہ نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود او را بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید .

حافظ - گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحلہ حرفی زده باشد .

داعی - اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط ؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص ۳۹ سیرة الحلبیة تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه (ع) بعنوان تملیک و متصرفه و اینکه رسول خدا ﷺ فذک را باو بخشیده با این بکر مناظره کرد چون شهود شرع پسند نداشت ؟ ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحلہ بوده است

و نیز امام فاضل الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه (ع) و یاقوت حموی در معجم البلدان و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر جهده ، و ابن حجر معصب در آخر ص ۶۱ صواعق محرقة ضمن کلام در شبهة هقتم از شبهات رفته ؟ نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام الله عليها نحلہ بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید فرمود دیگر باشما سخن نخواهم گفت ؟ (۱)

و همین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها بر او نماز نگذارند عمویش عباس بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمودند (ولی بروایات شیعه و بیانات ائمه از عترت طاهره علی علیه السلام بر بی بی نماز گذارد) .

(۱) حتی این تمییزه و این قیم و غیر آنها از اکابر علماء جماعت اقرار نموده اند که بی بی فاطمه سلام الله عليها ادعا نمود که رسول الله صلی الله علیه و آله فذک را بن بخشیده است .

در قول مخالفین که ای بکر بموجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ - در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ای بکر صدیق رضی الله عنهما هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دو شاهد مرد یا یک مرد و دو زن یا چهار زن که بمنزله دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل یاورند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند .

داعی - ممکن است رشته سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرمایش .

نواب - قبله صاحب یکی از موضوعات مهمه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حد علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشته توجه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ایداً مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشویم .

داعی - برای دعا گو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچگاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظه حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد .

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فذک که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقمند بآن هستیم) .

داعی - جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند .

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولاً آقای ابوبکر که بفرموده شما مقید پامور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعی وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه سلام الله علیها متصرفه بوده آیا این عمل ای بکر که تمام علماء خودتان نوشته اند از بی بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه ؟ منصفانه قضاوت نمائید .

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعده مسلمة ما من عام الا وقد خص قابل استثناء و تخصیص برداراست .

حافظ - آیا بچه دلیل میفرمائید که آیه شهادت تخصیص برداراست .

خزیمه ذوالشهادتین داعی - دلیل بر این معنی خبری است که در صحاح معتبره شما هم نقل شده است در موضوع خزیمه

این ثابت که وقتی شهادت داد له بیغمه بر عنه مقابل مرد عرب که در ذمّه بیع اسب مدعی رسول الله صلی الله علیه و آله شده بود شهادت او یک نفری مورد قبول واقع شد و بیغمه بر عنه او را ذوالشهادتین نامید که شهادت او را تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد . پس معلوم شد آیه شهادت تخصیص بر دار است جائیکه خزیمه یک فرد مؤمن صحابی از امت مخصص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السلام که بنص آیه تطهیر صاحب مقام هصمت بوده اند اولی بااستثناء بودند قطعاً معصوم و معصومه صدیق و صدیقه مصون از گنبد و دروغ میباشند و حتماً رد بر آنها رد بر خدای تعالی است .

رد نمودن شهود فاطمه را

فاطمه صدیقه طاهره ادعا نمود فدک تحلمن است و پدرم بمن بخشیده و در حیات خود آنحضرت متصرفه بودم - بر خلاف دستور شرع انور از صدیقه طاهره معصومه متصرفه شاهد خواستند!! بی بی مظلومه امیر المؤمنین علیها السلام و ام ایمن و حسنین علیهما السلام را بشهادت آورد آنها

را رد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود !!

اگر فاطمه هیچ شاهی نداشت مگر تصرف ، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقانیت او بود . بعلاوه که خداوند در آیه تطهیر شهادت بی بی داده است که از هر جس یلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است .

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیر المؤمنین علیه السلام شهادت بر حقانیت زهرای اطهر داد که قطعاً رد شهادت علی رد بر خداست .

زیرا خدای عالی اعلی علی علیه السلام را در آیات قرآن مجید صادق و صدیق خوانده من نمیدانم بچه جرأت شهادت مصدق خداوند را رد کردند .

و حال آنکه در قرآن مجید امر میفرماید با علی باشید یعنی پیر او باشید و او را صادق خوانده مانند زید عدل از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) میفرماید .

۱ - یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (۱) .

حافظ - این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند .

داعی - اکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود مراد از صادقین در آیه محمد و علی (ع) هستند و السلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمد و علی و در بعض اخبار علی علیه السلام و در بعض دیگر عترت طاهره میباشند .

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در در المشور از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبدالملک بن محمد خرگوشی در کتاب شرف المصطفی از اسمعی و حافظ ابونعمین اصفهانی در حلیه الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هو محمد و علی علیهما السلام و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینایح الموده ص ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموی

(۱) ای جماعت مؤمنین برسید از خدا و باشید با راستگویان . (که مراد محمد و علی و عترت طاهره علیهم السلام بودند چنانچه در ص ۵۹۹ همین کتاب اشاره نمودیم) .

از ابن عباس روایت نموده که الصادقون فی هذه الآیة محمد صلی الله علیه وسلم و اهل بینه (۱).

و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حمونی که از اعیان علماء شما است در فرائد السمعتین و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مستنداً نقل مینمایند که مع الصادقین ای مع علی بن ایطالب (ع).

۲ - آیه ۳۴ سوره ۳۹ (زمر) که میفرماید و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون (۳).

جلال الدین سیوطی در در المنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که الذی جاء بالصدق محمد (ص) و الذی صدق به علی بن ایطالب (۳).

۳ - آیه ۱۸ سوره ۷۵ (حدید) و الذین آمنوا بالله و رسله و اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم (۴).

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در مائز من القرآن فی علی از ابن عباس روایت نموده اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شده که آنحضرت از جمله صدیقان است.

۴ - آیه ۷۱ سوره ۴ (نساء) و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً (۵).

(۱) داستکوبان در این آیه محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت طاهرین آنحضرت اند.
(۲) آنکس که آورد سخن راست را (خاتم النبیین) و آنکه تصدیق نمود بآن (علی بن ایطالب) آنها برهیز کارانند.

(۳) آنکس که آورد سخن راست را محمد صلی الله علیه و آله و آنکه تصدیق نمود او را (علی بن ایطالب) علیه السلام بود.

(۴) آنانکه بعد از فرستادگانش ایمان آوردند به نیت داستکوبان حالتند و بر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال و نور ایمانرا (در بهشت) مینمایند.

(۵) آنانکه خدا و رسول را اطاعت کنند البته با کسایتکه خدا بآنها لطف و عنایت کامل فرموده یعنی با پیران و صدیقان و داستکوبان و شهیدان و نیکوکاران مشغور خواهند شد و ایشان (در بهشت) چه نیک و رفیقانی هستند.

مراد از صدیقین در آیه شریفه علی علیه السلام میباشد چنانچه روایات متکثره از طرق ماوشما وارد است که علی علیه السلام صدیق و راستگوی این امت است بلکه افضل صدیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در **علی افضل صدیقین است** تفسیر کبیر و امام تعلبی در کشف البیان و جلال الدین

سیوطی در در المنثور و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن شیره در فردوس و ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱ جلد دوم شرح نهج البلاغه و ابن مغزلی شافعی در مناقب و ابن حجر مکی در حدیث سی ام از چهل حدیثی که در صواعق در فضایل علی علیه السلام نقل نموده از بخاری از ابن عباس با استثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الصدیقون ثلاثة حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب النجار صاحب یس و علی ابن ایطالب و هو افضلهم (۱).

و شیخ سلیمان بلخی خنقی در اول باب ۴۲ ینایح المودة از مسند امام احمد و ابو نعیم و ابن مغزلی شافعی و اخطب خوارزمی در مناقب از ابی لیلی و ابو ایوب انصاری - و ابن حجر مکی در حدیث سی و یکم از چهل حدیث صواعق از ابو نعیم و ابن عساکر از ابی لیلی - و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب مستنداً از ابی لیلی نقل نموده و در آخر خبر گوید محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء ترجمه حالات علی علیه السلام جمعاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده اند که فرمود:

الصدیقون ثلاثة حبیب النجار مؤمن آل یس الذی قال (یا قوم اتبعوا المرسلین) و حزقیل مؤمن آل فرعون الذی قال (اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله) و علی بن ایطالب و هو افضلهم (۲).

و اقماً هر انسان عاقلی بحیرت فرو میرود که عادت و تمسب چگونه بر علم و انصاف شما آقایان غالب آمده باینکه خودتان باروایات متعدده طبق آیات قرآنی ثابت مینمائید

(۱) داستکوبان سه نفرند حزقیل مؤمن آل فرعون و حبیب نجار صاحب یس و علی بن ایطالب و او افضل از آنها میباشد.

(۲) داستکوبان سه نفرند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیشبران را و حزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را و علی بن ایطالب و او افضل از آنها میباشد.

که علی علیه السلام افضل الصدّیقین بوده است مع ذلك دیگران را صدّیق بنخوانید؟ و حال آنکه يك آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نکرده است.

شمارا بخدا آقاییان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید او را صدّیق خوانده که هرگز دروغ نکوید و نیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (باقرار علمای خودتان) شهادتس را درآورد نمایند بلکه امانت هم بنمایند !!

آیا عقل باور میکنند کسی که رسول خدا او را صدیق این امت خوانده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده و آیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آنهاهم شهادت دروغ بدهد ۱۴.

علی باحق و قرآن میگردد آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده حق با علی و علی باحق توأمأ میگردند چنانچه خطیب بغدادی

در ص ۳۲۱ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس و حافظ هیمی در ص ۲۳۶ جلد هفتم مجمع الزوائد و ابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة والسیاسة و حاکم أبو عبدالله نیشابوری در ص ۱۲۴ جلد سیم مستدرک و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و خطیب خوارزمی در مناقب و فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابن حجر مکی در ص ۷۴ و ۷۵ و ۱۴۰ جلد دوم جامع الصغیر و ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث بیست و یکم سواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین علیه السلام نقل از اوسط از ام سلمه و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۰ ینایع الموده از جمع الفوائد و اوسط و صغیر طبرانی و فرائد حموی و مناقب خوارزمی و ربیع الاررار زمخشری از ام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ۶۵ ص ۱۸۵ ینایع الموده چاپ اسلامبول از جامع الصغیر جلال الدین سیوطی و نیز در ص ۱۱۶ تاریخ الخلفاء و در ص ۳۵۸ جلد ۴ فیض القدر از ابن عباس و در ص ۲۳۷ از مناقب السبعین حدیث ۴۴ از صاحب فردوس و در ص ۲۸۳ ضمن باب ۵۹ از فصل دوم سواعق از ام سلمه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمد بن ابی بکر از رسول اکرم

روایت نموده اند که فرمود علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض (۱).

رخس باین عبارت نقل نمودند که الحقّ لن یرال مع علی و علی مع الحقّ لن یختلفا ولن یفترقا (۲).

و نیز ابن حجر در ص ۷۷ سواعق او اخر فصل دوم از باب ۹ نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت فرمود: انی مخلف فیکم کتاب الله و عترتی اهل بیته ثم اخذید علی فرمها فقال هذا علی مع القرآن و القرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض فاسألها ما خلفت فیها (۳).

و نیز عموماً نقل مینمایند که فرمود علی مع الحقّ و الحقّ مع علی یدور معه حیثما دار (۴).

و سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذکرة خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و ادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار.

آنکه اظهار نظر نموده و گوید: فیه دلیل علی انه ما جرى خلاف یین علی علیه السلام و یین احد من الصحابة الا و الحقّ مع علی علیه السلام (۵).

و نیز در همان کتابها نیست که عرض کردم بعلاوه در سایر کتب معتبره اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است شما نقل است که در مکاتبات بسیار و محللهای متعدده و عبارات مختلفه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میفرمود من اطاع علیاً فقد

- (۱) علی باقرآن و قرآن با علی میباشه و از هم جدا نمیشونه تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شونه.
- (۲) حق هرگز از علی جدا نمیشود و پیوسته حق برای همیشه با علی و علی با حق بوده هرگز از هم جدا نخواهند شد.
- (۳) من دو چیز را در میان شما میگفم یکی کتاب خدا و قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من اند آنکه دست علی را گرفت بلند نموده فرمود این علی باقرآن و قرآن با علی میباشه تا در کنار حوض و کوثر بر من وارد شوند پس من از این هر دو از مقام جانشینی سؤال می نمایم.
- (۴) علی باحق و حق با علی دور نمیزند.
- (۵) و بگردان حق و باعلی هر کجا و هر طور که میگردد - در این حدیث دلیلی است بر اینکه اگر بین علی و یکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود.

اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من انکر علیاً فقد انکرنی و من انکرنی فقد انکر الله (۱).

و أبو الفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود: **لقد کان علی علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار (۳)**.

آیا رد و انکار و اعتراض بعلی علیه السلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده است.

مگر نه اینست که ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهانتی و من اهانتی فقد اهان الله (۴).

منصفانه قضاوت عادلانه کنید اخبار و احادیث رسیده و مندرجه در کتب معتبره خودتان و عادلانه قضاوت کنید و بشیمان بی گناه آفتدر بد بین نباشید.

و دیگر آنکه فرمودید خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع پیشد بعضی ادعا مال مسلمین را بفاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که از متصرف هم برخلاف دستور شرع انور شاهد خواست !).

(۱) هر کس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده و کسیکه مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و کسیکه علی را انکار نماید مرا انکار کرده و کسی که مرا انکار نماید خدا را انکار کرده .
(۲) علی در جمیع احوال برحق است و حق باعلی دور نمیزند .
(بهین جهت اهل نبروان را کافر مینماید چون در مقابل علی قیام کردند) .
(۳) هر کس علی را اکرام کند مرا اکرام کرده و کسیکه مرا اکرام کند خدا را اکرام کرده و کسیکه علی را اهانت کند مرا اهانت کرده و کسیکه مرا اهانت کند خدا را اهانت نموده .

أولاً قبلاً عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملك متصرفی و نحلّه فاطمه سلام الله علیها بود .

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراء کننده دستور شرع بود که بایستی سر موئی خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بعضی ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم و احتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط در باره و دیمه رسول الله ﷺ فاطمه مظلومه سلام الله علیها بایستی اجراء شود ! در صورتیکه صداقت قول و ادعای بی بی و شهادت علی علیه السلام در نزد همگی واضح و آشکار بزرده .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که از علی بن الفارقی مدرس مدرسه غریبی بغداد سؤال نمودم **اكانت فاطمة صادقة قال نعم** آیا فاطمه صادق و راست گو بود (در ادعای خود) گفت بلی گفتیم در صورتی که صادق و راستگو بود پس چرا خلیفه فدک را با او واگذار نکرد تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف و مستحسنی گفت که خلاصه اش این بود که اگر آن روز به مجرد ادعا فدک را بفاطمه واگذار میکرد فردامی آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنکام خلیفه ناچار بود حق را واگذار نماید چونکه قبلاً تصدیق صداقت او را نموده بود . انتهى کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و انصافاً تصدیق حقیقت را نموده اند که روز اول حق بفاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی بی مظلومه را از حق ناپیش محروم نمایند !!
حافظ - بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد ؟

داعی - بجابر وقتی ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و عده داده از مال بحرین بمن بدهد بدون آنکه **قضیه جابر و اعطاء مال باو موجب عبرت عقلا میباشد** ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد **دینار** از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند .

حافظ - اولاً این خبر را حقیق ندیده ام شاید در کتابهای شماها باشد - ثانیاً

از کجا معلوم است شاهد نخواست باشد .

داعی - خیلی تعجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائلی که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است .

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یكفل عن میت دینا میگوید ان هذا الخیر فیہ دلالة علی قبول خبر العدل من الصحابة ولو جر ذلك لفعلا لفسه لان ابابکر لم یلتمس من جابر شاهداً علی صحته دعواه (۱) .

همین خبر را مسوطی در بخاری در صحیح خود نقل نموده است : فی باب من یكفل عن میت دینا فی کتاب الخمس فی باب ما قطع النبی من البحرین .

نوشته است وقتی مال بحرین را بمدینه آوردند منادی ابی بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم ﷺ وعده داده باطلی از آنحضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول اکرم ﷺ بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعاه هزارو پانصد دینار باو دادند .

و نیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر و آنچه واقع شده در خلافت او همین قضیه جابر را نقل نموده .

شمارا بخدا آقایان باانصاف این عمل تبعیض نبوده است .

اگر نظر خصوصی درکار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر ابی بکر که بر خلاف آیه شهادت عمل نماید و بدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاه بجابر بدهد بر فرض که فدک (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملك متصرفی فاطمه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه وریه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمه صدیقه وریه

(۱) در این خبر دلائلی است بر قبول خبر عدل صحابی ولو جر نفع بسوی خود بنماید برای اینکه ابی بکر از جابر شاهد نخواست برصحت ادعایش .

رسول خدا را نشکنند و ادعای او را قبول نموده فدک را باور رد نمایند .

علاوه بر اینها بخاری در صحیح و سایر علماء و فقهاء شما خبر عدل صحابی را قبول مینمایند ولو جر نفع بسوی خود بنمایند ولی ادعای او را گفتار علی ﷺ را مردود میدانند بعذر اینکه یجر النفع الی نفسه !! مگر علی ﷺ از اصحاب بلکه فرد کامل از اصحاب نبود پس اگر متصفانه دقیق شوید تصدیق میفرمائید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت .

حافظ - کمان میکنم علت آنکه ابی بکر رضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از اصحاب نزدیک رسول خدا ﷺ و تربیت شده آنحضرت بوده و قطعاً از آنحضرت شنیده بود من کذب علی متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار (۱) . با این و عید شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیک و تربیت شده آنحضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفه بی قدر و قابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله ﷺ نقل نماید .

داعی - آیا جابر نزدیکتر بود رسول خدا ﷺ یا علی و فاطمه سلام الله علیهما که مرتباً تربیت آن حضرت بودند .

حافظ - بدیهی است علی و فاطمه رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر ﷺ بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند .

داعی - پس تصدیق فرمائید که علی و فاطمه سلام الله علیهما اولی بودند که با چنین و هیدی از قول پیغمبر ﷺ دعوی دروغ نمایند . و بر آنها بود که دعوی فاطمه صدیقه را بپذیرند زیرا که بالقطع و یقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همه اصحاب چونکه مشمول آیه تطهیر و معصوم بوده اند .

و آیه تطهیر بر سراج دارد در عصمت و یا کی پنج نفر که مشمولین آیه تطهیر تجم - علی - فاطمه - حسن - حسین علیهم الصلوٰة والسلام بودند .

(۱) کسی که عمداً بر من دروغ به بندد پس نشین گاه او آتش جهنم خواهد بود .

بعلاوه اکابر علمای خودشان تصدیق صداقت و راستگویی آنها را نموده اند
 راجع بمولانا امیرالمؤمنین قبلا عرض کردم که رسول اکرم ﷺ او را صدیق و
 راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید او را صادق خوانده .
 و اما درباره حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها اخبار بسیار است از آن
 جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۴۶ جلد دوم حلیه الاولیاء از عایشه روایت مینماید
 که گفت ما رأیت احداً قطّ اصدق من فاطمة غیر آئیهها (۱) .

اشکال در نزول آیه تطهیر حافظ - این ادعای شما درباره نزول آیه تطهیر
 در شأن آن پنج بزرگوار غیر مسلم است چون
 در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملاً مانوس هستید تصدیق
 بفرمائید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاری
 و زمخشری اینست که این آیه شریفه در شأن زوجات رسول الله ﷺ نازل گردیده
 و اگر قولی در نزول آیه درباره آن پنج تن شریف باشد قطعاً ضعیف است !!
 برای آنکه خود آیه دلالت بر خلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه
 تطهیر مربوط بازواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و بدیگران ملحق نمود !!

جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست داعی - این ادعای جنابعالی بجهاتی مردود
 است اولاً اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون
 مربوط بازواج است پس علی و فاطمه علیهما السلام
 خارجند از شمول آیه شریفه .

جوابش آنست که در عرف عام بسیار اتفاق میافتد که در اثنای کلام روی سخن
 را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول برمیگردند .
 علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود
 قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصاً در خود همین سوره احزاب وقت فرمائید
 که در خطاب بزوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب بآنها بر
 (۱) هرگز ندیده ام کسی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش .

گشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلاً در معرض فکر شما قرار دهم .
 ثانیاً اگر این آیه در باره زوجات رسول الله بود بایستی ضمیر تأنیت مربوط بآنها
 آورده بفرماید لیذهب عنکم و يطهرکم چون بصیغه تذکیر آمده معلوم میشود که
 جهت عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ نازل گردیده نه زوجات آنحضرت .
 نواب - مگر بگفته شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا
 ملاحظه او نشده و ذکر تأنیت در او نیامده .

داعی - آقایان (اشاره بعلما) میدانند که صیغه تذکیر در این آیه شریفه با
 بود فاطمه سلام الله علیها در جمعیت باعتبار تغلیب است چه آنکه تغلیب در جائی است
 که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشند آنگاه مذکر را بر مؤنث غالب گردانند
 و صیغه تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کاملاً
 قوی است .
 و اگر آیه درباره زوجات رسول الله ﷺ نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر
 بکلی غلط بود .

علاوه بر اینها روایات صحیحه در کتب معتبره خودشان حکم میکند که این آیه
 در شأن عترت و اهل بیت آنحضرت است نه زوجات .
 چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق
 محرقه گوید اکثر مفسرین را عقیده آنست که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین
 (علیهم السلام) نازل گردید لکن تذکیر ضمیر عنکم و يطهرکم باعتبار آنکه ضمیر عنکم
 و يطهرکم ضمیر جمع مذکر است .

گذشته از این دلایل واضحه زوجات رسول الله ﷺ
 داخل اهل بیت نیستند .
 چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت
 شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسید که آیا زنان رسول الله ﷺ
 از اهل بیت اند زید گفت نه بخدا قسم زیرا که زن مدتی باشوهر خود میباشد چون طلاقش

داد بخانه پدرش میرود و بقوم پدری ملحق میشود و از شوهر بکلی جدا میگردد بلکه اهل بیت او خویشان او میباشد که صدقه برایشان حرامست و بهر خانه و بهر کجا بروند از اهل بیت او جدا نمیشاند .
ثالثاً گذشته از اجماع شیعه امامیه نقلاً از عزت و اهل بیت طهارت اخبار متکثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکنند .

چنانچه امام تعلیمی در تفسیر کشف البیان و امام اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر فخر رازی در ص ۲۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و در شان اهل بیت آمده جلال الدین سیوطی در ص ۱۹۹ جلد پنجم در المنثور و ص ۲۶۴ جلد دوم خصائص الکبری و نیشابوری در جلد سیم تفسیر و امام عبد الرزاق الرسنی در تفسیر رموز الكنوز و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اسابه و ابن عساکر در ص ۲۰۴ و ۲۰۶ جلد چهارم تاریخش و امام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مستند و محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره و مسلم بن حجاج در ص ۳۳۱ جلد دوم و در ص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح و نهجانی در ص ۱۰ شرف المؤبد (چاپ بیروت) و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۰۰ کفایت الطالب با نقلش خبر مستنداً و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۳ ینابیع الموده از صحیح مسلم و شواهد حا کم از عایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی و حاکم علاء الدوله سمنانی و بیهقی و طبرانی و محمد بن جریر و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبه و ابن منفر و ابن سعد و حافظ زرنندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه و عمر بن ابی سلمه (زیب التبی) و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و وائله بن اسقع و ابو سعید خدری نقل مینمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا نازل گردیده .

و حتی این حجر مکی با کمال تمسبی که دارد در ص ۸۵ و ۸۶ صواعق از هفت طریق با اعتراف بصحت این وقعه مهمتراً نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند .

وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۱۴ تا ص ۱۹ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۱ از ترمذی و ابن جریر و ابن منفر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیق از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شان پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده .

بعلاوه استدلالاً ثابت میکند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم ﷺ که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این آیه شریفه میباشد ۱۱ .
و در جمع بین الصحاح السنه عن موطأ مالک بن انس الاصبیحی و صحاح بخاری و مسلم و سنن ابی داود و سجستانی و ترمذی و جامع الاصول بالاخره عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شان این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب بتواند آمده اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده و خیر را ضعیف دانسته اند لطمه باین همه اخبار متکثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند .

نیست خفاشك عدوی آفتاب او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ۴۱ سلمه و اجمع بحریره
فاطمه (ع) و نزول آیه تطهیر
منتها بعضی مبسوطاً با نقل حریره نوشته اند و بعضی باختصار نقل نموده اند از جمله امام تعلیمی در تفسیر و امام احمد بن حنبل در مستند و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی و مسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجه رسول اکرم ﷺ که گفت رسول الله ﷺ در منزل من بود که فاطمه سلام الله علیها ظرف حریره ای برای آن حضرت آورد در حالتیکه حضرت در صفا نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیر پای مبارکش عبای خبیری گسترده بود و من در حجره نماز میکردم پیغمبر فاطمه سلام الله علیها فرمودند برو شوهرت و پسرهایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسنین علیهم السلام آمدند مشغول

خوردن حریره شدند در آن حال جبرئیل نازل و این آیه شریفه را بر آنحضرت قرائت نمود
أَنَا بَرِيدٌ مِنَ اللَّهِ يُذْهِبُ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً (۱) .
 آنگاه حضرت زبیدی عبارات بر آنها کشید و دست مبارک سوی آسمان بلند نموده
 عرض کرد **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَعِترَتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً (۲)** .

ام سلمه گوید من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم منم با شمایم
أَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّكَ عَلِيٌّ خَيْرٌ حضرت فرمود **تُو نِيكُو زِي هَسْتِي وَ**
 برخیر و خوبی هستی (باین معنی که رتبه اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی
 ولی شایسته بخیری) پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر این که این پنج تن بزرگوار
 از کفر و شقاق و شرک و نفاق و شک و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره
 معصوم و پاک اند .

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید **لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ** یعنی
 جمیع گناهان را از شما زائل گردانید و **يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً** یعنی خلعت‌های کرامت
 خود را بشما پوشانید .

واقفاً جای تعجب است از علماء بی انصاف که در کتب معتبره خود نقل مینمایند
 که علی و فاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بودند و معرّی و مبرّی از هر رجس
 بودند که اهم از همه ارجاس دروغ می باشد . مع ذلك تکذیب مینمایند دعوی امامت
 آنحضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را در باره فاطمه سلام الله علیها -
 و تکذیب نمودند ادعای بی بی طاهره را در باب فدک ؟ نمیدانم مردمان با انصاف در اینجا
 چگونه قضاوت مینمایند .

بر گردیم بر سر مقصود منصفانه قضاوت ننمایید . آیا سزاوار بود ادعای علی و
 (۱) ازاده پروردگار است که هر آلا پیش او از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر
 عیب پاک و منزّه گرداند آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) .
 (۲) پروردگارا اینها اهل بیت و عترت منم هر رجس و پلیدی را از ایشان دور گردان و
 پاک نما آنها را پاک گردی .

فاطمه ای را که خداوند در باره آنها میفرماید که از ارجاس ظاهرینه و باطنیه پاک و منزّه
 هستند یعنی معصوم از کبائر و صفات میباشند رد بنمایند ولی ادعای جابر را که پاک
 فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان
 ببرند !!! .

حافظ - هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفه پیغمبر و فرد مؤمن صحابی با کمال
 قربی که بر رسول خدا ﷺ داشته عمداً در مقام غضب فدک بر آید قطعاً انسان هر عملی
 مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه‌ای که تمام بیت‌المال مسلمین در تحت تصرف او بوده
 است چه احتیاجی به باغ و قریه فدک داشته که آنرا غضب نماید .

داعی - بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستاصل نمودن خاندان
 پیغمبر ﷺ و عترت طاهره آنحضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت
 مقام خلافت را داشتند باید قسمی بخورد مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند
 که خیال خلافت را نمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دنیای آنها
 اداره شود .

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت
 کامل داشتند دستشان از مال دنیا بیز باشد قطعاً مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها
 فدک را سیاستاً غضب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی بجلب اموال دنیوی میشد
 بر آنها مسدود نمودند . . .

از جمله طرق مفصوبه حق ثابت خمس مؤکد به
منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبر (ص)
 آیه شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند
 صدقات را بر رسول الله و آل طاهرین آنحضرت

سلام الله علیهم اجمعین حرام نموده باجماع جمهور امت باب خمس را بر روی آنها باز و
 صریحاً در آیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده .

و اعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسها وللرسول ولذی القربی والیتامی

والفاسکین و این السبیل (۱). تا افراد و وزاری آنحضرت تقیامت در رفاه و آسایش باشند و احتیاجی بر عابای خود پیدا نمایند ولی بعد از وفات آنحضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آنحضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ابی بکر با اتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی رحمته بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الأئم در این باب گوید و اما آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضاً من الصدقة فلا يعطون من الصدقات المفروضات شيئاً قل او اكثر لايحل لهم ان ياخذوها ولا يعجز عن يعطيهموها اذا عرفهم تا آنجا که گوید و ليس منهم حقهم في الخمس يحل لهم ما حرم عليهم من الصدقة (۲).

و از زمان خلافت عمر بن الخطاب بعد آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه و تا با مرور آنها را محروم از حق مسلم خدا داده نمودند.

حافظ - امام شافعی رحمه الله فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم پیغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی و سه سهم دیگر خرج ایقام و مساکین و این السبیل شود.

داعی - در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اتفاق جمهور مفسرین این آیه برای مساعدت فزاری و اقارب رسول الله نازل گردید و بمصرف آنها میسراندند پس در نظر فقهاء امامیه تبناً لعتره الأئمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و کدایان و در راه سفر ماندگان است.

(۲) بآل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها مبین نموده نباید از صدقات واجب کم یا زیاد بآنها داده شود و بر آنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند و برای کسانی که آنها را بشناسند دادن صدقه بآنها تکلیف دین از آنها نیست.

و منع نمودن حق خمس را از آنها (بنی از بنی هاشم و اقرباء رسول الله ص) سبب حلیت صدقه معمره بر آنها نیست.

قسمت میشود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی بامام میرسد و در غیبت امام به نائب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بدانند میرساند و سهم دیگر مخصوص ایتم و محتاجان و این السبیل بنی هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد از وفات رسول الله این حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال الدین سیوطی در جلد سیم در المنثور و طبری و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلاله زنجیری در کشف و قوشچی در شرح تفسیر و نسائی در کتاب الفی و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد !!

حافظ - آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعاً خلیفه ابی بکر و عمر رضی الله عنهما برای کمک بمسلمین اجتهاداً اعمال نظر نمودند !!!

داعی - بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل حق رأی شما رأی و نظر خلیفه ابی بکر و عمر را در مقابل آیه و عمل رسول الله قرار میدهند آیا انصافاً جائز است.

خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبر صلاح امت را بهتر بدانند و اجتهاد در مقابل حق نماید شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده؟ قطعاً هر انسان عاقل بی طرفی اگر بررسی و توجه دقیق نماید بآن دستگاه سوء ظن قوی پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است ؟

علاوه بر اینها خداوند علی رضی الله عنه را شاهد گواه پیغمبر قرار داده و در آیه ۲۰ سوره ۱۱ (هود) صریحاً میفرماید **افمن كان على يمينه من ربه ويتلوه**

خدا علی (ع) را شاهد
پیغمبر (ص) قرار داده

شاهد منه (۱)

حافظ - آنچه در نظر دارم مراد از صاحب یمینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم میباشد شما با چه دلیل و برهان شاهد را بعلی کرم الله وجهه تعبیر نمودید.

(۱) آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانند قرآن) دارد با گواهی صادق (مانند علی که بشام شتون وجودی گواه صدق رسالت است).

داعی - دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده تصرف در آیات قرآن یا تفسیر برآی نمایم بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی علیه السلام میباشد.

علاوه علماء و مفسرین چنین نقل نموده اند قریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابواسحق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش نقل نموده و جلال الدین سیوطی در *المنثور* از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمد جوینی در *فرائد السمعتین* سه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ۶۶ از ثعلبی و جوینی و خوارزمی و ابو نعیم و واقدی و ابن مغزلی از ابن عباس و جابر بن عبدالله و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابو نعیم اصفهانی سه طریق و طبری و ابن مغزلی فقه شافعی و ابن ابی الحدید معتزلی و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابیطالب علیه السلام است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت هو علی علیه السلام و هو محمد صلی الله علیه و آله او علی است که شهادت برای پیغمبر داده و آن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنا بر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند او را شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای خزیمه بن ثابت مرتضی قائل شد که شهادت او را برابر دو نفر قرار داد و ذوالشهادتین خواند خدای متعال هم در این آیه مرتضی برای علی قائل شده در بین مسلمین که او را شاهد و گواه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد علاوه بر آنکه حکم آیه تطهیر علی علیه السلام معصوم و خالی از هر خطاه بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیدارد.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بیجه ملاک شرعی شهادت او را رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست لانه یجر المنفع

الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است و جرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ایراز نمودند که بعضی از آنها قبلاً اشاره نمودم و دیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم. همین قدر عرض میکنم آیا شما راضی میشوید بشنوید بمثل مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام شخصیت بزرگی که دنیا را سه طلاق نموده و بی اعتنائترین اشخاص بدینا بوده و اعمال و رفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبان یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته اند.

خلاصه باجملة (انه یجر النفع الی نفسه) ب مردم القاء و تزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است نفع عیالش (العیان بالله) شهادت دروغ بدهد لهذا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت او را مورد قبول قرار داده ولی عدای مردم بازبگر رد نمودند؟!.

آیا این بود نتیجه نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره علی بن ابیطالب علیه السلام.

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه درد دلهای علی علیه السلام ششقیه درد دل میکند و میفرماید صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (۱) این در جمله از فرمایش آن حضرت کتابه از شدت غم و غصه و اندوه و مرارت صبر و الم بوده است.

بی خود نبوده که میفرمود **والله لاین ابیطالب آلس بالموت من الطفل** **بندی امه (۲).**

آن قدر دل پر دردی داشت و از زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را برفرق مبارکش زد در میراب

- (۱) صبر نمود مانند آدمی که دو چشمش خاو و ناشاک و در گلویش استخوانی مانده باشد.
- (۲) بغدا قسم بصر ابوطالب انس و علاقه اش ببردن بیشتر است از بچه رضیع بیستانمادو.

عبادت میفرمود **فزت ورب الکعبة** یعنی راحت شدم بخدای کعبه .
آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند - عزیز و محبوب خدا و پیغمبر را اذیت نمائید و امر را بر مردم بی خبر مشتبه کنید باینکه میدانید ایذاء علی بن ابیطالب علیه السلام محققاً ایذاء رسول الله است .

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی (ع)
چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بچند طریق و امام ثعلبی در تفسیر و شیخ الاسلام حمونی در فرائد نقل نموده اند که رسول اکرم **ﷺ** فرمود من اذی علیاً فقد اذانی ایها الناس من اذی علیاً بعث یوم القيمة یهودیا و نصرا نیا (۱) .

ابن حجر مکی در ص ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی (۲) .

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول الله **ﷺ** عبادت است این حدیث را بخاری در صحیح و امام احمد در مسند و میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب مائز من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن مغالزی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارباط بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علی بن الحسین **ﷺ** از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام

(۱) کسیکه اذیت کند علی را مرا اذیت کرده ای گروه مردمان کسیکه علی را اذیت کند پیوست خود روز قیامت یهودی یا نصرانی .

(۲) هرکس اذیت کند علی را مرا اذیت نموده .

نقل نموده اند و هر يك از این روایات مذکور موی خود را بدست گرفته و گفتند رسول اکرم **ﷺ** این قسم موی مبارک خود را بدست گرفت و فرمود : یا علی من اذی شعرة منك فقد اذانی ومن اذی الله فقد اذی الله فعلیه لعنة الله (۱) .
و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ۴ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیر المؤمنین **ﷺ** روایت نموده که رسول اکرم **ﷺ** فرمود من اذانی فی عترتی فعلیه لعنة الله (۲) .

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آنحضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشک در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشک از چشمش جاری میشد) .

آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آنهم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر **ﷺ** و همگی با او بیعت نموده و س تسلیم در مقابل او بامر خدا و پیغمبر فرود آوردند) .

آنساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملائک متصرفی و نان اولاد های فاطمه صدیقه مظلومه را ضبط نمایند بر آن دوامات پیغمبر **ﷺ** چه گذشت لزان اهانت بزرگ تا از در مجلس - دشمن شاد بیرون رفتند .

این غیظ و غضب برفاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت ؟!

(۱) یا علی هرکس بیوی از تو ایذاء رساند بین ایذاء رسانیده و هرکس بر او باد لعنت خداوند .
(۲) هرکس مرا اذیت نماید در محترت من پس بر او باد لعنت خداوند متعال .

حافظ - بدیهی است در اوایل امر بی دلتنگ و غضبناک شد ولی عاقبت امر اصلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت ۱۲.

تادم مرسی فاطمه (ع) از داعی - اگر امر چنین است پس چرا اکابر علماء خودتان برخلاف این معنی مینویسند مانند بخاری و مسلم در عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند فوجدت ای فضیلت فاطمة علی ابی بکر فحجرته قام تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنھا زوجھا علی لیل و لم یؤذن بها ابابکر وصلی علیھا (۱).
و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در ص ۱۴ الامامة والسیاسة آورده که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری بای بکر و عمر فرمود انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخظتمانی و ما ارضیتما نئی لئن لقیته انبی لاشکوکمما (۲). و نیز در همان کتاب نوشته است غضبت فاطمة من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت (۳).
در مقابل ابن اخبار - اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعا گو بیان نماید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع المودة و میرسید علی همدانی در مودة

(۱) وجه دولت چنانکه فیروز آبادی در قاموس گوید بمعنای خشم و غضب است یعنی فاطمه (ع) در حال خشم و غضب ابی بکر را ترك نموده و بر او غضبناک ماند و با او حرفه نزدنا و فوات نمود آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود و نماز بر جنازه بی بی بگذارد.
چنانچه بخاری در ص ۹ ضمن جزء پنجم صحیح باب فزوه خیر و نیز در ص ۸۷ جلد هفتم در باب قول النبی لا نورث ما ترکناه صدقه نقل نموده است که فحجرته فاطمة فلم تکلمه حتی ماتت.
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواهی بگیرم که شما دو نفر (ابی بکر و عمر) مرا بسخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر بیضهر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم نمود.
(۳) غضبناک شد فاطمه از ابی بکر و ترک نمود او را بهین حال غضب تا زمان مرگ.

القری و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی و حاکم و غیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده اند که رسول الله ﷺ مکرر میفرمود فاطمة بضعة منی وهی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی التي ین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها (۱).
ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی یؤذینی ما آذاها و یرینی ما اراها (۲).

محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلد دوم حلیة الاولیاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود انما فاطمة ابنتی بضعة منی یرینی ما اراها و یؤذینی ما آذاها (۳).

و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الادیاب نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود فاطمة بضعة منی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۴).

حافظ ابوموسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود و ابن حجر عسقلانی در ص ۳۷۵ جلد ۴ اصابه و ابویعلی موصلی در سنن و طبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵۴ جلد سیم مستدرک و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه و حافظ ابن عساکر در تاریخ شام و سبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محبّ الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکی در ص ۱۰۵ صواعق و ابو العرفان الصبّان

(۱) فاطمه پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلو من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را بنضب آورد مرا بنضب آورده - اذیت میکند مرا کسیکه او را اذیت نماید.
(۲) فاطمه پاره تن من است مرا اذیت مینماید کسیکه او را اذیت نماید - بین بدی مینماید کسی که باو بدی نماید.
(۳) جز این نیست که فاطمه دختر من پاره تن من است کسیکه باو بدی نماید بین بدی نموده و کسیکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده.
(۴) فاطمه پاره تن من است هر کس او را بنضب آورد مرا بنضب آورده.

در ص ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ بدخترش فاطمه سلام الله عليها فرمود **يا فاطمة ان الله يغضب لغضبك ويغضب لك** (۱).

و محمد بن اسماعیل بخاری در ص ۷۱ صحیح در باب مناقب قرابة رسول الله از مسور بن محزومه - و نیز در ص ۷۵ نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **فاطمة بضعة مني فمن اغضبها فقد اغضبني** (۲).

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم و سنن ابی داود و ترمذی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی و دیگران در فضائل فاطمة سلام الله عليها بسیار رسیده است چگونه این اخبار را جمع میکنید با آن اخباری که فاطمه از آنها غضبناک و ناراضی از دنیا رفت شیخ - این اخبار صحیح است ولی درباره علی کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را بعقد ازدواج گیرد رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسیکه مرا آزار دهد مغضوب خداست و مرادش علی بوده است !!!

داعی - فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار **جواب از خطبه نمودن علی (ع) دختر ابی جهل را** است از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد بدو قوه قویه ایست که در مغز سر و نخاع او قرار داده شده است یکی عقل و خرد و دیگری فکر است.

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمایی فکر و عقل باشد باین معنی که هر چه شنید فوری مورد قبول قرار نهد بلکه ببرد در کار خانه فکر و عقل حلاجی کند اگر عقل او را پذیرفت بپذیرد و الّا رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید **فبشر عباد الذين يستمعون الاول فیتبعون احسنه اولئك**

(۱) ای فاطمه بدوستیکه خداوند غضب میکند غضب تو و راضی میشود برضای تو .
(۲) فاطمه پاره تن من است پس کسیکه او را بغضب آورد مرا بغضب آورده .

الذین هدیهتم الله و اولئک هم اولوا الالباب (۱) .

یک خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل جرح و تعدیلش کنند امشب هم شماروی عادت و تبعیت صرفه از گذشته گان این جملات را میگوئید بدون تفکر و تعقل اینک مجبورم مختصراً جوابی عرض کنم .
اولا علماء خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلاً عرض شد) که علی **عليه السلام** مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و میرا میباشد .

و دیگر آنکه در آیه مباهله خداوند او را بمنزله نفس پیغمبر خوانده که لیه ماضیه مفصلاً در این باب بحث نمودیم - از طرف دیگر باب علم رسول الله **ﷺ** بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و میدانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره احزاب (فرموده و ماگان لکم ان تؤذوا رسول الله (۲) .

چگونه ممکن است عقل باور کند آنحضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسول خدا **ﷺ** آزرده خاطر و غضبناک گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خلق عظیم غضب کند بر کسیکه محبوب خداست آنهم در يك امر مباحی که خدا در قرآن مجید در آن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ۴ (نساء) **فانکحوا ما طاب لکم من النساء منی و ثلاث و رباع (۳)** . عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت و اگر بر فرض امیر المؤمنین **عليه السلام** چنین خیالی میکرد بر او جائز بود شرعاً - و رسول اکرم **ﷺ** برای يك امر مباحی هرگز غضب نمینمود و چنین کلماتی تمییز نمود (۴) .

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق میفهمد که این حدیث از موضوعات امویها میباشد که اکابر علماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند .

(۱) بشارتده (ای رسول حق) آن بندگانیکه چون سخن بشنوند پیروی کنند نیکوتر آن را آنان هستند که خدا آنها را بطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان بحقیقت خرمندان عالمند آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) .
(۲) و نباید هرگز رسول الله را (در حیات) و بعد از (وفات) بیازارید .
(۳) نکاح خود را از زنان آرید آنکس را که شما را نیکو و مناسب با عهدهات است و بیامه با چهار .
(۴) گرچه از اخبار و شایعه استفاده میشود که بر امیر المؤمنین علیه السلام جائز نبوده در حیات حضرت زهرا (ع) زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکر این موضوع مناسب با مجلس مناظره نبوده .

بیان ابی جعفر اسکافی راجع چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درس ۳۵۸ جلد
بجمل اخبار زمان معاویه اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش
ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد
و گوید معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که جعل اخبار
قیحیه در باره علی علیه السلام بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم
از آن بزرگوار بیزاری جویند .

از جمله آنها ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر
و بعضی از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابوهریره گوید ابوهریره
کسیستکه روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی علیه السلام خواستگاری
نمود دختر ابی جهل را در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت بر او سخط و غضب نمود
و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه پاره تن من است
کسیکه او را ازیت نماید مرا ازیت نموده کسیکه میخواهد دختری جهل را بگیرد
باید از دختر من دوری نماید !!

آنگاه ابو جعفر اسکافی گوید و الحدیث مشهور من روایة الکرایسی یعنی
این حدیث مشهور است بروایت کرایسی باین معنی که هر روایت بی اساسی را کرایسی
میخوانند .

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث در صحیحین بخاری و مسلم از مسور بن محزومه
الزهر روایت شده و سید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه
میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة گوید این روایت از حسین کرایسی رسیده
و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن
خاندان جلیل بوده است و روایت او مورد قبول نمیباشد .

زیرا بنا بر اخبار متکثره ای که در کتب معتبره خودتان رسیده میبغض علی
منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است .
بعلاوه اخبار در مذمت ایداء کنندگان بفاطمه علیها السلام فقط اختصاص به

نقل از کرایسی یا ابوهریره در خطبه ساختگی دختر ابی جهل نمیباشد بلکه اخبار
بسیاری در این موضوع وارد است .

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند
و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیزدهم از موده القری حدیثی از سلمان غدی
نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **حَبِّ فَاطِمَةَ يَنْفَعُ فِي مَائَةِ مِنَ الْمَوَاطِنِ**
اِيسِرَ تِلْكَ الْمَوَاطِنِ الْمَوْتُ وَالْقَبْرُ وَالْمِيزَانُ وَالصَّرَاطُ وَالْحِسَابُ فَمَنْ رَضِيَ
عَنَّا ابْتَنَى فَاطِمَةَ رَضِيَ عَنَّا وَمَنْ رَضِيَ عَنَّا رَضِيَ اللهُ عَنَّا وَمَنْ غَضِبَ عَلَيَّ
ابْتَنَى فَاطِمَةَ غَضِبَ عَلَيَّ وَمَنْ غَضِبَ عَلَيَّ غَضِبَ اللهُ عَلَيَّ وَيَلْ لِمَنْ يَظْلِمُهَا
وَ يَظْلِمُ بَعْلَهَا عَلِيًّا وَ وَيَلْ لِمَنْ يَظْلِمُ ذُرِّيَّتَهُمَا وَ شَيْعَتَهُمَا (۱) .

برای شاهد و نمونه کافیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد - اینک آقایان
محترم بفرمائید این اخبار صحیحیه که در کتب معتبره فریقین بسیار است با اخباری که
قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم و دیگران آورده اند که
فاطمه بر ابی بکر و عمر غضبناک و ناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد .

حافظ - این اخبار صحیح است و در کتب معتبره ما بسیار و مفصل تر روایت شده
اولا راجع حدیث کرایسی راجع خواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را
عقده ای بود در دل من و نمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حل
ممناً فرمودید .

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است
اشکال در اینکه غضب فاطمه
دینی نبوده و جواب آن
نه غضب عادی و این غضب فاطمه رضی الله عنها بر
ابی بکر و عمر رضی الله عنهما که در تمام کتب

(۱) دوستی فاطمه نعم و نایده می باشد در حد موضع و مکان که آسان ترین آنها مرکه است
و قبر و میزان و صراط و حساب پس کسیکه راضی باشد دختر من فاطمه از او من از او راضی
هستم و کسیکه من از او راضی باشم خدا از او راضی میباشد و کسیرا که فاطمه بر او غضب نماید
من بر او غضبناک میباشم و بر هر کس من غضبناک باشم خداوند بر او غضبناک است و ای بر آنکس
که ظلم کند بفاطمه و او ای بر کسی که ظلم کند بر شوهر و هسرش عنی و او ای بر کسیکه ظلم کند
بر ذریه و شیعیان علی و فاطمه (علیها السلام) .

صحیحاً ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای يك عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی الله عنها بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده ۱۴ و البته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیاورد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر ﷺ خواهد بود .

ولی این غضب فاطمه رضی الله عنها يك نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حساسی وقتی به هدف و مقصد خود نرسید در او پیدا میشود .

چون فاطمه رضی الله عنها در خواست فدك نمود و خلیفه موافقت برد فدك ننمود بالطبع متأثر شد و آنساعت غضبناك گردیده ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه و دلیل بر رضایت آن بی بی مجلله همانا سکوت آنها بوده است !! .

وحتی علی کرم الله وجهه وقتی هم بخلافت رسید با قدرت و نفوزی که داشت فدك را ضبط ننمود و این خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است !! .
داعی - مطالبی فرمودید که هر يك جواب مفصل دارد چون از وقت هر شب خیلی گذشته است و لو کسالتی در آفایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمائید جوابها بماند برای فردا شب .

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند هر کز موافقت نداریم چون بجای حساس رسیده ایم تا نتیجه این مطالب بزرگ معلوم نشود نمیرویم) .

داعی - اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم .

اولاً اینکه فرمودید غضب فاطمه صدیقه سلام الله علیها غضب دینی نبوده بلکه هوایی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم ﷺ رسیده مؤمن کامل هر کز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بغاطمه مجتده بآیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی .

قلب و جوارح فاطمه
مملو از ایمان بود

و در کتب معتبره ما و شما بسیار رسیده که فاطمه سلام الله علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم ﷺ فرمود ان ابنتی فاطمه ملائله قلبها و جوارحها ایمان الی ماشها (۱) .

هر کز هیچ مؤمن و مؤمنه ای که علامت ایمانشان غضب فاطمه دینی بوده .
تسلیم باو امر حق است چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکی حکم بحق کند یعنی حکم خدا را جاری نماید بر او غضب نماید آنها غضبی که باحق و کینه توأم باشد و بر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان بحق بر جنازه من نماز گذارند ، اولاً فاطمه ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید - هر کز ادعای دروغ نمینماید که حاکم حکم علیه او بنماید .

ثانیاً اگر غضب بی بی فقط تغییر حالتی بود بایستی زود زائل شود مخصوصاً بعد از عنبر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است المؤمن لیس بحقوق یکی از صفات و علائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت و هوای نفس در دل نداشته باشد و نیز درخبر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بغاطمه صدیقه طاهره مجتده بآیه تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هر نوع ارجاس و کثافات اخلاق رزوله بشهادت خداوند متعال پاک و میرا بوده هر کز حقوق و کینه در نبوده است .

و از طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام الله علیها باحالت غضب و ناراضیتی از ابی بکر و عمر از دنیا رفت .

پس معلوم میشود که غضب بی بی دینی بوده که چون دید حکمی برخلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی و این همان غضب است که موجب غضب خدا و پیغمبر است .

(۱) خداوند متعال بر کرده است قلب و جوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان بالای شاههای او کتابه از اینکه فاطمه غرق در ایمان است .

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومه مظلومه بوده ایضاً اشتباه فرمودید... هر سکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع

از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خود را در مقابل هو و جنجال بنماید

و حضرت بی بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها راضی که نبوده بعلاوه ناراضی و غضبناک هم از دنیا رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موثق شما بخاری و مسلم که نوشتند: ففضیلت فاطمة علی ابی بکر فهاجرته ولم تکنه حتی توفیت (۱).

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

را بعداً فرمودید که چون علی رضی الله عنه در دوره تصدی خلافت (ظاهری) فدک را تصرف نکرد و به بیجهای فاطمه سلام الله علیها نداد علامت رضاه بحکم بوده

باز هم اشتباه فرمودید.

چه آنکه آن بزرگوار در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند و یا حکم بعضی کند یا بدعتی را از میان بردارد - بمجربیکه اقدام با بری می نمود فریادها بلند میشد.

اگر آنحضرت فدک را با ولادهای فاطمه بر میگردد قطعاً فرصت بدست مخالفین خصوصاً معاویه و ابیاعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده و خود را تقویت می کردند که علی برخلاف طریقه ابی بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه صدور چنین حکمی از آنحضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده و حال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذاشته بودند که برخلاف گفته و کرده سابقین خود بتواند رفتار نماید.

(۱) غضب کرد فاطمه بر ابی بکر و از او دوری نمود و با او حرف نزد تا وفات نمود.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد - چون قبل از آنحضرت خلفاء قبلی منبر را از محلی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برداشتند و جای او را عوض کردند وقتی آنحضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اولی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گذارده بود برگرداند فریاد مردم برخاست و زیر بار رفتند که برخلاف سیره شیخین عمل شود، و لومطابق عمل رسول الله صلی الله علیه و آله بود ؟

و همچنین مردم را از نماز تراویح بجماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می خواهد برخلاف حکم خلیفه عمر رفتار نماید.

فواب - قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

در نماز تراویح

داعی - تراویح در لغت جمع ترویج و در اصل اسم برای جلسه میباشد، بعد ها نامیده شده بجلسه و

نشستن بعد از چهار رکعت نماز در شبهای ماه مبارک رمضان برای استراحت مردم و بعد ها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارک شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامیّه قطب نمازهای فریسه و واجب را بجماعت میتوانند بخوانند ولی نمازهای مستحبی ممنوع است زیرا خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

ان الصلاة باللیل فی شهر رمضان من النافلة فی جماعة بدعة وصلاة الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلة و لا تصلوا صلاة الضحی فان قلیلاً من السنة خیر من کثیر من بدعة الا و ان کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبیلها الی النار (۱).

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن

(۱) ای گروه مسلمانان! نماز نافله شبهای ماه رمضان بیجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و مصیبت میباشد مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید پس بدرستی که عمل کسی که مطابق با سنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد بدانید هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

و مردم جمع اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده اند برای نماز تطوع بجماعت گفت بدعة و نعمت البدعة این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است !! بخاری در صحیح از عبدالرحمن بن عبدالقاری نقل مینماید که خلیفه چون دید مردم نماز را متفرق میخوانند گفت بجماعت نماز را بخوانند بهتر است و امر کرد ای بن کعب با آنها نماز را بجماعت گذارد شب بعد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و بجماعت میخوانند گفت : نعمت البدعة هذه یعنی خوب بدعتی است این بدعت !!

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول نبوده ، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود .

تا زمانیکه بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آنحضرت در خواست نمودند که امامی برای ایشان معین فرماید که نافله شهبای رمضان را بجماعت بخوانند حضرت آنها را منع از آن عمل بجماعت نمود با وجودیکه حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند متنبه نشدند همینکه حضرت تشریف برد جمع شدند یکتفر را از خودشان بامامت برقرار نمودند که نماز را بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن را طلبید فرمود نمازخانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را بجماعت بخوانند چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله و فریادشان بلند شد که ای وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید !!

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان هم معمول شده ، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام نرفتند با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود ؟!

پس چگونه آنحضرت میتواند فدک را با ولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل را میکرد و میفرمود ظلماً غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریاد ها بلند میشد که علی بن ابیطالب مایل بدنیا است حق مسلمانان را بنفع اولاد های خود ضبط نموده لذا تا چار صبر را کمافی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود

احقاق حق را گذارد تا احقاق کننده حقوق خلائق امام زمان مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه بیاید و حق آنها را بگیرد .

پس سکوت آنحضرت هم دلیل بر رضای بحکم نبوده و اگر آنحضرت عملیات خلفاء قبل از خود را در امر فدک حق میدانست اولاً با آنها محاجه نمی فرمود و ثانیاً در دل و اظهار نارضایتی نمیکرد و خدای حکیم علی الاطلاق را حکم قرار نمیداد .

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه ای بشمان بن حنیف انصاری که عامل آنحضرت و حکمران در بصره بود در دل میکند مینویسد :

كانت في ايدنا فدك من كل ما اظلمت السماء ففتح عليها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله (۱) .

و اما اینکه فرمودید فاطمه مظلومه سلام الله عليها در آخر عمر راضی شد و از آنها گذشت باز هم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امری هرگز صورت و وقوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلاً عرض شد ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تادم مرگ بحال نارضایتی و غضب باقی بود .

اینک هم برای خاتمه عرض خبر دیگری برای اثبات عیادت امی بکرو عمر از فاطمه (ع) مطلب بحرستان میرسانم که ابو محمد عبدالله بن

مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ هجری در ص ۱۴ جلد اول تاریخ الخلفاء الراشدين معروف به الامامة و السياسة و دیگران از علماء شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که قسال عمر لابی بکر الطلق بنا الی فاطمة فاننا قد اغضبنا ها یعنی عمر به ابی بکر گفت یا با من برویم بسوی فاطمه زیرا که ما او را بغضب آورده ایم (و در بعض اخبار است که ابی بکر بعمر گفت با من بیا برویم و ظاهر این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمه مظلومه بی بی اجازه ملاقات نداد علی علیه السلام را واسطه قرار دادند بی بی در جواب

(۱) از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است (از مال دنیا) فدک در دست ما بود که گروهی (خلفاء قبل) بر آن پهل ورزیدند (واذ دست ما گرفتند) و دیگران (فاطمه و اولاد هایش) بخشش نموده از آن گذشته و خداوند نیکو حکم و دادوری است (که بین حق و باطل حکم خواهد نمود) .

علی سکوت اختیار کرد آنحضرت بهمین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی بی مظلومه رو بیدوار کرد ای بکر گفت ای حبیب رسول خدا بخدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم اینک بعد از رسول الله ﷺ مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آنحضرت بوده که خودم شنیدم فرمود لا نورث ما ترکنا فهو صدقة .

حضرت فاطمه سلام الله علیها بامیرالمؤمنین علیه السلام فرمود من حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیادشان میآورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آنحضرت که فرمود رضا فاطمه من رضای و سخط فاطمه من سخطی فمن احب فاطمة ابنتی فقد احبنی و من ارضی فاطمة فقد ارضانی و من اسخط فاطمة فقد اسخطنی (۱).
قالا نعم سمعناه من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفتند بلی شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله این کلمات را آنکه بی بی مظلومه فرمودند فانی اشهد الله و ملکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیته النبی لاشکو تکما الیه (۲).

ای بکر از کلمات و بیانات بی بی دلتنگ و گریان شد و گفت بخدا پناه میرم از سخط تو و سخط آنحضرت آنکه فاطمه با ناله فرمود و الله لادعون الله علیک فی کل صلاة اصلها ثم خرج باکیا یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ای بکر از شنیدن این کلمات با چشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند و لیدارش میدادند گفت وای بر شما همه خوشحال بخانه های خود پهلوی عیالاتان میرید مرا واگذارید لاجاهة فی بیعتکم اقولونی یعنی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر کردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و

(۱) رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه از سخط من است پس هر کس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته و هر کس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته و هر کس بپشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بپشم آورده .
(۲) خدا و ملائکه را شاهد و گواه میگیرم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه مرا بپشم آوردید اگر پیغمبر را ملاقات نمودم شکایت شما دونفر را خواهم نمود .

شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) انتهى .

پس از این قبیل اخباریکه اکابر علماء خودتان نوشته اند معلوم میآید که فاطمه مظلومه از ای بکر و عمر تادم مرگ غضبناک و ناراضی بود و یا دل پرغصه از دنیا رفت و ابدأ رضایت از آنها پیدا ننمود (۱) .

بالاخرین دلیل برغم و غصه بی بی مظلومه و فاطمه را شب دفن نمودند

بهمسر خود مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام وصیت نمود و ما تشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی و اخذوا حقی فانهم عدوی و عدو رسول الله و لا تترك ان یرسلنی علی احد منهم و لامن اتباعهم و ادفنی فی اللیل اذا اوھنت العیون و نامت الابصار (۱) .

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه او را دفن نمود هر چند تفصیح کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند . بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمه طاهره دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است سلام الله علیها را حسب الوصیة خودش شبانه دفن نمودند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت و عظمت امت آنهمه زحمات طاقت فرسا بکشد و هستی حیات خود را در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد وقت مردن يك دختر از خود بیادگار بگذارد و آنهمه سفارشات هم لیل و نهاراً سر آور بپسندد که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم بر است که فرموده فاطمه یاره من من است و ربیعه و امانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود .

که میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القریبی گوید که پیغمبر خانم صلی الله علیه و آله (۱) نباید اسمی از این مردمانی که بین ظلم نمودند و حق مرا گرفته بر جنازه من حاضر شوند زیرا که آنها دشمن من و دشمن رسول خدا هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه از اتباع آنها بر من نماز بگذارد و همین که شب شده و دیده ها بغروب رفت مرا دفن پشما .

فرمود من محاکمه سخت میکنم روز قیامت با کسانی که فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است و غضب فاطمه غضب من است وای بر آن کسی که من از او ناراضی و غضبناک باشم.

آنکه این امت هیچ اعتنائی بدستوزات و توصیه و سفارشات آنحضرت ننمایند بقدری اورا ازیت نمایند وحق ثابت اورا ببرند وچنان غصه دار بشود که در عین شباب وناکامی بنالد و بگوید.

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَالِبُ لَوَانَهَا ❁ صَبَّتْ عَلَيَّ الْاَيَامُ صِرْنِ لِيَالِيَا (۸)

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه - آن بی بی مظلومه ناکام - عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که **اللهم عَجِّلْ وِفَاتِي سَرِيْعًا** عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاک بسیاریرید واحدی از مخالفین مرا نکذارید بر جنازه من حاضر شود و نماز بر من بگذارد.

آقایان محترم منصفانه فضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمه مظلومه سلام الله علیها بوده یا از شدت غیظ و غضب آن بی بی مظلومه آنکه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمایند.

اندکی پیش تو کتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است (در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودیم مخصوصاً جناب حافظ که) (سر بریز افکنده و پیوسته قطرات اشک بر دامنش جاری و بکلمات استرجاع و استغفار) (مشغول و از آن شب بعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل) (منطقی ما ایشانرا که عالمی منصف بودند منقلب نمود که معنای قبول تشییع در شب) (آخر از ماجدا شدند - قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت و بهت و حزن و اندوه) (بخود گرفت چای آوردند احدی نخورده ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح) (مجلس خاتمه پیدا نمود.)

(۹) آنقدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر بروزها ریخته میشد تمام شب نارمیکردید.

جلسه نهم

لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

(اول غروب چند نفر از آقایان بنام نوآب عبدالقیوم خان - غلام امامین مولی) (عبدالاحد غلام حیدر خان - سید احمد علیشاه - آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند) (در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید بر ما) (کشف شود چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حب مسند و مقام هم نداریم) (فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه میرفتیم حالا که حق آشکار شد شرط) (انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم لذا تصمیم گرفتیم امشب در حضور) (همه آقایان حضار مجلس از طریق آنها علنی تبری جوئیم) (چنانچه شب آخر تبری) (جستند و رسماً اظهار تشییع نمودند.)

(بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تامادامیکه جلسات مناظره برقرار) (است ساکت و گوش باشند و از ابراز عقیده خود داری نمایند ومنتظر باشند که آخر) (نتایج این جلسات بکجا انجامد.)

(گفتند نه تنها ما بلکه برعده بسیاری از مردمان پاک دل در اثر خواندن جرائد و مجلات) (و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردید و اظهار تشییع) (نمودند منتهی خجالت و گرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند) (و بعضی از آنها بواسطه احتیاجات و ناچار بودن از زندگی و معاشرت با اهل این شهر) (مجبورند از تظاهر خود داری نمایند.)

(بعد از اداء فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند و پذیرائی کامل شد) (و مجلس که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند چون) (جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم و مستمع گفتار طرفین بودند.)

شیخ - جناب صاحب در این جلسات که ما بغیر ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه بر علم و منطق زیبا ، حسن اخلاق و رفتار و ادب عالیجناب شما همه را مجذوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ، چه رسد بدوستان . شما در همه جا از اعمال و افعال جماعت کله میکند ولی توجیه بافعال و اعمال شیعیان نمی نمائید بلکه پیوسته از آنها دفاع مینمائید در حالتیکه اعمال قبیحه و شنیعه شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد .

داعی - عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام بغرض زندان خود مخصوصاً حسنین علیهما السلام است که میفرماید : **قولا للحق واعمالا لاخرة كوننا للظالم خصما وللمظلوم عوناً (۱)** . اگر کله از مخالفین خود و یا دفاعی از شیعیان نودم روی حق بوده آنچه داعی کله نودم با دلائل عقل و نقل و منطق ثابت نمود اینک بر شما است ثابت نمائید که اعمال قبیحه شیعیان کدام است که مورد مذمت و انتقاد شما بضمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیشاید .

اشکال شیعیان که بعایشه نسبت خبث و فحش میدهند و جواب آن
شیخ - بزرگترین عمل قبیحی که از شیعیان صادر میگردد و مورد تقبیح عقل و نقل است بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها .

و حال آنکه مسلم است شرف فرائض رسول الله صلی الله علیه و آله را یافته و همسر محبوبه آن حضرت بوده و هیچ ملاحظه نمیکند که نسبت خبث و فحش و قذف بعایشه و ادن بکجا منتهی میشود نتواند اند سوره نور را که خداوند میفرماید **الخبیثات للخبیثات والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک میرون مما یقولون (۲)** .

(۱) کلام بحق گویند و عدل برای آخرت نمائید با ظالم دشمنی نمائید و مظلوم را یاری کنید .
(۲) زنان بدکار ناپاک شایسته مردانی بدین وصفند و مردان زشتکار ناپاک نیز شایسته زنانی بدین وصفند و بالعکس زنان پاکیزه نیکو لایق مردانی چنین و مردانی پاکیزه نیکو لایق زنانی همین گونه اند و این پاکیزگان از سخنان بهمانی که ناپاکان در باره آنان گویند منزّه اند .

داعی - اولاً آنچه در باره ام المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده اید دروغ محض و اشتباه بزرگ است حاشا ثم حاشا هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه عوام هم چنین امری واقع نشده و این فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریک اعصاب قرنها میکند در از حلقوم يك عده نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخواهند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها میکوبند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عده ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار میدهند .

مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری مینمائید شما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنید ابتدا نخواهید دید که احدی نسبت خبث و فحش و قذف بام المؤمنین عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است .

شمانفاسیر و کتب اخبار شیعه را مطالعه نمائید و به اینید در قضیه افاک چگونه از ام المؤمنین عایشه دفاع نموده اند در صورتیکه اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن بهترین محل جهت حمله بام المؤمنین عایشه موضوع افاک است .

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده مانند مسطح بن اثانه و حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و دیگران فلذا هفده آیه در قرآن مجید در براءت زمه عایشه و کذب منافقان نازل گردید . برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس نسبت فحش و قذف بهر يك از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدس خود آنحضرت میباشد .

علاوه بر اینها شیعیان میدانند نسبت فحش و خبث و قذف بکافه مسلمین حرام است چه رسد بحرم رسول الله صلی الله علیه و آله ولو عایشه و حفصه باشند .

زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند
 ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم
 نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که
 زوجین در ممدوحیت و مذمومیت من جمیع الجهات
 شریک و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد
 آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن
 دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده اید این نص به بسیاری از اشخاص بر
 میگردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء و حضرت لوط علی نبینا و آله و علیهما السلام
 و زوجه های ایشان و فرعون باشند که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:
 ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط کانتا تحت عبدين من
 عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنی عنهما من الله شیئا وقول ادخلا النار مع
 الداخلین و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراة فرعون اذ قالت رب انی لی عندک
 یتأ فی الجنة و نجنتی من فرعون و عمله و نجنتی من القوم الظالمین (۱).

زن نوح و لوط بجهنم می روند و زن فرعون بهشت می رود
 صریحاً در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیت
 برای طرفین مضرتر و منتج نتیجه نیست چنانچه
 زن نوح شیخ الانبیاء علیهم السلام و زن لوط بواسطه
 خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیت و
 همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند و بجهنم میروند
 که آخر آیه صراحت دارد و قیلاً ادخلا النار مع الداخلین یعنی حکم شد آن دو زن
 را با دوزخیان با آتش افکنید.

(۱) خدای متعال برای کافران و منافقان زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت فرمان دوزبده
 صالح ما بودند و با آنها (نفاق) و خیانت کردند و آن دو شخصی (با وجود مقام نبوت) نتوانسته آنها را از
 تهر خدا برهانند و حکم شد آن دو زن را با دوزخیان با آتش در افکنید.
 بلا خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامیکه (از شوهر کافرش بیزاری
 جست) و عرش کرد بارالها خانه های برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش
 و از قوم ستکار نجات بخش.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج همسرش فرعون کافر ضرری باو وارد نیاید
 شوهرش بجهنم و خودش ببهشت میرود.
 پس زوجیت و همسری که شانسب شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیت و
 همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحاً و خلقاً و سیرهً مماثل هم
 باشند.

و الا کافر و مسلم و منافق و مؤمن از همسری باینکدیگر نفع و ضرری نمی بینند.
 پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد بهمسرش بدگفت و منعت اخلاق
 او را نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، و اگر مردم از اخلاق فاسده آن بدگویی
 نمایند بمقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.
 شیخ - خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیاتان تناقض واضح
 شنیده شد.

داعی - نه در یک مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد. متناقض صحبت
 نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشه مرتبی دارد که بدست ما
 داده اند نظریات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکمایست که
 پیوسته در تغییر باشد و هر یک فرضیات شخصی بکار برده و نظریات خود را اعمال کنند
 افلاطون نظرش باستانش سقراط مطابقت نکند نظریات فیض و قیاض باستانشان
 صدر المتألهین جور نیاید.

ولی نزدیک شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که
 بوسیله باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصلوات و السلام بما رسید متناقض
 نیست ماهم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی صقتم داشته اند آنچه استار ازل گفت همان میگویم
 اگر جناب عالی مراجعه بجزا ئه و مجلات نموده و در تمام بیانات و گفتارم و در لایالی
 ماضیه دقت کنید می بینید که از دستاویز و بیانات بزرگان دین رسول خدا و ائمه طاهرین
 صلوات الله علیهم اجمعین که پایه و اساس از قرآن مجید میگردد خارج نشده و نخواهم

شد نظریات شخصی خود نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریه و فکر عموم شود آنچه تا بحال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید و فرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید به بینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده .

شیخ - یکجا میفرمائید نسبت خبث و فحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنهای نوح و لوط بشوهرهای خود خیانت کردند این دو جمله متناقض نیست و آیا این گفتار شما زننده نیست ! که نسبت خبث و فحش و خیانت بپسرهای انبیاء بدهید . داعی - حتم دارم عمداً سهو میفرمائید وقت مجلس را میگیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم باینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید و قطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آنست که نکند توسعه یافته دبر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود .

در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء و خیانت فرق بسیار است ، زنان انبیاء بکلی از فحشاء معری و منبری بوده اند

قطص صحبت در خیانت است .

اولاً همسر هر پیغمبری وقتی برخلاف رفتار و گفتار و دستور آن پیغمبر عمل کند

البته خائن است .

ثانیاً دعا گو نگفتم خیانت کردند که شما مغالطه نموده مورد اشکال قرار دادید بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده **فخائننا هم** و خیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع خیانت مبری بودند پس خیانت آنها بتمرد اوامر و کفر و نفاق بوده است .

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود و بمردم بدگوئی از حضرت نوح مینمود و

میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوقم فریب او را نخورید .

وزن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد و اسرار خانه شوهر را بیجا بره و دشمنان حضرت میرسانید و باعث فتنه و فساد میشد .

معنای آیه شریفه و اما معنای آیه شریفه -سوره نوره که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین است بنا بر تحقیق مفسرین ، و از معصوم هم رسیده که زنان ناپاک برای مردان ناپاک شایسته و مردان ناپاک راغب بایشانند و زنان پاک لایق مردان پاک اند و مردان پاک بایشان مایلند و این معنی آیه اول همین سوره نور است که میفرماید :

الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرکة (۱) .
خلاصه آیه شریفه **الخبیثات للخبیثین** ابدأ مطابقت با مدعای شما نمی نماید و آیه معنایی دارد که ربطی به هدف و مقصد شما ندارد .

اشاره بحالات عایشه و اما ام المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حب و بغض طرفی است ، بلکه از جهت ندانسته کارهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچکدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعه شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن ناراحت تاریخ زندگی خود را لکه دار نموده .

شیخ - خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلاً نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملوکوک نموده است .

داعی - زوجات رسول الله ﷺ باستثنای خدیجه ام المؤمنین همگی برای ما (۱) مرد زناکار جز بازن زناکار و مشرک نکاح نمیکند وزن زانیهم جز با مردانی زانی و مشرک نکاح نخواهد - یعنی این دو فرقه بهم متشابهل میباشند .

یکسان اند ام سلمه و سوده و عایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه امتهات المؤمنین اند وضع رفتار و اعمال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده .

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملوک و ضبط نموده اند افعال نیک و بد هر کس زیر پرده نمیاند عاقبت آشکار میشود .

منتها شماها روی حب و واد غمض عین نموده مطابقت اخبار را ندیده گرفته حمل بصحت نموده دفاع مینمائید .

ماهمان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورخین سنتی بنویسند و بگویند عیبی ندارد و مورد انتقاد شما قرار نمیگیرد .

ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب و تهمت بر او بسته و مورد اعتراض قرار میدهند .

شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید ، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند .

شیخ - لابد از مخالفتی که با علی کریم الله وجهه نموده شما خورده بینی می نمائید .

داعی اولاً خورده بینی نداریم بلکه کلی بینی میباشد - مخالفت با امیر المؤمنین و امام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه در تاریخ زندگانی ام المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه میگیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبر را اذیت و آزار مینمورد تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول الله ﷺ بوده است .

شیخ - عجب است ام المؤمنین محبوبه رسول خدا ﷺ را آفتقر شما پست میدانید که حاضر شوید بگویند رسول خدا را اذیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را و حال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه

آن الذین یؤذون آلله ورسوله لعنهم آلله فی الدنیا و الاخرة واعد لهم عذابا

مهینا (۹) بنظرش رسیده چگونه در مقام اذیت و آزار آنحضرت برآمده تاملون خداوند متعال گردد در دنیا و آخرت و عذاب سخت باذلت و خواری را برای خود در آخرت مهینا نماید پس قطعاً این مطلب کذب محض و از تهمت‌های شیعیان میباشد .

داعی - خواهش میکنم آفتقر فحش ندهید - زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آفتقر دلیل واضح در دست است که احتیاج بنسیسه بازی ندارند .

امّا راجع بآیه شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند ؟ با مطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف در کار باشد .

آزار دادن عایشه پیغمبر را
امّا موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را - فقط در کتب علماء شیعه نمیشد .

بلکه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته اند که مکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ ورنجاندن خاطر آنحضرت گردید .

چنانچه امام غزالی در ص ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خیر در منعت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا ﷺ و فضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در ص ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بن پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابو بکر را بقضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز میگفت ضمناً با آنحضرت عرض میکرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن ! چنان این حرف اهانت آمیز در ابو بکر مؤثّر شد که سیلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرازیر شد . و نیز امام غزالی در همان باب نکاح و دیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فهمید

(۱) آنانکه خدا و رسول او را (بشیعیان و مخالفت) آزار و اذیت میکنند ، خدا در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است .

رسول الله از عایشه دلتنگ است گفت آنچه میان شما واقع شده بیان کنید تا من قضاوت نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود تکلمین او اُکلم تو حرف میزنی یا من حرف بزیم در جواب عرض کرد اهل تکلم و لا تفل الا حفا شما حرف بزید ولی نکوئید مگر حرف حق و راست !!

و در جمله دیگر از کلامش با آنحضرت عرض کرد : انت الذی تزعم انک نبی الله توئی آنکسیکه گمان میکنی پیغمبر خدا هستی !!
آیا این جملات طعن بمقام نبوت نبوده مگر عایشه آنحضرت را پیغمبر برحق نمیدانست که چنین کلماتی نسبت با آنحضرت اداء میشود.
از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیت و رنجاندن دل آنحضرت بوده .

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزدند و انتقادی ننمودند حتی از حفصه دختر عمر این نوع انتقادات ننمودند - فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرف او به بدی شده ما در باره عایشه همان گوئیم که اکابر علماء خودتان گفته اند .

آیا کتابهای امام غزالی و تاریخ طبری و مسعودی و ابن اعثم کوفی و دیگران را مطالعه نموده اید که علمای بزرگ خودتان اورا متهم د اوامر خداوند متعال و رسول الله ﷺ حساب آورده اند آیا تمرد امر خدا و رسول خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود .
آنکاه کله میکنید که چرا داعی گفتم تاریخ زندگانی ام المؤمنین ملکوک است .
کدام لکه تاریخی بزرگتر از تمرد امر خدا و رسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر و جنگ کردن با وصی ثابت آنحضرت بوده .

و حال آنکه در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) خطاب بتمام زنان آنحضرت میفرماید
وفرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى (۱)

(۱) در خانهاتان بنشینید و آرام گیرید (و بی حاجت و ضرورت از خانه بیرون نروید)
و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرا می نکنید .

تمام زنان آنحضرت اطاعت این امر را نمودند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نیامدند حتی اعمش هم روایت میکند .

فقتهار سوده زوجة رسول الله چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که بسوده زوجة رسول الله گفتند چرا حج و عمره نمیکنی و از این فیض عظمی باز مانده ای ؟ سوده در جواب گفت که یکبار حج بر من واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمره من اطاعت امر حق است که فرموده و قرن فی بیوتکن پس از خانه بیرون نروم چنانچه امر فرموده حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الامکان بیرون نکذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و امسلمه برای ما فرقی دارند تمام آنها زنان پیغمبر و امهات المؤمنین اند منتهی در اعمال فرق میکنند .

احترام امت بعایشه و حفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما بهمین جهت احترام مینمائید) بلکه برای آنست که زوجة و همسر رسول خدا ﷺ بوده اند و زنان آنحضرت وقتی مقام افتخار دارند که متقی و پرهیزکار باشند چنانچه در آیه ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً میفرماید یا نساء النبی تسقن کاحد من النساء ان اتقین .

حاصل معنی آنکه ای زنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی از حیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) بیک شرط و آن اینکه اگر متقی و خدا ترس و پرهیزکار باشید .

مخالفت و جنای عایشه پس سوده یک زن مطیبه و متقیه و فرمان بردار باعلی علیه السلام رسول الله ﷺ بوده است ، عایشه هم زن متمرده آنحضرت بوده که برخلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه و زبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی علیه السلام) بیصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی علیه السلام بوده گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان

اورا کتند و بعد از ضرب تازیانه مفضل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز از مردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه این اثیر و مسمودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید و غیرهم مفضل نوشته اند.

آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ وزره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) بمیدان حاضر شد و خون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته کردید.

آیا این لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر زنان خود را در خانه ها و پشت پرده ها نشانده ولی زوجه و همسر رسول الله ﷺ را بآن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند آیا این عمل ترمذ امر خدا و رسول الله ﷺ نبوده است.

فضائل علی قابل شماره نیست آنهم در مقابل علی بن ابیطالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابر علمای خودتان در فضائل و مناقب او آنهمه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و احصاء نیست.

چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و امام فخر رازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و محمد بن یوسف کتبی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و میر سید علی همدانی شافعی در موده پنجم موده القری از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب و حبر امت عبد الله بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود لو أن البحر مدام و الریاض اقلام و الانس کتاب و الجن حساب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن (۱).

چنانکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باب فضائل آنجناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس بخوانند فضایل آنحضرت را بنویسند - نتوانند - چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نماییم.

مع ذلك لما آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند علاوه بر اکابر علمای

(۱) اگر دبا مرکب شود و درختها قلم گردد و بنی آدم نویسنده و طایفه جن حساب کنند نمی تواند شماره و احصاء کنند فضایل تو را یا ابا الحسن (کتبه علی علیه السلام بود).

شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه ای که داشته اند و بعضی با منتهی درجه تمصب و عناد مانند قوشچی و ابن حجر دروزبهان و غیر آنها کتابهای خود را بر نموده اند بمختصری از بسیار از فضایل و مناقب آنحضرت.

اخبار در فضایل و مناقب علی

صالح سته را دقیقاً مطالعه نمائید بعلاوه در موده القری میر سید علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و مسند و فضایل امام احمد بن حنبل و جمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ۴۲۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمه ابن صباغ مالکی مخصوصاً در ص ۱۲۴ از حافظ عبدالعزیز بن الاخرس الجنازیدی در کتاب معالم العترة النبویة از فاطمة زهراء سلام الله علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد نزد ما و فرمود:

ان الله عزوجل باهی بکم الملائكة عامّة و غیر لهم عامّة و لعلی خاصّة و انی رسول الله غیر محاب لقرابتی ان المعید کلّ المعید من احبّ علیاً فی حیاته و بعد موته و ان الشقی من ابغض علیاً فی حیاته و بعد مماته (۱).

و نیز در همان کتاب ها خبر مفصلی را که گمان میکنم شبهای گذشته هم عرض کرده باشم نقل مینمایند از خلیفه عمر بن الخطاب از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در آخر آن خبر بعلی علیه السلام فرمود کذب من زعم انه یحینی وهو مبغضک یا علی من احبک فقد احبنی و من احبنی احبه الله و من احبه الله ادخله الجنة و من ابغضک فقد ابغضنی و من ابغضنی ابغضه الله و ادخله النار (۳).

(۱) خدای عزوجل مباحثات میکند بشاها ملائکه را مودماً و آمرزیده شاهان را مودماً و معنی و خصوصاً و من که رسول خدایم بدون اینکه نظر محبت و دوستی بخورشان داشته باشم بدوستیکه سعید با تمام سعادت کیستکه دوست بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش و شقی با تمام شقاوت کیستکه دشمن بدارد علی را در حیات و بعد از وفاتش.

(۲) دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالیکه تو را دشمن میدارد یا علی کسیکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست بدارد خدا او را دوست میدارد و کسی را که خدا دوست داد داخل بهشت میکند و کسیکه تو را دشمن دارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن داد خدا او را دشمن دارد و داخل آتش میکند.

دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال این خالویه از ابی سعید خدری نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ بعلی فرمود **حبك ایمان و بغضك نفاق و**

اول من یدخل الجنة محبک و اول من یدخل النار مبغضک (۱) و میرسید علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی و حمونی در فرائد نقل میکنند که پیغمبر اکرم ﷺ در میان اصحاب فرمود:

لا یحب علیاً المؤمن ولا یبغضه الا کافر و جای دیگر فرمود لا یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق (۲)

و محمد بن یوسف کنجی شافعی درص ۱۱۹ کتابت الطالب ضمن باب ۶۲ نقل از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حدیثه و جابر از رسول اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود **علی خیر البشر من ابی قتد کفر (۳)**

و نیز از عطار روایت نموده که سؤال نمودند از غایبه حال علی ﷺ را گفت **ذاک خیر البشر لا یشک فیہ الا کافر (۴)**

و میکوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی ﷺ است در مجلد پنجاهم همین خبر را از غایبه نقل نموده.

و محمد بن طلحه شافعی درص ۱۷ مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه از ترمذی و نسائی از ابی سعید خدری نقل مینمایند که گفت **ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الا یبغضهم علیاً (۵)**

(۱) دوستی تو با علی ایمانست و دشمنی تو نفاق و اول کسیکه وارد بهشت میشود دوست تو میباشد و اول کسیکه وارد آتش میشود دشمن تو میباشد.

(۲) علی را دوست نیدارد مگر مؤمن و او را دشمن نیدارد مگر کافر. آنکه فرمود تو را دوست نیدارد یا علی مگر مؤمن دشمن نیدارد مگر منافق.

(۳) علی بهترین بشر است هر کس ابا نماید (وقبول نکند) کافر است.

(۴) علی بهترین بشر است شک در این معنی نمی نماید مگر کافر.

(۵) ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله منافقین را بیغض و کینه علی میشناخیم

و نیز در فصول المهمه نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود **بامیر المؤمنین علی ﷺ حری و دمک دهی و انا حرب لمن حاربک و لا یحبک الا طاهر الولادة و لا یبغضک الا خبیث الولادة لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق (۱)**

شیخ - این قبیل اخبار اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه در باره خلفاء راشدین رضی الله عنهم وارد شده است.

داعی - ممکن است از آن اخبار نمونه ای بیان فرمائید تا کشف حقیقت گردد.

شیخ - عبدالرحمن بن مالک مغل بسند خود از جابر نقل مینماید که رسول خدا

ﷺ فرمود **لا یبغضن ابابکر و عمر مؤمن و یحبهما منافق**.

داعی - باز هم بیان جنابعالی موجب تمجید گردند آقای من مگر فراموش فرمودید قرار داد شب اول را که نباشد استشهدا ما باحدایت یک طرفه نباشد حال هم که میخواهید استشهدا یک طرفه نمائید باحدایت صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روایت کذاب و ضاع.

شیخ - شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمائید.

داعی - متأسفانه داعی تنها رد نموده بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نمودند خوبست مراجعه نمائید به میزان الاعتدال زهبی و ص ۲۳۶ جلد دهم تاریخ خطیب بغدادی و به بینید که از بسیاری از ائمه جرح و تعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالک نقل نموده اند که **انه کذاب افاک و ضاع لا یشک فیہ احد**.

یعنی بدرستی که (عبدالرحمن مذکور) دروغگو و نهمت زنده و وضع و جعل

کننده حدیث است که احدی شک در این معنی ندارد.

شما را بخدا انصاف دهید آیا این خبر یکطرفه شما از یک مرد دروغگوی

(۱) یا علی جنگه کرون یا تو جنگه کردن با من است خون تو خون من است و من در جنگم با کسیکه یا تو جنگه نماید یا علی دوست نیدارد تو را مگر سلال زاده و دشمن نیدارد تو را مگر کسی که ولادتش ناپاک بوده دوست نیدارد تو را مگر مؤمن و دشمن نیدارد تو را مگر منافق.

جمال برابری میکند با آنهمه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه بیعض از آنها اشاره نمودم .

خوبست مراجعه نماید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ۴۶ جلد سیم استیعاب ابن عبدالبر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیه الاولیاء حافظ ابونعیم و ص ۱۷ مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی و ص ۱۲۶ فصول المهمه ابن صباغ مالکی و به بیند که هر يك بعبارات مختلفه از ابوزر غفاری نقل نموده اند که گفت ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله الا بثلاث بتکذیبهم الله و رسوله و التخلّف عن الصلاة و بغضهم علی بن ایطال رضی الله عنه - و عن ابی سعید الخدری قال کنا نعرف المنافقین بغضهم علیاً و ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الا بغضهم علیاً (۱) .

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند و ابن عبدالبر در ص ۳۷ جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ۴۲۶ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و ابن ابی الحدید در ص ۲۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه و امام تسائی در ص ۱۱۷ جلد هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص العلوی و حموشی در باب ۲۲ فرائد و ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اسبابه و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیه الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ۴۰۸ جامع الکبیر و محمد ابن طلحة شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع بعبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عباس آورده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا علی لایحک منافق و لایفضک مؤمن - لایحک الا مؤمن و لایفضک الا منافق لایحک علیاً المنافق و لایفضه مؤمن (۳) .

(۱) ما منافقین را در زمان رسول الله (ص) نمی شناختیم مگر به علامت ۱- تکذیب نمودن خدا و پیغمبر ۲- تغلف نمودن از نماز ۳- دشمنی با علی (ع) .
(۲) یا علی منافق توراً دوست نیندازد مؤمن توراً دشمن نیندازد - توراً دوست نیندازد مگر مؤمن و دشمن نیندازد توراً مگر منافق دوست نیندازد علی را منافق و دشمن نیندازد او را مؤمن .

و ابن ابی الحدید در ص ۳۶۴ جلد اول شرح نهج از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله نقل مینماید که گوید و قد اتفقت الاخبار الصحیحة التي لاریب فیها عند المحذّین علی انّ النبی (ص) قال له لایفضک الا منافق و لایحک الا مؤمن (۱) .

و نیز در ص ۲۶۴ جلد چهارم خطبه امیرالمؤمنین رضی الله عنه را نقل مینماید که فرمود لوضرت خیر و المؤمن بمیقی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی ولو صیبت الدنیا یجمّاتها علی المنافق علی ان یحبّنی ما احبّنی و ذاک انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی صلی الله علیه و آله انه قال یا علی لایفضک مؤمن و لایحک منافق (۲) .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم .

اینک از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی رضی الله عنه آیا جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده آیا این جنگ و وادار نمودن مردم را بجنگ علی رضی الله عنه از روی حب و محبت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت بدیهی است احدی نمیگوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی میباشد محققاً روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه ای از آنها ذکر شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی رضی الله عنه چگونه خواهد بود . متمنی است بدون نظر حب و بغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید .

(۱) اتفاقاً جمیع محدثین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نبی باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود دشمن نیندازد توراً مگر منافق و دوست نیندازد توراً مگر مؤمن .

(۲) اگر با این شمشیر خود برینتی مؤمن بزخم که مرا دشمن بنماید هرگز مرادش نیندازد و اگر تمام دنیا را بدمه بنفاق که مرا دوست بنماید هرگز مرا دوست نیندازد و این همان است که بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گذشت که فرمود دوست نیندازد توراً مگر مؤمن و دشمن نیندازد توراً مگر منافق .

عجبا خبری بخاطر آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از موده القری از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله قد عهد الی من خرج علی علی فهو کافر فی النار (۱) .
عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عنبر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد گفت نصیت هذا الحدیث یوم الجمل حتی ذکرته بالبصره یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد .

شیخ - با چنین بیانی که خود میکیند پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی الله عنها دارید بدیهی است آدمی من کز سهو و نسیان میباشد

داعی - ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائز حرب مشتمل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله منمش نمودند که حرکت بیجا مکن زیرا مخالفت باعلی مخالفت با پیغمبر است ازهم حدیث یادش نبود ۱۴ .

آیا مورخین خودتان که وقعه جمل را نوشتند یاد آور نشدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوآب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به آب بنی کلاب رسیدند و سگها اطراف محلل او را گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوآب متوجه خبر و فرموده رسول خدا شد چرا باز فریب طلحه و زبیر را خورد و طی طریق نمود تا بصره رسید و آن قتنه عظیم را برپا نمود آیا میتوانیید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمداً عالماً عارفاً طی طریق نمود ۱۴ .

آیا این دلیل لکه بزرگی نبود که دامن ام المؤمنین عایشه را آلوده نمود که بهیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالماً عامداً تمر دامن خدا و پیغمبر نمود و فریب

(۱) خداوند عهد نموده بامن که بدانید هر کس خروج بر علی (علیه السلام) بنماید کافر است و جایگاه او در آتش میباشد .

طلحه و زبیرا خورد و بجنک خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس باعلی جنک کند و خروج بر او بنماید کافر است !!! .

آیا جنک با امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله وصی و خلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب جنک را اول کار خلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً به یوم القیمه یهودیاً او نصرانیاً (۱) .

آیا این اخبار در کتب معتبره خودتان نیست
کشتار صحابه و مؤمنین
پس چرا اعتراض بشیعیان مینمائید آیا خونهای
پاک در بصره بامر عایشه
مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه

پاک رسول اکرم صلی الله علیه و آله و قتل زیاده از حقاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنک نبودند که چهل نفر آنها را در مسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسس جنک نبوده است که علامه مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته فقتل منهم سبعون رجلاً غیر من جرح و خمسون من السبهین ضربت رقابهم صبراً من بعد الاسر و هؤلاء اول من قتلوا ظلماً فی الاسلام (۳) .
و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند .

با این اخبار را از کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه در جاهای جدید کتب ، علمای شما دست بتحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) و علماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمایند یا طعن و اعتراض و انتقاد را از شیعیان بر طرف کنید زیر شیعیان نمیگویند مگر آنچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند فرق ما و شما اینست که شما این اخبار وارده در کتب معتبره خود را سطحی مطالعه

(۱) کسیکه اذیت نماید علی را اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده ای گروه مردم کسیکه اذیت کند علی را در قیامت بهودی یا نصرانی مبعوث گردد .
(۲) (غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتاد نفر از خزانه دارهای بی سلاح حافظ بیت المال را کشتند و پنجاه نفر از آن هفتاد نفر را گردن زدند و کشتند بکشتن صبر و زجر و این جماعت اول کشته گانی بودند در اسلام که مظلوم کشته شدند .

مینماید و روی قاعده حب الشیء یعنی ویصم وقایع مهمه تاریخی را تطبیق با اخبار
نمینماید و پیوسته حسن نظر اعمال و دفاع بی مورد نموده و توجیهی بحقایق نمینماید
و یا اگر می نماید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را بطرفی تبرئه می نماید که
بصحت به التکلی.

ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را
تطبیق باوقایع نموده کشف حقایق مینمائیم - درموقع تطبیق هم هر کجا که دیدید بی جا و
مخدوش و مغرضانه است اعتراض منطقی نموده قبول نفرمائید خیلی هم ممنون خواهم شد
شیخ - فرمایشات شما صحیح است ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بشر بوده است
معصوم نبوده البته فریب خورده خطائی از او سرزده روی سادگی فریب دو نفر از کبار
صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم زانو گذاشت فرمود.

داعی - اولاً اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکار و فریبنده بودند و حال آنکه
از حاضرین تحت الشجره و بیعت الرضوان بودند ، پس خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه
برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هریک مانند ستاره ای هستند که اقتدای با آنها
اسباب هدایت میشود بخودی خود باطل میگردد .

ثانیاً فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و
جنگ و کشتار مسلمین عندالعموم ثابت ، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد استکراه
نمی باشد .

ممانعت نمودن عایشه از دفن
نمودن امام حسن علیه السلام
در جوار پیغمبر
ولی آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه جنساً آرام
نبوده حرکات بچه گانه مترادفی داشته که هریک
موجب فساد در تاریخ زندگانی او گردیده بقول

شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه سبط
رسول الله ﷺ آن فساد و عملیات را انجام داد که هر شنونده ای را متأثر مینماید ؟

نه همان فقط رسول خدا ﷺ را میرنجاند و میآزرد و یا سوارشتر شده مانند زنان
دوره جاهلیت و بیجنگ وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوئیم بازندگان مخالفت و شدت
دوره جاهلیت و بیجنگ وصی و خلیفه پیغمبر رفت که بگوئیم بازندگان مخالفت و شدت

داشته بلکه سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط کبری پیغمبر امام حسن علیه السلام گرفت چنانچه
اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند مخصوصاً یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲
تذکره خواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳۶ اثبات الوصیة و ابن
ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل از ابوالفرج و یحیی بن الحسن
صاحب کتاب النسب و محمد خوانند شاه در جلد دوم روضة الصفا و واقدی و منوفی احمد بن
محمد حنفی در ترجمه تاریخ اعثم کوفی و ابن شحنه در روضة المناظر و ابوالفداء و دیگران
در تاریخ خود آورده اند که وقتی جنازه آنحضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر
شد باجماعتی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه بستند گفتند نمیگذاریم امام
حسن را پهلوی قبر پیغمبر دفن نمائید ابن عباس بروایت مسعودی گفت تعجب است عایشه
از حال تو اما کفک ان یقال یوم الجمل حتی یقال یوم الیفل یوماً علی جمل
یوماً علی بغل بارزة عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نور الله و الله متم
نوره و لو کره المشرکون - انا لله و انا الیه راجعون (۱).

و بعضی نوشتند باو فرمود تجملت تبتلت. و ان عشت تقیلت - لك تسع من الثمن.
و فی الكل تصرف (۲).

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین علیه السلام
جلو گیری نمود فرمود بر ادرم وصیت نموده حاضر نیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب جنازه
من خون ریخته گردد - فلذا یامر آنحضرت بر گرداندند جنازه را و در قبیح دفن
نمودند .

(۱) آیا کتابت نمیکند تورا روز جمل (بنی سواد شدی بیهان چنگ آمدی) تا اینکه
بگویند مرده روز استر (بنی سواد استر شدی سر راه بر جنازه پسر پیغمبر گرفتی) یک روز سوار
بر شتر و یکروز سوار بر استر شده حجاب رسول خدا (ص) را باره کردی تصمیم داری نور خدا
را خاموش نمایی و حال آنکه خداوند نور خود را بجه کمال میرساند هر چند مکره طبع مشرکین باشد .

(۲) گاهی سوار شتر و روزی سوار استر میشوی اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی شد
(کتابه از اینکه بچنگ خدا خواهی رفت) و حال آنکه تواز هست یک فقط نه یکی داری و عدواناً
تمام را تصرف کردی .

سجده و شادی نمودن عایشه
در شهادت امیر المؤمنین علیه السلام

اگر توبه عایشه مسحت دارد در جنگ با امیر المؤمنین
پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت
آنحضرت را شنید سجده شکر بجای آورد چنانچه
ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخر شرح حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین آورده
لما ان جاء عایشة قتل امیر المؤمنین علی علیه السلام سجدهت (۱) .

اگر واقعا توبه نموده و پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت آنحضرت
را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود چنانچه محمد بن جریر طبری در حوادث سال چهل
هجری تاریخ خود و ابوالفرج اصفهانی در آخر حالات آنحضرت در مقابل الطالبیین
آورده اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت :

فالت عصاهما واستقرت بها النوى كما قرعنا بالاياب المسافر

القاه عصا کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر میباشد که وقتی آدمی در مکان معینی
قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته میشود **القی عصاه** (چنانچه مسکویه در تجارب
الامم و دمعری در حیات الحيوان بیان نموده اند) مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود
که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ و سینه ام باز و فکرم راحت شد چون پیوسته
انتظار هم چو خوبی را داشتم مانند کسیکه انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن
مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد!!

پس منم از شنیدن خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد!!
آنگاه از خبر آورنده سؤال کرد که چه کس او را بقتل رسانید گفتند عبدالرحمن بن
ملجم مرادی از قبیله بنی مراد فوری گفت **فان يك نائيا فلقد نعاہ - غلام ایس فی
فیه التراب** یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک
در دهان او مباد .

زینب دختر ام سلمه حاضر بود گفت آیا سزاوار است در باره علی علیه السلام این قسم
خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگویی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بد شد در
(۱) چون خبر قتل و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بایشه رسید سجده (شکر) نمود.

جواب گفت بخود نبودم از روی سهر و نسیان و فراموشی اینطور گفتم چنانچه باز این
حالت بمن دست دهد و باز گو نمایم مرا یاد آور شوید تا نگویم .
خوبست آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه حقیقت
نداشته بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجده شکر
نمی نمود .

آقایان محترم این اعمال را حل بچه چیز مینمائید آیا جز اینست که ام المؤمنین
زنی بوده سبک عقلتر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته .

مطلب دیگری یاد آمد شما آقایان انتقاد از شیعیان مینمائید و با نظر بغض
بآنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن او را که علماء
خودتان نقل نموده اند و او را گو مینمایند .

کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان

اگر از این جهت هم شده باید بام المؤمنین عایشه
خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکابر علماء
و مورخین خودتان مانند ابن ابی الحدید در ص
۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه و مسعودی در کتاب اخبار الزمان و اوسط و سبط ابن جوزی
در ص ۳۶ تذکره خواص الامم و ابن جریر و ابن عساکر و ابن اثیر و دیگران از علماء
و مورخین خودتان نوشته اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگویی میکرد تا
آنجا که فریاد میزد **اقتلوا لعنلا قتله الله فقد كفر (۱)** .

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی علیه السلام می گفت :
قتل عثمان مظلوماً والله لا ظلمین بدمه فقوموا معی (۲) .

ابن ابی الحدید بنویسد **ان عایشة كانت من اشد الناس علی عثمان حتی
انها اخرجت ثوباً من ثياب رسول الله فنصبته فی منزلها وكانت تقول للداخنین**

(۱) بکشید این پیر خرفت (یعنی عثمان) و خدا بکشد او را پس بنطقی کافر شده است .
(۲) عثمان مظلوم کشته شد بعدا سوگند مطالبه خون او را میکنم پس قیام کنید و مرا
یاری نمایید

الیها هذا ثوب رسول الله صلى الله عليه وآله لم يبل و عثمان قد ابلى سنته (۱).

و نیز ابن ابی الحدید گوید وقتی در مکه خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت ابوعده الله ذلك بما قدمت يداه وما الله بظلام للعبيد (۲).

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنود ابتدا متاثر نمیشود ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنود فوری حکم رفس و کفر بآنها داده قتلشان را واجب میدانید.

پس باید نظر پاک باشد اگر بدینی بعین آمد همه عیبی از آن بیرون می آید آنچه مسلم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی عليه السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت :

لو ددت ان السماء انطبقت على الارض ان اتم هذا فتلوا ابن عفان مظلوماً (۳).

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلون ام المؤمنین عایشه را نمیرساند . شیخ - این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها زیاده نقل شده ولی در چیز مسلم و ثابت است .

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آبروز متوجه بمقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره یادم آمد ثانیاً توبه نمود قطعاً خداوند از گذشته ها میگذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد میکند .

داعی - در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکنم و نمیگویم خون آنهمه مسلمانان

- (۱) پدر سئیکه عایشه از همه مردم نسبت ب عثمان دشمن تر بود تا آنجا که پیراهن رسول خدا را در منزل خود آویخته و بوار دین اظهار میکرد این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه وآله است که هنوز کهنه نگردیده و عثمان سنت آنحضرت را کهنه و از کار انداخت .
- (۲) خداوند او را از رحمت خود دور گرداند بسبب کردار نا پسندیده ای که با اختیار خود بیادگار گذارد و خداوند کسی است که ظلم پرینندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر کردار او است).
- (۳) اگر امر خلافت علی باخر رسد و حال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید دوست میدارم که آسمان بزمین آید و جهان فانی گردد .

بیگناه ریخته شده و هتاک نوامیس گردیده و نهب اموال شده چگونه بدون محاکمه میگذرد - صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است - ولی فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النعمة (۱) علاوه تادم مرکه خود معترف بوده که عداً سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر دفن نمایند چه آنکه خود میدانم چه حوادثی بعد از آنحضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرک و ابن قتیبه در معارف و محمد بن یوسف زرنندی در کتاب اعلام بسیره النبی و ابن الیسع نیشابوری و دیگران نقل نموده اند که عایشه بعد از الله زبیر وصیت کرد ادفنونی مع اخواتی بالبقع فانی قد احدث امورا بعده (۲) .

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره یاد آورد و منع پیغمبر را از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب معتبره اکابر علماء خودتان را ببینید تا با اشتباه خود بی بیرید مخصوصاً از ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینک برای روشن شدن مطلب بعضی از مندرجات آن کتاب اشاره می نمایم .

نصایح ۴۱ سلمه بعایشه
ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج ب مکه مشرف بود وقتی شنید عایشه بخوتخواهی عثمان برخاسته و عازم بصره است بسیار متأثر شد و در مجالس تظاهر بنقل مناقب علی عليه السلام مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا او را فریب دازه با خود همدست نموده ب بصره بروند .

ام سلمه فرمود تا در روز آنهمه دشنام بعثمان میداری و منعت مینموی و

- (۱) خداوند ارحم الراحمین است در معنی که حکمت مقتضی عفو و رحمت باشد و بعکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد سخت ترین عفوئها را در موقع وقت و سعی میکند .
- (۲) دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم در بقیع زیرا من بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ایجاد واحداث امور نمودم .

اورا نمثل میخواندی و حالا بخونخواهی او در مقابل علی علیه السلام بر خاسته ای آیا از فضایل آنحضرت غافلگی اگر یادت رفته من اینک یاد آوری مینمایم .

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نجوی نمود و نجوی طول کشید
بصجره تو آمدیم در آن بین علی وارد شد و با فضایل علی را برای عایشه
تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمائی من منع کردم گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گنتی در هر نه روز يك روز توبه من است آنهم تو آمدهای و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مشغول نموده ای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم غضبناك در حالتیکه صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود . ارجعی و راءك و الله لا یغضه احد من اهل بیتی ولا من غیرهم .
میر الناس الا هو خارج من الايمان (۱) پس تو نادم و پشیمان بر گشتی عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو سر مبارک پیغمبر را شستشو میدادی و من غذای حیس تهیه مینمودم آنحضرت سر مبارک بلند نمود فرمود کدام يك از شما صاحب شتر گنه کارید که سگهای حوآب بر او یارس نمایند و پروری پل صراط برو افتاده گردد من دستها از حیس برداشته عرض کردم یا رسول الله پناه میبرم بخدا و رسول خدا از این امر آنگاه دست بر پشت توزه فرمود پرهیز از آنکه تو باشی آنکس که این عمل کند - عایشه گفت بلی یادم هست !!

ام سلمه گفت یادت بیآورم که در یکی از سفرها من و تو با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم روزی علی علیه السلام کفشهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را میدوخت و ما در سایه درختی نشسته بودیم تا گاه پدربتابی بگر با تفاق عمر آمدند اجازه خواستند من و تو رفتیم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یا رسول الله انا لاندري قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا
من یتخلف علينا لیکون لنا بعدك مفزعا فقال لهما اما انی قدری مکانه ولو

(۱) بر کرد عقب بخدا قسم احدی از اهل بیت من و نه غیر از آنها از مردم باهلی دشمنی نتواند مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است .

فعلت لظفر قتم عنه كما تفرقت بنو اسرائيل عن هرون بن عمران فسكتاهم
خرجا (۱) .

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم من عرض کردم یا رسول الله من كنت مستخلة عليهم فقال خاصف النعل فنزلنا فلم نر احداً الا علياً فقلت يا رسول الله ما أرى الا علياً فقال هو ذلك (۲) .
عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعد از اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم !!

پس آقایان تصدیق نمائید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم قتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده با آنکه ام سلمه باو یاد آوری نمود احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مع ذلك متنبه نگردید - با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن قتنه بزرگه را بر پا کرد که منجر بر یختن خون مسلمانان بسیار گردید !!!

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجة است بر اثبات امامت و خلافت آنحضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول الله کیست آن کسیکه او را خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دو زنده نعلین من و آن جز علی بن ابیطالب کسی نبوده است .

گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتنی قرار نمیگیرند و با دور بین حقیقت وقایع مهمه چهارده قرن قبل را مینگردند و بدون حب و بغض از آیات

(۱) ماحصل منی آن که عرض کرده ماقدر مصاحبت تورا نیده ایم فلها لنا دایم ماوا
تعلیم دهد و بر ما یاید چه کسی خلیفه و جانشین شما بر ما میباشد که بعد از شما مفزع و پناهگاه ما باشد حضرت به آن دو (ابوبکر و عمر) فرمود من مقام و مرتبه و مکان او را میشناسم (یعنی جانشین خود را) ولی (نعل) اگر این نعل را بکنم او را معرفی نمایم از اطراف او متفرق میشود همچنانکه بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند پس ساکت گردیده بیرون رفتند .
(۲) چه کسی بر آنها خلیفه میباشد فرمود آنکس که نعلین مرا پاره دوزی میکند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم دیدیم جز علی (علیه السلام) کسی نبود پس عرض کردم یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم فرمود صان (علی) خلیفه است .

قرآن مجید و آنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده و قضاوت بحق مینمایند .

بهین جهت معتقدند باینکه ولو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی علیه السلام زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته .

ولی این عقب ماندگی افضلیت و نصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرد و نخواهد برد .

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت کردیم که ابی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و با مخالفت قبیله خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه السلام ظاهر آ مسند نشین خلافت گردیدند !!!

ولی با یک تفاوت که آنها خلیفه الخلق بودند یعنی عدای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقه خلافت را بگردن آنها انداختند .

ولی مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه الرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است .

شیخ - بی لطفی میفرماید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را بمقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند .

داعی - تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولاً اشاره باجماع فرمودید بی لطفی مینمائید که تجدید مطلب

میکنید زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شهبای قبل کاملاً بمرضان رسانیم که اجماع امت بر خلافت هیچیک از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد (مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ص ۴۹۱ همین کتاب) .

ثانیاً اگر آنکه شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت

دلایل دیگر بر بطلان اجماع

شرعی میدانید علی القاعده بایستی هر خلیفه ای که از دنیا میرواد امت جمع شوند یا باصطلاح امروزها مجلس مبعوثان یا مؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم (یا بقول شما) اجتماع عقلا بر هر فردی قرار گرفت و رأی اتقاقی بر آن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیده مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) و این جریان طبیعی در تمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد .

والبته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابدأ برای هیچیک از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلاً ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصار داخل نبودند) برای احدی جز ابی بکر بن ابی قحافه واقع نشد .

زیرا خلافت عمر با اتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنص خلیفه ابی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراه عمومی مراجعه نمودند .

شیخ - بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود ؟! قول خلیفه اول بتمنای برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعد از آن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراه امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هر خلیفه برای تعیین خلیفه بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سرگردان نکند لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده خلیفه ثابت پیغمبر شد !!!

داعی - اولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (بعقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میگوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نکند و نص او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید .

و چرا آنهمه نصوص عالیّه و واضحه ای را که صراحتاً و کتایباً رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده و موطن مختلفه بر علی علیه السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شهبای قبل بیعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نص صریح در حدیث

ام سلمه برستان رسید) نا دیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر يك تأویلات بازده نمودید مانند تأویل و تغییر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده .

واقعا جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ابی بکر در تعیین عمر بخلاف سندیت دارد؟ ولی قول رسول خدا ^ص سندیت ندارد؟ و برای آن کلمات حکیمانه تمیزات باره مینمائید ۱۹ .

ثانیا از کجا و بجه دلیل میفرمائید خلیفه اول که باجماع معین شده حق دارد خلیفه بعدی را معین نماید آیا هم چو دستوری از پیغمبر رسیده است قطعاً جواب منفی است . ثالثاً میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگر احتیاج باجماع نمیباشد همان خلیفه منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند ۱۴ .

اعتراض بر مجلس شوری
اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود؟! معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلائل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین میروند؟

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند؟ و اگر اجماع را در خلافت اولی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفه منصوب باجماع کفایت می کند .

پس چرا در خلافت عثمان این امر عملی نشد؟ و خلیفه عمر بر خلاف رویه ابی بکر تعیین خلیفه را بشورای (دیکتاتوری) واگذار کرد؟ آنها چه مجلس شورایی

که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورایی وجود پیدا نکرده عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین نمایند (که شاید قولو رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود .

و عجیب تر از همه آنکه جلو اختیار همه را گرفت
و تمام آن عده را تحت امر و فرمان عبدالرحمن
اعتراض بر حکمیت
عبدالرحمن بن عوف
بن عوف قرار داد ۱۹ .

معلوم نیست روی چه ملاک شرعی و عرفی علمی و عملی عبدالرحمن را آنقدر شاخصیت داد (جز آنکه خویش نزدیک عثمان بود و یقین داشت طرف عثمان را نمی گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبدالرحمن است حق است و با هر کس عبدالرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب رفت کنیم می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد؟! .

و بقول امروزی ها قانون دمکراسی بکلی برخلاف این رویه رفتار میباید .
واقعا جای تعجب و تأمل است که رسول اکرم ^ص مکرر فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که **علی مع الحق و الحق مع علی حیث دار (۱)** .
و نیز فرمود : **هذا علی فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل (۲)** .
چنانکه حاکم در مستدرک و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن عساکر در تاریخ و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و محب الدین طبری در ریاض النضره و حوسنی در فراید و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سیوطی در در المنثور از ابن عباس و سلمان و ابی ذر و حدیثه نقل نموده اند که رسول اکرم ^ص فرمود :
ستكون بعدی فتنه فاذا کان ذاك فائزوا علی بن ابيطالب فانه اول من یصالحی یوم القيمة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین (۳) .

(۱) علی باحق و حق باعلی میگردد یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است .
(۲) این علی فاروق این امت است که جدایی میانند از میان حق و باطل .
(۳) زود است بعد از من فتنه ای بر پا شود در آنوقت بر شما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نمایید زیرا او اول کسی است که دوز قیامت با من مصافحه مینماید او راست گو و فاروق این امت میباشد که تفریق من نماید بین حق و باطل او است پادشاه مؤمنین .

و در حدیث معروف عمار یاسر است که با سلسله اسناد در لیلی ماضیه مفصلاً عرض نمود که آنحضرت بعمار فرمود ان سلك الناس کلهم و ادبا و سلك علی و ادبا فاسلك و ادی علی و خل عن الناس یا عمار علی لا یردک عن هدی ولا یدلک علی ردی یا عمار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱).

آنکه بر خلاف دستور پیغمبر ﷺ خلیفه عمر علی را در شوری میگذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن ۱۱۲.

آیا میشود آن دستگاه بدین نشد؟ آنهمه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود پس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی ﷺ وارد آوردند و اهانت بزرگی با آنحضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل راحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند ۱۱۲.

آقایان محترم منصفانه قضایت نمائید مراجعه کنید بکتاب رجال از قبیل استیعاب و اسابه و حلیة الاولیاء و امثال آنها حالات علی ﷺ را با عبدالرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبدالرحمن لیاقت مقام حکمیت را داشته یا مولی امیر المؤمنین ﷺ آنکه بی برید بحق کشیهای که روی دسته بندیهای سیاسی بکار رفته و مقصود از آن بازها پامال نمودن حق ولایت در مرتبه سوم بوده است ۱۱۲.

خلاصه کلام اگر دستور خلیفه ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیر المؤمنین عملی نشد؟

و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابی بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام یک از اقسام اربعه حق و ملاک عمل و مدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بشوای حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید.

(۱) اگر تمام مردم برای میروند و علی برای دیگر پس راهی را برو که علی میروند و بی نیاز شود از مردم ای عمار علی تو را از هدایت برنگرداند و ولایت بر هلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است و اطاعت من اطاعت خدا است.

و اگر آقایان محترم قدری از عادت بیرون آئید و با نظر انصاف و عمیقانه بحقایق بنگریید تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر از آنست که ظاهر آجریان پیدا نموده چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ - چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمق بیشتری نمود خلافت علی کریم الله وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ابی بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کریم الله وجهه را نیز آوردند و بخلافت بر قرار نمودند.

داعی - این فرمایش شما وقتی صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول خدا ﷺ در کار نبوده و حال آنکه خلافت علی ﷺ مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده.

و اگر آنحضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده اجماع و اجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هر ذی حقی که حقتش را غصب نمایند ولو سالها بگذرد هر وقت فرصتی بدست آورد و مقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد.

فلذا آن روزی که مانع بر طرف و مقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود و حق بر مرکز خود قرار گرفت.

اگر آقایان فراموش فرمودید صفحات جرائد و مجلات و فوق العاده های منتشره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیلی ماضیه یاد آور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آنحضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع و توجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله ﷺ با آیات قرآنی و استرداد حق بوده.

شما نمی توانید یک خبر متفق علیه بیاورید که رسول اکرم ﷺ فرموده باشد ابی بکر و عمر و عثمان وصی و خلیفه من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد.

ولی در تمام کتب معتبره خودتان (علاوه بر تواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله موجود است که علی علیه السلام را بخلاف و وصایت معرفی فرموده که بدمش از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم و امشب هم خبر ام سلمه بمرضتان رسید. شیخ - در اخبار ما هم رسیده که پیغمبر فرمود ای بکر خلیفه من است. ده عی - گویا فراموش فرمودید دلائل شبهای قبل را که بر جلال آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شمارا بلا جواب نسیکدارم شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللغة در کتاب سفر السعاده گوید آن ماورد فی فضائل ابی بکر فقی من الهفتریات النبی یشهد بدیهة العلل بکذبا (۱).

خلافت علی باجماع نزدیکتر بود

علاوه بر اینها اگر خوب دقت کنید در طرق قطره‌های خلافت بر ای هیچ یک از خلفاء راشدین (از ای بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی اجماعی واقع نشد - که تمام امت جمع کردند یا نمایندگان صحیح العمل جمیع امت اجتماع نمایند و متفقاً رأی بخلاف آنها بدهند - ولی بر حسب ظاهر اگر بخلاف مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بنگریم می بینیم باجماع نزدیکتر بود تا خلفاء قبل و بعد زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند در خلافت ای بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابو عبیده قهر کن معروف بجرّاح وارد بودند بعد عده ای از قبیله اوس روی لجاجت و از جهت مخالفت با قبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند بیعت نمودند و بعد برود بعضی شهیدند (چنانچه شرح دادیم) و جمعی بشطیح بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا باخر جمعیت از خلافت ننمودند.

و اما خلافت عمر فقط بدستور ای بکر تنها برقرار شد اجماعی و اخذ آراء عمومی اعدا در کار نبود بلکه خلافت سلطنت ما بانه انجام شد ۱۲. و اما عثمان روی شالوده سیاسی مجلس شورای (ریکتنوری) که عمر دستور داد برمسند خلافت نشست !!

(۱) آنچه در فضائل ای بکر نقل گردیده از افتخاراتی است که بدیهة عقل گواهی بدو بخ آنها میبدهد.

و اما در طریقه خلافت علی علیه السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهة داد خواهی بدربار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باصرار همه آنها آنحضرت برمسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

فولاً ابد - قبله صاحب اجماع نمایندگان بلاد مسلمین در مدینه برای تعیین خلافت بوده. ده عی - خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت بر قرار بود بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهة عرض حال و شکایت از عمال و حکام جائز ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مردان و دیگران که نزدیک بمقام خلافت بودند بدربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند بواسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانه امیر المؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه باتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام رفتند و آنحضرت را بالتماس و اصرار بمسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچیک از خلفاء ثلاث قبل از آنحضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یک فرد شاخصی بکشند و او را بخلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آنحضرت واقع شد ما آنرا دلیل خلافت برای آنحضرت نمی دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آنحضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله است.

مطابق سیره تمام انبیاء که با امر خداوند وصی و خلیفه خود را معین مینمودند. ثالثاً فرمودید بین امیر المؤمنین علی علیه السلام و سایر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی علیه السلام و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی علیه السلام متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام داشته و بهمین جهت متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی

از خلق بوده اند ولی علی علیه السلام خلیفه منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین شده خدا و پیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شده خلق است هر عاقلی میداند که خلیفه منصوب با خلیفه غیر منصوب فرق بسیار دارد.

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی علیه السلام را از سایر خلفاء و جمیع امت ممتاز مینماید مقام علم و فضل و شرف و تقوای آنحضرت است که با اتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدّه قلیلی از خوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی علیه السلام بعد از پیغمبر اعلم و افضل و افضی و اشرف و اتمقّی از همه امت بوده.

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر و عمر در شبهای گذشته از کتب معتبره خودشان نقل نمودم با تأییدات قرآن مجید اینک هم باز خبری در یاد آمد که در شبهای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود.

امام احمد بن حنبل در مسند و ابوالوئید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میرسید علی همدانی شافعی در موده القری و حافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خود و غیر آنها از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکرراً با الفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود علی اعلمکم و افضلکم و اقضاکم و الرادّ علیہ کالرادّ علیّ و الرادّ علیّ کالرادّ علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالّه (۱).

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی علیه السلام قوی است قدیم که بسیاری از اصحاب و تابعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بعد از یون تصدیق باین معنی نموده اند.

(۱) علی علیه السلام اعلم و افضل و افضی از همه شما میباشد در بحکم و کفایت و درای علی در برمن است و در برمن رو بر خداست و در بر خدا در حدّ شریک خداست.

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء بر خاست آقایان برای نماز برخاستند پس از آواز فریضه و صرف جای داعی افتتاح کلام نمودم).

اشاره بر قس فضائل و کمالات داعی - آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا در پابان فکرم بموضوعی برخوردیم که اینک بطریق سؤال طرح مینمایم.

بفرمائید شرافت و فضیلت هر فردی بر سایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است.

شیخ - (بعد از قدهی سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجه اولی که میتوان رؤس فضایل و کمالات شمرد - بعد از ایمان بندها و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱ - نسب و تراد پاک ۲ - علم و دانش ۳ - تقوی و پرهیزکاری.

داعی - احسن الله لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رؤس فضائل و کمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم و البته هر یک از صحابه اعم از خلفاء و غیرهم دارای یک خصائصی بودند ولی هر یک از آنها که جامع این خصائص عالیّه و امتهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه و نقلیه حق تقدم برای آنها مسلم است.

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام پرچم دار سیادت و سعادت بوده تصدیق نمائید که بانصوص وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بزرگوار اولی بامر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نکریدیم مگر بدسیسه بازیمهای سیاسی (که بعقیده ابن ابی الحدید در ص ۴۶ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند.

در نسب پاک علی علیه السلام اولاد موضوع نسب و تراد مسلم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله احدی بشرافت علی علیه السلام نمیرسد و قدری نسب و تراد آنحضرت پاک و درخشنده و تابان میباشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده حتی متعصبین از اکابر علماء خودتان مانند علاء الدین مولی علی بن محمد قوشچی و ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ نامی و سعد الدین مسعود بن

عمر تفتازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که میفرماید
نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد (۱) .

و نیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعد از رسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود

لا يقاس بال محمد صلى الله عليه وآله من هذه الامة احد ولا يسوى بهم
من جرت نعمتهم عليه ابدأ هم اساس الدين وعماد اليقين اليهم يفيء الغالي
و بهم يلحق التالي ولهم خصائص حق الولاية وفيهم الوصية والوراثة الا ان
اذ رجح الحق الي اهله ونقل الي منتقله (۱) .

این بیانات آنحضرت دلالت کامله بر اولویت و حق تقدم خلافت آنحضرت و خاندان
جلیل آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین دارد .

این جملات نه کلام خود آنحضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را
داشته اند چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم
از مودة القربی از ابی وائل از عبدالله بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب
پیغمبر، ما گفتیم ای بکر و عمر و عثمان مردی گفت پس نام علی چه شد گفت علی من اهل
البيت لا يقاس به احد هو مع رسول الله صلى الله عليه وآله في درجه (۴) .

و نیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبدالله بن
حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابلة) از تفضیل صحابه او
گفت ای بکر و عمر و عثمان پس گفتیم بابا علی بن ابیطالب (علیه السلام) کجا است گفت
هو من اهل البيت لا يقاس به هؤلاء (۴) .

(۱) ما هم اهل بیت رسول الله صلى الله عليه وآله که احدی را نتوان قیاس با نمود .

(۲) احدی از این امت با آل محمد صلى الله عليه وآله طرف مقابله نبوده اند و گمانیکه
همیشه از نسبت و پیشش مساوی علوم ایشان بهره مندند با آنان برابر میشوند آنان اساس و پایه
دین دستون ایمان و یقین هستند دور افتادگان از راه حق با آنان رجوع کرده و امانتگاران با ایشان
ملحق میشوند و خصائص امامت (علوم و معارف سلفه و آیات و معجزات باهره) در آنان جمع و حق
ایشانست و بس - و در باره آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) و اورد برندن (از آن
وجود محترم) ثابت است در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته و بجای آن که از آن خارج شده
بود منتقل گردیده .

(۳) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله است) که احدی را مقابله با او نتوان نمود او
با پیغمبر و در درجه آنحضرت است .

(۴) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله علیه و آله است) که نتوان با او مقابله نمود ای بکر
و عمر و عثمان را .

عجبش آنکه نسب علی (علیه السلام) در جنبه دارد نورانی و جسمانی و از این حیث بعد
از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آنحضرت منحصر بفرود بوده است .

از جنبه نورانیت و معنای حقیقی خلقت حق تقدم
در خاتم نورانی علی (علیه السلام) بالامر المؤمنین (علیه السلام) است .
و شرکت او با پیغمبر (ص)

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن

حنبل (امام الحنابلة) در کتاب با عظمت مستند و میر سید علی همدانی قیبه شافعی در
مودة القربی و ابن منازلی شافعی در مناقب و فتح بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی
مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) که فرمود کنت انا و علی بن
ایطالب نورا بین یدی الله من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما
خلق الله تعالی آدم رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتی
افترقنا فی صلب عبدالمطلب ففی النبوة و فی علی الخلافة (۱) .

و میر سید علی همدانی قیبه شافعی مودة هشتم از مودة القربی را اختصاص بهمین
موضوع داده باین عبارت المودة الثامنة فی ان رسول الله و علیا من نور واحد
اعطی علی من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (۲) .

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده و ابن منازلی شافعی هم متعرض است
از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود خلقت انا و
علی من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلما خلق الله آدم
رکب ذلك النور فی صلبه فلم یزل شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطلب
ففی النبوة و فی علی الوصية .

در خبر دیگر بعد از این خبر مینویسد خطاب بعلی نموده فرمود ففی النبوة و

(۱) من و علی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را
بپهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای تعالی ما را که آن نور بودیم دو صلب
آدم قرار داد و از صلب او بیوسته باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من
نبوت و در علی خلافت را ظاهر ساخت .
(۲) مودت هشتم در اینکه رسول خدا و علی از یک نور بودند و داده شده است جلی از خصال
آنچه با احدی از حالیهان داده نشده است .

الرسالة وفيك الوصية والامامة يا علي (۱)

و نیز همین خبر را ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از صاحب کتاب فردوس نقل نموده و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب اول ینابیم الموده از جمع الفوائد و مناقب ابن مغزلی شافعی و فردوس دیلمی و فرائد السعین حمونی و مناقب خوارزمی بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات و اتحاد معنی خلقت نورانی محمد و علی صلوات الله علیهما را قبل از خلقت خلایق بهزاران سال نقل مینمایند و اینکه هر دو یک نور بودند تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدند قسمتی در صلب عبدالله قرار گرفت که خاتم الانبیاء ﷺ بوجود آمد و نصف دیگر در صلب ابوطالب برقت علی ﷺ بوجود آمد محمد ﷺ را برای نبوت و رسالت و علی ﷺ را برای وصایت و امامت و خلافت انتخاب نمودند چنانچه بیان خود رسول الله ﷺ است در جمله اخبار وارده .

و أبو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسین و سبط ابن جوزی در ص ۲۸ تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۸۷ کفایت الطالب پنج خبر مستنداً از حافظ محدث شام و حافظ محدث عراق از معجم طبرانی باستان خود نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود من و علی از یک نور خلق شدیم و باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم و بعضی از آن اخبار مفصل و بسیار عالی و پرفائده میباشد که از جهت اختصار از ذکر تمام آنها خودداری مینمایم (کسانیکه طالبان بدان کتاب مراجعه نمایند) . اختلاف عبارات و الفاظ از آن جهت نیست که حضرت در یک مجالس فرموده و روای هر یک عبارتی نقل نموده باشند ممکن است در مکانهای مختلف بیان فرموده باشد چنانچه از سیاق خود اخبار معلوم میشود .

(۱) من و علی از یک نور خلق شدیم قبل از اینکه خلق شود عالم چهار هزار سال پس از آنکه آدم را خلق نمود خدای متعال ، آن نور را در صلب او قرار داد بیوسه باهم بودیم تا آنکه از هم جدا شدیم در صلب عبدالمطلب پس در من نبوت و در علی وصایت را قرار داد - پس در من نبوت و رسالت و در تو یا علی وصیت و امامت را قرار داد .

و أمّا از جنبه جسمانی هم آبا و اُمّاً دارای شرافتی بزرگ است که از خصائص و فضایل مخصوصه آن حضرت است .

در نسب جسمانی علی ﷺ در آباء و اجداد آنحضرت برخلاف دیگران تا بآدم ابو البشر همگی موحد و خدا پرست بودند و در صلب و رحم ناپاکی آن نور پاک قرار نگرفت و این افتخار از برای احدی از صحابه نبوده است - از این قرار .

- علی (۱) بن ابیطالب (۲) بن عبدالمطلب (۳) بن هاشم (۴) بن عبدمناف
- (۵) بن قصی (۶) بن الاب (۷) بن مرثه (۸) بن کعب (۹) بن لوی (۱۰) بن غالب
- (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالک (۱۳) بن نضر (۱۴) بن کنانه (۱۵) بن خزیمه (۱۶)
- بن همدکه (۱۷) بن الیاس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن آد (۲۳) بن ادد (۲۴) بن الیسع (۲۵) بن الهمیس (۲۶) بن بنت (۲۷) بن سلهان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قیدار (۳۰) بن اسمعیل (۳۱) بن ابراهیم خلیل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن ناحور (۳۴) بن شاروع (۳۵) بن ابرغو (۳۶) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن صالح (۳۹) بن ارفخشذ (۴۰) بن سام (۴۱) بن نوح (۴۲) بن لَمک (۴۳) بن متوشلخ (۴۴) بن اخنوخ (۴۵) بن یارد (۴۶) بن مهلائل (۴۷) بن قینان (۴۸) بن انوش (۴۹) بن شیت (۵۰) بن آدم ابو البشر علیهم السلام (بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله احدی چنین نسب مشتمع تابانی ندارد) شیخ - اینکه فرمودید آباء و اجداد علی کرم الله وجهه تا بآدم ابو البشر همگی موحد بودند ظاهراً اشتباه فرمودید امر چنین نیست ما هم مأمور بظاهر هستیم برای آنکه می بینیم در آباء آن بزرگوار مشرکین و بت پرستان بودند از قبیل آزر پدر ابراهیم خلیل که بتصریح آیه شریفه که میفرماید واذ قال ابراهیم لایه آزر اتخذ

اصناماً الهة انی اریک وقومک فی ضلال مبین (۱)

(۱) یاد کن وقتی را که ابراهیم پیدش آزر (صو یا شوهر مادر و مری او که حرب بر آنها اطلاق میکرد) گفت آیا بت ها را بگذاری اختیار کرده ای و من راستی تو و بیروانت را در گمراهی آشکار می بینم آیه ۷۴ سوره ۶ (انعام) .

اشکال در پدر ابراهیم علیه السلام داعی - این بیان بدون تعمق و تفکر شما جز تبعیت از اسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر داعی نمیرسد زیرا که ما می بینیم که اسلاف و اقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خود را از صحابه که نسبت آنها قطعاً بشرك و کفر می رسد پاک کرده باشند یعنی این نفس نسبی را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرک را سب نفس ندانند راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشان خود مشرک کی وارد - و نسب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بشرك و کفر منتهی نمایند - تا اسلاف و شیوخ خود را از این نفس میری سازند ۱۱۲.

واقفاً جای بسی تأسف است چنین اعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد و لجاج و دست و پا کردن بیجا و محبت و ووداد باولیای خود بچیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واکو مینمائید ۱۱۱.

و حال آنکه خود میدانید که علماء انساب را اتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تاریخ بوده نه آزر.

شیخ - شما اجتهاد مقابل نص مینمائید عقاید و نظریه علماء انساب را مقابل قرآن میآورید با اینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعی - ما هیچگاه اجتهاد مقابل نص نمی نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر بی بردن بمقتضای قرآن لذا قدری دقت و امان نظر بیشتری مینمائیم بر اهنمائی اهل بیت و عترت رسول الله صلی الله علیه و آله که عدل قرآن و مبین آن هستند می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعده عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو و شوهر مادر را پدر خطاب میکنند.

و در باره آزر دو قول است یکی آنکه عمو حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و دیگر آنکه علاوه بر آنکه عمو بوده بعد از مردن برادرش تاریخ پدر حضرت ابراهیم علیه السلام

مادر آنحضرت را گرفت فلذا از دو جهة حضرت ابراهیم او را پدر خطاب میفرمودند یکی از جهة عمو بودن و دیگر آنکه شوهر مادر آنحضرت بوده و تادم مرگ او را پدر میخوانند . شیخ - ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (و هرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است .

۱۵ عی - باین محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان مترنزل گردد .

چه آنکه در خود آیات قرآن مجید نظائری هست که روی قواعد عرف معمول بیان گردیده که از جمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) میباشد که شاهد بر عرض دعا گو است که سؤال و جواب حضرت یعقوب را با فرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید : **اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهما واحداً (۱)** .

شاهد مقصود از این آیه شریفه کلمه اسماعیل است برای آنکه بشهادت قرآن مجید پدر جناب یعقوب اسحق است و اسماعیل عمو یعقوب است نه پدر او ولی در قرآن روی قاعده عرف که عم را آب خطاب میکردند او را پدر میخوانند .

چون فرزندان یعقوب علیه السلام عرفاً عمو را پدر میخواندند لذا در جواب پدر هم عمو را پدر خواندند خداوند هم در قرآن همان سؤال و جواب را ذکر فرموده . روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم علیه السلام عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر میخوانند در قرآن هم عرفاً او را پدر خوانده و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط انساب مسلم است که پدر حضرت ابراهیم (ع) تاریخ بوده نه آزر .

(۱) جناب یعقوب فرزندان خود گفت ها پس از مرگ من کرا میرسید گفتند خدای توبه خدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحق را که میبود یکمانه است .

در آباء و امهات پیغمبر
مشرک نبوده بلکه همگی
مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر
مشرک و کافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء)
است که میفرماید و تَقْلِبْکَ فِی السَّاجِدِیْنَ

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع الموده
و دیگران از علماء شما از ابن عباس (حبرامت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند
در معنای آیه شریفه که تقلیب من اصلاّب الموحّدین لیبی الی لیبی حتی اخرجه من
صلب ایه من نکاح غیر سفاح من لدن آدم (۱).

و از جمله دلایل حدیث مشهوری است که همه علماء شما نقل نموده اند حتی امام
تعلبی که امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی
در باب ۲ ینابیع الموده از ابن عباس روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود اهبطنی
الله الی الارض فی صلب آدم و جعلنی فی صلب نوح فی السفینة و قذی لی
فی صلب ابراهیم ثم لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الکریمة الی الارحام
الطاهرة حتی اخرجنی من بین ابوین لم ینلقیا علی سفاح قط (۲).

و در خبر دیگر فرموده است لم یدنس بدنس الجاهلیة .

و نیز در همان باب از کتاب ابکار الافکار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد
مشهور به ابن الصلاح حلبی و شرح کبریة امر شیخ عبدالقادر از علاء الدوله سمنانی حدیث
مفصّلی از جابر بن عبدالله انصاری نقل میکند که از رسول اکرم ﷺ سؤال از اول
ما خلق الله نموده حضرت جوابهایی میدهد که وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا
آخر حدیث که میفرماید و هكذا ینقل الله نوری من طیب الی طیب و من طاهر

(۱) میگردانید پیغمبر را از اصلاّب اهل توحید (از پشت آدم) بر پشت پیغمبری بعد از پیغمبری
تا آنکه بیرون آورد او را از صلب پدر او از نکاح نه برنا .
(۲) خداوند مرا فرود آورد بسوی زمین در صلب آدم و قرارداد مرا در صلب نوح دو کشتی
و انداخت مرا در صلب ابراهیم و پیوسته نقل داد مرا از اصلاّب کریمه بسوی رحمهای طاهره پاکیزه
تا آنکه بیرون آورد مرا از بین پدر و مادری که ملاقات نکردند بکدیگر را هرگز برنا - آلوده
نگردانید مرا با لودگیهای جاهلیت .

الی طاهر الی ان اوصله الله الی صلب ابی ، عبد الله بن عبد المطلب ومنه
اوصله الله الی رحم امی امنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سید المرسلین
و خاتم النبیین (۱).

اینکه میفرماید از طیب بسوی طیب و از طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم
میرساند که در آباء و اجداد آنحضرت کثیری نبوده چه آنکه بحکم قرآن مجید که
میفرماید انما المشرکون نجس هر کافر و مشرک کی نجس است پس وقتی فرمود لم ازل
انقل من اصلاّب الطاهرین الی ارحام الطاهرات یعنی پیوسته از اصلاّب طاهرین
بسوی ارحام طاهرات و پاک و پاکیزه منتقل میشدم ثابت میکند که چون مشرکین
نجس اند پس آباء و اجداد آن حضرت مشرک نبودند .

و نیز در همان باب ۲ ینابیع نقلا از کبیر از ابن عباس نقل میکند که آنحضرت فرمود
ما ولدنی فی سفاح الجاهلیة شیء و ما ولدنی الا نکاح کنکاح الاسلام (۳) .
آیا خطبه صدو پنجم نهج البلاغه را مطالعه نموده اید که مولی الموحّدین امیر
المؤمنین ﷺ در وصف آباء رسول الله ﷺ چنین فرموده فاستودعهم فی افضل
مستودع و اقرهم فی خیر مستقرنا سختهم کرایم الاصلاب الی مطهرات
الارحام کما مضی سلف قام منهم بدین الله خلف حتی افضت کرامة الله
سبحانه الی محمد صلی الله علیه و آله فاخرجه من افضل المعادن منبتاً و اعز
الارومات مفرساً من شجرة التي صدع منها انبیاءه و انتخب منها امناؤه (۴) .

(۱) و همچنین نقل داد خدای تعالی نور مرا از طیب و طاهر پاک و پاکیزه بسوی پاک و پاکیزه
تا آنکه حاصل نمود بعلب پدرم عبدالله و از او برحم مادرم آمنه پس بیرون آورد مرا بسوی دنیا
و قرارداد مرا سید آقای انبیاء و رسل و خاتم برهه .

(۲) من بوجود نیامدم بر نهای زمان جاهلیت بلکه بوجود آمدم در اثر هدایت و نکاح صحیح
ماتد طه و نکاح در شریعت اسلام .

(۳) امانت نهاد خدای تعالی (انبیاء را) در فاضل ترین موضع امانت که اصلاّب آباء کرام
ایشانست و قرار داد ایشانرا در بهترین محل قرار که ارحام طاهره امهات است نقل کرد ایشانرا
از اصلاّب پدران زرگوار و رحیمهای پاک و پاکیزه مادران هر بار سلفی از آنها گذشته یعنی از دنیا
وقت خلقی از ایشان برخاست با قامت دین خدا تا آنکه کرامت پروردگار که منصب نبوت رسیده
بسوی محمد صلی الله علیه و آله پس بیرون آورد آنحضرت را از بهترین معدنها از روی دو زمین
که آن طینت طیب و پاک نبوت است و بهترین اصلها از روی نشانند که آن ماده پاکیزه است که
مستند رسالت است از درختی که شکفته و هویدا کرده است از آن شیره طیبه پیغمبران خود را و
برگرفته است از آن درخت سعادت ایشان خود را .

اگر بنخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تا آخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آنهم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء واجداد پیغمبر ﷺ تا به آدم ابوالبشر ﷺ همگی مؤمن و موحد بوده اند بدیهی است اهل البیت ادوی بها فی البیت اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه ترند بحالات پدران از دیگران .

پس از اینکه ثابت شد که آباء واجداد پیغمبر ﷺ همگی مؤمن و موحد بوده اند بخودی خود ثابت است که آباء واجداد علی ﷺ هم همگی مؤمن و موحد بوده اند .

برای آنکه قبلاً ثابت نمودیم از روی اخباریکه علماء خودتان (علاوه بر تواتر در اخبار شیعه) نقل نموده اند که عهد و علی علیهما الصلوات و السلام يك نور بوده اند و در جمیع اصلاّب و ارحام پاك و پاکیزه باهم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند .

در عالم نورانیت و جسمانیت باهم بودند هر جا رسول خدا ﷺ بوده علی هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی حکم میکند که چنین شخصیت بزرگی که دارای چنان نسب و نژاد مشعشع پاك و پاکیزه و منزّه و نزدیک ترین اشخاص است بر رسول الله ﷺ اولی و احق بمقام خلافت بوده است)

شیخ - اگر راه حلی در باره آزر و تاریخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء واجداد رسول خدا ﷺ نموده اید ولی چنین ثبوتی در باره علی کرّم الله وجهه غیر ممکن است (ولو آنکه تابع عبد المطلب را بگوئیم موحد بوده اند) ولی در باره ابوطالب پدر علی کرّم الله وجهه ابدأ راهی نیست و ثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت .

اخلافی در ایمان ابوطالب داعی - تصدیق مینمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در ائمت نمودند ولی باید گفت

اللهم العن اول ظالم ظالم حق محمد وآل محمد (۱) . لعنت خدا بر آن کس که از روز اول طریقه سب و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذاء و آزار علی ﷺ بکار برد که ریشه این قبیل مطالب شد که بعد ها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عده ای از علمای جامد و بی فکر شما روی عادت و تمصّب جمعی لاسلاف قائل بقول شما شدند - و گمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان از دنیا رفت . و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیت و اجماعشان حجیت دارد چون عدیل قرآند - و بیشتر از محققین علماء منتصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و اسفید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی و غیرهم متفقاً قائل باسلام و ایمان جناب ابوطالب اند .

اجتماع شیعه بر ایمان ابوطالب
که الله قد آمن بالنبی فی اول الامر (۲) .

بالاتر از همه آنکه ایمان جناب ابوطالب از فطرت بایمان بوده نه از کترمانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس - و از مسلمّات جامعه شیعه است به پیروی از اهل بیت طهارت انه لم یعبد صنما قط بل کان من اوصیاء ابراهیم (۳) .

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله این اثّیر در جامع الأصول گفته وما اسلم من اعمام النبی غیر حمزة و العباس و ابیطالب عند اهل البیت علیهم السلام () .

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله علیهم السلام در نرد هر مسلمانی بایمّتی حجیت باشد چون عدیل قرآن اند و یکی از دو طفلی هستند که ما مسلمانان

(۱) پروودگارا لعنت بنا (یعنی رحمت خود را دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد وآل محمد (ص) .
(۲) بتحقیق که ابوطالب در همان اول امر ایمان آورد به پیغمبر .
(۳) بدرستی که او (ابوطالب) هرگز بت برستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم خلیل الله بود .
(۴) اسلام نیاورد از اصنام پیغمبر صلوات الله علیه و آله در نزد اهل بیت رسالت غیر از حمزه و عباس و ابوطالب .

مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسک بجوئیم تا کمراه نشویم بنا بر حدیث ثقلین وسایر احادیثی که ایالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه وسفارش رسول الله ﷺ هستند .

ودیکر آنکه بمقتضای قاعده اهل البیت ادری بما فی البیت آن خاندان جلیله که مجسمه تقوی و پرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آکامتر بودند تا مغیره بن شعبه ودیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب و بیخبران . وواقعاً جای تعجب است از علمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت وامام المتقین امیر المؤمنین (که) صداقت و راست گوئی او را خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبره خودتان تصدیق نموده اند وبالافتاق میگویند جناب ایطالب مؤمن و موحد از دنیا رفت قبول نمی کنید ولی قول یک نفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیره ملعون و عده ای اموی و خارجی و ناصبی را می پذیرید و روی آن استاد کی نموده و اصرار مینمایند ؟

این ابی الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابوطالب مورد اختلاف است ، جامعه شیعه امامیه و اکثر زبده گفته اند مسلمان از دنیا رفت .

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و غیر ایشان هم بر این عقیده اند که ابو طالب اسلام آورد و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملاً یاری نماید . و مخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند .

در حدیث ضحضاح شیخ مکر جناب عالی حدیث ضحضاح را ندیده اید که میفرماید و جواب آن ان ابا طالب فی ضحضاح من لار (۱) .

داعی - این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عده ای از اعادی آل محمد و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین در

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

زمان امویها - مخصوصاً در دوره خلافت سر سلسله اهل نفاق معاویه بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران وخوش آیند آن حمله کفر و نفاق جعل نموده اند - بعدها بنی امیه و اتباع آن ها هم عداوة لعلی بن ابیطالب (علیه السلام) آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند - و نگذاشتند ایمان جناب ابوطالب هم مانند ایمان جناب حمزه و عباس معروف گردد - و بکنکی از نظر جامعه محو کردند .

و عجب تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث مجعول بودن حدیث ضحضاح ضحضاح هم يك نفر فاسق فاجر اعداء عدو مولانا

امیر المؤمنین (علیه السلام) مغیره بن شعبه بوده که ابن ابی الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ و مسعودی در مروج الذهب و دیگران مینویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد او را کلمه تلقین و تعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفر را حد زدند و مغیره را خلاص نمودند ؟!

يك چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی معاویه بن ابی سفیان این حدیث را روی بفس و کینه امیر المؤمنین (علیه السلام) وخوش آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او امویها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که ان ابا طالب فی ضحضاح من لار (۱) .

و افرادی هم که در سلسله روایات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملک بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهی در جلد دوم میزان الاعتدال مردود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلسین و کذآین بشمار رفته اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف و شهرت بکذب و دروغ نقل نموده اند اعتماد نمود ؟

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

دلایل بر ایمان ابوطالب و حال آنکه دلایل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای انکار نیست و قطعاً انکار دلایل واضحه را نمیکند مگر مردمان جامد یا عنود و لجاج در قبول حقائق ۱- از جمله فرمایش رسول اکرم ص است که فرمود **انا و کافل الیتیم کھاتین فی الجنة (۱)**.

این ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۶ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آنحضرت هر کافل یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق و فاجر بلکه لایابالی و بی‌دین و مستحق آتش میباشند. پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب و جد بزرگوارش جناب عبدالمطلب بوده که بکفیل زندگانی پیغمبر خاتم ص بوده اند و خصوصاً آنحضرت در مکه معروف بود یتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت و نگهداری پیغمبر ص از سن هشت سالگی برعهده آن جناب قرار گرفت.

۲- خبر معروفی است که فریقین (شیعه و سنی) بطرق مختلفه نقل نموده‌اند و بعضی باین طریق آورده‌اند که آنحضرت فرمود جبرئیل بر من نازل شد و باین عبارت **مرا بشارت داد که آن الله حرم علی النار صلیا انزلک و بطنا حملک و ندیا ارضعک و حجر آکفک (۳)**.

میر سید علی همدانی در مودة القری و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینایح المودة و قاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده‌اند که رسول اکرم فرمود **جبرئیل بر من نازل شد و گفت ان الله یقرئک السلام و یقول انی حرمت النار علی صلب انزلک و بطنی حملک و حجر کفک (۴)**.

(۱) (هو انکلت مبارک را بهم سپانیه و فرمود) من و کفالت کنتم یتیم ما نته این دو انگشت (که بهم سپیده‌اند) در بهشت هستیم.
 (۲) خداوند حرام کرده است بر آتش پشت و شکمی که ترا آورده و بر خود حمل نموده و پستانی که ترا شیر داده و پهاو و کناری که ترا کفالت نموده.
 (۳) پروردگار بتوسلام میرساند و میفرماید من حرام کردم آتش جهنم را بر پشتی که ترا فروز آورد و شکمی که ترا حمل کرد و بنیل و کناری که ترا کفالت نمود (مراد از صاحب صلب عبدالمطلب صاحب بطن آمنه و صاحب حجر عبدالمطلب و ابوطالب علیهما السلام بودند).

این نوع از اخبار دلالت دارد بر ایمان جناب عبدالمطلب و ابوطالب و فاطمه بنت اسد زوجه او که کافل زندگانی آنحضرت بودند. و جناب عبد الله و آمنه بنت وهب پدر و مادر آنحضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه و دایه آنحضرت بوده‌اند.

اشعار ابن ابی الحدید ۳- از جمله دلایل اشعاری است که عزالدین عبد در مدح ابوطالب الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده و در ص ۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

ولولا ابوطالب وابنه	لما مثل الدین شخصا فقاما
فذاک بمکة اوی و حامی	وهذا یثرب جس الحما
تکفل عید منافی بامر	واودی فکان علی تما
فقل فی تیر مضی بعد ما	قضی ما قضاه و ابی شاما
فلله ذا فاتحا للهدی	ولله ذا للمعالی ختاما
وما ضر مجد ایطالب	جهول لفا او بصر تعامی
کما لایضر آیات الصباح	من ظن ضوء النهار الظلاما (۱)

۴- از جمله اشعاری است که جناب ابوطالب خود در مدح آنحضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آنجناب دارد که قسمتی از آن اشعار را

ابن ابی الحدید در ص ۳۱۶ جلد سیم شرح نهج نقل نموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن

(۱) ما حصل منی آنکه اگر ابوطالب و سرش (علی علیه السلام) نبودند دین اسلام تشغیب و قوامی نداشت ابوطالب در مکه آنحضرت را باغت و حمایت نمود و علی علیه السلام در مدینه ملکوت نبوت را با تنجس بست آورد و حمایت کرد عبد مناف (ابوطالب) بامر عبدالمطلب پدر بزرگوارش کفالت زندگانی آنحضرت را بعهده گرفت و ادامه داد و علی آن خدمات را خاتمه داد تا سنی نداد که ایطالب بقضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السلام) را بیادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین خدا کرد و علی (ع) بآن خدمات خاتمه داد تا باوج اعلا رسید.

جناب نموده‌اند وحقاً هم ثابت است که آنجناب ایمان خود را در لعافه این اشعار ظاهر و هویدا نموده که از جمله اشعار لامیه او می‌باشد که گفته :

اعوذ بر ربّ البیت من کلّ طاعن
ومن فاجر یفتاننا به شیة
کذبهم ویت الّله لیزی وجمداً
ونصره حتی نصرع دونه
وایض یمتمنی الغمام بوجهه
یلوذ به الهالك من آل هاشم
لعمری لقد کلفت و جدّاً باحمد
ووجدت بنفسی دونه فحیمته
فلا زال للدنیا جمالا لاهلها
وآیده ربّ العباد بنصره

و از جمله اشعار مهمه آنجناب که ابن ابی الحدید در ص ۳۱۲ جلد سیم شرح نهج و دیگران نقل نموده‌اند و آن اشعار استدلال بایمان آنجناب گردیده قصیده میمیه اوست که گوید :

یرجون منا خطّة دون نیلها
یرجون ان نسخی بقتل محمد
ضراب وطمع بالوشیح المقوم
ولم تختضب سمر العوالی من الدم

(۱) بنام میبزم بغالغ کبه از گروهی که بندی بر ما من میزنند و یا ما را نسبت بیاطل می‌هند و از شرکسانیکه غیبت ما را میکنند بمعایبی و از شرکسانیکه اموری را بدین نسبت می‌دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست بغالغ کبه دروغ گفته شما که نسبت دادید بین تیری از محمد (ص) و یا برهلیه او جنگی بر ما و ششبری کشیده باشیم قطعاً باری و دفاع میکنیم از او تا جان خود را نثار او بکنیم بطوریکه از خون و فرزند خود فراموش کرده باشیم و چه بسیار که مردم بواسطه او استغناء نموده از ابر رحمة آب باری شدند چرا که ایشان تکمیلان بنیان و پناه بی پناهانند افتادگان بنی هاشم را پناه گاهست و ایشانرا از هرگونه نهم بی نیاز مینماید بجان خود بقدری بواسطه وجود احمد و محمد (ص) در وجد و سرور قوطه و دم که وجد را بر حمت آورده ام زیرا او را بقدری دوست میدارم مانند کسیکه دوست خود را بسینه گرفته باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او نمایم و دفاع از او دادم باعضاء رقیبه و غیر رقیبه خود خداوند او را پاینده بدارد که جمال اهل دنیا است و وقت دشمنان و ذبنت هر کوی و محفل است خلاق عالمیان او را با توفیقات خود تأیید باری نمود و ظاهر و محقق کرد دین حق را که باطل در او راه نداشت .

کذبهم ویت الّله حتی تلتقوا
جماحم تلقی بالحطیم و زمزم
و ظلم نبی جاء یدعوا الی الهدی
وامرأتی من عند ذی العرش قیم (۱)

و از جمله دلایل واضحه که سراجت ظاهره بر ایمان آنجناب دارد و پرده را کاملاً برداشته و ابن ابی الحدید در ص ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید :

یا شاهد الّله علی فاشهد
انی علی دین النبی احمد
من ضلّ فی الدین فانی مهتد (۲)

شمارا بخدا آقایان انصاف دهید که آیا گوینده این اشعار را میتوان کافر خواند که صریحاً اقرار میکند و میگوید من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم و باری میکنم پیغمبر حق را که ابتدا باطلی در کلام او راه ندارد .

شیخ - این اشعار از دو جهت مورد قبول و استشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابوطالب اقرار باسلام و ایمان و اعتراف بشهادتین نموده باشد - پس بنقل چند شعری توان حکم اسلام بر او جاری نمود ؟!

داعی - ایراد شما راجع بتواتر عجیب است آنجا که مطابق میلتان باشد خبر واحد را حجت میدانید و مورد عمل قرار میدهید ولی وقتی بر خلاف میلتان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید .

اگر آقایان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فرد فرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد بر امر واحدی که ایمان جناب

(۱) مردم امید وازند که ما علیه دین اسلام قیام نموده و دشمن کشیده محمد را بکشیم و دین را نسخ کنیم و خود را دو زکاب او خون آلود کنیم دروغ میگوئید بغالغ کبه ما دست بردار نیستیم تا حطیم و زمزم بر از قطعات اجساد کشته گان گردد و ظلم بر پیغمبری که بر انگیزه شده بنظور هدایت خلائق و کتابی که از طرف خالق عرش نازل شد غلط و بی مصرف است .
(۲) ای کوهانان خدا شاهد باشید که من بر دین پیغمبر خدا احمد و محمد (ص) استوارم هر کس از آن خارج است باشد من با او - شتم .

ابطال و اعتراف نبوت و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله باشد.

بسیاری از امور است که توان آن بهمین قسم معین میشود مثلاً جنگها و شجاعتها و محلات مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات هر یک خبر واحد است ولی مجموع آنها روی هم توان معنوی است که افاده علم ضروری بشجاعت آنحضرت مینماید و همچنین است سخاوت حاتم و عدالت انوشیروان و غیر ذلك.

علاوه شما که بتوان علاقه مند هستید فرمائید توان حدیث مجعول ضحاح را از کجا ثابت میکنید.

اقرار ابوطالب دم مرص
به لا اله الا الله

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز و آشکار است زیرا اقرار بتوحید و نبوت و اعتراف بمبدی و معاد حتماً نباید با کلمات تشرمانند گفتن

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله باشد بلکه اگر فرد یگانه از دین اشعاری بگوید که مستلزم اقرار و اعتراف بوحدانیت حق و مقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعاً کفایت میکند. پس وقتی جناب ابیطالب فرمود یا شاهد الله علی فاشهد - انی علی دین النبى احمد - حکم همان اقرار بکلمات تشر را دارد.

ولی علاوه بر اشعار - حین موت یا کلمات تشر هم اقرار نمود چنانچه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده اند که در مرض موت بعضی از صدای کفار قریش از قبیل ابوجهل و عبد الله بن ابی امیه بیاد جناب ابوطالب رفتند در آن حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود بعمش ابوطالب بگو کلمه لا اله الا الله تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال (۱) فوری ابوجهل و ابن ابی امیه گفتند ای ابوطالب آیا بر میگردی از ملت عبد المطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید ابوطالب بر ملت عبد المطلب میباشد آنها

(۱) البته این تلقین رسول الله صلی الله علیه و آله هم اگر مشی ابوطالب را دلالت بر کفر آنجناب (العیاذ بالله) ندارد بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یاد آوری بنماییم بگفتن لا اله الا الله تا شیطان بر او غلبه نکند - و آن مؤمن در وقت مردن یا تجدید کلمه توحید موحد از دنیا برود - فلذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله روی مهر و محبت و ادا وظیفه هم اگر مشی را تلقین می نمود بگفتن لا اله الا الله - تا آنکه موفق شد و آنجناب در لحظات آخر عمر با تجدید کلمه طیبه لا اله الا الله از دنیا رحلت نمود.

خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد دید میگویی: لا اله الا الله عباس رو بر رسول الله صلی الله علیه و آله نمود عرض کرد برادر زاده و الله لقد قال اخي الكلمة التي امرته بها بخدا قسم برادرم (ابطالب) گفت آن کلمه ای را که تو باو امر کرده بودی و ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را بر زبان جاری نمود، انتهى.

وقتی ما قبلاً ثابت نمودیم که آباء و اجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابوطالب در این جمله سیاستی بکار برد که فرمود من بر ملت عبد المطلب هستم ظاهراً آنها را ساکت و خوشحال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبد المطلب بر ملت ابراهیم و موحد بود - علاوه بر آنکه صریحاً کلمه طیبه لا اله الا الله را بر زبان جاری نمود.

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید بی اراده تصدیق بایمان آنجناب خواهید نمود.

اگر جناب ابوطالب کافر و مشرک و بت پرست بود گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث بر رسالت شد و باعموش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت و فرمود ان الله قد امرنی باظهار امری وقد انیانی واستقبالی فما عندك یا عم (۱).

با آنکه مطاع قریش در رئیس بنی هاشم و مقبول القول در نزد اهل مکه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود دید آنحضرت برخلاف دین او دین تازه ای آورده علی القاعده (باتصصی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید و آنحضرت را تهدید نموده و از آن قیام منع کند و اگر نپذیرفت چون بطریق استمداد

(۱) بدرستی که خداوند مرا باظهار امر خود مأمور فرموده و بتحقیق مرا پیغمبر کرده اند توبیه طریق مرا باوری خواهی نمود یا بچه قسم با من رفتار میکنی.

آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوی نبوت داشت امر کند آنحضرت را حبس نمایند با لا اقل طردش کنند و قول مساعدت باو ندهد تا از قیام بان امر بزرگ منصرف گردد تا هم دین خود را حفظ کند و هم همکیشان خود را ممنون نماید - همان قسمی که آزر برادر زاده خود ابراهیم را طرد نمود.

چنانچه در آیه ۴۴ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال
ابتداء بعثت ابراهیم عليه السلام
و گفتگو با عمش آزر
از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه و علی

نبینا و آلہ السلام خیر میدهد که چون میبوت
برسالت شد نزد عمش آزر رفت و گفت **انني قد جاءني من العلم مالهم ياتك فاتبعني**
اهدك صراطا سويا قال ار اغيب انت عن الهي لئن لم تنته لارجمك و اهجرتي مليا (۱).
ولی برعکس جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء ﷺ گفت
اخرج ابن اخي فانك الرفيع كعبا والمنيع حزبا و الاعلى ابا و الله لا يسلفك
لسان الا سلفته السن حداد واجذبته سيوف حداد و الله لتذللن لك العرب
ذل اليهم لحاضنها (۳).

آنکه اشعار ذیل را که این ابی الحدید در ص ۳۰۶ جلد سیم شرح نهج
البلاغه (چاپ مصر) و سبط این جوزی در ص ۵ تذکره ضبط نموده اند به پیغمبر
خطاب نمود:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دينا
فانفذ لاسرك ما عليك مخالفة وابشر وقر بذالك منه عيونا
و دعوتني وزعمت لك ناصحي ولقد صدقت و كنت قبل امينا
و عرضت دينا قد علمت بانة من خير ادیان البرية دينا

(۱) بدانکه مرا «از وحی خدای علمی آموختند که تو آن علم نامورخته اند پس تو مرا پیروی کن تا براه راست هدایت کنم آزر در پاسخ ابراهیم گفت تو مگر از خدایان من دوگردان و بی عقیده شدی چنانچه از مخالفت بتان دست برداری تو را سنگسار کنم «و گوته» سالها از من بدور باش.

(۲) قیام کن پس برادر که مرتبه تو از حیث شرافت و سیادت بلند تر و از حیث طایفه و قبیله عالی و از حیث پدر اعلی تر از سایرین هستی بغداد قسم هیچکس تو را آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند و تیز و شمشیرهای برنده از تو دفاع خواهد نمود بغداد قسم که عرب در مقابل تو بزنند و در آید و ذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خود گردد.

لولا الاملامة او حذارى سبة لوجدتني سمحا بذالك مينا (۱)

خلاصه کلام عوض آنکه به پیغمبر تفسیر نماید و آنحضرت را منع از آن عمل کند و تهدید بحبس و نفی و قتل نماید بوسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریر و ترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که بر تو ذلت و ترس و منقصتی نخواهد بود دین و عقیده خودت را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه - دعوت مینمائی ما را و میدانم بدرستی که تو ناصح و راست گوئی و قطعاً در این ادعاه هم صادقی همانطوریکه قبل از این امین بودی ، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است .

و غیر از آنچه عرض نمودم اشعار بسیاری این ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج
و دیگران در این موضوع ضبط نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنها را ندارد
کمان میکنم برای نمونه کافی باشد .

حالا آقایان محترم خدارا در نظر بگیرید و انصاف دهید که آیا گوینده این
کلمات و اشعار را میتوان مشرک و کافر خواند؟ یا آنکه مؤمن و موحد و خدا پرست
حقیقی باید شناخت .

چنانچه اکابر علماء خودتان بی اراده تصدیق باین معنی نموده اند .

باب ۵۲ ینابیع الموده شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو
عثمان عمر و بن یحیی جاسط معتزلی نقل مینماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر
نموده و گفته **وحامي النبي ومعينه ومحبه اشد حبا وكفيله و مرية و المقر**

(۱) بغداد قسم که سمیت قریبش بر روی از تو نمیکنند تا بپیرند تو بدون ترس و خوف اقدام
یوظیفه خود نمای مژده میدهم بتو فتح و سفر را مرا بدین خود دعوت نموده و یقین دارم که تو سبق
مرا ارشاد نمودی زیرا حسن سابقه و امانت و راستگویی تو بر کسی پوشیده نیست دینی را پرورد
مرحمت داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت و بدگویی نداشتم هر آینه
میپاینتی که چه اندازه در راه دین بدل و بخشش می نمودم .

پیوتله والمعرف برسالتہ؛ والمنشد فی مناقبہ ایاتا کثیرة و شیخ قریش ابوطالب (۱).

پس از قدری دقت و تأمل هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهاویه هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن و سب سید الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کرده پیغمبر حسن و حسین مینمایند و آنهمه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعاً اخباری هم جعل میکنند بر آنکه پدر بزرگوار آنحضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوریکه از همه جهت دل آنحضرت را بدر آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند. چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیره بن شعبه ملعون اعداء عدو امیر المؤمنین علیه السلام دوست صمیمی معاویه بوده.

والآ ایمان جناب ابو طالب عند عقلاء القرین أظهر من الشمس است، منتهی خوارج دنواسب و بقایای از آن دو فرقه ضالّه در هر دوره و زمانی إلى الحال عقیده بکفر جناب ابی طالب را شهرت داده و تقویت نمودند و مردم بی خبر و بی فکر هم روی عادت باور نموده اند.

عجب از همه که موجب سی تأسف است آنکه ابوسفیان و معاویه و یزید علیهم اللعنة والمذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته؟! ولی جناب ابوطالب را که این همه دلائل بر ایمان او بارز و آشکار است کافر و مشرک بخوانند!!

شیخ - آيا سازاوار است خال المؤمنین معاویة بن ابی سفیان را کافر بخوانید و پیوسته لعنت نمائید آیا دلیل شما بر کفر ولعن معاویه و یزید رضی الله عنهما که هر دو از خلفاء بزرگواران و مخصوصاً معاویه رضی الله عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست؟

(۱) حمایت کننده پیغمبر (ص) و کک دهنده او دین قبیله قریش ابی طالب که بی نهایت او راهوست میندشت و کبیر ذنبدگانی و مرئی آن و اقرار کننده به نبوت و معترف برسالت او بوده و اعمار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت سرود.

داعی - اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است. **شیخ** - واضح است چون خواهر معاویه ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله ام المؤمنین بوده است قطعاً برادر او معاویه رضی الله عنه هم خال المؤمنین می باشد. **داعی** - بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه.

شیخ - گرچه هر دو ام المؤمنین بوده اند ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است.

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران چون محمد بن ابی بکر پیرو علی بوده لذا او را خال المؤمنین نخوانند

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران زنان و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله همگی خال المؤمنین اند پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی خوانید و حال آنکه در نزد شما پدرش از پدر معاویه بالاتر و خواهرش نیز از خواهر او عظیم القدر تر است؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حی بن اخطب یهودی پدر صفیه زوجه رسول الله صلی الله علیه و آله هم باید صاحب شرافت باشد.

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین و خال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگ و مخالفت با خاندان رسالت و عترت و اهل بیت نبوت منظور است چون معاویه علیه الهاویه با عترت طاهره جنگ بر خاسته و امر بسب و شتم و لمن امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن و حسین علیهم الصلوٰة والسلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند نموده است و مرتکب آنهمه کشتار از عترت طاهره مانند امام حسن مجتبی و ضحابه و شیعیان پاک گردیده لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اسقنهانی در مقاتل الطالبیین و ابن عبدالبر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیة و دیگران نقل نموده اند که اسماء جعدہ بدستور و وعده معاویه حضرت ابان محمد حسن بن علی علیهما السلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته اند وقتی خبر فوت آن

بزرگوار بمعاوله رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرت و خوشحالی تکبیر گفتند (البته چنین ملمونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟)

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ریسب و تربیت شده مقام ولایت و از شیعیان نالوس الولای عترت طاهره میناشد که در خطاب بان خاندان جلیل القدر گوید :

يا بنی الزهراء انتم عدتی و بکم فی الحشر میزانی رجح
و اذا صحح ولالی لکم لا باالی ای کلب قد نبج (۱)

با اینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نتوانند بلکه سب و لعنش نمایند و از ارث پدر هم محرومش کنند .

بلکه وقتی عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج علیهم اللعنة فتح مصر نمودند از جناب محمد منج آب نمودند و با شدت عطش او را کشتند و در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند و وقتی خبر بمعاوله رسید زیاده از حد اظهار فرح و شادمانی نمود .

شما از شنیدن این فضا یا ابتدا تأثر پیدا نمیکنید که چرا آن ملاعن باخال المؤمنین محمد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلت و خواری او را شهید نمودند . ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد !!

پس تضدیق نمائید جنگک با عترت پیغمبر ﷺ در کار بوده و هست .

محمد چون از دوستان عترت بوده است او را خال المؤمنین نمیخوانید - و از کشتن او هم متأثر نمیشوید !!

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه یک عترت و اهل بیت پیغمبر اگر کم بوده و علنی و بر ملا آنهارالمن نموده است خال المؤمنین میخوانید از او طرف داری مینمائید !! بخدا پناه میبریم از تعصب و عناد و لجاج .

(۱) ای اولادهای فاطمه زهراء (ع) شما پناهگاه و امید گاه من هستید و بواسطه شما و دوستی شما روز قیامت میزان عمل من رجحان پیدا میکند و زمانی که صحت پیدا کند دوستی من بشما بالله دارم اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید .

ثانیاً بمعاوله کاتب الوحی نبوده چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات بود چون

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

رسول اکرم ﷺ را خیلی آزار نموده و بعدها گفته بود و بعد از اینکه سال هشتم در فتح مکه ابوسفیان مسلمان شد نامهها برای پدر نوشت و او را توییح و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام - در شبه جزیره العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله ﷺ از آنحضرت درخواست نمود که یک امتیازی بمعاوله بدهید تا از خجالت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عم بزرگوارش او را کاتب مراسلات نمود .

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن بر آنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیات آنها .

شیخ - دلائل از اخبار و آیات شنیدنی است متمنی است بیان نمائید تا حل معما گردد .

داعی - تعجب نکنید معمائی در کار نیست دلائل بسیار است باقتضای وقت بعضی از آنها اشاره میشود و الا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلی خواهد شد چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده آن معاویه بکتب بین یدی النبی صلی الله علیه و آله .

یعنی معاویه نویسنده حضور پیغمبر بود و مدائنی گوید گان زید بن ثابت بکتب الوحی و گان معاویه بکتب للنبی صلی الله علیه و آله فیما بینه و بین العرب پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسنده بین آنحضرت و عرب بوده .

آیات و اخبار داله بر لعن معاویه و یزید یزیدهم الا طفلیاً کبیراً .

(۱) آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که میفرماید
وما جعلنا الرقیبا للئی اریناک الا فتنة للناس
والشجرة الملعونه فی القرآن و نخوفهم فما

مفسرین از علماء خودتان مانند امام ثعلبی و امام فخر رازی و دیگران آورده اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آنحضرت صعود و نزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم فتنه و امتحان برای این مردم است و درختی که بلعن در قرآن یاد شد (درخت تراد بنی امیه) وما بذکر این آیات عظیم آنها را از خدا میترسانیم ولیکن بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند تراد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابوسفیان و معاویه بودند شجره ملعونه و درخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعاً معاویه که یکی از اغصان و شاخه های محکم آن درخت است ملعون میباشد .

(۲) آیه ۲۴ سوره ۴۷ (محمد و آله) است که میفرماید **فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تفتنوا ارحامکم ثم اواثک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم (۱)** .

در این آیه صریحاً مفسدین فی الارض و قاطعین رحمرا مورد لعنت قرار داده کدام مفسد و قاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشد که فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه میباشد - بعلاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد (۳) آیه ۵۷ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرماید **ان الذین یؤذون الله و رسوله**

لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذاباً مهیناً (۴) .

(۱) بطریق استفهام تقریری فرماید البته از شما منافقان میاید که چون منصب امارت و حکومت یابید (بسبب تکبر و تنظیم و کثرت جاه و منال) در زمین فساد کنید و قطع ارحام بناید آن گروه منافقان مفسد و یافی کسانی هستند که خدا آنها را لعن کرده و گوش و هوششان را کور کرده اند (تا بیجمل و تفاوت ببینند) .
 (۲) آنانکه خدا و رسول را (بمسیان و مخالفت و آزردهن عزیزان آنها) آذارد و اذیت میکنند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده (و از رحمت خود دور فرموده) و بر آنان عذابی باذلت و نوازی مهینا ساخته است .

بدیهی است که اذیت و آزار امیر المؤمنین و دو ریحانه رسول الله حسن و حسین و صحابه خاص آنحضرت چون عمار یاسر و دیگران اذیت و آزار بیغمبر است و بصراحت این آیه شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده ملعون در دنیا و آخرت میباشد

۴- آیه ۵۵ سوره ۴۰ (مؤمن) که فرماید **یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم ولهم**

اللعنة ولهم سوء الدار (۱) .

۵- آیه ۲۱ سوره ۱۱ (هود) که فرماید **الا لعنة الله علی الظالمین (۲)** .

۶- آیه ۴۲ سوره ۷ (اعراف) که فرماید **فاذن مؤذنبینهم ان لعنة الله علی**

الظالمین (۳) .

وهم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که هر ظالمی ملعون است گمان نمی کنم احدی از خودی و بیگانه باشد که انکار کند ظلم های واضح و آشکار معاویه را - پس بهمین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال میباشد - پس با چنین نصوص صریحه ملعون خدا را ماهم میتوانیم لعن بنمائیم .

۷- آیه ۹۵ سوره ۴ (نساء) که فرماید **من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه**

جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذاباً عظیماً (۴) .

این آیه شریفه صراحت دارد که هر کس مؤمنی را متعمداً بقتل رساند ملعون ذات باری تعالی میباشد و جایگاه او جهنم خواهد بود آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره

خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی و هفت نفر از اصحاب او را بامر او عمداً بقتل رسانیدند و مخصوصاً عبد الرحمن بن حسان

(۱) در آرزو سنکارانرا (بشیانی) و پدرشوا می سود ندهد و بر آنها خشم و لعن و منزلگاه بد (جهنم) مهیا است .

(۲) بدانید که لعن خدا بر ستمکارانست .

(۳) منادی در میان آنها ندا کند که لعنت خدا بر ستمکاران یاد .

(۴) هر کس مؤمنی را عمداً بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید سندی خواهد بود خدا بر او خشم و لعن کند و عذابی بسیار شدید مهیا سازد .

الفتری را زنده بگور نموده چنانچه ابن عساکر و یعقوب بن سفیان در تاریخ خود و بیهقی در دلائل نقل نموده اند و ابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه او را با هفت نفر بطریق زجر و صبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السلام را لعن نمودند و بیزاری از او نجسند !!

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام سبط بزرگ رسول الله خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بر روایت مسعودی و ابن عبد البر و ابو الفرج اصفهانی و محمد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از اکابر علماء خودتان - معاویه علیه الهایره سستی برای اسماء جده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بتو میدهم و همسر فرزند خود بزید مینمایم (بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام صد هزار درهم را داد ولی از تزویج با زید خود داری نمود).

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر قتل مؤمن مسلم آزار آنحضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره باز هم تامل دارید در لعن معاویه علیه الهایره آیا شهادت عمار یاس از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود آیا با تفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه و آله بمسار نفرمود **صتقتك الذنبة الباغية** یعنی زود است تورا میکشند گروهی که اهل بقی وطنیان اند.

آیا شك و تردید دارید که بامر معاویه کبار از مؤمنین که بهزاران نفر میرسیدند بدست عمال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن پا کدل و شمشیر بر ندهد دین مالک اشتر را بامر معاویه سم ندارند آیا عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج عمال قوی معاویه در مص مؤمن صالح کامل محمد بن ابی بکر را که از طرف امیر المؤمنین والی مصر بود بزجر نکشتند و بعد هم در شکم خر مرده گذارده و آتش زدند اگر بخوایم کشته گان مؤمنین را که بامر و دستور معاویه و عمال او بقتل رساندند بیان نمایم نه یکسب بلکه شبها وقت طولانی میخواید تا بیان نمایم.

از همه اعمال او قبیح تر قتل عامی است که بامر کشتار بصر بن ارضاء سی هزار معاویه بسر بن ارضاء سفاک خوانخوار بی باک از مسلمان مؤمن را بامر معاویه شیعیان علی علیه السلام نمود چنانچه ابو الفرج اصفهانی و علامه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن خلکان و ابن عساکر و طبری در تاریخ خود و ابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج و دیگران از اکابر علماء شما نوشته اند که معاویه به بسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه و مکه بصنعاء و یمن و هم چنین بشحاک بن قیس الفهری و دیگران گفت بعبارتی که ابو الفرج نقل نموده که **فیقتلوا کل من وجدته من شیعة علی بن ابیطالب علیه السلام و اصحابه ولا یبقوا ایدیهم عن النساء و الصبیان (۱)**.

فلذا با آن امر و دستور شدید با سه هزار لشکر جرار خونخوار حرکت کردند در مدینه و صنعاء و یمن و طائف و نجران و در بین راه آنقدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان و اطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ تنگین شد که وقت اجازه نمیدهد مفصلاً شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب که والی بود خارج از شهر بود بخانه او رفت و سر دو فرزند کوچک او بنام سلیمان و داود را در آغوش مادر بدست خود برید !!

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۶۱ جلد اول شرح نهج گوید در این لشکر کشتی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه با آتش سوزانیدند !!
آیا آقایان باز هم در شك و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنیه ملعون خدا و رسول در دنیا و آخرت میباشد.

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن امر نمودن معاویه بسبب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار امیر المؤمنین و امر نمودن مردم را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها و خطبه نماز جمعه که اتفاقاً

(۱) پس کشتند هر کس از شیعیان و اصحاب علی بن ابیطالب علیه السلام را یافتند حتی دست های خود را از زنان و بچه ها باز نداشتند !!

ما و شما و جمهور امت حتی مورخین یسگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و بر ملا حتی بر منابر معمول و جمع کثیری را بجرم لعن نمودن بقتل رسانیدند. تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت ۱۱۱ .

و قطعاً آن کسیکه امام الموحدین اخوالرسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در حیات و بعد از وفات سب و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است .

زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مستدر و امام ابو عبد الرحمن نسائی در خصائص العلووی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و میر سید علی همدانی در موده القری و دیلمی در فردوس و مسلم بن حجاج در صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و حاکم در مستدرک و خطیب خوارزمی در مناقب و ابراهیم سجینی در فرائد و ابن مغزالی شافعی در مناقب و امام الحرم در ذخائر العقبی و ابن حجر در صواعق بالاخره اعظم علماء شما نقل نموده اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجعلا و مفصلاً که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب علیاً فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله (۱) .

بعضی از آنها تمعیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد بر اینکه آزار و اذیت هلی صلی الله علیه و آله موجب ملعون بودن آزار کننده میشود مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینایع الموده باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده اند که در شبهای گذشته بعضی از آنها اشاره نمودیم که فرمود من اذی علیاً فقد اذانی و من اذانی فعليه لعنة الله (۲) .

(۱) هر کس سب و شتم کند علی علیه السلام را مرا سب و شتم نموده و کسیکه مرا سب و شتم نماید خدا را سب و شتم نموده .
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را پس بتطبیق مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا .

تا جائیکه ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاتر بنحو عموم خبر سب و لعن عترت و اهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من سب اهل بیتهی قائماً یرتد عن الله و الاسلام و من اذانی فی عترتی فعليه لعنة الله (۱) .

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله امام حسن و امام حسین علیهم العلوته و السلام و ابن عباس و مالک اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن اثیر در کامل و دیگران نقل نموده اند .

و امام احمد بن حنبل در مسند بطریق متعدد نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من اذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً (۲) .

البته خود آقایان بهتر میدانند که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سب و لعن و دشنام بخدا و پیغمبر کفر و نجاست آور است و چنین آدمی قتلش واجب است .

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده و شبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود سب و لعن و شتم و دشنام بعلی علیه السلام و عترت و اهل بیت من سب و لعن و دشنام بمن و پروردگار من است . قطعاً معاویه ملعون و کافر است . چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب دهم کفایت الطالب باسناد خود و دیگران نقل نموده اند خبری را که خلاصه اش اینست عبدالله بن عباس و سعید بن جبیر در کنار زمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته اند و علی صلی الله علیه و آله را سب و شتم مینمایند استاد در نزد آنها فرمود ایکم الساب لله عز و جل کدامیک از شما سب مینموردید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین عملی نموده فرمود ایکم الساب رسول الله صلی الله علیه و آله کدامیک از شما سب مینموردید رسول خدا را گفتند احدی از ما آنحضرت را سب نموده فرمود فایکم الساب علی بن ابیطالب پس کدامیک از شما سب می نمودید علی بن ابیطالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می نمودیم فرمود گواه باشید

(۱) کسیکه سب و شتم نماید اهل بیت مرا پس جز این نیست که از دین خدا و اسلام مرتد گردیده و کسیکه مرا اذیت کند در عترت من پس بر او باد لعنت خدا .
(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی بینی مسلمان نخواهد بود .

بر رسول خدا ﷺ که من خود شنیدم از آنحضرت که بعلی بن ابیطالب رضی الله عنه فرمود
من سبک فقد سبته ومن سبني فقد سب الله ومن سب الله اكبه الله علي
منخريه في النار (۱) .

محل انکار احدی از علماء مسلمین و بیگانگان نمیباشد که با امر معاویه علیهالهاویه
این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی و بر ملا حتی در
خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیرالمؤمنین مظلوم را سب و لعن می نمودند
چون سب بعلی رضی الله عنه بحکم اخبار صحیحه معتبره سب بخدا و رسول است و بدیهی است
سب کنندگان بخدا و پیغمبر کافر و ملعون اند بهمین دلیل واضح کفر معاویه ثابت و لعن
بر او وارد است .

دشمن علی کافر است علاوه بر این دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره
اکابر علماء خودتائ از قبیل تفسیر جلال الدین

سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و موده القرنی میر سید علی همدانی و مسند امام احمد بن
حنبل و صواعق ابن حجر و مناقب خوارزمی و فضایل ابن مغازلی شافعی و نایب الموده سلیمان
باخی حنفی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و اوسط طبرانی و ذخایر العقبی
امام الحرم و خصائص العلوی امام ابو عبدالرحمن نسائی و کفایت الطالب گنجی شافعی
و مطالب الشول محمد بن طلحه شافعی و تذکره الخواص سبط ابن جوزی و فصول المهمه
ابن صباغ مالکی و دیگران متکاتراً بالفاظ و عبارات مختلفه درج گردیده که رسول
اکرم ﷺ فرمود لا یحب علیاً الاله من ولا یفضه الا کافر و در بعض اخبار است
المنافق (۲) که در شهبای قبل مشروحاً نقل نمودم .

بدیهی است هر يك از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دازد
که دشمن علی رضی الله عنه در آتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید

(۱) کسیکه سب و شتم نماید ترا یا علی پس بتحقیق مرا سب و شتم نمود و کسیکه مرا سب و
شتم نماید پس بتحقیق خدا را سب و شتم نموده و کسیکه خدا را سب و شتم نماید می اندازد خدای تعالی
اورا بصورت در آتش جهنم .

(۲) دوست نیداره علی را مگر مؤمن و دشمن نیدارد اورا مگر کافر - مگر منافق .

با کمال صراحت که منزلگاه کفار و منافقین در درکات جهنم میباشد .

چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایت الطالب مسنداً نقل
نموده که محمد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله)
بودیم مردی باو گفت یا ابا عبدالله چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی
کرم الله وجهه که فرمود انا قسیم النار یعنی من قسمت کننده اهل آتش میباشم
احمد گفت کیست که انکار نماید این حدیث را مگر نه این است که ما روایت نموده ایم از
رسول خدا ﷺ که بعلی رضی الله عنه فرمود لا یحبک الاله من ولا یفضک الا منافق
یعنی تو را دوست نیدارد مگر مؤمن و دشمن نیدارد مگر منافق - گفتیم بلی چنین است
آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت پس مؤمن در کجاست گفتیم در بهشت گفت
منافق در کجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است
(یعنی دشمن علی منافق است بفرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ۴ (نساء)

ان المنافقین فی الدارک الاصل من النار ولن تجد لهم نصیراً (۱) .

در درک اسفل و طبقه زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی رضی الله عنه در طبقه زیرین
جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه
سخت تر خواهد بود .

و نیز در جمیع کتب معتبره خودتائ ثبت است که رسول اکرم ﷺ فرمود
من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله (۲) از این قبیل اخبار
بقدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته

شیخ - آیا از مثل شعثی سزاوار است که زبان جسارت و قدح باز کنیید بفر
شایسته ای از صحابه پیغمبر ﷺ مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و
ثنای اصحاب آنحضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی بآنان داده است
(۱) البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است و برای آنان هرگز یادی
نخواهی یافت .

(۲) هر کس علی (علیه السلام) را دشمن بداند پس بتحقیق مرا دشمن داشته و کسیکه مرا
دشمن بداند پس بتحقیق خدا او دشمن داشته است .

ومعاويه خال المؤمنین رضی الله عنه مسلماً از صحابه مکرم و مشمول آیات مدح و رضا و خوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی باشد .

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند
داعی چنانچه فراموش نفرموده باشید در شبهای گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم (۱)

اینک هم برای آنکه بیان شمارا بلا جواب نگذارم مختصراً عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام نموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید و بمعنای لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمایند تصدیق خواهید نمود که آیات نازل در مدح صحابه اطلاق کلی ندارد که باین دلایل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاک و عادل و منزّه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد و غیره بدانیم .

آقای من لابد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس گوید صحبه بروزن سعه یعنی زندگانی کرد با او و در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم .

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب و شواهد بسیاری از قرآن حکیم و حدیث کسی را گویند که معاشر با آن حضرت بوده خواه مسلم یا کافر خوب یا بد متقی یا فاسق مؤمن یا منافق باشد .

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را بر مؤمنین پاک و اامن که تمامی آنها اهل بهشت و مورد رضای پروردگار بودند صحت ندارد و مطابقه با عقل و نقل نمی نماید .

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصراً زینداً علی ماسبق از آیات و احادیث معتبره از طرق خودتان اشاره نمایم تا آقایان محترم تحت تاثیر نام اصحاب منحرف

(۱) رجوع شود به ۵۸۷ تا ۵۹۶ همین کتاب .

از حق نشوید و بدانید اسم صحبه و صاحب و مصاحب و اصحاب بر مسلم و کافر و مؤمن و منافق و خوب و بد اطلاق میشود .

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشکین فرماید: ماضل صاحبکم و

ماغوی (۱) .

(۲) در آیه ۴۵ سوره ۳۴ (سبا) فرماید: قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله

مثنی و فرادی ثم تفکروا ما بصاحبکم من جنة (۳) .

(۳) در آیه ۳۶ سوره ۱۸ (کهف) فرماید: فقال لصاحبه و هو يحاوره انا

اکثر منك مالا و اعز نفراً (۴) .

و نیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید:

قال له صاحبه و هو يحاوره اكرت بالذی خلفك من تراب ثم من نطفة ثم

سواك رجلاً (۴) .

(۵) در آیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید: اولم يتفکروا ما بصاحبهم

من جنة (۵) .

(۶) در آیه ۷۰ سوره ۶ (انعام) فرماید: قل ادعوا من دون الله مالا ينفعنا

ولا يضرننا و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدنا الله کالذی استهوته الشیاطین فی

(۱) صاحب شما (محدث) هیچگاه در ضلالت و گمراهی نیوده است .
(۲) بگو بامت که من بیک سخن شما را بند میدهم (اگر بشنویید هدایت یابید) و آن سخن اینست که شما خالص برای خدا دو نفری یا هر یک یک شما تنها در امر و ینتان قیام کنید در باره من و فکرت کاو بندید که صاحب شما (رسول خدا) را چون نیست .
(۳) (آن مرد کافر) بمصاحب و رفیقش (که مرد مؤمن و تقیر بود) در مقام گفتگو و معاشرت برآمد و گفت من از توبه دارانی بیشتر و از حیث خدم و حشم نیز محترم تر و هویرترم .
(۴) مصاحب و رفیق (با ایمان تقیر) در مقام گفتگو و اندرز بدو (مصاحب کافر) گفت آیا بعد از آنکه من از خاک و بعد از نطفه تو را آفریده و آنگاه مردی کامل و آراسته خلقت ساخت کافر شدی .
(۵) آیا این مردم فکر نکردند و یندیشیدند که صاحب آنها (رسول الله ص) آنچه که مردم باو نسبت میدهند از چگون دارا نیست .

الارض خیران له أصحاب یدعونه الی الهدی اثنا قل ان هدی الله هو الهدی (۱) .

(۷) در آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب

کافر زندانی فرماید یا صاحبی المسجن أرباب متفرقون خیرأم الله الواحد القهار (۳) .

پس از این آیات شریفه‌ای که من باب نمونه بعضی از آنها را ذکر نمودیم معلوم میشود که مجرد نام صحبه وصاحب ومصاحب وأصحاب از حیث لغت اختصاص بمسلم ومؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم وکافر ومؤمن و منافق وخوب وبد میشود .

چه آنکه عرض کردم معاش آدمی را در لغت مصاحب واصحاب میخوانند بدیهی است اصحاب رسول الله ﷺ یعنی کسانی که با آنحضرت معاش بودند چنانچه آیات شریفه بر آن گواه است .

البته در میان اصحاب و معاشرین آنحضرت خوب وبد (یعنی مؤمن و منافق) بسیار بودند و آیه‌ای که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه مربوط بخوبان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابه آنحضرت را هیچ يك از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر و احد و حنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری و اطاعت اوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند و آتی از آنحضرت منحرف و منحرف نگردیدند .

ولی در میان اصحاب مردمان بددل اهل مکر و خدعه و نفاق و دشمنان آنحضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مانند عبدالله بن ابی و ابی سفیان و حکم بن عاص

(۱) نکو ای پیشبر که ما چرا خدا را رها کرده و چیزی مانند بتان (که بی اثر معنی است) و هیچ قادر بر نفع و ضرر نباشد بخوانیم و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا ما را هدایت نمود برگردیم تا مانند کبکبه فریب و اغوای شیطان او را دو زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را اصحاب و یارانیست که شخص را بسوی خود هدایت میکند بگو هدایت خدا بقیقت هدایت است .

(۲) ای دو رفیق زندان من از شما میبرسم آیا خدا بان بی حقیقت متفرق مانند بتان و فراعنه و غیره بهترند یا خدای یکتای قاهر .

(عموی عثمان طرید رسول الله) و ابوهریره و ثعلبه و یزید بن ابی سفیان و ولید بن عقبه و حبیب بن مسلمه و سعرة بن جندب و عمر و بن عاص و بس بن ارباطة (سفاک خونخوار) و مغیره بن شعبه و معاویه بن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول الله ﷺ قتنه ها کردند و بطریق قهقرا بر گشتند و فسادها نمودند که معاویه علیه‌الهاویه یکی از آن افرادی است که در زمان حیات - خود رسول اکرم ﷺ او را لعن نمود و بعد از وفات آنحضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواهی عثمان قیام نمود و سب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عدّه‌ای از اصحاب پاک آنحضرت مانند عمار در آن قتنه شهید گردیدند چنانچه آنحضرت خود خبر داده ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم .

فلذا همان قسمیکه آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعده بحسن عاقبت رسیده آیات و اخبار و عید شدید زیادی در باره بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوه آنچه در زمان حیات آنحضرت را آزرده بعد از وفات هم قتنه ها نموده مرشد گردیدند .
شیخ - عجب است چگونه میفرمائید اصحاب رسول خدا ﷺ مرشد گردیدند و قتنه و فساد نمودند .

۱۵عی - حقیق نمیگویم آیات و اخبار میگوید اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون میآید اولاً خداوند در آیه ۱۳۸ سوره ۳ (آل عمران) خبر از ارتداد آنها داده که فرماید أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم (۱) .

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح و مذمت اصحاب اخبار بسیاری از طرق علمای خودتان مانند بخاری و مسلم و ابن عساکر و یعقوب بن سفیان و احمد بن حنبل و ابن عبدالبر و غیرهم در مذمت و کفر و ارتداد و نفاق آنها فرداً یا جماعاً رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر نفرمائید (۱) اگر پیشبر بر که یا قتل در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود .

چه دلیلی بر کفر سلسله منافقین و دشمن ترین دشمنان امیر المؤمنین علی علیه السلام میسر کند؟ آنحضرت و کشندۀ خوبان از ذراری و اصحاب پاک رسول الله صلی الله علیه و آله که رسماً دشمنی با خدا و رسول او نموده میباشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل بن سعد و عبدالله بن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود انا فرطکم علی الحوض فیرفن الی رجال منکم حتی اذا اهویت لانا لوهم اخلجوا دونی فاقول ای رب اصحابی فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک (۱)!

و امام احمد بن حنبل در مسند و طبرانی در کبیر و ابونعیر سجزی در ابانۀ از ابن عباس نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود انا اخذ بحیضکم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذا تم کرمکم و انا فرطکم علی الحوض فمن ورد فقد افاح فیوتی باقوام فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب امتی فیقول انهم لم یزالوا بعدک یرتدون علی اعقابهم (وفی روایة للطبرانی فی الکبیر) بعد قوله یا رب امتی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک مرتدین علی اعقابهم (۲).

واقفاً دل میسوزد که یک چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلاً دلائل بر کفر ملعنت او را بیشتر بیان نمودیم) (۳) با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم) (۴) مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری بر اثبات ایمان آنها

(۱) پیش از شما من کنار حوض (کوثر) بانتظار شما هستم و گروهی از شما را که نمی بینم عرض میکنم پروردگارا کیباید اصحاب من خطاب رسد تو نیدانی که بعد از توجه ها نموده وجه اموری در دین وارد نموند.

(۲) آنچه مانع از ورود آتش است بشما نمانیم با او هم میگویم بترسید از آتش نروخ و دین خدا را کم و زیاد نکنید زمانی که بجزم و شما را ترک گویم پیش از شما بر حوض کوثر وارد میشوم و ستکار کیستکه در آنجا بمن وارد گردد نشان میدهند جمعیتهایی را بمن که گرفتار عذاب الهی باشند عرض کنم پروردگارا اینها امت من اند خطاب رسد بعد از تو اینها مرتد گردیده و بدین جاهلیت نبرد بر گشتند - و در روایت طبرانی در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید اینها امت من اند خطاب رسد تو نیدانی که بعد از تو چه حادثه ها نموده وجه اموری در دین وارد گردند همگی مرتد گردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

(۳) رجوع شود به ص ۷۷۵ تا ص ۷۸۳ همین کتاب.
(۴) رجوع شود به ص ۲۵۹ تا ص ۲۶۲ همین کتاب.

و بر نه نمودن آنها را از کفر و تثبیت مقام خلافت و اینکه اهل بهشت اند بنمایند بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبره خودشان کاملاً ثبت است حتی اکابر علماء متصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر رد آنها نوشته اند (۱).

ولکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ایطالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحد را کافر معرفی نمایند؟!؟

بدیهی است این عقیده و اظهار باین نوع هدلیات نیست مگر از روی بغض و کینه بامیر المؤمنین علی علیه السلام که باصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی بر جراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا و پیغمبر زده باشند!!

و بدلائل ثابتۀ کفر و نفاق معاویه و یزید علیهما اللعنة و العذاب هزارها محمل می بندند و آنها را مجتهد خوانند و عملیات کفر آنها را از آثار اجتهادشان دانند و دلائل سخنی بر تبرئه آنها اقامه نمایند!!!

ولی دلائل واضحه و اقرارهای صریحه جناب ایطالب را بر ایمان بخدا و پیغمبر رد نموده و کفر او را ثابت مینمایند!!؟

من نمیدانم خوارچ و نواصب و امویها و بقایای محبین آنها تا کی و تا چند باید بر برادران سنی ما حکومت نمایند و آنها را کور کورانه روی عادت و تعصب یدنبال عقاید خود بیرند و نگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا بینند!!

ایضاً دلائل بر ایمان ایطالب
آیا اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای

مسلمین حجة است و اکابر علماء خودشان اتفاق بر علم و زهد و ورع و تقوی آنها دارند نگفته اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود؟ و مؤمن از دنیا رفته است؟

(۱) مانند ابوالفرج ابن جوزی و اخیراً عالم جلیل القدر متصف سید محمد بن عبید بن علی بن ابی طالب (۱۳۵۰ قمری) کتابی تألیف نموده بنام الصائم الکافی لمن یتولی معاویه و تابعیال دو چاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعة النجاح بشهادر بر بورد طبع رسیده.

آیا اصبح بن نباته که محل وثوق علماء ورجال شما بوده از مولا و مقتدای مؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرمود واللّه ما عبد ابی ولا جدی عبد المطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قط (۱) .

یعنی خدای واحد را پرستش نمودند و رو بکعبه عبادت نمودند و متمسک بدین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند .

آیا سزاوار است شما قول علی و اهل بیت طاهره را بگذارید و بدنبال اقوال مغیره ملعون و امویها و خوارج و نواصب و دشمنان سرسخت امیر المؤمنین علیه السلام بروید و اشعار و کلمات صریحه جناب ابوطالب را تاویلات باره بنمائید .

از جمله دلائل بر تائید مولانا امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود جناب ابوطالب همیشه موحد و مؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده خطبه عقد ام المؤمنین خدیجه طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سبط این جوزی در آخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تذکره خواص الامة نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شد جناب ابوطالب خطبه عقد خواند عباراتی که تمام آنها دلالت کامله بر موحد بودن و اعتقاد یوحدانیت حضرت باری تعالی دارد مطلع خطبه اینست که فرمود الحمد لله الذی جعلنا من ذریة ابراهیم وزرع اسمعیل وضضی معد و عنصر مضر وجعلنا حضا یتة وسواس حرمه وجعل لنا یتا محجوجا وحرمانا وجعلنا الحکام علی الناس (الی آخر الخطبه) (۱) .

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینایع الموده اول ص ۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محمد بن کعب نقل نموده که رای ابوطالب النبی صلی الله علیه وآله وسلم یتفل فی قم علی ای یدخل لعاب فمه فی قم علی

(۱) بخدا قسم پدرم ابوطالب و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هرگز سینه به بت ننمودند و بت پرستی نکردند .

(۲) عند خدا براه که قرار داد مارا از ذریة ابراهیم و نتیجة اسمعیل و اصل معد و عنصر مضر و قرار داد مارا نگاهبانان خانه خودش - و مالک الرقاب حرمش - و قرار داد برای ما خانه ای که مقصود (اهل عالم است که برای حج یا نیایشند) و حرمی که محل امن و امان است برای مردم و قرار داد مارا حکام بر مردم .

فقال ما هذا یا ابنی فقال ایمان و حکمة فقال ابو طالب لعلی یا بنی انصر این عمک و وازره (۱) .

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابوطالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر و منع نکرد و از پس دوازده ساله خود علی علیه السلام هم جلو گیری نکرد بلکه بآن بزرگوار امر میکند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله را .

و نیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت

ایمان آوردن جعفر
طیار بامر پدر

نموده اند و ابن ابی الحدید مفصلا در شرح نهج

شرح میدهد که روزی جناب ابوطالب بمسجد

وارد شد دید رسول اکرم صلی الله علیه و آله نماز میگذارد و علی در دست راست آنحضرت مشغول بنماز است بفرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آنروز ایمان نیآورده بود گفت صل جناح ابن عمک وصل کن خودت را بپهلوی پسر عمّت و با او نماز بگذار جعفر پیش رفت و در طرف چپ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بنماز ایستاد جناب ابوطالب این آیات را انشاد نمود .

انّ علیاً و جعفرآ ثقتی عند مالم الزمان والنوب
لاتخذ لاونصرا ابن عمکما اخی لامی من بینهم وای
والله لا اخذل النبی ولا یخذله من نبی ذوحصب (۲)

پس با اتفاق علما و موخین خودتان اسلام و ایمان جعفر طیار و نماز گذاردن او با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر و اجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است .

چگونه ممکن است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرک و کافر باشد و برادر زاده

(۱) ابوطالب دیده پیغمبر آب دهان خود را در دهان علی ریخت سؤال کرد برادر زاده این چه بود یعنی چرا چنین کردی فرمود و این آب دهان تمامش ایمان و حکمت بود پس جناب ابوطالب بعلی علیه السلام امر کرد پسرم یاری کن پسر عمّت را و وزیر او باش .
(۲) پدرستیکه علی و جعفر هر دو محل وثوق و در روزهای سخت و گرفتاریها پشتیبان من اند و اتکلاوید (ای علی و جعفر) پسر من خود را و یاری نمائید او را زیرا که او پسر برادر ابوی من است بخدا قسم من از یاری پیغمبر دست بر نیبردارم و او را و انی کدام که پیغمبر صاحب حسب شریف میباشد .

خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین توین آورده و دشمن دین او میباشد آنهم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است؟! بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آور و اقتداء کن باو و خودش هم با تمام قوای جسمی و روحی دشمن بزرگ دین خرد را تقویت و یاری نماید!!

فاعتبروا یا اولی الابصار .

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه و قریش محاصره اقتصادی را در باره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم یاری رسول الله ﷺ برخاستند و چهار سال در شعب ابیطالب از آنحضرت محافظت و نگهداری نمودند - حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هر کجا رسول الله ﷺ بخواب میرفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی میآمد آنحضرت را بیدار میکرد و بجای امن تری میبرد - و فرزند عزیزش علی ﷺ را در بستر او میخوابانید - که اگر اول شب دشمنی آنحضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی یا آنحضرت داشته باشد علی فدای آنحضرت گردد وجود مبارکش در مهد امن و آسایش راحت و آسوده باشد .

شما را بخدا قسم آیا مشرکی؟ برای حفاظت موحدی که مدعی مقام نبوت است ، مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی میدانند ، اینقدر جدیت بکار میرد - قطعاً جواب منفی است این همه جدیتها و فداکاریها از آثار ایمان کامل بوده است .

این ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه از طبقات محمد بن سعد نقل مینمایند از واقعی و علامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم و آباء سید الانام از ابن سعد و ابن عساکر و غیر هم با اسناد صحیح از محمد بن اسحق روایت کرده اند که علی ﷺ فرمود چون ابوطالب وفات نمود رسول اکرم ﷺ را خبر دادم فیکمی بگام شدید آ کره شدیدی نمود آنگاه بمن فرمود اذهب ففسله و کفنه و واره شکر الله و رحمه برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرز و رحمت نماید او را .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند یا سزاوار است بگوئیم رسول خدا برای کافر مشرک طلب رحمت و مغفرت نموده حتی مینویسند و جعل رسول الله ﷺ یستغفر له ایاماً لا یخرج من بیته .

یعنی روزها رسول اکرم ﷺ از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود .

آیا ممکن است که آنحضرت آیه ۵۶ و ۱۱۶ سوره ۴ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد؟! که خدای متعال فرموده ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک (۱) .

چگونه ممکن است رسول اکرم ﷺ با وجود چنین آیه ای که صریحاً برورد کار میفرماید که ما مشرک را نمی آمرزیم برای مشرک طلب رحمت و مغفرت ننماید و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرک حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میت اختصاص بمسلمین دارد - و برای کفار ابدأ جائز نمیشد - پس همین استغفار نمودن رسول الله ﷺ برای جناب ابوطالب و امر نمودن بعلی علیه السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه .

با دیده حق بین و انصاف من ۶ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که :

اباطالب عصمة المستحیر	و غیث المحول و نور الظلم
لقد هدّ ففدک اهل الحفاظ	فصلتی علیک ولی النعم
و لثاک ربک رضوانه	فقد کنت لنظهر من خیر عم (۲)

(۱) محقق است خدا کسی را که باو شرک آورده هرگز نخواهد بخشید سواى مشرک هر که را خواهد می بخشد .

(۲) ای ابوطالب تو بنیاد بنامندگان و رحمت برافتادگان و روشنائی شبظلمانی بودی نبوت تو آرکان دوستان و محبتت متلاشی شد رحمت حق بر تو نازل و تو را بجزا خود در بهشت برین واصل نمود - و تو بودی برای پیغمبر بهترین عموها «که ادرا و دین ادرا یاری نمودی» .

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی علیه السلام) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید !!!

اینها تمام دلایلی است که ثابت مینماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و آلا رسول اکرم با امام معصوم امر نمیفرمود او را غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالیکه آنحضرت مجسمه حب فی الله و بدنی فی الله بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روی هوای نفس که چون عمومی من است (ولو مشرک) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار و طلب رحمت نمایم. شیخ - اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود بیجه علت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود.

داعی - بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بهدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او بایمان کماک شایانی برای حفظ وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله از شر دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب نقل مینماید که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله هجرت نمود خواست با آنحضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقف تو در مکه برای من بهتر است فلذا خیرهای مکه را با آنحضرت میرسانید و در غزوه بدر کبری کفار آنجناب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۶۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقل از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود او را نکشد چه آنکه با

کراهت موافقت با کفار نمود و مایل به هجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را با آنحضرت بدهد روزی که او را فاع با آنحضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت او را آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خود را
ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خود را ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم صلی الله علیه و آله یآوری نداشت تمام قریش و جامعه عربیت برضد بنی هاشم متحداً قیام می نمودند و اساس نبوت را برهم میزدند. لذا جناب ابوطالب ایمان خود را سیاستاً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی باقریش جلوی آنها و سایر اعادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی تری اتخاذ نمایند و آنحضرت فرصتی کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آنجناب زنده بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله با قوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همینکه جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد اخرج عن مکه فمالک بها ناصر بعد ایطالب از مکه خارج شو که بعد از ایطالب یآوری در آنجا نداری.

شیخ - آیا در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام ابوطالب مشهور بوده و امت قبول داشتند یا خیر.

داعی - بلی کمال شهرت را داشته و تمام امت نام آن جناب را با عظمت یاد می نمودند.

شیخ - چگونه ممکن است در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (بقول شما) بر خلاف حق و حقیقت مشهور گردد قسمی که حقیقت اولیه خود را از دست بدهد.

داعی - لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام (۱).

(۱) این اول شیشه (حقیقت) نبود که در اسلام شکسته شد.

این امر تلازمی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا ﷺ مشهور ولی بعد از سالها بیعمل حدیثی صورت اولیه خود را از دست داده باشد .
 بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء ﷺ شایع و رایج بلکه مشروع و مورد عمل بوده و بعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده و صورت دیگری پتخود گرفته .
 شیخ - ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمائید .

داعی - شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنها را نمیدهد ولی برای نمونه یکی از آن شواهد که از همه مهم تر و واضح تر و بادالالت قرآن مجید و اتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع و حج نساء است .

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنی) در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع و مورد عمل بوده - حتی در دوره خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط بیک جمله کلام خلیفه عمر که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما (۱) .
 بکلی منفسخ گردیده یعنی حلال خدا هزار و سیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام عمر از زمان خلافت او بپدید نفوت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید و عمل رسول اکرم ﷺ و صحابه آنحضرت روی اطاعت کور کورانه پیروی شد - که حقیقت اولیه خود را از دست داد که الی الحال ملیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنن متعه سنت سنیه رسول الله ﷺ و حلال خدا را بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمیدانند و اگر ما بادلائل بیان کنیم قبول نمیکند که در زمان پیغمبر و ابی بکر و عمر این دو متعه شایع و حلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر در اواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده .

(۱) دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم و عقاب مینمایم عمل کنندگان بآن را .

جائیکه حکم ثابت الهی مؤید بقرآن مجید و سیره رسول الله و صحابه پاک و تأیید شیخین ابی بکر و عمر و موجود بودن دلائل واضحه در قرآن مجید و کتب معتبره اهل سنت بر حلیت آن بگفتار شخص عمر که ابدأ استناد بآیات و گفتار رسول الله ﷺ ندارد حرام و بدعت گردد .

شما میخواهید اسلام و ایمان جناب ابوطالب مبطل بکفر نگردد .

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرنهای خلافت قرآن و سنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند و حال آنکه در همه جهان مارا سنی میخوانند یعنی تابع سنت رسول الله و شیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ .

داعی - ظاهر آ شماها خود را سنی و شیعیان را

**موضوع رافضی و سنی
در حقیقت سنیها رافضی و
شیعهها سنی میباشد**

رافضی میخواهند و حال آنکه اگر از عادت و تمصب

بر کنار و منصفانه قضاوت نمائید می بینید در معنی

و حقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن و سنت

رسول الله ﷺ و مطیع اوامر آنحضرت میباشد و شماها رافضی یعنی روی گردان از قرآن و سنت و اوامر آنحضرت میباشد .

شیخ - آحسنست - ملیونها مسلمانان پاک را رافضی خواندید ، چه دلیل بر این معنی دارید .

داعی - همان قسمی که شماها برادران سنی زیاد از صد ملیون مسلمانان پاک

دل شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرک

میخوانید - در لیالی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور

داد بعد از من پیروی کنید از قرآن و عترت من شما عمداً از عترت روی گردانید پیرو دیگران

شدید سیره و سنت آنحضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می نمود زیر پا

گذارده و بحکم شیخین آنها را ترک نموده - و عاملین بسنت و سیره آنحضرت را رافضی

بلکه مشرک و کافر خواندید - که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ۴۲ سوره ۸

(انفال) فرموده : **و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ وللرسول و**

لذی الربی (۱).

و آنحضرت در زمان حیات این حکم را عملی می فرمود و خمس غنایم را بخویشان و اقارب تقسیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید (۲) بالاخره اگر بنواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنت و سیره رسول الله ﷺ میباشیم و شما ها رافضی و روی گردان و ترک کنندۀ سنت و سیره رسول الله و صحابه کرام میباشید همین موضوع متعه است که بحکم خدا و سنت رسول الله ﷺ و عمل صحابه در زمان خود آنحضرت و تمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال و مورد عمل بوده ولی بیجمله ای از کلام عمر که روی سیاست و نظر خاصی اداء نمود حلال خدا را حرام و سنت رسول خدا را زیر پا گذارده و ترک نمودید مع ذلک خود را سنتی و ما شیعیان را که تابع قرآن و سنت رسول الله ﷺ میباشیم رافضی میخوانید! و این امر را چنان بری خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی و مشرک میخوانند.

و عجب آنکه معنای مثل معروف کسه از آتش کرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامۀ برهان و دلایل نمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل وارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن و سنت و سیره رسول الله ﷺ و صحابه آنحضرت باطل و بی اساس میباشد!؟

شیخ - دلیل شما بر حلیت متعه و عقدا قطع چیست از کجا و بچه دلیل میگوئید خلیفه عمر رضی الله عنه بر خلاف گفته خدا و سنت رسول خدا ﷺ عمل نموده.

داعی - دلائل بر این معنی بسیار است. اولاً دلائل بر حلیت متعه قرآن مجید، و سند محکم آسمانی است که در آیه

- (۱) ای مؤمنان بدانید که هرچه بشا غنیمت و فایده رسد (زیاد یا کم) خمس و پنج یک آن خاص خدا و رسول و خویشان او میباشد.
- (۲) رجوع نماید به ص ۶۹۳ همین کتاب.

۲۸ سوره ۴ (نساء) سر بجا میفرماید فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة (۱).

بدیهی است که حکم قرآن مجید الی الابد بمشروعیت خود باقیست مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد چون در این موضوع ناسخی نیامده پس این حکم محکم تا ابد باقی و بر قرار است.

شیخ - از کجا این آیه مربوط ببنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صدق آنها را بپردازند.

داعی - در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغالطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسر مفتاح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سوره نساء کاملاً مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم - و متعه منقطه - و مالک یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ۴ (نساء) فرماید فاتکحوا ما طاب لکم من النساء مننی و ثلاث و رباع فان خفتم ألا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم (۳).

و در باره ملک یمین و کنیزکان در آیه ۲۸ سوره ۴ (نساء) فرماید و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتياتکم المؤمنات و الله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فاتکحوهن باذن اهلن و اتوهن اجورهن بالمعروف (۴).

- (۱) پس از اینکه بهره مند شدید از آنها (بسی متعه ندوید) و متع از آنها برداشتید مهر مین که مزد آنها است با آنان بپردازید که فروشه و واجب است.
- (۲) بنکاح خود در آورید از زنان آنکس را که برای شما نیکو و مناسب با عدالت باشد دو یا سه یا چهار و اگر بترسید که چون زنان متعه گیرید عدالت نیاید پس تنها یک زن اختیار کرده و یا چنانکه کنیزی دارید بان انگفا کنید که نزدیکتر است به عدالت.
- (۳) هر کس از شما را وسعت و توانایی نباشد که زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه ای که مالک آن شدید برنی اختیار کنید خدا آگاه تر است بر ارباب ایمان شما که اهل ایمان همه بعضی از جنس بعضی دیگر و در رتبه یک سانید پس با کنیزکان مؤمنه با اذن مالکش ازدواج کنید و مهر آنها را بدانچه مین شده بدهید.

و در باب متعه و عتدا قطع آیه **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً** نازل گردید و اگر این آیه مربوط بنکاح دائم باشد لازم میآید که در يك سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود.

و چون راجع بمتعه نازل گردیده معلوم است که خود يك امر و حکم جدید است. ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (تشیع فقط) باینکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بنکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آنرا ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت است از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت **نزلت آية المتعة في كتاب الله ففعلنا**

اخبار از طرق اهل تسنن
بر حلیت متعه

ها مع رسول الله ولم ينزل قرآن بحرمته ولم ينه عنها رسول الله حتى اذامات قال رجل برأيه ماشاء . قال محمد (يقال انه عمر) (۱).

و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که **حدثنا الحسن الجاواني قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جريج قال قال عطا قدم جابر بن عبد الله الانصاري معتمراً فجنناه في منزله فساله القوم عن اشيائهم ذكروا المتعة فقال نعم استمتعنا على عهد رسول الله وعلى عهد ابي بكر و عمر (۲).**

(۱) آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و مادر زمان رسول خدا (ص) بآن عمل میکردیم و آیه ای هم بر حرمت آن نازل نگریده و رسول خدا هم تا دم مرگ ما را از آن منع ننمود مردی برای وکیل خود گفت هر چه دلش خواست - بخاری گوید میگویند این مرد عمر بن الخطاب بوده است .
(۲) حدیث کرد مرا حسن حلوانی گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق گفت خبر داد مرا ابن جریج از عطاء که گفت جابر بن عباد انصاری برای عمره بکنه آمده منزل او رفتیم مردمان از او مسائل و حکایات میپرسیدند تا رسید صحبت بنده گفت بلی مادر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم دو زمان ابي بكر و عمر متعه میکردیم .

و نیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعة بالحج والعمرة مستنداً از ابي نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد فقال ابن عباس و الزبير اختافا في المتعتين فقال جابر فعلناهما مع رسول الله (ص) ثم نهى عنهما عمر فلم نعد هما (۱).

و نیز امام احمد بن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبر ابي نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هر دو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته **كنا نمتنع بالقبضة من التمر والدقيق على عهد رسول الله وابوبكر حتى نهى عمر في شان عمرو بن حريث (۲).**

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم ﷺ متعه میکردیم تا آنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای تعالی برای پیغمبر خود هر چه میخواست حلال میکرد و اکنون او در گذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون یحیی یا عمر امای شروع گردید آنرا با تمام برسانید چنانچه خدا فرموده است ، و توبه کنید از متعه زنان و هر مردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنگسارش میکنم !!!

از این قبیل اخبار در کتب معتبره خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود .

و علاوه بر این اخبار عدای از اصحاب و غیره از قبیل ابي بن کعب و ابن عباس و عبدالله بن مسعود و سعید بن جبیر و سدی آیه متعه را باین طریق قرائت نمودند

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۳)

(۱) گفت عباد بن عباس و عباد بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه نساء و متعه حج) اختلاف نظر دارند جابر گفت ما در زمان رسول خدا (ص) هر دو را بجا میآوردیم پس هر آن دو را نمی کرد و امام دیگر پس از آن بجا میآوردیم .
(۲) مادر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعه میکردیم بقیسه ای از خرما و گندم خورد شده و آورد تا آنکه عمر نهی کرد در باره عمرو بن حریث .
(۳) پس از آنکه بهره منده شوی از آنها (پس متعه نمودید) و تمتع از آنها برداشدید تا زمانی که (ضمن التمتع) معین نمودید .

چنانچه جار الله زمخشری در کشف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده و نیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد نهم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه شریفه و امام نووی در باب اول نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَمَامَ فَخْرٍ مِنْهُنَّ قَوْلُ أَبِي بِن كَعْبٍ وَإِبْنِ عَبَّاسٍ كَقَوْلِهِمَا مَا الْاِمَّةُ مَا انْكُرُوا عَلَيْهِمَا فِي هَذِهِ الْقِرَاءَةِ فَكُلٌّ ذَلِكَ اِجْمَاعًا عَلَىٰ صَحَّةِ مَا ذَكَرْنَا (۱).

آنکه در ورق بعد جواباً گوید فَإِنَّ تِلْكَ الْقِرَاءَةَ لَا تَدُلُّ إِلَّا عَلَىٰ أَنَّ الْمُتَمَتَّعَةَ كَانَتْ مَشْرُوعَةً وَنَحْنُ لَانْتِزَاعِ قَبْلِهَا (۲).

شیخ - دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده.

داعی - دلایل بر عدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلایل نزدیکتر بهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکور و سیره و رفتار صحابه گرام که عمل بآن میکردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده اند که بالای منبر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما و اعاقب علیهما و در بعض اخبار انهی عنهما (۳).

(۱) امت انکار ننمودند این دو نفر را بر نقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است بر صحت آنچه ما ذکر نمودیم.
(۲) این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر بر مشروعیت متعه (در زمان رسول الله ص) و ما نزاعی در این باب نداریم (که در زمان رسول خدا مشروع بوده متنها گوئیم که نسخ نگردیده).
(۳) دو متعه که در زمان رسول خدا رایج و شایع بود من هر دو را حرام و نهی از آنها نمود هر کس عمل بآنها بنماید عقابش خواهم کرد و در بعض اخبار سنگسارش مینمایم - (چنانکه مسلم در ص ۴۶۷ جزء اول صحیح خود آورده) (و در احکام اسلام حکم رجم و سنگسار رایج مابعد متعه جامی دیده نشده است پس خلیفه عمر چرا گفته ! نیدانم) -

شیخ - فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعداً نسخ گردید.

داعی - چون مبنا و اساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن امر بآن شده ناسخ آنهم باید در قرآن و لسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد بفرمائید در کجای قرآن این حکم نسخ شده.

شیخ - آیه ۶ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید إِلَّا عَلَىٰ ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین (۱).

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱- زوجیت ۲- مالک شدن بملک یمین پس بدلیل همین آیه - متعه نسخ گردیده است.

داعی - در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیت است وزن متعه هم زوجة حقیقی مرد است و اگر متعه زوجة حقیقی نبود خداوند در آیه مذکور امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم.

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکیه است و سوره نساء مدینه، محققاً مکی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالیکه مقدم بر آیه متعه میباشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده - فاعتبروا یا اولی الابصار!.

گذشته از آنکه اکابر از صحابه و تابعین حکم بدم نسخ نموده اند مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و سلمة بن اکوع و ابی ذر غفاری و سیرة بن معبد و اکوع بن عبدالله الاسلمی و عمران بن حصین و غیرهم.

اکابر از علماء خودتان هم بیروی از صحابه حکم بدم نسخ داده اند از قبیل جارالله زمخشری در تفسیر کشف در موقعیکه نقل مینماید قول حیرامت عبدالله بن عباس

(۱) مگر برجفتنشان (که زنان شرعی آنها باشد) یا کنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچ گونه ملائمتی دو مباشرت این زنان بر آنها نیست.

اکابر صحابه و تابعین حتی
مالک حکم بدم نسخ متعه
نموده اند

را که گفته است آیه متعه از محکومات قرآن است، گوید یعنی نسخ نگردیده است. و مالک بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت وجواز متعه وعدم نسخ آن نموده است.

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و دیگران قول و فتوای مالک را نقل نموده اند که در یکجا گفته است هو جائز لانه کان مباحاً مشروعاً و اشهر عن ابن عباس حلیتها و تبعه علی ذلك اکثر اهل الیمن و مکة من اصحابه (۱).

و در جای دیگر گفته است هو جائز لانه کان مباحاً فیبی الی ان یظهر ناسخه (۲).

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالک از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است - برای تقویت قول خلیفه عمر) و اعظم مفسرین شما مانند زمری و بقوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته و معتقد بحلیت و مباحیت متعه بودند.

شیخ - چون متعه شرایط زوجیت از قبیل ارث و طلاق و عده و نفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست.

داعی - معلوم میشود روی نظر بدینی توجه کامل بکتاب فقہی شیعه نموده‌اید و الا این اشکال را نمی‌نوید چه آنکه میدیدید که تمام آثار

تمام آثار زوجیت بر وزن متعه مترتب است

زوجیت بر وزن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود.

و دیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلم است و صدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت و آسانی امت و جلوگیری از زنا بیعیض از شرایط و تکالیفات آن فضلا و لطفاً تخفیف داده شده و اما راجع بشرائط: اولاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابتة

(۱) متعه جائز است برای آنکه مباح و مشروع میباشد و مشهور است از ابن عباس حلیت آن دو متابعت نموده‌اند او را بیشتر اهل یمن و مکة از اصحاب مالک عقیده بحلیت و مباح بودن متعه را.
(۲) متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان پیشین) و بحلیت و مباح بودن باقی است تا زمانیکه نسخ او ظاهر شود.

زوجیت باشد چه بسیار زنان اند که با علاقه زوجیت ارث از شوهر نمبرند مانند زوجه کتابیه و ناشزه و قاتله زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است.

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوی فقهاء درباره آنها مختلف است چنانچه فتاوی فقهاء شمام در احکام مختلف است.

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عده نگهدارد و اقل مدت عده را چهل و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عده وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله یا نایسه باشد یا غیر نایسه. رابعاً حق انفقہ جز حتمی لوازم زوجیت نیست چه بسا زنانیکه در علاقه زوجیت هستند و از حق انفقہ محروم اند مانند ناشزه و کتابیه و قاتله زوج خود.

خامساً تمامیت مدت البتہ طلاق او میباشد و همچنین بذامدّت نمودن زوج در بین مدت نیز طلاق او میباشد.

پس این شرایطی که فرمودید هیچکدام موضوعیت ندارد چنانچه نابغه البشر علامه حلی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال الدین قدس سره القدروسی که از مفاخر علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر رد گفتار آنها بنحو اتم و اکمل تفصیلاً شرح داده که دعا گو جهت ضیق وقت باختصار کوشیدیم (هر کس طالب تفصیل کلام و تحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریہ و سایر مؤلفات آن مرحوم طاب ثراه).

شیخ - از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است.

داعی - متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده.

شیخ - باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعضی احوال روز فتح مکة و در بعضی روایات در حجّة الوداع و بعضی گفتند در تبوک بوده و بعضی دیگر گفتند در عمره القضا حکم نسخ نازل آمده.

دلائل بر عدم ورود حکم
نسخ در زمان پیغمبر (ص)

داعی - همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق

پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح سته و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستة و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیت آنرا تا زمان خلافت عمر می‌رسانند.

و از همه دلائل واضحه‌تر همانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اند قول خود خلیفه عمر را که **معتان کانا علی عهد رسول الله و انا احرمهما** اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله ﷺ در زمان آنحضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله ﷺ فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع محرم را بجا آورد من عقابش مینمایم (قطعا برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثر تر بوده) تا آنکه بگوید دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده من حرام نمودم.

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر ﷺ و شاگردان مدرسه و مکتب آنحضرت مانند عبدالله بن عباس (جبرامت) و عمران بن حصین و ابی ذر غفاری و عبدالله بن مسعود (کاتب الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتبای آنها اهمیت میدهند ثبت و ضبط نموده‌اند که بعضی از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم ﷺ تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل میکردند و میگفتند تا زمان وفات آنحضرت چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم فلذا عمل بآن میکردیم.

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجا

از عمران بن حصین نقل نموده که گفت:

فزلت آية المتعة في كتاب الله و عملنا بهامع رسول الله فلم تنزل آية بنسخها ولم ينه عنها النبي حتى مات (۱).

و نیز در خبر عمران بن حصین که قبلا بعرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن و نه در لسان پیغمبر اکرم ﷺ منع و نهی از متعه نکرده. پس وقتی نسخ و منعی در کتاب و سنت نرسیده قطعا متعه بمشروعیت خود باقی است الی الابد.

چنانچه ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی در سنن خود که یکی از صحاح سته شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در رس ۹۵ جزء دوم مسند و ابن اثیر در جامع الاصول باسناد عدیده نقل نموده‌اند که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مراد شامی پرسید چه میگوئی در متعه نساء گفت البته حلال است گفت پدرت خلیفه نبی از آن نموده گفت پیغمبر ﷺ امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعا امر پیغمبر مقدم است بر نهی پدرم و من مطیع امر رسول الله میباشم.

و اما راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده کمان میکنم متأخرین از زمان صحابه و تابعین برای تصحیح و تقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح ورد ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی بر ابطال متعه و حرمت آن در دست ندارد.

شیخ ه قول خلیفه عمر رضی الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشنیده بود نقل نمی نمود ۱۹.

داعی - از يك عالم بافکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط بخلیفه عمر) ابراز بچنین عبارتی بسیار بعید است برای اینستکه در هر کاری فکر لازم است آقایان

(۱) آیه متعه در قرآن مجید نازل شد و ما بآن عمل میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و آیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید و پیغمبر (ص) هم نهی از آن ننمود تا وفات نمود.

قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرمائید قول خلیفه برای مسلمین سندیت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتی یک خبر هم ندیدیم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکثره متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم و تمام عترت و اهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده اند.

واما اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را شنیده بود بیان نمی نمود بسیار مورد اشکال است.

اولاً اگر خلیفه عمر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین نسخی را شنیده بود می بایستی از زمان آنحضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد مخصوصاً وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بان مینمودند بعنوان نهبی از منکر هم شده بایستی ب مردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خود داری نمائید چرا نرساند و نهبی از منکر ننمود؟!؟

ثانیاً هر حکمی که بفرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در امت شایع شد البته باید ناسخ آنهم بوسیله خود آنحضرت شایع گردد چنانچه در علم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلانی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله بأحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم بأحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاست حرمت آن را اعلام نماید؟

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند و عمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که ب مردم ابلاغ نموده

وامت عمل بان میکردند جز رسول خدا صلی الله علیه و آله دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا باو امر شده بامت برساند نرسانده (بقول شما) جرمانه بعمر تنها گفته باشد عمر هم بأحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافتش من عندی حکم بحرمت داده؟! و خلیفه امی بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دوره خلافت خود جاو گیری از حکم منسوخ نموده باشد؟

آیا این کلمه کفر نیست و معتقد بان کافر نیست که بگوید رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابلاغ احکام تسامح نموده و امت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می نمودند؟!؟

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نسخ نشده و عمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآنحضرت بدهد و بگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و احدى بان عمل ننماید و اگر هر کس عمل بان بنماید باید حد بخورد و یا سنگسار شود.

و قطعاً بااستناد بفرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال و مشروع بوده من حرام نمودم و عمل کنندگان را عقاب یا سنگسار مینمایم.

آیا حلال و حرام و تعیین حد و حدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال باغیب عالم دارد یا خلیفه بر کزیده خلق این حق را دارد؟!؟

هنوز نمیتوانم بفهمم و عقلم حکم نمیکند که عمر باچه برهان و دلیلی حلال خدا را حرام کرده و باچه جرأتی گفته انا احرمهما عجب آنکه خود رسول الله صلی الله علیه و آله در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود من حلال یا حرام نمودم هر وقت حکمی را ابلاغ مینمودم می فرمود خدای متعال بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر با کمال جرأت

و صراحت میکوبد متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب

عليهما؟! فاعتبروا يا اولي الابصار.

مجتهد میتواند تغییر احکام دهد ؟

شیخ - لابد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین علماء ما بر این عقیده هستند که چون پیغمبر ﷺ در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر

میتواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود **انا احرّمهما ۱۱۱**.

داعی - هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات يك غلطی مرتکب غلطی دیگر شوید شمارا بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آنقدر پست و خلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید آیا این بیان شما غلو بر خلاف صریح آیات قرآن نمی باشد که ناچار با شقیق وقت بعضی از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً فرماید **قل ما یكون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی (۱)**.

جائیکه رسول اکرم ﷺ تواند بمیل و اراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستگاہ وحی بیگانه بوده است چگونه میتواند تصرف در احکام نموده حلال خدا را حرام نماید - در آیه ۴ سوره ۵۳ (نجم) فرماید **وما ینتطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (۲)**.

و آیه ۸ سوره ۴۶ (احقاف) که فرماید **قل ما کنّت بدعاً من الرسل وما ادری ما یفعل لی ولا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی (۳)**.

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر و غیر عمر هرگز چنین حقی نداشتند که تصرف در احکام نموده و جلال خدا را حرام نمایند.

(۱) بگو با آنها مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نیکم مگر آنچه وحی میشود بن.

(۲) هرگز بخواهی نفس من نکوبد و گفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست.

(۳) بگو (ای پیغمبر) بامد من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه در جهان آوازه رسالت بلند کرده باشم و نبدانم که با من و شما عاقبت چه میکنند من پیروی نیکم مگر آنچه بن وحی میشود.

شیخ - قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر و صلاح اجتماع را در آن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت يك ساعت یا يك ماه یا یکسال زنی را متمتع مینمایند و بعد حامله با شیر حامله رها میکنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء میشود.

داعی - ببخشید آقا این بیان شما خیلی مضحک و موجب تعجب است زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت میدهند.

اگر عملیات مردم شهوت پرست لا ابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یا جهت دیگر دختران نجیبه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده و رفته اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین عملی میشوند پس عقد ازدواج اصلاً غلط میباشد.

باید در مردم ترزین دینت نمود و آنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص متدبّرین شد و درید قدرت و توانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی خواهد برود مطابق دستور شرع انور می خواهد زنی را متمتع و بمقدار اقطاع در تصرف خود آورد اول در پی تحقیق شرائط متمتع میرود چه آنکه میدانند برای هر حکمی شرائطی می باشد اول باید تحصیل شرائط نمود آنگاه در پی عمل رفت.

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متمتع در دوره عده خود که حدّ اقلّ چهل و پنج روز است راحت زندگی نماید.

دیگر آنکه بعد از متار که در تمام مدّت عده مراقب زن باشد که اگر حامله شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تا بعد از ولادت ببیچۀ خود برسد و اگر مردمانی رعایت این شرائط را ننمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده دل بی فکر حکم مسلم حلالی را نسخ شده فرض نمایند.

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر ﷺ از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنها را منع نکردند .
و اگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجة منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدا را حرام نماید باستناد آنکه صلاح اجتماع در این بوده که مردم متعه نمایند .

منع متعه سبب شیوع فحشاء و زنا گردیده

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست و متعه هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت و هوای نفس را هم نمیتواند بگیرد چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند .

و در هر قومی که عمل زنا شایع و متداول گردید پرده های حرمتها دریده توأمیس بشریت متزلزل و امراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاک و شانکر و غیره فراوان میشود خانواده ها از هم پاشیده و بیچاره میشوند .

چنانچه امام احمد تملیبی و طبری در تفسیر خود و امام احمد بن حنبل در مسند زیل آیه متعه مسنداً نقل نموده اند از امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمود :

لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الاثمی (۱) .

و نیز ابن جریر و عمرو بن دینار از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت ما كانت المتعة الا رحمة رحم الله بها امة محمد لولا نهی (ای عمر) عنها ما احتاج الي الزني الاثمی (۲) .

پس بنا فرموده اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل بمتعه پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشأن

(۱) اگر عمر متعه را نهی نینمود زنا نمی کرد (در اسلام) مگر قلیلی از مردم .
(۲) متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد (ص) و اگر عمر منع و نهی از آن نیکرد محتاج بزنا نباشیدند مگر قلیلی از مردم . و در بعض اخبار عوض شقی ثبت شده یعنی زنا نیکردند مگر مردمان شقی .

پیغامهای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القیمة . حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد .
علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعا گو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شاهده بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها بأحادیت مجعوله بر خلاف جلوه نماید .

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که با اتفاق فریقین (شیعه و سنی) از زمان خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث چنانچه جابر روایت مینماید بیک جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبره خودشان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله هنوز موجود است - ۱۱ .

مع ذلك عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش نیست اهل بدعت و ضلالت می شمارند .

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صدراسلام شایع و مورد احترام امت بوده بجهل حدیث ضحضاح منعکس جلوه دهند و مردم بی فکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارده معجو بنمایند .

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادله کفایت و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آنجناب بسی بسیار است که ما اختصاراً بهمین جا مطلب را ختم میکنیم .

و لأخوارج و نواصب و امویها و پیروان آنها از جهت عداوت بالمیر المؤمنین صلی الله علیه و آله

اگر جناب ابوطالب فرضاً زنده گردد و از لسان خودش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر مینمایند.

هر يك از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید بکتاب معتبره اکابر علمای خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمد بن اسحاق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی و امام قرطبی و علامه برزنجی و علی اجهوری و امام شعرانی و امام سجینی و ابو جعفر اسکافی غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عم و ابوبن رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته اند.

خلاصه از آنچه عرض شد معلوم گردید که از حیث نسب و نژاد پاک نوراوی و جسمانی علی علیه السلام ممتاز و احدی از صحابه کبار بمقام مقدس آنحضرت نمیرسد.

لقد ظهرت فما تخفى علي احد الاعلى اكمة لا يعرف القمر (۱)

و خصیصه دیگری که علی علیه السلام بآن ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلائق از انبیاء عظام و اوصیاء کرام تا امم صالحه آنها هم

مولد علی علیه السلام در خانه کعبه بوده

آدم إلى الخاتم باين خصیصه عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبه نورانیت در خلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آنحضرت منفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانه کعبه بوده است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا و آله و علیهم السلام در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر او را از مسجد خارج کرد که **اخر جی عن البیت فان هذہ بیت العبادة لا بیت الولادة (۲)**.

(۱) هر آینه بتفصیل ظاهر و آشکار است بطوری که بر هیچکس مخفی و پوشیده نیست مگر کور مادرزادی که نه ماه و میبند و نه میشناسد.
(۲) بیرون رواج خانه «بیت المقدس» زیرا که اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت و زاییدن.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی علیه السلام نزدیک شد مادرش فاطمه بنت اسد را بداخل خانه کعبه دعوت نمودند.

آنها نه تصادفاً مثل زنی که در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش کرد بلکه بعنوان دعوت رسمی او را بیرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی خبران گمان میکنند فاطمه در مسجد بوده درد میخاست او را گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

در صورتیکه این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام

رفته درد میخاست او را گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بدو گاه با عظمت پروردگار

متعال نالید که خداوندنا بعزت و جلال خود این درد میخاست را بر من آسان گردان يك

مرتبه یوار خانه کعبه (که در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته در باب که مساوی

با زمین و همیشه بسته و مقفل بوده مگر در موسم خاص بازمی نمودند) شکافته و با درب بسته

باز (چه هر دو در خبر رسیده) و ندائی برخاست یا **فاطمه ادخلی البیت** فاطمه داخل

شو در خانه - در حضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد

در و دیوار بحالت اولیه بر گشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی

این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان

بود فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهرأ بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام

خانه های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند روز سوم همان محلی که

داخل شده بود باز شد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند ماه پاره پسری روی

دست او دیده ها را خیره نمود.

اسد الله در وجود آمد * در پس پرده هر چه بود آمد

این خصیصه و امتیاز برای علی علیه السلام ماند که مولد او خانه کعبه بوده آنها بادعوت

مخصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنی) میباشد که قبلاً و بعداً اُحدی بچنین خصیصه نائل نگردیده .

چنانچه حاکم در مستدرک و نورالدین بن صباغمالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند :

ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلة خصه الله تعالی بها اجلالاً له و اعتلاءً لمرتبه و اظهاراً لتکریمه (۱) .

نام گذاری علی علیه السلام از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب از غیب عالم .
خصیصه دیگری که در این موضوع برای علی علیه السلام پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آنحضرت گردید موضوع نام گذاری آن بزرگوار است

شیخ - بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بیچه را علی بگذار قطعاً این بیان شما از شایعانی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و آلا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بیچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و اراده خود بر آنجناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد .

داعی - در بیان داعی ابداً امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده و چون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم بحالات را از هم تفکیک نموده جواب هر یک را علیحده عرض نمایم .

اولاً شما تصور مینمائید بیچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه اینطور نیست در تمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را بعنوان نبوت و امامت ذکر نموده اند چه آنکه نام محمد و علی علیهما الصلاة والسلام را پروردگار متعال

(۱) پیش از علی اسمی در خانه کعبه منولده نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناء از جمیع افراد بشر اختصاص بان حضرت داده است تا رتبه بلند او را مردم بشناسند و از آن تجلیل و تکریم نمایند .

هزاران سال قبل از خلقت گذارده و در تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابوطالب ندارد .

شیخ - آیا این بیان شما غلو نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام او را توأم بانام پیغمبر مکرم صلی الله علیه و آله قبل از خلقت خلایق ثبت در ملکوت نمائید و حال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه و قرینی برای او نمیشاند و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در اذان و اقامه بقضای قضاای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر بیاورند .

داعی - (باتبسم) خیر آقا این بیان داعی ابداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارک را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که بداعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال امر بثبت نام آنحضرت توأم بانام خود و پیغمبرش صلی الله علیه و آله نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده .

شیخ - عجب است مرتبه غلورا بالاتر بردید که نام علی را فرین نام خداوند جل و علا قرار دادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید .

داعی - محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود دابن عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی ضمن باب ۶۶ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم

در حلیة الاولیاء و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینایع الموده (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۶ قلاً از ذخایر العقبی امام الحرم الشریف احمد بن عبدالله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (بمختصر کم و زیادی در بعض کلمات و الفاظ) نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب علی ساق العرش لایله الا الله

وحده لا شریک له و محمد عبیدی و رسولی ابدته بعلی بن ایطالب (۱) .

(۱) بر ساق عرش این کلمات منقسه نوشته شده که نیست خدائی مگر ذات ذوالجلال باشد که یگانه ای است بلا شریک و معبود بنده و رسول من است که تایید نمودم او را بعلی بن ایطالب (علیه السلام) .

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر در المنثور اوایل سوره بنی اسرائیل نقل از ابن عدی و ابن عساکر از انس بن مالک روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است **لا اله الا الله محمد رسول الله (ص) ایدته بعلی**.

و نیز در ص ۲۰۷ ینابیع نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم از سیره ملاً آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به (۱).

و نیز در ص ۲۳۴ ینابیع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقلا از مناقب قتیبه واسطی ابن مغزالی شافعی و میر سید علی همدانی شافعی در مودت ششم از موده القریب و حدیث و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن شیره در فردوس و ابن مغزالی شافعی در مناقب همگی از جابر بن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بألفی عام (۲)**.

حدیث زیبای دیگری بیاد آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی قتیبه شافعی در مودت هشتم از موده القریب نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن باقیم **لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره (۳)**.

۱ - در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم بر صخره آن باقیم **لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی وزیره (۳)**.

۲ - بسندرة المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده **انی انا الله لا اله الا انا وحدی و محمد صفواتی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۴)**.

(۱) نظر نمود بطرف راست ساق عرش دیدم نوشته شده است محمد (ص) رسول خداست تأیید و یاری نمودم او را بوجود هلی (عنه السلام).

(۲) نوشته شده است بر دو پشت **لا اله الا الله محمد رسول خدا علی ولی خدا و برادر رسول خدا بوده بیش از آنکه خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال**.

(۳) **لا اله الا الله محمد (ص) رسول خدا است تأیید نمودم او را علی وزیر او**.

(۴) بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای بگانه ای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را بعلی وزیر او.

۳ - وقتی بعرض رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است **انی انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۱)**.

۴ - وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده **لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بعلی وزیره و نصرته به (۲)**.

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان در شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینابیع الموده نقلا از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (حیرات) و ابو هریره آورده اند که آیه ۶۴ سوره ۸ (انفال) **هو الذی ایدک بنصره (۳)**.

در باره علی رضی الله عنه آمده آنگاه گویند رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **رایت مکتوباً علی العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته و نصرته بعلی بن ابیطالب (۴)**.

آنگاه چند حدیث دیگر از همین فیصل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمد و علی علیهما الصلاة والسلام ربطی بمانندارز بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است.

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۴ ینابیع از قتیبه واسطی ابن مغزالی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) **قلنی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم (۵)**.

(۱) بدرستی که من خدای هستم که غیر از من خدای نیست محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را بعلی وزیر او.

(۲) نیست خدای مگر ذات بگانه من و محمد حبیب من است از میان خلق تأیید و یاری نمودم او را بعلی وزیر او.

(۳) خدای تعالی است که بنصرت خود یاری مؤمنان تو را مؤید و منصور گردانید.

(۴) دیدم بر عرض نوشته شده است نیست خدای مگر خدای بگانه ای که شریک ندارد و محمد بنده و رسول من است تأیید و یاری نمودم او را بعلی بن ابیطالب (ع).

(۵) پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید زیرا خدا مهربان و توبه پذیر است.

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السلام بان تلقی نموده و سبب قبولی توبه‌اش گردید فرمود **سئله بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین فتاب علیه و غفر له (۱)** .
کمان می‌کنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما بهمین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد.

و اما در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام مراتبی میباشد (و اینک وقت بیان آن مراتب نمیشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آکهی پنهان و با سرعت خاصی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد.

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران.

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند باو وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید **و اوحی ربك الی النحل ان اتغذى من الجبال یوتها و من الشجر و مما یرشون (۲)** .

آیا تصور مینمائید توخا بد (یا بنظر صاحب تیسیر بوخا بد) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو امر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دو بشارت میدهد که **و اوحینا الی ام موسی ان ارضیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لاتخافی و لاتحزنی انا رادوه الیک و جاعاوه من المرسلین (۳)** .

(۱) سؤال نمود خدا را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) پس پذیرفت بر او توبه او را و آمرزید و عفو نمود او را.
(۲) خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقهای بلند منزل گیرند.
(۳) مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیره چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی او را بدریا افکن و هرگز مترس و محزون نباش که ما او را بتو باز آوریم و هم از پیشبران مرسلش گردانیم.

علاوه بر این معانی دستور و امر پروردگار متعال برای راهنمایی بشر حتماً نباید بطریق وحی باشد (اگر هم باشد مانعی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمایی مینماید بندگان خود را چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمایی مریم میدهد که **فنادیها من تحتها ألا تحزنی قد جعل ربك تحتك و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیاً فکلی و اشربی و قری عینا فاما ترین من البشر احداً فذولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیاً (۱)** .

پس همان قسمیکه بوسیله وحی و یا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوخا بد مادر حضرت موسی علیه السلام و مریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند راهنمایی نموده است جناب ابوطالب را هم برای تام گذاری فرزندش راهنمایی نموده .

و احدى نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده و یا براو نزول وحی شد بلکه بوسیله ندای آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمایی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند .
شیخ - در کجا علماء ما چنین خبری را داده اند .

داعی - در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم .

میر سید علی همدانی قبه شافعی در مودت هشتم
از موده القری تلالا از عباس بن عبد المطلب که
جهت نامگذاری علی علیه السلام
سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیح الموده

آورده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمختصر

(۱) (روح القدس یا فرزندش عیسی) از زیر دست او را ندا کرد هنگامی که خدای توالا
دبر قدم تو چشمه آبی جاری کرده ای هریم شاخ دوشت داخل کرده تا از آن برای تو و طب نازه فرود یزد
پس از این رطب تناول کن و از این چشمه آب بیاشام و چشم خود بیسی روشن دار و هر کس از مردمان
پهینی (با اشاره) باو بگو که من برای خدا نذر دوزه سکوت کرده‌ام که با هیچکس سخن نگویم .

اختلافی در الفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی علیه السلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش اُسدر را بر او گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه ابوقیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدا را بخوانیم شاید ما را خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هر دو بکوه ابوقیس (یا مسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خود را بشعری انشاد نمود و گفت .

يارب هذا الفسق الدجى والقمر والفلق المبتلع المضى
بين لنا من (عن) امرك الخفى (المضى) ماذا ترى فى اسم ذا الصبى
(لما سمى لذاك الصبى) (۱)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که بر او چهار سطر نوشته اند لوح را بر گرفت و بر سینه خود چسباند دید این اشعار ثبت است .

خصصتما بالولد الزكى
واسمه من قاهر العلى
والطاهر المنتخب الرضى
على اشق من العلى (۲)

کنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست و این دو شعر را در جواب ابوطالب گفت :

يا اهل بيت المصطفى النبى
ان اسمه من شامخ العلى
خصصتم بالولد الزكى
على اشق من العلى (۳)

فهر ابوطالب سرورا عظيما وخرساجدا لله تبارك وتعالى (۴) .

(۱) ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی و ماه نور دهنده آشکار کن برای ما از خزانه اسرار خیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم) .
(۲) اختصاص دادم شما را بزرگواران پاک و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت از او راضی هستم . و اسم او از جانب خدای علی - علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی میباشد .
(۳) ای خاندان رسالت و اهل بیت پیغمبر برگزیده مخصوص گردانیدم شما را با این نوزاد پاک و پاکیزه پدرستیکه اسم او در کجین اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته .
(۴) جناب ابوطالب که موفق بدرك سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی و سرور بسجده افتاد و حضرت باو یتعالی را شکر گذار کردید .

آنکاه ده شتر بشکرانه این امر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجاج با عبدالله زبیر مقتود شد .

(این خبر هم مؤید خیر ها و دلائل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند بخاک افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بخاک افتاده و خدا را سجده میکند میتوان مشرک خواند بناه بخدا میسریم از عناد و تعصب جاهلانه ؟)

و اما اینکه فرمودید بقضای فقهاء شیعه نام علی علیه السلام و اقامه نیست
نام علی جزء اذان
و اقامه نیست
و خوباً در اذان و اقامه وارد است قطعاً عمداً سهو نمودید خوب بود برای نمونه يك فتوا نشان

دهید که نام آنحضرت جزء اذان و اقامه است و حال آنکه باتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده اند شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جزء اذان نیست و قصد جزئیت گفتن در اذان و اقامه حرام است و اگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آنحضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن قصد تبیین و تبرک بعد از ذکر نام رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی علیه السلام را ببرند - چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی علیه السلام را برده چنانچه عرض شد پس آقایان بی جهت هو و جنجال مینمائید .
بس است بر کردیم بر سر مطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بشکرید خواهید دید که از جهت تراز و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام نبوده است .

و امام و شوق ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد
دور زهد و تقوی علی علیه السلام
خصیصه ایست برای آنحضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید .

چون باجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا ﷺ آزهده و اورج واقفای از امیرالمؤمنین علیه السلام دیدم نشده چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل نقل مینمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که در ترجمه سر آمد اهل زمان خود بوده که گفت ما علمنا احداً كان في هذه الأمة بعد النبي (ص) آزهده من علي بن ابي طالب علیه السلام (۱).

ملا علی قوشچی با تمام تعصبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید عقول عقلاء در باره علی علیه السلام مبهور است زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان و در شرح تجرید گوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.

خبر عبدالله رافع

از جمله عبدالله رافع نقل مینماید که گفت روزی رقیم بخانه امیرالمؤمنین علیه السلام وقت افطار بود کیسه سر بهری برای آنحضرت آوردند وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر سبوسی است که پوستهای آن را نگرفته بودند سه کف از آن در دهان مبارک ریخت و جرعه آبی در بالای آن نوشید و شکر خدا نمود عرض کردم یا ابالحسن چرا سر آبان را مهر نموده ای فرمود برای آنکه حسنین علیهما السلام بمن مهربانند مبادا روغن زیت یا شیرینی در او داخل نمایند و نفس علی از خوردنش لذت ببرد.
(بدیهی است استرسال نفس در لذات مباحه دبیوه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا باز میدارد).
همین جهت علی علیه السلام جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذ میگردان تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خبر را از اخنف بن قیس نقل نموده

خبر سوید بن غفله و نیز شیخ در ینابیع الموده و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و خطیب خوارزمی در

(۱) ما نبدانیم در این امت احدی را بعد از پیغمبر که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب علیه السلام.

مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده اند که گفت روزی خدمت امیرالمؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده ای که بوی ترشیدگی او بدشام من میرسید در مقابل آنحضرت گذارده و قرص نان جو خشکیده پر سبوسی در دست مبارکش است و بقدری آن نان خشک بود که شکسته نمیشد حضرت با زانوی مبارک آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم تعارف کرد عرض کردم روزه هستم فرمود شنیدم از حبیب رسول خدا ﷺ که هر کس روزه باشد و میل طعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند.

سوید گوید دلم بحال علی علیه السلام سوخت فضا خارمه آنحضرت نزدیک من بود گفتم از خدا نیترسی که سبوس جو را نمیگیری و نان مییزی گفت بخدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نکیرم.

حضرت فرمود بفضه چه میگفتی عرض کردم باو گفتم چرا سبوس آرد را نمیگیری. فرمود پدر و مادرم فدای رسول الله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من تاسی بر رسول خدا نمودم).

موفق بن احمد خوارزمی و ابن منازلی قتیبه شافعی **حلوا نخوردن علی علیه السلام** در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری برای علی علیه السلام حلوی شیرینی آوردند با انگشت مبارک قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود فرمود چه رنگه زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده ام) عرض کرد زبدا علی مگر حلوا بر شما حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتیکه اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.

آیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرآء و کیف ارضی بان اسمی امیرالمؤمنین ولا اشاركهم فی خشونة العمر و شدائد الضر و

البوی (۱)

و نیز خوارزمی از عدی بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آنحضرت فالوده آوردند جلو نفس را گرفت و میل فرمود.

اینها نمونه‌ای از طرز خوراک آنحضرت بود گاهی سیر که و گاهی نمک و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورش در یک سفره نمیگذازد.

در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری که بنسبت عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود در سفره برای آنحضرت نان و شیر و نمک گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بودم دختری پیدرش چفا کند مانند تو. ام کلثوم عرض کرد بابا چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو در یک سفره دو نوع خورش بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمک میل نمود آنگاه فرمود فی حلال الدنيا حساب و فی حرامها عذاب و عقاب (۲).

در لباس و پوشش علی علیه السلام و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند و گان علیه ازار غلیظ اشترای بخصماً دراهم (۳). تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود وصله‌ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آنحضرت از لیف خرما بود و تمهید بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی علیه السلام آنقدر وصله بلباس (۱) من باشکم سیر بخوام و حال آنکه در اطراف حجاز شکنهای فرسه و جگرهای گذاشته باشد چگونه من راضی باشم که اسم من امیر المؤمنین باشد ولی در بلایا و شداید و سختیهای یک مؤمنین نیاشم.

(۱) در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب و عقاب میباشد.

(۲) لباس آن حضرت از پارچه درخت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

زنده بود که پسر عمش عبدالله بن عباس در دوره خلافت و ریاست ظاهری آنحضرت دلتنگ شد حضرت فرمودند لقد رفعت مرقعة حتی استحييت من راقعها ما لعلي من زينة الدنيا كيف نفرح بلذة تفنى و نعیم لا یبقی (۱).

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامعه وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعدای قرار گیرید حضرت فرمودند این جامه ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید و مؤمن بآن اقتداء می کند.

و نیز محمد بن طلحه در مطالب السؤل و خوارزمی در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینایع الموده آورده اند که لباس علی علیه السلام و غلامش یکسان بوده هر جامه ای که میخرید دو ثوب و یک شکل و یک قیمت بود یکی را خود میپوشید و دیگری را بنام خود قنبر میداد.

اینها بود مختصری از وضع خوراک و پوشاک علی علیه السلام که علماء خودتان هم ثبت نموده اند و داعی ناقضای وقت مجلس باختصار کوشیدم. و الا شرح حالات آن حضرت محیر العقول میباشد.

آنحضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان کندم و شکر و عسل و خرما بقره و بیتیمان و بینویان میخورانید خود لباس وصله دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به بیتیمان و بیوه زنان میپوشانید.

بس است در اثبات زهد و تقوی و بی اعتنائی آن گفتار ضرار با معاویه

حضرت بدینا کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نکرده در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۸۴ جلد اول حلیة الارنیاء و شیخ عبدالله بن عامر شبرای شافعی در ص ۸ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و محمد بن طلحه در ص ۳۳ مطالب السؤل و نور الدین بن صباغ مالکی در ص ۱۲۸ فصول المهمه و شیخ (۱) آنقدر وصاه روی وصله زد که از وصله زنده خجالت میکشم علی را با زینت دنیا چکار چگونه خوشحال شوم بلذتی که فانی میشود و هستی که بقا ندارد.

سایمان بلخی حنفی در باب ۵۱ بنایع و سبطاین جوزی در ص ۶۹ تذکرة خواص الامه
آخر باب ۵ و دیگران از علماء و مورخین شما نقل نموده اند مذاکرات معاویه علیه
الهاویه را با ضرار بن ضمیره که مفصل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی
در حضور معاویه گفت لقد رأیت فی بعض موافقه وقد ارخى اللیل سدوله و
غارت نجومه قابضاً علی لحيته يتململ تململ المليم ويكفي بقاء الحزين و يقول
يا دنيا غري غيري ابي تعرضت ام الي تشوقت هيهات هيهات طمعتك ثلاثاً
لا رجعة فيها فعمرك قصير وخطرك كبير ووعثك حدير آه من فلة الزاد وبعث
السفر ووحشة الطريق فيك معاويه وقال رحم الله ابا الحسن لقد كان والله
كذلك (۱).

در جای دیگر همین معاویه گفته است عفت النساء ان تلدن مثل علی بن
ایطال (ع) (۲).

زهد امیر المؤمنین (ع) از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم (ص)
باو بشارت داده چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۶ کفایت الطالب
مسنداً خبری از عمار یاسر نقل مینماید که گفت شنیدم از رسول خدا (ص)
بشارت پیغمبر (ص) زهد را که بعلی (ع) فرمود ان الله قد زينك بزينة لم
يعلي عليه السلام يتزين العباد بزينة احب الي الله منها الزهد
في الدنيا وجهك لاتنال من الدنيا شيئا ولاتنال الدنيا منك شيئا ووهبك
حب المساكين فروضك اماما ورضيت بهم اتباعا فطوبى لمن احبك وصدق

(۱) در شرح تازی علی را فهم محاسنش را بدست گرفته مثل مارگریه بنفوس می پیچد و
با حالت حزنی میگریست و میگفت ای دنیا غیر مرا مشرود نما و فریب ده که من فریب تو را
نی خورم بقدر دور است من تو را سه طلاق دادم دیگر امید بازگشتی بتو نیست برای آنکه عمر
تو کوتاهست وخطر تو بسیار بزرگ و عیش تو بسیار کم آه از کنی زاد و دوری سفر و وحشت راه
معاویه (با آن قسارت قلب و عداوتی که با آن حضرت داشت بعد از شنیدن کلمات ضرار در
شرح حال علی علیه السلام) بی اختیار گریه کرد و گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را (کتابه علی
عليه السلام بود) هر آینه بتحقق واقف همین قسم بود.
(۲) عقیم اند زمان عالم بزاینده مثل علی بن ایطال.

فيك وويل لمن ابغضك وكذب عليك فاما الذين احبوك وصدقوا فيك
جيرانك في دارك ورفقاؤك في قصرك واما الذين ابغضوك وكذبوا عليك
فحق تلى الله ان يوقفهم موقف الكذابين يوم القيمة (۱).

آنقدر در زهد و ورع و تقوی قوی بود که دوست و دشمن او را امام المتقین نامیدند
و لقب امام المتقین را فقط مردم بآن حضرت ندادند بلکه اول کسیکه علی را باین لقب
خواند و مکرر باین لقب آنحضرت را بجامه معرفی نمود شخص شخیص خانم
الانبياء (ع) بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصله نیست فقط برای نمونه
بقل چند خبر اکتفا میکنم.

خدا و پیغمبر علی را امام
المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح
نهج البلاغه و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه
الاولیاء و میر سید علی همدانی در مودة القربی

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۴ کفایت الطالب از انس بن مالک روایت
مینمایند که گفت روزی رسول اکرم (ص) بمن فرمودند یا انس آب وضو برای من
بیاور پس برخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بحای آورد آنگاه
بمن فرمود یا انس اول من یدخل من هذا الباب هو امام المتقین و سید
المسلمین و یعموب المؤمنین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین.

اول کسیکه از این در وارد میشود او امام اهل تقوی رسید و سرور مسلمانان و
یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنانکه بزرگ و پادشاه زنبور عسل را یعسوب
(۱) بدستیکه خداوند ترا در اثر زهد در دنیا بزینتی آرایش کرده است که هیچ فردی
از بندگان بآن نوع زینت نشده زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی
نیست نه نواز لذات دنیوی بهره بردی و نه دنیا توانست تو را استخدام نماید و نخواهد تو را
موفق بدوستی نیازمندان نموده که منتقد و راضی بامامت تو شدند و راضی شدم من از ایشان که
از امامت تو پیروی نمودند خواهی بحال کسانی که تو را دوست داشته و تصدیق از تو نموده اند و
وای بر حال دشمنان و تکذیب کنندگان تو - آنانکه تو را دوست داشته و تصدیق کردند و دوست
همسایه های توهمنده و مصاحب تو میباشند در کاخ با عظمت و شکوه تو آنانکه تو را دشمن داشتند
و یا تکذیب نمودند بر عهدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت
پکیفر رسانند.

میگویند) و خانم اوصیاء و کشاننده رو دست و پا سفیدانست بسوی بهشت .
 انس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی
 دعای خود را پنهان کردم ناگاه دیدم علی از درب در آمد بیغمس وَاللَّيْلَةَ فرمود کیست
 عرض کردم علی بن ابیطالب است پس حضرت باحالتی شاد و خندان برخاست علی
عَلَيْهِ را استقبال کرد و دست در کردن او نمود عرق رویش را پاک کرد علی عَلَيْهِ عرض
 کرد یا رسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمودند
 چرا نکنم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا
 بایشان خواهی شنوید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند
 بعد از من .

و نیز ابن ابی الحدید در جلد دوم شرح نهج و حافظ ابو نعیم در حلیه نقل مینمایند
 که روزی علی عَلَيْهِ وارد شد بر رسول اکرم صَلَّى حضرت فرمودند مرحبا بسید
 المسلمین و امام المتقین آنگاه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض
 کرد حمد میکنم خدایا بر آنچه بمن داده و از او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا
 نماید و زیاده گرداند بر من آنچه را بمن انعام فرموده .
 و محمد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السؤل همین
 حدیث را نقل میکند و بهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید . برتری آن
 حضرت را بر اهل تقوی .

و حاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرک و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل
 مینمایند که رسول اکرم صَلَّى فرمود سه چیز در باره علی عَلَيْهِ بمن وحی شده که
 انه سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین (۱) .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۵ کفایت الطالب مسنداً از عبد الله بن
 اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم صَلَّى فرمود شب معراج که مرا به
 (۱) بدرستی که علی سید و آقای مسلمانان و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو دست پا
 سفیدانست (بسوی بهشت) .

آسمان بردند وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از طلای درخشان بود فاوحی
 الی و امرنی فی علی ثلاث خصال بانه سید المسلمین و امام المتقین و قائد
 الغر المحجلین (۱) .

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا صَلَّى بملی
عَلَيْهِ خطاب نمود یا علی النظر علی وجهک عبادة انک امام المتقین و سید
 المؤمنین من احبک فقد احببتنی و من احببتنی فقد احب الله و من ابغضک فقد
 ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله (۲) .

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی
 را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بخوانند مانند آنچه غالباً در باره
 سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و از باب تواریخ هم ثبت و ضبط
 نموده اند .

ولی از مثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچگاه شایسته نبوده کسی
 را بخواند بلقب و صفتی که خالی از معنی باشد و البته آنچه بر لسان صاحب وحی جاری
 شود عین حقیقت بلکه بمصدق آیه شریفه و ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
 وحی مطلق است خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود
 و امر نمود که علی را امام المتقین بخوانم .

پس پس است در فضل و مقام و تعریف تقوی امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ که رسول
 اکرم صَلَّى باسر پروردگار آنحضرت را اختصاص داد بخصیصه ای که احدی از صحابه
 را بآن خصیصه مخصوص نگردانید .

(۱) وحی نمود بسوی من و امر نمود مرا در علی سه خصلت که آوسید و آقای مسلمانان
 و پیشوای اهل تقوی و کشاننده رو دست و پا سفیدانست (بسوی بهشت) .
 (۲) یا علی نظر کردن بر روی تو عبادت است بدرستی که تویی امام و پیشوای اهل تقوی
 سید و آقای مؤمنان . کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست ندارد خدا
 را دوست داشته و کسیکه ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته و کسیکه مرا دشمن بدارد خدا را
 دشمن داشته است .

و در میان تمام صحابه آنحضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند.

و البته امام بنام معنی متقی نباید. تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوای امام باید سرمشق اهل تقوی باشد.

اگر بخواهم جهات زهد و روح و تقوای علی علیه السلام را مشروحاً و مبسوطاً بیان نمایم بمثل معروف - مثنوی هفتاد من کفایت شود.

شیخ - آنچه در باره سیدنا علی کرم الله وجهه فرمائید کم گفته اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم بزایند مانند علی بن ابیطالب علیه السلام.

داعی - پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه السلام سر آمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله با امر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرارداده است.

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نوزانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدم با آن بزرگوار بوده.

در اینجا متوجه یک مطلبی شدم اگر چنانچه اجازه بدهید یک سؤال از شما بنمایم.

شیخ - خواهش میکنم فرمائید.

داعی - آیا احتمال هوا پرستی و حب جاه و دنیا طلبی بعلی علیه السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را در میان صحابه کبار داشته میدید؟

شیخ - ابدأ ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم الله وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداه این بجلات بی اعتنائی خود را دنیا ثابت نماید چگونه میل دنیا پیدا میکند.

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را بآنجناب بدهیم تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن.

داعی - پس قطعاً عملیات آن مجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قسمی بر غیر حق بر نداشته و هر کجا حقی میدیده بی اختیار استقبال می نموده.

شیخ - بدیهی است غیر از این از سیدنا علی کرم الله وجهه سراغ نداریم.

داعی - پس فرمائید بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله اهل حقیقت قضاوت متصفانه نمایند

که علی علیه السلام حسب الوصیه مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود و در سقیفه بنی ساعده عده مای

جمع شدند و با ای بکر بیعت نمودند آنگاه آنحضرت را برای بیعت طلبیدند بجهت بیعت نمود.

اگر طریقه خلافت ای بکر حق و مسئله اجماع ثابت و مسلم و دلیل حقیقت بود علی القاعده نیاستی علی علیه السلام باشد تقوی و پرهیزکاری تامل در زد و روی گردان از حق شود زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده بیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام باید آنجا حاضر باشد.

از جهتی لازمه تقوی اینست که شخص متقی از حق روی گردان نشود و از جهت دیگر بنا بخباری که لیله ماضیه با سلسله اسنادش بر رشتان رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی مع الحق و الحق مع علی حیثما دار یعنی علی با حق و حق با علی میسر گردد

اگر آن قضایا حق و تمین ای بکر بمقام خلافت حق بود بایستی آنحضرت با میل و علاقه قلبی آنها را استقبال و تصدیق نماید نه آنکه مخالفت نماید.

پس لابد مخالفت علی علیه السلام از بیعت از در مخال خارج نبوده یا علی برخلاف حق رفتار کرده و متمرّد از رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که بیعت با خلیفه پیغمبر نموده.

با وضع خلافت و طریقه اجماع از ساختگی و سیاسی برخلاف حق دانسته لذایعت نموده. اما قسم اول نظریه فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله که علی با حق و حق با علی می گردد و آنحضرت را امام المتقین خوانده و قطعاً علی اهل دنیا نبوده و حب جاه و هوی و هوس در او راه نداشته و دنیا را سه طلاق گفته و طالب ریاست ظاهری نبوده قطعاً منتفی است پس لابد قسم دوم بوده که چون خلافت را ساختگی و سیاسی و برخلاف رضای خدا و رسول دانسته لذا بیعت نموده.

شیخ - عجب فرمایشی میفرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده در صورتیکه تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده اند که سیدنا علی با ای بکر رضی الله عنه بیعت نمود و تخلف از اجماع نمود.

داعی - عجب از شماست که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصلاً شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود نوشته اند بیعت علی بظهور واقع نشد.

عموم علمای خودتان معترف اند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند و بمسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلاً عرض شد^(۱)) بیعت نکردند بمنزل بر کشت و ابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الجدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متفقاً نوشته اند که بیعت آنحضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد از وفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها بوده چنانچه مفصلاً در شبهای قبل بر مژگان رسانیدم).

بر فرض تسلیم که بگوئیم آنحضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود و بیعت ننمود بلکه محاجه هم نمود و حال آنکه از مثل علی مجسمه حق و تقوی شایسته نبود ولو برای یکساعت منحرف از حق گردد و حق را عقب بیندازد.

شیخ - لابد یک جهت داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینک بر ما چه آمده که در امورین بزرگان و اختلاف آنها بعد از هزار و سیصدسال دخالت نمائیم؟! (خنده شدید حضار).

داعی - دعا گو هم بهمین مقدار از جواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید و راه گریز و دفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح و روشن است در نزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل و برهان نیست.

و اما اینکه فرمودید بر مانیتست که در امر بزرگان و اختلافات آنها دخالت نمائیم البته تاجائیکه آن امر تماس با ما ندارد فرمایش شما صحیح است و در اختلاف آراه بزرگان حق دخالت نداریم.

ولی در این موضوع بالخصوص اشتباه فرموده اید برای آنکه هر فرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی و راه تحقیق در دین همین است نه وقتی ما در

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۲ تا ص ۵۱۸ همین کتاب.

تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعد از وفات رسول الله ﷺ امت وصحابه کبار دو فرقه شدند کتبخکای نموده بینیم کدام یک از آن دو فرقه زی حق بوده اند تاییری حق نمائیم.

نه آنکه کور کورانه بخیاال حق روی عادت و تقلید از پدر و مادر و اسلاف بر ایمی برویم که تحقیقی در آن راه نموده باشیم.

شیخ - لابد میخواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر حق نبوده اگر خلافت ابی بکر رضی الله عنه بر خلاف حق و علی کرم الله وجهه زی حق در امر خلافت بود با قدرت و شجاعتی که مخصوص خود او بود و با علاقه ای که در اجراء حق و حقیقت داشت و دیگران هم او را ترغیب می نمودند چرا قیام بحق ننمود و بقول شما بعد از شش ماه بیعت نمود حتی بنماز هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد در رأیهای صائب هم میداد.

داعی - اولاً انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود ایراده ای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام بجهنگ نمودند یا چرا قعود و سکوت و یا چرا

سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره

در مقابل اعداء فرار نمودند و یا پنهان گردیدند.

چنانچه اگر بتاریخ حالات هر یک از انبیاء عظام و اوصیاء کرام بنگرید از این قبیل فضا یا بسیار می بینید که با افکار شما بی تناسب میباشد مخصوصاً قرآن مجید بعضی از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار و همراه سکوت و قعود و یا فرار نموده و پنهان گردیدند.

چنانچه در آیه ۱۰ سوره ۵۴ (قدر) از قول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد فدعا ربه انی مغلوب فانتصر (۱).

و در آیه ۴۹ سوره ۱۹ (مریم) قصه اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه و علی نبینا و آلہ السلام را خبر میدهد که وقتی از عیش آزار استمداد نمود و جواب یاس شنید فرمود (۱) پس خدا را خواند و دعا کرد که بار الهی من سخت مغلوب قوم شمام تو (بلطف خود) مرا یاری فرما.

واعترلكم وما تدعون من دون الله وأدعو ربی (۱)

پس چنانکه ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمک از عم خود ندید عزت و گوشه گیری اختیار نمایند علی علیه السلام بطریق اولی بایستی بوا-طه نبودن بار و بارود عزت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ - کمان میکنم مراد از این عزت - عزت قلبی باشد که غالباً از آنها دوری و بیزارای جمت نه عزت مکانی.

داعی - اگر جناب عالی بتناسیر فریضی مراجعه نمایند می بینید که مراد از اعتزال عزت مکانی بوده نه عزت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص ۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر گوید الاعتزال للشیء هو التباعده والمراد انی افارقکم فی المكان و افارقکم فی طرفتکم (۲)

لذا ارباب سیر آورده اند که بعد از این قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام از بابل بکوهرستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزت و کناره گرفت بعد از آن بپابل برگشت و دعوت خود را آشکار ساخت و بتها را شکست او را گرفتند و در آتش انداختند خداوند آتش را بر او سرد و سلامت نمود و موجب ظهور امر رسالت گردید.

در آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصه فرار کردن حضرت موسی علیه السلام را با خوف و ترس نقل فرموده فخرج منها خائفاً یترقب قال رب نجنی من الظالمین (۳).

پس چنانکه پیغمبر اولوا العزم خدا با ترس و خوف فرار نماید آیا موسی رسول - فرمود و عزت و کناره گیری معذور نمیشاند.

و در سوره اعراف قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه السلام باغواهی سامری و بلزمکریهای او و سکوت هرون را با آنکه خلیفه حضرت موسی علیه السلام بوده نقل نموده تا در آیه ۱۶۹ فرماید واخذ برأس اخیه یجهره الیه قال یا بنی

(۱) من از خشم و پشیمانی که بجای خدا میرشید دوری کرده و خهای یکتا را میخوانم.
(۲) اعتزال از چیزی بمانی دوری از آن میباشد و مراد ابراهیم از کله اعتزلکم یعنی من از مکان و طریقه شما جدا میشوم و ههزی مینمایم.
(۳) موسی از شهر یا حال ترس از دشمن بیرون رفت و گت بار آنها مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.

ام ان القوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی (۱)

پس طبق آیات قرآنی حضرت هرون علیه السلام پیغمبر و خلیفه منصوم حضرت موسی علیه السلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خواری و زیون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرک مسلم گوساله پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بسیف خنمود.

علی علیه السلام هم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را شبیه هرون و صاحب منزله هرونی معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحاً ذکر نمودیم) (۲) اولی و احق بود که وقتی در مقابل امر واقع شده فرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آنطرف دید مانند جناب هرون صبر و تحمل اختیار نماید.

لذا بیروایات اکابر علماء خودتان که قبلاً عرض شد وقتی آنحضرت را جبراً مسجد آوردند و شمشیر برهنه بر سرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود را جبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هرون خیر میدهد که بموسی گفت یا بنی ام ان القوم استضعفونی و گادوا یقتلوننی - یعنی یا رسول الله به بین امت مرا تنها گذارده وضعیف نموده و میخواهند مرا بکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام و تمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد که لازم است در اطراف آن فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان و بدعتهای قوم سیزده سال در مکه معظمه سکوت اختیار نمود تا حائیکه شبانه از مرکز بهشت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای آن بود که چون باور نداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل و فرار برقرار اختیار نمود که الفراء هما لا یطاق من صن المرسلین بالاتر بگویم که در حین قدرت و توانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را بر طرف نماید.

(۱) از فرط غضب سر برداش (هرون) را بسوی خود کشید (هرون) گفت (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشکین میناش که من بانهایت کوشش و ندادکاری هدایت تو را کردم) آنها مرا خواری و زیون داشتند تا آنجا که نزدیک بود مرا بقتل رسانند.
(۲) رجوع شود به ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب

شیخ - چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت توانست بدعتها را از میان بردارد .
۱۵عی - حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین
عایشه نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ با او فرمودند اگر این مردم قریب العهد بکفر و
زمان جاهلیت نبودند و نمیترسیدم که بقلب خود منکر آن شوند امر می نمودم خانه کعبه
را خراب کنند و آنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خانه را بزمن متصل
میساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دودر برای آن قرار میدادم بسمت مشرق و مغرب
و بنیاد آن را بنیایه بنای حضرت ابراهیم میرسانیدم .

آقایان از روی انصاف دقت کنید جائیکه رسول الله ﷺ با آن مقام و مرتبه عالیّه
الهیّه که برای ریشه کن نمودن شرک و کفر و آثار آنها سبعوت گردیده از صدا به خود
ملاحظه نماید (بنابر آنچه اکابر علماء خودشان نوشته اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی
بکار رفته نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبارک مسلمانان روی عادت عهد
جاهلیت انکار آن نمایند .

تصدیق نماید امیر المؤمنین علیه السلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در
مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میگشتند تا تلافی نموده و
ضربات خود را بآن حضرت بلکه باصل دین وارد آورند .

چنانچه قبیله واسطی این مغالزی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل
نموده اند که رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام فرمود امت از نو کینه ها در دل دارند و زود
است هدا زمن با تو خدعه نموده و آنچه در دل دارند ظاهر سازند من ترا امر مینمایم بصبر
و تحمل تا خداوند تورا جزا و عوض خیر عنایت فرماید .

ثانیاً امیر المؤمنین علیه السلام یگانه را در مردی
بود که در زندگی ابداً خود را نمیدید و هر چه
میدید خدا میدید یعنی بتمام معنی فانی فی الله
بود خود و بسته گان خود و امامت و خلافت و
ریاست را برای خدا و دین خدا میخواست فلذا صبر
مخالفین بعد از وفات پیغمبر ص
و صبر و سکوت آن حضرت
برای خدا

و تحمل و سکوت و عدم قیام آنحضرت در مقابل مخالفین برای احقاق حق ثابت خود برای
خدا بود که مبارک تفرقه در جامعه مسلمین بیفتد و مردم بکفر اولیه بر گردند .

چنانچه موقعیکه فاطمه مظلومه مأیوسانه بخانه برگشت در حالیکه حش را

برده بودند خطاب نمود بامیر المؤمنین علیه السلام و عرض کرد اشتملت شمله الاجین و قعدت
حجره الظنن نفضت قادمة الاجدل فخا نك ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یزنی
نحلة ابی و بلغة ابنی - الخ - لقد اجر فی خصامی و الفتية الدنی كلامی (۱) .
مخاطبه اش طولانی است مولانا علی علیه السلام تمام کلمات و خطابات را گوش داد تا

فاطمه سلام الله علیها ساکت شد آنگاه بمختص جوانی بی بی را قانع نمود که از جمله
فرمود فاطمه - من در امر دین و احقاق حق تا آنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا
مایل هستی که این دین مبین باقی و پایدار بماند و نام پدرت الی الأبد در مسجدها و ماژنهها
برده شود ؟

گفت منتها آمال و آرزویم همین است فرمود پس در اینصورت باید صبر کنی چه
آنکه پدرت خاتم الانبیاء علیه السلام بمن وصیتهای نموده من میدانم باید صبر نمایم و الا قدرت
دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقت را بگیرم ولی بدان که آنوقت دین از میان
می رود پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتر است
از حقی که از تو غصب نمودند .

بهین جهت صبر را پیشه خود قرار داد و صبر کرد برای حفظ حوزه اسلام که ایجاد
در دستگی نشود چنانچه غالباً در خطب و بیانات خود اشاره باین جهات می نمود .

از جمله ابراهیم بن محمد تقی که از ثقات علماء
جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج و
علی بن محمد مدائنی نقل مینمایند که چون طلحه
و زبیر بیعت را شکستند و بسمت بصره رفتند

حضرت امیر علیه السلام امر فرمود مردم در مسجد جمع شدند خطبه اواء نمود بعد از حمد و ثنای
(۱) مانند طفل در شکم مادر برده نشین شدی و چون شخص منم در کنج خانه پنهان گشته ای
و بعد از آنکه شاه پرغای بازها را در هم شکستی اکنون از برهای مرغان ضعیف عاجز گردیده ای
و توانایی بر آنها نداری اینک پس از وفاته (ابن بکر) بستم و ظلم صفا و بعثتیدم پدرم را و اوتوت
و میست فرزندان مرا میرد با من آشکارا دشمنی میکنند و در سخن گفتن بسختی بامن مجادله مینمایند .

برورد کار فرمود فان الله تبارك و تعالی لما قبض نبيه صلی الله علیه و آله قلنا نحن اهل بيته و عصبته و ورثته و عترته و اولیاته و احق خلايق الله به لا ننازع حقه و سلطانه فیبیمان نحن ان نفر المنافقون فانزعوا سلطان نبینا منا و ولوه غیرنا فیکت لذلك و الله العیون و القلوب منا جمیعاً و خشت و الله الصدور و ایم الله لولا مخافة الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر و یعود الدین لکننا قد غیرنا ذلك ما استطعنا و قد ولی ذلك و لاة و مضوا لسیلهم و ورد الله الامر الی وقد بايعانی وقد نهض الی البصرة لیفر قاجماعتکم و یلیقاً بآسکم بیئکم (۱).

و نیز این ابی الحدید و کلینی از علماء بزرگ شما روایت نموده اند که در موقع حرکت بیصره آنحضرت برخاست درمقابل مردم و خطابه کرد و ضمن خطبه فرمود:

ان الله تعالی لما قبض نبيه صلی الله علیه و آله امتاثرت علینا قریش بالامر و دفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرایت ان الصبر علی ذلك افضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دمانهم و الناس حدیثوا عهداً بالاسلام و الدین (۱).

پس سکوت و تسلیم شدن آنحضرت بمقام خلافت ابی بکر و عمر از جهت رضانبود بلکه از یکطرف از تفرق مسلمین و خونریزی و از طرف دیگر خوف زوال دین و غلبه کفار و ارتداد سست عنصرها بوده.

لذا بعد از شش ماه سکوت و مقابله بر خلاف - و حاجه با آنها که همه فهمیدند

(۱) ما حصل منی آنکه پس از رحلت رسول اکرم (ص) گفتیم ما اهل بیت و خویشان و وراث و سلطه و سلطنت آنحضرت و سزاوارترین خلايق بر تبه و مقام آنحضرت هستیم و منازعی برای حق بدیگری و اگر چه نموده بعداً قسم برای این امر چشمها و دلهای ما گریان و آزرده گردیده و سینه ها از خشم و کینه پر گردیده بعداً قسم اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود که بقیه قرآءه برگردند بکفر هر آینه تغییر میدادیم خلافت را (ولکن سکوت اختیار نمودم) و آنان بامر خلافت مشغول شدند تا روزیکه مسلمانان با من بیعت نموده در آن هنگام طلعه و زبیر از کسانی بودند که نعت یا من بیعت نموده و سپس بطرف بصره نهضت کردند بمتظور آنکه اختلاف کلمه بین شما مسلمانان و ایجاد دو دستگی و افراهم تا چنگ داخلی را برقرار نمایند.

(۱) پس از وفات رسول اکرم (ص) قریش جمعیت نموده خلافت حقی که از همه مردم ما سزاوارتر بودیم بآن از ما گرفتند من احساس نمودم که صبر در این مورد بهتر است از تحریق مسلمانان زیرا اگر صبر نکرده بودم اختلاف کلمه ایجاد و شکاف عینی بین مسلمین میشد و خونریزی و بیعت میگردد چون مسلمانان تازه عهد با اسلام و دین بودند.

آنحضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی میباشد - آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دوستی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه اکابر علماء خودتان نوشته اند بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقه مساعدت بدین مقدس اسلام بود نه رضایت و تصدیق بامر خلافت.

چنانچه در نامه ای که برای اهل مصر بوسیله مالک اشتر فرستاد همین معنی را متذکر شد و صریحاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده اینست عین عبارت نامه آنحضرت که ابن ابی الحدید هم در ص ۱۶۴ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است.

نامه علی علیه السلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمداً صلی الله علیه و آله نذیراً للعالمین و مهیماً علی المرسلین فلما مضی صلی الله علیه و آله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان یلنی فی روعی ولا یخطر ببالی ان العرب ترعج هذا الامر من بعده صلی الله علیه و آله عن اهل بیته ولا انهم منجوه عنی من بعده ! ! فما راعنی الا ان یشال الناس علی فلان یا یعونه فامسکت بیدی حتی رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام یدعون الی محق دین محمد صلی الله علیه و آله فخشیت ان لم انصر الاسلام و أهله ان أری فیهم تلما اوهد ما تكون المعصیة به علی اعظم من قوت ولا ینکم التی انما هی متاع ایام فلانل یزول منها ما کان کما یزول السراب او کما ینقشع السحاب فنهضت فی تلك الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمان الدین و تهنه (۱).

(۱) خداوند سبحان محمد (ص) را بر انکیت برای ترسانیدن جهانیان و گواهی بر پیشبران چون آنحضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند بعداً سوگند دلم راه نییاد و بغاطرم نیکدشت و باور نیکردم که عرب پس از آنحضرت خلافت را از اهل بیت و خاندان او بدیگری واگذارند و نه آنکه پس از آن بزرگوار (باعه سفارشات و نصوص باورزه) آنرا از من باز دارند ؛ مرا برنج نیکنند مگر شتافتن مردم بر فلان (ابی بکر) که با او بیعت کنند پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تا آنکه دیدم گروهی از مردم مرتد شدند و اسلام برگشتند و میخواستند دین محمد را از بین بپرند پس ترسیم اگر بیادی اسلام و مسلمانان بپردازم و رخنه یا و برای در آن بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگتر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد که کلاهی چند روزی است که آنچه از آن - اصل میشود از دست میرود مانند آنکه سراب زایل میگردد با چون ابر از هم باشیده میشود پس میان آن پیش آمدها و تباهکاریها بر خاست تا آنکه جلو نادرستی و تباهکاری گرفته شد از بین رفت و دین آرام گرفت و بازار ایستاد

خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر .

و نیز ابن ابی الحدید در ص ۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان و شهادت محمد بن ابی بکر - امیر المؤمنین علیه السلام خطبه مفصلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامه خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار ناراضگی اوضاع و رفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که مینویسد مردی گفت «یا بن ابیطالب انک علی هذا الامر لحرص ، فقلت انتم احرص منی و ابعد ، اینا احرص ؟ انا الذی طلبت میرائی و حقى الذی جعلنى الله ورسوله اولی به ؟ انتم اذ تضرعون وجهی دونه ، و تحولون ینینی وینه فیهتوا و الله لایهدى القوم الظالمین (۱) .»

پس از این کلمات و سایر خطب و بیانات آنحضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم - و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین و تفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلافت آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام بحق میکرد محققاً جمعی هم اطراف آنحضرت را میکرفتند (چنانکه مکرر آنحضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنکاه جنگ داخلی شروع میشد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب المهد بکفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملاً استقرار پیدا نهموده بود لذا وقت بدست بیگانگان و آعادی دین از یهود و نصاری و مشرکین از همه بالاتر مناقضین میافتاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت

(۱) ابی بکر ای طالب در طلب خلافت چه فدر خریس میبایستی گفتیم شما خریس تر از من و دورتر از آن مقام میبایستید - کدام يك از ما خریس تر میبایستیم - آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا و رسول او برای من قرار دادند طلب میبایم و اولی آن هستم - یا شما که (یعون آنکه حقى داشته باشی) مرا از حق خویش باز داشتید و میان من و حق ثابت من حاجز و حائل شدید ، پس مبهوت گشته و از جواب باز ماندند - و خداوند متعال هرگز ظالمان و اعدایت نکند .

چون امیرالمؤمنین علیه السلام عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبر داده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی در پس پرده جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد . (چنانچه نور حقیقت آن یزر گوار عالم را روشن و منور ساخت) پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دوستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند ولو رسول خدا خبر بقیای دین داده بود ولی سبب ذلت و حقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب میافتاد .

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و در مجالس و محاضرات با مناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بچنگ نمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

خطبه ششقیه

چنانچه در اول خطبه ششقیه اشاره باین معانی نموده که فرمود اما و الله لقد تمصصها فلان

(این ابی قحافة) و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها نوباً و طویت عنها کثفا و طففت ارتای بین ان اصول ید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء بهرم فیها الکبیر و یشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتما احببنی فصبرت و فی العین فانی و فی الحلق شجی اری ترائی لها حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱) .

(۱) سوگند بدهاوند که بصر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانتہ پیراهن پوشیده و حال آنکه میدانست مقام من برای خلافت مانتہ قطب وسط آسیا می باشد علوم و معارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود و هیچ پروازکننده ای در فضای علم و دانش باوج رفعت من نمیرسد پس جامه خلافت را رها و بپلو از آن تپی نموده و در کار خود اندیشه میکردم که آیا بهیون دست یعنی بدون یار و یاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نسایم) یا آنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بپیرد دینم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالیکه چشمانم را خاشاک و غبار و کلوم را استخوان گرفته بود میراث خود را تاراج و غارت رفته میدیدم تا آنکه اولی (ابی بکر) راه خود را بانتها رساید و خلافت (و یا غرض (عمر) بعد از خود انداخت .

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آنحضرت که وقت مجلس پیش از این اجازه نمیدهد مزاحمت دهم بمقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آنحضرت خبر دهد گمان میکنم کافی باشد.

اشکال در خطبه شقیه شیخ - اولاً در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمینماید. ثانیاً این خطبه مربوط با آنحضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق بخطبات آنحضرت نموده و الا آن جناب اصلاً از خلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته و بعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی - این بیان شما مربوط با فراط در تعصب است والا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلاً عرض شد و دلتنگیهای آنحضرت فقط اختصاص باین خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

واما اشکال شمارا جمع باین خطبه که آنرا از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار ، الدین رضوان الله علیه بحساب آوردید جسارت نمیکم که بگویم عناد ورزیدید و از حد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل پیروی نمودید بعضی از متعصبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط میگویم دقت در مطالعات نمی نمائید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید میدانستید که نقل این خطبه از مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه محقق الوقوع است بشهادت اکابر علماء خودتان از متقدمین و متأخرین مانند عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید و شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر و شیخ محمد خضری درص ۱۲۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آنحضرت نموده و آنرا شرح نموده اند.

فقط عده ای از متعصبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند و الا زیاده از چهل نفر از اکابر علمای شیعه و سنی که شرح بر نهج البلاغه نوشته اند احدی از آنها تقوّه بچنین عقیده ای ننموده.

اشاره بحالات سید رضی علامه مقام ورع و تقوی عالم ربانی سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالآخر از آن است که چنین نسبتی را با او بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب با آنحضرت نموده باشد.

علامه مقلین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه مندرجه در آنها بی بردماند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بقیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیآورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که هر خطیب و بیانات آن حضرت بکار رفته ثابت میکند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا ﷺ دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق میباشد.

کلمات و خطب و رسائل سید جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نظماً و شراً در دفاتر ارباب خیر از شیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه با خطب نهج البلاغه معلوم میگردد که بینهما بون بعد.

کجا صحبت خاک با عالم پاک کجا صحبت زره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدید نقل مینماید که مصدق بن شیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت نه برای رضی و نه برای غیر رضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع بکار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم اهداً طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمینماید.

خطبه شقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده گذشته از قواعد علمیه و موازین عقلیه جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین

و پدر مرحومش ابو احمد تقی الطالبین این خطبه را روایت نموده اند .
چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیدم
در تصانیف شیخ خود ابوالقاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت مقتدر بالله عباسی که قبل
از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده .

و نیز زیاد دیدم در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه متکلم معروف که از تلامذه
شیخ ابوالقاسم بلخی بوده و قبل از ولادت سید رضی وفات نمود .

و نیز نقل نموده از شیخ ابی عبدالله بن احمد معروف باین خشاب که گفته این
خطبه را در کتبی دیدم که دوست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند بلکه
این خطبه را بخطوط علمائی دیدم از اهل ادب که قبل از ولادت والد رضی ابو احمد تقی
الطالبین نوشته شده است .

کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شرح
نهج البلاغه نوشته است که من یا تمم این خطبه را در دو جا یکی بخط و زیرین فرات که
زیاده از شصت سال قبل از ولادت سید شریف رضی الدین رضوان الله علیه نوشته بودند .
دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی القاسم کعبی یکی از شیوخ
معتزله که قبل از ولادت سید رضی وفات نموده .

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پا های بی جایی که
متعصبین از متأخرین علماء شما نموده اند .

گذشته از همه دلائل و شواهد وقتی فرضیه آقایان راجع باین خطبه شریفه صحیح
میبود که سایر خطب و حکایات و در ذللهای آنحضرت که در کتب معتبره خودتان ثبت
گردیده (که بعضی از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم نبود .

مگر نه این ابی الحدید درس ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج خطبه آنحضرت را مفصلاً نقل
نموده که میفرماید من از اول امر با رسول خدا ﷺ بودم تا دم مرگ که در سینه من جان
داد یکمک ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من
اولی و احق بانحضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا

آنجا که فرمود **والذی لا اله الا هو انی لملی جاده الحق و انهم لملی مزلة الباطل (۱)**
باز هم میفرماید **علی بن ابی طالب** مخالفین خود را حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ
نبوده بلکه بمعمل آنها راضی بوده !! .

جناب شیخ عزیز حق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و از میان نخواهد رفت
چنانچه عمیقانه توجه کنید به آیه ۳۶ سورمه (توبه) که میفرماید **پریدون ان یطفوا نور
الله بافواههم و یابی الله الان یتم نوره ولو کره الکافرون (۲)** تصدیق خواهید نمود .
چراغی را که از دیر فرورد کرا بله یف کند ریشش (بلکه ریشه اش) بسوزد
شیخ - چون خیلی از وقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی
خستگی صحبت میفرمائید مقتضی است مجالس ختم شود بقیه مطالب و جواب جنابعالی بماند
فردا شب بامید خدا .

جلسه دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

(اول شب آقایان محترم با جمعیت زیادتری تشریف آوردند بمناسبت شب عید سعید)
(میلاد سعادت بنیاد حضرت اباعبدالله الحسین ارواحنا فداه و علیه الصلاة والسلام شربت و)
(شیرینی مفصلی صرف شد خواستیم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبدالقیوم خان)
(تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه و صرف شربت و شیرینی و جای بیانی نمودند)
نواب - قبله صاحب خیلی عذر میخواستیم از جسارتی که مینمایم چون موضوعی
پیش آمده که بسیار لازم است مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از
رسمیت مجلس و مذاکره با آقایان مطلب خود را بعرض رسانم .

(۱) قسم بآن خداییکه قیر از او خدای نیست بپرستی که من در جاده و شاه راهم و مخالفین
من بر مزله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق و منحرف از صواب میباشد .
(۲) میخوانند اعادی که خاموش کنند نور خدا را بدنه های خود یعنی بتنه های و بهای و
ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدا مگر آنکه تمام کند نور خود را اگر چه کراهت داشته باشند کافران .

داغی - البته خواهش میکنم بفرمائید برای استماع حاضریم .

سؤال از مقام علمی
عمر و جواب آن

نواب - امر و صبح جمعی در منزل بنده بودند تمام
مجلس ذکر خیر جنابعالی بود در اطراف مذاکرات
شبه گفتگو میشد روزنامه ها و مجلات خوانده

میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می نمودیم یکی از بنده زاده ها (عبدالعزیز) که در
کالج و اسکول^(۱) اسلامی تحصیل مینماید بمن گفت که چندروز قبل در کلاس درس استاد
معظم ما ضمن گفتار خود بمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره
خلیفه ثانی عمر بن الخطاب رضی الله عنه بوده که احاطه کاملی بر قرآن و آیات شریفه و معانی و
مسائل علمی و فقهی اسلام داشته و میان چند نفر از فقهاء مانند علی بن ابیطالب کرم الله وجهه
و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و عکرمه و زید بن ثابت و غیرهم رضی الله عنهم خلیفه عمر
رضی الله عنه برجسته تر واقعه از همه بوده حتی علی بن ابیطالب کرم الله وجهه که از همه صحابه
در مسائل علمی و مباحث فقهی مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیه و حقوق مسلمین معطل
سماند بخلیفه ثانی عمر رضی الله عنه مراجعه میکرد و استمداد از قنات و علم و دانش :

(۱) کالج و اسکول اسلامی مؤسسه جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاور که در
سال ۱۳۳۰ قمری ساخته شده و تأسیس آن بهمت والای نواب صاحبزاده عبدالقیوم خان که از محترمین
رجال اهل نشن بوده ساخته شده است و تقریباً ده لک روپیه (که هر لک معضرا روپیه باشد) خرج
آن بنای عالی شده است و فقط اختصاص بدانش آموزان شب خواب دارد متجاوز از پانصد دانش
آموز از کلاسهای ابتدایی تا کلاسهای عالی در آن کالج و اسکول مشغول تحصیلند مخصوصاً علوم
عالیه و کتبا و فلسفه در آنجا تدریس میشود و مسجد بزرگی در وسط آن کالج بنا شده که عموم محصلین
اسلامی بایستی پنج وقت نمازهای یومیه را در آن مسجد بیجاقت ادا نمایند .
و در قسمت شمالی آن بنا سالن بسیار بزرگی برای سخنرانیهای علمی و دینی آماده است
و هفته یک روز جزء برنامه تدریس حتی در آن سالن سخنرانی میشود و جمیع اساتید و دانش آموزان
از کلاس شش بیلا دارای هر دین و مذهب هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند و مستمع سخن
وای گردند چنانچه از داهی هم تقاضا نموده روزی که برای بلا رویه آن کالج و اسکول اسلامی رفته
بزدیم قریب یکساعت دو حضور قریب چهارصد محصل و اشائید و معلمین دانشمند و کارکنان آن دستگاه
بایدت در اطراف ملازمت علم و دین بیانات مؤثره نمودند و دوهفته یادداشتی که در کتابخانه بزرگ
کالج بود شرمی نوشته و از خود بیاد کار گزاردهیم

مینمود خلیفه هم حل مشکلات علمیه و مسائل فقهیه علی را مینمود ؟؟؟

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان
نموده اند که خلیفه عمر نادره زمان در مراتب علم و عمل بوده .

بنده چون در آمدن و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره
بآقایان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این
موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لابد حل این مطلب بزرگ میشود
تا مقامات علمی صحابه در نزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیدم متمنی است صحت و
سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استغاره عموم قرار گیرد و پی بارش علمی هر
یک از صحابه یریم و بدانیم کدامیک از صحابه تقدم علمی داشته اند بنده زاده و دوستان هم
برای اخذ نتیجه شرفیاب اند امید است مارا مستفیض فرمائید که مخصوصاً بنده زاده اگر
متزلزل است ثابت گردد .

۴۵عی - (روجناب یوسف علیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول
معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند . نموده سؤال نمودم آیا چنین است ایشان
فرمودند نمیدانم کدام معلم بوده و چگونه مذاکره نموده است) .

۴۵عی - خیلی محل تعجب است از گوینده این حرف هر که بوده که از کجا
این حرفها را آورده ، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم
بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بیعلم افراطی هر که بوده
ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی نموده اند و اگر نفرات
متعصبی مانند این حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر
علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف بما لایرضی صاحبیه میباشد که قطعاً
خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین
عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن
الخطاب نگار شایسته نموده موضوع قنات و هوس و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را
مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابدأ بحث و بیانی نشده

علی القاعده ابوابی که در ترجمه حالات خلیفه آورده اند بایستی بای در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمد ها دست بدامان علی رضی الله عنه و عبدالله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه میشده است .

مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبدالله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبدالله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمد ها و سؤالهای قضیه که از او مینمایند عبدالله جواب بدهد .

شیخ - (بارنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیه که اساس دین است بی بهره بوده .

داعی - اولاً تمنا مینمایم ملایم باشید . عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحتاً و کتابتاً اهانتها نمودید مشرک و کافر و اهل بدعت بما گفتید ابدأ از جا در ترقتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهانتهای شما را بر کرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید .

هر انسان عالم عاقل منصف در مقابل دلیل و برهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی و تند شود چه آنکه عصبانیت موجب خنده و مضحکه بیگانگان میگردد . ثانیاً مغالطه فرمودید داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست ، بلکه میگویم و میایمیش از عهده برون .

شیخ - دلیل شما بر این معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه و احکام دین کُند بوده .

داعی - دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و

مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است .

شیخ - اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید داعی - چند خبری که الحال در نظر دارم بمرضتان میرسانم قضاوت منصفانه را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم .

موجب نمودن زنی عمر را
در يك مسئله شرعی
اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در
ص ۱۳۳ جلد دوم در المنثور و این کثیر در ص
۴۶۸ جلد اول تفسیر و جارالله زمخشری در ۳۵۷

جلد اول تفسیر کشاف و فاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره (نساء) و قرطبی در ص ۹۹ جلد پنجم تفسیر و ابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن ص ۵۸۳ و بیهقی در ص ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در ص ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری و متقی هندی در صفحه ۲۹۸ جلد هشتم کنز العمال و حاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرک و ابویبکر باقلانی در ص ۱۹۹ تمهید و عجلونی در ص ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء و قاضی شوکانی در ص ۴۰۷ جلد اول فتح القدر و ذهبی در تلخیص مستدرک و ابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد اول و ص ۹۹ جلد سیم شرح نهج و حمیدی در جمع بین الصحیحین و فقیه واسطی ابن مغالزی شافعی در مناقب و ابن اثیر در نهایته بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته بانصديق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اظهار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتش نماید او را حد میزنم و آن زیادتش مهر را از او میگیرم و داخل در بیت المال مسلمین مینمایم ۱۱۴ .

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام الله تعالی عمر گفت البته کلام الله تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ (نساء) میفرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آیتهم احدیهن قنطاراً فلا

عمر از شنیدن این آیه وحاضر جوانی آن زن مبهوت شد و گفت کَلِمَةُ اللَّهِ مِنْ عَمْرِ حَتَّى الْمَخْدِرَاتِ فِي الْحِجَالِ (۲).

آنکه بر کشت بالای منبر و گفت اگر چه شمارا منع کردم از اینکه زیاده از چهار صد درهم مهر رسد اما برای زنها قرار ندهید اینک بشما اجازه میدهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطا نمائید مانعی ندارد. از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه ای بر قرآن و احکام فقهیه نداشتند و الا چنین بیانی نمینمود که در مقابل يك زن عالمه مجاب شود و بگوید امرأة اصابت ورجل اخطاء ۱۹.

شیخ - خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردم را پیروی سنت و ادار کند در کمی مهر اگر چه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما تر کس اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید.

داعی - این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته و الا اظهار عجز و اقرار بنطاه نمینمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه تر هستید حتی زنان در حملهها بلکه در جواب آن زن همین بیان شمارا مینمود.

علاوه هر عاقلی میداند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نباید شد زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی را که بحکم قرآن بعنوان مهر مالک شده و داخل در بیت المال نمودن ابدأ مشروع نمیشد.

از همه اینها گذشته اجراء حد برای چنین عملی که گناهی نکرده و مرتکب جرمی نشده عمل بیجائی است در فقه اسلامی هم چو محلی در باب حدود سراغ نداریم اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر در باب حدود - هم چو حدی رجوع ندارد تصدیق فرمائید ادعای معلم بیجا بوده.

(۱) اگر خواستید لای را رها کرده و لای دیگر بجای او اختیار کنید و مال بسیاری بر او مهر کرده اید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید.
(۲) تمام شما فقیه تر و دانایترید از عمر حتی زنان معذره در حملهها.

بعد
اظهار عمر از وفات پیغمبر
که آنحضرت نمرده

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر میشد از روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف میگفت حد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در

مسند و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده اند که چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عمر نزد ابی بکر رفت و گفت میترسم محمد ﷺ نمرده باشد و حیل کرده (یعنی خود را بردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا اینکه چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت او را نموده و عاصی گردیده سیاست رساند پس هر کس گوید رسول خدا مرده من او را حد میزنم ابی بکر چون این جملات را شنید او را نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتار هاضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خبر را بعلی ﷺ دادند با عجله و شتاب خود را بجمعیت رسانید فرمود ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا نموده اید مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو اعلام داشت اَلَمْ يَتَّوَلَّكُمْ مِثْوَنٌ وَ اَنْتُمْ مِثْوَنٌ یعنی تو میمیری و امت تو هم میمیرد پس بحکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت این استدلال علی ﷺ مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آنحضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم !!!

این اثیر در کامل و نهاییه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمه چهارم ملل و نحل و عدمای دیگر از علماء مینویسند که چون عمر فریاد میزد هرگز پیغمبر نمرده است ابی بکر خود را باو رسانید و گفت مگر نه ایست که خداوند میفرماید اَلَمْ يَتَّوَلَّكُمْ مِثْوَنٌ وَ اَنْتُمْ مِثْوَنٌ و نیز فرموده اَفَانِمَاتٍ اَوْ قَتَلْنَا قَلْبِنَا عَلٰى اَعْقَابِنَا (۱). آنکه عمر ساکت شد و گفت گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم حالا یقین کردم که وفات نموده.

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی علم ادعای بیجا نموده.
(۱) اگر او نیز بزرگ یا قتل و شهادت در گذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود آیه ۱۲۷ سوره ۳ (آل عمران).

امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی علیه السلام اورا با شتاب در حکم
 از جمله دلائل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل مینماید که در زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزد خلیفه آوردند و به ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده اند فوری عمر امر برجم مردان داد در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضرت فرمودند حکم زنا نسبت به مراتب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهة آنکه مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود علی اعلمکم و اقساکم یعنی علی دانا تر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همه شما میباشد.

حضرت امر فرمود آن پنج نفر را آوردند اولی را حاضر نمودند امر بضرع عنقه و امر برجم الثاني و قدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسين جلده قدم الخامس فمزوره (۱).

عمر متعجب و متحیر شد گفت کیف ذلك يا ابا الحسن چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در يك حکم نمودی حضرت فرمود فاما الاول فكان ذمياً زنی بمسلمة فخرج عن ذمته والثاني محصن فرجمناه و اما الثالث فغير محصن فضربناه و الرابع عبد فحدته نصف و اما الخامس فمفلوب علی عقله فقررناه فقال عمر لولا علی لهلك عمر لاعتث في أمة لست فيها يا ابا الحسن (۲).

(۱) امر فرمود اولی را گردن زدند و دومی را سنگسار نمودند و سومی را صد تازیانه حد نوازیدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا باو زدند پنجمی را بیست و پنج تازیانه حد نوازیدند.

(۲) اما اولی کافری بود در ذمه اسلام که با زن مسلمان زنا کرده بود از ذمه بیرون رفته حکم او کشتن و گردن زدن بود و دومی مرد زنی داری بوده که زنا کرده سنگسارش نمود و سومی مرد بی ذن بود که زنا نموده صد تازیانه حد زنا زده چهارمی فلامی بود که زنا کرده حدش نصف حد آزاد بود پنجاه تازیانه زده و پنجمی ابله و کم عقل بود لذا تعزیرش نمودم به بیست و پنج تازیانه - پس عمر گفت اگر علی (در این واقعه نبود خطای حکم من سبب هلاکت من شده بود) خدا نکند يك روزی در امتی باشم که تو با منی در آنجا نباشی.

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۵۸ امر نمودن عمر برجم زن حامله و منع نمودن علی علیه السلام اورا ایطالبت علیه السلام و امام احمد بن حنبل در مسند و

بخاری در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ باب ۱۴ ینابیع الموده از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در ص ۴۶۶ اربعین و محب الدین طبری در ص ۱۹۶ جلد دوم ریاض النضرة و خطیب خوارزمی در ص ۴۸ مناقب و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۳ مطالب السنول و امام الحرم در ص ۸۰ ذخایر العقبی نقل مینماید اتی عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه امرأة حاملة فسلها فاعترف بالفجور فامر بها بالرجم فقال علی لعمر سلطانک علیها فما سلطانک علی الذی فی بطنها فخلها سیلها و قال عجزت النساء ان یلدن علیاً و لولا علی لهلك عمر و قال اللهم لا تبغنی لمعضلة لیس لها علی حیا (۱).

و نیز امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم احمد ابن عبدالله شافعی در ص ۸۱ ذخایر العقبی و سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۵ ضمن باب ۱۴ ینابیع الموده

از حسن بصری و ابن حجر در ص ۱۰۱ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در ص ۲۲۷ جلد دوم سنن و سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکره و ابن ماجه در ص ۲۲۷ جلد دوم سنن و مناوی در ص ۳۵۷ جلد چهارم فیض القدر و حاکم نیشابوری در ص ۵۹ جلد دوم مستدرک و قسطلانی در ص ۹ جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در ص ۲۶۴ جلد هشتم سنن و محب الدین طبری در ص ۱۹۶ ریاض النضرة و بخاری در صحیح باب لایرجم المجنون و المجنونة بالآخره اکار علماء خودتان متکاثراً نقل نموده اند که

(۱) زن حامله را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند پس از او سؤال نموده اعتراف کرد بزنا امر داد رجم و سنگسارش نمایند پس علی علیه السلام بخلیفه فرمود حکم تو در باره او مجری است ولی بر طفلی که در رحم داود تو را تسلطی نیباشد (زیرا آن بیهوش بیگناه است قتلش جایز نیست) زن را رها کردند براه خود رفت آنگاه عمر گفت عاجزند زنان عالم که بزاینده مثل ومانند علی اگر علی نبود عمر هلاک شده بود - و نیز گفت خدا با مرا مگذار در امر پیچیده و مشکلی که علی زنده باشد در آن امر.

روزی زن دیوانه‌ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده بعد از اعتراف بزنا خلیفه امر برجم و سنگسارش نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود فرمود خلیفه چه میکنی سمعت رسول الله يقول رفع القلم عن ثلثة عن النائم حتى يستيقظ و عن المجنون حتى يبرء و يعقل و عن الطفل حتى يحتلم قال فخلا سبيلها (۱).

و این السمان در کتاب المواظفة احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعضی از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از ایشهارا ندارد گمان میکنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد.

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده اند تصدیق مینمائید معلم بی علمی که چنین حرفی را زده است کاملاً بی اطلاع بوده و روی هوای نفس و تعصب بیان نموده قطعاً بایستی از او مطالبه دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلم عند الفریقین است در میان تمام اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله اعلم واقفه و اکمل از امیر المؤمنین علیه السلام وجود نداشته چنانچه نور الدین بن صباغ مالکی در فصل سیم فصول المهمه ص ۱۷ در حالات آنحضرت نوشته :

فصل فی ذکر شیء من علومه فضنها علم

بیان ابن صباغ مالکی در فضائل الفقه الذی هو مرجع الانام و منبع الحلال و علوم علی علیه السلام و نصب و الحرام فقد کان علی مطلعاً علی غوامض عدون پیغمبر آنحضرت را احکامه متفاداله جامعاً بزمامه مشهوداً له فیہ بملو محله و مقامه و لهذا خصه بمقام قضاوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهلم القضاء

(۱) شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود قلم از سه کس برداشته شده از خوابیده تا بیدار شود و از دیوانه تا هائل گردد و از بچه تا محتمل شود (یعنی بسن رشد و تکلیف برسد) پس رها کردند آن زن دیوانه را برای خود رفت

کما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی رحمة الله علیه فی کتابه المصایح مروی عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما خصص جماعة من الصحابة کل واحد بفضیلة خصص علیا بهلم القضاء فقال صلی الله علیه و سلم و اقضاکم علی علیه السلام (۱). و نیز همین حدیث علی علیه السلام را محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنکاه گوید و قد صدع الحدیث بمنطوقه و صرح بمفهومه ان انواع العلم و اقسامه قد جمعها رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی علیه السلام جهت آنکه حق قضاوت برای کسیستکه احاطه بر جمیع علوم داشته باشد بعلاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و زکات و دور بودن از سهو و غفلت - وصیغه افضل التفضیل (در حدیث) بتمام معنی اثبات این مرام مینماید و بعد از آن باللائل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی علیه السلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است انتهى.

پس آقایان محترم بعد از دقت در احادیث وارده و مطابقه نمودن بایبانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی جانی نموده . زیرا مقام مقدس علی علیه السلام بالاتر از آنست که محل قیاس با احدی از صحابه قرار گیرد این آقای معلم کاسه از آتش گرم تر است زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه السلام

(۱) ما حصل کلام این عالم منصف آنست که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه السلام نموده و میگوید از جمله علوم که اختصاص بعلی علیه السلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال و حرام است پس بتحقیق علی علیه السلام مطلع بر قوامض احکام و آگاه بر حقایق اشیاء بوده و هر حکمی را در محل و مقام خود مشهوداً میدانست بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در میان همه امت اختصاص داد علی را بهلم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بنوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موقعی که هر یک از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین مینمود علی علیه السلام را اختصاص داد بقضاوت و فرمود علی از همه شما (صحابه و امت) بقضاوت اولی میباشد . یعنی آنکه از همه صلی الله علیه و آله احاطه او از همه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است بعلاوه شرایط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته اند و تمامی آنها باخلاق موافق و مخالف در علی علیه السلام موجود بوده لذا پیشتر فرمود اقضاکم علی .

اظهار عجز نموده و در دوره خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع و وقایع نقل نموده اند) گفته است **لولا علی لهلك عمر** هر کز راضی نبوده و نیست که چنین نسبتی را باو بدهند و اقامت این نوع از تمجیدها تعریف **بما لایرضی صاحبه** میباشد. (مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

برخلاف گفته این معلم بی علم متعصب افراتی امام احمد بن حنبل (امام الخنابله) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضره از قول معاویه نقل نموده اند که میگفت **ان عمر بن الخطاب اذا شکل علیه شیء اخذ من علی** (۱) حتی ابو الحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الفتاوی) نقل مینماید که وقتی خبر شهادت علی رضی الله عنه بمعاویه رسید گفت **لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابيطالب** یعنی فقه و علم بمردن علی رضی الله عنه از میان رفت.

و نیز از سعید بن مسیب نقل مینماید که میگفت **کان عمر رضی الله عنه یعوذ من معضلة لیس لها ابو الحسن (۲)**.

و ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید **کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتب و یاخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدة مواطن لولا علی لهلك عمر و قال صلی الله علیه و سلم اعلم امتی علی بن ابيطالب (۳)**.

آنچه از سر در کتب اخبار و تواریخ بدست میآید معلوم میگردد که خلیفه عمر قدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل مابه الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرده که هر يك از صحابه حاضر بودند اورا متنبه و

(۱) هر زمانیکه امری بر همین الخطاب مشکل میشد مراجعه مینمود بعلی علیه السلام و از او اخذ میکرد و حل مشکل مینمود.
(۲) بیوسته عمر پناه میبرد بعلی از امر پیچیده ای که علی علیه السلام در او نباشد.
(۳) صحابه پیغمبر در احکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام مینمودند و فتاوی او می گرفتند کما آنکه عمر در مواطن متنبه گفت اگر علی نبود عمر هلاک شده بود و رسول اگر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده دانایترین امت من علی بن ابيطالب میباشد.

متوجه باشتابه میساختند.

شیخ - خیلی بی لطفی میفرمائید که چنین نسبتی بخلیفه میدهید آیا ممکنست که خلیفه رضی الله عنه در احکام و مسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی - این بی لطفی را داعی ننمودم بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده و در کتب معتبره خود ثبت و منتشر ساختند.

شیخ - ممکن است از آن اشتباهات باز کر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم و مقتری رسوا گردد.

داعی - اشتباهات ایشان بسیار و قریب صد اشتباه ثبت نموده اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس یکی از آنها اشاره مینمایم.

مسلم بن حجاج در باب تیمم صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیهقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳

اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر و حکم اشتباهی دادن در زمان خلافت

جلد اول سنن و ابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن و دیگران از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته نقل نموده اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شده ام و آبی نیافتم که غسل نمایم تمیدانم چکنم خلیفه گفت هر گاه آب نیافتی نماز ممکن تا آب بدستت بیاید و غسل نمائی! ۹ عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من و تو بر حسب اتفاق احتیاج بفسل پیدا نمودیم چون آب نبود تو نماز فخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالیم لذا خود را بزمین غلطانده و نماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را باهم بزمین زده و بعد هر دو کف را باهم پیشانی بمالند و بعد کف دست چپ را بر پشت دست راست و بعد کف دست راست را بر پشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینک خلیفه میگوئی نماز نخواند؟ عمر - چون جوابی نداشت - گفت ای عمار از خدا بترس !!

عمار گفت آیا اجازه میدهی که این حدیث را نقل نمایم گفت **تولیک ماتولیت** یعنی تورا واگذار کردم یا آنچه میخواهی .

اینک آقایان محترم اگر فکر کنید در اطراف این خیر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل کرده قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده . چگونه ممکن است قیسی که شب و روز حضراً و سقراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحاً در آیه ۹ سوره ۵ (مانده) خوانده است که **میرماید فلم تجدوا ماء فیمموا صعیداً طیباً (۱)** .

آنکه حکم را عوضی ابلاغ نماید بمردم مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتیکه قرآن مجید فرماید آب نیافتی بازمین پاک تیمم نما .

اتفاقاً مسئله تیمم میان مسلمانان رایج و مابیه الابتلاء عمومی است که مانند وضو و غسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بفرصت صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید برای عمل کرد خود حتماً باید بداند .

نمی توانم بگویم خلیفه عمر عالمناً عامداً عوضی گفته و یا غرضش اختلال در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده و ضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودتان نوشته اند بعدالله بن مسعود فقیه صحابی میگفت از من جدا مباشی که هر گاه از من سؤالی مینمایند تو جواب آنرا بدهی !!

الحال آقایان با توجه کامل قضاوت نمایند چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده وسطحی که در اخذ مسائل و بیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده با آنکسیکه احاطه کامل بر جزئیات و کلیات امور داشته و تمام مسائل عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است .

(۱) بسا اگر آب نیابید با خاک پاک تیمم نمایید .

شیخ - غیر از رسول خدا ﷺ چه کسی میتواندست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

داعی - بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ احدی از صحابه چنین احاطه ای نداشته مگر باب علم آنحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه . که خود آنحضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد .

چنانچه ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی اخطب تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب **رضی الله عنه**

سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله ای از مسائل از تو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب عمر کف دست مبارک را در مقابل او باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر نمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی تأمل و تفکر جواب میدهم .

آقایان با انصاف آیا بی وجدانی نیست که روی حبّ و بغض و تعصب آقای معلم بی انصاف افراطی در يكهم چو اسکول با عظمتی حرف پوچ بی دلیل و برهان بزند و بگوید چنین عالم محیط بر تمام علوم و باب علم رسول الله ﷺ در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بیخبر گردد .

اینک خبری بیادم آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان میرسانم .
دفاع نمودن معاویه از مقام علی رضی الله عنه

این حجر مکی متعصب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ سواعق ذیل آیه ۱۴ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میرسید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده اند که

مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آنرا از علی بیرون که دانا تر است عرب گفت جواب تو را خوشتر دارم از جواب علی معاویه گفت بد سخنی گفتی گرهت رجلا کان رسول الله یهره بالعلم غراً و لقد قال له انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابی بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه (۱).

بقتضای الفضل ما شهدت به الاعداء (۲).

کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه السلام بمقام آنحضرت - پس است برای اثبات این معنی آنچه را که اکابر علماء شما عموماً مانند نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینایع الموده و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلك عمر بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر در جواب معضلات و مشکلات و مسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. (مراجعه شود بصفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

اقرار نمودن عمر بهجند در مقابل
سؤالات مشکله و اعتراف باینکه
اگر علی نبود کار
مشکل میشد

اصبحت احب الفتنه و اکره الحق و اصدق
اليهود والنصارى واقمن بئالم اره و اقر بئالم يخلق (۳).

(۱) کراهت داری از کسیکه پیشتر «من» او را تلقین علم میکرد هرآینه بتحقیق باو فرمود تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من پیشتری نباشد و هر وقت بر صبر امری مشکل و پیچیده میشد از علی سؤال میکرد و رای او را میگرفت.
(۲) فضیلت آنست که دشمنان شهادت و گواهی بآن دهند.
(۳) صبح کرده ام دو حالتیکه فتنه را دوست میدارم و اکراه دارم حق را و تصدیق مینمایم یهود و نصاری را و ایسان دارم بهجریکه تدیهم ام او را و اقرام میکنم بهجریکه خلق نشده.

عمر امر کرد بروند علی علیه السلام را بیاوند وقتی امیر المؤمنین علیه السلام آمد قضیه را خدمت آنحضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینک گفته فتنه را دوست میدارم. مرادش اموال و اولاد است که خداوند در قرآن فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنه (۱).

و اما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید و جات سكرت الموت بالحق (۲).

و اینکه گفته یهود و نصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است که میفرماید قالت اليهود لیست النصارى علی شیء و قالت النصارى لیست اليهود علی شیء.

یعنی یهود گفتند نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند یهود برحق نیستند یعنی هر دو فرقه یکدیگر را تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هر دو فرقه را تصدیق میکنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم.

و اما اینکه گفته اقرار دارم بهجری که تدبیهام یعنی ایمان بخدای لایری دارم و اینکه گفته اقرار دارم بهجری که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده، عمر گفت اعوذ بالله من معضلة لاعلی لها (۳).

همین فتنه را بعضی مانند محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۷ کفایت الطالب بطریق دیگر میسوطتر از حدیقه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده اند.

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی بکر و عمر بسیار اتفاق افتاده که ابی بکر و عمر در جواب مانده و علی علیه السلام در مقام جواب بر آمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری و ارباب ماده و طبیعت وقتی میآمدند و مسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه السلام بود که جواب معضلات آنها را میداد.

فلذا باقرار اکابر علماء خودتان از قبیل بخاری و مسلم در صحیحین خود و نیشابوری

(۱) این است و جز این نیست که اولاد و اموال شافتنه و اسباب امتحان اند آیه - ۲۸

سوره ۸ (انفال).

(۲) و هرآینه بهوشی دشمنی مرکه بحق و حقیقت فرا رسیده آیه ۱۸ سوره ۵۰ (ق).

(۳) بناه میبرم بخدا از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد.

در تفسیر و این مغالزی قبیہ شافعی در مناقب و تجل بن طلحه در ص ۱۳ ضمن باب ۴ مطالب السؤل و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل و محب الدین طبری در ص ۱۹۴ جلد دوم ریاض النضرة و ابن اثیر جزری متوفی ۳۶۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷۶ در ص ۲۰۱ و ۲۰۲ تاویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۷۴ جلد دوم و ص ۳۹ جلد سیم استیعاب و ابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و تجل بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب و جلال الدین سیوطی در ص ۶۶ تاریخ الخلفاء و سید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدين و حاج احمد افندی در ص ۱۴۶ و ۱۵۲ هداية المرتاب و تجل بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذكرة خواص الامة باب ۶ و ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در ص ۶ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ۴۰۷ شرح تجرید و اخطب الخطباء خوارزمی در ص ۴۸ و ۶۰ مناقب حتی ابن حجر مکی متعصب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقة و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اسابه و علامه ابن قیم جوزیه در ص ۴۷ و ۵۳ طرق الحکمیة قضایای بسیاری نقل نموده اند که خلیفه عمر در حوادث و مسائل مشکله مخصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی علیه السلام نموده بالاخره نزدیک بتواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه السلام حل مشکلات نموده و جواب آنها را داده گاهی گفته : **اعوذ بالله من معضلة لیس فیها ابو الحسن** و بعضی اوقات میگفت **لولا علی لهلك عمر** و در بعض مواقع میگفت **کان یهلك ابن الخطاب لولا علی بن ایطالب (۱)**.

(۱) بناء میرم بعد از امر پیچیده و مشکلی که علی در او نباشد - اگر علی نبود عمر هلاک شده بود - نزدیک بود پس خطاب هلاک شود اگر علی بن ایطالب نبود.

برخلاف گفته این معلم بی علم افراطی این مغالزی قبیہ شافعی در مناقب و حمیدی در جمع بین الصحیحین مینوسند خلفاء در تمام مراحل با علی علیه السلام شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملاً خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد.

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقوله و احکام مترادفهای که از آن حضرت صادر میگردد خود دلیل کامل بر امامت و حجیت و حق تقدم او است بر دیگران.

زیرا اعلمت خود بزرگترین برهان او اوست
 علی اولی و احق بمقام
 خلافت بوده
 خصوصاً که توأم با سایر صفات کمالیه گردد چنانچه
 در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً میفرماید

أفمن یهدی الی الحق أحق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون (۱).

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید او را هدایت و راهنمایی نماید.

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است بر عدم جواز تقدم مفضول بر فاضل که قاعده عقلایی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامه دنییه و دنیویته و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانچه در آیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام تقریری و انکاری میفرماید.
هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (۲).

آقایان شما را بخدا عادت و تعصب را بگذارید
 قضاوت منصفانه
 لازم است
 و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین

(۱) آیا آنکسی که خلق را بسوی حق رهبری میکند سزاوار تر به پیروی است یا آن که هدایت نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود پس شما چگونه حکم میکنید.
 (۲) آیا اهل علم و دانش (مانند علی علیه السلام) یا مردم جاهل نادان یکسانند؟ (هرگز یکسان نیستند).

شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس و مورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه یکانگن از دین است و مورد توصیه رسول خدا ﷺ بوده از کار بر کنار نمایند آیا در بر کنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته و سیاستی در کار نبوده .

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر ﷺ کسی را پیدا میکنید که باب علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین فرموده آن حضرت باشد از ما مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این صفات عالیه را در احدی که أعلم و ادرع و اتقی و ازهد از همه امت باشد بعد از رسول خدا ﷺ مگر علی بن ابیطالب رضی الله عنه .

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله و الیق از همه امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار بر کنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت .

شیخ - بیانات جنابعالی در فضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و احدی انکار این معنی را ننموده مگر عده ای لجوج عنود متعصب جاهل خارجی .

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطوع و الرغبه خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدم آنها تسلیم شد ما را چه رسیده فرموده شما کاسه از آتش کرم تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند

چه عیب دارد ما با هم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ای بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر يك بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند ما هم برادرانه باحفظ مقام برتری و افضلیت علمی و عملی علی کرم الله وجهه و قرابت او بر رسول الله ﷺ تشریک مساعی

نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعه ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی بر آیند .

البته ما منکر مقام علم و عمل سیدنا علی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل و بردباری در مقابل اعداء البته ای بکر رضی الله عنه مقدم بوده و بهمین جهت باجماع امت بر مسند خلافت برقرار شد

چه آنکه علی کرم الله وجهه جوان نارس قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آنهمه خونریزها و انقلابات برپا شد .

۱۰ عی - چند جمله درهم فرمودید که ناچارم روی این یادداشتی که نمودم هر يك را از هم تفکیک نموده جواب عرض نمایم .

اولا فرمودید مولانا امیر المؤمنین رضی الله عنه بمیل و رغبت
سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل

مثل دزد و زوروار

از خود شد مطلبی در اینجا یاد آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا امنی در اوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات بزحمت ایاب و زهاب مینمودند قافله ای از زائرین در مراجعت گرفتار دسته ای از لصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و اموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچه کفن از آن یکی از زوروار بدست میر مردی از دزدان افتاد گفت آقایان زوروار این کفن مال کیست زائری گفت مال من است .

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخر عمر من است و این لباس آخر را بزحمتی تهیه در تمام مایه امیدداری من است دزد هر چه اصرار نمود زائر گفت حتم را بکسی نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را گذارد گفت آهنگر میزنم تا ببخشی و بگوئی حلال باشد قدری که تازیانه زد زائر پیر مرد بیچاره شد فریاد زد آقا حلال

حلال حلال از شیر مادر حلال تر باشد (خنده حضار).

البته می بخشید در مثل مناقشه ای نیست مثل برای تخریب اذهان و فهم مطلب است آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شبهای قبل را که با دلائل قاطعه تاریخی بعرض رسانیدم که بشهادت اکابر علماء خودتان از قبیل ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی ردا جبراً کشیدند و بمسجد بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن و الا گردنت را میزیم (۱).

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش در خانه زدن و ضرب و زور شمشیر و تهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بمیل و رضا میباشد پس بیعت بجزر و اکراه کدام است.

انشاء الله بمنزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و در مرتبه بدلائل ما که در شبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا و رغبتی در کار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی بر سر ما بزنید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده.

تائیداً فرمودید ما چرا بعد از هزار و سیصد سال باید در این کار وقت کنیم و بیجان هم بیفتیم اولاً ما بیجان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات ناچار از دفاع هستیم - آقایان اهل سنت هستند که بیجان شیعیان اذناه جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرک و کافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی مینمایند ما اگر اها مقابله نموده و اثبات مینمائیم مشرک و کافر نیستیم بلکه مؤمن و موحد پاک هستیم و افتخار باین عقیده توحیدی پاک مینمائیم.

قبول دیانت باید کور
کورانها نباشد

ثالثاً شبهای قبل عرض نمودم عقاید دینی تقلیدی
نمیشود که چون جریان تاریخ نشان میدهد خلفاء
أربعه بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما

(۱) رجوع نمود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۳ همین کتاب.

هم کور کورانه تحت تأثیر عادات و رویه در رفتار اسلاف قرار گیریم و تسلیم شویم و حال آنکه با دلائل عقل و نقل ثابت و محقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه تقلیدی تکراراً عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله دو دسته کی در امت ایجاد شد فرقه ای گفتند باید تبعیت از ایی بکر نمود و جماعتی گفتند حق با علی است باید بامر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت و فرمود اطاعت علی اطاعت من و مخالفت با علی مخالفت با من است - تبعیت و اطاعت از علی نمود.

هر فردی از افراد ما و شما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکوی نموده هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم و البته آن طریقی حق است که دلائل عقل و نقل و منطق بر او قائم باشد.

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء و اجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کور کورانه قبول نموده ام

داعی قبول دیانت از
روی تحقیق نمودم

نه بخدا قسم از آن روزی که خود را شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید مادّیین و سایر فرق را مطالعه نمودم تا بجمده الله موحد پاک شدم.

و نیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه بر مطالعه کتابهای آنها با علماء هر قومی مناظرات و مباحثات و تحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقایق دین مقدس اسلام برداعی ثابت وجد امجد رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را خاتم الانبیاء با دلیل و برهان دانستم.

و همچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله کور کورانه تحت تأثیر اسلاف و آباء قرار نگرفتم بلکه دلائل فریقین (شیعه و سنی) را دقیقانه و بی طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم - خدا را شاهد و گواه میگیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان ادراق کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آوردم.

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم بقدری که دعا گو کتب مهمه علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتاب علماء شیعه دقت زیادی نمودم .

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت بنحو آتم و اکمل موجود است .

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عمیقانه مینگریم علماء شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام تاویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند .

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیارمانندما خواهد گفت **اشهد ان علیاً ولی الله و خلیفه رسوله و حجه علی خلقه** .
ثالثاً فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمایم ای بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام بشمار آریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است .
برای آنکه فرق اسنان از حیوان بقوه عقل و علم و فکر است کور کورانه نمی تواند مقلد اسلاف گردد .

مثلاً اگر قبیله بمیرد یک عهده باز بکر جمع شوند یک فرد عامی محض یا مسئله کوئی را بجای آن قبیله بنام قهاط معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی قبیله نما یا مسئله کو بنمایند مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین قهاط از علم قهاط بهره ای ندارد قطعاً بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم بر جاهل جائز نیست .

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آنحضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد .

و انحراف از آنحضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است عقلا و نقلا مذموم میباشد .

و اما از جهة وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ای بکر مدت دوسال و سعهام و بعد از او عمر مدت ده سال و بعد از او عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هر یک بنوبه خود خدماتی نمودند .

ولی تمام این امور جلو گیری از عقل و نقل و برهان نمینماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم .

زیرا اکابر علماء خودتان مانند شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷ ینابیع الموده ذیل آیه ۲۴ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید **وقوههم انهم مسئولون (۱)** از فردوس دلمی و از ابونعیم اصفهانی و از محمد بن اسحق مطلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حویلی و از خطیب خوارزمی و از ابن مغزلی جمیعاً بعضی از ابن عباس و بعضی از ابوسعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند **انهم مسئولون عن ولایة علی بن ابیطالب** یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام .

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایة الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام میباشد .

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ **امر نمون یفعل باطاعت علی علیه السلام** (حشر) که میفرماید **و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانهوا (۲)** مسلمانان

مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آنحضرت مراجعه مینمائیم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می بینم که

- (۱) در موقف حساب نگاهشان داره که در کارشان سخت مشورتند (که ولایت علی علیه السلام باشد).
- (۲) آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشهادت فرما کردید و آنچه شما را از آن نهی نموده پس باز ایستید .

آنحضرت در میان تمام امت علی علیه السلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت او را توأم با اطاعت خود فرموده .

چنانچه امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم در ذخایر العقبی و خوارزمی در مناقب و دیگران نوشته اند چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود یا معشر الانصار الا ادلکم علی ما ان تمسکتهم به لن تضلوا بعدی ابدًا قالوا بلی قال هذا علی فاحبوه واکرموه و اتبعوه انه مع القرآن و القرآن مع الله انه یهدیکم الی الهدی و لا یدلکم علی الردی فان جبرائیل اخیرنی بالذی قلته (۱) .

و نیز اکابر علماء شما بما رسانیدند چنانچه شبهای گذشته با اسنادش عرض رسانیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمعمار یاسر فرمود :

ان سلك الناس کلهم وادیا و سلك علی وادیا فاسلك وادی علی و خل عن الناس .

و نیز مکرر در مکرر در امکانه مختلفه و از منته متفاوته فرمود من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله که در لیالی ماضیه مفصلاً و مستنداً شرح دادم .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و بعد توان معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید .

ولی برعکس در کتب شما حتی یک خبر ندیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ای بکر و یاعمر و یا عثمان میباشد اگر شما دیده اید اخباری که موضوع و یکطرفه و جعل از طرف بکریتون و امویون نباشد ارائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت .

(۱) ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما وای بجزی که اگر باو تمسک شوید هر گمراه نشوید بعد از من عرض کردند بلی فرمود اینست علی پس او را دوست بدارید و اگر امش کید و منافقت نماید بدستی که او با قرآن و قرآن با او است و او شما را هدایت میکند بطریق هدایت و دلالت نمیکند بر خلاف آنچه گفتیم شما جبرئیل بن خبر داده .

با اینحال شما میگوئید علی علیه السلام باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله و راه هدایت و وصی و خلیفه بلسان آنحضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم و با آنهمه تأکیدانی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آنحضرت از طرف رسول الله شده و در کتب شما پر است چشم پوشی نموده کور کورانه بی عمل کرد تاریخ برویم و پیروی کنیم کسانی را که از آنحضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده آیا چنین امری ممکن است و اگر این راه را برویم مورد مسخره عقل و نقل و مستول عندالله نخواهیم بود ؟!

آیا اگر در بی گفتار شما برویم مخالفت رسول الله و او امر آنحضرت را نموده ایم فضاوت این امر را با وجدان و انصاف پاک آفایان محترم میگذاریم .

راہماً فرمودید مانند مذاهب اربعه (حنفی و علماء اهل سنت نمیخواهند مالکی و حنبلی و شافعی) باهم همکاری کنیم اینهم باشیعیان همکاری کنند

نشدنی است برای اینکه شما ها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت رافضی و مشرک و کافر میخوانید ! بدیهی است بین مشرک و مؤمن هرگز جمع نخواهد شد .

و الا در مقام اتحاد و اتفاق با جامعه اهل تسنن و برادران حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریک مساعی کنیم بشرطی که در ابراز حقایق و عقاید مذهبی استدلالاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یک دیگر فراهم نکنیم .

و همان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنلی ها - مالکی ها - حنبلی ها - شافعیها) آزادی در عمل دارند اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی الله علیه و آله جعفریها هم آزاد در اعمال خود باشند .

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق مینمایند مع ذلك شما همه را مسلمان و با آنها آزادی در عمل میدهید - ولی شیعیان بیچاره را مشرک و کافر خوانند و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب مینمایند چگونه امید اتحاد و همکاری مپرو .

اختلاف در سجده بر تربت شما برای سجده کردن بر تربت به پیشد چه انقلابی بر پا میکنید خاک و تربت را در نظر عوام معرفی به بت نموده و شیعیان موحد را بت پرست میخوانید ؟؟

و حال آنکه ما با امر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخاک مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود.

شیخ - چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود و این بدینی ها از میان برود.

داعی - اولاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آفتد اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم یک عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود.

شیخ - فتاوی فقها اختلاف دارد هر فرقه و طایفه از ما که تبعیت از قبیلی مانند امام شافعی و امام اعظم یا مالک یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشند.

ابراز حقیقت توأم با تاثر داعی - شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جز جهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کور کورانه از اوامر (بی برس) بنا بر آنچه علامه مقریزی در خطط نقل نموده است (در دست نیست ثواب و اجر دارد (ولوهر چند اختلاف کلمه در اصول و فروع باهم داشته باشند) ولی تبعیت و طاعت از اوامر ائمه از عترت طاهره و اهل بیت رسالت که علاوه بر مراتب علم و دانش و فتوای آنها که اکابر علماء خودتان با علمیت و افضلیت آن ذوات مقدسه از عیان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و

هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرک و کفر است

پس تصدیق نمائید که بدینینها مربوط با اختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحب و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هر کز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات نا پسندیده و مصفی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن.

و الا این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است با آنکه غالب فتاوی ائمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نص صریح قرآن مجید است مع ذلك شما ها در باره مقتی و عاملین بان فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان را که بحکم قرآن مجید سجده بر خاک پاک مینمایند مشرک و کافر و بت پرست میخوانید.

شیخ - در کجا ائمه اربعه و فقهاء جماعت رضی الله عنهم بر خلاف کلام مجید فتوی داده اند خواهشمندم اگر حرف نیست ومعنی دارد بیان فرمائید.

داعی - در بسیاری از احکام بر خلاف نص صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بن المذاهب تألیف نموده اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوار الامام الموفق شیخ الطایفه الامامیه ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدس سره القدوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون اعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند ^(۱) که نقل تمام آنها غیر ممکن میباشد - ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم یک موضوع مختصراً اشاره مینمایم

(۱) حسب الامر حضرت آیت الله العظمی زعم الشیعه و فقیه اهل البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی ادام الله تعالی ظله علی رؤس الانام در سال ۱۳۲۰ قمری در عاصمه طهران چاپ رسید.

که بدانید در همین يك موضوع فتاوی صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است !!

شیخ - بفرمائید کدام موضوع است که در آن فتاوی بر خلاف داده شده است .
داعی - آقایان خود میدانید که یکی از اعمال در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود مسلمنه در باب طهارت غسل و وضو بآب مطلق میباشد که گاهی واجب و گاهی سنت و مستحب میگردد چنانچه در آیه ۸ سوره ۵ (مائده) میفرماید **اذا قمتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الى المرافق (۱)** .

باید وضو را با آب قراح و پاک انجام دهند و هر جا نیابند بحکم آیه ۴۶ سوره ۴ (نساء) که میفرماید **قلم تجدوا ماء فیمموا صعيداً طیباً فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم (۲)** .

بایستی با خاک پاک تیمم بنمائید غیر از این دو شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمم با خاک پاک بدل از آب بنمایند خواه در سفر یا در حضر و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین از جامعه امامیه اثنا عشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند .

فتاوی ابوحنیفه بر اینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نیبند انجام دهند و وضو را انجام دهند .
ولکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتاوی ایشان روی قیاس است یعنی بی سواری) حکم میکند که در سفر اگر آب نیابند بایبند تمر عمل غسل و وضو را انجام دهند .

و حال آنکه همه میدانید نیبند مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن مزوج گردیده و وضو با مضاف جایز نیست .

پس نظر باینکه قرآن مجید برای اداء نماز تطهیر را بآب خالص پاک و در فقد آب تیمم با خاک پاک قرار داده .

(۱) زمانیکه برخواستید برای نماز بشوید رو بیا و دستها پتانرا تاملر فها .
(۲) اگر آب نیاید پس تیمم کنید بباک پاک پس بکشید برو بیا و دستهای خود .

چون امام اعظم ابوحنیفه فتوی بغسل و وضوی بانیبند داده مخالفتی است با حکم صریح و نص قرآن مجید !!
و حال آنکه بخاری در صحیح خود باین دارد بعنوان **لا یجوز الوضوء بالنیبند و لا المسکر (۱)** .

حافظ - با اینکه حنفیه در مذهب امام شافعی رضی الله عنه هستیم و با بیان شما کاملاً موافقم که اگر آب نیابند تیمم باید نمود و بمذهب ما تطهیر با نیبند جایز نیست ولی کمان میکنم در فتاوی امام ابوحنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد .
داعی - قطعاً جنابعالی با علم بحقیقت مطلب دفاع بمالایرضی صاحبه نمودید و الا نقل این فتوی از امام ابوحنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مقاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سورهمائده در مسئله پنجم گوید **قال الشافعی رحمه الله لا یجوز الوضوء بالنیبند التمر و قال ابوحنیفه رحمه الله یجوز ذلك فی السفر (۲)** .

و نیز فیلسوف بزرگ این رشد در بدایة المجتهد نقل حکم و فتاوی ابوحنیفه را مینماید .

شیخ - چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی داده ماند و حال آنکه اخباری صراحة عمل رسول خدا ﷺ را باین معنی میسازند .

داعی - ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید .
شیخ - از جمله آنها خبری است که ای زیدمولى عمرو بن حریت از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که **ان رسول الله قال له فی لیلۃ الجن عندک ظهور قال لا الا شیء من نیبند فی اداوة قال لمره طیبه و ماء ظهور فتوضأ (۳)** .

(۱) جاهل نیست وضو گرفتن به نیبند و نه بيسکر و مست کننده .
(۲) شافعی گفته است جاهل نیست وضو بنیبند خرما و ابوحنیفه گفته است جایز است وضو بنیبند در سفر .
(۳) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در لیلۃ الجن باو فرمود ترد تو میباشد آبی عرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نیبند در مطهره آب فرمود خرما یا کبیره و آب پاک پس وضو گرفت .

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الحلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبدالله بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبدالله بن عباس از عبدالله بن مسعود که گفت ان رسول الله ﷺ قال له ليلة الجن معك ماء قال لا لا نبيذاً في سطيحة قال رسول الله لمرّة طيبة و ماء ظهور صب علي قال فصبت عليه فتوضأ به (۱).

بدیهی است عمل رسول خدا ﷺ برای ما حجة است کدام نص و دلیل بالاتر از عمل آنجناب میباشد فلذا امامنا الاعظم روی عمل پیغمبر قوی بجزو داده اند.

داعی - گمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامه دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نموده اند.

خوبست قبلاً در اطراف روایات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم.

اولاً ابی زید مولی عمرو بن حرث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نموده اند مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبدالله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری او را از ضعفاء بشمار آورده بهمین جهت اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری در شرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب لایجوز الوضوء بالنبيذ ولا المسكر حکم بتضعیف این حدیث نموده اند.

و اما حدیث دوم بجهاتی مردود است.

اولاً آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل نموده اند.

(۱) رسول خدا در لیلۃ الجن باو فرمود بانو میباشد آب مرضکد نیباشد مگر لیلۃ در توشه دان فرمود رسول خدا خرمای پاکیزه در آب پاک بریز بر من پس ریختم بر او وضو گرفت بان آب.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روایات در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نیباشد فلذا جهابذہ ارباب جرح و تعدیل او را ترك نموده اند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از کمر اهان مرجه بوده و ابن حزم و ذهبی اثبات ضعف او را نموده اند و همچنین عبدالله بن لهیعه را نیز اکابر علماء جرح و تعدیل تضعیف نموده اند.

پس وقتی در سلسله روایات حدیثی آنقدر ضعف و فساد پیدا شود که متروک اکابر علماء خودتان گردد قطعاً بخودی خود آن حدیث از درجه اعتبار ساقط میشود.

ثالثاً بنابر اخباریکه علماء خودتان از عبدالله بن مسعود نقل نموده اند در لیلۃ الجن احدی با آنحضرت نبوده چنانچه ابی دآرد در سنن خود (باب الوضوء) ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودند من کان منکم

مع رسول الله صلى الله عليه وآله ليلة الجن فقال ما كان معه احد منا (۱).

رابعاً لیلۃ الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعاً ناسخ ما قبل بوده و بهمین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالک و غیرهم قوی بر جواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفراً حتماً باید تیمم بنمایند پس از نزول این آیه در مدینه و حکم تیمم در فقد آب قوی داین بوضو بانیذ باستناد حدیثی مجعول یا سلسله روایات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نص در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صححه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نص کلام الله مجید میگذارند ۱۹.

نواب - قبله صاحب مراد از نبيذ تم همان شراب مسكر است که حرام است خوردن آن؟

(۱) آیا در لیلۃ الجن کسی از شما با رسول خدا صلى الله عليه وآله بود گفت احدی از ما با آنحضرت نبوده.

داعی - نیت در دو قسم است قسمی حلال است که سکر آورنده نیست و آن عبارت است از آیه که در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته نشین شد آب صافی بر روی آن میاند که تقریباً آب مضافی است بنام نیت یعنی شربت فشرده خرما .

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه بجواز میباشد نیت غیر مسکر است که مطبوخ باشد و الا در حرمت وضو بمسکرات ابدأ خلافی نیست چنانچه قبلاً عرض نمودم که بخاری در صحیح خود باین دارد بعنوان لایجوز الوضوء بالنیت ولا المسکر (۱) .

از جمله موارد مسلمة در دستور وضو بحکم آیه ای فتوی دادن اهل سنت باشند که قبلاً قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا بکمین که بلندی پشت یا باشد چنانچه در آیه صراحت دارد صریح قرآن

و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (۲) .

ولی جمهور قهاه شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشتن پاها و حال آنکه بین غسل و مسح فاصله بعید است . شیخ - اخبار بسیار دلالت بر غسل وجلبین دارد .

داعی - اولاً اخبار وقتی مورد قبول است که مؤید نص باشد و الا اگر اخبار مخالف نص باشد قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخیر واحد ابدأ جایز نیست .

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید فاغسلوا و جوهکم و ایدیکم یعنی بشوید صورتها و دستهای خود را پس همان طوریکه بواسطه او ناطفه در ایدیکم حکم میکنید بر اینکه

(۱) جایز نیست وضو شست و نه بست کننده .

(۲) مسح نماید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت یا .

بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد هم چنین در حکم ثانی میفرماید و امسحوا برؤسکم و ارجلکم - ارجلکم را برؤسکم معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمائید و قطعاً غسل جای مسح را نمیگیرد .

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند و او عاطفه بی معنی میگردد .

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن یا يك نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل بمسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید .

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بر وجوب مسح بحسب ظاهر آیه که اینک وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمیدهد شما خود مراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد .

و اعجب از فتوای بشتن پاها بر خلاف نص فتوی دادن اهل سنت بر مسح بچکمه و جوراب برخلاف نص صریح قرآن مجید حکم بجواز مسح بر چکمه و جوراب است سفاً و یا حضراً یا سفاً دون الحضر با اختلاف بسیاری که بین قهه‌های شما

میباشد ۱۱ .

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم بمسح بر پا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم برخلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود یا جایز نیست و بایستی بشویند یا از چکمه در اینجا حکم را تنزل داده‌اند که بجای شستن حکم بر جواز مسح بر چکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی

میداند که مسح بر چکمه و جوراب مسح بر پانمی باشد **اعتبر و ایا اولی الابصار ۱۴**.
شیخ - اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله ﷺ مسح بر خفین نموده
است لذا فقهاء همان عمل را دلیل بر جواز دانسته اند.

داعی - مکرر باین معنا اشاره نموده ام که بنا بر موده رسول اکرم ﷺ هر
خبری که از آنحضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید نماید مردود است - چه آنکه
شیارها و بازیگرها برای اخلال در دین جمل اخبار از قول آنحضرت بسیار نموده اند لذا
علماء بزرگ خودشان هم اخبار بسیاری را که بنام آنحضرت نقل شده چون بر خلاف
موازین آمده رد نموده اند.

علاوه بر آنکه اخبار منقوله در تریخ بر خلاف نص صریح قرآن مجید میباشد
آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودشان اقرار باین
معنی نموده اند.

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول **بداية المجتهد**
و **نهاية المقتصد** در اختلاف گوید **سبب اختلافهم تعارض الاخبار في ذلك** و نیز گوید
والسبب في اختلافهم اختلاف الآثار في ذلك (۱) پس استدلال و استناد باخبار
متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول
میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است
که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگر هیچ کدام از اخبار متعارض موافقت با قرآن
نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میگردند.

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً میفرماید
**فتوای اهل سنت بر مسح نمودن
عمامه بر خلاف نص
صریح قرآن**
وامسحوا برقکم (بعد از شستن صورت و دستها)
سر ها را مسح نمائید روی همین اصل قرآن
کریم فقهاء امامیه تبعاً **للائمة العترة الطاهر**
و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی و غیره فتوی داده اند که مسح باید بر سر باشد ولی
(۱) سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب - و سبب اختلاف آنها اختلاف آثار
است در این باب.

امام احمد بن حنبل و اسحق و ثوری و اوزاعی فتوی داده اند که جائز است مسح بر عمامه
چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است.

و حال آنکه هر عاقلی میداند که مسح بر روی عمامه غیر از مسح بر سر میباشد
سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متصل بآن ولی عمامه پارچه
های بافته است که بر روی سر گذارده اند - بینهما یون بعید.

و از این قبیل است جمیع احکام از طهارت تا دیات
که بین فقهاء و ائمه اربعه شما اختلاف بسیار
میباشد که غالباً مخالف نص صریح آیات قرآنست
**توجه خاص و قضاوت
منصفانه لازم است**

معدک بهم بدین نیستید و هر يك در اعمالشان آزادی مطلق دارید.

ابو حنیفه و حنفیها را مشرک نمی خوانید که بر خلاف تمام موازین فتوی بطهارت
و وضو با آب نیذ میدهند - و هم چنین فتاوی سایر فقهاء را که مخالف باهم بر خلاف
نصوص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید !!!

ولی باعمال شیعیان که از عترت طاهر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین صادر گردیده
خورده گیری نموده و اعتراض مینمائید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل
القرآن اند رافضو و مشرک و کافر میخوانید ۱۴.

و در همین مجلس رسمی - کرر در لیالی ماضیه فرمودید اعمال شیعیان دلیل بر
شرك آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال
آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز
میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهر و عصر و عشاء هر يك چهار
رکعت است با هم شریک در عملیم منتها در فروع اختلافات بسیاری بین جمیع فرق
مسلمین هست.

همان قسمی که بین ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً
اختلاف میباشد - و هم چنین فقهاء اربعه شما (ابوحنیفه و مالک و محمد و احمد) و سایر فقهاء
بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابو ثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری

و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات ائمه از عترت طاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوی فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیگردد.

با اینکه غالباً فتوا بر خلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضح را تاویلات بارزه مینمایند در دیگران فقهاء بر خلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرک و کفر آنها میدانید که نمونه‌ای از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رأی و فتوی میباشد این همه هیاهو و جار و جنجال راه میاندازد که شیعیان مشرک و بت پرستاند ولی فتوی بسجده کردن بمنزله یابسه راندیده گرفته و اعتنا نمیکنید !!!

با اینکه اگر با دیده انصاف و تعمق بنگرید فتوی فقهاء امامیه تبعاً للامة الطاهرة بنص صریح قرآن مجید نزدیک تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه و ابریشم و جرم و مشمع و غیره ۱۰ که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند و فتوی بآن میدهند. و حال آنکه اگر از جمیع علماء و عقلاء ارباب ملل و نحل سؤال کنید آیا فرشهای بافته شده از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می‌شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویند کان می‌خندند

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للامة العترة الطاهرة می‌گویند لایحوز السجود الاعلی الارض او ما ابتته الارض هما لا یؤکل ولا ینس (۱).
مورد حمله قرار داده مشرک می‌خوانید !!! ولی سجده بنجاست خشکیده را شرک نمیخوانید !!! بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی) با سجده بر فرش از هم جدا میباشد.

شیخ - شما اختصاص میدهید سجده را به قطعائی از خاک کربلا و الواحی از (۱) جائز نیست سجده مگر بر زمین و یا بر آنچه روییده میشود از زمین که خودی و پوشیدی باشد.

آن خاک مانند پتهائی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحاً برخلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی - قطعاً این جنلات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بآن خو گرفته اید تبعاً لاسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید و از مثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاک پاک را تعمیر به بت بنمائید قطع بدانید که در محکمه عدل الهی باید جواب این تهمت و اهانت بزرگ را بدهید و سخت مسئول خواهید بود که خاک پاک را بت و موجودین خدایپرست را مشرک و بت پرست بخوانید !!!

آقای من نقد و انتقاد از هر عقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان را که عموماً چاپ و در دسترس عموم میباشد مطالعه نمائید جواب خود را درک نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی‌کنید و می‌خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدین نمی‌نمائید.

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه شیعیان سجده بر خاک کربلا را واجب نمیدانند یک خبر و یا یک فتوی آورید که فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر و جوی بسجده بر خاک کربلا داده باشند ما بتمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب فقهیه استدلالیه و رسائل عملیه دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید بر زمین پاک باشد از خاک و سنگ و ریسکه و شن و رمل بشرطیکه از معادن نباشد یا بر آنچه از زمین میروید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگر هر یک نباشد بردگیری سجده نمائید.

شیخ - پس چرا قطعائی از خاک کربلا بصورت الواح حتماً با خود بر میدارید و در موقع نماز بر آن سجده مینمائید.

داعی - علت با خود داشتن قطعائی از خاک آنست که چون امر و جوی است بسجده بر زمین پاک بنمائیم وغالباً در منازل و خانه‌ها نماز داده میشود
علت برداشتن شیعیان مهرهائی با خود برای سجده

و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمدها و غیره - ازبشم و ابریشم و فتح و آنها مانع از سجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از کج و سنگ و کاشی و چوب و موزائیک و غیره میباشد و سجده بر آنها جائز نیست لذا قطعات خاک پاک یا کمی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاک نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاک سجده نمائیم و غالباً با زمینهای ناپاک تلاقی مینمائیم فلذا قطعاتی از زمین پاک با خود بر میداریم که هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاک حاضر داشته که بر او سجده نمائیم.

شوخی - ما می بینیم که تمام شیعیان از خاک کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند.

داعی - صحیح است سجده بر خاک پاک کربلا مینمائیم ولی نه بطریق و خوب چنانچه قبلاً عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاک را واجب میدانیم.

ولی بنا بر اخباریکه از اهل بیت طهارت که آگاه بر خواص اشیاء بودند رسیده سجده بر تربت پاک حسینی بهتر و موجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور و خوب. ولی متأسفانه جمعی بازرگران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و میدهند که شیعیان حسین پرست اند و دلیل بر آن اینست که سجده بر خاک قبر مطهر او می نمایند!!!

و حال آنکه این بجلات در نزد ما کفر است ما ایداً حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس بر این عقیده باشد کافر میدانیم) فقط خدا پرست میباشیم و سجده نمی نمائیم مگر بر خاک پاک طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه السلام نیست بلکه بر خاک پاک کربلا که فرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت میگردد آنهم نه بطریق و خوب میباشد.

شیخ - از کجا معلوم است که خاک کربلا دارای خصائصی میباشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند.

داعی - اولاً در اختلاف اشیاء حتی خاکها و اینک برای هر خاکی آثار و خصائصی است و بیانات رسول الله (ص) **خصائص خاک کربلا** محل شك و شبهه نمی باشد منتها متخصصین فن

بآن خصائص پی میبرند نه عموم مردم.

ثانیاً خاک کربلا از زمان ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين بيعد تنهامورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله مورد توجه آنحضرت بوده چنانچه در کتب معتبره اکابر علماء خودتان ثبت است.

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدر آباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روایت و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از ام المؤمنین ام سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس و انس بن مالک و دیگران راجع بخاک کربلا نقل نموده اند.

که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته و خاک سرخ رنگی در دست آنحضرت بوده میبوسید و میگرفت پرسیدم این خاک چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق میکشند و این خاک را از آن زمین براریم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاک مبدل بخون شد بدان حسینم کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاک را در شیشه ای نگاهداری مینمود تا روز عاشورا سال ۶۱ قمری دید آن خاک خون آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردید.

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو تواتر رسیده که آن خاک پاک مورد توجه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه از عترت طاهره آنحضرت که عدیل القرآند بوده و اول کسیکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء رحمانه رسول الله از آن خاک

پاك برداشته و بان تبرك جنس حضرت سيد الساجدين زين العابدين امام چهارم علي ابن الحسين عليهما السلام بوده كه آن خاك پاك را در كيسه اي نموده و بر آن سجده مينمود و سبحة از آن ساخته و با آن ذكر ميگفت .

و بعد از آن حضرت تمام ائمه طاهرين بان خاك تبرك جسته و سبحة و سجاده از آن ساخته و بر آن سجده مينمودند و شيعيان را دعوت باین عمل برای وصول بكمال اجور مينمودند نه بقصد وجوب .

و مؤکداً دستور ميدادند كه سجده برای خدای تعالی بايستی بر زمین پاك باشد ولي بر تربت حضرت سيد الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زيادتی ثواب می گردد .

چنانچه شيخ الطائفة الاماميه ابي جعفر محمد بن حسن طوسي رضوان الله عليه در مصباح المتبهج روايت مينمايد كه حضرت امام صادق عليه السلام مقداری از تربت امام حسين عليه السلام را بر پارچه زردی رخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده مينمود .

و تا مدتی شيعيان باین طريق خاك را با خود نگاه ميداشتند بعد ها برای آنكه نظريه نكردند با آب نمزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی كه امروز بنام مهر ناميده ميشود جهت تبرك و يمين با خود نگاه ميدادند و در موقع نماز بر آن سجده مينمايند از جهت زيادتی فضيلت نه از جهت وجوب .

و الا بسياری از اوقات كه مهر از آن خاك پاك همراه ما بوده بر خاك يا سنگ پاك سجده نموده و عمل فريضه را هم انجام داده ايم (۱)

(۱) در سال ۱۳۴۴ كه توفيق شرف بيت الله الحرام نصيب داهی گروه بكساعت فربود مانده كه از طياره بيروت در مدینه فرود آمدیم و وقت تنگ بود در همان صحرا بناز ايستادم جمعيت كثيری از مأمورين وغيره اطراف داهی اجتماع نموده و مراقب حالت سجده بودند چون ديفند مهري همراه ماوم بلکه بر زمین سجده مينمايم تعجب نمودند بعد از سلام شيوخ و بزرگان آنها اطراف داهی جمع شده سؤال مينمودند مگر شما از بت پرستان شيعيان نيستيد جواب دادم اقتضای شيع دارم ولي ما هرگز بت پرست نيستيم بلکه موحد و خدا پرست هستيم و اين كلام شما تهمت بشيعيان است چه آنكه آنها موحدين پاك دل ميباشند گفتند غالباً ما تنها وا از گل آنها هيمن جا درآورده و شكسته ايم چگونه شما شيعه هستيد كه بت همراه نداريد گفتيم اين كلمات اشتباه و تهمت ه

آيا سزاوار است در اطراف اين مطلب باین سادگی آقندر جار و جنجال راه بيندازيد تا آنجا كه ما را مشرك و كافر و بت پرست بخوانيد و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمايند .

همان قسمی كه شما ها بتناوای (غالباً خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آيات قرآن) ائمه و قتهاه خود عمل مينمايد قول و فعل آنها را حجت و مورد عمل قرار ميدهيد ما هم بدستورات و أوامر ائمه از عترت طاهره عمل مينمايم .

با يك فرق كه شما زيبغيمبر و رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم دستوری در دست نداريد. كه حتماً بدستورات و فتاوی نعمان يا محمد يا احمد يا مالك عمل نمايند . مگر آنكه آنها را تقیبه از قتهاه دانسته تبعيت از آنها مينمايند .

ولي ما بدستور خود رسول اکرم صلى الله عليه و آله و سلم كه مكرر فرمود ائمه از عترت من عدیل القرآن و سفن نجات و باب حطه اند تبعيت و يروی از آنها اسباب نجات و نمرود و دردی از آنها موجب هلاکت است - عمل مينمايم چنانچه بعضی از آن اخبار در ليالی ماضيه اشاره نمودم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آنحضرت برای ما حجت است . بهمین جهت يروی از دستور آنها نموده استجاباً عمل مينمايم .

ولي تعجب از علمای شاست كه بتناوای نادره عجيبة قتهاه اربعه و ديكران ابدأ اعتراض ندارند موجب تعجب است يعني اگر امام اعظم بگويد در قند آب بايد با نبيذ وضو گرفت آقا يان شافعيها و مالکيبا و حنبلهيا اعتراض ندارند و يا اگر امام احمد معتقد بر ژوت خدای متعال گردد و مسح بر حمامه را جائز بداند ديكران بر او خورده

عمل علماء اهل سنت
موجب تعجب است

ه بزرگه است شيعيان از بت و ست پرستی بيزارند ولي چون حکم قرآن ها مأموريم سجده بر زمین پاك نمايم فلذا قطعاتی از خاك پاك با خود بر ميادريم كه اگر در جایی كه دست رسی بر زمین پاك نداشته باشيم بر آن خاك پاك سجده نمايم بهمین جهت الحال كه در اين صحرا تمام زمین پاك است احتياجي بان خاك پاك نداريم چنانچه ديديد حقر بهمين زمین سجده نمود اين قبيل تهمتها قربها است اهلقوم خوارج و نواصبه كه مابيل بترفة مسلمين ميباشند بيرون آمده تا امروز كه بر شما برادران اهل تسنن مشتبه نموده اند كه برادران شيعی خود را مشرك و بت پرست بخوانيد بالاخره تا غروب بقضی با آن جمعيت بسيار كه غالباً وهاي بودند صحبت نمودم كه هگي را متأثر ساخته و استغفار نمودند و با حقر مصافحه و معاينه نموده از هم جدا شديم - قاعتر را يا اولی الامصار .

نگیرند و همچنین سایر فتاوی عجیبه نادره از قبیل نکاح اما رد در سفر و یا سجده بر
عذره یا بسه و یا بالفافه نکاح امتهات نمودن و امثال اینها که بسیار است موزد قدح هیچ
فرقه‌ای قرار نگیرد!؟

ولی وقتی بگویند ائمه از عترت ظاهره رسول الله ﷺ فرمودند سجده بر خاک
پاک کربلا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد
و فریاد بر پا کرده جار و جنجال مینمایند که شیعیان مشرک و بت پرست میباشند و موجب
نفاق داخلی شده جنگ برادر کشی را بر پا میکنند و جاده را برای غلبه بیگانگان
باز مینمایند!؟!

درد دل بسیار است بگذاریم و بکنتریم برویم بر سر مطلب اول بجواب شما
بپردازیم ناله مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول الله ﷺ اثر خواهد داد.

خامساً راجع بکبر سن و اجماع یبانی فرمودید که از حیث کبر سن حق تقدم
با ابي بکر بوده خیلی بی لطفی فرمودید بعد از ده شب که با دلایل قطعیه عقليه و نقلیه
ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبر سن را تازه تجدید مرام نموده و تکرار مطلب مینمایند
و میخواهید وقت مجلس را بتکرار مطالب بگیرید با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای
کافی داده‌ایم ولی اینک هم شما را بلاجواب نمیگذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبر سن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابي بکر
قرار دارید عرض میکنم چگونه مردم بی باین معنی بردند که برای کار بزرگ پیرمرد
سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابي بکر پیر مرد سیاستمداری
را در ابلاغ آیات اول سوره برائت معزول و علی جوان را منصوب نمودند!؟

نواب - قبله صاحب بیخشید که در میان صحبت شما وارد میشوم این قضیه را
مبهم نگذارید يك شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفه ابي بکر
رضی الله عنه را عزل و علی کرم الله وجهه را نصب نمودند چون ما از آقایان (اشاره بعلما
خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که امر مهمی نبوده متمنی است واضح فرمائید
تا حلّ ممعاً گردد .

داعی - جمهور امت و جمیع علماء و مورخین
فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات
اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید
است در مذمت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء
ﷺ ابي بکر را طلبیده ده آیه از اول سوره برائت را باو داد ببرد در مکه معظمه
موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض
کرد یا رسول الله ان الله تعالی یقرک السلام و یقول لا یؤدی عنک الا انت
او رجل منك (۱).

لذا پیغمبر ﷺ علی را طلبید و مأمور باین امر بزرگ نمود فرمود
میروی هر کجا بایی بکر رسیدی آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای
مشرکین اهل مکه قرائت کن فوریت علی را حرکت کرد در ذی الحلیفه بایی بکر
رسید ابلاغ پیام رسول الله را نمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضور عامه مردم ابلاغ
رسالت رسول الله را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود بر گشت خدمت آن
حضرت در مدینه منوره .

نواب - آیا در کتب معتبره ما هم این قضیه نوشته شده است ؟

داعی - عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه
و سنی متفقاً ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده .
ولی برای اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بفرستادم
تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمی بوده .

بخاری در جزو چهارم و پنجم صحیح و عیدی در جزء دوم جمع بین الصحاح الستة
و بیهقی در ص ۹ و ۲۲۴ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن
و خوارزمی در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن مغزالی قیبه شافعی در
فضائل و محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السؤل و شیخ سلیمان بلخی حنفی

(۱) اداه و ابلاغ رسالت از تو احدی تناید مگر خودها مردی که از غرورت باشد .

در باب ۱۸ ینابیع الموده بطرق مختلفه از روایات و اکابر علمای عامه و محب الدین طبری در ص ۱۴۷ ریاض النضرة و ص ۶۹ ذخایر العقبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکرة خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴ خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و این کثیر در ص ۳۸ جلد پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المثنور در تفسیر آیه اول سوره براءت و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلد سیم روح المعانی و ابن حجر مکی متعصب در ص ۱۹ صواعق و هیشمی در ص ۲۹ جلد هفتم مجمع الزوائد و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ مستنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از ابی نعیم بطرق مختلفه نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم و ص ۱۶۴ و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرک کتاب مغازی و در ص ۳۳۱ جلد دوم همان کتاب و مولی علی متقی در ص ۲۴۶ تا ص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال و ص ۱۵۴ جلد ششم در فضائل علی علیه السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده و عموماً تصدیق بصحت آن نموده اند.

سید عبدالرحی - ینغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از اول این مأموریت را بعلی کرم الله وجهه نداد و ابی بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی بکر پیر مرد را از وسط راه بر گرداند.

داعی - در علت اصلی چون بیانی در کتب ما
علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه السلام ظاهر
 و شما نقل نکرده ما وارد نیستیم ولی بنظر داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت این تفسیر اثبات مقام مقدس علی علیه السلام بر دیگران بوده که بعد از هزار و سیصد و چهل سال هرباً امشب جواب شما حاضر باشد که نگویید ابی بکر از جهت کبر سن و سیاستمداری حق

تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه السلام میدادند این امر غادی بنظر میآمد و ممکن نبود ظاهر آفضل و کرامتی برای علی علیه السلام باین حدیث برای شما ثابت نمائیم - زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت در مقام خلافت آن حضرت بنماید تأویلات بارده نمائید ولو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها مضحک باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملاً مکشوف شود.

اولاً آیات را باین بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه السلام را مأمور مینماید با توضیح باینکه خبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باینکار نموده است و صریحاً گفته که خدا فرموده **لن یؤدی عنک الا انت او رجل منک (۱)**.

پس رفتن و برگشتن ابی بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه السلام و حق تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت و خلافت ربطی بپیری و جوانی ندارد - هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نایستی از چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر می باشد.

سید - در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده اند که علی کرم الله وجهه مأمور گردید که با ابی بکر رضی الله عنه تماماً بیکه بروند ابی بکر مناسک حج را بر دم پراشه دهد و علی آیات سوره براءت را قرائت نماید پس باین جهت هر دو باهم مساوی در ابلاغ رسالت بودند.

داعی - اولاً این خبر از مخترعات بکریون است چه آنکه دیگران نقل نمودند ثانیاً اخبار عزل ابی بکر و ارسال علی برای ابلاغ رسالت منفرداً بیکه جمع علیه امت است. (۱) اداه و ابلاغ رسالت از توحیدی هرگز نمی نماید مگر خودت یا مروی که اذغودت باشد.

و در صحاح مسانید ملل مؤلف و مخالف با اسانید مستفیضه بحد توان ثابت میباشد . بدیهی است تمسک بصحاح احادیث کثیره مستفیضه الاسانید متفق علیه جمهور است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میدانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترك و طرح آن واجب میباشد اگر چه آن خبر واحد صحیح هم باشد - مظنون است پس ترك معلوم برای خبر مظنون جایز نیست .

پس خبر عزل ای بکر و نصب علی و برگشتن ای بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او و ولداری دادن باو که امر خدا چنین بوده از مسلمات خبریه میباشد . و نیز خود دلیل کلمی است که حق تقدم مربوط بکبر سن و پیری نیست بلکه با دلائل عقل و نقل ثابت است که حق تقدم در امت و جامعه بشر بعلم و دانش و تقوی است هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی بر تری دارد حق تقدم در جامعه برای اوست زیرا که فرموده آن حضرت است : **الناس موتی و اهل العلم احياء (۱)** .

بهین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم از سایرین میباشد . ولو آنکه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر يك که بر اطاعت آنحضرت ثابت قدم ماندند فضائی داشتند ماهم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هرگز مقابله با باب علم رسول الله نمی نماید زیرا مقام و مرتبه او مقام افضلیت است .

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که آبداء ربطی با پیری و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق و قابل این مقام بداند خواه پیر یا جوان امر باطاعت او مینماید .

چنانچه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن بقضاوت فرستادن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ییمن برای قضاوت و هدایت آنها (ص) علی علیه السلام را ییمن نقل نموده اند مخصوصاً امام ابو عبدالرحمن نسائی (۱) تمام مردم را گناند مگر اهل علم که حیات و زندگی مضمون آنهاست .

(که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث در این باب آورده و نیز ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادیاب و دیگران نقل نمودند که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مامور نمود یمن جهت قضاوت و هدایت خلق برود عرض کرد من جوانم چگونگی مرا بر پیران قوم مبعوث میگردانی حضرت فرمود **ان الله سيهدي قلبك و يقبض لك لسانك** یعنی زود است که خداوند راهنمایی میکند قلب تو را (بعلم قضا) و ثابت میدارد زبان تو را .

اگر کبر سن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه و شیوخ و پیر مردانی مانند ای بکر علی علیه السلام را مامور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود . پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن ، پیری و جوانی مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نص بالخصوص لازم است .

و چنین نصی در قرآن و اخبار جز برای علی علیه السلام نبوده چنانچه صریحاً در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) **هادی امت بوده**

پیغمبر خطاب میفرماید **انما انت منذر و لكل قوم هاد** یعنی تو رساننده و بیم کننده ای و برای هر قومی راهنمایی میباشد و آن راه نماینده هادی امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و عترت طاهره بودند چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف الیابان و محمد بن جریر طبری در تفسیر و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب مستنداً از تاریخ ابن عساکر و شیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع الموده از ثعلبی و حمونی و حاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن سبأ مالکی و میر سید علی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو برینه سلمی یازده خبر نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصه همه آنها اینست که وقتی این آیه نازل شد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دست بسینه خود گذارد فرمود **انا المنذر** آنگاه دست بسینه علی علیه السلام گذارد و فرمود **وانت الهادی و بك يهتدي المهتدون** یعنی تو هادی (در این امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت یافته گان .

و اگر چنین نصی در باره دیگران آمده بود قطعاً ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیروی و جوانی نداریم.

دسائس اعادی در مقابل علی علیه السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمود علی علیه السلام چون جوان و کم تجربه بود قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم حسن سیاست آنجناب آنهمه خونریزیها

و انقلابات بر پا شد ۱۱۴.

نمیدانم عمداً یا سهواً یا تبعیماً لاسلاف این نیان را نمودید و لایک فرد عالم دقیق هرگز نتوانم باین مقال نمی نماید.

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حيله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را مزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرند) تصدیق میکنم که علی علیه السلام فاقد چنین سیاستی بوده و آنحضرت هرگز سیاستمدار باین معانی نبوده. چون این نوع اعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سرا یا مکر و خدعه و حيله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن به هدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود بکار میبرند.

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آنحضرت که مجسمه حق و حقیقت و عدالت و انصاف و صداقت و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده.

چنانچه قبلاً عرض کردم وقتی بخلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام و مأمورینی که روی کار بودند معزول نمود عبدالله بن عباس (ابن عم آنحضرت) و دیگران عرض کردند خوبست قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات

بمقام خلافت شما تسلیم کردند آنگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید.

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاحی بینی نمودید ولی هیچ میدانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم ببقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد عندالله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم.

قطع بدانید که علی هرگز چنین عملی را نمینماید.

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت - فوری ابلاغ و همان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند در روی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند.

طبری در تاریخ خود و ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل نموده اند.

که مکرر علی علیه السلام میفرمود اگر ملاحظه دین و تقوی و عدل و انصاف نبود من از تمام عرب زبرک تر و مکارتر و داهیه ام بیشتر بود.

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آنحضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمیتوانم تمام علل را مبسوطاً ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما بیعض از آن علل اشاره مینمایم تا معماً حل گردد.

اشاره بععل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین
اولاً در مدت بیست و پنجسال تقریباً مردم بکینه و عداوت و دشمنی آنحضرت تربیت شدند بسیار مشکل بود دفعه همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آنحضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان !!! از در مسجد وارد شد آنحضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر بیند).

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آنحضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیر دوره زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیا طلبی خود رسیدند).

لذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آنحضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمائید بیند سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مردمرا تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنی سوار شتر شد (و ر خلاف دستور خدا و پیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشینند) بصره رفت و ایجاد فتنه و فساد و انقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید!!؟

پس عدم سیاستمداری آنحضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست و پنجساله و کینه و عداوت ام المؤمنین عایشه و حرص و آرزو دنیا طلبان مسبب انقلاب و خوریزی شد.

رابعاً راجع بجنکهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولاً اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که مسبب جنکهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر جداً در مقابل آنحضرت قیام نمود و ریشه تمام جنکها و خونریزیها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آنحضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم ﷺ صریحاً فرموده بود جنک باعلی جنک با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و بجنک آنحضرت کشید عایشه بود که جنک جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت با آنحضرت میدان حرب را گرم و مردم را جری نمود.

ثانیاً جنکهای آنحضرت با منافقین و مخالفین در **بصره و صفین و نهروان** مانند جنکهای رسول الله ﷺ با کفار بوده.

شیخ - چگونه جنکهای با مسلمین مانند جنکهای با مشرکین بوده است.

داعی - چون رسول اکرم ﷺ بنا بر اخباریکه اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع الموده و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و محمد ابن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایة الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده اند.

خبر از جنکهای علی بن ابی طالب علیه السلام بعنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد از قاسطین معاویه و اتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بقی وقتل آنها واجب بوده است و خاتم الانبیاء خبر از آن جنکها داده و امر بآن فرموده چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۳۷ کفایة الطالب مسنداً حدیثی نقل نموده از سعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که رسول اکرم ﷺ بأم سلمة (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علی بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهومنّی بمنزله هرون من موسى الا انه لانیبى بعدی یا أم سلمة هذا علی امیر المؤمنین وسید المسلمین ووعاء علمى ووصی ویاى النبى اوتى منه وهو اخی فی الدنیا والاخره ومعى

فی المقام الاعلی یقتل القاسطین و الناکثین و المارقین (۱)

آنکه محمد بن یوسف بعد از قتل این حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی رضی الله عنه را بچنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آنحضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود بعلی چنگ کردن با آن سه طایفه را چنانچه در خبر است مستنداً از مخنف بن سلیم که گفت ابویوب انصاری (که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود) بالشکری آماده چنگ شد باو گفتم کار تو ای ابویوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین چنگ نمودی اینک آماده چنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت

ان رسول الله امرنی بقتال ثلاثة الناکثین و القاسطین و المارقین .

رسول خدا مرا امر نموده بچنگ نمودن سه طایفه که نا کثین و قاسطین و مارقین باشند . و اما اینکه عرض کردم چنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جمل) و بامعاویه (صفین) و با اهل نهر و ان مانند چنگ با کفار و مشرکین بوده خبری است که اکابر علماء خودتان مانند امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص الملوی حدیث ۱۵۵ مستنداً از ابی سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی در ص ۵۹ بتایب ضمناً باب یازدهم از جمع الفوائد از ابی سعید نقل مینمایند که گفت ما با صحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آنحضرت بسوی ما آمد در حالتیکه تسمه نعلین آنحضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی رضی الله عنه و علی مشغول درختن نعل آنحضرت شد آنکه حضرت فرمود: ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما فانت علی تزیله فقال ابوبکر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا فقال عمر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا ولكن خاصف النعل (۴) .

(۱) ابن علی کوششش گوشت من و خورش خون من است و او از من بنزله هرون است از موسی الا آنکه پیشبری بعد از من نباشد ای ام سلمه این علی امیر المؤمنین و سید السالین و مغرب علم من و وصی من و باب علوم من است که میآیند از او و اوست برادر من در دنیا و آخرت و با من است در مقام اعلا و چنگ میکند با نا کثین و قاسطین و مارقین .
(۲) از شاکسی هست که چنگ میکند بر تاویل و معنای قرآن چنانچه من چنگ کردم با کفار و مشرکین بظاهر قرآن پس ابوبکر عرض کرد آن شخص من هشتم فرمود نه پس عمر گفت من هشتم فرمود نه و لکن آن شخص دوازدهم نعل من است (یعنی علی بن ابیطالب است) .

پس این حدیث نص صریح است بر اینکه چنگهای علی رضی الله عنه جهاد بر حق و برای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه چنگهای رسول الله صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده .

و آن سه چنگی که علی رضی الله عنه نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنگ با مسلمین نبوده چون اگر چنگ با مسلمین بود حتماً آنحضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر با آنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام نا کثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتداد آنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام در مقابل قرآن نمودند .

پس انقلابات و چنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین بوعاد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنجساله آنحضرت و احکمی که بحکم ولایات و مامورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نمائید (مانند دستوراتی که بمالك اشتر و محمد بن ابی بکر در حکومت مصر بشمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بشم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمال خود در حین ماموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی رضی الله عنه چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند .

برای آنکه آنحضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب الله و تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مفصل آن بعلاوه عالم بغیب و شهود بوده .

شیخ - معنای این جمله مبهم را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم بغیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم متمنی است واضح تر بیان فرمائید .

داعی - ابهامی در این معنی نبوده علم بغیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلائق که عالم بآن علم بافاضات غیب الغیوب جل و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر يك بمقداریکه خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دهرات آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند.

و بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله عالم بچنین علمی شخص امیر المؤمنین علی علیه الصلاة والسلام بوده است.

شیخ - از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها یزاری میجوئید) بیان نمائید.

بدیهی است که این تعریف بمالارضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات بار تعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد.

داعی - این گفتار شما همان اشتباهی است که عباداً یا سهواً گذشتگان شما نموده اند اینک شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعاً للاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن بعلم غیب از برای انبیاء معظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابدأ ربطی بفلو ندارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهت آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد.

علم غیب را غیر از خدا احدی نداند
 شیخ - بی لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است.

داعی - خیلی ممنون میشوم آیات بر خلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید.
 شیخ - آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولاً در آیه ۵۹ سوره ۶ (انعام) صریحاً میفرماید و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و يعلم ما فی البر و البحر و ما تسط من ورقة الا یعلمها و لاجه فی ظلمات

الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (۱).

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم بعلم غیب نیست و هر کس علم بغیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بنده ضعیف را شریک در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معری و مبرای از شریک است ذاتاً و صفاً و اینکه فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب بوده است علاوه بر اینکه او را در صفت مخصوص خدا شریک قرار داده اید. مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده اید زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم بعلم غیب خداست و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه ننموده اید که فرمود قل انما انا بشر مثکم یوحى الی انما الهکم اله واحد (۲).

و نیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود قل لا املک لنفسی نقماً ولا ضراً

الا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما منی الموءان انا

الا نذیر و بشر لقوم یؤمنون (۳).

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا

اعلم الغیب (۴).

(۱) کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را میداند و هیچ برکی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است و هیچ دانه در زیر تار و پیکهای زمین و هیچ تر و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است.

(۲) (ای رسول) بگو بایست که من مانند شما بشر هستم (تفاوتی من با شما نیست) که بن وحی میرسد جز این نیست که خدای شما خدای یکتا است.

(۳) (ای رسول) بگو بایست که من مالک نفع و ضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است و اگر من از غیب جز آنچه بوحی میدانم (یعنی بافاضة غیب الغیوب) آگاه بودم بر خیر و نفع خود همیشه میافزودم و هیچگاه زیان و رنج نیدیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده اهل ایمان.

(۴) و نیگویم من بشا که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم.

و در آیه ۶۶ سوره ۲۷ (النمل) فرمود **قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله و ما یشرعن ایاں یرعون (۱)**.

در صورتیکه خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی میدانند شما چگونه چنین علمی را جهت علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد. مگر نه اینست که در آیه ۱۷۴ سوره ۳ (آل عمران) فرموده و ما کان الله لیظلمکم علی الغیب (۲).

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریک خدا قرار دهید پس غلو چه چیز است. داعی - مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد.

علم غیب از جانب خدا افاضه
بر انبیاء و اوصیاء میشود
اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظریه آیه آخر سوره کهن رسول الله خاتم الانبیاء ﷺ و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام و ائمه مطهرین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیا کلشان چیزی زیادی ندارند و آنچه در هیا کل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز بکار رفته ابتدا شک و شبهه‌ای نیست و عقاید جمیع امامیه همین است و آیه‌ای که شما قرائت نمودید هر یک در محل خود صحیح است.

و اما آیه سوره مبارکه هود را که قرائت نمودید مربوط بحضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه السلام میباشد.

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ۵۰ سوره ۶ (انعام) میباشد که (۱) ای رسول ما بگو که در همه آسمانها و زمین جز خدا کسی از علم غیب آگاه نیست و هیچ نمی‌داند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد. (۲) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه سازد.

وقتی کفار و مشرکین از آنحضرت اقتراح آیات میکردند که چرا گنجی بر او فرود نیاید و چرا غیب مستتر نمیدانند در جواب آنها این آیه شریفه آمد **قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی (۱)**. و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت و مقام رسالت و نبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد.

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا بر آنها نازل و پورده ها برداشته و حقایق را بر آنها کشف می نمودند.

خوبست مطالب را باز کنیم و واضح تر بیان حقیقت نماییم تا کشف حجب گردد و شیادها نسبت بعقاید شیعیان دخالتهای بی جا ننمایند و مهمتها نزنند و نگویند شیعیان مشرک هستند چون امامان خود را شریک در علم خدا میدانند.

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست
علم بر دو قسم است
ذاتی - و عرضی
که علم بر دو قسم است - ذاتی - عرضی.

علم ذاتی که ابد اعرضی در او راه ندارد، و اطلاق مطلق منحصر بفرز اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نماییم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطه عقل بشر عاجز متصور نمی شود.

و اما قسم دوم علم عرضی است که آدمی اعم از پیغمبر و ائمه - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمیشاند بعد ها با آنها افاضه میشود و این نوع از علم بر دو قسم است - تحصیلی - ولدنی - و این هر دو قسم از افاضات فیض ربانی حق تعالی است.

(۱) بگو می گویم من بشما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمان (دعوی من بشما تنها اینست که) من پیروی نیکنم جز آنچه را که بین وحی میرسد.

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات اویجائی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که بهرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی را علم لدنی میگویند یعنی بی واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل و تلقین حروف افاضه مستقیم ازبده فیاض علی الاطلاق میشود و عالم میگردد.

چنانچه در آیه ۶۴ سوره ۱۸ (کهف) فرموده **وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۱)**.

احدی از شیعیان نگفته و ادعاء نموده که علم بمعنیات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتاً پیغمبر **وآلِهِ** و امامها عالم بعلم غیب بوده اند همان قسمی که خدای متعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعاً جزء غلات و کافر میباشد و ما شیعیان امامیه از آنها بیزار میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمیشد بلکه فتمال مایشاه و قادر بالاستقلال میباشد در موافقی که مشیت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بدانند علم و قدرت بدهد قادر و توانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطه معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض مینماید که از آن علم بی واسطه تعبیر بعلم لدنی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درک فیض مینماید بقول شاعر.

نگارمن که بمکتب نرفتم و خط ننوشت
بنمزه مسئله آموز صد مدرس شد

شیخ - بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیت خداوندی چنین امر غیرطبیعی تعلق نمیگیرد که از علم غیب خود بدون معلم و مدرس افاضه نماید.

(۱) وی را از نزد خود علم لدنی (و اسرار غیبی) بیاموزنیم.

داعی - اشتباه شما و اقران شما در همین جا است که قبری فکر نمیکند حتی برخلاف عدّه بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب بقدری ساده و واضح است که محتاج بیحث نمیشد.

در اینکه خداوند متعال بتمام انبیاء و اوصیاء آنها که بر گزیده گان او هستند باندازه و مقداری که برای محیط هر يك لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ - در مقابل این آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب را از افراد مینماید چه دلیل مثبتی بر مدعای خود دارید.

داعی - ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا در باره قرآن بزرگان گفته اند **آیات القرآن یشدّد بعضها بعضاً**.

در مقابل تضاد مشرکین و کفار که پیوسته از آنحضرت اقتراح آیات میکردند (که فی الحقیقه میخواستند مقام نبوت را باز بجه دست خود فرار دهند) آیات نفی نازل میشد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبت نازل نموده تا کشف حقیقت گردد.

و اما دلایل از قرآن مجید و اخبار صحیح و تاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم میباشد حتی یگانگان هم تصدیق دارند بسیار است.

شیخ - خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن آیات را قرائت فرمائید.

**دلایل از آیات قرآنی
بر اینکه انبیاء و اوصیاء آنها
عالم بقیب بودند**

داعی - تعجب فرمائید خودتان هم

میدانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را و اذارتعجب نموده است.

اولاد آیه ۶۶ سوره ۷۲ (جن) صریحاً میفرماید **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً**

الّا من ارتضى من رسول فانه یملک من بین یدیه ومن خلفه رصداً لیعلم ان

قد ابلفوا رسالات ربهم واحاط بما لديهم واحصى كل شئ عدداً (۶) .
این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه بر کزیده گان و پسندیده گان از رسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که بآنها افاضه و ابلاغ میفرماید .

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، باول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نتواندید اینک دعا کو تمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است بر نبوت مرام و گفتار ما که میفرماید وما کان الله لیظلمکم علی الغیب ولكن الله یحببنی من رسله من یشاء فآمنوا بالله ورسله وتنفوا فلكم اجر عظیم (۴) .
این دو آیه شریفه صریحاً می‌رساند که بعضی افراد بر کزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده اند عالم بعلم غیبند با اجازه و امر پروردگار متعال و اگر عالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الآن) استثنائی معنی نداشت که بفرماید الا من ارخصی من رسول معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل و فرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند .

چنانچه در آیه ۵۱ سوره ۱۱ (هود) میفرماید تلك من انباء الغیب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا (۴) .

و در آیه ۵۲ سوره ۴۲ (شوری) فرموده وكذلك اوحينا اليك روحاً من

- (۱) ذات پروردگار متعال که عالم ودانای غیب است احدی را بر علم غیب خود آگاه نینمکند مگر آن کسی که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگانرا) از پیش رو و پشت سر میفرستد (تا اسرار وحی او را که غیب خداوندی است شیاطین بسرقت گوش فرایند) تا بدانند که آن رسولان بیگانه‌های پروردگار خود را بغایق کاملاً رسانیده و خدا بآنچه نزد رسولان است احاطه کامل دارد و پیشاره هر چیز در عالم بقویی آگاه است .
- (۲) خدای متعال همه شما را از سرغیب آگاه نسازد ولیکن برای این مقام از پندیران خود هر که را مشیت او تعلق گرفت برگزیند پس شما بخدا و پیغمبرش بگروید که هر گاه ایمان آردید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت .
- (۳) (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش از آنکه ما بتو وحی کنیم تو وقوت هیچ از آن آگاه نبودید .

امرنا ما كنت تدرى ما لکتاب ولا الایمان ولكن جعلناه نوراً نهدی به من نشاء من عباننا (۱) .

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خیر میدادند و مردم را از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند .

مکر در آیه ۳۳ سوره ۳ (آل عمران) از قول حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام صریحاً نقل نمی نماید که به بنی اسرائیل میفرمود و انبؤکم بما تاكلون وما تدرون فی یوتکم (۲) .

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخوایم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد .

شیخ - این نوع بیانات شما و هم عقیده‌های شما است که سبب پیدایش راه زینبا شده - دسته‌های بازیگران و حقه‌بازها بعنوان رمال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده جیب خود را پر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشانند .

هدایان علم غیب بهر وسیله
و اسباب گذایند

داعی - عقاید حق باعث بدبختی نمیشود چهل و نادانی ملتها است که آنها را بدر هر خانه میکشانند و الا اگر مسلمین دانا میشدند مطابق با دستورات اکیله پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم میرفتند مخصوصاً عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسدود نمیشد در پی اشخاص مجهول و آیادی

(۱) دهمین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بتو فرستادیم و از آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان و شرع کدامست ولیکن ما آن کتاب و شرع را نور (وحی و معرفت) کردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم بآن نور هدایت میکنیم .

(۲) ویشا از غیب خبر دهم که در خانه هانان چه میفرودد و چه ذخیره میکنید .

مربوز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمیشدند میدانستند که قرآن سریحاً میفرماید **آلَا مَنْ أَرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ** مخصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد بر اینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند .

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبر دادن از مغیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو میباشند و مسلمانان عالم و عارف و تابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند .

چون فهمیده و دانسته اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیین قرآن که خاندان محمد و آل محمد سلام الله عليهم اجمعین باشند که عدیل القرائند .

خلاصه کلام جز پیغمبر خاتم **مُحَمَّدٌ** و اوصیاء طاهرین آنحضرت که برگزیدگان حق اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی نماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلماً کذاب و بازیگر است ولو بهر وسیله و اسباب باشد .

شیخ - انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (قول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده و یا شریک در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمائید .

داعی - اولاً اینکه فرمودید (قول شما) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری مینمائید چرا نمی فرمائید بقول خداوند متعال که میفرمائید (بقول شما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکنم جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم بفرموده رسول خدا **مُحَمَّدٌ** که مبین قرآن بوده است

انبیاء و اوصیاء عالم
بغیب بودند

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیب اند و اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده اند .

و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته اند .

که از جمله آنها این ابی الحدید معتزلی در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** که بعلی **عَلِيٌّ** فرمود **سَتَقَاتِلُنَّ بَعْدِي النَّاَكِثِيْنَ وَ الْفَاسِقِيْنَ وَ الْمَارِقِيْنَ (۱)** .

گوید این خبر از جمله دلائل نبوت آنحضرت است برای آنکه در این حدیث اخبار صریح بغیب است که ابتدا احتمال تمویه و تدلیس در آن نمی رود زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی سال) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از نا کثین اهل جهل بودند باغوی طلحه و زیر و قیادت عایشه بیسنگ باعلی برخاستند و قاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلاً مشروحاً عرض کردم) .

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوی نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریک میدانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم .

ولی آنحضرت و یازده امام از نسل او را امامان برحق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود .

ما معتقدیم همان پرده ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباشند

(۱) زود است که چنگه منافی بعد از من با نا کثین و فاسقین و مارقین .

ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداریکه مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها بر داشته که پشت پرده را میدیدند لذا از منیبات خیر میدارند.

و هر گاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند (بهمین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی مینمودند).

فلذا میفرماید لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۱).

یعنی من استقلالاً و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه

فیض یزدانی گردد.

شیخ - کجا و چه جایغمبر با آنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه بر حقایق

مستوره شدند .

داعی - آیا بحکم آیات قرآنی که بعضی از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء را مرتضی و بر کزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خیر .

شیخ - سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت را مرتضی و خاتم

الانبیاء بوده است .

داعی - پس بحکم آیه شریفه عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا

من ارتضی من رسول پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از عالم غیب خود بمن رضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید .

شیخ - بر فرض که آنحضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی

کرم الله وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد .

داعی - اگر آقایان محترم از جودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در

فکر دهید و باخبار صحیح و حالات رسول الله را در دقت نمایند مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد .

شیخ - اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد الله فکرتان باز و

(۱) اگر من (استقلالاً) علم غیب میدانستم خوبیهای خود را زیاد مینمودم .

طریق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیدنا علی کرم الله وجهه مینماید .

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول الله باشد استثناء معنی ندارد

حتماً باید خلفاء بالخاص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم بغیب باشند

و حال آنکه می بینیم هیچ یک از خلفاء چنین ادعائی ننمودند بلکه مانند خود پیغمبر

را اظهار عجز می نمودند چگونه سیدنا علی کرم الله وجهه را شما منحصرأ

استثناء مینمائید !!!

داعی - اولاً جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم را در حدیث دادم که آن

حضرت مستقل در اخاطبه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه

بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود میافزودم اشاره

بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هر گاه افاضه میشد

و پرده دار عالم غیب پرده را از مقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد

فلذا خبرها از غیب میداد .

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده بایستی در

خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی

فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما

التمه طاهرین خلفاء برحق
عالم بغیب بودند

و شما از همین جا شروع میشود .

ماهم میگوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آنحضرت عالم بطواهر و بوطن

امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات باسثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط

خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب و احکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن

حضرت مثل او باشند .

منتها شما خلفاء بر کزیده خلق یعنی کسانی را که عده ای از مردم جمع شدند

و آنها را خلیفه خواندند و لو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه

الرسول میخوانید .

ولی ما میگوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول الله کسانی هستند که آنحضرت خود نص بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود .
 و البته آن خلفاء و اوصیائی که رسول اکرم ﷺ نص بر آنها نموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آنحضرت بودند همین جهت همگی آنها عالم بنیب و بواطن امور بودند .
 و آن خلفاء برحق و منصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعد و نامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام برحق شیعه از شترت و اهل بیت رسالت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند یزرگوار آنحضرت بودند .
 و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول الله ﷺ نبودند همان فرموده شماست که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه رسد بعلم غیب بر بواطن امور .

ثالثاً فرمودید بکدام خبر اثبات علم غیب برای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام مینمائیم .
 احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم ﷺ رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکانه مختلفه بر لسان مبارک آن حضرت جاری گردیده و بنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) میباشد که آن حضرت علی علیه السلام را منحصرأ و منفردأ باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب (۱) .

شیخ - این حدیث در نزد علمای ما بشوئ نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد ۱۹ .

داعی - بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری را خبر واحد و از ضعاف اخبار بحساب آوردید و حال آنکه اکابر علماء خودتان صحت

در نقل روایت و ناقلین حدیث مدینه

آن را تصدیق نموده اند .

(۱) من که (رسول الله هست) شهرستان علم و علی درو باب آن شهرستان علم است هر کسی اواده دارد علم مرا (یعنی میخواهد از علم من بهره بردارد) پس باید برویاب (یعنی بسوی من) علیه السلام .

خوبست مراجعه نمایند بکتاب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الانار عنه بن جریر طبری و تذکرة الأبرار سید عنه بخاری و مستدرک حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنز العمال متقی هندی و کفایت الطالب کنجی شافعی و تذکرة الموضوعات جمال الدین هندی که گوید **فمن حکم بکذبه فقد اخطاء** (۱) و روضة النديه امیر عنه یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو عنه سمرقندی و مطالب السؤل عنه بن طلحه شافعی و غیر هم که عموماً حکم بصحت این حدیث شریف نموده اند .

چه آنکه این حدیث با عظمت بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری از اصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابا عنه حسن بن علی علیهما السلام (سبط اکبر رسول الله ﷺ) و امام المفسرین (حیرات) عبدالله بن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن عباس (از صحابه عظام) .

و امام زین العابدین علی بن الحسین و عنه بن علی الباقر علیهم السلام و اصیغ ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبدالله همدانی کوفی و سعد بن طریف الخضلی کوفی و سعید بن جبیر اسدی کوفی و سلمة بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم بن حمزه سلولی کوفی و عبدالله بن عثمان بن خثیم الفاری المکی و عبدالرحمن ابن عثمان و عبدالله بن عسيلة المرادی ابو عبدالله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المخزومی المکی (از تابعین) .

و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین گرام خودتان (غلاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیاریند که آنچه داعی دیده ام گمان میکنم قریب دوینست نفر از جهانبنده بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعض از آنها را بر عرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند بدانند

(۱) کسیکه حکم بدو فرغ بودن این حدیث بشاید بتعقیق خطا، نموده است .

روی عادت تبعاً الاسلام خدشه در سند حدیث نمودند و آنگاه العموم مطلب واضح و آشکار میباشد.

از جمله اُکابر علماء شما

- (۱) محمد بن جریر طبری مفسر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الآثار.
- (۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سیم مستدرک.
- (۳) ابو عیسیٰ محمد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود.
- (۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر.
- (۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر و اوسط.
- (۶) حافظ ابو محمد حسین سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید.
- (۷) حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابة.
- (۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب.
- (۹) ابوالحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب.
- (۱۰) ابوشجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار.
- (۱۱) ابوموید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسين.
- (۱۲) ابوالقاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر.
- (۱۳) ابوالحجاج یوسف بن محمد آندلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۲۲ جلد اول (الفباء).
- (۱۴) ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه.
- (۱۵) محب الدین احمد بن عبدالله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۲۹ جلد اول ریاض النضرة و ص ۷۷ ذخایر العقبی.

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذہبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکرة الحافظ.

- (۱۷) بدرالدین محمد زرکشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدر.
- (۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیشمی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد.
- (۱۹) کمال الدین محمد بن موسیٰ دمیری متوفی ۸۰۸ در ص ۵۵ جلد اول حیات الحیوان.
- (۲۰) شمس الدین محمد بن محمد جزری متوفی ۸۳۳ در ص ۱۴ اسنی المطالب.
- (۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب.
- (۲۲) بدرالدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عمدة القازی.
- (۲۳) علی بن حسام الدین منقہ هندی متوفی ۹۷۵ در ص ۱۵۹ جلد ششم کنز العمال.
- (۲۴) عبدالرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدر شرح جامع الصغیر.
- (۲۵) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ در ص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر.
- (۲۶) محمد بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبل الهدی والرشاد فی اسماء خیر العباد.
- (۲۷) محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در نقد الصحیح.
- (۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند.
- (۲۹) ابوسالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ در ص ۲۲ مطالب السؤل.
- (۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموی متوفی ۷۲۲ در فرائد السمطين.
- (۳۱) شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ در هدایات السعداء.
- (۳۲) علامه سمهودی سید نورالدین شافعی متوفی ۹۱۱ در جواهر المقدرین.
- (۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل.
- (۳۴) نورالدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمه.
- (۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصب عنود) متوفی ۹۷۴ در ص ۲۳ سواعق

- (۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ در اربعین .
 (۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ در سمرقند شرح بر مشکوٰۃ .
 (۳۸) محمد بن علی الصبّان متوفی ۱۲۰۵ در ص ۱۵۶ أسعاف الراغین .
 (۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه .
 (۴۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر روح المعانی .
 (۴۱) امام غزالی در احوال العلوم .
 (۴۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی در موده القریب .
 (۴۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین القتی شرح سوره (هل ائی) .
 (۴۴) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ در مقاصد الحسنه .
 (۴۵) سلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ در باب ۱۴ ینابیع الموده .
 (۴۶) یوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۹ تذکره خواص الامه .
 (۴۷) صدرالدین سید حسین فوزی هروی در نزّه الارواح .
 (۴۸) کمال الدین حسین میدی در شرح دیوان .
 (۴۹) حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم و ص ۳۶۸ جلد چهارم و ص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود - که بعضی از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق بصحت - این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها .
 (۵۰) محمد بن یوسف کنجی شافعی متوفی ۶۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد از نقل سه خبر مستنداً از رسول اکرم ﷺ گوید .

فقد قال العسّ من الصحابة والتابعين و اهل بيته بتفضيل علي ﷺ و زياده علمه و غزواته و حدة فهمه و وفور حكمته و حسن قضاياه و صحّة فتواه - وقد كان ابوبكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء الصحابة يشاورونه

فی الاحکام و يأخذون بقوله فی النقص والایرام اعترافاً منهم بعلمه و وفور فضله و رجاحة عقله و صحه حکمه - و ليس هذا الحدیث فی حقه بکنکر لان رتبته عند الله و عند رسوله «ص» و عند المؤمنین من عبادہ اجل و اعلامن ذلك (۱) .

و امام احمد بن محمد بن الصديق مغربی ساکن قاهره مصر در تصحيح این حدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی (که در سال ۱۳۵۴ هجری در مطبعه اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانه خصوصی حقیر موجود است) .

اگر بهمین مقدار قلبتان آرام نشد و بازهم میل دارید حاضر مبسوط تر عبارات مختلفه نقل اخبار در این باب بنمایم .

سید عدیل اختر - (از فضلاء و ادباء و ائمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر ﷺ فرموده نقل فضایل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ارب میرسید علی همدانی شافعی در موده القریب نقل مینماید که پیغمبر ﷺ فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها بآن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از در کاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند .

علاوه بر این معنی نقل حدیث از رسول خدا ﷺ خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضر دارید مجلس را پیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بتقل چند حدیث مبسوط تر از رسول خدا ﷺ .

۱۵ عی - از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است در بیان حدیث انا دار الحکمة بحد تواتر رسیده باشد زیرا که روایت فریقین

(۱) غلامه منی آنکه علماء از صحابه و تابعین و اهل البیت اقرار و احترام نموده اند به برتری و تفضیل علی علیه السلام و زیادتی علم او و فراتر وحدت فهم و وفور حکمت و بصحت فتاوا و تیکوئی در قضایا و احکام او و ابوبکر و عمر و عثمان و علنا، صحابه با آنحضرت در احکام دین مشورت مینمودند - در قضایا و احکام حکم آنحضرت را قبول مینمودند با اقرار و اعتراف بعلوم و وفور فضل و رجحان عقل و بصحت حکم آنحضرت را و این حدیث برای آنحضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه و مقام آنحضرت در نزد خدا و پیغمبر و مؤمنین از عباد اجلا و اهالی از اینها میباشد .

(شیعه و سنی) از قبیل امام احمد بن حنبل در مناقب مسند و حاکم در مستدرک و مولی علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم کنز العمال و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۶۴ جلد اول حلیه الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغالزی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و ثلثی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامة و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه و محب الدین طبری در ریاض النظره و شیخ الاسلام حموی در فرائد السمطین و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه آن را نقل نموده و حکم بر صحت آن کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا دار الحکمة و علی بابها - و من اراد الحکمة فلیات الباب (۱) .**

و محمد بن یوسف گنجی باب ۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسله اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تا آنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که از آن حکمت و فلسفه اشیاء و بیان امر و نهی و حلال و حرام که خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم نموده بعلی علیه السلام هم مرحمت فرموده فلذا فرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نماید تا کشف حقایق شود .

و نیز ابن مغالزی شافعی در مناقب و ابن عساکر در تاریخ خود با ذکر طریق حدیث از مشایخ خود و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حموی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله گرفت بازوی علی علیه السلام را و فرمود (۱) من خانه حکمت و علی در و باب آن خانه میباشد هر کس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی علیه السلام .

هذا امیر البررة و قائل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمدبها صوته ثم قال انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب (۱) . و نیز شافعی آورده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها و ان البيوت لا یدخلها الا من باب (۲) .**

و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من شهرستان علم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید از آن در درآید بعد از آن فرمود من شهرستان علم و تویا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسیکه کمان نماید بمن میرسد بدون واسطه تو .

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابواسحق ابراهیم بن سعد الدین رحمته الله حموی در فرائد السمطین از ابن عباس - و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص - و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی - و امام احمد بن حنبل در مسند و میرسد علی همدانی در مودة القربی حتی ابن حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه السلام در صواعق محرقه آورده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن عبدالله و ابن عدی از عبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی علیه السلام نقل نموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود **انا مدينة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب .**

آنگاه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیر الفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این حدیث از موضوعات است (از قبیل این جوزی و نووی) ولی حاکم (صاحب مستدرک که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها را شنید گفت ان الحدیث صحیح - بدرستی که این حدیث صحیح است انتهى .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده که وقتی مجلس بیش از (۱) ابن (مرد علی بن ایطال) امیر و رئیس مردمان نیکوکار و قائل کفار است نصرت یابد یاری کنند او و خوار میشود خوارکننده او بعد از آن صدای مبارک را بلند نمود و فرمود که من شهرستان علم و همی دروازه آنست پس هر کس اراده دارد از علوم مفصومه من بهره بردارد پس باید از آن در بیاید (که مراد علی بن امی طالب باشد) .

(۲) من مدینه و شهرستان علم هشتم و علی باب آن است و بر خانه ها نیشود داخل شد مگر از در آنها یعنی بلوم مکتوبه در شهرستان وجود من نضو امید رسیده مگر بوسیله علی بن ایطال .

این اجازه نقل آنها را نمیدهد.

توضیح در اطراف حدیث
بدیهی است الف و لام العلم در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق

علم بر او میشود ظاهراً و باطناً صورتاً و معنأ در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی ﷺ بوده.

مرحوم علامه الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سند این حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سند فقط از طرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو توانی ابراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلب رحمت برای روح پر فتوح آن شخصیت بزرگ می نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبسّر داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمایند تا مورد تصدیق قرار دهید که علی ﷺ در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرود بوده.

یکی از ادلّه ظاهره بر اثبات خلافت بلا فصل علی ﷺ همین حدیث شریف است از جهت آنکه باتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء برجّهالحقّ تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی بن ابیطالب ﷺ.

شما را بخدا انصاف دهید آيا سزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود بروی امت گشاده مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقت مراتب علمی باشد.

شیخ - در اینکه این حدیث مورد توجه عموم علمای ما بوده و در اطراف آن بحث بسیار شده شبهه ای نیست بعضی آنرا ضعیف و خیر واحد و در نزد بعضی بحد توانی آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب و آگاه بر بواطن بوده.

علی عالم بغیب بوده
داعی - یا توجه به اریض ودلائل داعی نمی نمائید یا بی لطفی کامل نموده منطلعه میفرمائید.

مگر قبلاً عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم المرسلین مرتضای از خلق بوده است و حکم آیه شریفه عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احداً الا من ارضی من رسول - خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آنحضرت برداشته و استثناً از علوم غیبیه با آنحضرت افزوده فرموده پس از جمله علوم که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوه خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آنحضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آنحضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که بعضی از آنها اشاره نمودیم فرمود **انا مدینه العلم و علی بابها** از جمیع علوم که در مدینه و شهرستان وجود آنحضرت بود و بوسیله باب علم (علی ﷺ) میتوان استفاده از آن نمود علم و اطلاع بر مغیبات است که قطعاً علی ﷺ عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانیکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است.

چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خدا ﷺ علی ﷺ بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند.

از جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلد اول حلیة الاولیاء و عهد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی در ص ۷۴ ضمن

علی عالم بظاهر و باطن قرآن بوده

باب ۱۲ ینابیع الموده از فضل الخطاب مسنداً از عبدالله بن مسعود کاتب الوحی نقل نموده اند که گفت ان القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاوله ظهر و بطن و

ان علی بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن (۱).

(۱) قرآن نازل گردیده بر هفت حرف و هر حرفی از آنها ظاهری داود و باطنی و نزد علی بن ابیطالب علیه السلام علم ظاهر و باطن قرآن میباشد.

یغمبر هزار باب از علم
در سینه علی باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود تصدیق
دارند که علی علیه السلام صاحب علم لدنی بوده چون
مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله

آنها حجة الاسلام ابو حامد غزالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی
علیه السلام فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب
دهان آنحضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود.
و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱۴ بنایع الموده
از اصبع بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه السلام که میفرمود
ان رسول الله (ص) علمنی ألف باب و کل باب منها یفتح ألف باب فذلک
ألف ألف باب حتی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القيمة و علم المنايا
و البایا و فصل الخطاب (۱).

و نیز در همان باب از ابن مغازلی قیبه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی
الصباح از ابن عباس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود لما صرت بین یدی ربی کلمتی
و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیاً فهو باب علمی (۲).

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء باین طریق نقل میکند
که آنحضرت فرمود انا فی جبرئیل بدر نوک من الجنة فجلست علیه فلما صرت بین
یدی ربی کلمتی و ناجانی فما علمت شیئا الا علمته علیاً فهو باب علمی ثم دعاه
الی فقال یا علی سلمت سلمی و حربی و انت العلم فیما بینی و بین امتی (۳).

در این باب اختیار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد
ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزالی و جلال الدین سیوطی

- (۱) بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد بن هزار باب که از هر بابی از آنها
باز میشود هزار باب پس این میشود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه
میشود تا روز قیامت و دانستم علم بلا با و متایا و فصل الخطاب را.
- (۲) چون شب معراج بتمام قرب حق رسیدم خداوند باین حرف زد و نبوی نمود پس آنچه
یاد گرفتم یاد دادم بطی پس علی است باب علم من.
- (۳) جبرئیل پیش من آمد با کلیمی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم بخانه
قرب حق پس حفصالی باین حرف زد و نبوی نمود آنچه از خدا گرفتم بطی یاد دادم پس او است
باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود یا علی صلح وسلم یا تو صلح وسلم یا من است و جنگ
با تو جنگ یا من است و تویی علم بین من و بین امت من.

وامام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و الفاظ
و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که از هر بابی هزار
باب دیگر باز میشود در سینه علی علیه السلام بودیمه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء و مولی علی متقی در ص ۳۹۲ جلد ششم
کنز العمال و ابویعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حنی بن عبد مغفری از ابو عبد الرحمن
حلی از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مرض موت خود فرمود
ادعوا الی اخی فجاء ابو بکر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الی اخی فجاء عثمان
فاعرض عنه ثم دعی له علی فستره بثوبه و اکب علیه فلما خرج من عنده قیل له ما
قال لك قال علمنی ألف باب کل باب یفتح ألف باب (۱).

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ۴۳۰ قمری در ص ۶۵ جلد
اول حلیه الاولیاء در فضائل علی علیه السلام و محمد جزری در ص ۱۴ آسنی المطالب و
محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۴۸ کفایت الطالب مستنداً از احمد بن عمران بن سلمه بن
عبدالله نقل نموده اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی ایطالب حضرت
فرمود قسمت الحکمة عشرة اجزا اعطی علی تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً (۲).

و نیز ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱۵۶ و ۴۰۱
جلد پنجم کنز العمال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی قیبه شافعی
در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ بنایع الموده با همین اسناد از عبد الله بن مسعود
(کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۱ مطالب السؤل نقل از حلیه از
علقمه بن عبدالله روایت نموده اند که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام سؤال شد

- (۱) بخوانید برای من برادرم را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گرفتیم باز فرمود
برادرم را بخوانید پس هشام آمد باز روی مبارک از او گردانید (در اختیار دیگر داد که بعد از
ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خواندند (هینکه علی آمد) حضرت او را بیجای خود پوشانید
و بر او خم شد پس چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفتند یا علی ینسب با تو چه فرمود گفت جز
هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز میشود.
- (۲) حکمت بده قسمت تقسیم گردید نه جز آن بطی مطاء شد و یک جزه دیگر بسیم
مردمان.

فرمود قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقی (۱).

و نیز در نایب الموده در همان باب از شرح رساله (فتح المبین) ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین جبرامت) نقل مینماید که العلم عشرة اجزاء لعلی تسعة اجزاء وللناس عشر الباقی وهو اعلمهم به (۳). و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ نایب الموده نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود اعلم امتی من بعدی علی بن ایطالب (۳).

پس از این احادیث که نمونه ای از احادیث بسیار در طرق افاضه علم رسول الله بعلی علیهما السلام است ثابت میآید که رسول اکرم ﷺ مرتضی از خلق و عالم نبی نبوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبداء فیاض درک نموده بعلی ﷺ افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ایطالب و ائمه احدى عشر از اولاد آنحضرت علیهم الصلاة و السلام مانند يك پیغمبر طریق مستقیم و مستقلى با پروردگار متعال بطریق و حی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که مرکز فیض در وقت افاضه از مبداء فیاض شخص خاتم الانبیاء ﷺ است هر فیضی از فیوضات درجات و بعد از وفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخص بائمه اثناعشر ما رسیده یا میرسد از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم ﷺ بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمه عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر ﷺ از جانب حق تعالی با آنحضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی ﷺ میفرمود و آنچه در ذخیره

- (۱) حکمت را بده قسمت نمودند نه جزء آنرا اختصاصاً بعلی عطاء نمودند و یک جزء را بتمام مردمان دادند و علی بآن یک جزء نیز اعلم میباشد.
- (۲) علم ده جزء است نه جز آن اختصاص بعلی دارد یک جزء برای همه مردم و علی بآن یک جزء از همه مردم دانفتر میباشد.
- (۳) دانافترین امت من بعد از من علی بن ایطالب است.

علم آنحضرت مانده بود در دم آخر که خواست از این عالم بیرون برود با آنحضرت افاضه نمود که در این باب اخبار بسیار از طرق اکابر علماء خودتان (گذشته از اخبار معتبره شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را بعرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسباند و روپوش را بسر کشید من سرم را نزدیک بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم يك وقت علی سر را بر داشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی بتوجه میگفت فرمود قد علمنی رسول الله أف باب من العلم و من کل باب یفتح أف باب (۱).

از همان اول بعثت (که شرح مفصلش را در شهبای اول (۲) عرض کردم) که رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اعمام و بنی اعمام و بزرگان قریش را در منزل عم اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و بآنها ابلاغ رسالت نمود علی ﷺ اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بقل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینه من گشوده شد (چنانچه اکابر علماء خودتان نقل نموده اند که در بالای منبر ضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح منی علم جم آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود هذا سفظ العلم هذا العباب رسول الله صلی الله علیه وآله هذا ما زفنی رسول الله زفا زفا (۳).

و پیوسته آنحضرت تادم مرک بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی را بر علی مینمود و آنچه از مبداء فیاض غیب الغیوب میگرفت در سینه علی ﷺ قرار میداد.

نور الدین ابن صباغ مالکی در فصول المهمه گوید پیغمبر خاتم الانبیاء ﷺ از طفولیت

- (۱) بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هزار باب از علم بین تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود.
- (۲) رجوع شود بصفحه ۳۱۷ این کتاب.
- (۳) سؤال کنید از من قبل از اینکه مرا نیاید جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این حکم من سفظ پرازم است. این لعاب رسول الله میباشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) ایست آنچه رسول خدا بین دانه های علم خواریده است.

علی و یازده فرزندان آنحضرت و در آن همه چیز هست من علم المنايا و البایا و
التضایا و فصل الخطاب (۱) .

نواب - چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در يك پوست
بزغاله نوشته شده باشد .

داعی - اولا از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار
بزرگ و مخلوق این کار بوده .

ثانیاً بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته
گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان تقلا از شرح موافق آورده که
قد ذکر فیهما علی طریقه علم الحروف .

آنکه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم ﷺ بعلی ﷺ دادند آن بزرگوار
هم حسب الامر بیغمیر ﷺ به ائمه بعد از خود دادند .

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار و حوادث
نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند .

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات و حکام و امراء لشکر و فرماندهان سپاه
که بابالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرار میدهد حرفاً یا عدواً و مفتاح آن کتاب
قطر در نزد پادشاه و آن وزیر و یا والی و حاکم و فرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح
بدست هر کس بیفتد چیزی درک نمیکند .

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیر از امیرالمؤمنین علی و یازده امام فرزندان
بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید .

چنانچه روزی حضرت امیر ﷺ در موقعیکه فرزنداناش همگی جمع بودند آن جلد
را بفرزندش محمد حنفیه داد (با آنکه بسیار عالم و دانا بود) توانست از آن جلد چیزی
درک نماید (۲)

(۱) از علم منایا و بلایا و احکام و تمام آنها .

(۲) چون مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم خدا داده میدانست که بعد از آنحضرت عدهای
بلا بیکر بر بهری (کیسان مولی و آزاد کرده آن حضرت) قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند
آنحضرت میشوند - کانه در این امتحان خواست قبلا ثابت نماید که محمد شایسته بقام امامت ه

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمه دین خیر میدادند از آن کتاب بود از کلیات
و جزئیات امور با خیر بودند نواب و مصائب وارده بر خود و اهل بیت خود و شیعیان
را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملاً و مبسوطاً ثبت است
از جمله در شرح موافق قضیه عهد نامه مأمون

**خیر دادن حضرت رضا در عهد
نامه مأمون از مرگ خود**

الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن
موسی ﷺ را نوشته که بعد از اینکه مأمون
حضرت رضا ﷺ را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور بقبول ولایت عهد خود
نمود عهد نامه ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مرگ خود خلافت منتقل شود
بحضرت رضا ﷺ .

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین
عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که .

**اقول وانا علی بن موسی بن جعفر ان امیر المؤمنین عضده الله بالمداد و
وقته للرشاد عرف من حقنا ما لجله غیره فوصل ارحاماً قطعت وامن نفوسا
فوزت بل احیاءها و قد تلفت اغناها اذا افرقت مبتغیا رضی رب العالمین
و سیجزی الله الشاکرین و لایضیع اجر المحسنین و انه جعل الی عهده و الامرة
الکبری ان بقیت بعده .**

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند و لکن الجفر و الجامعه بدان علی
ضد ذلك و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الاله یقضی بالحق وهو
خیر الفاصلین (۱) .

ه نیباشد - یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد .
(۱) میگویم من که علی بن موسی بن جعفر (علیهم السلام) هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند
اورا محکم و قوی نماید برای استحکامات شرع و موفق بدارد اود را برای ارشاد و هدایت . حق ما را
بخوبی شناخت که دیگران نشاخنه و رخی را که دیگران قطع نموده او وصل نمود و نفوس را
که دیگران تهدید بقتل نمودند او این ساخت بلکه زنده نمود اشعاشی را که در پرتگاه فارسیه
بودند بی نیاز نمود گروهی را که فقیر و محتاج بودند محضر رضای پروردگار زود است که خداوند
جزای شکر گذاران را بدهد و ضایع نینکند اجر نیکوکاران را - بدستیکه او مرا بولایت عهد و
امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم .
ولکن جفر و جامعه دلالت بر خلاف این معنی دارد (یعنی من بعد از او زنده نخواهم ماند) .
کلمات آنحضرت دلالت بر سنای دقیق دیگری دارد که میخواهد در لافانه بنهائیم مأمون ه

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین بجملة جفر جامعه در عهدنامه از قلم آنحضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان میدهد که مامون بر سر عهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول الله ﷺ را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آنحضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر و باطن امور دارند.

**آوردن جبرئیل کتاب مختمومی
برای امیر المؤمنین وصی
رسول الله ﷺ**

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم ﷺ افاضه فیض بر علی علیه السلام شد کتاب مهر شده است که جبرئیل برای آنحضرت آورده چنانچه علامه محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلاً نقل مینماید که خلاصه اش اینست انزل الله جل و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتاباً بمسجلاً نزل به جبرئیل مع امناء الملائكة یعنی جبرئیل با امناء ملائکه کتاب مسجلی از جانب پروردگار جل و علا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند از مجلس خارج شوند الاوصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم فامر رسول الله من کان عنده فی البیت بالخروج ما خلا امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین علیهم السلام فقال جبرئیل یا رسول الله ان الله یقرء عليك السلام و یقول لك هذا کتاب بما کنت عهدت و شرطت عليك و اشهدت عليك ملائکتی و کفی بی شهیداً فارعدت مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام (۱).

ه حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد چه آنکه این امر مربوط بحق تعالی است و من بسکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت و امام الایمه میباشم منتها بواسطه غلبه و استیلائی مخالفین تقیه مانع از گفتار صریح آنحضرت بوده - فلذا میفرماید من نبدانم که تحولات روزگار نسبت بین و شما چگونه خواهد بود (یعنی میدانم) حکم یا خداست که بحق بین افراد داری خواهد نمود.

(۱) پس امر فرمود رسول خدا «من» ب حاضرین که همگی از حجره بیرون بروند باستانه هلی و فاطمه و حسن و حسین آنکاه جبرئیل عرض کرد خداوند شما سلام میرساند و میفرماید این عهد نامه ایست که با تو ببینان بستم و ملائکه گواهی دادند.
(کلام جبرئیل که باینجا رسید) بمن آنحضرت بلرزه در آمد و فرمود او است سلام و از او ه

آنکاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد پروردگار من است بسوی من و امانت اوست بتحقیق که رسانیدم و ادا نمودم پیام حق را. امیر المؤمنین عرض کرد منم شهادت میدهم پدر و مادرم فدای تو باد بتبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش و چشم و گوشت و خون من.

آنکاه حضرت بعلی علیه السلام فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارک و تعالی و برای من است وفای بآن. علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت و بر خداوند است که مرا یاری نماید. و شرط شده است در آن کتاب بر امیر المؤمنین علیه السلام که الموالاة لا ولیاء الله و

المعاداة لاعداء الله و البرائة منهم و الصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حفاک منك و ذهاب خمسک و انتهاک حرمتک و علی ان تخضب لِحیتک من راسک بدم عیبط فقال امیر المؤمنین قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمة و عطلت السنن و عزق الکتاب و هدمت الکعبة و خضبت لِحیتی من راسی صایراً محتسباً (۱).

آنکاه جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقررین را بر امیر المؤمنین شاهده و گواه گرفت و بحسن و حسین و فاطمه رسانید آنچه را بعلی رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را بپهرهای طلایی که آتش ندیدند و آن را داد بعلی علیه السلام.

و فی الوصیة سنن الله جل و علا و سنن رسول الله و خلاف من یخالف و یغیر و یدیل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده و هو قول الله

ه است سلام و بطرف او است برگشت سلام.

(۱) دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و براعت و پیرایه از آنها برد باوی بر جود و ستم و فرو نشاندن آتش غیظ و غضب و قتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند و خویش تو را تصرف کنند و حرمت تو را نگاه ندارند و معاصت را با خون سرت رنگین کنند.
در پاسخ امیر المؤمنین عرض کرد داضی شدم و قبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند و ستم را تطیل و احکام کتاب را پایه و کعبه و اضراب و معاصمت را از خون سرم خضاب کنند خبر و بر داری و تحمل نمایم.

غز و جل و کل شیء احصیناه فی امام مبین (۱) انتهى .

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه معصومین از ذریه آنحضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و تمام علوم آنحضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر از این بود علی را باب علم خود معرفی نمینمود و امر نمیفرمود اگر میخواهید از علم من بهره بردارید باید بروید در خانه علی بن ابیطالب علیه السلام .

و اگر آنحضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست و دشمن ندای سلوئی قبل ان تفقدونی میداد .

چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلوئی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آنحضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آنحضرت هر کس چنین ادعائی نموده رسوا و مفتضح گردیده .

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید ان کلمة سلوئی قول ان تفقدونی ما قالها احد غیر علی بن ابیطالب الا کان کاذباً (۲) .

چنانچه ابو العباس احمد بن خلکان شافعی در وفیات و خطیب بقدادی در ص ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ خود آورده اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر در حضور عامه مردم گفت سلوئی عما دون العرش ؟ (۳) .

شخصی سؤال کرد که چون حضرت آدم عمل حج بجای آورد در موقع تقصیر و حلق

(۱) و از مندرجات آن وصیت نامه است سنهای خدا و رسول خدا و مخالفت کردن با مخالفین و آنکه احکام را تغییر دهند و دستور ات را تبدیل نمایند . و بدون استثناء از هر امری از امور و تعولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده و از اسرار بین رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت است و همانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است . که هر امری از امور و هر علمی از علوم در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابیطالب) افاضه شده و موجود است .
(۲) کلمه سلوئی را احدی غیر علی بن ابیطالب (ع) نکرده مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (بهمان جهت رسوا و مفتضح گردیده) .
(۳) سؤال کنید از من از آنچه در زیر عرش است .

رأس سرش را که تراشید مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا بوسیله روده جذب میکند یا بوسیله دیگر اگر بوسیله روده است روده های او در کجای بدنش قرار گرفته مقاتل متحیر ماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال را بدل شما انداخته تا من رسوا کردم بسبب عجبی که در زیادتى علم پیدا کردم و از حد خود تجاوز نمودم .

بدیهی است این ادعا را باید کسی بنماید که از عهد هر جوانی بر آید و بالقطع و الیقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام .

چون باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده فلذا مانند خود آنحضرت محیط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و بهمین جهت با قدرت تمام ندای سلوئی میداد و در مقام جواب سؤالاتها هم بر میآمد که اینک وقت اجازه تمام آنها را نمیدهد و احدی از صحابه چنان ندائی ندادند الا امیر المؤمنین علی علیه الصلاة و السلام چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و خواجه کلان حنفی در ینابیع الموده و بنوی در معجم و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و ابن حجر در ص ۷۶ صواعق از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت لم یکن من الصحابه یقول سلوئی الا علی بن ابیطالب علیه السلام .

یعنی احدی از صحابه نکرده سؤال کنید از من (بطور کلی) مگر علی بن ابیطالب علیه السلام .

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل این کثیر در جلد

نقل اخبار اهل تسنن در ندای سلوئی دادن علی علیه السلام

چهارم تفسیر و ابن عبد البر در استیعاب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و مؤید الدین خوارزمی

در مناقب و امام احمد در مسند و حوینی در فرائد و ابن طلحه در در المنظوم و میر سید علی شافعی در مودة القریبی و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران از محققین شما بمبارات

و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عامر بن وائله و ابن عباس و ابی سعید
البحتری و انس بن مالك و عبدالله بن مسعود از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که بالای
منبر فرمود: ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی لعلمای جمای
سلونی فان عندی علم الاولین والآخرین (۱).

و ابی داود درص ۳۵۶ سنن و امام احمد حنبل درص ۲۷۸ جلد اول مسند و بخاری
درص ۴۶ جلد اول و ص ۲۴۱ جلد دهم صحیح نقل نموده اند مسنداً که علی بن ابی طالب فرمود
سلونی عما شئتم ولا تمسولونی عن شیء الا ابیاتکم به (۲).

و شیخ سلیمان بلخی حنفی درص ۷۴ ضمن باب ۱۴ ینایع الموده از موفق بن احمد
خوارزمی و شیخ الاسلام حوینی بسند خودشان از ابوسعید بحتری نقل نموده که گفت:
رایت علیاً رضی الله عنه علی منبر الکوفة وعلیه مدرعة رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم وهو متقلد بسفیه و متعمم بعمامة صلی الله علیه و آله وسلم فجلس
علی المنبر فکشف عن بطنه و قال سلونی قبل ان تفقدونی فانما بین الجوانح
منی علم جم هذا سفظ العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هذا
ما زفنی رسول الله زقاً زقاً فوالله لو نثیت لی وسادة فیجلس علیها لاقیت اهل
التوریه بتوراتهم و اهل الانجیل بانجیلهم حتی ینطق الله التوریه و الانجیل
فیقولان صدق علی قد افتاکم بما انزل فی و انتم تلون الکتاب افلا تعقلون (۳).

(۱) ای مردم سؤال کنید از من (یعنی از آنچه میفرماید) قبل از آن که مرا نیاید پس
بهرستی که در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید از من که در نزد من است علم اولین و آخرین.
(۲) سؤال کنید مرا از هر چه میفرماید و سؤال نکنید مرا از چیزی مگر آنکه عبا را
خبر میدهم بآن.

(۳) دیدم علی را بر منبر کوفه در حالتیکه جامه پشمی پشمبر را پوشیده و عمامه آنحضرت را
بر سر و بشمشیر آنحضرت تکیه نموده پس نشست بر روی منبر و حکم مبارک را باز نموده فرمود: سؤال
کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید (چون دعوی خود را مقید بمطلب خاصی ننموده یعنی از هر چه
میفرماید سؤال کنید) جز این نیست که در سینه من علم فراوان است این شکم من سفظ علم است
این لعاب رسول خدا میباشد (یعنی اثر آب دهان پشمبر است) اینست آنچه حضرت پس دانه علم
را خوردنیده پس بخدا قسم که اگر مسند برای من بپوشد و منگاه اختیار بر او گذارده گردد و
در آنجا بنشینم هر آینه فتوی میدهم اهل توریه و بتوریه آنها و اهل انجیل را بر انجیل آنها تا
آنکه خداوند متعال آن کتابها را بنطق آورده بگویند راست گفت علی فتوی داد شما را با آنچه
نازل شده در ما.

و نیز شیخ الاسلام حوینی در فرائد و مؤید الدین خوارزمی در مناقب نقل مینمایند
که در بالای منبر فرمود سلونی قبل ان تفقدونی فوالله انی لفلق الحیة و یره
النسمة لا تمسولونی عن آیه من کتاب الله الا حدتکم عنها متى نزلت بلیل
او نهار فی مقام او معیر فی سهل م۱ فی جبل و فی من نزلت فی مؤمن او
منافق و ما عنی الله بها م۱ عام م۱ خاص (۱).

این کوای خارجی برخاست و گفت:

اخیرنی عن قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر
البریة فقال ﷺ اولئک نحن و اتباعنا فی يوم القيمة ثم اراء محجلین رواء
مرویین يعرفون بسماهم (۲).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند و شیخ سلیمان بلخی حنفی درص ۷۴ ینایع الموده
ضمن باب ۱۴ از ابن عباس نقل مینماید که علی در بالای منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله و ما من آیه الا و انا
اعلم حیث انزلت بحضیض جبل او سهل ارض و سلونی عن الفتن فما من فتنة
الا و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها (۳).

این سعد در طبقات و ابی عبد الله محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۵۲ کفایت
الطالب که اختصاص بهمین موضوع داده و حافظ ابو نعیم اصفهانی در سطر اول ص ۶۸ جلد
اول حلیة الاولیاء مسنداً از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل مینماید که فرمود:

(۱) سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیاید قسم بآن خدا بیکه دانه را شکافته و بفر را
آفریده سؤال نکنید از من از آیه ای از کتاب خدا مگر خبر میدهم بشما از آنجا که چه وقت نازل
گردیده شب یا روز در مقام یا در راه در زمین یا در کوه و در چه کس نازل شده در مؤمن یا منافق
عام است یا خاص.

(۲) خبر بده مرا از آیه ای که خدا میفرماید مؤمنینی که صلح نمودند آنها بهترین
مردم اند فرمود آنها ما هستیم و اتباع ما که روز قیامت پشانی سفیدایم شناخته می شوند آنها
بصورتها پشان.

(۳) سؤال کنید از من از کتاب خدا قبل از آنکه مرا نیاید نیست آیه ای مگر آنکه من
دانانم چگونه نازل گردیده در دامن کوه یا زمین نرم و سؤال کنید از من از فتنه ها پس چیست
فتنه ای مگر آنکه من میدانم چگونه بر پا شده و کی دور او کشته میشود.

و الله ما نزلت آية الا و قد علمت فيمن نزلت و اين نزلت و على من نزلت ان ربي و هب لي قلبا عقولا و لسانا طلقا (۱).

و نیز در همان کتابها هل مینمایند که امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود:

سلوني عن كتاب الله فانه ليس من آية الا و قد عرفت بابل نزلت ام بهار في سهل ام في جبل (۲).

و نیز در مناقب خوارزمی از امش از عباية بن ربیع روایت نموده که گفت:

كان علي رضي الله عنه كثيرا يقول سلوني قبل ان تفقدوني فوالله ما من ارض مخصبة ولا مجدبة ولا فئمة تضل مائة او تهدي مائة الا و انا اعلم قائدها و سائقها و ناقتها الي يوم القيمة (۳).

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۲۴ تاریخ الخلفاء و بدرالدین حنفی در عمدة

القاری و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و سیوطی در ص ۳۱۹

جلد دوم تفسیر اتقان و ابن حجر عسقلانی در ص ۴۸۵ جلد هشتم فتح الباری و نیز در ص

۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب نقل مینمایند که علی عليه السلام فرمود: سلوني و

الله لا تسألوني عن شيء يكون الي يوم القيمة الا اخبرتكم و سلوني عن

كتاب الله فوالله ما من آية الا و انا اعلم ابليل نزلت ام بهار في سهل ام في جبل (۴).

آیا این بیانات ادعای بقیب نیست و جز عالم بعلم غیب دیگری میتواند چنین

ادعائی در مقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر

(۱) بخدا قسم نازل نگردد آیه ای مگر تحقیق مینمایم در چه کس نازل گردیده و بر چه

چیز نازل گردیده خواهی من افاضه فرمود بن علی و عقلی کامل و زبانی طلق و کویا و ناطق.

(۲) سؤال کنید از من از کتاب خدا پس بدوستیکه نیست آیه ای مگر آنکه من میشناسم بپ

نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت.

(۳) علی (ع) بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل آنکه مرا نیاید بخدا قسم نیست زمینی

بر گیاه یا خشک بی گیاه نیست گروهی که همراه کنند صد نفر را یا هدایت نمایند صد نفر را مگر

آنکه من بهتر میدانم رئیس و قائده آنها را و خواننده آنها و اولئده آنها را تا روز قیامت.

(۴) سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نیکیند مرا از چیزی تا روز قیامت مگر آنکه خبر

میدهم شما را (از آنها).

سؤال کنید مرا از کتاب خدا بخدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من میدانم دو شب نازل

گردیده یا روز دو زمین نرم یا کوه سخت.

انصاف بنگرید خواهید دانست که آنحضرت عالم بعلم غیب بوده و در مقام عمل هم ظاهر

میشوده و از مغیبات خبر میداده.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی همین خبر هارا در

خبر دادن از سنان بن انس که

مسلّم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب را خبر داد که در پای هر موئی از سر تو ملکی

است که تو را لعنت میکند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا

میکند و در خانه ات گوساله ای داری که میکشد پس پیغمبر را و او انس نخعی بود

و فرزندش سنان در آن موقع بجهای بود که در خانه بازی میکرد و در سال ۶۱ هجری

در کربلا بود و قاتل حسین بن علی عليه السلام شد (بعضی گفتند سؤال کنند سعد بن ابی وقاص

بود و پس گوساله اش عمر علیه لعنة بود که امیر لشکر و برپا کننده غائله کربلا شد) ممکن

است هر دو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند.

حضرت بوسیله این اخبار میفهماند که علم من از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم سر چشمه

گرفته و احاطه بر مغیبات دارم.

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در

مسند و ابن ابی الحدید در ص ۲۰۸ جلد اول شرح

نهج نقل نموده اند که روزی در دوره خلافت

ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آنحضرت بودند شخصی گفت خالد

ابن عویطه در وادی القری از دنیا رفت حضرت فرمود ام یمت ولا یموت حتی یقود

جیش ضلالة و صاحب لواؤه حبیب بن عمار (۱) جوانی از میان جمعیت عرض کرد

(۱) نرده و نعواده مرد تا سردار لشکر ضلالت و کراهی گردد و علمدار او حبیب بن عمار

خواهد بود.

خبر دادن از علمداری

حبیب بن عمار

منم حبیب بن عمار یا امیر المؤمنین و از دوستان صمیمی و حقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ ننگتهام و نخواهم گفت کانه می بینم خالد سردار لشکر ضلالت و کمراهی گردیده و تو علمدار اوهستی و از این در مسجد (اشاره بیاب الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خیر امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بجنک حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آنحضرت خیر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بر خاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش به مسجد ورود و خروج می نمودند) دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر بزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب الفیل وارد مسجد شد در حالتیکه حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پرده پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آنحضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل از وقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین بر شما بنماید.

خبر دادن از مغبیبات اگر شما نهج البلاغه را که مجموعه ای از خطب و کلمات آنحضرت است و قیافه مطالعه فرمائید از

خبرهای غیبی که آنحضرت داده بسیار میبینید از حواش و ملاحم و احوال بزرگان سلاطین و خروج صاحب زنج و غلبه مغولها و سلطنت چنگیز خان و حالات خلفاء جور و طرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از ص ۲۰۸ تا ص ۲۱۱ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید را که مفصلاً بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ۱۴ ینابیع الموده بعضی از آن خطب و خبرها استشهاد می نماید بکثرت علم آنحضرت ببینید تا کشف حقیقت کردد از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهادیه بر آنها و امر کردن بر سب و لعن آنحضرت چنانچه بعد ها تمام گفته های آنحضرت واقع شد

خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای آن ملعون

از جمله فرمود امانه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البعوم مند حق البطن یا کل ما یجد و یطلب ما لا یجد فاقبلوه و لن تقبلوه الا و انه سیامرکم ببینی و البرائة منی فاما السب فبیونی فانه لی زکوة ولکم نجاة و اما البرائة فلا تبقروا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة (۹).

ابن ابی الحدید در ص ۳۵۶ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویه بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردی را بسب و لعن و دشنام و تبری جستن از آنحضرت که مدتی هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آنحضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می نمودند تا زمان

(۱) زود باشد که غالب شود بر شما بعد از من مردی گشاده گلو و برآمده شکم که هر چه یابد بخورد و طلب نماید هر چه را نیابد پس بکشد او را و هرگز نیبکشد او را بداند که زود باشد آن مرد امر کند شما را بدشنام دادن بن و بیزاری جستن از من . اما سب کردن و دشنام دادن را اجازه میدهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از خود آن ملعون) و اما برات و بیزاری (چون امر قلبی است) از من مجویید زیرا که من متولد شده ام بر فطرت (توحید و اسلام) (این جمله اشاره بآنست که او بن آنحضرت مؤمن بوده اند) و پیشی گرفته ام بایمان و هجرت با آنحضرت .

مراد آنحضرت از مرد پر خوار معاویه علیه الهادیه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۲۳۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پر خوار است که در تاریخ به پر خواری معروف است و کان یا کل فی الیوم سبع اکلات (چنانچه زمخشری در ربیع الار ارا گفته) روزی هفت مرتبه غذا میخورد و هر مرتبه آنقدر میخورد که کنار سفره در از میشد صدا میزد یا غلام ارفع فواحه ماشیت و لکن ملکت غلام یا سفره را بردار بعدا قسم (از پس خوردن) خسته شدم ولی سیر شدم . آن ملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا میشود که هر چه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده تفع و ضرر او معلوم نکردد).

پر خواری او ضرب التل اعراب گردید هر آدم پر خواری را باو مثل میزدند یکی از شعراء رفیق پر خوار خود را هجو شیرینی نموده و گفته . و صاحب لی بطنه کالهاویه - کان فی امعاه معاویه .

یعنی رفیق و یار مصیبتی دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طغیقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود هل امتلئت فتقول هل من مزید یعنی سیر شدی گوید آیا باز زیادی هست اشاره بآنکه هرگز از قبول کفار سیر نخواهم شد) مثل آنکه در امعا، دروهای او معاویه قرار گرفته .

خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل افحیح منع نمود .

وقوع این عمل شنیع قبیح را آنحضرت قبلاً خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آنحضرت عالم بغیب بوده و از پس پرده و وقایع آئینده بافاضه پروردگار خبر داشته .

از این قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها و قرنها مردم وقوع آنها را دیدند از جمله در جنگ نهر روان قبل از وقوع جنگ خیر

خبر دادن از کشته شدن ذوالنبدیه قبل از شروع جنگ

جنگ خیر قتل خوارج و (ترمه معروف به ذوالنبدیه^(۱)) را داد و نیز خبر داد باینکه از خوارج

بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و از مسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی شوند باین عبارت که **لا یفلت منهم عشرة و لا یهلك منکم عشرة .**

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد .

مخصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید **هذا الخبر من الاخبار التي تكاد تكون متواترة لاشتهاره و نقل الناس كافة و هو من معجزاته (۳) .**

آیا اینها اخبار بغیب و آگاه بودن بامور آئینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال از شما بشود و بی مقام ولایت و حقیقت آنحضرت میرید و منصفانه تصدیق نمائید که بین آنحضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است .

اگر دارای علم لدنی نبوده و اتصال با ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنها واقع میگردد .

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمار بدست عبید الله بن زیاد و کشته شدن

(۱) بنظر بعضی ذوالنبدیه یعنی (ت) صاحب دستهای کوچک است (پرانندی یعنی دست است و در آخر ندی علامت تصغیر است یعنی ترمه و تیس خوارج دارای دو دست کوچک بوده است لذا ذوالنبدیه لقب او شده بود . و بقیه از باب لغت تندی یعنی بستن است و چون هر قوس این ذمیر در تیس خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذوالنبدیه .
(۲) این خبر از اخبار نزدیک بنواتر است از جهت شهری که دارد و تمام مردم نقل نموده اند و این خبر خود از معجزات آنحضرت میباشد .

جویریة و رشید هجری بدست زیاد و خیر حادثه و قتل عمر و بن حنظل بدست اعوان معاویه و بالآخر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلیند خود حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) که مکرر معرفی قتل آنحضرت را مینمود چنانچه قبلاً اشاره نمودم بخبر دادن از انس و عمر سعد قتل آنحضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری و ابن ابی الحدید درس ۲۰۸ جلد اول شرح نهج و سایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی و سیوطی و خطیب خوارزمی و دیگران مشروحاً نقل نموده اند .

از جمله اخبار غیبیه خبر دادن از قتل خود و معرفی **خبر دادن از قتل خود و معرفی این ملجم را** نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است در حالیکه آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهرآ با آنحضرت مینمود چنانچه ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آنحضرت کشود و گفت :

**انت المهیمن و المهدب ذوالنبدی و ابن الضراغم فی الطراز الاول
الله خصک یا وصی محمد و حباک فضلای الکتب المنزله (۱) .**
إلی آخر الآیات :

جمع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او با آنحضرت تعجب نمودند حضرت در جواب فرمود .

انا انصحت منی بالو داد مکاشفة و انت من الاعادی
و نیز این حجر درس ۸۲ صواعق گوید حضرت در جواب او فرمود
ارید حیاته و یرید قتلی غدیرک من خلیل من مرادی (۲) .

(۱) خداوند ترا بامامت قائم بر خلق نموده است تو خالص از هر عیب و ریبی و صاحب جود و سخاوتی نسبت بدوست و دشمن تو فرزند شیر مردی و شجاع و نامی هستی که پنهان نیروهای سابق و لاحق دانا بوده ای .
(۲) ای وصی پیشین خاتم (ص) پروردگار عالیشان تو را باین منزلت و مقام اختصاص داده است که هر گونه فضل و کرامتهای خود را در قرآن مجید مرتو افاضه و مقرر داشته .
(۳) من تو را نصیحت مینمایم که از دوستان من باشی علنی و بر ملا . و حال آنکه تو از دشمنان من هستی و هیچ آنکه من حیات و زندگی او را میخواهم و او مرا کشته شدن مرا طالب است و این بغداد ظاهر دوست از طایفه مراد است .

عبدالرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح و آشکار میدانم تو قاتل منی و بهمین زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمایی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل از جنایت را!!

علم من حکم میکند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعاً نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الاطال خود گوید کشته شد علی بن ابیطالب بعدالت خود یعنی اگر عدالت نمیکرد و قصاص قبل از جنایت میکرد قطعاً بدتش سلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجربیکه سوء ظن یکسی پیدا میکردند ولو فرزند و برادر و عیال و اقارب عزیزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی علیه السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایره شرع و دیانت بیرون نگذازد در عین آنکه قاتل خود را بطور جزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رافت و محبت راد در باره او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آنحضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بغیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطا یا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بصفایق امور فسادها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیرالمؤمنین علیه السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود یا از دائره شرع انور بیرون نگذازد قصاص قبل از جنایت نمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با يك عالم مسرت از در و داد و محبت دست پیوسد و مدیحه

بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آنحضرت دارای علم بظاهر و باطن بوده است.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ۱۴ ینابیع الموده ص ۶۵ از در المنظم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اشاره باعلمیت و افضلیت
علی علیه السلام

لقد حوت علم الأولین و انتی
و کاشف اسرار القیوب باسرها
ظنین بعلم الاخرین کتوم
و عندی حدیث حادث و قدیم
و انی لقیوم علی کل قیوم
محیط بکل العالمین علیهم (۶)

و بعد از آن فرمود آنحضرت لو شئت لا وقرت من تفسیر الفاتحه سبعین بعیرا

قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انا مدینه العلم و علی بابها قال الله تعالی و اتوا البیوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب (۴).

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلافضل و تقدم آنحضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری از آنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلیمیت و افضلیت آنحضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم ندارد و اعلیمیت و افضلیت آنحضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید قدم المفضول علی الافضل این عبارت اقرار و

(۱) هر آینه بتحقیق دانا و ماهرم بطوم اولین و دانا و عالم بطوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و کاشف جمیع اسرار غیبم و هر داستانی از سابق و لاحق در سینه من است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان رواهم علم من احاطه جمیع موجودات دارد.
(۲) اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود و مؤذیان من فرموده پیشبر است که فرموز من شهرستان علم و علی در آن میباشد و تأیید فرموده پیغمبر آیه شریفه است که میفرماید وارد خانه ها شوید از در آنها.
پس کسیکه اراده دارد تحصیل علم نماید باید از بابی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد.

اعتراف بافضلیت آنحضرت است منتها روی عادت و تمصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل و اکمل مقدم دارد .

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پروردگار اعظم چه آنکه خدای حکیم علیم هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق ننماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلم و افضل .

بشری که مختص فهم و شعور دارد و بهره‌ای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول بر افضل .

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام انکاری میفرماید هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون (۱) .

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید اقمین ینهدی الی الحق احق ان

یتبع امن لایهدی الا ان یهدی (۲) .

پس از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم ﷺ با امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است و این ابی الحدید در ص ۴ جلد اول شرح نهج صریحاً اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید **الله علیه السلام افضل البشر بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و احق بالخلافة من جمیع المسلمين (۳)** .

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده‌های رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم

- (۱) آیا آنکه (مانند علی) اهل علم و دانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (یعنی هرگز یکسان نیستند) .
 (۲) آیا آنکه خلق و ابراه حق رهبری میکنند سزاوار تر به پیروی است یا آنکه رهبری میکنند مگر آنکه خود هدایت شود .
 (۳) بدوستیکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص) افضل بشر و احق و اولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است .

است مخصوصاً که در آخر همین حدیث میفرماید **من اراد العلم فلیأت الیاب (۱)** .

شما را بخدا انصاف دهید آیا آنکسیکه پیغمبر امر میکند درب خانه او بروید اولی باطاعت است یا آنکسیکه مردم برای خود بعنوان خلافت معین نمایند .

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود علت وجهت حق تقدم را معین می‌نماید که همان جهت عقلانی است که اعلیت باشد .

شیخ - اگر از جهت اعلیت و افضلیت حق تقدم برای سید ناعلی کرم الله وجهه بود میبایستی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نصی بر آنجناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند و حال آنکه بچنین نصی ما بر نخورده ایم .

داعی - این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش و حقیقت شما را مقهور خود قرار دهد .

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان **إقامة برهان** نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده بشهادت اهل مجلس و جزائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرماید نصی ندیده آید .

در حالتیکه کتب معتبره خودتان سراسر پر است از نصوص جلیبه و خفیه مع ذلك از همه چشم پوشیده يك سؤال از شما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دارند یا نه .

شیخ - بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت بعلم عالیه و سیره متعالیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشد .

داعی - احسن الله لکم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آنحضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده **انا مدینه العلم و علی بابها و من اراد العلم فلیأت الیاب (۲)** . کافی برای اثبات مرام بود

- (۱) هر کس اراده دارد علم ارباب باید برود بدو باب علم (یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام) .
 (۲) (من رسول خدا ص) شهرستان علم میباشم و علی باب آن میباشد هر کس او را دارد علم (مرا) پس باید برود بدر و باب علم (علی ع) .

بفرموده پیغمبر علی
اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح تراز این حدیث است
که میفرماید هر کس میخواهد از علم من بهره
بردارد باید بروی در خانه علی که باب علم من است

الآن وقت سحر است تمام شب را داعی یا حرارت تمام در اطراف این موضوع
صحت نمودم و وقت آقایان را گرفتیم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل اینکه آقایان
مانند اسلاقتان نمیخواهید روی عادت گوش بحرف حساب بدهید تمام بیانات ما را نشنیدید
گرفته و انکار نص مینماید .

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل
گفته که با بود عالم و اعلم مردم زربار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی
در عالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشود .

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و
پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است
بشوید که چون امیر المؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَام اعلم امت بوده باید بحکم علم و عقل و منطق
تبعیت و پیروی از او بنمائید .

چنانچه قبلاً عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند
و ابوالموئید خوارزمی در مناقب و حافظ ابو نعیم اصفهانی در تزلزل القرآن فی علی و خواجه
کلان بلخی در ینابیع و میرسید علی همدانی در مودة القریبی حتی ابن حجر مکی در صواعق
نقل میکنند که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مکرر میفرمود اعلم امتی علی بن ابیطالب (۱) .

احدی از صحابه بیا به علم آنحضرت نمیرسد چنانچه ابن مغازلی شافعی در مناقب
و محمد بن طلحه در مطالب السؤل و جوینی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴
ینابیع از کلیبی نقل میکنند که عبدالله بن عباس (حبر امت) گفت علم النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
علیه و آله و سلم من علم الله و علم علی من علم النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آله و سلم و علمي

(۱) داناترین افراد امت من علی بن ابیطالب (علیه السلام) است .

من علم علی و ما علمي و علم الصحابة فی علی الا کفطرة بحر فی سبعة ابهر (۱) .
در آخر خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه است که مولانا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده :

نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینابیع
الحکم (۲) .

این ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ مصر) در شرح این خطبه
گوید این امر در آنحضرت ظاهر است جداً زیرا رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود :

أنا مدينة العلم و علی بابها و من اراد المدينة فلیأت الیاب (۳) .

و نیز فرمود افضا کم علی قضاء امری است که مستلزم علوم بسیاری میباشد بالجمله

فحالہ فی العلم حال رفیعة جداً ثم یلحقه احد فیها و لا قار به و حق له ان

یصف نفسه بأنه معادن العلم و ینابیع الحکم فلا احد احق به منها بعد رسول

الله (۴) انتهى .

این عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب

السؤل و قاضی ایجی در ص ۲۷۶ مواقب آورده اند که رسول اکرم فرمود افضا کم علی .

چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ الخلفاء و حافظ ابو نعیم در ص ۶۵ جلد اول حلیة

الاولیاء و محمد جزیری در ص ۱۶۴ اسنی المطالب و محمد بن سعد در ص ۴۵۹ طبقات و ابن کثیر

در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه

(۱) علم پیغمبر (من) از علم خدای تعالی است و علم علی (ع) از علم پیغمبر (من) میباشد و علم من

از علم علی است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریا میباشد .

(۲) ما (۱) ائمه اثنا عشر علیهم السلام از هجرة نبوت هستیم و از خاندانی میباشیم که رسالت

و پیام الهی در آنجا فرود آمده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده و ما کاتبان مرفعه و دانش

و چشمه های سکت میباشیم .

(۳) من شهرستان علم و علی باب آن میباشد هر کس اراده دارد از شهرستان علم من بهره

بردارد پس باید بروی بیاب علم (علی ع) .

(۴) مقام علمی آنحضرت بسیار بلند است که از حد بیان خارج و دست تصور هیچکس باو

نخواهد رسید بلکه باو نزدیک هم نخواهد شد و سزاوار است که بخود نسبت دهد و بفرماید معین

علم منم که چشمه های حکمت از اقیانوس علوم من جاری میباشد پس در نتیجه ثابت است که احدی

از بشر سزاوارتر از علی برفعت علم به از رسول خدا نیست .

مغربین الخطاب نقل نموده اند که میگفت علی اقصانا یعنی نلی در امر قضاوت (که احاطه بر جمیع امور است) از همه ما اولی و مقدم بود .

و نیز در ص ۶۹ ینابیع الموده نقل می نماید که صاحب در المنظم ابن طلحه گوید :
اعلم ان جمیع اسرار الکتب السماویة فی القرآن و جمیع ما فی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التي هی تحت الباء قال الامام علی کرم الله وجهه انا النقطة التي تحت الباء (۱) .

و نیز سلیمان بلخی در ینابیع الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت اخذ ییدی الامام علی علیه السلام فی لیلۃ مقمرة فخرج بی الی البیع بعد العشاء و قال : اقرأ یا عبد الله فقرأت : بسم الله الرحمن الرحیم فتکلم لی فی اسرار الباء الی یزوغ الفجر (۲) .

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیرالمؤمنین علی علیه السلام منحصر بفرود بوده در اینکه عالم بأسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السنول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع از در المنظم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام میفرمود سلونی عن اسرار الغیوب فانی و ارث علوم الانبیاء والمرسلین (۳) .
و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی

(۱) بدان که اسرار جمیع کتب سماوی در قرآن است و تمام اسرار و رموز قرآن در سوره فاتحه است و جمیع حقایق که در سوره فاتحه است در بسمله است و هر چه در بسمله است در باء بسمله است و اسرار باء بسمله تمام در نقطه زیر باء است و علی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطه زیر باء هستم .

چه خوش سراپد ظاهر :

تومی آن نقطه بالای فاء نون ایدیم که در وقت نزول تحت بسم الله را با می
(۲) در شب ماهتابی علی (ع) دست مرا گرفت برد بسوی قبرستان بقیع بعد از نماز مشاء فرمود بگوین من بسم الله الرحمن الرحیم را قرات نمودم آنگاه از اسرار باء بسم الله برای من سخن گفت تا طلوع فجر .

(۳) سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس بدستیکه من وارث علوم انبیاء و مرسلینم .

دز ینابیع نقل مینمایند که آنحضرت در بالای منبر میفرمود سلونی قبل ان تلقدونی سلونی عن طرق السموات فانی اعلم بها من طرق الارض (۱) .

این ادعا از آنحضرت در آن زمانیکه وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بمعنیات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آنحضرت از آسمانها و کرات جو به خیر میدادند .
بعلاوه در دوره ای که هیئت بظلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است .

چنانچه شیخ محقق و فاضل محدث عادل فقه علی بن
خبر دادن علی از کرات
ابراهیم قمی قدس سره القدوسی که در قرن سیم
جویه طبق هیئت جدید
هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره

و الصافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته
فخرالدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد
سال قبل تألیف نموده در لغه کوکب و علامه شهید مرحوم ملا محمد باقر مجلسی
رضوان الله علیه در جلد ۱۴ بحار الأنوار السماء و العالم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل
نموده اند که فرمود هذه النجوم التي فی السماء مدائن مثل المدائن التي
فی الارض (۲) .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در يك دوره و زمانی که از هیئت جدید اثری در عالم
نبوده و هیئت بظلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاک
بودند کوکب و ستارگان را انوار مزیئه و میخهای آسمان میدانستند .

تلسکوپها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع
ستارگان خیر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خیر

(۱) سؤال کنید از من از راههای آسمانها پس بدستیکه من عالم نرم براههای آسایها
از راههای زمین
(۲) این ستارگان که در آسمانند شهرهایی هستند مانند شهرهایی که در زمین است .

بله آنهم مطابق با علم هیبتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبر دهندهای را عالم بغیب نمیدانید و این خبر را در شمار اخبار غیب بحساب نمیآوردید .

اگر بخواهید بفرمائید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمه اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصب خود را ظاهر نمودید زیرا خودخبر دلالت بر این امر بزرگ دارد .

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوته که چگونگی آنها از نظرها با پدید بوده است (حتی امروزه هم که تلسکوپهای قوی موجود است با چشم غیر مسلح دیده نمیشوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار و سیصدسال قبل را مینماید پس بدانید خبر دادن از غیب عالم بوده و تصدیق فرمائید که مولانا امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابیطالب علیه الصلوٰة والسلام عالم بغیب بوده است که بدون وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف فرارداه .

قطعا هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خبر دهنده عالم بغیب بوده .

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره
نمایم بمطلب مهمتی که در همین سفر برای داعی
مستشرق فرانسوی
مستشرق با میوژون

پیش آمد نموده موقعیکه از بصره (آخرین شهر سرحدی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واریلا) بودیم که دارای سه تخت خواب بود اتفاقاً یک مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (میوژون) در اطاق ما بود بسیار فاضل و مؤدب با آنکه از تژاد فرانسه بود زبان عربی و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبتهای علمی و دینی سرگرم بودیم .

البته داعی سعی کامل داشتم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم .

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایایی هست که در سایر ادیان نمی باشد چه آنکه اسلام در همه جا و همه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات علمی اروپائیه که در تحت اوامر دیانت پاک حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ر بوده و عالمی را رهین منت عملی خود قرار داده اند .

داعی - در اینکه غریبها و دیگران هم سعی و جدیت بلینی در کشفیات علمیه نموده اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمه تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده اند البته چون خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده اید تصدیق مینمایید که سرچشمه علوم و فنون غریبها از اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح صلی الله علیه و آله .

چه آنکه غریبها تا قرن هشتم میلادی بشهادت تاریخ غرق در توحش و بربریت بودند و حال آنکه در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند - چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار باین معنی دارند .

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند - صحبت از اقرار و اعتراف اروپائیه بتمدن اسلام بمیان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده براه من یک جلد آورده اند بسیار کتاب زیبایی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سیه

علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب (تمدن العرب^(۱)) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاولوبون) که با دلائل محسوسه و منقوله بسیار قوی توأم با چهار صد کرآور ثابت مینماید که آنچه غریبها از علم و تمدن و حرف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل ادارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعی دارند از تعالیم عالیة عرب است.

(بدیهی است مراد از عرب که در السنه و لغوוא اروپائیا وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش را تمدن العرب گذارده اعراب مسلمین اند و الا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند).

هسپوژوئن - بلی آن کتاب را خود دانشمند بزرگ فرانسوی دکتر گوستاولوبون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشته اند.

داعی - آن کتاب را از جناب نوآب برسم امانت گرفتیم چون زبان اردو نمیدانستم (اینک که بهندوستان آمده ام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدا نمودم) در مدت ده روز که در آن بلد طیبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوآب صادق خان قزلباش ساکن کازمین و بندار ملاطفت فرموده مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم^(۲).

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این دکتر دانشمند فرانسوی از اهل و دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبه ایشان را مینماید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید.

(۱) اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی که یکی از فضلا و دانشندان ایران هستند در تهران از زبان اردو بفارسی ترجمه و چاپ نموده الحق خدمت بزرگی بعمارف اسلامی نموده اند

ایکاش فضلا و نویسندگان ما از ایشان سرمشق بگیرند عجز ترجمه رمانها و کتابهای مشرک الاخلاق و القاعد اروپایی و مصری و غیره این قبیل ترجمه های سودمند مینمودند.

(۲) اخیراً در تهران با ترجمه آقای فخر داعی هم مطابقت نموده و تصحیح نمودم.

تأثیر تمدن اروپا در تمدن اسلامی

گفتار گوستاولوبون در تأثیر تمدن اسلام در مغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همانقدر مؤثر واقع شده و بدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده.

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر نخواهیم میزان آنرا بدست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب و اوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است.

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجه ترقی و تعالی را یموده در تمام مغرب زمین علمی و با مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که بدست رهبانان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند^(۱).

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم و دانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند.

تمام اهل علم باید منت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غریبها دارند و بایستی تمدن مغرب را تمدن العرب نامید انتهی.

اینها خلاصه مختصری بود از آنچه دانشمند شهر فرانسوی خودتان مینویسد بجهانبعالمی مانند همه غریبها بعلم و صنعت و کشفیات امروزه اروپا مینماید ولی خوبست نظری بازمینه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجیه باوضاع و تاریخ جزیره العرب قبل از اسلام نموده تا کشف حقیقت بر شما بشود.

زمانی که اروپای شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریت بود - سرچشمه های علم و تمدن و هنر از شبه جزیره العرب توسط اعراب مسلمین بر اهتقائی قائد عظیم الشأن اسلام و اسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفی^(ص) بدینا بخش میگردد

لازم دانستم برده‌ای از گذشته بردارم تا شما را بتمدن اعراب مسلمین و اروپائیا توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت
ساخت مسلمین را برای
شارلمان

خودتان میدانید که قرن هفتم و هشتم میلادی
بواسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر
فرانسه اروپا سر و صورتی بخود گرفت مع ذلک
در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت

اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایائی بین شارلمان (در مرتبه اول) و خلیفه هارون الرشید رد و بدل شد من جمله از تحف و هدایائی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسه فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب و قیل بزرگی که اروپا ندیده بود وساعت بزرگی بود که فرانسوی ها بر سر در عمارت سلطنتی خود نصب نمودند و آن ساعت از هنر مندی عربهای مسلمین بود که اوقات ۲۴ ساعت را با زدن زنگها که با افتادن دانه های فلزی در جام بزرگ زرین معین مینمود. دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهالی پاریس (پای تخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت و چگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنانچه کوستاولوبون در تمدن العرب و دیگران از دانشمندان نویسندگان اروپا ثبت نموده اند. اگر بخواید بهتر بمیزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی ببرید تاریخ زمان شارلمان وقضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمائید تا کشف حقایق بشود. که مینویسند وقتی ساعت را در برج بزرگی بالای سر در عمارت سلطنتی گذارند و روپوش از بالای آن برداشتند مردم پاریس حرکت عقربه های ساعت را دیدند باجوب و چماق و انواع حربها بطرف عمارت سلطنتی حمله نمودند - خبر بشارلمان دادند که مملکت باعصیانیت تمام حمله بعمارات سلطنتی نمودند - درهای عمارات را بسته وزراه و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی بمقام سلطنت ندارند بلکه میگویند سالها کنیشتها بما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دوری نمائید ما پیوسته

عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجا باور دست پیدا کنیم و خود را از شر او نجات دهیم تا در این موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکتی میکند که ما را اغواء نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده ایم !!!

تا چار دسته دسته از بزرگان ملت را بیالای برج برده وضع ساعت و هنر نمائی مسلمین را با آنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عذر خواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمائید مسلمانان از اروپائیا عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه عقب ماندند از همان روزی که غربیها بیدار شدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانند آندلس و قرطبه و اشبیلیه و اسکندریه و بغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا باین روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه چیز شده ایم قول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید.

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد
از اینها گذشته ترقیات علمی و صنعتی شما مربوط بحضرت عیسی علیه السلام نمیباشد بلکه در اثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (بعقیده شما) آنها از برکات مسلمین عرب و نشریات آنها بوده.

البته در این موضوع صحبت بسیار نمودیم تا رسیدیم باین جا که گفتم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا اینست که اینها با اسباب کشفیات میکنند و آنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خیر از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین راجع بچووانات ذره بینی خواندم که در زمانی که ذره بینیها و میکروسکوپها در عالم وجود نداشت (یعنی در هزار و سیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه از عترت پیغمبر عظیم الشان ما با

چشم غیر مسلح بالات و ادوات ظاهر به حیوانات ذره بینی را دیده و بما معرفی و امر باحتراز از آنها نمودند .

شما ها امروزه مباحثات مینمائید که بوسیله تلسکوپها و دوربینهای قوی از کرات جو به موجودات هوایی و مخلوقات در کواکب و ستارگان فی الجمله اطلاع پیدا نموده اید . ولی در هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمین و معلم ثانی اسلامیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام بدون اسباب و وجود تلسکوپ و دوربین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده آنگاه همین خبری که امشب برضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آنحضرت فرمود **هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض .**

مسبوژدن - (بعد از قدری سکوت و تفکر) خبر را یاد داشت نموده و گفتند خواهش میکنم نام کتابهایی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند بمن بدهید گفتیم و نوشتند آنگاه گفتند در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه های مهم دنیا موجود است حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست من اول بلندن میروم و بعد پاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر میگیریم و با دانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار میدهیم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهایی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلسکوپها و دوربین های آسمانی بوده بشما قول شرف میدهم و خدای عیسی عليه السلام و محمد صلى الله عليه وآله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن مطلب مسلمان میشوم .

زیرا قطعاً گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزارسال قبل چشم دنیائی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوائی حتماً دین حق آسمانی میباشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه و علمی مافوق قوای بشریت بوده - انتہی (۱)

(۱) بعد از مراجعت از سفرنامه ای از ایشان رسید با تصدیق براتب فوق و حقیقت غیر اظهار اسلام و اقرار به شهادتین و اعتراف بحقیقت اسلام نموده بودند .

آقایان محترم جائیکه بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حب و بغض فقط روی قاعده و مبنای علمی چنین حکمیت نمایند .

ما و شما باید بطریق اولی این راه را بیمائیم و روی همین دو قاعده هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنمائیم .

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلى الله عليه وآله که اگر با دیده انصاف و بصیرت بشکریم و از فرض رانی و تعصب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم میفهمیم بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را نداشته که ازهد و أعلم و أفضل بعلاوه اعلا نسباً از مولا امیرالمؤمنین عليه السلام باشد .

چه آنکه آنحضرت بعد از رسول اکرم صلى الله عليه وآله جامع جمیع علوم منتهی بهی عليه السلام میشود و آخرین در نزد آن یزرگوار بوده و جمیع علومی که در میان خلق متعارف است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت و صرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفر و حساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق الطیر تمام با آنحضرت منتهی میشود .

در جمیع این علوم یا آنحضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آنکلام را مصدر قرار داده و بعدها هر چه در آن فن گفتگو کرده اند شرح بر کلام آنحضرت بوده است .

مانند آنچه به ابوالاسود دثلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل و حرف است و نیز باب إن و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم اعراب بر رفع و نصب و جر و جزم ، دستور اصولی است برای حفظ عبارات از غلط از طرف آنحضرت صادر گردیده است .

اگر شما صفحات اول دیباچه کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق بتمام این

اعتراف ابن ابی الحدید بمقامات علمی علی عليه السلام

معانی نموده و مقام علمی آنحضرت را ستوده صریحاً در ص ۶ گفته .

وما قول فی رجل تعزى الیه کل فضیلة و تنهی الیه کل فرقة و لتجاذبه کل طائفة فهو رئیس الفضائل و یتبوعها و ابو عذرها و سابق مضمارها و مجلی حلیتها کل من بزغ فیها بعده فمته اخذ وله اقفی و علی مثاله احتدی (۱) .

علم فقهاء اربعه ابوحنیفه - امام مالک - امام شافعی - امام حنبل را از آنحضرت میداند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند .

چون امشب مجلس ما خیلی بطول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که بنقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم .

لازم است مراجعه نمایند به دیباچه شرح نهج البلاغه آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوید از شهادت و تصدیق و ازغان و اعتراف عالم مورخ منصف از جماعت خودتان که گوید امر علی علیه السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لادری بر زبان او جاری نشده بیوسته همه علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید و لهذا یگاد یلحق بالمعجزات لان القوة البشرية لا تقی بهذا الحصر و لانهض بهذا الاستنباط (۳) .

اگر بخواهم اخبار غیبیه ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرنها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق بآن معانی نموده اند اشاره نمایم صبح طالع میگردد در حالتیکه بعشری از اعشار نقل حقایق ترسیده ایم بیش از این مزاحم نمیشوم .

(۱) چه بگویم و چگونه مرفی نمایم شخصی را که ابواب فضائل تماماً باو منسوب و فضل هر گروهی از فضلاء باو منتهی میگردد و هر طایفه فضل خود را ازاو گرفته و جذب نموده اند او است رئیس فضل و فضلاء زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حقیق و براهین فضل از آن جناب ترشح نموده است او است برنده مسابقه دو میدان سابق او است کاشف نتایج فضل و هر بابی از فضل که بعد از آنجناب هویدا گردیده بازاری نباط باو دارد بایستی باو اکتفا بفضیلت نمود و بسمل او اقتدا کرد .

(۲) چنین امری البته ملحق بمعجزات است زیرا از قوه بشری خارج است که بتواند چنین قواعدی را احصاء یا یابن مرتبه از استنباط نایل گردد .

درخانه اگر کس است يك حرف پس است .

برای نمونه و روشن شدن آذهان گمان میکنم کافی باشد که آقا یان بدانند آنچه ما میگوئیم با دلیل و پرهان میباشد .

از جمله روزهاییکه پرده از علم آنحضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم بمغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعضی اخبار صحیحه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسین ارواحنا فداء بوده است .

ان الناس دخلوا علی النبی صلی الله علیه و آله
خبر ولادت امام حسین علیه السلام و سلم و هینوه بمولوده الحسین علیه السلام
تهنیت ملائکه و امت برسول
مردم داخل میشدند برسول خدا صلی الله علیه و آله و تهنیت
اگر صلی الله علیه و آله وسلم میگفتند آنحضرت را بمولود حضرت حسین علیه السلام

شخصی از میان جمعیت عرض کرد بای الفت و امی یا رسول الله پدر ما درم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت آمدمیم ما را از ورود بر شما منع نمود بعذر اینکه یکصد و بیست هزار ملک از آسمان جهت تبریک و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد ما تمعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد آیا شما باو خبر دادید حضرت تبسمی نمود و بعلی فرمود از کجا دانستی آفتختر ملک در نزد من آمده اند عرض کرد .

بای الفت و امی ملائکه ای که بر شما نازل و سلام مینمودند هر يك بلمتی با شما حرف میزدند من شماره کردم دیدم یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملک خدمت شما آمده اند حضرت فرمودند زادك الله علماً و حلاً یا ابا الحسن خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی علیه السلام بود) .

آنکه رو بامت نموده فرمود انا مدينة العلم و علی بابها ما لله نبأ عظم منه و ما لله آية اكبر منه هو امام البرية و خير الخليفة امين الله و خازن علم الله و هو الراسخ في العلم و هو اهل الذكر الذي قال الله تعالى فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون انا خزانه العلم و علی مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیات المفتاح (۱).

قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری از عادت خارج شوید و قضاوت عادلانه نمائید بدون اراده روی فطرت پاک قلبتان تصدیق مینماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم ﷺ هم امر فرموده بدر خانه او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و ثراد برجسته خلق و اعلائی از همه بوده بقسمی که رسول اکرم ﷺ او را امام المتقین و سید المسلمین خوانده که بعضی از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و احق بمقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه ولو صحابه هم هر يك دارای فضائی بوده اند ولی صحبت ما در افضل و اكمل است که اولویت و حق تقدم بر دیگران دارد.

اگر شما در میان تمام صحابه و اقارب رسول الله فردی را معرفی نمودید که بفضائل و کمالات و صفات ظاهر و باطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم میشویم و اگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمائید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آنحضرت در میان صحابه وجود نداشته) حقا باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق بیوند نمائید.

(۱) من شهر علم هستم و علی دروازه اوست نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق و بهترین مردم امین خدا و نگهدار علم او و اوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید از اهل ذکرا اگر شما علم ندارید من خزانه علم هستم و علی کلید آن خزانه است هر کس خزانه را میخواهد پس باید کلید را بیابد.

(دستهای خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایاتو را شاهد و گواه میگیرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمت های دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خودت میخواهم و بس.

بیانات نواب در قبول تشیع

نواب - قبله صاحب مدعیه است که در حاشیه این مجلس ذکر استخوانه از انوار مقسمه و استقاره از مبانی علمیه و مبادی عالییه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها با عشق تمام در مجلس حاضر و همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه صحبتها نموده و مطالب را حلاجی کامل نمودیم شکر میکنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را بوسیله شما فراهم آورده و مستبصر بحق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کاملاً صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعه امامیه اثنا عشریه مذهب حق و طریقه حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را بما مشرک و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند.

نه ما عده حاضر بلکه بسیاری از مردمان ساده بی غرض که در بی حق و حقیقت اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و بی بردن بدلائل طرفین مستبصر بحق شده اند.

منتها بعضیها توانائی تظاهر ندارند بواسطه اشتغال آنها در مجامع عمومی و مشاغل خصوصی و اختلاط با مخالفین - ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیع نموده اند.

چون شما راه ابهامی باقی نگذارید و بایبان ساده نزدیک بفهم همه ما کشف حقایق نمودید.

ولی ما عده حاضر چون از کسی باک نداریم با قوت قلب آماده تظاهر هستیم چند شب است که میخواهیم پرده را برداشته و خود را معرفی نمائیم فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شنیده و بر عقیده خود تراسخ و ثابت تر شدیم.

برای آنکه وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته آقاریما را بشنوید و بجا افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت اثناعشر علیهم السلام ثبت و ضبط نمائید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که ما را به برادری خود بپذیرند و در روز قیامت، در محکمه عدل الهی و حضور جد بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان بولایت ائمه اثناعشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده ایم.

داعی - بسی خرسندم که می بینم افراد برجسته ای بادیده بصیرت و کوش حقیقت توجه به حقایق نموده حق را بروشنائی نور عقل بدست آورده براه راست و صراط مستقیم وارد شدند.

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت و جماعت از قبیل امام احمد بن حنبل درمسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن مغزلی در فضائل و خوارزمی در مناقب و سلیمان حنفی در نهایع الموده و دیگران نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **صراط علی حق نمسکه** یعنی راه علی حق است می چسبیم او را.

امیدوارم سایر برادران اسلامی ما هم از عادت و تعصب خارج گردیده و پرده استتار از مقابل دیدگاهشان برداشته حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد.

نواب - قبله صاحب باتشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز و حسن اخلاق جواب مستدعیات ما را دادید اینک مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن داهم حل نمائید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد.

داعی - خواهش میکنم بفرمائید اشکال در چه چیز است تا جواب آنرا عرض نمایم.

نواب - اشکال ما راجع بامامت ائمه اثناعشر و اسامی آنها میباشد چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود

متمنی است برای ما شرح دهید که اولاد قرآن کریم آیه ای هست که ما را دلالت بامامت ائمه اثناعشر بنماید یا خیر.

ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یا خیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید.

داعی - فرمایش شما بسیار بجا و سؤال بموقع نمودید و جواب آنهم حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیک سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنانچه موافقت فرمائید یا فردا شب تشریف میآورید و جواب عرض مینمایم یا فردا صبح بمرض جواب مبادرت و رزم.

چون فردا روز عید سعید میلاد سعادت بنیاد ربحانه رسول الله حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن معصلی از صبح تا ظهر در امام باره (حسینیه) رسالدار بر قرار است ممکن است در آنجا بعنوان عیدی این جواب را عرض نموده و حل اشکال نمایم انشاء الله تعالی.

نواب - با کمال افتخار موافقتیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمائید آقایان محترمی را که از انوار مضمیته این مجلس نورانی استضائه نموده اند بحضور مبارک معرفی نمایم.

داعی - با یککمال میل و مسرت آماده ام که آقایان عزیز را در آغوش مهر و محبت بپذیریم.

نواب - آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای **تشیع اختیار نمودن** لا اله الا الله محمد رسول الله اقرار بخلافت و امامت شش نفر اهل تسنن علی و یازده نفر امامان از فرزندان آنحضرت بنمایند.

- ۱ - حقیر نخلص شما عبد القیوم ۲ - سید احمد علی شاه ۳ - غلام امامین (از تجار محترم) ۴ - غلام حیدر خان (از اعیان سرحدی) ۵ - عید الاحد خان (از تجار محترم پنجاب) ۶ - عید الصمد خان (از رجال و ملاکین معروف) (شکل ۲۲) .
- (آقایان رویداعی آمدند داعی هم از جا برخاسته تمام اهل مجلس همه برخاستند)

(هر يك را در آغوش محبت گرفته بوسيدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معاينه نمودند) (چون ديدم برادران اهل تسنن خيلى گرفته شدند براى دلجوئى آنها كفتم شب عيد) (است مطابق دستورات اسلامى مسلمين بايستى با يكديگر مصادفه و معاينه نمايند) (كه موجب ثواب فراوان است - فلذا خويست همگى با هم مصادفه و معاينه نماينم) (اول دست بگردن جناب حافظ و شيخ عبد السلام و بعد با سايرين معاينه نموده و پيشانى) (همگى را بوسيده آنكه شربت و شيرينى مفصلى به مجلس آوردند و با صحبتهاى شيرين) (مجلس را مسرتى تازه داديم و كدورتهاى ظاهرى را كه در وجنات آنها بود بر طرف) (نموديم).

حافظ - صاحب ما از ديدار شما در اين شبها بهره كافي بردم كه تا آخر عمر لذت آن فراموش شدي نيست.

مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگى داريد جد بزرگوارتان بشما عوض بدهد زيرا كشف حقايق بسيارى نموديد چنانچه شبهاى قبل هم عرض شد كه حقيير را بيدار نموديد قطعاً من آن آدم شب اول نيستم يعنى هر انسان عاقل منصفى كه دلائل خالى از شائبه شما را بشنود قطعاً بيدار و هوشيار ميشود - مانند اين بنده حقيير كه اميدوارم بطريقه ولايت عترت و اهليت رسالت از اين عالم بروم و در مقابل رسول الله ﷺ سفيد روى باشم.

خيلى مايه بودم كه مدت پيشترى با شما مانوس باشم ولى چون وقت ما تنگ گرديده و كارهاى شخصى بسيار داريم ما بخيال دو روزه آمديم تصادفاً خيلى طولانى شدم امشب را با اجازه آقاى ليله الوداع قرار ميدهيم كه فردا شب با ريل (راه آهن) حركت نمايم و از شما دعوت ميكنيم كه بمحل ما تشریف فرما شويد تا از محضرتان بهره هاى خصوصى برداريم.

۱۵ عي - آقاى بان تصديق فرمائيد از شب اول كه بزيارتتان نائل آمدم الى الحال باورداد وصييت بدون عناد و تعصب سرگرم مهر و محبت بودم و با آقاى بان انس و علاقه مخصوصى پيدا نمودم هيچگاه از طرف داعى مانمى براى حركت آقاى بان نبوده ولى

عده هاى از اكابر برادران شيعه و سني و مستشرقين اهل تسنن كه پيش سادات تشيع نائل شدند (شكل ۱۲)



احمال که میشنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده مینمایم .
یکی از عرفاه شامخین گوید من با انس و وصال (برخلاف عموم) مخالفم برای آنکه
در عقب‌وصال فراق می‌آید و در دیوان منسوب بمولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرمود :
يقولون ان الموت صعب على الفتي **هفارقة الاحباب و الله اصعب (۱)**
الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً و شخص جنابعالی خصوصاً توشه بسیار
برداشتیم که هرگز فراموش نخواهم نمود .

ولو در این ده شب بمناسبت الکلام بجز الکلام رشته سخن بسیار طولانی شد
و هر شبی بدون ایراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را
گرفتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنی و نقل احادیث رسول خدا
صلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجاج جاهلانه و لهو و لعب برکنار بودیم خود عبادتی از عبادات
را انجام دادیم .

ولی نظر بآنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی
کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمداً) اسائه ادب یا اطاله کلام روی داده یا بنظر آقایان
محترم بد آمده عفو و اغماض فرمایند و درمظان استجابت دعوات داعی ناچیز محتاج را از
دعای خیر فراموش نفرمایند .

حافظ - از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است واحدی از ما
از شما رنجشی ندارد که پوزش میطلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جنابعالی بقدری
زیاد است که ما را مفتون و مجنون خود نموده و از طول کلمات هم اهدا افسردگی
نداریم بلکه طلاقت لسان و حسن بیان شما باندازه‌ای قوی است که گمان نمیکنیم هر قدر
طولانی شود ملال آور باشد .

۱۵ عی - با تشکر از مراحم آقایان در خاتمه عرایض میخوانم مطلبی بعرض
برسایم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی امت ربخانه رسول الله صلی الله علیه و آله
میباشد و از طرف آقایان محترم فرمایش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی
در امام باره (حسینیه) رسالدار برقرار است .

(۱) میگویند هر که بر جوان سخت است و حال آنکه مفارقت دوستان بعداً قسم سخت تر است .

و آقایان محترم از شخص جنابعالی و آقایان حاضر بتوسط شما از جمیع برادران
اهل تسنن صمیمانه دعوت مینمایم نظر بعلاقه مخصوصی که برسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید
برای خرسندی روح پر فتوح آنحضرت فردا صبح را با اجتماع مهمی از برادران اهل
سنت و جماعت بآن مجلس جشن تشریف فرما شوید که از شرکت خودتان در آن مجلس
جشن شیعیان علاوه بر اینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود .

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که با شرکت دو فرقه برادران ایمانی و اسلامی
در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان
تفرقه و جدائی مسلمانان اند) درحیرت و عبرت بگذاریم .

قد فرغت من الكتابة فی جمادی الثانی ۱۳۷۴ وانا العبد الفانی محمد الموسوی
(سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلاد حسینی

فدت شهر شعبانها الا شهر
طوی الهم عنا و زال العنا
لثاقه فی رقاب الانام
فصبح الولا بمیلاد سبط
و باب النجاة الامام الذی
وغص الامامة فی سما
وروض النبوة من نوره
لمتن بمیلاده شیعة

فمن بینها یمنه الا شهر
و بشر الهنا یننا ینشر
ایاد لعمرك لا تنکر
هادی الانام به مسفر
ذنوب العیاد به تفر
جنى هدایتها یشمر
سنی و من نوره مزهر
لهم طاب فی حبه عنصر (۱).

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا ومولی
الکونین امام سیم حضرت ابا عبدالله الحسین علیه وعلی جده و ایه و امه و اخیه و تسعة
المعصومین من ندرته الصلاة والسلام بودطالع ، مجلس جشن با شکوهی از طرف آقایان
محترم قزلباش در امام باره (حسینیّه) رسالدار منعقد و برقرار شد از اول صبح هموم طبقات
مختلفه بآن مجلس با شکوه هجوم آورده چهار ساعت بظهر مانده داعی باتفاق جمع کثیری
از علماء و رجال شیعه که بمنزل آمده بودند جهت شرکت در جشن به امام باره رفتیم الحق
مجلس با شکوهی بوده .

(۱) از بین جمع دوازده ماهه سال شهر شعبان که مشهور بین و غیرت است صدای خود را
به بشارت از میلاد آنحضرت بله نمود هر گونه هم و غیرا از ما داخل و صدای تیریک از هر طرفی
برخواست باینکه در سیم ماه شعبان حسین بن علی علیهما السلام متولد گردید و لذا صبح ولایت بیلاذ
پس بیضیر خدا روشن و نمود گردید که او کسب تکه باب نجات و سبب آموزش خلافت است شاخه
درخت امامت از اولتد و میوه های درخشنده ولایت به امام بعد از اوستند باغ نبوت از نور او روشن
و بر از کل و میوه است تهیت بگو بیلاذ آن بزرگوار گروه شیعیان دایمی آن گروهی که از عیب
و دروب بسبب محبت او خالص اند .

هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام باره با آن
عظمت و تمام اطرافهای بزرگ در طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامها را
پر نموده بودند .

آقایان محترمین علماء عامه و اهل تسنن باتفاق جناب حافظ محمد رشید و شیخ
عبدالسلام هم تشریف فرما بودند از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس بر پا
شد با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مجللی معین نموده بودند مع ذلك بیاس احترام
علماء بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده يك سر خدمت ایشان رفتم بسیار
از این عمل داعی که احترام بمقام آنها و دال بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود
خوش حال شدند .

بعد از معافه و جلوس شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند بعد از صرف شیرینت
و شیرینی دو نفر مداح مدیحه سرائی قابل تمجید بلسان اردو و پارسی نمودند آنکاه
جناب سردار عبد الصمدخان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین
قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند که چون روز عید است جماعت حاضرین
بانتظار عیدی از شما آماده اند که از بیانات منبری خود بآنها عیدی بدهید .

هر چند داعی امتناع نمود بر اصرار آنها افزوه شد عاقبت جناب حافظ واسطه
شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از منبر شما یاد کاری باخود
بیریم چون بایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم لذا بیاس
احترام ایشان منبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم و بعد از خاتمه منبر و اداء نماز جماعت باتفاق
عدمای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در
صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی باقتضای
و رودیشش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان بمعموم داده شد .

اینک متن منبر داعی را هم که منبرین جرائد و مجلات نوشته و در مطبوعات خود
انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه میتوان گفت متمم و مکمل بیانات
ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آغاز منبر

رب اشرح لي صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لساني یفقهوا قولی .

الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین و الباقي بعد فناء الخلق اجمعین و الصلاة والسلام علی سر الوجود و اول کل موجود و صاحب لواء الحمد و المنام المحمود الغاتم لما سبق و الفاتح لما اقلق و المعلن الحق بالحق و الدافع جيشات الاباطیل و الدافع صولات الاضلیل النبی الامی و الرسول المکی المدنی الفرشی الهاشمی الابطحي سيد الاولین و الاخرین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمد بن عبدالله خاتم الانبیاء و المرسلین و علی آله الطاهرین و اوصیائه المعصومین شمس سماء العلم و الهدایة و ینایع الحکمة نوامیس الکبریاء و آیات الله العظمی و لمة الله علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم من الاولین و الاخرین من الان الی یوم الدین اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله الحکیم فی کتابه الکریم یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله و الرسول ان کنتم توهنون بالله و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا (۱) .

(۱) ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان بکنشود نزاع کنید بحکم خدا و رسول باز گردید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید اینکار (رجوع بحکم خدا و رسول) برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش ماهیت تر خواهد بود .
۹۴ ۶۲ سوره چهار (نساء)

آزادی مجاز و حقیقت

یکی از موضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هر فرقه و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود انکه بآن مینمایند موضوع حریت و آزادی است که اخیراً دست آورده شده ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء عظام بیرون رفته و از حوزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه فهمیدند حریت و آزادی از عبودیت پروردگار عالمیان و قیود شرایع حقّه و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریت و آزادی مخلّ آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مردود و مبغوض محققین علماء و عقلاء میباشد .

البته آن حریت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از آزادی از عبودیت مخلوق و تعظیم و پرستش أبناء بشر و اطاعت کور کورانه همجنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیت است چه آنکه انسان فهمیده که بنور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت میباشد بایستی از عبودیت و بندگی مانند خود بر کنار باشد کور کورانه مطیع صرف احدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سرگردان گردد .

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت بجائی فرود آورد که قابل و لایق و دلائل عقل و نقل بر او قائم باشد .

بدیهی است ستایش و بندگی منحصرأ اختصاص دارد بذات بی زوال حضرت احدیت جلّ و علا که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل عقلیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آنها خالق که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد .

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آنکسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمان برداری اشخاصی قرآن مجید است .

وقتی مراجعه بقرآن مجید و این سند محکم آسمانی مینمائیم می بینیم دستور اطاعت را در آیات چندی کاملاً بما داده که روی قواعد عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنمائیم و در مقابل چه افرادی سر تعظیم فرود آوریم .

اطاعت خدا و پیغمبر و
اولی الامر واجب است

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض
داعی است صریحاً فرموده **اطيعوا الله واطيعوا
الرسول واولی الامر منکم** یعنی اطاعت کنید

خدا و اطاعت کنید پیغمبر و صاحبان امر را .

پس بحکم این آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال از جنس بشر اطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است .

در اطاعت او امر پیغمبر خاتم **الانبياء و المرسلين** عموم جامعه مسلمین متفقند و احدی انکار این معنی ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده .

عقیده اهل تسنن در
معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنن را عقیده بر آنست که
مراد از اولی الامر در آیه امراء و فرمانفرمایان
و سران لشکرند که شامل حال سلاطین و صاحبان

امر (ظاهری) میباشد .

فلذا آقایان اهل تسنن اطاعت امر سلاطین را بر خود واجب میدانند (هر چند متجاهر فسق و فجور و ظلم باشند) ؟ بدلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامرند پس اطاعتشان واجب است ؟

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلایل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختص با ضیق وقت اجازه نمی دهد که بتمام دلائل بر بطان عقیده آنها استشهاد نمایم اقلأ یک ماه وقت می خواهد تا بتفصیل بپردازیم ولی من باب **مالا یدرک کله لا یترک کله** .

آب دریا را اگر نتوان کشید لیک بهر تشنگی باید چشید
با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این
موضوع بحث مینمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردند .

صاحبان امر بر سه قسمند
بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان
روائی مینمایند از سه حال بیرون نیستند یا منصوب
بالاتمام - یا غالب بالقدره - یا منصوب من جانب الله اند .

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجتماع بر فردی نموده و او را بامارت بر قرار
نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد دلیل مثبت عقلانی ندارد که
مسلمانان بتوانند عموماً اتفاق کنند بر یک فرد کامل عیار و پاکی و او را بامارت
بر قرار نمایند .

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند بطواهر حالات مینگرند و از بواطن
اشخاص که در چه عقیده هستند بی خبرند .

هر قدر مسلمین عاقل و دانا باشند در امر انتخابات
بنی اسرائیل منتخب جناب
موسی فاسد در آمدند
الله علی نبینا و آلہ وعلیهم السلام که از انبیاء اولوا العزم
است عالمتر نمی باشند و عقول همه آنها از عقل کامل فرستاده خدا بالاتر نخواهد بود .

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بنی اسرائیل هفتاد نفر را روی
حسن ظواهر انتخاب نمود (چون انبیاء مأمور بطواهر بودند بیواطن اشخاص نظر نمیکردند
همان حسن ظواهر را مدار اعتبار قرار میدادند) .

و بطور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاک شدند معلوم شد
از اول صاحبان عقیده صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و
آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره بایشمنی نموده در آیه
۱۵۴ از سوره ۷ (اعراف) .

بشر قادر لیست انتخاب
امیر صالح کامل نماید

پس جائیکه منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد و کافراز جلد در آیند و بوسیله صاعقه بعذاب حق تعالی معذب گردند - سایر افراد بشر بطریق اولی قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند .

چه آنکه ممکن است منتخب ظاهر الصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهر آسالموسی نموده بعد از جلوس بر اریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصلاحی را انداخته بی پرده مقاصد سیئه خود را تدریجاً اجراء نمایند ، چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس شورای ملی) این امر دیده شده است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود .

هرگز عقل باور نمیکند که خداوند متعال اطاعت
امراء اولی
امر سلاطین و صاحبان امر ظالم و فاسق فاجری
الامر نمیباشد

را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است .

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی باشد اولی الامر باید در هر زمان با انتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد و اختصاص بملتی دون ملت دیگر نداشته باشد . این حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم - فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته ای در شهری یا مملکتی رای بدهند رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد برجسته مسلمین مجبوراً تسلیم گردند و اگر جمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد آنها را راضی و مشرک خوانند و قتلشان را واجب بدانند .

چنانچه صفحات تاریخ هزار و سیصد ساله اسلام را مطالعه نمایم می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود

در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند پس عقیده باجماع در هیچ دوره ای لباس عمل نبوشیده و نخواهد پوشید خصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالک اسلامی متعدد ، و هر يك امیر و پادشاهی دارند .

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب نمایند گذشته از آنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ يك از ممالک زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنانچه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائزۀ حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلا تکلیف خواهند بود چه آنکه هر دو دسته از مسلمانان اطاعت لامر اولی الامر خود ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان خود را بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادر کشی مثاب و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود تا .

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع کامل عقل پسند امر پیجیزی نمیکند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد بعلاوه سبب ایجاد تفرقه وجدائی مسلمانان گردد .

پس اولی الامری که خداوند امر باطاعت آنها نموده منسوب بالاجماع نخواهند بود . چنانچه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلاً و نقلاً ثابت نمودیم که در صفحات جرائد و مجلات درج گردیده ^(۱) لابد بنظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند رسیده است .

و اما قسم دوم که منسوب بالقدرة است یعنی هر
هر سلطان و امیر با قدرتی
امیر و سلطان و خلیفه سفاک خونخوار فاجری که
اولی الامر نمیباشد
بهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم
مسلط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد .

(۱) مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ۴۹۱ و ص ۷۴۲ تا ۷۴۸ همین کتاب .

چگونه عقلزیر بار رود و تسلیم باین عقیده بی معنی گردد که اطاعت امراء و سلاطین و یا خلفاء سفاک بی باک و فاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد ؟

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین و منقذین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاک ظالم را در کتب و دفاتر خود تقیح مینمایند مانند معاویه و یزید پلید سفاک و زیادهن آیه و عبید الله و حجاج و ابوسلمه و ابو مسلم و غیر آنها .

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی آمر و نافذ و سلطان و خلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعضی از علماء عامه گفته اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نص صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد .

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفار و فساق و ظالمین را مورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده .

پس چگونه در این آیه شریفه امر میکند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند !!

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار از اقیح قبایح میباشد ؟ و حال آنکه فخر رازی که از اکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید قطعاً بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود و پیغمبر خاتم قرار نمیداد .

پس وقتی با همین مختصر دلائل بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدره باشد .

ثابت مینماید قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر
اولی الامر باید منصوب و
منصوب من جانب الله باشد
 همین است عقیده شیعه امامیه اثنا عشریه که
 میگویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مذهب و منزله از جمیع صفات رزیه و اخلاق
 فاسده و معصوم از تمام کبائر و صفات ظاهراً و باطناً باشند و چون علم پوایان امور هم احدی

جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد پس باید خدای تعالی اولی الامر را معین نماید . همان خدائی که رسول را از میان خلق برگزیده و رسالت میفرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل و علا انتخاب نموده و بمردم معرفی نماید .

علاوه بر این قبیل دلائل که از خارج اثبات مرام مینماید صراحت ظاهر خود آیه حکم میکند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله ﷺ باشد الا ما خرج بالدلیل که آن مقام وحی و رسالت است .

و چون عالم بجمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس حق انتخاب مخصوص بذات او جل و علا میباشد .

فلذا در آیه شریفه برای فرق بین واجب و ممکن در **اطیعوا** آورده که میفرماید **اطیعوا الله و اطیعوا الرسول** خدا را اطاعت کنید بنحویکه او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی سمات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت و قدرت و غیر آنها از خود او و عین ذات او میباشد .

و اطاعت کنید پیغمبر را بنحویکه او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افزوده شده است .

ولی وقتی بمعرفی اولی الامر میرسد کلمه **اطیعوا** نمیآورد قط با يك و او عاطفه اولی الامر را معرفی مینماید و در این و او لطیفه است که میخواهد بر دمان منور الفکر روشن ضمیر بفرماند که اولی الامر آنکس است که واجد باشد هر چه را رسول خدا ﷺ واجد بوده است مگر آنچه بدلیل فاقد است از قبیل نزول وحی و استقلال در ابلاغ رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم ﷺ داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگر مقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی الامر از سنخ اطاعت رسول الله ﷺ میباشد !

قط شأن اولی الامر اینست که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین ﷺ باشد .

فلذا جامعه شیعه امامیه معتقدند که مراد از اولی الامر ائمه اثنی عشر از نسل پیغمبر

و عترت طاهره آنحضرت میباشد که آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت بیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگترین دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت ائمه اثنی عشر علیهم الصلاوة والسلام میباشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما میباشد که هر يك بجهتی از جهات اثبات مرام مینماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) قَالَ اِنِّي جَاعِلٌ لِّلنَّاسِ اِمَامًا قَالِ و من ذَرِيَّتِي قَالَ لَاقِيَالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱).

و آیه ۶ سوره ۳۳ (احزاب) النَّبِيُّ اَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ و اَزْوَاجِهِ اِمهَاتِهِمْ و اَوْلَاوِ الْاِرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و الْمُهَاجِرِينَ (۲).

و آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ و كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ (۳).

و آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) اَلَمْ اَنْتَ مَنذُورٌ و لَكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (۴).

و آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) و اِنَّ هٰذَا صِرَاطِيْ مُسْتَقِيْمًا فَاتَّبِعُوهُ و لَا تَتَّبِعُوا

السَّبِيْلَ فَتَفْرُقَ بَیْكُمْ عَنِ سَبِيْلِهِ (۵).

(۱) خدای تعالی (با ابراهیم) فرمود من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوایی را بفرزندان من نیز عطا خواهی کرد فرمود: آری اگر صالح و شایسته آن باشند که عهد من (امامت) هرگز ب مردم سنکاو نخواهد رسید.

(۲) پیشوای اولی و سزاوارتر بمؤمنان است از خود آنها و زنان پیشوای (در اطاعت و عطا و محبت نکاح) بحکم مادر مؤمنان هستند و خویشاوندان نسبی شخص بعضی بر بعضی دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین و مهاجرین.

(۳) ای اهل ایمان خدا ترس باشید و با مردان راستگو بیوندید و پیرو آنها باشید.

(۴) جز این نیست که وظیفه تو اینست و ترسانیدن (از نافرمانی خدا است) و هر قومی را از طرف خدا راهنماییست.

(۵) اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید آنرا و از راههای دیگر که موجب تفرقه شماست نیز از راه خدا متابعت نکنید.

و آیه ۱۸۰ سوره ۷ (اعراف) و مَن خَلَقْنَا اُمَّةً یَّهْدُوْنَ بِالْحَقِّ و به یهدون (۱).

و آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) و اعتصموا بحبل اللّٰهِ جمیعاً و لا تفرقوا (۲).

و آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون (۳).

و آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اهل البیت

و یطهرکم تطهیراً (۴).

و آیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ و نُوحًا و آل ابراهیم

و آل عمران علی العالمین ذَرِیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ (۵).

و آیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) ثُمَّ اَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفِیْنَا مِنْ عِبَادِنَا (۶).

و آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ و الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرٍ کَمِشْکُوْةٍ

فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زَجَاجَةٍ الزَّجَاجَةُ کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ

مِبَارَکَةٍ زَیْتُوْنَةٍ لَا شَرْقِیَّةٍ و لَا غَرْبِیَّةٍ یَکَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ و لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّوْرٌ

علی نور یهدی اللّٰهُ لنوره من یشاء (۷).

(۱) و از خلقی که آفریده ایم فرقی ای بحق هدایت مینمایند و از باطل همیشه بحق باز میگرددند (که مراد پیشوایان دین و امامه مسمومین اند).

(۲) همگی برشته دین خدا (و ولایت عترت طاهره) چنگ زده بر ابراهیم منفرق نروید. (۳) از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین اند) بیبرسید اگر شما نپسندید.

(۴) چرا این نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هر آلاش را از شما خانواده نبوت ببرد خدا را از هر صیب پاک و منزّه گرداند.

(۵) یحقیقت خدا برگزید آدم (ع) و نوح (ع) و خانواده ابراهیم (ع) و خانواده عمران را بر جهانیان و فرزندان بعضی از آنها را بر بعضی دیگر.

(۶) پس (از آن پیشوران سلف) ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم (یعنی محمد و عترت طاهره او علیهم السلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.

(۷) خدا نور (وجود بخش) آسمانها و زمین است داستان نورش بشکونی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه ای که نلؤلؤ آن گوی ستاره ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون که با آنکه شرعی و غریبی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزانست و بی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود بخود جهانی را روشنی بخشد که بر تو آن نور حقیقت بر روی نور قرار گرفته و خدا هر که را خواهد بنور خود (و اشرافات قومی خویش) هدایت کند.

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود . ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده .

و نیز حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی علی واحد حنبلی در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن عساکر و محدث شام در تاریخ خود و حافظ ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی امیر المؤمنین علیه السلام و محمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایت الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۶ ینایع الموده از طبرانی نقل مینمایند از ابن عباس (جبرامت) که فرمود **نزلت فی علی أكثر من ثلاثمائة آية فی مدحه (۱)** .

و البته در اطراف هر يك از این آیات اقلأً بایستی چند ساعتی صحبت نمود که بواسطه نبودن وقت فقط بطور فهرست بعضی از آنها را قرائت نمودم تا اهل فن بکتاب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی و امام شعبی و زمخشری و جلال الدین سیوطی و طبری و نیشابوری و واحدی .

و کتابهای فرائد السمطين حوسنی و صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جمع بین الصحیحین حمیدی و مسند امام احمد بن حنبل و صواعق ابن حجر و شرف المصطفى خرگوشی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابوالقاسم و استیعاب ابن عبدالبر و سقیفه جوهری و ینایع الموده خواجه کلان حنفی و موده القرطبی همدانی و ما نزل من القرآن فی علی ، اصفهانی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و نهایت ابن اثیر و کفایت الطالب کنجی شافعی و نزول القرآن فی امیر المؤمنین ابوبکر شیرازی و رشفة الصادق سید ابی بکر بن شهاب الدین الملوی و غیر آنها را مراجعه و باریزه تحقیق بنگردند تا حقیقت بر آنها کشف گردد .

(۱) زیاده الا سجد آیه و مدح علی علیه السلام نازل گردیده .

خلاصه خوبست اطالمة کلام نهم و آیه اول مجلس را که ادلّ دلائل آوردیم ذکر نمائیم که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه اینست که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براین تفسیر آئمہ اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین اند . اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی بحکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توأم با اطاعت خدا و پیغمبر است بایستی معصوم از خطاه باشد .

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار باین معنی نموده که اگر گفته شود اولی الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محالست .

و دیگر آنکه اولی الامر باید أعلم و أفضل و أدرع و أتقى و أكمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر صلی الله علیه و آله گردیده اطاعتش از هر حیث واجب آید .

این صفات در میان امت جز در باره آئمہ اثنی عشر (بتصدیق اکابر علماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طورست که خداوند در آیه تطهیر شهادت باین معنی داده است .

و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء اهل تسنن در عصمت آن خاندان جلیل ذکر گردیده من باب نمونه بچند خبری از اکابر علماء اهل تسنن تبرک میجویم .

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی درس ۴۴۵ ینایع اخبار در عصمت آئمہ از طرق عامه الموده ضمن باب ۷۷ و شیخ الاسلام حوسنی در فرائد السمطين از ابن عباس روایت نموده اند که گفت

سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انا و علی و الحسن و الحسین و ثمة من ولد الحسین مطهرون معصومون (۱) .

و از سلمان فارسی نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ دست بر کتف حسین علیه السلام

گذازد و فرمود **الله الامام بن الامام ثمة من صلبه آئمہ ابرار امناء معصومون (۲)** .

(۱) شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین همگی پاک و پاکیزه و معصوم (از جمیع صفات و کبایر و اخلاق ذمیه) میباشیم .
(۲) پدرستیکه او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکو کاران امناء با عصمت اند .

و از زید بن ثابت روایت نموده که آنحضرت فرمود **وَأَنَّهُ لِيُخْرِجَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةً أَرَارَ أَمْنَاءَ مَعْصُومُونَ قَوْمُونَ بِالْقِسْطِ (۱)**.

واز عمران بن حصین نقل میکند که گفت از رسول اکرم **وَأَنَّهُ لِيُخْرِجَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ** فرمود انت وارث علمی و انت الامام والخليفة بعدی تعلم الناس ما لا يعلمون و انت ابوسبطی و زوج ابنتی و من ذریعتکم العترة الائمة المعصومین (۲). از این قبیل اخبار از طرق اکابر علماء عامه بسیار رسیده که برای نمونه در این وقت مختصر کفایت میکند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصل نمودیم لابد بنظر محترم آقایان درجرائد و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا می کنیم.

اشاره بعلم عترة و اهل بیت طهارت

ابواسحق شیخ الإسلام حوینی در فرائد السمطين و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابن عباس روایت مینمایند که فرمود رسول اکرم **وَأَنَّهُ لِيُخْرِجَ عَتْرَتَ مَنْ** از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده و ای بر کسیکه ایشان را تکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و صاحب کتاب سیر الصحابه از حدیقه بن اسید روایت کرده اند که رسول خدا **وَأَنَّهُ لِيُخْرِجَ بَعْدَ** از آداء خطبه مفصل و حمد و ثناء حق تعالی فرمودند **أَنْ تَارِكَ فَيَكُفُّمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتْرَتِي أَنْ تَمْسُكْتُمْ بِهَا فَنَقُودَ نَجْوَتِي** طبرانی با این زیادتى نقل مینماید که فرمود **فَلَا تَقْدُمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا وَلَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَانْهَمِكُمْ عَنْهَا فَانْتَهَوْا (۳)**.

(۱) هر آینه بیرون میآید از صلب حسین امامان نیکوکار ائمه با عصمت کارگزاران بعد و داد.
(۲) تو وارث علم منی و تومی امام و خلیفه بعد از من یاد میدهمی بر دم چیزیکه نینداند و تومی پدر دودختر زاده من و شوهر دختر من و ذریه شماست عترة پاک و امامان با عصمت.
(۳) دو چیز نفیس بزرگ را در میان شما میگذارم که اگر باین دو چیز تمسک جوئید نجات یابید یکی قرآن مجید و دیگری عترة من اند آنگاه فرمود امت بایشان سبقت نجوید و تقصیر و کوتاهی نکنید از آنها که هلاک خواهید شد بایشان یاد ندهید و تعلیم نسازید که ایشان از شما دانانترند.

بروایت دیگر از حدیقه بن اسید نیز نقل میکند که آنحضرت فرمود **الْأُمَّةُ بَعْدِي مِنْ عَتْرَتِي** عدد نقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسين اعطاهم الله علمی و فهمی **فَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَانْهَمِكُمْ عَنْهَا** منکم اتبعوهم فانهم مع الحق **وَالْحَقُّ مَعَهُمْ (۱)**.

اینها مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنن بر اثبات علم و عصمت ائمه اثناعشر ما نقل نموده اند که تقویت میکند دلائل عقلیه را.

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه **اشکال در اینکه چرا اسامی** نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر **ائمه در قرآن نیامده** ائمه اثناعشر شیعیان بر حقند چرا اسامی آنها

در قرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکر نگردیده در شب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس خصوصی همین سؤال را از داعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب رامو کول بامروز نمودم اینک که باصرار آقایان منبر آمدم و مقضی موجود گردیده با توجهات خاصه پروردگار رفع اشکال مینمایم.

مقتضی عرض میکنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان میکنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده فقط متعرض کلیات امور است ولی جزئیات امور را موکول ببیان مبیین که رسول الله **وَأَنَّهُ لِيُخْرِجَ** است نموده چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) مینرماید **وَمَا لِيَكُمُ الرَّسُولُ فَخْذُوهُ وَمَا نَهَايَكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۲)**.

فلذا وقتی باحکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیانت مینگریم می بینیم که در (۱) امامان بعد از من از عترة من بعد دهقبا بنی اسرائیلند (یعنی دوازده نفر) نه نفر از صلب حسین اند اعطاء نموده است خداوند بآنها علم و فهم مرا پس بآنها یاد ندهید و تعلیم ننمایید بدستیکه آنها اعلم از شما میباشند متابعت کنید آنها را پس بدستیکه آنها باحق و حق بآنها میباشند.
(۲) آنچه رسول حق بشما دستور دهد (و عطا کند) بپذیرید و هر چه نهی کند شما را از آن واکندارید.

قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح و بیان آنها را پیغمبر فرموده .

جواب از اشکال

اولاً آقایانیکه اشکال تراشی میکنند و میگویند چون اسامی و عدد امامان اثناعشر در قرآن مجید نیست ماقبول نداریم و اطاعت نمیکنیم چیزی را که در قرآن نییاشد - باید بآنها گفت که اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید نام برده نشده و صراحت ندارد و جزئیات او ذکر نگردیده باید متروک گردد .

پس آقایان باید ترك نمایند تبعیت و پیروی از خلفاء راشدین و خلفاء اموی و عباسی و غیر هم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره بمقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی و طریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعدت تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها با رافضی و مشرک و کافر می خوانند !!

و از اینها گذشته اگر امر چنین باشد که هر چه در قرآن مجید ذکر و نامی از آنها نشده بایستی متروک گردد .

قطعاً آقایان باید تارك جمیع عبادات و احکام کردند زیرا جزئیات هیچ يك از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده .

عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده
برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که باتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تاکیدات بلیغه در آن باب نموده تا آنجا که

فرموده الصلوة عمود الدین ان قیلت قبل ماسواها وان ردت رد ماسواها (۱) .

مورد مطالعه قرار داده می بینیم در قرآن مجید ابدأ ذکر از عدد رکعات نمازها و طریق اداء آنها از حمد و سوره و کوع و سجود و ذکر و تشهد نشده پس بایستی نمازها را ترك کرد چون در قرآن مجید ذکر از اجزاء آن نیامده !!

(۱) نماز ستون و تکیهان دین است اگر نماز قبول شد مساوی آن قبول و اگر نماز رد شد مساوی آن هر چه هست رد میگردد .

و حال آنکه اینطور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاة مجعلا آمده اقم الصلاة - اقام الصلاة - اقموا الصلاة ولی تعیین عدد رکعات و سایر ارکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله میباید .

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم صلی الله علیه و آله میباید .

پس همان قسمی که کلمه صلاة موجزاً در قرآن آمد ولی تشریح معنای صلاة و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظف عمل بآن دستورات هستیم .

همین قسم راجع بامامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله هم در قرآن مجید موجزاً و مجعلا فرموده و اولی الامر منکم یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را .

بدیهی است مفسرین مسلمین از شیعه و سنی از پیش خود نمیتوانند اولی الامر را معنی کنند چنانچه کلمه صلاة را نمیتوانند بمیل و اراده خود معنی کنند زیرا در حدیث روایت فریقین است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود من قرأ القرآن برأه فمعه عهد فی النار (۱) . البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند به بیان مبین قرآن ببیند آیا از مبین

قرآن مجید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در معنای اولی الامر خبری رسیده از آنحضرت سؤالی شده یا نه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبین قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترك عادت و تمصب نموده تبعیت و اطاعت نمایند گفتار و بیان آنحضرت را .

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملاً مطالعه نمودم بعدیشی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطین اند بر نخوردم ولی برعکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله معنای اولی الامر را سؤال نمودند

(۱) هر کس قرآن را برای خود تفسیر کند پس نشین گناه او آتش خواهد بود .

آنحضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت اند الحال چند خبری بمقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض میکنم البته متوجه باشید باخبر متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت طاهره و صحابه خاص رسیده ابدأ استشهاد نمی نمایم .

فقط بذکر چند خبر از اخبار بسیاری که از طرق آقایان اهل سنت و جماعت رسیده اکتفا نموده و قضاوت را بضمیر پاک و روشن آقایان با علم و منطق و انصاف و امیکندارم

۱- ابو اسحق شیخ الاسلام حمونی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطين گوید آنچه از رسول خدا از عترت طاهره هستند مراد از اولی الامر در آیه شریفه

علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول خدا هستند .

۲- عیسی بن یوسف همدانی از ابی الحسن و از سلیم بن قیس از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم ﷺ فرمود شریکان من کسانی هستند که خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان و اولی الامر منکم تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان بردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و اوامر ایشان نمائید - من چون این سخن را شنیدم عرض کردم یا رسول الله خبرده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانیند فرمود یا علی انت اولهم .

۳- محمد بن مؤمن شیرازی که از اعظم علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رساله اعتقادات روایت میکند که وقتی رسول اکرم ﷺ امیر المؤمنین علی علیه السلام را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه و اولی الامر منکم نازل گردید در شان علی بن ابیطالب .

۴- خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۸ ینابیع الموده که مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل مینماید که در تفسیر مجاهد است که ان هذه الایة نزلت فی امیر المؤمنین علی علیه السلام حین خلفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالمدينة - یعنی این آیه نازل شده در حق امیر المؤمنین علی علیه السلام زمانیکه

خلیفه قرار داد او را پیغمبر ﷺ در مدینه عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار میدهی بر زنها و بچهها حضرت فرمود اما رضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی آیا رضی نیستی که تو از من بمنزله هرون باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد .

۵- واز شیخ الاسلام حمونی نقل میکنند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت در دوره خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل میکنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شما هم حرف بزنید حضرت فرمودند آیا این فضائلی که نقل میکنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا بوسیله غیر ؟ عرض کردند خدا منت بر ما گذارده بوجود محمد مصطفی ﷺ فرمود آیا تمیدانید که پیغمبر فرمود من و اهل بیت من نوری بودیم که سعی مینمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمن آمد و در پشت نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از اصلاب پاک برجهای پاکیزه از پدرها و مادرهایی که یکی از آنها از حرام نبودند - سابقین از اهل بدر و احد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول خدا ﷺ این جملات را فرمود شما را بخدا قسم میدانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق را بر مسبوق و سبقت نکرده است احدی بر من در اسلام گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید وقتی نازل شد آیه شریفه و السابقون السابقون اولئک المقربون (۱) سؤال کردند رسول خدا ﷺ را از سابقین و اینکه این آیه در چه چیز نازل گردیده فرمود انزلها الله عز وجل

فی الانبیاء و اوصیائهم فانما الفضل الانبیاء و رسله و علی وصی افضل الاوصیاء نازل گردانید خدای عز وجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی رسی من بهترین اوصیاء میباشد آنگاه فرمود شما را

(۱) آنکه در ایان برهه پیشی گرفته (در اطاعت خدا و رسول مقام قدم یافتند) بحقیقت مقربان در گاهند آ ۱۰۴ سوره ۵۶ (واقعه) .

بخدا قسم آیا میدانید وقتی نازل شد آیه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم (۱) و آیه انما ولیکم الله ورسوله واذین آمنوا الذین یمؤمنون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم را کھون (۲) و آیه ولم یتخذوا من دون الله ولارسوله ولا المؤمنین ولیجة (۳) .

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را که معرفی نماید ولات امر را و تفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی که تفسیر نمود برای آنها نماز و زکاة و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در تدبیر خم و فرمود ایها الناس بدستی که خداوند جل جلاله مرا برسالت فرستاد تنگک شد سینم کمان کردم مرا تکذیب مینمایند آنگاه فرمود **اعلمون ان الله عز و جل مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم** آیا میدانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من اولی بتصرف هستم بآنها از نفسهای آنها عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست مرا گرفت و فرمود من کنت مولاه **فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه** یعنی هر کس را من مولی و اولی بتصرف باو هستم پس علی مولی و اولی بتصرف در او میباشد خدایا دوست بدار کسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی را دشمن بدارد (این خبر نیز مؤید اخباریست که قبلا در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) سلمان برخاست عرض کرد یا رسول الله ولایت علی چگونه است فرمود ولایة علی کولائی من کنت اولی به من نفعه **فعلی اولی به من نفعه** یعنی ولایت علی مثل ولایت من است هر کس را من اولی بتصرف هستم باو از نفس او پس علی اولی بتصرف است باو از نفس او پس نازل شد آیه ولایت **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً** پس پیغمبر فرمود

(۱) اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و فرمان داران (از طرف خدا و رسول دا) که صاحبان امرند - آیه ۶۲ سوره ۴ (نساء) .
(۲) جز این نیست که اولی بتصرف در امور خدا و رسول و آن مؤمنانی هستند که نماز پیاداشته و در سال رکوع زکوة میدهند (که با اتفاق مفسرین خامه و عامه اتفاق کننده در حال رکوع علی علیه السلام بوده) . (رجوع شود به ص ۴۷ تا ص ۵۰ همین کتاب) آیه ۶۰ سوره (مائد) .
(۳) و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی - آیه ۱۶ سوره ۹ (توبه) .

الله اکبر با کمال الدین و اتمام النعمة و رضاه ربی برساتی و ولایة علی بعدی یعنی بزرگست خدای تعالی که دین را کامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است که در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض کردم که کلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) .

عرض کردند بیان نما برای ما اوصیاء خودت را فرمود **علی اخی و وارثی و وصی و ولی کل مؤمن من بعدی ثم ابنی الحسن ثم الحسن ثم التسعة من ولد الحسن القرآن معهم و هم مع القرآن لا یفارقونه و لا یفارقهم حتی یردوا علی الحوض** یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین اند قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (یعنی در قیامت) بر من وارد شوند .

و بعد از این خبر مفصل که قسمتی از آنرا باقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری و ابن معاویه نقل میکنند که مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند .

کمان میکنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری که ذکر نمودیم کافی باشد .

و اما راجع بعدد و شماره و اسامی مقدسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هم فقط بچند خبری که از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده استشهاد مینمایم و از اخبار متکثرة متواتره ای که از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرف نظر مینمایم .

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۶ ینابیع الموده از فراند السطین شیخ الاسلام حوینی از مجاهد از ابن عباس نقل مینماید که مرد یهودی نعتل نام مشرف شد خدمت رسول اکرم **صلی الله علیه و آله** مسائل چندی از توحید سؤال نمود

در باب اسامی و اعداد ائمه اثنا عشر

حضرت هم جوابهایی دادند (که بمناسبت ضیق وقت از نقل آنها خود داری مینمایم) آنگاه نعل بشرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون وصیت نموده ما را خبر ده که وصی شما کیست حضرت فرمود ان وصی علی بن ایطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تنلوه تسعة ائمة من صلب الحسین یعنی وصی من علی بن ایطالب است و بعد از او دو دخترزاده من حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین علیه السلام میباشند نعل عرض کرد تمنا دارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمائی حضرت فرمود

اذا مضى الحسين فابنه علي فاذا مضى علي فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى فاذا مضى موسى فابنه علي فاذا مضى علي فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه علي فاذا مضى علي فابنه الحسن فاذا مضى الحسن فابنه الحجة محمد المهدي فهؤلاء اثنا عشر بس از ذکر اسامی امامان نه گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت پسرش بجای پدر امام است تا امام دوازدهم که بنام محمد مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقه شهادت هر يك را سؤال نموده و حضرت جواب داده آنگاه نعل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انت رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك یعنی شهادت میدهم یوحدانیت خدا و رسالت شما و شهادت میدهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما میباشند هر آینه بتحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامه حضرت موسی کاملاً ثبت است .

آنگاه حضرت فرمودند طوبی لمن احبهم و اتبعهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آنکس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعل در حضور آنحضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلى الله ذوالعلى عليك يا خير البشر انت النبی المصطفى والهاشمی المفخر
بکم هدانا ربنا و فیک نرجوا ما امر و معشر سمیتهم ائمة اثني عشر

حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر قد فاز من والاهم و خاب من عادی الزهر
آخرهم یسقی الظما هو الامام المنتظر و عترتک الاخیر لی و التابعین ما امر
من کان عنهم معر ضافسوف تصلاه سقر (۱)

۲ - و نیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیح از مناب خوارزمی از واثله بن اسقع ابن قرخاب از جابر بن عبدالله انصاری - و ابوالمفضل شیبانی از محمد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که از صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله) بوده است نقل مینماید که گفت مردی از یهود بنام جنبل بن جنادة بن جبرئیل خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی شهادتین بر زبان جاری و مسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بمن فرمود که اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و اتمتک اوصیاءه من بعده یعنی اسلام بیازر بر دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و متمسک شو باوصیاء بعد از او .

حمد خدا را که مرا مشرف بدین اسلام فرمود اینک بفرما اوصیاء شما کیانتد که بآنها متمسک کردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است : من هم همین قسم در تورات یافته ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان فرمائی .

حضرت فرمودند اولهم سید الاوصیاء ابو الائمة علی ثم ابناؤه الحسن و الحسین اول آنها سید و آقای اوصیاءه و پدر امامان علی علیه السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و وحسین اند .

تو این سه نفر را ملاقات میکنی آنگاه عزت باخر می رسد در وقتیکه زین العابدین

(۱) درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیشتر بر گزیده هاشمی نسبی و بان مفتخری بسبب شما هدایت شدیم و بوسیله تو آتشهای از آتش دوزخ داریم و جمیع خلفاء شما نامیده شدند اثناعشر زیرا خدای بزرگ ایشانرا بلندتریه و پاک و پاکیزه از هر عیب و ریب نموده است نجات میابد آنکس که بایشان تسک جوید ، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است بظهور خود شیطان تشنه دیدار را سیراب مینماید و خاندان شما آن برگزیده گانی هستند که مامور متابعت از ایشانیم و کسیکه از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند .

متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا يك شربت شیر خواهد بود پس متمسک باش بایشان مبدا جهل ترا مغرور نماید.

عرضکرد من در توریة و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را بنام ایلیا و شیر و شیردینهام تمنا دارم اسمی بعد از حسین را بیان فرمائی حضرت فرمودند
اذا انقضت مدة الحسين فالامام ابنه علي يلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد يلقب باباقر فبعده ابنه جعفر يدعى بالصادق فبعده ابنه موسى يدعى بالكاظم فبعده ابنه علي يدعى بالرضا فبعده ابنه محمد يدعى بالثقي و الزكي فبعده ابنه علي يدعى بالثقي والهادي فبعده ابنه الحسن يدعى بالمسكري فبعده ابنه محمد يدعى بالمهدي والقائم والحجة فيقرب ثم يخرج فاذا خرج يملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً پس از اینکه اسمی نه نفر امامان بعد از ابا عبدالله الحسين را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود نهی آنها محمد مهدی قائم و حجة غایب میشود پس از آن خروج مینماید و زمین را پر از عدل و داد میکند هم چنانیکه پر از ظلم و جور شده باشد.

طوبى للصائرين فى غيبته طوبى للمقيمين على محبتهم اولئك الذين وصفهم الله فى كتابه و قال هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ثم قال تعالى اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون .

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آنحضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت مینماید) کسانی هستند که ایمان غیب میآورند (که مراد غیبت آنحضرت است) و آنها هستند حزب الله که در قرآن میفرماید بدانید که حزب خدا غالب اند.

۳ - ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل مینماید از ابو سلیمان راغی رسول خدا ﷺ که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود در شب معراج خدای تعالی بمن وحی فرمود که با محمد نظر کردم بسوی اهل زمین

و تورا از میان ایشان برگزیدم و نامی از نامهای خود برای تو جدا کردم یادنشوم در جائی مگر آنکه تو بامن یاد شوی من محمودم و تو محمد (ﷺ) بعد از تو علی را از میان اهل زمین برگزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و اوست علی (ﷺ) یا محمد تو وظلی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را آفریدم از نور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یا محمد میخواهی ایشانرا ببینی عرضکردم بلی خطاب فرمود :

انظر الى يمين العرش فنظرت فاذا علي والحسن والحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن موسى و محمد بن علي و علي بن محمد والحسن بن علي و محمد المهدي ابن الحسن كأنه كوكب درى بينهم .

یعنی نظر کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) و اسمهای آنها را يك يك بیان نمود تا آنکه فرمود محمد مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوكب درى و ستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید یا محمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیایك .

یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من و اوصیاء تو هستند .

کمان میکنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می گویند اعداد و اسمی ائمه اثنا عشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده همین سه خیر من باب نمونه از طرف روایت معتبره اُ کابر علمای سنت و جماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد .

و اگر کسی طالب یش از اینهاست مراجعه کند بمناقب خوارزمی و منابع الموده سلیمان بلخی حنفی و فرائد السمطين حموینی و مناقب محدث قبه این مغزلی شافعی و موده القریبی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السنول محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علماء که همگی از

أفاضل وأكابر علماء عامه وأهل تسنن هستند تا ببینند زیاده از صدخبر از طرق برادران سنت و جماعت درباره خلفاء و ائمه اثناعشر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده باستثناء اخبار شیعه که لا تعد ولا تحصى است.

میر سید علی همدانی شافعی در موده دوازدهم از
عدد خلفاء بعد از پیغمبر (ص)
 موده القری نقل مینماید از عمر بن قیس که گفت
 ما در حلقه ای که عبدالله بن مسعود در او بودند نشسته
 بودیم اعرابی آمد سؤال نمود کدام یک از شما عبدالله هستید عبدالله گفت من هستم گفت
 یا عبدالله آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلفاء بعد از خود بشما خبر داد در جواب گفت بلی پیغمبر
 فرمود **الخلفاء بعدی اثنا عشر عدد نقباء بنی اسرائیل** یعنی خلفاء بعد از من دوازده
 میباشند بعد نقباء بنی اسرائیل (که دوازده نقیب بودند).

و نیز از شعبی از مسروق از عبدالله شیبه این خبر را نقل نموده.

و نیز از جریر از اشعث از عبد الله بن مسعود و از عبد الله بن عمر از جابر بن
 سمره همگی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که فرمود:
الخلفاء بعدی اثنا عشر بعد نقباء بنی اسرائیل و در خبر عبد الملك است که فرمود:
كلهم من بنی هاشم یعنی آن دوازده خلیفه بعد از من که بعد نقباء بنی اسرائیل اند تمام
 از بنی هاشم اند.

علاوه بر این کتابها که ذکر نمودیم سایر علمای مهم اهل تسنن در کتابهای
 خود متفرقا باقتضای هر محلی اخبار بسیاری در این باب آورده اند که خواجه کلان
 سلیمان بلخی حنفی باب ۷۷ بنایع الموده را اختصاص باین موضوع داده و اخبار بسیاری
 در این باب نقل نموده از شیخین و ترمذی و ابی داود و مسلم و سید علی همدانی و شعبی و
 غیرهم.

از جمله گوید یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از بیست طریق نقل نموده که
 ان الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش
 یعنی خلفاء بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله دوازده خلیفه میباشند که تمامشان از قریش اند.

و بخاری از سه طریق و مسلم از سه طریق و ابی داود از سه طریق و ترمذی از یک
 طریق و حمیدی از سه طریق نقل نموده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خلفاء و امامان
 بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قریش اند و در بعضی از آن اخبار است که
كلهم من بنی هاشم.

تا آنجا که در ص ۴۴۶ گوید بعضی از محققین علماء (یعنی علماء عامه و اهل تسنن)
 گفته اند احادیثی را که بر اثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نفر بطرق
 بسیاری مشهور است که آدمی میدانند مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از تعیین عدد خلفاء بعد از
 خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش میباشد - و ممکن نیست مطابقت این
 احادیث با خلفاء از صحابه بعد از آنحضرت چنانکه پیغمبر تعیین عدد دوازده فرموده
 (و آنها چهار بودند).

و نیز حمل نمیشود بر سلاطین بنی امیه برای آنکه از دوازده نفر بیشتر بودند
 (سیزده نفر بودند) علاوه بر آنکه همگی ظالم بودند باستثناء عمر بن عبدالعزیز (در اثبات
 ظلم عمر هم کفایت در غصب خلافت و خانه نشین نمودن امام وقت صلی الله علیه و آله) و از بنی هاشم
 هم نبودند نظر فرموده آنحضرت که **كلهم من بنی هاشم**.

و نیز حمل بر ملوک بنی عباس هم نمیشود برای آنکه عدد آنها بیشتر از دوازده
 بوده (سی و پنج نفر بودند) و ابدأ هم رعایت نمودند توصیه خداوند متعال را در باره
 عترت که در آیه ۲۶ سوره ۴۶ (شوری) فرمود **قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی
 القری - و حدیث کساء**.

پس لابد باید حمل شود اینهمه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر
 امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت طهارت پیغمبر صلی الله علیه و آله (بعقیده امامیه اثنا عشریه)
**لا نهم كانوا اعلم اهل زمانهم و اجلهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و
 افضلهم حبا و اکرمهم عند الله و كان علومهم عن آبائهم متصلا بجدهم و
 بالوراثة و اللدنیة كذا عرفهم اهل العلم و التحقيق و اهل الكنف و التوفیق**
 یعنی برای آنکه آنها أعلم و اجلا و اورع و اتقای اهل زمانشان بودند و بالاتر

از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و کرامی ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها (و موهوباً) از طریق پدرانشان متصل بر رسول الله ﷺ بوده و اهل علم و تحقیق کشف کنندگان با توفیق آنها را باین قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید میکند این عقاید را که مراد پیغمبر ﷺ از تعیین خلفاء بعد از خود امامان دوازده گانه از عترت و اهل بیت او میباشد حدیث شریف ثقلین (که طبق روایات صحیحیه فریقین شیعه و سنی بعد توأتر رسیده) که آنحضرت فرمود **انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي لن يفرقا حتى يردا على الحوض ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدها ابداً (۱)**.

و نیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی میباشد - انتهی کلام خواجه .

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را بر شما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو میکنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم شدند نتیجه همین نظرهای پاک میباشد خواه شیعه باشد یا سنی .

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین - نظریات پاک آنها راهنمای شما میباشد تا آقایان حاضرین و همچنین شائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمه اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند بحکم قرآن مجید و فرموده رسول اکرم ﷺ میباشد .

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه آن ذوات مکرمه قط در اخبار شیعیان متواتراً فرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفرقاً بسیار ذکر گردیده .

(۱) بدستیکه میگذاوم در میان شا دو جیوفیس بزرگه راکه کتاب خدا (قرآن مجید) وعترت من باشد که ازهم جدا نیشوند تادر کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند اگر چنگه بزیند باین دو هرگز گمراه نیشوند بهما ابداً .

فرق ما با علماء عامه آنستکه آنها نقل اخبار میکنند و تفسیر و آیات قرآن مجید نازله در حق آن خاندان جلیل را مینویسند و اظهار نظر هم مینمایند ولی تحت تأثیر عادت قرار گرفته و پیرو اسلاف خود بدون برهان و دلیل مینمایند و بعضی راهم تعصب مانع است که بزبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد بکلی بی اثر مانده هوی و عادت بر قوه عاقله غالب آمده !! .

عادت جاهلانه و تعصب مانع از وصول بحقیقت است

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول اکرم ﷺ تاویلات باردهای مینمایند که از پرورد یخ بر مراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل علم و تحقیق میگردد .

اگر از روی واقع و حقیقت پرده تعصب و عناد را بر کنار زنند پراهنمائی علم و عقل و انصاف (در بیان جاحظ در وصول الی الحق) بر کنار زتنند پراهنمائی علم و عقل و انصاف (در عین تعصب) حق را واضح و آشکار می بینند چنانکه ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ بصری معتزلی که از علماء محققین و اعیان متمسکین متعصبین عامه میباشد صاحب کتاب البیان و التبيين متوفی سال ۲۵۵ هجری اشاره باین حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب ۵۶ ینابیع الموده بعضی از کلمات او را ثبت نموده که گوید **ان الخصومات نقصت العقول السلیمة و افسدت الاخلاق الحسنه من المنازعه فی فضل اهل البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب الحق و اتباعه و طلب مراد الاله فی کتابه و ترک التعصب والهوی و طرح تقلید الملق و الاساتید و الایاء (۱)** .

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بزیر قلمشان جاری میگردد

(۱) بدستیکه خصومات باعث نقصان عقول سلیمه و فساد اخلاق حسنه میباشد از تراخ نمودن در فضل اهل بیت بر غیر آنها پس واجب است بر ما طلب حق و تمییز از آن و طلب نمودن مراد خدای تعالی در قرآن ترک تعصب و هوای نفس و دور افتادن تقلید کشفگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت و عترت طاهره پیشبر علی ائمه و آله و سلم بر دیگران .

مع ذلك عادت و تعصب بر علم و عقلشان غالب و برخلاف حقیقت تبعاً لاسلاف راه پیمای شده و موجب تأثر عقلاء گردیدند .

در تحت تأثیر عادت و تعصب بمخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیر حق بر اهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده .

مثلاً از روی جهالت و تعصب ابوحنیفه یا مالک یا دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و از علم بی بهره بوده اند پیروی میکنند ولی بقیه اهل بیت طهارت امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام توجیهی نمی نمایند .

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی الحدید در دیباچه شرح نهج البلاغه مینویسد آنان خوشه چین خرمن علم و دانش خاندان جلیل عصمت و طهارت و نمایندگان خاص رسول الله ﷺ بوده اند (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید) .

اقرار منصفانه شیعیان

ولی ما شیعیان چون از خدای قادر متعال میترسیم و بیروز بازیسین و یوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلائل و براهینی را که اکابر علماء سنت و جماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم بر عادت و تعصب غالب آمده اقرار و اعتراف مینمائیم قلباً و لساناً آنچه رسول اکرم ﷺ فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی مینمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره ای که آنحضرت بماسپرده و امیدواریم بسعادت ابدی نائل آئیم .

چه آنکه رسول اکرم ﷺ سعادت و نجات ابدی را بمحبت و متابعت آن خاندان جلیل فرار داده چنانکه حافظ ابن عثمه احمد بن محمد کوفی همدانی که از علماء عامه است نقل مینماید از علماء و مشایخ خودشان از عبدالقیس که گفت در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصّلی را شنیدم تا آنجا که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بهلی و نصرته به سپس نوشته شده بود الحسن والحسین و علی و علی و علی و محمد و محمد و جعفر و موسی و الحسن و الحجّة عرض کردم الهی ایشان

کیانند : وحی شد اینها اوصیاء تو هستند بعد از تو قطوبی لمحبیهم و الویل لمحبیهم یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان میباشد .

(آننگاه خطاب به آقای نوآب نموده گفتم جناب نوآب آیا جواب اشکال دیشب شما داده شد وقانع شدید یا باز اضافه نمایم) .

نوآب - کمال تشکر را دارم بنحو آتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند بشما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند) .

(خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم چون امید عوض و جزائی جز از خدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین بما نظر لطف و عنایت فرماید کما اینکه تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مرحام و الطاف بلا انتهای او باشیم) .

تذکرات و نصایح مشفقانه

داعی - خیلی معذرت میخواهم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ و برادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رشته سخن اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرایض ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای پیداری برادران عزیزم بیان نمایم .

و این بیان داعی پیامیست از ما بتمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیت مورد عمل قرار دهند .

اولاً بدانید که فرض از ذکر آیات و اخبار واقعه دلائل و براهین منطقیه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آئیم .

چون ما خصمی در مقابل خود نمی بینیم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده اند ولی القاء شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب و خوارج و امویها میدانم .

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مبروحه برهان و منطق کرد و غبار کدورت و کدورت را از روی قلوب صافیه آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و اِلقائ شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنمائیم.

اگر باما در طریق حق و حقیقتی که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده‌اند و اکابر علمای خودشان بما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته‌های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای بن بمقام ولایت گردیده) همصدا شدند کمال مسرت و امتنان حاصل میشود.

چنانچه خود در عادت و تمصب مانع از همصدا شدن گردد باز هم آنها را برادران خود دانسته بدون کینه و عداوت برادرانه تمام شیعه و سنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلاء کلمه توحید دست اتحاد و اتفاق بهم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیابند.

چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج با اتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته‌اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما میگردد نفاق و دوئیت ما است.

مگر نه اینست که پیغمبر عظیم الشان ما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند: **الاسلام غریباً سیهود غریباً** یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بحالت غربت ممکن است زمانی که پیغمبر خبر داده همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است.

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیره العرب شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای هدایت خلق مبعوث برسالت گردید عالم توحید در محاصره کفر قرار گرفته اُعدای دین زحمت انبیاء را ناچیز کرده یهود و نصارا و اهل ماده و طبیعت و بت پرستها و کوچک ابدالها و دست نشاندهگان آنها بتمام معنی در دنیای آن روز حکم فرمائی می نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند

پیغمبر توحید خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بازحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه در قلیل مدتی موفق با علای کلمه توحید و غلبه بر مشرکین گردید.

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

عالم دیرچم توحید را در عالم بلند کرد بزرگترین حربه آن حضرت در غلبه بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با تدای لطیف قول **اولا اله الا الله** تفلحوا افراد متفرق و مشتت عرب را با هم متحد و متفق نمود.

و در اثر تعالیم عالی آنحضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بیعوه و قدرت صدر اسلام با مجیز نبودن بقوای جنگی آفریز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران و روم) مجیز بودند باقلت عدد حمله بر کفار بت پرست و آتش پرست میجوس و مشرکین باقائیم ثلاثه و اشباع آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا باهتر از در آوردند.

اگر بدیده بصیرت بتگرید معنای سیهود غریباً را امروز در عالم اسلام مشاهده میکنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (و چون پرچم دار توحید حقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت قسط مسلمینند) لذا تمام حملات اعدای بما مسلمین است.

از طرفی ارباب ماده و طبیعت و اتباع ذمیرا طیس و مرمنند و مزدک و داروین و بختیگر و کوچک ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالک اسلامی.

و از طرف دیگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خود خواه جاه طلب و ائیکان یاب - مسلمین موحد جهان را محاصره نموده‌اند و برای فنا و نابودی مامنتهای سعی و کوشش رامینمایند.

و بزرگترین حربه دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه بر ما تولید اختلاف و نفاق است و با تمام قوا جدیت مینمایند که سنگه تفرقه در میان مسلمانان انداخته

در اثر دوئیت و نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه در میان آنها معروف است که گویند نفاق بینداز و حکومت بنما).

افایان محترم برادران شیعه و سنی روز غربت
ایضا مواظب مشفقانه برادران اسلام است همان قسمیکه پیغمبر بزرگ ما در هزار
شیعه و سنی و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اقربا
پراکنده و ایجاد اتفاق در مسلمین بر اعدای با قدرت - غالب آمد.

امروز هم یگانه وسیله پیروزی ما و حفظ استقلالمان اتحاد و اتفاق است.
بقول شاعر شیرین زبان پارسی:

حسن اتفاق ملاحمت جهان گرفت آری با اتفاق جهان میتوان گرفت
از قدرت اعدای نترسید فقط کاریکه میکنید خودتانرا مجهز نمائید نه فقط بتجهیزات
مادی بلکه هر اندازه آنها مجهز بتجهیزات مادی از توپ و تفنگ و تانک و زره پوش و
هوایما و کازهای کشته میشوند.

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهره که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت میباشد و
از دستورات قرآن مجید است که در آیه ۶۲ سوره انفال میفرماید و اعدوا لهم ما
استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین
من دو لهم لا تعلمو لهم الله يعلمهم.

خلاصه معنی آنکه میفرماید شما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه با آنها (یعنی با
دشمنان) خود را مهیا کنید و تا آن حد که بتوانید از آنوقت و آلات جنگی (باقتضای
هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و
بر گروه دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا با آنها آگاه است نیز
مهیا باشید.

سعی و کوشش کنید بتجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق در جامعه نمائید
دلها را پاک کنید بدبینی و دوئیت را از خود دور و افراد مسلمین را بنام شیعه و سنی و صوفی
و شیخی و غیره از هم نپاشید.

اگر در مقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دارید
وصفا در مقابل هم بنام شیعه و سنی شیخی و صوفی متجدد و متقدم قرار دارید قطع بدانید
که آبروی شما میرود زیرا منازعه و اختلاف آبروها را میرود چنانچه در آیه ۴۸ سوره ۸
(انفال) میفرماید. ولا تنازعوا فتشعلوا و تذهب ریحکم یعنی نراغ و خلاف نکنید
با اختلاف آراء پس بد دل شوید و آبروی شما برود.

و در آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) فرماید و ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه
و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله خلاصه این راه راست مستقیم را متابعت کنید
و متابعت نکنید راههای پراکنده را پس متفرق سازد آن طرق و راهها شما را از
راه حق.

و نیز در آیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) صریحاً فرموده و اعتصموا بحبل الله
جمعیاً و لا تفرقوا بجسیده به حبل متین و ریسمان محکم خدا با هم در حالتی که متفرق
نباشید یعنی متحد و متفق باشید.

خلاصه اگر بخواهید مقام از دست رفته خود را بدست آورید و بسیادت اولیه نائل
آئید (که هشتصد سال پرچمدار علم و تمدن و سیادت و آقائی جهان بودید) باید مجهز
شوید بتجهیزات توحیدیه.

در آیه ۱۳۳ سوره ۳ (آل عمران) فرماید و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون
ان کنتم مؤمنین یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و نا امید
نباشید از قدرت دیگران و ضعف خودتان) شما پیوسته فاتح و مافوق همه هستید بشرط آنکه
به برنامه ایمانی عمل نمائید.

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظن
را از میان بردارید نسبت بیکدیگر بدین نباشید
سوء ظن و غیبت موجب
تفرقه و جدائی میباشد
حفظ الغیب بیکدیگر را بنمائید چه آنکه سوء ظن
و غیبت کردن تخم تفرقه و جدائی و مقدمه دوئیت و نفاق و بدبینی بیکدیگر است.
فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده و در قرآن مجید صریحاً منع از سوء ظن

و غیبت میکند و در آیه ۱۲ سوره ۴۹ (حجرات) فرماید **يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا** خلاصه ای جماعت مؤمنین دور شوید و اجتناب نمائید از گمان بد در حق برادر مؤمن خود بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس نکنید چیزهایی را که بر شما مخفی باشد از بدبها و عیوب مؤمنین و بعد از نهی کردن از کنجکاو و تجسس سد باب غیبت نموده میفرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما یکدیگر و مقدمه جدائی میباشد).

در حدیث وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود **اياکم و الغيبة فان الغيبة كشد من الزنا** یعنی بر شما باد که به پرهیزید و اجتناب کنید از غیبت پس بدرستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

يك علت آنکه غیبت کردن را شدیدتر از زنا قرار داده آنست که زنا ضرر شخصی دارد و غیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته و آمرزیده میشود ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده راضی ننماید توبه اشی قبول نمیشود باشرافتی که در کتب مسبوته درج گردیده است.

یکی از وسائل و اسباب بدبینی مسلمانان یکدیگر و ایجاد کینه و عداوت بین آنها غیبت کردن و بد بینی و نمامی نمودن است پس غیبت را ترك کنید تا رویت و بد بینی از میان شمار طرف شود.

از گمان بد برادران دینی اجتناب نمائید نمامی نکنید که مفضوب خدا و خلق خواهد شد نمام ها و سخن چینیان را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خیر آوری میکنند از خود و جمعیتان دور کنید تا تولید دوئیت و بدبینی در میان شما ننمایند چون ممکن است که آنها از ایداری مرموز بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالبا جاسوسان بیگانه پیدا میشوند به لباس مسلمانان و برادران دینی که بوسیله تقنین و خیر آوری تولید اختلاف و نفاق میکنند و زمینه را برای غلبه دشمنان آماده و مهیا مینمایند بعضی با بیانات خود و بر خی با قلم های

شکسته خود بنام تألیف و تصنیف ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان مینمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور مینمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه و عداوت و ایجاد بد بینی نماید.

اگر در دل و معنی هر عقیده ای داریم همه گوینده **لا اله الا الله محمد رسول الله** میباشیم همگی يك كتاب و يك قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی بمقتضای **المجاز فنظرة الحقيقة** ممکن است روزی ظاهر مبطل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت بدست آعادی و دشمنان توحید ندهیم که باین وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه و سنی نبایستی یکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خوش روئی خوش بینی را نسبت یکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچک تر از همه مسلمین هستم و بنام واعظ و مبلغ دینی شناخته شده ام از بالای این منبر اعلام میدارم که از حول و قوه پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم اگر نسبت يك برادر سنی عالم یا جاهل حیاً و میتاً کینه و عداوت و بدبینی داشته باشم هر گاه در هر کجای عالم فردی از افراد سنی را دیدم ممانند يك برادر مسلمان پذیرفتم و در جلب منافع و دفع مضار شريك خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب میباشند و بلباس اهل تسنن بیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوئیت بین مسلمین بنام شیعه و سنی میاندازند کتابها بر ردّ شیعه و کفر آنها انتشار میدهند تحریک احساسات شیعیان می نمایند.

قتل عام های شیعیان و فتوی بکشتن اکابر علماء شیعه از آثار و تحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هر کس از آنها پاك نمی شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار و بیگانگان هستند و بدستور آنها وسیله تفرقه و جدائی مسلمانان را فراهم

مینمایند. ندای اتحاد میدهند ولی در زیر پرده هدفشان نفاق و دوئیست و ایجاد تفرقه و جدائی بین مسلمانان میباشد.

بر هر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد را خواه غالم بلاعمل یا جاهل متهمتک در هر مرتبه و مقام باشند از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل با اتحاد گردد. این قبیل افراد اتباع و پیروان همانهایی هستند که اطراف خلیفه سیم عثمان بن عفان را گرفتند و بنام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار بنوشتن نامه ها نمودند تا تحریک احساسات مسلمین گردیده عاقبت بقتل خلیفه عثمان (با آن طرز فحیح) خاتمه پیدانمود و لطمه بزرگی باسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند. وبعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه بکشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت و شیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند !!!

والحال هم هر کجا قدرتی بدست آوردند سعی میکنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جرائد و مجلات آتش فتنه را دامن زده و اختلاف در مسلمین افکنند مگر ب سواری بیگانگان کردند.

آقایان محترم قدری در اطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده بعنوان اسیر و غلامی بدستگاه معاویه علیه الهاریه وارد و در جمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار میگرفت و رای او را مورد عمل قرار میدادند چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است. فلذا در موضوع حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام یزید با او مشورت کرد رای داد که عبید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عبید الله را حاکم کوفه نمود. تافتنه کر بلا بریا و سبب قتل عام عترت و اهل بیت رسول الله و اسارت دختران آنحضرت گردید. پس همیشه بیگانگان بلباسهای مختلف و صورتهای گوناگون در دستگاہای مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلا بیگانگان فراهم مینمایند.

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عراض داعی را یادداشت کنید و بفائین

مسلمین از شیعه و سنی حتی در ولایات دیگر اعلام نمائید علی رغم بیگانگان و ایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس بلباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد بپه دهید در مساجد و مجامع یکدیگر با حسن ظن کامل حاضر شوید و با هم مهربان باشید. برای چند کلمه صحبت های علمی و مناظرات مذهبی از هم دوری ننمائید خدا را گواه میگیریم در تمام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم کوچک ترین سوء نظری بآنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و باین همه جمعیت از برادران سنی خود مینگرم رجوعی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مانوس و صمیمانه اشتغال با امور مذهبی داشته باشم.

آقایان محترم - بزرگان دین و پیشوایان مذهب عترت و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بما غیر از این رفتاری که مسلمین امروز دارند دستور داده اند و خود عمل میکردند.

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمیباشد
مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم میآید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل من بد است یا نیک حضرت فرمودند مساجد بیوت الله اند مگر نمیدانی ما من مسجد الا و قد بنی علی قبر نبی او و صی نبی قتل فاصاب تلك البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان يذكر فيها القرائن و اکثرها فيها من النوافل.

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچک مسجد شیعه یا سنی) مگر بتحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصی پیغمبری که کشته گردیده پس در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسید پس بسبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینک یاد شود در آن بقاع و مساجد پس آراء نمایند واجبات را و زیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را.

وقتهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که نزدیک

ظهور است وقت پیش از این اجازه کفتار نمیدهد عالم علیم و قبیله بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحر العلوم قدس الله ترابته در منظومه قهیه فرموده .

والصر فی فضل صلاة المسجد
قبر لمعصوم به مستشهد
برشته من دمه المظهرة
ظهره الله لعبد ذکرة

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا ﷺ این قسم شیعیان و پیروان خود را تربیت میکردند . ره چنانرو که زهروان رفتند .

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهر يك از مساجد شیعه و سنی نزدیک بروید یکدیگر توهین نکنید و بدین نباشید آبادی هر موز و بازیگران یگانه پرست اختلاف مسائل قهیه را از قبیل سجده بترت و خاک پاک نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات قهیه را مستمسک قرار داده شما را بجان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بدبینی مینمایند شما هم علی زغم آنف آنها توجیهی به اختلافات مسائل قهیه ننموده هر يك راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید .

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر با دست باز و دست بسته - با مهر و بی مهر نماز بگذارید - در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید - همان قسمی که حنفیها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها با اختلافات بسیاری که در اصول و فروع احکام دارند برادرانه زندگی مینمایند .

برادران جمعری راهم در آغوش مهر و محبت خود گرفته - آزادانه عبادت و عقاید خود را انجام دهید یکدیگر توهین نکنید و با نظر بد و عداوت یکدیگر تنگنید .

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبس بلباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنی را بر خلاف این عرایض حقیقتی مینمایند - قطع بدانید که از آبادی هر موز یگانگان اند که میخواهند بوسیله ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند - جداً آنها را طرد و از خود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمایید .

سعادت و سیادت امت در پیروی
علی بن ابیطالب است
آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه
برای جاوگیری از نفاق و دوئیت و تفرقه پیروی
نمودن از رویه و رفتار مولای متقیان و امیر مؤمنان

علی بن ابیطالب علیه الصلاة والسلام میباشد .

هر يك عقاید عقلانی را محکم نگاهدارید و باهم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا
شق عصای مسلمین نگردد .

چنانچه مولای همه ما امیر المؤمنین علیه السلام با آنکه خود را حق بمقام خلافت میدانست
چنانچه در اول خطبه ششم فرموده اما والله لقد تمصصها فلان و انه لیعلم ان
محلی منها محل القطب من الریح . الخ

ولی وقتی از تفسیل و تکفین رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب وصیت آن حضرت که
اوجب از هر واجبی بود در آنوقت فارغ شد از فتنه سقیفه با خیر و خود را در مقابل فرقه ای
از مخالفین مشاهده نمود .

همین که آن دسته بندیهای (سیاسی) را دید با آنکه احدی در امت تصور وارده
از رسول خدا را جلیلاً و خفياً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم
اطراف آن حضرت بودند بنی امیه هم بقیادت امی سفیان (برای رسیدن بمقاصد خودشان)
آنحضرت را تحریک بقیام می نمودند ولی چون منبع قوه عاقله بود تأمل و تفکر نمود
که اگر در مقابل آن دسته بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت خود بر آید قطعاً
دوستگی در اسلام پدید آید .

و در اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت
میکردند غالب آمده و اصل دین از میان میرود و مسلمانان قریب المهد بکفر از اسلام
منحرف گردند .

لذا صلاح را در حیر و تحمّل و شکیبائی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری
نمود چنانچه فرمود صبر و فی العین لذی و فی الحلق شجی .
با مخالفین خود مبارزه نمود چون دید اول اسلام است چنگ داخلی تولید تفرقه

مینماید و تفرقه باعث محو اسلام میگردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکر ادا نمودیم).

فعلیهذا با مخالفین خود مامشات نمود با آنکه بر عقیده خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام بمسجد و نماز جماعت حاضر میشد تا فرصت بدست امدادی منتظر الفرصة نهد و جلو گیری از تفرقه نماید.

چنانکه مکرر میفرمود و ایم الله لولا مخالفة الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قد غیرنا ذلک ما استطعنا و در جای دیگر میفرمود فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمة المسلمین و سفک دمالهم یعنی بخدا قسم اگر نمی ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر کردند بسوی کفر- و دین اسلام محو گردید هر آینه قیام بحق مینمودم و این اوضاع را تغییر میدادیم ولیکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظ نمایم) (۱).

بهین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت نمایند.

قط همان روز های اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعد ها از جهت احتراز از دوئیّت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزه اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدائی بین مسلمانان نیفتد کلاماً مامشات نمودند.

جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید از عناد و لجاج و تمصبات جاهلانه بر کنار باشند.

(۱) مراجعه شود به ص ۸۳۹ تا ۸۴۳ همین کتاب.

در عین آنکه حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است چنانچه در لیالی ماضیه بیعض از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمیتوانیم انکار نمائیم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله را که بر حسب ظاهر ای بکر و عمر و عثمان و علی امیرالمؤمنین مسند نشین خلافت شدند و در آن سی سال (همان قسمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود) خدمات بزرگی باسلام شد و پرچم توحید در سراسر جهان باهتر از در آمد.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه الصلاة و السلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان میفرمود و خود را اولی و احق بمقام خلافت میدانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت بمسجد و نماز و شور و مشورت و حل معضلات حاضر میشد فرزندان و شیعیان را بکار و خدمت میگماشت ، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نمائیم ایادی مرهوز و فتنه جوها و دو بهم زنها را که میکرهبهای خانه خراب کن جامعه میباشند از خود دور نموده تا فرصت بدست امدادی و ییکانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را از بون نمایند.

اثبات حقانیت و ابراز دلائل را توان دلیل بر خاصه قرار داد ما ده شب با دلائل عقلیه و براین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم باز هم مینمائیم.

ولی الحال هم بالای منبر میگویم چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر واقف شده قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و در مقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار بآنچه تاریخ بما نشان میدهد که ای بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر يك بعد از دیگری ظاهرأ (ولو بهر طریقی بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر اختلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و ایادی مرهوز ییکانگان و مقتنین و دو بهم زنها بمساجد و امام باره های شیعیان - و شیعیان بمساجد و مجامع آنها بروید تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت بهم تنگنید برادرانه طرق و راههای

اعادی را مسدود نمائید نگذارید نقطه ضعفی پیدا نموده رخنه در اتحادیه شماها بنمایند . تا بوسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت گردد در مرتبه اول علماء و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنی باید از خود گذشتهگی بخرج داده مسئولیت این امر بزرگ را بر عهده گرفته و پراکندهگی را بر طرف کنند .

امروز روز بزرگی است عید سعید میلاد سر سلسله مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی تشکیل داد که با هفتاد و دو یک دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرایی نمود (ولو ظاهر مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهادت و شجاعت و از خود گذشتهگی هفتاد و دو نفر انصار الله به پیشوائی سبط اعظم رسول الله ﷺ و امام سیم حضرت ابا عبدالله الحسین ارواحنا فداه سبب اعلای کلمه توحید و ریشه کن شدن اعادی دین مبین گردید .

آقایان محترم برادران عزیز از قرار یکمیشونوم مجالس مباحثات علمی و مذاکرات مذهبی بن دو دسته برادران مسلمان وقت بدست اعادی داده برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی مینمایند .

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متمصب ما اثرات نامطلوبی بپسند و بتابع و پیغمی بر له دشمنان نصیب ما گردد .

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان یکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین میگردد .

در خانمه عرایضم اولاً از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا میکنم علی رغم اعادی چون روز عید است از منبر که زیر آدم برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیریید مطابق دستور شرح انور مصادفه و معاافه نمائید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار داد و اتحاد نمائید چنانچه ندای نکرده در دل کدورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمائید

خود داعی هم در خدمتگزاری همگی بیجان و دل حاضر میباشم .
ثالثاً موقع ظهر است تا بمسجد برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود مقتضی است در همین امام باره نماز جماعت برقرار نمائید .

بحمدالله علماء فریقین (شیعه و سنی) حاضرند هر یک از برادران شیعه و سنی را مقدم داشتید داعی هم اقتداء میکنم تادر کمک کردن بعالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال و صاحب شریعت جد بزرگوارم مأجور باشیم .

و نیز دشمنان بفهمندین برادران شیعه و سنی ابداً نفاق و دوئیت و بدبینی نمیباشد همگی متفقاً برای مقابله با کفار حاضر بیجان بازی هستیم .

ثالثاً چون اخوان معظم ما در فحل بزرگ علم و دانش جنابان حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام میمانان عزیز شب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند .

داعی هم حاضر و عازم حرکت بسمت ارض اقدس و مشهد مقدس مولانا ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه علی آباءه و اولاده ائمه الهدی میباشم از جمیع برادران عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را ابراز نمودند تودیع نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد و یگانگی را برای همگی برادران شیعه و سنی از خداوند متعال بوسیله عنترت و اهل بیت طهارت خواهانم .
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیرالفکر نتوانستند در این کتاب مقدس ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند ۱۹ ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب بعرض خوانندگان محترم برسانم .
بر ارباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است - که بعد از معرفت و شناسائی ذات باری تعالی جل و علا و معرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و ائمه معصومین از عترت طاهره صلوات الله علیهم اجمعین .

أفضل و أشرف وأحسن أعمال - علم باحکام شریعت و وظائف دینیه میباشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی - و سعادت ابدی و درک کمالات سرمدی خواهد بود .
بدیهی است که پایه و اساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد . و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل - خصوصاً محکّمات و متشابهات آن منوط و مربوط باحدیث وارده از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است .

که ابواب مدینه العلم و عدیل القرآن میباشد .

چنانچه متواتراً از رسول اکرم ﷺ (باتفاق فریقین شیعه و سنی) رسیده است که فرمود الی نارک فیکم اللّٰه و عترتی اهل بیعی لئن یفرقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتم بهما لئن فضلوا بعدی ابدأ (۱)

فعلیها سیره مقدسه علماء اعلام خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده - که

(۱) بدرستی که من دو پیروز بزرگه را در میان شما میگردانم که هر کس از هم جدا نشوند تا هر کنار حوض بر من وارد شوند و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت و اهل بیت من میباشند اگر باین دو بچسبید هرگز بعد از من گمراه نیستید .

برای اخذ احادیث صحیحه و وارد شدن در سلسله روایت - هر خلفی از سلف خود برای اتصال اسانید اخبار بمهابطوحی و مخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم و ائمه معصومین علیه و علیهم آلاف التحية والثناء - تقاضای جواز در علم حدیث مینمودند چنانچه بجلد جوازات بحار الانوار علامه مجلسی رضوان الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت میشود .
فلذا حقیر فقیر هم تبعاً للاسلاف جهة اختراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی و دخول در سلسله روایت و درک اسناد اخبار از اسانید فن از فقهاء بزرگ و مراجع تقلید و روایت عظام و محدثین فخام تیمناً و تبرکاً تقاضای جواز نمودم (نه برای خود نمائی و اخذ نتایج مادی) بلکه برای اتصال به ابواب مدینه العلم و اخذ نتایج معنوی - که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود - و در کتاب مسلسلات الی مشایخ الاجازات حقیر ثبت است .

وجهه تیمن و تبرک چند شماره از آنها را در خاتمه این کتاب مقدس درج نمودم - تا افتخار اتصال بخاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات ابدی گردد .

الكتب الثلاثة المتأخرة المشتهرة كالشمس في راية النهار الوافي والوسائل والبحار بطرق
العديدة وأسانيد المتعددة المتدلية من أفنان شجرة الطوبى والمتعلقة بمايج سدره
المنتهى من صفنا الرجالية وأخصرها ما أرويه عن والدى العلامة تاج أرباب العمامة
الأمير محمد رضا المجتهد الطباطبائي عن الشيخ محمد حسين الكاظميني صاحب هداية الانام
في شرح شرايع الاسلام في سبع وعشرين مجلداً عن الشيخ محمد حسن صاحب جواهر
الكلام، عن السيد جواد العاملى صاحب مفتاح الكرامة، عن ميرزا ابوالقاسم القمي عن
الوحيد البهبهاني.

تحويل الصند - و عن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكيلاني وميرزا محمد
حسن الشيرازي، و عن ملا علي النهاوندي جميعاً عن خاتم الفقهاء والمجتهدين الشيخ مرتضى
الانصاري عن ملا أحمد التراقي عن والده ملا مهدي التراقي والسيد محمد مهدي
الشهرستاني والسيد مهدي بحر العلوم و آقا مير سيد علي صاحب الرياض والشيخ جعفر
الكبير صاحب كشف الغطاء جميعاً عن الوحيد البهبهاني عن والده محمد أكمل و
العلامة الشيرازي ميرزا محمد و آقا جمال محمد بن حسين عن والده علامة البشر
و العقل الهادي عشر آقا حسين الخونساري و عن العلامة آقا باقر المجلسي عن والده
حجة الاسلام محمد تقي المجلسي عن شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الملة والدين محمد بن حسين
عن والده شيخ حسين بن عبد الصمد العاملي عن زين الدين الشهيد الثاني صاحب الروضة
عن نور الدين علي بن عبد العالي الميسي عن محمد بن داود الشيرازي بآب المؤذن عن شيخ ضياء
الدين علي بن محمد عن والده محمد بن الملكى الشهيد الاول صاحب اللمعة عن فخر الدين
محمد بن حسن عن والده العائز قصب السباق و العلامة هلى الاطلاق حسن بن يوسف بن
المظهر الحلبي عن سلطان العلماء والحكامه والوزراء خواجه نصير الملة والدين الطوسي،
عن خاله أبي القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيد المحقق صاحب الشرايع عن
فخار بن معد الموسوي، عن شازان بن جبرائيل عن أبي القاسم عماد الدين الطبري عن أبي
علي المفيد الثاني، عن والده شيخ الطائفة محمد بن حسن الطوسي صاحب التهذيب و
الاستبصار عن المرتضى والرضي وسائر بن عبد العزيز الديلمي و حسين بن عباد الله

الفضائري وعن جماعة عن هرون بن موسى التلعكبري عن أبي عمرو الكشي و عن علي
ابن أحمد النجاشي، و عن محمد بن محمد بن النعمان المفيد عن محمد بن علي بن حسين بن موسى
ابن بابويه القمي المدعو بالصديق صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه و عن جعفر بن قولويه
عن رئيس المحدثين محمد بن يعقوب الكليني صاحب الكافي عن أبي الحسين علي بن محمد
الصيمري النائب عن أبي القاسم حسين بن روح النائب عن أبي جعفر محمد بن عثمان النائب
عن أبي عمرو عثمان بن سعيد السمان العمري النائب عن الحجة عجل الله فرجه

و الملتصق منه دام مجده أن لا ينساني من الدعاء في صوالح دعواته المستجابات في مان
الاجابات ومطاب الاستجابات والله ولي العلم والحكمة والطول والعصمة و كتب عن
الاحقر ابوالقاسم الغروي الطباطبائي في ٢٧ ربيع المولود سنة ١٣٤٥ هـ.



اجازته نامه

حضرت حجة الاسلام والمسلمين شيخ الفقهاء والمجتهدين آية الله في العالمين
صاحب كتاب الرجال (تفريح المقال) العلامة الثاني الحاج شيخ عبد الله المامقاني
قدس الله روحه
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بقدرته وجعلهم آية لربوبيته والصلاة والسلام على أشرف
الانبياء وفضل السفراء وخاتم الانبياء محمد المصطفى صاحب الشريعة الناسخة والبيئات
الباهرة و على أهل بيته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة و أما بعد فقد استجازني
الفاضل الزكي و العالم الالمعي صاحب الفهم الجلي الاستعداد القوي للعروج الى معارج
الفضائل والكمالات فخر الخطباء والمحدثين السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازي
الطهراني دامت بركاته فسارعت إلى تنجيز طلبته و إجابة دعوته جرباً على عادة علمائنا
الابرار و اقتفاء لآثار أسلافنا الاخيار فاجزت له أن يروي عنى مقرواني و مسوعاني من
الاخبار المروية عن أئمتنا سلام الله عليهم في الأصول و الفروع سيما ما في الكتب الاربعة
التي عليها المدار الكافي والفتية والتهذيب والاستبصار للمحدثين الثالث الكليني و القمي
والطوسي فمنهم الله بغيراته وسائر الكتب الجامعة لنوادير الاخبار كالوسائل والوافي والبحار
والرجوع إلى سائر المتفرقات من كتب الاخبار ومصنفات علمائنا الاخيار و اجزت له
أن يروي عنى عن مشايخ اجازتي منهم والدى العلامة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق
زعيم الشيعة حجة الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازي عن الاستاذ شيخ المشايخ
العظام المرتضى الانصاري ، منهم شيخنا الاعظم و استاذنا الاذخيم الشيخ زين العابدين
المازندراني عن شيخه و استاده السيد ابراهيم الموسوي ، وهم عن مشايخهم الماضين متصلاً
خلفاً عن سلف الى الائمة الطاهرين ، وهم عن آباؤهم الماضين عن خاتم النبيين و اوصيه
برعاية الورع والتقوى وملازمة جادة الاحتياط ، وأن لا ينساني من الدعوات في الاسحار و
مطان اجابة الدعوات و قفه الله تعالى بمحمد وآله خير البريات .

القائي عبد الله المامقاني عنى عنه

في يوم المولد المسعود ١٧ ربيع الأول ١٣٤٥

اجازته نامه

حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين استاذنا الاعظم الشيخ ضياء الدين
العراقي القروي قدس سره القدوسي
بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذي من علينا بالاهتداء بشريعة خاتم الانبياء و أرشدنا بارشاد الاوصياء
واحداً بعد واحد إلى حضرت سيدنا و مولينا قائم الامناء صلوات الله عليهم إلى يوم الجزاء
و بعد ان من اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المعتمدين من العلماء والمبلغين في البلاد
وأكمل الآية عليهم بتمكينهم في أخذ معالم الدين من الفضلاء الذين عليهم وثوق و اعتماد
فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد - منهم الجامع لصفات الكمال والعلم و
الحايز لانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الكامل السيد الجليل والجر النبيل
سمى جده محمد خاتم النبيين عليه السلام سلطان الواعظين الشيرازي دامت بركاته .
العالي فاستجاز منى دام مجده فاستخرت الله و اجزت له دام علاه ان يروي عنى كلما
سحنت لى روايته و اجزت لى اجازته بطرق المعهودة ما اروه اجازة عن شيخى استاذ المحدثين
فواس بحار العلوم العالم الكامل العامل الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى طاب ثراه
صاحب المستدرک علي الوسائل والمؤلفات المشهورة بين الاقران و الأماثل بطرقه المذكورة
في خاتمة مستدرکه فليرو عنى ماشاء و أراد سالكاً سبيل الاحتياط ، و نسأل الله تعالى له
بديوم التأييد كما يليق و يجعل له التوفيق خير رفيق حتى يكون واعظاً للمسلمين و مناراً
يهتدى به أهل الملّة والدين وأن لا ينساني في الخلوات و مطان الاجابات من صالح الدعوات
انه قاضي الحاجات وولي الخيرات - من الأخر ضياء الدين العراقي ع ١٣٤٥

أجازته ناميه

حجة الاسلام والمسلمين علامة العلماء العاملين نسيبة العترة الطاهرة وجامع شملهم الآية الحجة أبو المعالي السيد شهاب الدين الحميني المرعشي النجفي مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نواله والصلاة على محمد وآله ، و بعد فقد استجاز عني في رواية الاخبار ، الحبر النبيل العالم الجليل ملك أزمّة الكلام ، مالك أقاليم الوعظ و الخطابة الخطيب الشهير والمنطيق التحرير الطائر الصيت مروج الشرع وناشر كلمات موالينا أئمة الهداة ركن الاسلام و مدكر الانام حضرة الحاج سلطان الواعظين الموسوي الشيرازي الطهراني ١٤١٥ هـ وفاق سعده وعلى جبهه ، و حيث وجدته أهلاً لذلك فاجزت له أن يروى عني ما أرويه عن مشايخي الكرام أساطين الدين ، و عمد الفقه و الحديث من الآثار و الاخبار المروية عن ساداتنا الطاهرين أئمة المسلمين المودعة في كتب الاصحاب وعدة مشايخي الذين أروى عنهم بلا واسطة تروى على المائتين .

(منهم) والدي العلامة شرف آل الرسول وقصر زداري البتول نسيبة العترة الطاهرة و جامع شملهم الآية الحجة مولينا السيد شمس الدين محمود الحسيني المرعشي النجفي المتوفى ١٣٣٨ صاحب كتاب مشجرات العلويين و غيره و هو يروى عن جماعة .

(منهم) والده العلامة المتفنن في العلوم الاسلامية و غيرها السيد شرف الدين علي سيد الحكماء المتوفى ١٣١٦ صاحب كتاب قانون العلاج و غيره و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه و استاذه العلامة السيد محمد إبراهيم الموسوي القزويني صاحب الضوابط عن جماعة .

(منهم) شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرسيد علي الطباطبائي صاحب الرياض عن جماعة .

(منهم) خاله العلامة الوحيد آقا محمد باقر البهبهاني عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الملا محمد أكمل عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق الملا ميرزا الشرواني صاحب العاشية على المعالم عن

جماعة .

(منهم) شيخه غواص بحار الانوار و مستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا

محمد باقر المجلسي صاحب البحار بطرقه المدكورة في مجلد الاجازات من ذلك الكتاب

المستطاب و غيره .

و هم اروى عنه بالاجازة المولى المجاهد سيف الله المتنتضي على اعداء الائمة

آية الله في الوري النجم المضي في الآفاق الهندية سيدنا و مولينا السيد إسحق المشتهر

بناصر حسين الموسوي الهندي اللكنوي عن جماعة .

(منهم) والده الامام الهمام المقدم الذاب عن آل رسول الله والفادي بنفسه و مهجته

آية الله في العالمين مولينا المير حامد حسين صاحب كتاب عقبات الانوار جزاء الله عن

الدين خيراً و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخنا العلامة الزاهد السيد حسين النقوي الهندي عن جماعة .

(منهم) أخوان العلامة السيد محمد المعروف بسلطان العلماء عن جماعة .

(منهم) والده العلامة محيي المذهب الجعفري في عصره في الديار الهندية مولينا

السيد دلدار علي النقوي الهندي اللكنوي صاحب كتاب عماد الاسلام في علم الكلام

عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرزا أبو القاسم القمي صاحب القوانين عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و هم اروى عنه بالاجازة العلامة المقدم في الحديث و الرجال و الدراية

شيخ الاجازة في عصره و مركز الرواية آية الله في الزمان استاذنا في ملك العلوم ابو محمد

السيد حسن صدر الدين الموسوي المتوفى ١٣٥٤ تزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التأليف النفيسة ككتاب تأسيس الشيعة الكرام لفنون الاسلام وغيره وهو يروي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة شريف العراق الامام الهمام مولينا السيد مهدي الحسيني القزويني الحلبي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه الشيعة الشيخ محمد حسن النجفي صاحب الجواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد الجواد الحسيني صاحب مفتاح الكرامة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي بحر العلوم النجفي الطباطبائي المتوفى ١٢١٢ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحراني الحائري صاحب كتاب الحدائق عن جماعة .

(منهم) الاخوند ملا محمد رفيع الجيلاني تزيل المشهد الرضوي عن جماعة .
(منهم) مولينا العلامة المجلسي بطرقه .

و ممن اروي عنه بالاجازة خاتم المحدثين وفخر الفقهاء الراشدين آية الله الحاج الشيخ محمد باقر البيهقي صاحب كتاب الكبريت الاحمر في شرائط المنبر عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة ثالث المجلسيين مولينا الحاج ميرزا حسين النوري بطرقه التي اوردها في ثالث مستدرك الوسائل .

و ممن اروي عنه بالاجازة ابن عمي الاكرم العلامة الفقيه آية الله الحاج السيد محمد رضا الحسيني المرعشي الرفسنجاني الكرماني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه و استاذها العلامة فقيه الشيعة البازل هممه في رفع البدع حجة الاسلام آية الله السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي صاحب العروة الوثقى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الشيخ راضي النجفي الفقيه عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ علي آل كاشف الغطاء النجفي عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفي صاحب كتاب كشف

الغطاء في الفقه عن شيخه العلامة الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة الحكيم الاصولي المحقق المدرس السالك آية الله الميرزا محمد علي الاصفهاني الشاه آبادي تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المدرس الحاج شيخ فتح الله التمازي المعروف بشيخ الشريعة الاصفهاني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدي القزويني الحلبي بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة فريد المعصر ووحيد الزمان آية الله الحاج محمد حسن آل كبة البغدادي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة جرثومة الزهد و هيكل التقوى رب ارباب النظر والدقة آية الله الميرزا محمد تقي الشيرازي الحائري قدس سره عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكاني الحائري الاخوند ملا محمد عن جماعة .

(منهم) عمه العلامة الاخوند ملا محمد تقي الاردكاني عن جماعة .

(منهم) العلامة حجة الاسلام علي الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوي الشفتي الاصفهاني زعيم الشيعة عن جماعة .

(منهم) العلامة السيد محسن الاعرجي الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة الهمام آية الله السيد نجم الحسن النقوي الرضوي مؤسس مدرسة الواعظين ببلدة لكهنو عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي النجفي بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة استاذنا المحقق آية الله الحاج شيخ عبدالنبي النورى تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق رئيس الشيعة فى عصره آية الله الحاج ميرزا محمد حسن الحسينى الشيرازى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المرتضى الانصارى عن جماعة .

(منهم) العلامة الفاضل التراقي الآخوند ملا احمد صاحب المستند ومراج السعادة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة والمدعى الآخوند ملا مهدي عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهاني بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة المحقق الورع التقي المتقن فى العلوم الحجة الآية الشيخ آقا حسين النجم آبادى الطهراني عن جماعة .

(منهم) العلامة الحاج ميرزا حسين بن الميرزا خليل الطهراني النجفي عن جماعة .

(منهم) شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقي الكركاني تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق المدرس الحاج ميرزا محمد حسن الآشتياني تزيل طهران عن جماعة .

(منهم) استاذنا شيخنا المرتضى الانصارى بطريقه المذكور .

و ممن اروي عنه بالاجازة استاذنا العلامة جمال السالكين وقوة العابدين حجة الاسلام و المسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى المسكرى عن عدة .

(منهم) شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرتضى الرضى الكشميرى عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد ^{مختص} تقاسم الكاظمي عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الفقيه الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور - إلى غير ذلك من الطرق و الاسانيد التى ذكرتها فى كتاب المسلسلات الى مشايخ الاجازات .

فلجئنا المستجيز عنى الاثار و الاخبار العروية عن الائمة الاطهار بهذه الطرق التى ذكرتها و غيرها .

ثم ان لى طرق شتى فى رواية الاخبار النبوية من العامة و الزيدية و هى كثيرة .

(طرق الزيدية)

فمن طرقى الزيدية ما أرويه عن سيد ملوك الاسلام فخر السادات و الشرفاء السيد حميد الدين يحيى الحسنى اليماني المشهور بالامام يحيى سلطان بلاد اليمن وامام الزيدية فى عصره و صاحب التأليف فى الفقه و الحديث و الكلام و التفسير و غيرها و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة القاضي الحسين العمري اليماني من أجلة علماء الزيدية و طريقه معروفة فى اجازاتهم .

و ممن اروي عنه من الزيدية الفقيه المورخ النسابة الجاهة السيد محمد بن محمد بن زياره الحسنى اليماني صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطريقه المعروفة المسطورة فى الكتابين و غيرهما .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة الرياضى الفلكى المورخ المتبجح المحدث الشيخ عبد الواسع الواسع اليماني الصنعاني صاحب كتاب تزيل الحزن فى تاريخ اليمن و كتاب الدر الثريد فى ذكر الاسانيد و غيرهما وطريقه مشهورة .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة الرجالي المحدث السيد زيد الديلمى اليماني بطريقه المعروفة .

و ممن اروي عنه من الزيدية العلامة السيد عباس المناخى اليماني بطريقه المعروفة .

و ممن اروي عنه العلامة المحدث القارى الحافظ الزاهد السيد جمال الدين

احمد الحسنى الكوكباني اليماني ثم الهندي المتوفى بمشهد الكاظمين بطرقه المعروفة إلى غير ذلك من الطرق الزيدية .

(طرقى من العامة)

و أما طرقى من العامة على اختلاف مذاهبهم فهى كثيرة و اروى صحاحهم وسائر كتبهم فى فنون العلم عن عدة و فيرة .

(منهم) علامة الشافعية فى عصره فقيه العامة و محدثهم السيد ابراهيم الرادى البغدادى فانى اروى عنه بالاجازة و حضرت حلقة درسه فى صحيح البخارى فى ثلاثياته و كذا قرأت عليه القرآن الكريم بالتجويد الى قريب الثلثين و كذا قرأت عليه تفسير القاضى البيضاوى و غيرها و طرقه الى النبى الاكرم معروفة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة المحدث المصنف المؤلف الشيخ محمد بهجت البيطار الدمشقى عن العلامة محدث الشام . الشيخ عبد الرزاق الدمشقى بطرقه المشهورة .

و ممن اروى عنه العلامة المتكلم المصلح الشيخ ابراهيم الجبالى شيخ الجامع الازهر صاحب التأليف الكثيرة بطرقه المعروفة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة النابتة فى العلوم الشيخ عز الدين يوسف الدجوى المالكى البصير الضرير صاحب كتاب القول المنيف فى نفي التحريف و غيره من الآثار بطرقه المشهورة بين علماء مصر .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة المتكلم فقيه الشيخ محمد نجيب المطيعى الحنفى المصرى صاحب التأليف النفيسة فى الرد على الوهابية وغيرهم بطرقه المعروفة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة المحدث المورخ المستبصر الشيخ عبدالسلام السنندجى الكردستانى الاصل تزيرل بلاد العراق وكان من المحققين هداه الله الى مذهب آل الرسول بمذاكراتى معه فى مجالس حتى استبصر و توفى فى كردستان و نقل نعشه الى بلدة قم و باشرت دفنه فى مقبرة خاك فرج حشره الله مع مواليه فانه كتب لى اجلزة

بطرق القوم قبل استبصاره ولذا ذكرته فى طرق العامة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة الشيخ داود الاهدلى الزيدى اليماني الشافعى بطرقه المعروفة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة الشيخ على المرزوقى الحنبلى بطرقه المشهورة .

و ممن اروى عنه العلامة المحدث الحافظ السيد محمد عبد الحى الكسانى المغربى المالكى بطرقه المعروفة المذكورة فى نبته الى غير ذلك من اعلامهم .

فليحجاب المستحيز أن يروى عنى صحاح القوم وسائر كتبهم بهذه الطرق وغيرها و فى الختام اشترط عليه دام مجده أن لا يترك الحزم والاحتياط فى نقل الاحاديث و التثبت فى الرواية بالتحري فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يروى مالا تتحملها عقول أبناء الزمان و أن لا ياول احاديث موالينا الاثمة بمشتميات هذا الزمان او ماصدرت من نسجة العرفان و حكمة فلسفة يونان و أن يشمر الذليل فى نشر علوم آل الرسول و اشاعتها بين الانام و أن يجذب القلوب إليهم عليهم السلام فانهم الهداة الولاة ، و علمهم مكتسب من المشكوة النبوية فكم فرق بين علم تزل من السماء و مخيلات انبعثت عن ابخرة دماغ البشر .

و اوصيه ادا م الله بركنه بمطالعة التفسير و الحديث و تلاوة القرآن الشريف و التدبر فى آياته و حكماته و متشابهاته و ان لا يهجر زيارة قبور الائمة عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزيارة أهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فاين صاروا و عليه بصلة الذرية الفاطمية و البر فى حضم فانهم ودائع النبوة بين الخلق و يلزم الودعى رعاية الودعية فكيف يودائع هم فناء الكتاب و ان لا يهجر التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المنهج و أن يظل المعاشرة مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه كلما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من الغيبة و التسمية و التبهت و الاقتراء عصمتنا الله منها و ان لا يداخل فى الامور السياسية و الشؤون الحادثة فى هضم

الأعصار التي أفسدت الدين و الدنيا و اعى عباد الله و السياسة هذا في طرف كما أن الدين في طرف آخر ، و اختلط الامر على من خال و زعم عدم المنافاة بينهما - و ارجوا منه دام علاه ان لا ينساني من الدعاء في المظان فاني شديد الحاجة الى ذلك في حياتي و بعد الممات كما أرجوا من فضله تعالى أن لا أنساه إنشاء الله تعالى رزقه الله خير الدارين و أذاقه حلاوة مناجاته و شفاعته سارته أمين أمين .

حرره خادم علوم اهل بيت النبوة و الطهارة و العاكف بياهم الذي لم يعرف سواهم أبو المعالي شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي عفى عنه في مستهل ثاني الربيعين ١٣٧٠ ببلدة قم المشرفة حرم الأئمة و عش آل محمد صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين كما في الخبر حامداً مصلياً مسلماً .



فهرست مصادر و كتب منقوله در این کتاب

کلام الله مجید - نهج البلاغه

الامامة و السياسة - محمد بن مسلم بن قتيبه	تفسير كبير مفاتيح الغيب - امام فخر رازی
اسد الغابة - ابن اثير جزري	تفسير كشاف - جاز الله زمخشري
استيعاب - حافظ ابن عبد البر قرطبي	تفسير انوار التنزيل - قاضي بياضی
احياء العلوم - امام غزالي	تفسير اتقان - جلال الدين سيوطي
امالي - حافظ ابو عبدالله	تفسير در المنثور - سيوطي
اربعين - سيد جمال الدين شيرازي	تفسير - نظام الدين نيشابوري
اوسط - طبراني	تفسير رموز الكنوز - امام عبد الرزاق الرسعني
اعتقادات - محمد بن مؤمن شيرازي	تفسير كبير - محمد بن جرير الطبري
اسنى المطالب - محمد حوت بيروني	تفسير كشف البيان - امام احمد ثعلبي
اسعاف الراغبين - محمد علي الصبان المصري	تفسير غرائب القرآن - فاضل نيشابوري
ابطال الباطل - قاضي روزبهان شيرازي	تفسير اسباب النزول - واحدي
احياء الميت بفضائل اهل البيت - جلال الدين سيوطي	تفسير نزول القرآن - حافظ ابو نعيم اصفهاني
اربعين طوال - محدث شام	تفسير شواهد التنزيل - حاكم ابوالفاسم حسكاني
اخبار الزمان - مسعودي	تفسير التنبيرة - كواشي
ازالة الخفاء - سيوطي	تفسير ما نزل من القرآن في علي - حافظ ابوبكر شيرازي
اوسط - مسعودي	تفسير روح المعاني - شيخ شهاب الدين آلوسي
ارشاد الساري شهاب الدين قسطلاني	تفسير فتح القدير - قاضي شوکاني
القباء - ابوالصجاج آندلسي	اثبات الوصية - علي بن الحسين مسعودي
اسنى المطالب - محمد بن محمد جزري	

اصابة - ابن حجر عسقلاني
 احاديث المتواترة - مقبلي
 بغية الوعاظ في طبقات اللغويين - سيوطي
 بحر الاسانيد - حافظ ابو محمد سمرقندي
 تاريخ المدينة - علامة سهرودي
 تاريخ الخلفاء - جلال الدين سيوطي
 تاريخ بغداد ابو بكر خطيب بغدادي
 تاريخ الامم والملوك - طبري
 تاريخ كبير - ابن كثير دمشقي
 تاريخ - ابن خلدون
 تاريخ - ابن خلكان
 تاريخ - يعقوبي
 تاريخ - اعثم كوفي
 تاريخ - نكارستان
 تاريخ - بلاذري
 تاريخ - واقدي
 تاريخ - حافظ ابرو
 تاريخ - روضة الصفا - محمد خاوندشاه
 تاريخ - ابو الفداء
 تاريخ - ابن مردويه
 كامل التاريخ - ابن اثير
 تاريخ - امام ياقعي ريمي
 تلخيص المستدرک - ذهبي
 تذكرة الموضوعات - مقدسي

تهذيب التهذيب - ابن حجر عسقلاني
 تهذيب الاسماء واللغات - يحيى بن شرف النووي
 تاويل مختلف الحديث - ابن قتيبة ديبوري
 توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل - سيد
 شهاب الدين
 تذكرة خواص الامة في معرفة الائمة - سبط
 ابن جوزي
 تذكرة الحفاظ - ذهبي
 جواهر المضية في طبقات الحنفية - عبد القادر
 قرشي
 جمع بين الصحيحين - حمدي
 جمع بين الصحاح الستة - عبيدي
 جامع الاصول - ابن اثير جزري
 جامع الصغير - و جمع الجوامع - سيوطي
 جواهر المقدين - نور الدين سهرودي
 حلية الاولياء - حافظ ابو نعيم اصفهاني
 حياة الحيوان - دميري
 خصائص العلوي - امام نسائي
 خصائص العلوية - ابو الفتح نطنزي
 خصائص الكبرى - سيوطي
 خطط - مقرئزي
 در المنظم - ابن طلحة حلبى
 دلائل النبوة - حافظ ابو بكر يهقي
 ذخيرة المعاد - عبد القادر عجيلي

ذخائر العقبى - امام الحرم طبري
 رسالة الازهار المتناثرة في الاحاديث
 المتواترة - سيوطي
 رياض النضرة - محب الدين طبري
 رياض النضرة - الذهبي
 روضة المناظر في اخبار الأوائل و الاواخر
 ربيع الابرار زمخشري
 زاد المعاد في هدى خير العباد - ابن القيم
 الزينة - ابو حاتم رازي
 زين القتي - شرح سورة هل اتي
 سنن ودلائل - يهقي
 سنن - ابن ماجه قزويني
 سفر السعادات فيروز آبادي
 سيرة الحلبيّة - علي بن يرهان الدين شافعي
 سر العالمين - امام غزالي
 سيرة النبوية - ابو محمد عبد الملك بن هشام
 سبل الهدى والرشاد - محمد بن يوسف شامي
 سراج المنير - شرح جامع الصغير
 شرح نهج البلاغة - ابن ابي الحديد
 شرح ديوان - ميدي
 شرف النبي - خرگوشي
 شرح عقايد نسفي - ملا سعد تفتازاني
 شرح التجريد - مولي علي قوشجي
 شرح صحيح بخاري - كرماني

شرح صحيح مسلم - نووي
 شرح الشفاء - قاضي عياض
 شرح المقاصد - فاضل تفتازاني
 شرح المواقب - سيد علي شريف جرجاني
 شرح الدائرة - صلاح الدين
 شفاء الصدور - ابن سبع مغربي
 شرف المصطفى - حافظ ابو سعيد
 شرف المؤيد - شيخ يوسف نهائي يروني
 صحيح - بخاري
 صحيح - مسلم
 صحيح - ترمذي
 صحيح - ابن داود
 صحيح - ابن عقدة
 صواعق محرقة - ابن حجر مكي
 طبقات - محمد بن سعد
 طبقات الكبير - واقدي
 طرق الحكيمية - ابن قيم جوزية
 طبقات المشايخ - ابو عبد الرحمن سلمى
 عقدا الفريد - ابن عبدربه
 عروة الوثقى - علاء الدوله
 عمدة القارى - بدر الدين حنفي
 القدير - حافظ ابو حاتم رازي
 فصول المهمة - ابن صباغ مالكي
 فرائد السمطين - شيخ الاسلام حونيني

الفصل في الملل والنحل - ابن حزم آندلسي
فتح الباري - ابن حجر عسقلاني
فرقة الناجية - قطيفي
فصل الخطاب - خواجه پارسا
فردوس الاخبار - ابن شيرويه
فيض القدير - عبدالرؤف المناوي
فضائل العترة الطاهرة - ابوالسعادات
فوائد المجموعة في الاحاديث الموضوعة -
قاضي محمد شوكاني
قرة العينين - جلال الدين سيوطي
قاموس اللغة - فيروز آبادي
كنز الاعمال - محمد بن جرير طبري
كنوز الدقائق - مناوي مصري
كنز العمال - مولي علي متقي هندي
كنز البراهين - خفري
كفايت الطالب - محمد كنجي شافعي
كشف النيوب - قطب الدين شيرازي
كشف الغمة - قاضي روزبهان
كوكب منير شرح جامع الصغير - شمس
الدين علقمي
كتاب الامتاع في احكام السماع - جعفر بن
تملب شافعي

كتاب الدراية في حديث الولاية - ابوسعيد
سجستاني
كتاب النور - ابن خزانه
كتاب الام - محمد بن ادريس شافعي
كتاب الاسلام في العم والاباء سيد الانام
علامه سيد محمد بن سيد رسول
برزنجي
كتاب الموافقة - ابن السمان
كتاب الاتحاد بحب الاشراف مشير اوى شافعي
كتاب الولاية - ابن عقدة حافظي
لثالي المصنوعة في الاحاديث الموضوعة -
سيوطي
لسان الميزان - ابن حجر عسقلاني
مودة القرني - ميرسيد علي همداني
مطالب السؤل - محمد بن طلحه شافعي
مسند - امام احمد حنبل
مستدرک - حاكم ابوعبد الله نيشابوري
ملل ونحل - شهرستاني
مناقب - خطيب خوارزمي
مناقب - ابن مغازلي شافعي
مروج الذهب - مسعودي
مواقف - قاضي عبدالرحمن ايجي شافعي
مرقاة شرح برمشكوة - ملاعلي قاري هروي
معالم العترة النبوية - حافظ عبدالعزيز

مفتاح النجا - شيخ محمد بدخشاني
معجم البلدان - ياقوت حموي
المجالس - نصر بن محمد سمرقندي
مصايح السنة - حسين بن مسعود بغوي
الموضوعات - ابوالفرج ابن جوزي
مرج البحرين - ابوالفرج اصفهاني
معجم الكبير - سليمان بن احمد طبراني
منتظم - ابن جوزي
المنح الملكية - ابن حجر
منحول في علم الاصول - ابو حامد غزالي
منهاج الاصول - قاضي يضاوي
منهاج السنة - ابن تيميه
ميزان الاعتدال - ذهبي
معرفة الصحابه - حافظ ابو نعيم اصفهاني
مقتل الحسين - خطيب خوارزمي
مجمع الزوائد - حافظ علي هيثمي
تفسير - علي بن ابراهيم قمي
اصول كافي - محمد بن يعقوب كليني
عيون اخبار الرضا - صدوق ابن بابويه قمي
بحر الانساب - سيد محمد عميد الدين بجني
مصباح المتجهد - شيخ طوسي
احتجاج - احمد بن علي الطبرسي
مقاصد الحسنه - شمس الدين سخاوي
محاضرات تاريخ الامم الاسلاميه - شيخ محمد
خضري
نهاية اللغة - ابن اثير
نكت الشريفة - شافعي
مقابل الصحابه - هشام بن محمد السائب
الكلبي
تزهة الارواح - سيد صدر الدين هروي فوزي
نور الابصار - سيد مؤمن شبلنجي
نقد الصحيح - فيروز آبادي
نقض المشامية - امام ابو جعفر اسكافي
النور والبرهان - ابوالقاسم بن صباح
وافي بالوفيات - صلاح الدين صفدي
هدايت المرتاب - حاج احمد افندي
هدايت السعداء - شهاب الدين دولت آبادي
هداية - برهان الدين حنفي
عمدة الطالب - في انساب آل ابيطالب
مجمع البحرين - شيخ فخر الدين طبرسي
تاريخ حبيب السير - غياث الدين خوانساري
سفارت نامه خوارزم - هدايت
تاريخ روضة الصفا فاصري - رضا قليخان
هدايت

تاریخ آثار المعجم - فرست الدولمشیرازی	هزار مزار - شیرازی
دائرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه	تمدن العرب - دکتر کوستاولیون فرانسوی
الابطال - مستر کارلیل انگلیسی	سیاسة الحسینیه - دکتر جوزف فرانسوی
دیودان لاناور - کامیل فلاماریون فرانسوی	مرکب و اسرار - فلاماریون

فهرست مندرجات کتاب

۳	تمثال حضرت آیه الله بروجردی مد	طول عمر حضرت مهدی خرق عادت
۳	نظله العالی	است
۴	تذکر لازم بخوانندگان محترم	نصاری در مسجد پیغمبر آزاد باد
۵	مقدمه چاپ دوم	فریضه بودند - ولی شیعیان مسلمانان
۷	سر آغاز	در اداء فرائض ونوافل در مساجد
۹	اعتراض اهل ادب و جواب بانها	مسلمین آزاد نیستند
۱۰	اعتراض اهل خبر و جواب بانها	احمد کسروی و ترهات آن و اشاره
۱۱	اعتراض محافظه کاران و جواب بانها	بجواب مقالات او
۱۹	غرض ورزی دکتر هیکل مصری	نظری بعلت چاپ این کتاب
۲۱	احمد امین مصری - فجر الاسلام	مصادر و اسناد این کتاب از اکابر
۲۲	جواب کاشف الغطاء باحمد امین در کتاب اصل الشیعه	علماء سنت و جماعت است
۲۲	مردوخ کردستانی و ندای اتحاد و ترهات آن	اشاره بقطب کاری احمد امین و جواب
۲۴	نماز خواندن ایی بکر یا امت (بفرض ثبوت) دلیل حق تقدم در امر خلافت	آنها
۲۴	نخواهد بود	اشاره بقطب گوئیهای کسروی و جواب
۲۸	منصفانه قضاوت کنید	آنها
۲۹		کتاب علماء عامه در فضائل عترت
		اهل بیت طهارت
		اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل



۶۲	عترت و اهل بیت طهارت
۱۰۵	دلایل کافی بر اینکه اولادهای فاطمه اولادهای بیغمبرند
۶۵	اخبار در فضائل عترت و اهل بیت طهارت
۱۰۸	بیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق آداء میفرمود
۶۹	اخبار بوجود حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> از طریق اهل سنت
۱۱۵	حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگک با قتلغ خان در نزدیکی شیراز
۷۷	حدیث عجیبی در فضائل علی <small>علیه السلام</small> و اشاره بحضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۱۱۶	عکس قبه و بارگاه سید میر محمد عابد
۷۹	حالات کسروی بدین مقدس اسلام و جواب آن
۱۱۸	سید امیر احمد شاه چراغ جنگک و شهادت سید امیر احمد شاه چراغ در شیراز
۸۸	عکس سر لوحه مجله در نجف عکس ورق اول در نجف - و تمثال سلطان الواعظین شیرازی (مؤلف این کتاب) در آن ورق
۱۲۰	سید علاء الدین حسین
۸۹	عکس قبه و بارگاه شاه چراغ
۱۲۱	عکس قبه و بارگاه شاه چراغ
۹۲	ایراهمی مجاب
۱۲۲	عکس قبه و بارگاه سیدعلاءالدین
۹۵	فجایع اعمال بنی امیه
۱۲۳	وقعه شهادت زید بن علی <small>علیه السلام</small>
۹۷	شهادت جناب یحیی بن زید
۱۲۴	پیدایش قبر علی <small>علیه السلام</small>
۹۹	اختلاف در مدفن علی <small>علیه السلام</small>
۱۰۱	فرزندان ایراهیم مجاب
۱۰۲	سادات شیرازی در تهران
۱۰۳	در باب ذریه رسول الله <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small>

۱۳۳	عکس مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی و فرزندان
۱۳۵	عکس مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم شیرازی
۱۳۸	عکس مرحوم آیه الله اصفهانی
۱۳۹	جوازنامه مرحوم آیه الله اصفهانی
۱۴۱	عکس مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی
۱۴۳	عکس مرحوم اشرف الواعظین شیرازی
۱۴۵	عکس تشییع جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی از کرمانشاه
۱۴۷	عکس تشییع جنازه مرحوم اشرف الواعظین شیرازی در کربلا
۱۴۸	ماده تاریخ وفات مرحوم اشرف الواعظین شیرازی
۱۴۹	جلسه دوم
۱۵۰	اشکال نمودن بر مذهب شیعه
۱۵۲	جواب باشکالتر اشیهای مخالفین
۱۵۳	در معنی شیعه و حقیقت تشیع
۱۵۶	آیات و اخبار در تشریح مقام تشیع
۱۶۱	مقام سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
۱۶۲	عکس تشییع ابرائیم در زمان خلفاء و دیالمه و غازیان خان و شاه خدا بنده
۱۶۵	ظهور تشیع در دوره مقلها مناظره علامه حلی باقاضی القضاة شافعی
۱۶۶	اسلام تفاخرات ثرادی را از بین برد
۱۶۸	تمام فساد و جنگها روی تفاخرات ثرادی میباشد
۱۷۰	عقاید غلات و مذمت آنها و لعن عبدالله بن سبا
۱۷۱	اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن
۱۷۸	در معنی یس و اینکه س نام مبارک پیغمبر <small>صلی الله علیه و آله و سلم</small> میباشد
۱۸۰	مراد از آل یس آل محمد صلوات بر آل محمد سنت - و در تشهد نماز واجب است
۱۸۱	جلسه سیم
۱۸۳	عقاید زیدیه
۱۸۴	عقاید کیسانیه
۱۸۶	عقاید قداحیه
۱۸۷	عقاید غلات

۱۸۸	عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه	۲۱۸	آل محمد و سائط فیض حق اند
۱۹۱	اشکال راجع بخیر معرفت	۲۱۹	حدیث ثقلین
۱۹۲	جواب از اشکال		دقت نظر خالی از تعصب موجب
	اخبار خرافانی در صحیحین بخاری و مسلم	۲۲۰	سعادتست
۱۹۴	اخبار رؤیه الله از اهل سنت		بخاری و مسلم از رجال مردود و
۱۹۵	دلائل و اخبار بر عدم رؤیه الله	۲۲۲	جعال نقل خبر نموده اند
۱۹۷	اشاره بخرافات صحیحین		خبر مضحك و اهانت بر رسول الله
۱۹۸	سیلی زدن موسی بصورت ملك الموت	۲۲۳	در صحیحین بخاری و مسلم
	انصاف موجب بینائی و اسباب سعادت است	۲۲۴	در اسناد حدیث ثقلین
۲۰۱	نسبت شرك دادن بشیعه	۲۲۶	حدیث سفینه
۲۰۵	در بیان اقسام شرك		استسقاء رفتن عمر بوسیله اهل بیت
۲۰۷	شرك جلی - شرك در ذات	۲۲۸	پیغمبر ﷺ
۲۰۸	عقاید نصاری	۲۳۱	دعای توسل
	شرك در صفات	۲۳۴	شهادت شهید اول بقتل ابی بن الجماعه
۲۰۹	شرك در افعال		شهادت شهید ثانی بسعادت قاضی
۲۱۰	شرك در عبادت	۲۳۵	صددا
۲۱۱	در باب نذر		واقعه مسجد عثمان برای مؤلف
۲۱۳	شرك خفی	۲۳۷	گفتار نیک جهت جلب مردم منصف
۲۱۴	شرك در اسباب		اشاره باعمال تنگین تراکمه و
۲۱۵	شیعه از هیچ راهی مشرك نیست	۲۳۸	خوارزمیان و ازبکان و افغانه با ایرانیان
	آوردن آصف بن برخیا تخت بلقیس را نزد سلیمان		تجاوزات خان خبوه بایران و قتل اوای
		۲۳۹	علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان
			قتل اوای علماء اهل سنت بقتل و غارت

۲۵۷	و یزید و کفر آنها - وجواب آن		شیعیان و حملات عبدالله خان ازبک
۲۵۹	دلائل بر کفر و ارتداد یزید	۲۴۰	بخراسان
۲۶۲	جواز علماء اهل سنت بر لعن یزید		رفتار امراء افغانه با شیعیان
	قتل عام اهل مدینه بجرم شکستن بیعت یزید	۲۴۱	افغانستان
۲۶۳	سرباز گمنام		تقدیر از امیر امان الله خان
۲۶۶	آل محمد شهدای راه حق و زنده هستند	۲۴۲	شهادت شهید ثالث قاضی سید نورالله
۲۶۸	جلسه چهارم - منت بر مانده		شوشتری
	منت بر مانده	۲۴۳	اقدام شیخ و ایجاد شبهه و تمیبه وسیله
۲۸۰	منت بر مانده	۲۴۴	برای حله و دفاع از آن
۲۷۱	بحث در اطراف امانت	۲۴۵	در آداب زیارت
	بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن	۲۴۷	نماز زیارت و دعای بعد از آن
۰۰۰	و کشف حقیقت		شکل ۱۴ ضریح حضرت امیر المؤمنین
۲۷۳	دلیلی بر تبعیت مذاهب اربعه نیست		شکل ۱۵ قبه و بارگاه امیر -
	امر عجیبی است - قابل تأمل عقلای	۲۴۸	المؤمنین <small>رضی الله عنهم</small>
۲۷۴	با انصاف		بوسیدن آستانه قباب ائمه شرك
	رد نمودن امامان و علماء اهل تسنن	۲۵۰	نیست
۲۷۶	ابو حنیفه را		بضاک افتادن و سجده نمودن برادران -
	امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه	۲۵۱	یوسف را
۲۷۸	الهیته است	۲۵۲	بقای روح بعد از فناى جسم
۲۸۰	مقام امامت بالاتر از نبوت عامه است	۲۵۳	اشکال ببقای روح و جواب آن
۲۸۲	در اختلاف مراتب انبیاء		ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله
۲۸۳	خصیصه نبوت خاصه	۲۵۴	ذیمقراطیس با سقراط حکیم
	دلائل بر اثبات مقام نبوت از برای	۲۵۵	اقوال علمای الهی اروپا
			دفاع مخالفین از خلافت معاویه

۳۲۵	شیخ بازمه بصد آمد	۲۸۵	علی بحدیث منزله
۰۰۰	احدی منکر فضل صحابه نیست ولی باید انتخاب افضل نمود	۲۸۶	اسناد حدیث منزله از طرق عامه
۳۲۶	نقل خیر در فضیلت ابی بکر و جواب آن که معمول است	۲۸۹	شرح حال آمدی
۳۲۸	شرح حال ابوهریره و منعت آن	۰۰۰	سند حدیث منزله نقل از عمر بن الخطاب
۳۲۹	علی از حق و قرآن جدا نمیباشد	۲۹۱	حکم خیر واحد در مذهب جماعت
۳۳۱	مظلومیت شیعیان در مقابل مخالفین نسبتهای دروغ و تهمت‌های علمای سنی بشیعیان	۲۹۵	اثبات منازل هرون برای علی <small>(علیه السلام)</small>
۳۳۲	تهمت‌های ابن عبدربه بشیعیان	۰۰۰	علی در جمیع صفات شریک و مماثل پیغمبر بود
۳۳۴	تهمت‌های ابن خزم	۲۹۹	باهر پیغمبر تمام در های خانه ها بسنجد بسته شد مگر در خانه علی
۳۳۵	تهمت‌های ابن تیمیه	۳۰۲	تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود
۳۳۷	نماز جماعت مرحوم میرزای شیرازی در سامرا	۳۰۶	جلسه پنجم
۳۳۹	نماز جماعت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف	۳۱۰	کلمه منزله افاده عموم میکند
۳۴۱	نماز جماعت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم یزدی در قم	۰۰۰	حدیث منزله در دفعات متعدده غیر از تبوک وارد شده
۳۴۵	غلط کارهای شهرستانی	۳۱۳	خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هرون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن
۳۴۶	اخبار در منعت ابوهریره شرکت ابوهریره با بئسریین ارطاة در ظلم و کشتار مسلمین	۳۱۴	طایفه محالات امیر المؤمنین باهرون
۳۴۸	مردد بودن ابوهریره و تازیانه زدن عمر او را	۳۱۵	حدیث الد آریوم الانذار - تعیین نمودن پیغمبر علی را بخلاف
۳۵۰		۳۱۷	حدیث مصر حقه بخلاف علی <small>(علیه السلام)</small>

۳۸۱	بر صیصای عابد	۳۵۳	در جواب حدیث معمولی که خدا فرموده من از ابی بکر راضیم آیا او هم از من راضی هست یا نه
۳۸۲	است	۳۵۴	اخبار در فضیلت ابی بکر و عمر و رد آنها
۴۸۴	جلسه ششم	۳۵۶	در جواب خبریکه ابی بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت اند
۴۸۵	سیصد آیه در شأن علی <small>(علیه السلام)</small>	۳۵۸	در حدیث حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند
۳۸۸	علی اول مؤمن بر رسول الله بوده است	۳۶۰	در جواب خبریکه ابی بکر و عایشه محبوب پیغمبر بودند
۳۸۹	تربیت نمودن پیغمبر علی را از طفولیت	۰۰۰	فاطمه بهترین زنان عالم است
۰۰۰	سقت علی در اسلام	۳۶۳	اقرار شافعی بوجوب حب اهل البیت علی محبوب ترین مردان نزد پیغمبر بوده است
۳۹۳	اشکار در ایمان علی چون طفل بوده و جواب	۳۶۴	حدیث طیر مشوی
۳۹۴	ایمان علی در کوچکی دلیل بر وفور عقل و فضل او میباشد	۳۶۶	بیان حقیقت
۳۹۷	ایمان علی از فطرت بوده نه از کفر	۳۷۱	اهل ذکر آل محمدند
۳۹۹	علی افضل از جمیع صحابه و امت بود	۳۷۲	نقل آیه در طریقه خلافت خلفاء اربعه و جواب آن
۴۰۴	نزول آیه در شان علی لیلۃ الهجرة که در بستر رسول اکرم خوابید	۳۷۵	استدلال بآیه غار و جواب آن
۰۰۰	اعتراف علماء سنی با فضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار	۳۷۸	شواهد و امثال
۰۰۰	در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده است	۳۸۰	ایراز حقیقت
۰۰۰		۰۰۰	بلعم بن باعوراء

۴۳۰	او شد	۴۰۸	اقرار عمر بر تری علی را بر خودش علماً و عملاً
۴۳۲	ایجاد ناراضی در مردم منجر بقتل عثمان شد	۴۰۹	در اسناد گفتار عمر اولی لهله عمر
۴۳۳	صدعه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را	۴۱۰	اشاره یعنی مواردی که علی <small>رضی الله عنه</small> خلفا را نجات داده و آنها اقرار نموده اند که اگر علی نبود هلاک شده بودند
۰۰۰	مضروب شدن ابن مسعود و مردن او	۴۱۲	در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده شد
۴۳۵	مضروب شدن عمار بامر عثمان ازیت و تبعید نمودن ابانز و وفات	۴۱۳	باز هم بیان حقیقت
۴۳۶	او در صحرای ربذه	۴۱۵	شکست ابوبکر و عمر در خیبر
۴۳۷	این قدر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود	۴۲۰	علی محبوب خدا و پیغمبر بود حدیثی است در فتح خیبر رویه و رفتار عثمان بر خلاف ابی بکر و عمر
۴۳۹	فضاوت منصفانه لازم است تا پرده های جهل را پاره نماید	۴۲۹	روی کار آوردن عثمان فساق بنی امیه را
۴۴۱	اخراج ابی ذر اجباراً بر بنده	۰۰۰	بنی امیه و حکم بن ابی العاص و مردان ملمون خدا و پیغمبر بودند
۴۴۲	آمار رحم و عطف از علی بن ایطالب	۴۲۹	حکم بن ابی العاص مردود رسول الله ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند
۴۴۳	ادب نمودن علی عقیل را هنگامیکه تقاضای کمک بیشتری نمود	۴۳۰	خطب کلربهای عثمان موجب قتل
۴۴۴	عطف آنحضرت با مروان و عبدالله بن زبیر و عایشه		
۴۴۵	منع آب نمودن معاویه و عطف علی <small>رضی الله عنه</small> نسبت باو		
۴۴۷	لفظ جمع در آیه برای تعظیم و تفخیم است		
	نزول آیه ولایت در شأن علی <small>رضی الله عنه</small>		

۴۴۷	باتفاق جمهور	۴۸۲	دلایل بر رد اجماع
۴۵۰	شبیهات و اشکالات در آیه ولایت و جواب از آنها	۴۸۷	گفتگوی اسامه با یزیدکرها
۴۵۶	ثبوت پیغمبر	۴۸۹	واقع نشدن اجماع بانفاق فریقین دوری نمودن کبار صحابه از
۴۵۷	وقعه حدیبیه	۴۹۱	بیعت ابی بکر
۴۵۸	گفتگوهای غیرمنتظره	۴۹۲	در حدیث ثقلین و سفینه رد بر قول باینکه چون ابوبکر
۴۶۱	جلسه هفتم	۴۹۵	اکبر ستا بود بخلاف برقرار شد با بود شیوخ از صحابه پیغمبر علی
۴۶۲	فرق بین اتحاد مجاز و حقیقت	۰۰۰	جوان را اختیار میفرمود
۴۶۳	اتحاد نفسانی پیغمبر و علی	۴۹۷	علی فارق بین حق و باطل است رد بر قول عمر که گفت نبوت و
۴۶۵	استشهاد بآیه مباهله	۵۰۲	سلطنت در یکجا جمع نکرد باز هم بیان حقیقت در تمیین خلافت
۰۰۰	مباحثه پیغمبر بانصارای نجران	۵۰۴	بیعت علی و بنی هاشم با تهدید و زور و بعد از شش ماه بود
۴۶۶	آماده شدن نصاری برای مباهله شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی <small>رضی الله عنه</small>	۵۰۷	دوازده دلیل بر اینکه علی را باجبر و زور و شمشیر بمسجد بردند
۴۶۹	چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها میباشد	۵۰۹	باید منصفانه قضاوت نمود
۴۷۲	سئوالات معصمه از علی در علت افضل بودن از انبیاء و جواب آن	۵۱۳	اخبار سقط جنین فاطمه علیها السلام دفاع از حق - و اثبات مظلومیت لازم است
۴۷۳	علی مرآت جمیع انبیاء بوده است بیان کنجی شافی در اطراف	۵۲۰	اشکال در حدیث حب علی حسنة -
۴۷۶	حدیث تشبیه		
۴۷۷	مخالفین گویند تمسک باجماع حق است		
۴۸۰			

۵۵۰	در ثواب و فوائد زیارت	۵۲۱	ومن بکی علی الحسین وجبت له الجنة
۵۵۵	اظهار	۵۲۲	وجواب آن
۵۵۸	جلسه هشتم	۵۲۳	شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن
۵۵۹	در فرق بین اسلام و ایمان	۵۲۴	اعتراف و انتقاد ز محشری از اهل تسنن
۵۶۱	در مراتب ایمان	۵۲۶	در اسناد حدیث حب علی حسنه
۵۶۳	شیعیان را طرد میکنند	۵۲۹	از کتب اهل تسنن و معنای آن
۵۶۴	عزت پیروی شیعیان از علی و اهل بیت و تقلید نکردن از امامان	۵۳۰	کشف حقیقت
۵۶۵	اربعه اهل سنت	۵۳۴	فرق بین کس و ناکس
۵۶۹	بامر رسول خدا بایستی امت متابعت نمایند از عترت آنحضرت	۵۳۵	اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری
۵۷۱	تقلید کو کورانه شایسته آدمی نیست	۵۳۶	امام حسین ریاست خواه و جاه طلب بوده
۵۷۲	آدمی باید پیروانش و خرد باشد عدد خلفاء را پیغمبر <small>ص</small>	۵۳۷	خمسه النجباء از هر عمل رجسی میرآبودند
۵۷۴	دوازده معرفی نموده	۵۳۸	قیام امام حسین برای ریاست و خلافت ظاهری نبوده
۵۷۶	اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه السلام	۵۳۹	قیام امام حسین برای حفظ شجره طیبه لاله الا الله بوده
۵۷۸	ظهور منهب جعفری	۵۴۰	خطبه حضرت امام زین العابدین در منبرشام
۵۷۹	درددل بزرگ و بی اعتنائی بعترت	۵۴۱	مقاله مادام انکلیسی در مظلومیت امام حسین
۵۸۰	تأثیر فوق تأثیر	۵۴۲	نتیجه مطلوب - کشف حقیقت
۵۸۱	چرا شیعیان طعن بر صحابه و ازواج		

۵۸۰	رسول الله میزنند	۵۸۰	محمد و علی (ص) صادقین در قرآنند
۵۸۲	طعن و انتقاد بر صحابه موجب کفر نمیشود	۵۸۲	در حدیث غدیر و چگونگی آن
۵۸۷	اعمال نیک و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم <small>ص</small> بوده	۵۸۷	روایت معتبره از علماء عامه در نقل حدیث غدیر خم
۵۸۸	جواب از بیعت الرضوان	۵۸۸	نصیحت جبرئیل عمر را
۵۸۹	جواب از حدیث باصحاب من اقتداء کنید	۵۸۹	حدیث اقتداء باصحاب مخدوش است
۵۹۱	داستان عقبه و قصد قتل پیغمبر	۵۹۱	بعض از صحابه تابع هوای نفس و منحرف از حق شدند
۵۹۲	پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان نموده	۵۹۲	قول غزالی در نقض عهد صحابه
۵۹۳	مخالفت اصحاب در سقیفه	۵۹۳	سر العالمین کتاب غزالی است
۵۹۴	مخالفت سعد بن عباده با ابی بکر و عمر	۵۹۴	اشاره بحال ابن عقبه
۵۹۵	قیام طلحه و زبیر در مقابل علی <small>ص</small>	۵۹۵	اشاره بمرگ طبری
۵۹۶	در بصره	۵۹۶	کشته شدن امام نسائی
۵۹۷	معاویه و عمرو بن عاص علی <small>ص</small>	۵۹۷	اشکال در کلمه مولی
۵۹۸	را سب می نمودند	۵۹۸	در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
۵۹۹	استاد حدیث اصحابی کالنجوم ضعیف است	۵۹۹	نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم
۶۰۰	صحابه معصوم نبودند	۶۰۰	در غدیر خم
۶۰۱	شراب خوردن ده نفر از صحابه	۶۰۱	نظر سبط ابن جوزی در معنی مولی
۶۰۲	در مجلس سری	۶۰۲	نظر ابن طلحه شافعی در معنی مولی
۶۰۳	در نقض عهد نمودن صحابه	۶۰۳	

۶۴۷	نقل اخبار در وصایت	۶۲۰	احتجاج علی بحدیث غدیر در رجب
	در وقت وفات سر مبارک رسول الله		قرینه چهارم - الست اولی بکم من
۶۵۱	در سینه علی <small>علیه السلام</small> بود	۶۲۱	انفسکم
۶۵۲	تحقیق در امر وصایت		اشعار حسنان در حضور رسول
۶۵۳	اشعار بعض از صحابه اشاره بوصیت	۶۲۴	اگر <small>مؤمنان</small>
۶۵۴	اشاره بدستور وصیت	۶۲۶	در عهد شکنی صحابه
۶۵۶	اطاعت امر پیغمبر واجب است		فرض عهد نمودن صحابه در احد
۰۰۰	منع نمودن پیغمبر را از وصیت	۶۲۷	وحنین و حدیبیه
	گر بستن ابن عباس از مانع شدن	۶۲۹	فرار صحابه در حدیبیه
	پیغمبر را از وصیت	۶۳۱	خدایمندان که من اهل جدل نیستم
۶۵۷	در منابع حدیث منع وصیت	۱۳۳	در حقیقت فدک و غضب آن
۶۵۸	تعصب آدمی را کور و کر میکند	۰۰۰	نزول آیه و آت ذی القربی حقه
۶۶۰	اعتراف علماء عامه باینکه گویند		استشهاد بحدیث لائورث و جواب
	کلمه هذیان معرفت بمقام رسالت	۶۳۵	آن
	نداشته	۶۳۶	دلایل فاطمه بر رد حدیث لائورث
۶۶۱	اول فتنه در اسلام حضور رسول الله	۶۳۹	احتجاج علی با ای بکر
۰۰۰	<small>توفیق</small>		کلمات ای بکر بالای منبر و دشنام
۶۶۴	عثر بدتر از گناه	۶۴۰	دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام
	اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار	۶۴۱	فضاوت منصفانه لازم است
۶۶۷	عمر		تعجب ابن ابی الحدید از گفتار
	مانع نشدن از عهدنامه ای بکر	۶۴۲	ای بکر
۰۰۰	در وقت مردن	۶۴۳	آزار بعلی آزار به پیغمبر است
	مصیبت بزرگ اهانت بر رسول الله دم		دشنام دادن بعلی دشنام به پیغمبر است ۰۰۰
	مرگ و مانع شدن از نمایاندن راه	۶۴۴	طی باب علم و حکمت پیغمبر است

۶۶۸	هدایت	۶۶۸	قضیه جابر و اعطاء مال باو موجب
	حکم علی در باره زنی که بچه شش	۶۸۵	عبرت عقلاء میباشد
۶۷۲	ماه زائید	۶۸۸	اشکال در نزول آیه تطهیر
	رد نمودن ای بکر فدک را بفاطمه		جواب اشکال و اثبات اینکه آیه در
۶۷۳	و مانع شدن عمر	۰۰۰	حق ازواج نیست
	رد نمودن خلفاء فدک را با ولادهای		زوجات پیغمبر داخل اهل بیت
۶۷۴	فاطمه	۶۸۹	نیستند
	و اگذار نمودن عمر بن عبدالعزیز		اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر در
۰۰۰	فدک را	۶۹۰	شان اهل بیت آمده است
	رد نمودن عبدالله و مهدی و مأمون		حدیث ام سلمه راجع بحیره فاطمه
۶۷۵	عباسی فدک را بورثه فاطمه (ع)	۶۹۱	(ع) و نزول آیه تطهیر
۰۰۰	در اثبات تحله بودن فدک		منع نمودن خمس را از عترت و اهل
	در قول مخالفین که ای بکر بموجب	۶۹۳	بیت پیغمبر
۶۷۷	آیه شهادت عمل نمود و جواب آن	۶۹۵	خدا علی را شاهد پیغمبر قرار داده
	شاهد خواستن از متصرف خلاف	۶۹۷	درد دل‌های علی <small>علیه السلام</small>
۶۷۸	شرح بوده است		اخبار در منعت ازیت کنندگان
۰۰۰	خزیمه ذوالشهادین	۶۹۸	علی <small>علیه السلام</small>
۰۰۰	رد نمودن شهود فاطمه را		تا دم مرگ فاطمه (ع) از ای بکر
	مراد از صادقین در آیه عهد و علی	۷۰۰	و عمر راضی نبود
۶۷۹	علیهما السلام هستند		ازیت فاطمه ازیت خدا و پیغمبر است
۶۸۱	علی افضل صدیقین است		جواب از خطبه نمودن علی دختر
۶۸۲	علی باحق و قرآن میگرد	۷۰۲	ای جهل‌دا
۶۸۳	اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است		بیان ای جعفر اسکافی راجع بجمل
۶۸۴	منصفانه قضاوت عادلانه کنید	۷۰۴	اخبار در زمان معاویه

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی بوده - وجواب آن	۷۰۵	معنای آیه شریفه الخبیثات للخیثین ۷۲۱
قلب و جوارح فاطمه مملو از ایمان بود	۷۰۶	اشاره بحالات عایشه ۰۰۰
غضب فاطمه دینی بوده است	۷۰۷	آزار دادن عایشه پیغمبر را ۷۲۳
سکوت فاطمه واجب رضا نبوده	۷۰۸	کفتار سوده زوجه رسول الله ﷺ ۷۲۵
علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته	۰۰۰	مخالفت و جنگ عایشه با علی ﷺ ۰۰۰
در نماز تراویح	۷۰۹	فضائل علی قابل شماره نیست ۷۲۶
عیادت ایی بکر و عمر از فاطمه	۷۱۱	اخبار در فضائل و مناقب علی ﷺ ۷۲۷
فاطمه را شب دفن نمودند	۷۱۳	دوستی علی ایمان و دشمنی او کفر ۷۲۷
دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آوراست	۰۰۰	و تفاهت میباشد ۷۲۸
جلسه نهم	۷۱۵	کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره ۷۲۸
اشکال بشعیان که بعایشه نسبت خبیث و فحش میدهند - وجواب آن	۷۱۶	بامر عایشه ۷۳۳
اشاره بقضیه افک و میرا بودن عایشه	۷۱۷	ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن در جوار پیغمبر ۷۳۴
از خبیث و فحش و قذف	۷۱۷	سجده و شادی نمودن عایشه در شهادت امیر المؤمنین ۷۳۶
زوجین در ممدوحیت و مضمومیت ممانع نیستند	۷۱۸	کلمات متضاد عایشه نسبت به عثمان ۷۳۷
زن نوح و زن لوط بیجهنم میروند	۰۰۰	نصایح ام سلمه بعایشه ۷۳۹
وزن فرعون به بهشت میروند	۰۰۰	یاد آوری نمودن ام سلمه فضائل علی را برای عایشه ۷۴۰
در چگونگی خیانت زنهای نوح و لوط	۷۲۰	اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است ۷۴۲
		دلایل دیگر بر بطلان اجماع ۰۰۰
		اعتراض بر مجلس شوری ۷۴۴
		اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن

ابن عوف	۷۴۵	اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او میباشد ۷۶۵
ظلم فاحش بمقام مولانا امیر المؤمنین	۷۴۶	اقرار ابوطالب در کتب به لاله الا الله ۷۶۸
خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده	۷۴۷	گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت ۷۶۹
خلافت علی باجماع نزدیکتر بود	۷۴۸	ابتداء بعثت ابراهیم و گفتگو با عمش آزر ۷۷۰
علی ﷺ متمایز از سایر خلفاء بوده	۷۵۰	چون محمد بن ابی بکر پیرو علی بود لذا او را خال المؤمنین نخوانند ۷۷۳
اشاره بر رؤس فضائل و کمالات	۷۵۱	معاویه کاتب وحی نبود - بلکه کاتب مراسلات بود ۷۷۵
در نسب پاک علی ﷺ	۰۰۰	دلایل بر کفر و لعن معاویه ۰۰۰
در خلقت نورانی علی ﷺ و شرکت او با پیغمبر ﷺ	۷۵۳	آیات و اخبار داله بر لعن معاویه ۷۷۶
در نسب جسمانی علی ﷺ	۷۵۵	و نیز در کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن و عمار و حجر بن عدی و مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و غیره ۷۷۷
اشکال در پدر ابراهیم که آزر بوده و جواب آن	۷۵۶	کشتار بسریین اوطاط سی هزار مسلمان مؤمن را بامر معاویه ۷۷۹
در آباء و امهات پیغمبر مشرک نبوده بلکه همگی مؤمن بالله بودند	۷۵۸	امر نمودن معاویه به سب امیر المؤمنین و جعل اخبار در مذمت آن بزرگوار ۰۰۰
اختلاف در ایمان ابیطالب	۷۶۰	سب و دشنام بعلی سب و دشنام - به پیغمبر است ۷۸۰
اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب	۷۶۱	
در حدیث ضحضاح و جواب آن	۷۶۲	
مجهول بودن حدیث ضحضاح	۷۶۳	
دلایل بر ایمان ابوطالب	۷۶۴	
اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب	۷۶۵	

۷۸۲	دشمن علی کافر است	۸۱۷	عرش اعلی ثبت گردیده
۷۸۴	در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند		نزول لوح بر ابوطالب جهت نام
۷۸۹	ایضاً دلایل بر ایمان ابوطالب	۸۲۱	گذاری علی <small>علیه السلام</small>
۷۹۱	ایمان آوردن جعفر طیار با سر پدر	۸۲۳	نام علی <small>علیه السلام</small> جزء اذان واقامه نیست
۷۹۴	اسلام عباس پنهانی بوده	۰۰۰	در زهد و تقوی علی <small>علیه السلام</small>
	علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خود را	۸۲۴	خبر عبدالله رافع
۷۹۵	موضوع رافضی و سننی - در حقیقت	۰۰۰	خبر سید بن غفله
۷۹۷	سننیه رافضی و شیعه هانسی میباشند	۸۲۵	حله آنخوردن علی <small>علیه السلام</small>
۷۹۸	دلایل بر حرمت متعه	۸۲۶	در لباس پوشش علی <small>علیه السلام</small>
۸۰۰	اخبار از طرق اهل سنت بر حرمت متعه	۸۲۷	کفتار ضرار با معاویه در شان علی
۸۰۳	حکم بعدم نسخ متعه نموده اند	۸۲۸	بشارت پیغمبر زهد را بعلی <small>علیه السلام</small>
۸۰۴	تمام آثار زوجیت بر زن متعه مترتب است		خدا و پیغمبر علی را امام المومنین خواندند
	دلایل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر	۸۲۹	اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند
۸۰۶	میچند میتواند تفسیر احکام دهد	۸۳۳	سکوت و قعود و اعتزال و فرار انبیاء از میان امتها بواسطه نداشتن یاور و غیره
۸۱۰	منع از متعه سبب شیوع فحشا و زنا گردیده	۸۳۵	شباهت علی با هرون در موضوع خلافت
۸۱۲	مولد علی <small>علیه السلام</small> در خانه کعبه بود	۸۳۷	علت قعود علی <small>علیه السلام</small> از جنگ با مخالفین بعد از وفات پیغمبر و صبر و سکوت آنحضرت برای خدا
۸۱۴	نام گذاری علی از عالم غیب و دلیل دیگری بر اثبات او حد بودن ابوطالب	۸۳۹	بیانات علی <small>علیه السلام</small> در علت قعود و سکوت بعد از وفات رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۱۶	نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در	۸۴۰	

۸۴۱	اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر	۸۴۱	نامه علی <small>علیه السلام</small> باهل مصر
۸۵۹	و حکم اشتباهی دادن در زهد ن خلافت تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده	۸۴۳	خطبه ششقیه
۸۶۱	دفاع نمودن معاویه از مقام علی <small>علیه السلام</small>	۸۴۴	اشکال در خطبه ششقیه - و جواب آن
۰۰۰	اقرار نمودن عمر بعجز در مقابل سؤالات مشکله و اعتراف باینکه اگر علی نبود کار مشکل میشد	۸۴۵	اشاره بحالات سید رضی رحمه الله
۸۶۲	علی اولی و احق بمقام خلافت بوده	۰۰۰	خطبه ششقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده
۰۰۰	قضاوت منصفانه لازم است	۸۴۷	جلسه دهم
۸۶۷	مسئله دزد و زور		سؤال از مقام علمی عمر و جواب آن
۸۶۸	قبول دیانت باید کور کورانه نباشد	۸۴۸	موجب نمودن زنی عمر را در يك مسئله شرعی
۸۶۹	داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم	۸۵۱	اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که آنحضرت نمرده
۸۷۱	امر نمودن پیغمبر باطاعت علی <small>علیه السلام</small>	۸۵۳	امر نمودن عمر بر جم پنج نفر زانی و متوجه ساختن علی او را با اشتباه در حکم
۸۷۳	علماء اهل سنت نمیخواهند با شیعیان همکاری کنند	۸۵۴	امر نمودن عمر بر جم زن حامله و منع نمودن علی او را
۸۷۴	اختلاف در سجده بر تربت	۸۵۵	امر نمودن عمر بر جم زن دیوانه و مانع شدن علی <small>علیه السلام</small>
۰۰۰	ایراز حقیقت توام با تأثیر در فقدان آب برای غسل و وضو	۰۰۰	بیان ابن سبأغ مالکی در فضائل و علوم علی <small>علیه السلام</small> - و نصب نمودن پیغمبر آنحضرت را بمقام قضاوت
۸۷۶	باید تیمم نمود	۸۵۶	
۰۰۰	فتوای ابوحنیفه بر اینکه مسافر در فقده آب عمل غسل و وضو را با نیت انجام دهد		

۸۹۴	یمن	فتوادادن اهل سنت بشستن یاها
	علی بعد از پیغمبر هادی امت	در وضو بر خلاف نص صریح
۸۹۵	بوده	قرآن
	دسائس اعدای در مقابل علی <small>علیه السلام</small>	فتوا دادن اهل سنت بر مسح
۸۹۶	و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت	بچکمه و جوراب بر خلاف نص
	اشاره بعمل انقلاب در خلافت	صریح قرآن
۸۹۷	امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small>	فتوای اهل سنت بر مسح نمودن عامه
	خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره	بر خلاف نص صریح قرآن
۸۹۹	وصفین و نهر روان	توجه خاص و قضاوت منصفانه
	علم غیب را غیر از خدا احدی نداند	لازم است
۹۰۲	علم غیب از جانب خدا افاضه بر	شیعیان سجده بر خاک کربلا را
	انبیاء و اوصیاء میشود	واجب نمیدانند
۹۰۴	علم بر دو قسم است - ذاتی - و	علت بر داشتن شیعیان مهرهائی با
	عَرَضی	خود برای سجده
۹۰۵	دلایل از آیات قرآنیه بر اینکه	علت سجده نمودن بر خاک کربلا
	انبیاء و اوصیاء آنها عالم بغیب	خصائص خاک کربلا و بیانات
۹۰۷	بودند	رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
	مدعیان علم بهر وسیله و اسباب	عمل علماء اهل سنت موجب تعجب
۹۰۹	کذب آید	است
۹۱۰	انبیاء و اوصیاء عالم بغیب بودند	عزل ای بکر و نصب علی در ابلاغ
	التمه طاهرین خلفاء بر حق عالم	سوره برائت بر اهل مکه
۹۱۳	بغیب بودند	علت عزل ای بکر و نصب علی <small>علیه السلام</small>
۹۱۴	در نقل روای و ناقلین حدیث مدینه	ظاهراً
		بقتضای فرستادن پیغمبر علی را

۹۱۹	در بیان حدیث انا دارالحکمة	خبر دادن از غلبه معاویه و ظلمهای
۹۲۲	توضیح در اطراف حدیث	آن ملعون
۹۲۳	علی <small>علیه السلام</small> عالم بغیب بوده	خبر دادن از کشته شدن ذوالشعبه
	علی <small>علیه السلام</small> عالم بظاهرو باطن قرآن	قبل از شروع جنگ، در نهر روان
۰۰۰	بوده است	خبر دادن از قتل خود و معرفی
	پیغمبر هزار باب از علم در سینه علی	این ملجم را
۹۲۴	باز نمود	اشاره با علمیت و افضلیت علی <small>علیه السلام</small>
	در طرق افاضه علم رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	بفرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده
۹۲۶	بعلی <small>علیه السلام</small>	خبر دادن علی <small>علیه السلام</small> از کرات جوئی
۹۲۸	در جفر جامعه و چگونگی آن	طبق هیئت جدید
	خبر دادن حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در عهد نامه	کفتگو با مسیو ژوئن مستشرق
۹۳۱	مأمون از سر کک خود	فرانسوی
	آوردن جبرئیل کتاب مخطومی برای	کفتار کوستاولویون در تأثیر
۹۳۲	امیرالمؤمنین وصی رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>	تمدن اسلام در مغرب
	قول اخبار اهل تسنن در ندای	هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت
۹۳۵	سلوئی دادن علی <small>علیه السلام</small>	مسلمین را برای شارلمان
	خبر دادن از صنایع بن انس که قاتل	جمیع علوم منتهی میشود بعلی
۹۳۹	امام حسین <small>علیه السلام</small> کردید	اعتراف این امی الحدید بمقامات
	عبر دادن از علمداری حبیب بن	علمیه علی <small>علیه السلام</small>
۰۰۰	عمار	خبر ولادت امام حسین و تهنیت
۹۴۰	خبر دادن از منگیات	ملائکه و امت بر رسول الله <small>صلی الله علیه و آله</small>
		قضاوت منصفانه

۹۶۳	بیانات نوآب در قبول تشیع
	تشیع اختیار نمودن شش نفر
۹۶۵	اهل تسنن
	عکس بزرگان شیعه و سنی و
۹۶۶	مستبصرین
۹۷۰	عید میلاد حسینی <small>علیه السلام</small>
۹۷۲	آغاز منبر
۹۷۳	آزادی معاز و حقیقت
	اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامر
۹۷۴	واجب است
	عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر
...	الامر
۹۷۵	ساحبان امر بر سه قسمند
	بنی اسرائیل منتخب جناب موسی
...	فاسد در آمدند
	بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح
۹۷۶	کامل نماید
	ملاطین و امراء - اولی الامر
...	نمیشاند
	هر سلطان و امیر با قدرتی اولی الامر
۹۷۷	نمیشاند
	اولی الامر باید منصوب و منصوص
۹۷۸	من جانب الله باشد
۹۸۳	اخبار در عصمت ائمه از طرق عامه
۹۸۴	اشاره بعلم عترت و اهل بیت طهارت
	اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در
۹۸۵	قرآن نیامده
۹۸۶	جواب از اشکال
	عدد رکعات و اجزاء نماز در
...	قرآن نیامده
	مراد از اولی الامر علی و ائمه از
۹۸۸	عترت طاهره هستند
۹۹۱	درباب اسامی و اعداد ائمه اثناعشر
	عدد خلفاء بعد از پیغمبر دوازده
۹۹۶	بوده است
	عادت جاهلان و تعصب مانع از
۹۹۹	وصول حقیقت است
...	بیان جاحظ در وصول الی الحق
۱۰۰۰	اقرار منصفانه شیعیان
	تذکرات و نصایح مشفقانه بر ادران
۱۰۰۱	شیعه و سنی
۱۰۰۳	اتحاد و اتفاق موجب سیادت است
	ایضاً مواظب مشفقانه بر ادران شیعه
۱۰۰۲	وسنی
	سوء ظن و غیبت موجب تفرقه و
۱۰۰۵	جدائی میباشد

۱۰۱۹	ابوالقاسم طباطبائی	فرق بین مساجد سنی و شیعه
		نمیشاند
۱۰۲۲	اجازه نامه مرحوم آیه الله مامقانی	سعادت و سیادت امت در پیروی
۱۰۲۳	اجازه نامه مرحوم آیه الله عراقی	علی بن ابیطالب است
	اجازه نامه آقای سید شهاب الدین	توضیح لازم راجع به جوازات
۱۰۲۴	مرعشی نجفی	اجازه نامه مرحوم آیه الله حاج
۱۰۳۳	فهرست مصادر کتاب	شیخ عبدالکریم یزدی
۱۰۳۹	فهرست مندرجات کتاب	اجازه نامه مرحوم حاج سید